



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

ترجمہ
و متن کامل

اصول کافی

تالیف

محدث نامی ثقہ الاسلام محمد علی نقی

جلد دوم

ترجمہ، صادق حسن زاده

اصول کافی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه اصول کافی

نویسنده:

محمد بن یعقوب شیخ کلینی

ناشر چاپی:

موسسه قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	ترجمه اصول کافی جلد دوم
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۹	فهرست مطالب
۱۳	اشاره و تصریح بر امیر مؤمنان علیه السلام
۲۱	اشاره و تصریح به حسن بن علی علیهما السلام
۲۵	اشاره و تصریح به حسین بن علی علیهما السلام
۳۰	اشاره و تصریح به علی بن حسین صلوات الله علیهما
۳۲	اشاره و تصریح به حضرت باقر علیه السلام
۳۴	اشاره و تصریح به ابو عبد الله حضرت جعفر صادق علیه السلام
۳۶	اشاره و تصریح به حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام
۴۲	اشاره و تصریح به حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام
۵۶	اشاره و تصریح به ابو جعفر دوم علیه السلام
۶۲	اشاره و تصریح به ابو الحسن سوم [حضرت هادی] علیه السلام
۶۴	اشاره و تصریح به ابو محمد [امام عسکری] علیه السلام
۶۹	اشاره و تصریح به صاحب خانه علیه السلام
۷۰	نام کسانی که ایشان علیه السلام را دیده اند
۷۶	نهی از نام بردن
۷۷	باب نادر در احوال غیبت
۸۰	بابی درباره غیبت
۹۲	آنچه ادعای راستگو و یاهو گرا را در موضوع امامت از هم جدا می کند
۱۲۸	کراهت داشتن تعیین زمان [ظهورا]
۱۳۱	امتحان و آزمایش
۱۳۴	کسی که امامش را شناخت، پیش و پس افتادن این امر به او زیان نمی رساند
۱۳۵	درباره کسی که ادعای امامت می کند درحالی که صلاحیت آن را ندارد. و کسی که امامان یا برخی از ایشان را انکار می کند و کسی که امامت را برای آن که صلاحیت آن را ندارد اثبات می نماید
۱۴۰	درباره کسی که بدون امامی از سوی خداوند بزرگ مرتبه دینداری می کند

- ۱۴۲----- درباره کسی که بمیرد و امامی از امامان هدایت نداشته باشد. و این بخشی از باب پیشین است
- ۱۴۳----- درباره کسانی از اهل بیت که حق را شناخته اند و کسانی که انکار کرده اند
- ۱۴۵----- آنچه هنگام درگذشت امام علیه السلام بر مردم واجب می شود
- ۱۴۷----- درباره این که امام چه موقع می فهمد که امامت به او رسیده است
- ۱۵۱----- حالات امامان علیهم السلام از جهت سن
- ۱۵۵----- امام را جز امام علیه السلام غسل نمی دهد
- ۱۵۶----- ولادت ائمه علیهم السلام
- ۱۶۲----- آفرینش بدن و روح و قلب امامان علیهم السلام
- ۱۶۴----- تسلیم و تسلیم شوندگان
- ۱۶۷----- بر مردم واجب است پس از انجام مناسکشان نزد امام بیایند و از نشانه های دینشان پرسیده و ولایت و مودتشان را به حضورش برسانند
- ۱۶۸----- همانا فرشتگان به خانه های امامان [علیهم السلام] وارد شده، بر فرش هاشان گام می نهند و برایشان خبر می آورند
- ۱۷۰----- همانا جتیان به نزد ایشان می آیند و درباره نشانه های دینشان می پرسند و در کارهایشان به ایشان روی می آورند
- ۱۷۴----- وقتی امر امامت ائمه علیهم السلام آشکار شود به حکم داود و خاندانش داوری می کنند و گواه و بینه نمی خواهند
- ۱۷۶----- همانا سرچشمه علم از خانه آل محمّد علیهم السلام است
- ۱۷۷----- هر چیزی از حق که در دست مردم است جز از نزد ائمه علیهم السلام صادر نشده است و هر چیزی که از نزد آنان صادر نشده، باطل است
- ۱۷۹----- در آنچه گفته شده که حدیث ائمه علیهم السلام دشوار و بسیار سنگین است
- ۱۸۳----- آنچه پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله و سلم بر نصیحت به ائمه مسلمین و همراهی با جماعت فرمان داده است. و این که آنان کیستند
- ۱۸۶----- حق واجب امام بر مردم و حق مردم بر امام علیه السلام
- ۱۸۹----- همانا همه زمین برای امام علیه السلام است
- ۱۹۴----- روش امام درباره خودش و خوراک و پوشاکش، وقتی امر امامت [آرا] به عهده می گیرد
- ۱۹۵----- بایی نادر
- ۱۹۶----- نکته ها و قطعه هایی از قرآن درباره ولایت
- ۲۳۳----- روایات برگزیده و پرمعنا درباره ولایت
- ۲۳۶----- در معرفتشان به دوستان خود و سپردن امور خود به آنان
- ۲۳۸----- باب های تاریخ
- ۲۳۸----- تولّد و وفات پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم
- ۲۵۹----- نهی از اشراف بر قبر پیامبر صلی الله علیه و اله
- ۲۵۹----- ولادت امیر مؤمنان-درود خدا بر او-
- ۲۶۷----- ولادت فاطمه زهرا علیها السلام

۲۷۲	ولادت حسن بن علی-درود خدا بر ایشان-
۲۷۵	ولادت حسین بن علی علیهما السلام
۲۸۰	ولادت علی بن حسین علیهما السلام
۲۸۳	ولادت ابو جعفر محمّد بن علی علیهما السلام
۲۸۸	ولادت حضرت جعفر بن محمّد، صادق علیهما السلام
۲۹۴	ولادت حضرت ابو الحسن موسای جعفر علیهما السلام
۳۰۹	ولادت حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام
۳۱۸	ولادت ابو جعفر دوم حضرت جواد علیه السلام
۳۲۷	ولادت حضرت ابو الحسن علی محمّد علیهما السلام و الرضوان
۳۳۴	ولادت ابو محمّد حسن بن علی علیهما السلام
۳۵۱	ولادت حضرت صاحب زمان علیه السلام
۳۶۸	سخنان و تصریحاتی که درباره دوازده امام علیهم السلام آمده است
۳۸۲	در این که وقتی درباره مردی چیزی می گویند که در او نیست و در فرزندش یا فرزند فرزندش است او همان است که درباره اش گفته می شود
۳۸۳	همانا امامان علیهم السلام همگی قائم به امر خداوند والا و هدایتگر به سوی اویند
۳۸۴	رساندن [مال] به امام علیه السلام
۳۸۶	غنیمت و انفال و تفسیر خمس و حدود آن، و آنچه خمسش واجب است
۴۰۱	نمایه آیات
۴۱۴	نمایه روایات
۴۴۷	الفهرست
۴۵۰	أبواب التّاریخ
۴۵۱	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : کلینی، محمد بن یعقوب، - ۳۲۹ق.

عنوان قراردادی : الکافی . اصول . فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه اصول کافی / تالیف محمد کلینی؛ ترجمه صادق حسن زاده.

مشخصات نشر : تهران: قائم آل محمد، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۴ج.

شابک : ۱۷۰۰۰۰ ریال: دوره، چاپ دوم ۹۶۴-۸۹۱۱-۱۰-X ؛ ۲۱۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ سوم) ؛ ج.۱، چاپ دوم ۹۶۴-۸۹۱۱-۰۶-۱ ؛ ج.۲، چاپ دوم: ۹۶۴-۸۹۱۱-۰۷-X ؛ ج.۳، چاپ دوم ۹۶۴-۸۹۱۱-۰۸-۸ ؛ ج.۴، چاپ دوم : ۹۶۴-۸۹۱۱-۰۹-۶

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری

یادداشت : فارسی-عربی.

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط مترجمین و ناشرین متفاوت ترجمه و منتشر شده است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج.۱ (چاپ سوم: ۱۳۸۶) (دوم ناشر).

یادداشت : ج. ۱ - ۴ (چاپ سوم: ۱۳۸۶).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه و متن کامل اصول کافی.

عنوان روی جلد : ترجمه و متن کامل اصول کافی.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ق.

شناسه افزوده : حسن زاده، صادق، مترجم

رده بندی کنگره : BP۱۲۹ / ک۸ک ۲۲۰۴۱ ۱۳۸۵ الف

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۶۹۹۵۳

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

فهرست مطالب

ادامه کتاب حجّت بابی درباره اشاره و تصریح بر امیر مؤمنان علیه السلام ۱۱

بابی درباره اشاره و تصریح بر حسن بن علی علیهما السلام ۲۳

بابی درباره اشاره و تصریح بر حسین بن علی علیهما السلام ۲۹

بابی درباره اشاره و تصریح بر علی بن حسین صلوات الله علیهما ۳۷

بابی درباره اشاره و تصریح بر حضرت باقر علیه السلام ۴۱

بابی درباره اشاره و تصریح بر ابو عبد الله حضرت جعفر صادق علیه السلام ۴۳

بابی درباره اشاره و تصریح بر حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام ۴۷

بابی درباره اشاره و تصریح بر حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام ۵۷

بابی درباره اشاره و تصریح بر ابو جعفر دوم علیه السلام ۸۱

بابی درباره اشاره و تصریح بر ابو الحسن سوم حضرت هادی علیه السلام ۸۹

بابی درباره اشاره و تصریح بر ابو محمد امام عسکری علیه السلام ۹۳

بابی درباره اشاره و تصریح بر صاحب خانه علیه السلام ۱۰۱

بابی درباره نام کسانی که ایشان را دیده اند ۱۰۳

بابی درباره نهی از نام بردن ۱۱۱

بابی نادر در احوال غیبت ۱۱۳

بابی درباره غیبت ۱۱۹

بابی درباره آنچه ادعای راستگو و یاوه گرا را در موضوع امامت از هم جدا می کند ۱۳۹

بابی درباره کراهت داشتن تعیین زمان ظهور ۱۹۹

بابی درباره امتحان و آزمایش ۲۰۳

بابی درباره کسی که امامش را شناخت، پیش و پس افتادن این امر به او زیان نمی رساند ۲۰۷

بابی درباره کسی که ادعای امامت می کند درحالی که صلاحیت آن را ندارد ۲۰۹

ص: ۷

بابی درباره کسی که بدون امامی از سوی خداوند بزرگ مرتبه دینداری می کند ۲۱۷

بابی درباره کسی که بمیرد و امامی از امامان هدایت نداشته باشد ۲۲۱

بابی درباره کسانی از اهل بیت که حق را شناخته اند و کسانی که انکار کرده اند ۲۲۳

بابی درباره آنچه هنگام درگذشت امام علیه السلام بر مردم واجب می شود ۲۲۵

بابی درباره این که امام چه موقع می فهمد که امامت به او رسیده است ۲۲۹

بابی درباره حالات امامان علیهم السلام از جهت سن ۲۳۵

بابی درباره اینکه امام را جز امام علیه السلام غسل نمی دهد ۲۴۱

بابی درباره ولادت ائمه علیهم السلام ۲۴۳

بابی درباره آفرینش بدن و روح و قلب امامان علیهم السلام ۲۵۳

بابی درباره تسلیم و تسلیم شوندگان ۲۵۵

بابی درباره بر مردم واجب است پس از انجام مناسکشان نزد امام بیایند ۲۶۱

بابی در اینکه فرشتگان به خانه های امامان وارد شده، و بر فرش هاشان گام می نهند ۲۶۳

بابی درباره اینکه جنیان به نزد ایشان می آیند و درباره نشانه های دینشان می پرسند ۲۶۵

وقتی امر امامت ائمه علیهم السلام آشکار شود به حکم داود و خاندانش داوری می کنند ۲۷۳

بابی درباره اینکه سرچشمه علم از خانه آل محمد علیهم السلام است ۲۷۵

همانا هر چیزی از حق که در دست مردم است جز از نزد ائمه علیهم السلام صادر نشده است ۲۷۷

بابی درباره آنچه گفته شده که حدیث ائمه علیهم السلام دشوار و بسیار سنگین است ۲۷۷

آنچه پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله بر نصیحت به ائمه مسلمین و همراهی با جماعت ۲۸۷

حق واجب امام بر مردم و حق مردم بر امام علیه السلام ۲۹۱

همانا همه زمین برای امام علیه السلام است ۲۹۷

روش امام درباره خودش و خوراک و پوشاکش، وقتی امر را به عهده می گیرد ۳۰۵

بابی نادر ۳۰۷

نکته ها و قطعه هایی از قرآن درباره ولایت ۳۰۹

روایات برگزیده و پرمعنا درباره ولایت ۳۶۷

در معرفتشان به دوستان خود و سپردن امور خود به آنان ۳۷۱

ص: ۸

باب های تاریخ تولد و وفات پیامبر صلی الله علیه و اله ۳۷۵

نهی از اشراف بر قبر پیامبر صلی الله علیه و اله ۴۰۷

ولادت امير مؤمنان-دروود خدا بر او-۴۰۷

ولادت فاطمه زهرا عليها السلام ۴۲۱

ولادت حسن بن علي-دروود خدا بر ايشان-۴۲۹

ولادت حسين بن علي عليهما السلام ۴۳۳

ولادت علي بن حسين عليهما السلام ۴۴۱

ولادت ابو جعفر محمد بن علي عليهما السلام ۴۴۵

ولادت حضرت جعفر بن محمد، صادق عليهما السلام ۴۵۳

ولادت حضرت ابو الحسن موسای جعفر عليهما السلام ۴۶۳

ولادت حضرت ابو الحسن رضا عليه السلام ۴۸۹

ولادت ابو جعفر دوم حضرت جواد عليه السلام ۵۰۵

ولادت حضرت ابو الحسن علي محمد عليهما السلام و الرضوان ۵۱۹

ولادت ابو محمد حسن بن علي عليهما السلام ۵۳۱

ولادت حضرت صاحب زمان عليه السلام ۵۵۹

سخنان و تصريحاتي که درباره دوازده امام عليهم السلام آمده است ۵۸۷

در اين که وقتی درباره مردی چیزی می گویند که در او نیست ۶۰۹

همانا امامان عليهم السلام همگی قائم به امر خداوند والا و هدايتگر به سوی اویند ۶۱۱

رساندن مال به امام عليه السلام ۶۱۳

غنیمت و انفال و تفسیر خمس و حدود آن. و آنچه خممش واجب است ۶۱۵

ص: ۹

باب الإِشارة و النَّصَّ علی أمير المؤمنين عليه السَّلام [۷۶۰]۱-محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعیل،

عن منصور بن یونس، عن زید بن الجهم الهلالی، عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

سمعتہ یقول: لَمَّا نزلت ولایہ علی بن ابی طالب علیه السلام و کان من قول رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: سَلَمُوا عَلَيَّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَكَانَ مِمَّا أَكَّدَ اللهُ عَلَيْهِمَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَا زَيْدُ! قَوْلَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِهِمَا: قَوْمًا فَسَلِمُوا عَلَيْهِ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَا: أَمِنَ اللهُ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ يَا رَسُولَ اللهِ؟ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ اللهُ وَمَنْ رَسُولُهُ فَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلا تَتَّقُوا الْإِيمَانَ بَعِيدَ تَوَكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللهُ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ يَعْنِي بِهِ قَوْلَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَهُمَا وَقَوْلِهِمَا: أَمِنَ اللهُ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ وَلا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعِيدِ قُوَّةِ أَنْكَاثًا، تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْكَى مِنْ أُمَّتِكُمْ قَالَ: قُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ أُمَّةً؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ أُمَّةٌ، قُلْتُ: فَإِنَّا نَقْرَأُ أَرْبِي، فَقَالَ: مَا أَرْبِي؟ - أَوْ مَا بِيَدِهِ فَطَرَحَهَا - إِنََّّمَا يَبْلُوكُمُ اللهُ بِهِ يَعْنِي بَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ لَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَسَيُمَلَّنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا يَعْنِي بَعْدَ مَقَالِهِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي عَلَيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَذَوَّقُوا الشُّوْءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللهِ يَعْنِي بِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

[۷۶۱] ۲- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين و أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

سمعتہ یقول: لَمَّا أَنْ قَضَى مُحَمَّدٌ نَبُوْتَهُ وَ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ أَوْحَى اللهُ تَعَالَى

ص: ۱۰

[تممه باب حجت]

اشاره و تصریح بر امیر مؤمنان علیه السلام

[۷۶۰] ۱- زید بن جهم هلالی گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: وقتی ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: به علی به عنوان امیر مؤمنان سلام کنید. و ای زید آنچه خداوند در آن روز به آن دو تأکید کرد این سخن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود که: برخیزید و به او به عنوان امیر مؤمنان سلام دهید. آن دو گفتند: ای رسول خدا! آیا این از سوی خداوند است یا از سوی رسولش؟ و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به آن دو فرمود: از خدا و رسول او است. آن گاه خداوند گرامی نازل کرد: و سوگندها را پس از تحکیمش نشکنید درحالی که خداوند را کفیل و ضامن خود قرار داده اید. که خداوند به آنچه می کنید آگاه است. [نحل (۱۶): ۹۱] که مقصودش سخن رسول خدا به آن دو و سخن آنان است که گفتند: آیا از خداوند است یا از رسولش. و همانند آن زن نباشید که پشم های تابیده خود را پس از استحکام، و امی تابید تا سوگندهاتان را وسیله خیانت قرار دهید. برای این که آنان امامانی پاک تر از امامان شما نیستند. من عرض کردم: جانم به فدایت، امامان (ائمه)؟ فرمود: بله، به خدا سوگند، ائمه. عرض کردم: ما «در این جا ارببی» می خوانیم. فرمود: «اربی» چیست؟ - با اشاره دستش آن را رد کرد- خداوند شما را با آن آزمایش می کند. یعنی با علی علیه السلام و به یقین در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف داشتید برایتان روشن می کند. و اگر خدا می

خواست، همه شما را امت یگانه ای قرار می داد. ولی خدا هر کس را بخواهد گمراه کرده و هر کس را بخواهد هدایت می کند. و یقیناً شما از آنچه انجام می دادید پرسیده خواهید شد. و سوگندهاتان را وسیله خیانت در میان خود قرار ندهید. مبدا گامی پس از استواری بلغزد. یعنی پس از سخنان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درباره علی [علیه السلام] و بخاطر بازداشتن از راه خدا آثار سو آن را بچشید و برایتان عذاب بزرگی باشد. [نحل (۱۶): ۹۲ تا ۹۴]

[۷۶۱]۲- ابو حمزه ثمالی گفت: از حضرت باقر ۷ شنیدم می فرمود: وقتی پیامبری محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] سپری شد و عمرش به پایان رسید،

ص: ۱۱

إليه أن يا محمد! قد قضيت نبوتك و استكملت أيامك، فاجعل العلم الذي عندك و الإيمان و الاسم الأكبر و ميراث العلم و آثار علم النبوه في أهل بيتك عند علي بن أبي طالب، فإني لن أقطع العلم و الإيمان و الاسم الأكبر و ميراث العلم و آثار علم النبوه من العقب من ذريتك كما لم أقطعها من ذريات الأنبياء.

[۷۶۲]۳- محمد بن الحسين و غيره، عن سهل، عن محمد بن عيسى و محمد بن يحيى و محمد بن الحسين جميعاً، عن محمد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر و عبد الكريم بن عمرو، عن عبد الحميد بن أبي الديلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أوصى موسى عليه السلام إلى يوشع بن نون و أوصى يوشع بن نون إلى ولد هارون و لم يوص إلى ولده و لا إلى ولد موسى، إن الله تعالى له الخيره، يختار من يشاء ممن يشاء و بشر موسى و يوشع بالمسيح عليهم السلام فلما أن بعث الله عز و جل المسيح عليه السلام قال المسيح عليه السلام لهم: إنه سوف يأتي من بعدى نبى اسمه أحمد من ولد إسماعيل عليه السلام يجىء بتصديقى و تصديقكم و عذرى و عذرکم و جرت من بعده فى الحوارين فى المستحفظين، و إنما سمّاهم الله تعالى المستحفظين لأنهم استحفظوا الاسم الأكبر و هو الكتاب الذى يعلم به علم كل شىء، الذى كان مع الأنبياء صلوات الله عليهم، يقول الله تعالى: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ» الكتاب الاسم الأكبر و إنما عرف مما يدعى الكتاب التوراه و الإنجيل و الفرقان فيها كتاب نوح عليه السلام و فيها كتاب صالح و شعيب و إبراهيم عليهم السلام فأخبر الله عز و جل إن هذا لفي الصحف الأولى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى فَأَيْنَ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّمَا صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ الْاِسْمِ الْاَكْبَرِ وَ صُحُفِ مُوسَى الْاِسْمِ الْاَكْبَرِ فلم تزل الوصيه فى عالم بعد عالم

ص: ۱۲

خداوند والا به او وحی کرد که: ای محمد! پیامبری ات را به انجام رسانده، عمرت را به پایان رساندی، پس آن علمی را که در نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیامبری را نزد علی بن ابی طالب در میان خاندانت قرار بده. که من هرگز علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار پیامبری را از نسل فرزندان تو قطع نمی کنم. چنان که از فرزندان پیامبران قطع نکردم.

[۷۶۲]۳- عبد الحميد ابو ديلم از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمود: موسى عليه السلام به يوشع نون وصيت

کرد. و یوشع نون به فرزند هارون وصیت کرد و به فرزند خود و فرزند موسی وصیت نکرد. که گزینش با خداوند والا است. هر که را بخواهد و از هر خاندانی بخواهد، برمی گزیند. و به موسی و یوشع، مسیح علیهم السّلام را بشارت داد. پس چون خداوند عزّتمند مسیح را برانگیخت، مسیح علیه السّلام به آنان گفت: همانا پس از من پیامبری خواهد آمد که نامش احمد [و] از فرزندان اسماعیل-علیهما السّلام- است. با تصدیق من و تصدیق شما و حجّت من و شما می آید. و پس از او در میان حواریون، محافظ استوار گشت. و خداوند فرازند آنان را محافظان نگاهبانان نامید؛ زیرا آنان اسم اکبر را نگاه داشتند. و آن کتابی است که با آن دانش هر چیزی دانسته می شود. آنچه به همراه پیامبران- درود خداوند بر آنان- بوده است. خداوند والا می فرماید: و رسولانی پیش از تو فرستاده، به همراهشان کتاب و میزان نازل کردیم. (آیه در قرآن چنین است:) ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستاده، با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم. [حدید (۵۷): ۲۵] کتاب اسم اکبر است. و از آنچه به نام کتاب خوانده می شود، تورات و انجیل و فرقان (قرآن) شناخته شده است. درحالی که در آن کتاب نوح علیه السّلام است. و در آن کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السّلام است. که خداوند شکوهمند خبر داد: همانا این در صحیفه های نخستین است. صحیفه های ابراهیم و موسی. صحیفه های ابراهیم کجاست [؟] صحیفه های ابراهیم اسم اکبر است و صحیفه های موسی همان اسم اکبر است. و وصیت پیوسته در عالمی پس از عالمی بود

ص: ۱۳

حَتَّى دَفَعُوها إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَسْلَمَ لَهُ الْعَقَبُ مِنَ الْمُسْتَحْفَظِينَ وَكَذَّبَهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَدَعَا إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ عَلَيْهِ أَنْ أَعْلَنَ فَضْلَ وَصِيكَ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ الْعَرَبَ قَوْمٌ جَفَاهُ، لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ كِتَابٌ وَ لَمْ يَبْعَثْ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا وَ لَا يَعْرِفُونَ فَضْلَ نَبَوَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا شَرَفَهُمْ وَ لَا- يُؤْمِنُونَ بِي إِنْ أَنَا أَخْبَرْتَهُمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَيْتِي، فَقَالَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ «وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ» «وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» فَذَكَرَ مِنْ فَضْلِ وَصِيهِ ذَكَرًا فَوْقَ التَّفَاقِ فِي قُلُوبِهِمْ، فَعَلِمَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ وَ مَا يَقُولُونَ، فَقَالَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: يَا مُحَمَّدُ وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ' فَإِنَّهُمْ لَا يُكْذِبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللهِ يَجْحَدُونَ وَ لَكِنَّهُمْ يَجْحَدُونَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَهُمْ وَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَتَأَلَّفُهُمْ وَ يَسْتَعِينُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يَزَالُ يَخْرُجُ لَهُمْ شَيْئًا فِي فَضْلِ وَصِيهِ حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ فَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ حِينَ أَعْلَمَ بِمَوْتِهِ وَ نَعِيَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ، فَقَالَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصِبْ وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ يَقُولُ: إِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصِبْ عِلْمَكَ وَ أَعْلَنَ وَصِيكَ فَأَعْلَمَهُمْ فَضْلَهُ عِلْمَهُ، فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ- ثَلَاثَ مَرَّاتٍ- ثُمَّ قَالَ: لِأَبْعَثَنَّ رَجُلًا يُحِبُّ اللهُ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللهُ وَ رَسُولَهُ، لَيْسَ بِفَرَّارٍ-يَعْرِضُ بِمَنْ رَجَعَ يَجْتَنِبُ أَصْحَابَهُ وَ يَجْتَنِبُونَهُ- وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: عَلَى سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ: عَلَى عَمُودِ الدِّينِ وَ قَالَ: هَذَا هُوَ الَّذِي يُضْرَبُ النَّاسُ بِالسَّيْفِ عَلَى الْحَقِّ بَعْدِي وَ قَالَ: الْحَقُّ مَعَ عَلِيِّ أَيْنَمَا مَالَ وَ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَهْلَ بَيْتِي عِترَتِي، أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَ قَدْ بَلَّغْتُ، إِنَّكُمْ سَتَرُدُّونَ عَلَى الْحَوْضِ فَاسْأَلْكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ، وَ الثَّقَلَانِ: كِتَابَ اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَهْلَ بَيْتِي فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا

ص: ۱۴

تا آن را به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-دادند. و چون خداوند گرامی محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را

برانگیخت، نوادگان محافظان، به او اسلام آورده، بنی اسرائیل تکذیبش کردند. و او به سوی خداوند عزتمند دعوت کرده، در راه او جهاد کرد. سپس خداوند بزرگ یاد بر او نازل کرد که فضیلت وصی ات را آشکار کن. او عرض کرد: پروردگارا عرب مردمی خشن هستند. در میانشان کتابی نبوده و پیامبری به سویشان فرستاده نشده است. و فضیلت و شرف جایگاه پیامبران را نمی دانند. و به من ایمان نمی آورند اگر از فضیلت خاندانم به آنان بگویم. آن گاه خداوند بزرگ یاد فرمود: و به خاطر آنان اندوهگین مشو. [نحل (۱۶): ۱۲۷] و بگو: سلام بر شما. که به زودی خواهند دانست. [زخرف (۴۳): ۸۹] پس او از فضیلت وصی اش سخن گفت و در دل های آنان نفاق افتاد. و رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - آن نفاق و آن چه را می گفتند، دانست. و خداوند گرامی یاد فرمود: ای محمد! ما می دانیم از آنچه آنان می گویند دلتنگ می شوی. [حجر (۱۵): ۹۷] آنان تو را تکذیب نمی کنند بلکه ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند. [انعام (۶): ۳۳] اولی آنان بی آن که استدلالی داشته باشند، انکار می کنند. و رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - میانشان الفت داده، برخی را یاور برخی دیگر کرده، همواره چیزی از فضیلت وصی اش را بر ایشان آشکار می کرد تا این سوره نازل شد پس [با آن] بر آنان احتجاج کرد هنگامی که او را به مرگش آگاه ساخته، جاننش آن را فهمید. خداوند بزرگ یاد فرموده است: چون فراغت یافتی، بکوش و به سوی پروردگارت رو کن. [انشراح (۹۴): ۷ و ۸] می فرماید: وقتی فارغ شدی، بیرقت را برپا کرده و وصی ات را آشکار کن. به آنان فضیلت او را آشکارا بگو. و آن حضرت - درود خدا بر او و بر خاندانش - سه بار فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای او است. خداوندا، یار یاوران او باش و دشمن دشمنانش. سپس در جنگ خیبر فرمود: مردی را می فرستم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند او فرار نمی کند - کنایه به کسی که [از میدان جنگ] بازگشته، یارانش را ترسو می شمرد و یارانش او را ترسو می شمرند - و فرمود: علی سرور مؤمنان است. و فرمود: علی ستون دین است. و فرمود: این، آن کسی است که پس از من برای حق با مردم می جنگد. و فرمود: حق همراه علی است هر کجا که برود. و فرمود: من در میان شما دو چیز به جا می گذارم، اگر آن ها را برگیرید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدای عزتمند و اهل بیت و خاندانم. ای مردم! گوش کنید که من ابلاغ کردم. همانا شما کنار حوض بر من وارد می شوید و من از آنچه درباره ثقلین کردید از شما می پرسم. و ثقلین: کتاب خدای گرامی یاد و خاندان منند. از آنان پیشی

ص: ۱۵

و لا تعلموهم فإنهم أعلم منكم فوقعته الحجة بقول النبي صلى الله عليه و اله و سلم و بالكتاب الذي يقرأه الناس فلم يزل يلقى فضل أهل بيته بالكلام و يبين لهم بالقرآن إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً و قال عز ذكره: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ ثُمَّ قَالَ: وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ فكَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ حَقَّهُ الْوَصِيَّةَ الَّتِي جَعَلَتْ لَهُ وَ الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النَّبِيِّ، فَقَالَ: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ثُمَّ قَالَ: وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ يَقُولُ أَسْأَلُكُمْ عَنِ الْمَوَدَّةِ الَّتِي أَنْزَلَتْ عَلَيْكُمْ فَضْلَهَا، مَوَدَّةَ الْقُرْبَىٰ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قَتَلْتُمُوهُمْ وَ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ قَالَ الْكِتَابُ [هُوَ] الذِّكْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِسْأَلِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسْأَلِ الْجَهَالِ وَ سَمِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْقُرْآنَ ذِكْرًا فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ إِنَّهُ لَحَدِيثٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُشِيرُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ رَدُّوهُ [إِلَى اللَّهِ] وَ [إِلَى الرَّسُولِ] وَ [إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ] لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ

فَرَدَ الْأَمْرَ أَمْرَ النَّاسِ إِلَى أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ الَّذِينَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ وَبِالزَّادِ إِلَيْهِمْ، فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ حَجَّةِ الْوُدَّاعِ نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ! بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهِ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» فَنَادَى النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا وَ أَمَرَ بِسَمَرَاتٍ فَقَمَّ شَوْكَهُنَّ، ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: [يَا أَيُّهَا النَّاسُ مِنْ وَلِيِّكُمْ وَأَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ

ص: ۱۶

نگیرید که نابود می شوید و به آنان تعلیم نکنید که آنان عالم تر از شمایند. پس حجت با سخن پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-و با کتابی که مردم آن را می خوانند ثابت شد. و همواره فضیلت خاندانش را با کلمات القا می کرد و برایشان با قرآن روشن می کرد. خداوند می خواهد پلیدی را از شما خاندان دور کرده، کاملاً پاکتان گرداند. و آن گرامی یاد فرمود: و بدانید همانا آن چه غنیمت می برید، یک پنجم آن برای خدا و رسولش و برای نزدیکان است. [انفال (۸): ۴۱] سپس فرمود: و حقّ نزدیکان را بده. [اسرا (۱۷): ۲۶] که علی علیه السّلام بود و حقّش وصیتی بود که برای او قرار داده شده بود و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت بود. آن گاه فرمود: بگو: من هیچ پاداشی برای آن (رسالت) نمی خواهم جز دوستی درباره نزدیکانم را. [شورا (۴۲): ۲۳] سپس فرمود: و وقتی از کشته شدگان پرسیده شود که به چه گناهی کشته شدند. [تکویر (۸۱): ۸ و ۹] می فرماید: از شما درباره دوستی ای که فضیلتش بر شما نازل شده می پرسم. دوستی نزدیکان. که به چه گناهی آنان را کشتید. و آن بزرگ یاد فرمود: و از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید. [نحل (۱۶): ۴۳] حضرت فرمود: کتاب [همان] ذکر است و اهلش خاندان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- که خداوند به پرسش از ایشان فرمان داده است. و به پرسش از جاهلان امر نشدند. و خداوند عزّتمند قرآن را ذکر نامیده، فرموده است: و ما این ذکر را بر تو نازل کردیم تا آنچه را به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن کنی و شاید بیندیشند. [نحل (۱۶): ۴۴] و فرمود: و این مایه یادآوری تو و مردم تو است و به زودی پرسش می شوید. [زخرف (۴۳): ۴۴] و فرمود: از خداوند اطاعت کنید و از رسول او و صاحبان امر از میان خودتان اطاعت کنید. و فرمود: و اگر آن را به پیامبر و به صاحبان امر خودشان بازگردانند، کسانی از آنان که استنباط می کنند آن را خواهند فهمید. [نساء (۴): ۸۳] پس آن امر-امر مردم-را به صاحبان امر از میان خودشان، کسانی که به اطاعتشان و رجوع به آنان فرمان داده است ارجاع داد و وقتی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-از آخرین حجّ بازگشت جبرئیل علیه السّلام بر او نازل شده، عرض کرد: ای رسول [ما] آنچه را از سوی پروردگارت نازل شده، ابلاغ کن. و اگر نکنی رسالتش را انجام نداده ای و خداوند تو را از مردم نگاه می دارد. خداوند مردمان کافر را هدایت نمی کند. پس به مردم ندا داد و گرد آمدند. و امر کرد تا خارهای بوته ها را تراشیدند (تا نشستن و ایستادن روی آنها راحت باشد) سپس فرمود: [ای] مردم! چه کسی ولیّ شما است و چه کسی به شما از خودتان سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسولش. آنگاه پیامبر سه بار فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای او است.

ص: ۱۷

و عاد من عاداه-ثلاث مرّات-فوقعت حسکه التّفاق فی قلوب القوم و قالوا: ما أنزل الله جلّ ذكره هذا علی محمّد قطّ و ما یرید

إلا- أن يرفع بضیع ابن عمّه، فلما قدم المدینة أته الأنصار فقالوا: یا رسول الله إنّ الله جلّ ذكره قد أحسن إلینا و شرفنا بک و بنزولک بین ظهرانینا، فقد فرّح الله صدیقنا و کبت عدوّنا و قد یا تیک وفود، فلا تجد ما تعطیهم فی شمت بک العدو، فنحبّ أن تأخذ ثلث أموالنا حتّى إذا قدم علیک وفد مکّه وجدت ما تعطیهم، فلم یردّ رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم علیهم شیئا و کان ینتظر ما یتیه من ربّه فنزل جبرئیل علیه السّلام: و قال قلّ لا أسئلكم علیه أجرأ إلاّ المودّه فی القربی و لم یقبل أموالهم، فقال المنافقون: ما أنزل الله هذا علی محمّد و ما یرید إلاّ أن یرفع بضیع ابن عمّه و یحمل علینا أهل بیته یقول أمس: من كنت مولاه فعلىّ مولاه و الیوم: قل لا أسئلكم علیه أجرأ إلاّ المودّه فی القربی، ثمّ نزل علیه آیه الخمس فقالوا: یرید أن یعطیهم أموالنا و فیئنا، ثمّ أتاه جبرئیل علیه السّلام فقال: یا محمّد إنک قد قضیت نبوتک و استکملت آیامک فاجعل الاسم الأكبر و میراث العلم و آثار علم النبوه عند علیّ علیه السّلام، فإنی لم أترك الأرض إلاّ ولی فیها عالم تعرف به طاعتی و تعرف به ولایتی و یرید أن یعطیهم أموالنا و فیئنا، یولد بین قبض النبیّ إلى خروج النبیّ الآخر، قال: فأوصی إلیه بالاسم الأكبر و میراث العلم و آثار علم النبوه و أوصی إلیه بألف کلمه و ألف باب، یفتح کلّ کلمه و کلّ باب ألف کلمه و ألف باب.

[۷۶۳]۴- علی بن إبراهیم، عن أبیه و صالح بن السّندی، عن جعفر بن بشیر، عن یحیی بن معمر العطار، عن بشیر الدّهان، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم فی مرضه الّذی توفّی فیهِ: ادعوا لی خلیلی، فأرسلنا إلی أبویهما فلما نظر إلیهما رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم أعرض عنهما، ثمّ قال: ادعوا لی

ص: ۱۸

خدایا یار دوستانش و دشمن دشمنانش باش. آن گاه خار نفاق در دل مردمان افتاده، گفتند: خداوند بزرگ یاد هرگز آن را بر محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] نازل نکرده است. و او جز این که دست پسر عمویش را بالا ببرد چیزی نمی خواهد. و چون به مدینه وارد، شد انصار به نزدش آمده، گفتند: ای رسول خدا، خداوند گرامی یاد به ما احسان کرده، با شما و با فرودتان در میان ما شرفمان داد. پس خداوند دوستان را شاد کرده، دشمن مان را خوار. اما برای شما میهمانانی خواهد بود که [شاید] چیزی نیابی به آن ها بدهی و دشمن تو را شماتت کند. ما دوست داریم یک سوم اموالمان را بگیری تا وقتی مهمانی از مکّه برایتان رسید، چیزی باشد که به او بدهی. رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- چیزی به آنان نگفت و منتظر بود که از سوی پروردگارش چه نازل می شود. جبرئیل علیه السّلام نازل شد و گفت: «بگو: من از شما برای آن (رسالت) جز دوستی با نزدیکانم، مزدی نمی خواهم.» و اموالشان را نپذیرفت. آن گاه منافقان گفتند: خداوند این را بر محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] نازل نکرده است. و او می خواهد بازوی پسر عمویش را بالا برده، خاندانش را بر ما تحمیل کند. دیروز می گفت: هر که من مولای اویم، علی مولای او است و امروز می گوید: «بگو من از شما برای آن جز دوستی با نزدیکانم مزدی نمی خواهم.» سپس آیه خمس نازل شد و آنان گفتند: او می خواهد اموال و غنیمت ما را به آنان بدهد. سپس جبرئیل علیه السّلام به نزد او آمد و گفت: ای محمّد! تو پیامبری ات را به انجام رسانده، عمرت را به پایان رساندی. پس اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را نزد علی علیه السّلام قرار ده؛ زیرا من زمین را جز این که عالمی از سوی من در آن باشد رها نمی کنم تا به وسیله او اطاعت و ولایت من شناخته شود. و حجّتی باشد برای کسی که در فاصله مرگ پیامبری و بعثت

پیامبری دیگر به دنیا می آید. حضرت فرمود: پس ایشان اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را برای او وصیت کرد. و هزار کلمه و هزار باب به او وصیت کرد که از هر کلمه و بابی هزار کلمه و باب دیگر گشوده می شود.

[۷۶۳]۴-بشیر دهنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- در بیماری ای که به وفاتش پایان یافت، فرمود: دوستم را به نزد بخوانید. آن دو زن دنبال پدرانشان [ابو بکر و عمر] فرستادند. چون رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- آن دو را دید، از ایشان روی گردانده، سپس فرمود: دوستم را به نزد بخوانید.

ص: ۱۹

خلیلی، فأرسل إلى عليّ فلما نظر إليه أكبّ عليه يحدثه، فلما خرج لقيه، فقالا له: ما حدثك خليلك؟ فقال: حدثني ألف باب يفتح كلّ باب ألف باب.

[۷۶۴]۵-أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن أبي بكر الحضرمي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

علم رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم عليا صلى الله عليه و آله و سلم ألف حرف كل حرف يفتح ألف حرف.

[۷۶۵]۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان في ذؤابه سيف رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم صحيفه صغيره، فقلت لأبي عبد الله عليه السلام: أي شيء كان في تلك الصحيفة؟ قال: هي الأحرف التي يفتح كل حرف ألف حرف، قال أبو بصير: قال أبو عبد الله عليه السلام: فما خرج منها حرفان حتى الساعة.

[۷۶۶]۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن فضيل بن سكره قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك، هل للماء الذي يغسل به الميت حدّ محدود؟ قال: إنّ رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال لعليّ عليه السلام: إذا أنا متّ فاستق ستّ قرب من ماء بئر غرس فغسلني و كفّني و حنّطني فإذا فرغت من غسلني و كفّني فخذ بجوامع كفّني و أجلسني ثمّ سلني عمّا شئت، فوالله لا تسألني عن شيء إلاّ أجبتك فيه.

[۷۶۷]۸-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن علي بن أبي حمزه، عن ابن أبي سعيد، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لما حضر رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم الموت دخل عليه عليّ عليه السلام فأدخل رأسه ثمّ قال:

ص: ۲۰

آن گاه دنبال علی [علیه السلام] فرستادند. چون او را دید، به سوی او برگشت و با او به سخن پرداخت. و چون بیرون آمد، آن دو او را دیده، گفتند: دوستت با تو چه گفت: فرمود: از هزار باب سخن گفت که از هر باب هزار باب دیگر گشوده می شود.

[۷۶۴] ۵- ابو بکر حضرمی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هزار حرف به علی علیه السلام آموخت که از هر حرف هزار حرف دیگر باز می شد.

[۷۶۵] ۶- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: در دستۀ شمشیر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- کاغذی کوچک بود. من به حضرتش عرض کردم: چه چیزی در آن کاغذ بود؟ فرمود: حرف هایی که از هر یک، هزار حرف دیگر باز می شد. ابو بصیر گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: و تا این ساعت [بیش از] دو حرف از آن صادر نشده است.

[۷۶۶] ۷- فضیل سکره گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت! آیا برای آبی که با آن مرده را می شویند، اندازه معینی است؟ فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به علی علیه السلام فرمود: وقتی من مردم، شش مشک از آب چاه غرس بکش و مرا با آن غسل بده. سپس کفن کرده حنوط نما. وقتی از غسل و کفنم فارغ شدی اطراف کفنم را گرفته، مرا بنشان، سپس از هر چه خواستی بپرس. که به خدا سوگند از چیزی نمی پرسی مگر این که درباره اش پاسخت می دهم.

[۷۶۷] ۸- ابان تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی وفات رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- رسید، علی علیه السلام به نزدش آمد.

ص: ۲۱

یا علی! إذا أنا متّ فغسلنی و کفّنی ثمّ أقعدنی و سلنی و اکتب.

[۷۶۸] ۹- علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن محمّد بن الولید شباب الصّیرفی، عن یونس بن رباط قال:

دخلت أنا و کامل التّمّار علی أبی عبد الله علیه السلام فقال له کامل: جعلت فداک حدیث رواه فلان؟ فقال: اذکره، فقال: حدّثنی أنّ النّبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم حدّث علیاً علیه السلام بألف باب یوم توفّی رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم، کلّ باب یفتح ألف باب، فذلک ألف ألف باب، فقال: لقد کان ذلک، قلت: جعلت فداک فظهر ذلک لشیعتکم و موالیکم؟ فقال: یا کامل! باب أو بابان فقلت [له]: جعلت فداک فما یروی من فضلکم من ألف ألف باب إلاّ باب أو بابان، قال: فقال: و ما عسیتم أن ترووا من فضلنا، ما تروون من فضلنا إلاّ ألفا غیر معطوفه.

باب الإشاره و النّصّ علی الحسن بن علی علیهما السلام [۷۶۹] ۱- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن إبراهیم بن عمر الیمانیّ و عمر بن أذینه، عن أبان، عن سلیم بن قیس قال:

شهدت وصیّه أمير المؤمنین علیه السلام حین أوصی إلى ابنه الحسن علیه السلام و أشهد علی وصیّته الحسنین و محمّدا علیهما

السَّلام و جميع ولده و رؤساء شيعته و أهل بيته، ثمَّ دفع إليه الكتاب و السَّلاح و قال لابنه الحسن عليه السَّلام: يا بني! أمرني رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ أَنْ أوصيَ إِلَيْكَ وَ أَنْ أَدْفَع إِلَيْكَ كِتَابِي وَ سِلَاحِي كَمَا أوصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ وَ دَفَع إِلَيَّ كِتَابَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ أَمَرَنِي أَنْ آمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلام، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ ابْنَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلام فَقَالَ: وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ هَذَا، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلام ثُمَّ قَالَ

ص: ٢٢

حضرت سر او را در بغل گرفت و سپس فرمود: وقتی من مردم، مرا غسل بده و کفنم کن. سپس مرا بنشان و پرسش کن و بنویس.

[٧٦٨]٩-یونس رباط گفته است: من و کامل تمار به نزد حضرت صادق رفتیم. آن گاه کامل به حضرت عرض کرد: جانم به فدایت! فلائی حدیثی روایت کرده است. فرمود: آن را بازگو. عرض کرد: به من گفت که پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-روزی که وفات کرد، با علی علیه السَّلام دربارهٔ هزار باب سخن گفت که از هر یک، هزار باب دیگر گشوده می شود. که هزار هزار [یک میلیون] باب می شود. فرمودند: چنین بود. من عرض کردم: جانم به فدایت، از آن برای شیعیان و دوستان شما چیزی ظاهر شده است؟ فرمودند: ای کامل! یک یا دو بابش. عرض کردم: جانم به فدایت! پس فضایل شما جز از یک یا دو باب از هزار هزار (یک میلیون) باب روایت نمی شود؟ او گوید: حضرت فرمودند: امیدوارید چه اندازه از فضایل ما روایت کنید. شما از فضایل ما جز یک الف غیر معطوفه راست روایت نمی کنید.

اشاره و تصریح به حسن بن علی علیهما السَّلام

[٧٦٩]١-سلیم قیس گفت: وصیت امیر مؤمنان علیه السَّلام را وقتی به پسرش حسن وصیت می کرد شاهد بودم بر وصیتش حسین و محمّد علیهما السَّلام و همهٔ فرزندانش و رؤسای شیعه و خاندانش را شاهد گرفت. سپس کتاب و سلاح را به او سپرده، فرمود: پسرم! رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به من فرمان داد که به تو وصیت بکنم. و کتاب ها و سلاحم را به تو بسپارم. همان طور که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به من وصیت کرد و کتاب ها و سلاحش را به من سپرد. و به من فرمان داد که به تو فرمان دهم وقتی وفات رسید آن را به برادرت حسین علیه السَّلام بسپاری. سپس به حسین علیه السَّلام رو کرد و فرمود: و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-تو را فرمان داد که آن را به این پسرت بسپاری. سپس دست علی بن حسین علیهما السَّلام را گرفته، به او

ص: ٢٣

لعلی بن الحسین: و أمرک رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَقْرَبَهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ وَ مَنِّي السَّلام.

[٧٧٠]٢-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن عبد الصمد بن بشير، عن ابي الجارود، عن ابي جعفر عليه السَّلام قال:

إِنَّ أمير المؤمنين صلوات لله عليه لما حضره الذي حضره قال لابنه الحسن؟ ادن مني حتى أسر إليك ما أسر رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم إليّ و أئتمنك على ما أئتمني عليه، ففعل.

[۷۷۱]۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن أبي بكر الحضرمي قال: حدثني الأجلح و سلمه بن كهيل و داود بن أبي يزيد و زيد اليمامي قالوا: حدثنا شهر بن حوشب:

أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلْمَةَ كَتَبَهُ وَ الْوَصِيَّةَ، فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَفَعْتُهَا إِلَيْهِ.

[۷۷۲]۴- و في نسخة الصفواني: أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن سيف، عن أبي بكر، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أَنَّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلْمَةَ كَتَبَهُ وَ الْوَصِيَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَفَعْتُهَا إِلَيْهِ.

[۷۷۳]۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

أوصى أمير المؤمنين عليه السلام إلى الحسن و أشهد على وصيته الحسين عليه السلام و محمدا و جميع ولده و رؤساء شيعته و أهل بيته ثم دفع إليه الكتاب و السِّلاح ثم قال لابنه الحسن: يا بني أمرني رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أن أوصي إليك و

ص: ۲۴

فرمود: و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- تو را فرمان داد که آن به پسرت محمد بن علی بسپاری و به او از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و از من سلام برسان.

[۷۷۰]۲- ابو جارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا امیر مؤمنان- درود خدا بر او- چون وفاتش رسید به پسرش حسن [علیه السلام] فرمود: به نزدیک من بیا تا آنچه را رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- برای من آشکار کرد، برای آشکار کنم. و بر آنچه مرا بر آن امین قرار داد تو را امین قرار دهم. و چنین کرد.

[۷۷۱]۳- شهر بن حوشب گفته است: علی علیه السلام هنگامی که به کوفه می رفت کتاب هایش و وصیت را نزد ام سلمه و دیعه نهاد و چون حسن علیه السلام بازگشت آن ها را به او سپرد.

و در نسخه صفوانی چنین است:

[۷۷۲]۴- ابو بکر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که علی- درود خدا بر او- وقتی به سوی کوفه می رفت، کتاب هایش و وصیت را به ام سلمه سپرد و چون حسن علیه السلام بازگشت او آن ها را به او داد.

[۷۷۳]۵- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان به حسن [علیه السلام] وصیت کرد. و بر

وصیتش حسین و محمد علیهما السّلام و همه فرزندانش-و رؤسای شیعه و خاندانش را شاهد گرفت. سپس کتاب و سلاح را به او داد و فرمود: پسر! رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-مرا فرمان داد که به تو

ص: ۲۵

أن أدفع إليك كتيبي و سلاحی كما أوصی إلى رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم و دفع إلى كتيبه و سلاحه و أمرني أن أمرک إذا حضرک الموت أن تدفعه إلى أخیک الحسين، ثم أقبل على ابنه الحسين و قال: أمرک رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم أن تدفعه إلى ابنک هذا، ثم أخذ بيد ابن ابنه علي بن الحسين، ثم قال لعلي بن الحسين: يا بني و أمرک رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم أن تدفعه إلى ابنک محمد بن علي و أقرئه من رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم و مني السّلام، ثم أقبل على ابنه الحسن، فقال: يا بني أنت وليّ الأمر و وليّ الدّم، فإن عفوت فلك و إن قتلت فضربه مكان ضربه و لا تأثم.

[۷۷۴]۶-الحسين بن الحسن الحسنی رفعه و محمد بن الحسن، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمری رفعه قال:

لما ضرب أمير المؤمنين عليه السّلام حفّ به العوّاد و قيل له: يا أمير المؤمنين أوص فقال: اثنوا لي و سادته ثم قال: الحمد لله حقّ قدره متّبعين أمره و أحمدته كما أحبّ و لا إله إلاّ الله الواحد الأحد الصّمد كما انتسب، أيّها الناس كلّ امرئ لاق في فراره ما منه يفرّ و الأجل مساق النّفس إليه و الهرب منه موافاته كم أطردت الأيّام أبحثها عن مكنون هذا الأمر فأبى الله عزّ ذكره إلاّ إخفاءه، هيئات علم مكنون، أما وصيتي فإن لا تشركوا بالله جلّ ثناؤه شيئاً و محمّداً صَلَّى الله عليه و اله و سلم فلا تضيّعوا سنّته، أقيموا هذين العمودين و أوقدوا هذين المصباحين و خلاكم ذمّ ما لم تشردوا، حمّل كلّ امرئ مجهوده و خفف عن الجهله، ربّ رحيم و إمام عليهم و دين قويم، أنا بالأمس صاحبكم و [أنا]اليوم عبره لكم و غدا مفارقكم إن تثبت الوطأه في هذه المزلّه فذاك المراد و إن تدحض القدم، فإنّا كنّا في أفياء أغصان و ذرى رياح و تحت ظلّ غمامه اضمحلّ في الجوّ متلفّقها و عفا في الأرض محطّها و إنّما كنت جارا جاوركم بدني أيّاما و ستعقبون منّي جثّه

ص: ۲۶

وصيت کرده، کتاب ها و سلاحم را به تو بسپارم. چنان که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به من وصيت کرده، کتاب ها و سلاحش را به من سپرد. و مرا فرمان داد که به تو فرمان دهم وقتی وفاتت رسید آن را به برادرت حسین [عليه السّلام] بسپاری سپس به پسرش حسین بن علی عليه السّلام رو کرد و فرمود: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به تو فرمان داد که آن را به این پسر بسپاری. سپس دست نوه اش علی حسین علیهما السّلام را گرفت و به او فرمود: ای پسر! و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-تو را فرمان داد که آن را به پسر محمد بن علی بسپاری و به او از رسول خدا ۹ و از من سلام برسان. سپس به پسرش حسن [عليه السّلام]رو کرد و فرمود: پسر! تو وليّ امر و وليّ دم (خون) هستی. اگر ببخشی حقّ داری و اگر بکشی، به جای یک ضربت، یکی بزنی و ناروا نکن.

[۷۷۴]۶-از ابراهیم بن اسحاق احمری حدیثی که سندش را بالا-برده روایت شده که: وقتی امیر مؤمنان عليه السّلام ضربت خورد، عیادتگران گردش را گرفته، گفتند: ای امیر مؤمنان وصيت کن. فرمود: برایم پستی ای بگذارید. سپس فرمود: سپس

خدای را به قدر سزاواری اش، درحالی که پیروان فرمانش هستیم و بر او سپاس می گویم چنان که دوست دارد. و خدایی جز خداوند یگانه یکتای بی نیاز نیست. چنان که خود فرمود: ای مردم هر مردی آنچه را از آن می گریزد در همان گریزش دیدار می کند. اجل جان را به سوی آن می راند و گریز از آن همان رسیدن به آن است. چه روزگاری را پشت سر گذاشته، از ژرفای پنهان این امر جستجو کردم. و خداوند گرامی یاد به چیزی جز پنهان ساختن آن راضی نشد. هیئات، دانشی ژرف و پنهان است. اما وصیت من این است که به خداوند شکوهمند است سایش او چیزی را شریک نگیرید و سنت محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش- را تباه نکنید. این دو ستون را به پا کنید و این دو چراغ را فروزان نمایید. تا پراکنده نشوید، نکوهشی به شما نمی رسد. هر مردی به اندازه طاقتش مکلف می شود. و بر نادانان تخفیف داده شده است. پروردگاری مهربان است. پیشوایی دانا و دینی راست و استوار. من دیروز رفیق شما بودم و امروز عبرتی برای شما می شوم. اگر جای پا در این لغزشگاه محکم شد، همان، خواسته است. و اگر گام لغزید، ما هم در سایه شاخه ها و زیر بال بادها و در سایه سار ابر درهم فشرده میان آسمان و زمین (جو) که از هم بپاشد و اثری از آن نماند، بوده ایم. من همسایه ای بودم که بدنم روزگاری را در کنار شما بود. و به زودی پیکر تهی مرا دنبال (تشییع) می کنید. که

ص: ۲۷

خلاء، ساکنه بعد حرکه و کاظمه بعد نطق، ليعظكم هدوی و خفوت إطراقی و سکون أطرافی، فإنه أوعظ لكم من الناطق البلیغ ودعتکم وداع مرصد للتلاقی، غدا ترون آیامی و یکشف الله عزّ و جلّ عن سرّائی و تعرفونّی بعد خلق مکانی و قیام غیری مقامی، إن أبق فأنا ولیّی دمی و إن أفن فالفناء میعادی [و إن أعف] فالففو لی قربه و لكم حسنه فاعفوا و اصفحوا، ألا تحبون أن یغفر الله لكم، فیا لها حسره علی کلّ ذی غفله أن یکون عمره علیه حجّه أو تؤدّیه آیامه إلی شقوه، جعلنا الله و آیاکم ممّن لا یقصر به عن طاعه الله رغبه أو تحلّ به بعد الموت نقمه، فإنّما نحن له و به، ثمّ أقبل علی الحسن علیه السّلام فقال: یا بنی ضربه مکان ضربه و لا تأثم.

[۷۷۵]۷- محمد بن یحیی، عن علی بن الحسن، عن علی بن إبراهیم العقیلی یرفعه قال:

قال: لمّا ضرب ابن ملجم أمير المؤمنین علیه السّلام، قال للحسن: یا بنی إذا أنا متّ فاقتل ابن ملجم و احفر له فی الكناسه و وصف العقیلیّ الموضع علی باب طاق المحامل موضع الشّواء و الرّؤاس ثمّ ارم به فیه، فإنه واد من أودیه جهنّم.

باب الإشاره و النّص علی الحسین بن علیّ علیهما السّلام [۷۷۶]۱- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن بکر بن صالح (قال الكلینی) و عدّه من أصحابنا، عن ابن زیاد، عن محمد بن سلیمان الدّیلمی، عن هارون بن الجهم، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: لمّا حضر الحسن بن علیّ علیهما السّلام الوفاه قال للحسین علیه السّلام یا أخی إنّی أوصیک بوصیّه فاحفظها، إذا أنا متّ فهیئنی ثمّ وجّهنی

ص: ۲۸

پس از تکان هایی آرام شده و پس از سخن خاموش گشته است. تا آرامشم و دیده فروبستم و خاموشی اعضایم شما را پند

دهد. که آن برای شما از سخنوری شیوا پندبخش تر است. با شما به امید دیدار خداحافظی می کنم. فردا روزهای مرا می بینید و خداوند عزتمند اسرارم را برایتان آشکار می کند و شما پس از خالی شدن جای من و نشستن دیگری بر جایم مرا می شناسید. اگر بمانم که خودم ولی دم هستم و اگر فانی شدم که فنا وعده گاه من است. [و اگر درگذرم] گذشت برای من قربت و برای شما حسنه است. پس درگذرید و درگذرید. آیا دوست ندارید خداوند شما را بیامزد. افسوس بر هر غافل که عمرش برهانی بر ضد او باشد. یا روزگارش او را به سوی شقاوتی بکشاند. خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ خواهشی آنان را از اطاعت خدا باز نمی دارد و پس از مرگ عذابی بر او نازل نمی شود. که ما تنها برای او و با او هستیم. سپس به حسن علیه السلام رو کرد و فرمود: پسر، ضربتی به جای یک ضربت بزن و ناروا نکن.

[۷۷۵]۷- علی بن ابراهیم عقیلی روایت کرده که گفته شده: وقتی ابن ملجم [لعنه الله] به امیر مؤمنان علیه السلام ضربت زد، آن حضرت به حسن [علیه السلام] فرمود: پسر، وقتی من مردم ابن ملجم را بکش و برایش در کناسه-عقیلی گفته آنجا بر دروازه محامل و جای کباب پزها و کله پزها است- گودالی بکن و او را در آنجا بینداز. که آنجا دره ای از دره های دوزخ است.

اشاره و تصریح به حسین بن علی علیهما السلام

[۷۷۶]۱- محمد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: وقتی وفات حسن بن علی علیهما السلام رسید به حسین علیه السلام گفت: برادرم تو را به وصیتی سفارش می کنم. پس آن را حفظ کن. وقتی مردم، پیکرم را [برای دفن] آماده کن، سپس مرا به سوی

ص: ۲۹

إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم لأحدث به عهدا ثم اصرفنى إلى أمى عليهما السلام ثم ردنى فادفنى بالبقيع و اعلم أنه سيصينى من عائشه ما يعلم الله و الناس صنيعها و عداوتها لله و لرسوله و عداوتها لنا أهل البيت، فلما قبض الحسن عليه السلام [و] وضع على السرير ثم انطلقوا به إلى مصلى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم الذى كان يصلى فيه على الجنائز فصلى عليه الحسين عليه السلام و حمل و أدخل إلى المسجد فلما أوقف على قبر رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ذهب ذو العوينين إلى عائشه فقال لها: إنهم قد أقبلوا بالحسن ليدفنوا مع النبى صلى الله عليه و اله و سلم فخرجت مبادره على بغل بسرج فكانت أول امرأه ركبت فى الإسلام سرجا فقالت: نحو ابنكم، عن بيتى، فإنه لا يدفن فى بيتى و يهتك على رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم حجابها فقال لها الحسين عليه السلام: قد يما هتك أنت و أبوك حجاب رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و أدخلت عليه بيته من لا يحب قربه و إن الله سائلك عن ذلك يا عائشه.

[۷۷۷]۲- محمد بن الحسن و علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن بعض أصحابنا، عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لما حضرت الحسن بن عليّ عليهما السلام الوفاة، قال: يا قنبر! انظر هل ترى من وراء بابك مؤمنا من غير آل محمّد عليهم السلام؟ فقال: الله تعالى و رسوله و ابن رسوله أعلم به منى، قال: ادع لى محمّد بن عليّ، فأتيته فلما دخلت عليه، قال: هل حدث إلا خيرا؟ قلت: أجب أبا محمّد فعجل على شسع نعله، فلم يسوّه و خرج معى يعدو، فلما قام بين يديه سلّم، فقال له الحسن بن

عَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: اجلس فإنه ليس مثلك يغيب عن سماع كلام يحييا به السموات و يموت به الأحياء، كونوا أوعيه العلم و مصابيح الهدى، فإن ضوء النهار بعضه أضوأ من بعض، أما علمت أن الله جعل

ص: ٣٠

رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش-ببر تا عهدهی را با او تازه کنم سپس مرا به سوی مادرم علیها السّلام برگردان. آن گاه باز گرد و در بقیع دفنم کن. و بدان از عایشه، رنجی به من می رسد. که خداوند و مردم کردار او و دشمنی اش با خداوند و رسول او و دشمنی اش با ما اهل بیت را می دانند. پس وقتی حسن علیه السّلام در گذشت [و] بر تابوت نهاده شد. سپس او را به نمازگاه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بردند که ایشان در آن جا بر میت نماز می گزارد. پس حسین علیه السّلام بر او نماز خواند. آن گاه به داخل مسجد بردند. وقتی کنار مرقد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- ایستادند، جاسوسی به نزد عایشه رفت و به او گفت: آن ها حسن را آورده اند تا در کنار پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- دفن کنند. پس او به شتاب بر استری زین شده بیرون آمد- و او نخستین زنی در اسلام بود که بر زین نشست- و گفت: فرزندان را از خانه دور کنید. او نباید در خانه من دفن شود و نباید حریم رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دریده شود. حسین علیه السّلام به او فرمود: تو و پدرت پیش از این حریم رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را دریده اید. در خانه اش کسی را به کنارش بردی که او نزدیکی اش را دوست نمی داشت. و ای عایشه! خداوند در این باره از تو بازخواست خواهد کرد.

[٧٧٧]٢-مفضّل عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی وفات حضرت حسن بن علی علیهما السّلام رسید، به قنبر فرمود: بنگر که در پشت در مؤمنی از غیر خاندان محمّد علیهم السّلام می بینی؟ او عرض کرد: خدای والا- و رسولش و پسر رسول به آن از من عالم ترند. فرمود: محمّد بن علی را به نزدم بخوان. [او گوید:] به نزد او رفته ام. وقتی مرا دید، گفت: آیا جز خیر چیزی رخ داده است؟ گفتم: ابو محمّد تو را فراخوانده است. در پوشیدن نعلین اش عجله کرده، آن را درست نپوشید. و با من بیرون آمده، دوید. وقتی در برابر حضرت ایستاد، سلام داد. آن گاه حسن بن علی علیهما السّلام به او فرمود: بنشین، که نباید چون تویی از شنیدن سخنی که مردگان با آن زنده می شوند و زندگان با آن می میرند، غایب باشد. ظرف های دانش و چراغ های هدایت باشید. که برخی روشنایی های روز روشن تر از برخی دیگر است. مگر نمی دانی که خداوند فرزندان ابراهیم علیه السّلام را پیشوایان قرار داده،

ص: ٣١

ولد إبراهيم عليه السلام أئمه و فضّل بعضهم علی بعض و آتی داود علیه السّلام زبورا و قد علمت بما استأثر به محمّدا صلّى الله عليه و اله و سلّم یا محمّد بن علی! إننی أخاف عليك الحسد و إنّما وصف الله به، الكافرين فقال الله عزّ و جلّ: «كفّارا حسدا من عند أنفسهم من بعد ما تبين لهم الحقّ» و لم يجعل الله عزّ و جلّ للشّيطان عليك سلطانا یا محمّد بن علی! ألا أخبرك بما سمعت من أبيك فيك؟ قال: بلى. قال: سمعت أباك عليه السّلام يقول يوم البصره: من أحبّ أن يبزني في الدّنيا و الآخرة فليبزّ محمّدا ولدي، یا محمّد بن علی! لو شئت أن أخبرك و أنت نطفه في ظهر أبيك لأخبرتك، یا محمّد بن علی! أما علمت أن الحسين بن علیّ علیهما السّلام بعد وفاه نفسی و مفارقة روحی جسمی إمام من بعدی و عند الله جلّ اسمه في الكتاب وراثه من

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَضَافَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي وَرَاثَةِ أَبِيهِ وَآمَهُ فَعَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ خَيْرُهُ خَلَقَهُ فَاصْطَفَى مِنْكُمْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاخْتَارَ مُحَمَّدًا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاخْتَارَنِي عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْإِمَامَةِ وَاخْتَرْتُ أَنَا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنْتَ إِمَامٌ وَأَنْتَ وَسَيْلَتِي إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاللَّهُ لَوَدِدْتُ أَنَّ نَفْسِي ذَهَبَتْ قَبْلَ أَنْ أَسْمَعَ مِنْكَ هَذَا الْكَلَامَ، أَلَا وَإِنَّ فِي رَأْسِي كَلَامًا لَا تَنْزِفُهُ الدَّلَاءُ وَلَا تَغْيِرُهُ نَغْمَةُ الرِّيحِ كَالْكِتَابِ الْمَعْجَمِ فِي الرَّقِّ الْمُنْمَنِّ أَهَمُّ يَبْدَأُهُ فَأَجِدُنِي سَبَقَتْ إِلَيْهِ سَبْقَ الْكِتَابِ الْمَنْزُولِ أَوْ مَا جَاءَتْ بِهِ الرِّسَالُ وَإِنَّهُ لِكَلَامٍ يَكُلُّ بِهِ لِسَانَ النَّاطِقِ وَيَدُ الْكَاتِبِ حَتَّى لَا يَجِدَ قَلَمًا وَيُوتُوا بِالْقُرْطَاسِ حَمْمًا فَلَا يَبْلُغُ إِلَى فَضْلِكَ وَكَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُحْسِنِينَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، الْحُسَيْنُ أَعْلَمُنَا عِلْمًا وَأَثَقَلْنَا حِلْمًا وَأَقْرَبْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ رَحِمًا كَانَ فَقِيهَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ وَقَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ يَنْطِقَ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِي أَحَدٍ خَيْرًا مَا اصْطَفَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ مُحَمَّدًا وَاخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيًّا وَاخْتَارَكَ عَلِيٌّ إِمَامًا وَاخْتَرْتُ الْحُسَيْنَ، سَلَّمْنَا وَرَضِينَا مِنْ [هُوَ]

ص: ٣٢

برخی را به برخی دیگر برتری داد. به داود علیه السّلام زبور داد و می دانی که چرا محمد - درود خدا بر او و بر خاندانش - را برای خودش اختصاص داد. ای محمد بن علی! من برای تو از حسد می ترسم. و خداوند کافران را به آن وصف کرده است. خداوند عزّتمند فرمود: (بسیاری از اهل کتاب) از روی حسد، که در وجودشان ریشه دوانده (آرزو می کردند شما را پس از اسلام و ایمان) به کفر بازگردانند. باین که حقّ برای آنان روشن شده است. [بقره (٢): ١٠٩] درحالی که خداوند شکوهمند برای شیطان بر تو سلطه ای قرار نداده است. ای محمد بن علی! آیا به آنچه از پدرم درباره تو شنیدم آگاهت نکنم؟ او گفت: چرا. فرمود: از پدرت علیه السّلام در روز بصره [جنگ جمل] شنیدم می فرماید: هرکس دوست دارد در دنیا و آخرت به من نیکی کند، به فرزندم محمد نیکی کند. ای پسر علی! اگر بخواهم تو را آگاه کنم از زمانی که نطفه ای در پشت پدرت بودی، آگاهت می کنم. ای پسر علی مگر نمی دانی حسین بن علی علیهما السّلام پس از وفات من و جدایی روحم از جسم، امام پس از من و نزد خداوند گرامی نام در کتاب است. ارثی از پیامبر - درود خدا بر او و بر خاندانش - که خداوند عزّتمند آن را به ارثی از پدر و مادرش ضمیمه کرد. و خداوند دانست که شما بهترین آفریدگان اویید. پس محمد - درود خدا بر او و بر خاندانش - را از شما برگزید و محمد، علی علیه السّلام را برگزید و علی علیه السّلام مرا به امامت برگزید و من حسین علیه السّلام را برگزیدم. آن گاه محمد بن علی عرض کرد: تو امام و واسطه من با محمد - درود خدا بر او و بر خاندانش - هستی. به خدا سوگند دوست داشتم که جان از بدنم می رفت پیش از این که این سخنان را از شما بشنوم. هان در سرم سخنی است که دلوها آن را نمی کشند و آهنگ بادها آن را دگرگون نکند. چون کتابی بی ابهام در ورقی نگارین است. آهنگ آشکار کردن آن می کنم، آن گاه می بینم کتاب نازل شده یا آنچه رسولان آورده اند، به آن کار بر من پیشی گرفته اند. و آن سخنی است که زبان سخنور و دست نگارنده از ادای آن ناتوان است. چنان که قلم ها تمام شده، کاغذها سیاه می شود و فضایل شما به پایان نمی رسد. و خداوند این گونه نیکوکاران را پاداش می دهد. و قدرتی جز با خدا نیست. حسین [علیه السّلام] از جهت علمی عالم ترین ما و از جهت بردباری، سنگین ترین ما و از جهت خویشاوندی نزدیک ترین ما به رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - است. او فقیه بود پیش از آن که آفریده شود. و پیش از آن که به سخن درآید وحی را خواند. و اگر خداوند در کسی خیری می یافت، محمد - درود خدا بر او و بر خاندانش - را بر نمی گزید پس وقتی خداوند

محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را برگزید و محمّد، علی را برگزید و علی تو را به عنوان امام برگزید و تو حسین را برگزیدی،

ص: ۳۳

بغیره یرضی و [من غیره] کنا نسلم به من مشکلات أمرنا.

[۷۷۸]۳- و بهذا الإسناد، عن سهل، عن محمّد بن سلیمان، عن هارون بن الجهم، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لما احتضر الحسن بن عليّ عليهما السلام قال للحسين: يا أخي إنني أوصيك بوصية فاحفظها، فإذا أنا مت فهيئني ثم وجهني إلى رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لأحدث به عهداً ثم اصرفني إلى أمي فاطمة عليها السلام ثم ردني فادفني بالقيع واعلم أنه سيصيني من الحميراء ما يعلم الناس من صنعها و عداوتها لله و لرسوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و عداوتها لنا أهل البيت، فلما قبض الحسن عليه السلام [و] وضع علي سريره فانطلقوا به إلى مصلى رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الذي كان يصلى فيه علي الجنائز فصلى علي الحسن عليه السلام، فلما أن صلى عليه حمل فأدخل المسجد فلما أوقف علي قبر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بلغ عائشه الخبر و قيل لها: إنهم قد أقبلوا بالحسن بن عليّ عليهما السلام ليدفن مع رسول الله عليهما السلام، فخرجت مبادره علي بغل بسرج فكانت أول امرأه ركبت في الإسلام سرجاً فوقفت و قالت: نحو ابنكم عن بيتي، فإنه لا يدفن فيه شيء و لا يهتك علي رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حجاب، فقال لها الحسين بن عليّ صلوات الله عليهما: قديماً هتكت أنت و أبوك حجاب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و أدخلت بيته من لا يحب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قربه و إن الله سائلك عن ذلك يا عائشه! إن أخي أمرني أن أقربه من أبيه رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ليحدث به عهداً و اعلم أن أخي أعلم الناس بالله و رسوله و أعلم بتأويل كتابه من أن يهتك علي رسول الله ستره، لأن الله تبارك و تعالی يقول: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ و قد أدخلت أنت بيت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الرّجال بغير إذنه و قد قال الله عزّ و جلّ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ

ص: ۳۴

ما تسلیم شده، خشنود شدیم. کیست که به غیر او راضی شود. و [غیر از او کیست] که ما دشواری های امورمان را به نزدش ببریم.

[۷۷۸]۳- محمّد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: وقتی حسن بن علی علیهما السلام به حال احتضار درآمد، به حسین [علیه السلام] گفت: برادرم تو را به وصیتی سفارش می کنم. پس آن را حفظ کن. وقتی مردم، مرا [برای دفن] آماده کن، سپس به سوی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- ببر تا عهدی را با ایشان تازه کنم. سپس مرا به سوی مادرم فاطمه علیها السلام برگردان آن گاه بازگرد و در بقیع دفن کن. و بدان که از حمیرا (عایشه) رنجی به من می رسد. آنچه مردم از کردارش و دشمنی اش با خدا و رسول او- درود خدا بر او و بر خاندانش- و دشمنی اش با ما اهل بیت آگاهند. چون حسن علیه السلام درگذشت [و] بر تابوتش نهاده شد، او را به نماز گاه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- که در

آن جا بر مردگان نماز می خواند، بردند. پس بر حسن علیه السّلام نماز خواند. چون نماز تمام شد به داخل مسجد برده شد. وقتی کنار مرقد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- ایستادند، خبر به عایشه رسید. و به او گفتند: آنان حسن علی علیهما السّلام را آورده اند تا کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دفن شود. پس به شتاب بر استری زین شده بیرون آمد- و او نخستین زن در اسلام بود که بر زین سوار شد- آن گاه ایستاد و گفت: فرزندان را از خانه ام دور کنید. که نباید کسی در آن جا دفن شود و نباید حریم رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- دریده شود پس حسین بن علی-درود خدا بر آنان- به او فرمود: تو و پدرت پیش از این حریم رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- را دریده اید و تو در خانه اش کسی را که رسول خدا صلی الله علیه و اله نزدیک بودنش را دوست نداشت، داخل کرده ای. ای عایشه! خداوند از تو در این باره خواهد پرسید. برادرم مرا فرمان داد که او را به نزد پدرش رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- ببرم تا عهدهی را با ایشان تازه کند. و تو بدان که برادرم عالم ترین مردم به خدا و رسولش است. و به تأویل کتاب او عالم تر از آن است که حریم رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- را بدرد؛ زیرا خداوند پاک و والا می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه های پیامبر داخل نشوید مگر این که به شما اجازه داده شود. [احزاب (۳۳): ۵۳] درحالی که تو بی اجازه رسول خدا صلی الله علیه و اله مردانی را به خانه اش داخل کرده ای. و خداوند عزّتمند فرموده است: ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نبرید. [حجرات (۴۹): ۲]

ص: ۳۵

فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» و لعمری لقد ضربت أنت لأبيك و فاروقه عند أذن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم المعاول و قال الله عزّ و جلّ «إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْفَادَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى» و لعمری لقد أدخل أبوک و فاروقه علی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بقربهما منه الأذى و ما رعیاً من حقّه ما أمرهما الله به علی لسان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم إنّ الله حرّم من المؤمنین أمواتاً ما حرّم منهم أحياء و تالله یا عائشه! لو كان هذا الذی کرهتیه من دفن الحسن عند أبيه رسول الله صلوات الله علیهما جائزاً فیما بیننا و بین الله لعلمت أنّه سیدفن و إن رغم معطسک قال: ثمّ تکلم محمّد بن الحنفیه و قال: یا عائشه! یوما علی بغل و یوما علی جمل فما تملکین نفسک و لا تملکین الأرض عداوه لبنى هاشم، قال: فأقبلت علیه فقالت: یا ابن الحنفیه هؤلاء الفواطم یتکلّمون فما کلامک؟ فقال لها الحسین علیه السلام: و أنّی تبعدين محمّدا من الفواطم، فوالله لقد ولدته ثلاث فواطم، فاطمه بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم و فاطمه بنت أسد بن هاشم و فاطمه بنت زائدة بن الأصم ابن رواح بن حجر بن عبد معیص بن عامر، قال: فقالت عائشه للحسین علیه السلام: نَحُوا ابْنِکُمْ و اذهبوا به فإنکم قوم خصمون، قال: فمضى الحسین علیه السلام إلى قبر أمّه ثمّ أخرجته فدفنه بالقیع.

باب الإِشارة و النَّصَّ علی علی بن الحسین صلوات الله علیهما [۷۷۹] ۱- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعیل، عن منصور بن یونس، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

إِنَّ الحسین بن علیّ علیهما السّلام لَمَّا حضره الّذی حضره دعا ابنته الکبری فاطمه بنت الحسین علیه السّلام فدفع إليها کتابا ملفوفا و وصیّه ظاهره و کان علی بن الحسین علیها السّلام

ص: ۳۶

و به جانم سو گند، تو برای پدرت و فاروقش (عمر) کنار گوش رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - کلنگ ها زدی. و خداوند شکوهمند فرمود: کسانی که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند، همان کسانی هستند که خداوند دل هاشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است. [حجرات (۴۹): ۳] درحالی که به جانم سو گند پرت و فاروقش به سبب نزدیک شدنشان به ایشان او را آزار دادند و حقی را که خداوند با زبان رسولش به آن دو امر کرده بود درباره او رعایت نکردند. که خداوند آنچه را درباره زندگان مؤمن حرام کرده، درباره مؤمنان مرده نیز حرام کرده است. و به خدا سو گند ای عایشه! دفن کردن حسن نزد پدرش رسول خدا - درود خداوند بر آن دو - که تو آن را نمی پسندی اگر میان ما و خداوند طی شده بود، می دانستی که او، اگرچه با مالیده شدن بینی ات به خاک هم بود، [در آن جا] دفن می شود. سپس محمد حنفیه به سخن درآمده، گفت: روزی بر استر و روزی بر شتر. تو نه مالک جانت هستی و نه مالک زمین. [و این کار] برای دشمنی با بنی هاشم است. عایشه به او رو کرد و گفت: ای پسر حنفیه! اینان، فاطمی اند که سخن می گویند، سخن تو چیست؟ و حسین علیه السلام به او فرمود: چگونه محمد را از فاطمیان دور می کنی، که به خدا سو گند او زاده سه فاطمه است: فاطمه دختر عمران بن عائذ بن عمرو مخزوم و فاطمه دختر اسد هاشم و فاطمه دختر زائده بن اصرم بن رواحه بن حجر بن عبد معیص عامر. آن گاه عایشه به حسین علیه السلام گفت: فرزندان را دور کنید و او را بیرید که شما مردمی خصومتگر هستید. پس حسین علیه السلام به سوی مرقد مادرش رفت. سپس پیکر را بیرون آورده، در بقیع دفنش کرد.

اشاره و تصریح به علی بن حسین صلوات الله علیهما

[۷۷۹] ۱- ابو جارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حسین بن

ص: ۳۷

مبطونا معهم لا یرون إلا أنه لما به، فدفعت فاطمه الكتاب إلى علی بن الحسین علیه السلام ثم صار و الله ذلك الكتاب إلینا یا زیاد! قال: قلت: ما فی ذلك الكتاب جعلنی الله فداک؟ قال: فیہ و الله ما یحتاج إليه ولد آدم منذ خلق الله آدم إلى أن تفتنی الدنیا و الله إن فیہ الحدود، حتی أن فیہ أرش الخدش.

[۷۸۰] ۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسین بن سعید، عن ابن سنان، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

لما حضر الحسین علیه السلام ما حضره، دفع وصیته إلى ابنته فاطمه ظاهره فی کتاب مدرج، فلما أن کان من أمر الحسین علیه السلام ما کان. دفعت ذلك إلى علی بن الحسین علیها السلام، قلت له: فما فیہ یرحمک الله؟ فقال: ما یحتاج إليه ولد آدم منذ كانت الدنیا إلى أن تفتنی.

[۷۸۱] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن سیف بن عمیره، عن أبي بكر الحضرمی، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

إن الحسین صلوات الله علیه لما صار إلى العراق استودع أم سلمه رضی الله عنها الكتب و الوصیه فلما رجع علی بن الحسین

علیه السلام دفعتهایا إليه.

[۷۸۲]۴-و فی نسخه الصفوانی، علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حنان بن سدير، عن فليح بن أبي بكر الشيباني قال:

و الله إنني لجالس عند علي بن الحسين و عنده ولده إذ جاءه جابر بن عبد الله الأنصاري فسلم عليه، ثم أخذ بيد أبي جعفر عليه السلام فخلا به، فقال: إن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أخبرني أنني سأدرك رجلا من أهل بيته يقال له محمد بن علي يكنى أبا جعفر، فإذا أدركته فأقرئه مني السلام، قال: و مضى جابر و رجع أبو جعفر عليه السلام فجلس مع أبيه علي بن الحسين عليه السلام و إخوته فلما صلى المغرب قال علي بن

ص: ۳۸:

علي عليهما السلام وقتي وفاتش رسید، دختر بزرگش فاطمه را فراخوانده، کتابی پیچیده و وصیتی آشکارا را به او سپرد. و سجاد علیه السلام که همراهشان بود ولی به خاطر درد شکمی که دچارش شده بود آن لحظه آنجا حضور نداشت سپس فاطمه آن کتاب (جامع) را به سجاد علیه السلام داد. ای زیاد! به خدا سوگند آن کتاب به ما رسید. او گوید: من عرض کردم: چه چیزی در کتاب است، خدا مرا فدای شما کند؟ فرمودند: به خدا سوگند! آنچه فرزندان آدم از زمان آفرینش آدم تا نابودی دنیا به آن نیاز دارند در آن است. و به خدا سوگند! حدود در آن است. حتی دیه زخم ناچیز در آن آمده است.

[۷۸۰]۲-ابو جارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: چون وفات حسین علیه السلام فرارسید، وصیتش را آشکارا در کتابی پیچیده شده به دخترش فاطمه داد. پس چون کار حسین علیه السلام چنان شد که بود، آن را به سجاد علیه السلام داد. من عرض کردم: و در آن چیست خدا تو را رحمت کند؟ فرمودند: آنچه فرزندان آدم از وقتی دنیا بوده تا نابودشدنش به آن نیاز دارند.

[۷۸۱]۳-ابو بکر حضرمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حسین-درود خدا بر او-وقتی به سوی عراق رفت، کتاب ها و وصیت را به ام سلمه-رضی الله عنها-سپرد. آن گاه وقتی سجاد علیه السلام بازگشت آن ها را به او داد.

و در نسخه صفوانی آمده:

[۷۸۲]۴-فلیح بن ابو بکر شیبانی گفت: به خدا سوگند! من نزد علی بن حسین [علیهما السلام]نشسته بودم و فرزندانش نیز نزدش بودند. ناگاه جابر بن عبد الله انصاری آمد و به حضرت سلام کرد. سپس دست حضرت باقر علیه السلام را گرفته، به خلوت برد و گفت: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به من خبر داد که من مردی از خاندانش را درمی یابم که نامش محمد بن علی و کنیه اش ابو جعفر [علیه السلام] است. پس وقتی او را دیدی، سلام مرا به او برسان. راوی گوید: جابر رفت و حضرت باقر علیه السلام بازگشته، با پدرش سجاد علیه السلام و برادرانش نشست. چون نماز مغرب

ص: ۳۹:

الحسین لأبي جعفر عليه السلام: أي شيء قال لك جابر بن عبد الله الأنصاري؟ فقال: قال: إن رسول الله صلى الله عليه و اله و

سَلَّمَ قَالَ: إِنَّكَ سَتَدْرِكُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اسْمُهُ مُحَمَّدٌ بِنَ عَلِيٍّ يَكْنَى أَبُو جَعْفَرٍ فَأَقْرَبُهُ مِنِّي السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ هَنِيئًا لَكَ يَا بَنِيَّ! مَا خَصَّكَ اللَّهُ بِهِ مِنْ رَسُولِهِ مِنْ بَيْنِ أَهْلِ بَيْتِكَ، لَا تَطْلُعُ إِخْوَتُكَ عَلَيَّ هَذَا فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا، كَمَا كَادُوا إِخْوَهُ يُوسُفَ لِيُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

باب الإِشَارَةِ وَالتَّصَدُّقِ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ [٧٨٣] ١-أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن أبي القاسم الكوفي، عن محمد بن سهل، عن إبراهيم بن أبي البلاد، عن إسماعيل بن محمد بن عبد الله بن علي بن الحسين، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْوَفَاةَ قَبْلَ ذَلِكَ أَخْرَجَ سَفْطًا أَوْ صَنْدُوقًا عِنْدَهُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ احْمَلْ هَذَا الصَّنَدُوقَ، قَالَ: فَحَمَلُ بَيْنَ أَرْبَعَةٍ، فَلَمَّا تَوَقَّى جَاءَ إِخْوَتَهُ يَدْعُونَ مَا فِي الصَّنَدُوقِ فَقَالُوا: أَعْطَانَا نَصِينَا فِي الصَّنَدُوقِ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ مَا دَفَعَهُ إِلَيَّ وَ كَانَ فِي الصَّنَدُوقِ سِلَاحٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ كَتَبَهُ.

[٧٨٤] ٢-محمد بن يحيى، عن عمران بن موسى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عبد الله، عن عيسى بن عبد الله، عن أبيه، عن جدّه قال:

التفت علي بن الحسين عليها السلام إلى ولده وهو في الموت وهم مجتمعون عنده، ثم التفت إلى محمد بن علي فقال: يا محمد! هذا الصندوق اذهب به إلى بيتك، قال: أما إنّه لم يكن فيه دينار ولا درهم ولكن كان مملوءا علما.

[٧٨٥] ٣-محمد بن الحسن، عن سهل، عن محمد بن عيسى، عن فضاله بن

ص: ٤٠

را گذاردند، حضرت سجّاد به حضرت باقر علیهما السلام فرمود: جابر بن عبد الله انصاری چه چیزی به تو گفت؟ عرض کرد: او گفت: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرموده است: همانا تو تو مردی از خاندانم را درمی یابی که نامش محمد بن علی و کنیه اش ابو جعفر [علیه السلام] است. سلام مرا به او برسان. [راوی گوید: آن گاه پدرش به او فرمود: پسر! گوارایت باد آنچه خداوند تو را از میان خاندانت از سوی رسولش به آن اختصاص داده است. برادرانت را از آن آگاه نکن که برایت حيله می کنند، چنان که برادران یوسف برای یوسف علیه السلام حيله کردند.

اشاره و تصریح به حضرت باقر علیه السلام

[٧٨٣] ١-اسماعیل بن محمد از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی وفات سجّاد علیه السلام رسید، پیش از آن زنبیل یا صندوقی را که نزدش بود بیرون آورده، فرمودند: ای محمد! این صندوق را ببر. و ایشان [آن را] میان چهار تن برد. چون آن حضرت وفات یافت برادرانش آمده، مدّعی صندوق شده، گفتند: به ما نصییمان را از صندوق بده. و او فرمود: به خدا سوگند در آن چیزی برای شما نیست. اگر برای شما در آن چیزی بود، آن را به من نمی داد. و در صندوق سلاح و کتاب های رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود.

[۷۸۴]۲- عیسی‌ای عبد الله از پدرش و او از نیایش روایت کرده است که حضرت سجاد علیه السلام در حال مرگ به فرزندانش که گردش را گرفته بودند، رو کرد. سپس به محمد بن علی رو کرده، فرمود: ای محمد! این صندوق را به خانه ات ببر. راوی گوید: هان! در آن دینار و درهمی نبود اما پر از دانش بود.

[۷۸۵]۳- حسین ابو علا گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: عمر

ص: ۴۱

أیوب، عن الحسين بن أبي العلاء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: إن عمر بن عبد العزيز كتب إلى ابن حزم أن يرسل إليه بصدقه عليّ و عمر و عثمان و إن ابن حزم بعث إلى زيد بن الحسن و كان أكبرهم، فسأله الصّيدقه، فقال زيد: إن الوالي كان بعد عليّ الحسن و بعد الحسن الحسين و بعد الحسين عليّ بن الحسين و بعد عليّ بن الحسين محمد بن عليّ، فابعث إليه فبعث ابن حزم إلى أبي، فأرسلني أبي بالكتاب إليه حتى دفعته إلى ابن حزم، فقال له بعضنا: يعرف هذا ولد الحسن؟ قال: نعم كما يعرفون أنّ هذا ليل و لكنهم يحملهم الحسد و لو طلبوا الحقّ بالحقّ لكان خيرا لهم و لكنهم يطلبون الدنيا.

[۷۸۶]۴- الحسين بن محمد، عن معلّى بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن عبد الكريم بن عمرو، عن ابن أبي يعفور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن عمر بن عبد العزيز كتب إلى ابن حزم ثم ذكر مثله، إلا أنّه قال بعث ابن حزم إلى زيد بن الحسن و كان أكبر من أبي عليه السلام.

عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء مثله.

باب الإشارة و التّصّ على أبي عبد الله جعفر بن محمّد الصادق صلوات الله عليهما [۷۸۷]۱- الحسين بن محمد، عن معلّى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن أبي الصّباح الكنانيّ قال:

نظر أبو جعفر عليه السلام إلى أبي عبد الله عليه السلام يمشى فقال: ترى هذا هذا؟ من الذين قال الله عزّ و جلّ: «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» .

ص: ۴۲

عبد العزيز به ابن حزم نوشت که (دفاتر) صدقه [موقوفات] علی [علیه السلام] او عمر و عثمان را برای او بفرستد. ابن حزم سراغ زيد حسن که بزرگترین آنان بود، فرستاده، (دفاتر) صدقه را از او خواست. و زيد گفت: سرپرست آن ها پس از علی، حسن بود و پس از حسن، حسین [علیهم السلام] او پس از حسین، علی بن حسین و پس از علی بن حسین، محمد بن علی [علیهم السلام]. به سراغ او برو. پس ابن حزم سراغ پدرم فرستاد. و پدرم مرا با آن کتاب به سوی او فرستاد و من آن را به ابن حزم دادم. یکی از ما به حضرت عرض کرد: فرزندان حسن [علیه السلام] این را می دانند؟ فرمود: بله، چنان که می دانند اکنون شب

است. امّا حسد آنان را [از جایشان] برداشته است. و اگر حقّ را به وسیله حقّ می جستند برایشان بهتر بود امّا آنان دنیا را می جویند.

[۷۸۶]۴- پسر ابو یعفر نیز گفته است: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: عمر عبد العزیز به ابن حزم نوشت سپس مانند آن را گفته جز این که گفته ابن حزم سراغ زید حسن فرستاد که بزرگ تر از پدرم علیه السّلام بود. و شاء نیز مانند این را روایت کرده است.

اشاره و تصریح به ابو عبد الله حضرت جعفر صادق علیه السّلام

[۷۸۷]۱- ابو الصّباح کنانی گفت: حضرت باقر علیه السّلام به سوی حضرت صادق علیه السّلام که راه می رفت، نگریست و فرمود: او را می بینی؟ او از کسانی است که خداوند عزّتمند فرمود: و ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منتّ نهاده، آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم. [قصص (۲۸): ۵]

ص: ۴۳

[۷۸۸]۲- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَّا حضرت أبي عليه السّلام الوفاء قال: يا جعفر! أوصيك بأصحابي خيرا، قلت: جعلت فداك و الله لأدعّهم و الرّجل منهم يكون في المصر فلا يسأل أحدا.

[۷۸۹]۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن المثنی، عن سدير الصّیرفیّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ من سعادته الرّجل أن يكون له الولد يعرف فيه شبه خلقه و خلقه و شمائله و إنّی لأعرف من ابني هذا، شبه خلقی و خلقی و شمائلی؛ یعنی أبا عبد الله عليه السلام.

[۷۹۰]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن الحکم، عن طاهر قال:

كنت عند أبي جعفر عليه السلام فأقبل جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام: هذا خير البریّه أو أخیر.

[۷۹۱]۵- أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن یونس بن یعقوب، عن طاهر قال:

كنت عند أبي جعفر عليه السلام فأقبل جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام: هذا خير البریّه.

[۷۹۲]۶- أحمد بن مهران، عن محمّد بن علی، عن فضیل بن عثمان، عن طاهر قال:

كنت قاعدا عند أبي جعفر عليه السلام فأقبل جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام: هذا خير البریّه.

[۷۹۳]۷- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن جابر بن یزید الجعفیّ، عن أبي جعفر

[۷۸۸]۲- هشام سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی وفات پدرم علیه السلام فرارسید، فرمود: ای جعفر! تو را به نیکی به اصحابم سفارش می‌کنم. من گفتم: جانم به فدایت، به خدا سوگند! ایشان را آن گاه رها می‌کنم که هر مردی از آنان در شهری باشد و از کسی چیزی نپرسد.

[۷۸۹]۳- سدید صیرفی گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می‌فرماید: از سعادت مرد است داشتن فرزندی که در او شباهت خلقی، اخلاقی و شمایی به خود ببیند. و من در این پسر شباهت خلقی، اخلاقی و شمایی به خودم می‌بینم. و مقصودش حضرت صادق علیه السلام بود.

[۷۹۰]۴- طاهر گفته است: من نزد حضرت باقر علیه السلام بودم. آن گاه جعفر آمد. و حضرت باقر علیه السلام فرمود: این بهترین مردم است.

[۷۹۱]۵- طاهر گفت: نزد حضرت باقر علیه السلام بودم که حضرت جعفر علیه السلام آمدند. آن گاه حضرت باقر علیه السلام فرمود: این بهترین مردم است.

[۷۹۲]۶- طاهر گفت: نزد حضرت باقر علیه السلام نشسته بودم که جعفر علیه السلام آمدند. آن گاه حضرت باقر علیه السلام فرمود: این بهترین مردم است.

[۷۹۳]۷- جابر بن یزید جعفی گفته است: از حضرت باقر علیه السلام درباره قائم علیه السلام

سئل عن القائم علیه السلام فضرِب بیده علی ابی عبد الله علیه السلام فقال: هذا والله قائم آل محمد صلّى الله عليه و اله و سلم، قال عنبسه: فلَمَّا قبض أبو جعفر علیه السلام دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فأخبرته بذلك، فقال: صدق جابر، ثم قال: لعَلَّكم ترون أن ليس كلَّ إمام هو القائم بعد الإمام الذي كان قبله؟ .

[۷۹۴]۸- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن عبد الأعلى، عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

إِنَّ ابی علیه السلام استودعنی ما هناك، فلَمَّا حضرته الوفاة قال: ادع لی شهوداً فدعوت له أربعة من قریش، فیهم نافع مولی عبد الله بن عمر فقال: اکتب: هذا ما أوصی به یعقوب بنیه «یا بَنیَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» و أوصی محمد بن علیّ إلی جعفر بن محمد و أمره أن یکفنه فی برده الذي كان یصلی فیہ الجمعة و أن یعممه بعمامته و أن یربّع قبره و یرفعه أربع أصابع و أن یحلّ عنه أطماره عند دفنه، ثم قال للشهود: انصرفوا رحمکم الله، فقلت له: یا أبت بعد ما انصرفوا ما كان فی هذا بأن تشهد علیه فقال: یا بنی! کرهت أن تغلب و أن یقال: إنه لم یوص إلیه، فأردت أن تكون لك الحجة.

باب الإِشارة و النَّصِّ على أبي الحسن موسى عليه السَّلام [٧٩٥] ١-أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن عبد الله القلاء، عن الفيض بن المختار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السَّلام: خذ بيدي من النَّار، من لنا بعدك؟ فدخل عليه أبو إبراهيم عليه السَّلام و هو يومئذ غلام فقال: هذا صاحبكم فتمسَّك به.

[٧٩٦] ٢-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن

ص: ٤٦:

پرسیدند. حضرت با دستش به [شأنه] حضرت صادق علیه السَّلام زده فرمودند: به خدا سوگند این است قائم آل محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-عنبسه گفته است: وقتی حضرت باقر علیه السَّلام در گذشت به نزد حضرت صادق علیه السَّلام رفتم و از این روایت به ایشان خبر دادم. فرمودند: جابر راست گفته است. شاید شما می پندارید که هر امامی پس از امام پیشین قائم (به امر الهی) نیست.

[٧٩٤] ٨-عبد الاعلی از حضرت صادق علیه السَّلام روایت کرده که فرمودند: پدرم آنچه را در آن جا است (کتاب ها و سلاح و جز آن) به من سپرد. و وقتی وفاتش فرارسید، فرمود: شاهدانی را به نزدم بخوان. و من چهار تن از قریش را که نافع غلام عبد الله عمر در میانشان بود به نزد او خواندم. آن گاه فرمود: بنویس: این، آن چیزی است که یعقوب به فرزندانش وصیت کرد. ای پسران من! همانا خداوند این دین را برایتان برگزیده است. پس شما جز درحالی که مسلمانید، نمیرید. [بقره (٢): ١٣٢] و حضرت باقر به حضرت صادق [علیهما السَّلام] وصیت کرده، او را فرمان داد در بردی که با آن نماز جمعه می گزارد، کفنش کرده، عمامه اش را به سرش بگذارد. و قبرش را چار گوشه کرده، [به اندازه] چهار انگشت بالا بیاورد. و هنگام دفنش بندهای کفن را بگشاید. سپس به شاهدان فرمود: شما باز گردید خداوند شما را رحمت کند-پس از این که آنان رفتند-من به ایشان گفتم: پدر جان! چه چیزی در این بود که برایش شاهد گرفتی؟ فرمودند: پسر من! نخواستم تو مغلوب شوی و بگویند: به او وصیت نشده است. خواستم حجتی برایت باشد.

اِشارة و تصریح به حضرت ابو الحسن موسى عليه السَّلام

[٧٩٥] ١-فیض مختار گفت: به حضرت صادق علیه السَّلام عرض کردم: مرا از افتادن به آتش بگیرد. پس از شما چه کسی برای ما [امام] خواهد بود؟ آن گاه ابو ابراهیم علیه السَّلام که آن روز نوجوانی بود به نزدش آمد و حضرت فرمود: این صاحب شما است. به دامن او چنگ بزن.

[٧٩٦] ٢-معاذ کثیر گفت: به حضرت صادق علیه السَّلام عرض کردم: از خداوندی که

ص: ٤٧:

أبی أيوب الخزاز، عن ثبيت، عن معاذ بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السَّلام قال:

قلت له: أسأل الله العليّ رزق أبائك منك هذه المنزله أن يرزقك من عقبك قبل الممات مثلها، فقال: قد فعل الله ذلك قال: قلت: من هو؟ جعلت فداك فأشار إليّ العبد الصالح و هو راقد فقال: هذا الرّاقد و هو غلام.

[۷۹۷]۳-و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمّد قال: حدّثني أبو عليّ الأرجانيّ الفارسيّ، عن عبد الرّحمن بن الحجاج قال:

سألت عبد الرّحمن في السّينه التي أخذ فيها أبو الحسن الماضي عليه السّلام فقلت له: إنّ هذا الرّجل قد صار في يد هذا و ما ندرى إلى ما يصير؟ فهل بلغك عنه في أحد من ولده شيء؟ فقال لي: ما ظننت أنّ أحدا يسألني عن هذه المسأله، دخلت على جعفر بن محمّد في منزله فإذا هو في بيت كذا في داره في مسجد له و هو يدعو و على يمينه موسى بن جعفر عليه السّلام يؤمّن على دعائه، فقلت له: جعلني الله فداك قد عرفت انقطاعي إليك و خدمتي لك، فمن وليّ الناس بعدك؟ فقال: إنّ موسى قد لبس الدرّع و ساوى عليه، فقلت له: لا أحتاج بعد هذا إلى شيء.

[۷۹۸]۴-أحمد بن مهران، عن محمّد بن عليّ، عن موسى الصّيقليّ، عن المفضّل بن عمر قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السّلام فدخل أبو إبراهيم عليه السّلام و هو غلام، فقال: استوص به وضع أمره عند من تثق به من أصحابك.

[۷۹۹]۵-أحمد بن مهران، عن محمّد بن عليّ، عن يعقوب بن جعفر الجعفريّ قال: حدّثني إسحاق بن جعفر قال:

كنت عند أبي يوما، فسأله عليّ بن عمر بن عليّ فقال: جعلت فداك إلى من

ص: ۴۸

این منزلت را از پدرتان به شما روزی کرد می خواهم که از سوی شما مانند آن را پیش از مرگ به فرزندت روزی کند. حضرت فرمودند: خداوند این کار را کرده است. او گوید: من عرض کردم: او چه کسی است جانم به فدایت؟ پس به آن بنده صالح که خوابیده بود، اشاره کرده، فرمود: همین کسی که خوابیده است و او نوجوانی بود.

[۷۹۷]۳-ابو علیّ ارجانی گفته است: در آن سالی که ابو الحسن ماضی (حضرت موسی علیه السّلام) دستگیر شد به عبد الرحمان حجّاج گفتم: این مرد (امام علیه السّلام) گرفتار او شده است و نمی دانی که کار به کجا می رسد؟ آیا از ایشان چیزی درباره یکی از فرزندانش شنیده ای؟ به من گفت: گمان نمی کردم کسی درباره این مسأله از من پرسد. من در منزل حضرت صادق [علیه السّلام] به نزدش رفتم. ایشان در فلان اتاق خانه در نمازگاه خودش بود و دعا می کرد. و موسای جعفر علیهما السّلام که سمت راستش بود آمین می گفت. من عرض کردم: خدا مرا فدای شما کند! می دانید که تنها به سوی شما و خدمت برای شما آمده ام. بفرمایید ولی امر پس از شما چه کسی است؟ فرمودند: همانا موسی آن زره را پوشید و راست قامتش شد. من عرض کردم: پس از این دیگر به چیزی نیاز ندارم.

[۷۹۸]۴-مفضّل عمر گفته است: نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که ابو ابراهیم علیه السّلام که نوجوانی بود داخل شد. و حضرت فرمود: وصی بودن او را بپذیر و امامتش را با هر یک از اصحابت که مورد اطمینانند در میان بگذار.

نفرع و یفزع الناس بعدک؟ فقال: إلى صاحب الثوبين الأصفرين و الغديرتين یعنی الذّؤابتين و هو الطّالع علیک من هذا الباب، یفتح البایین بیده جمیعا، فما لبثنا أن طلعت علينا کفّان آخذه! بالبایین ففتحهما! ثم دخل علينا أبو إبراهیم علیه السّلام.

[۸۰۰]۶- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي نجران، عن صفوان الجمّال، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال:

قال له منصور بن حازم: بأبي أنت و أمی إنّ الأنفس یغدی علیها و یراح، فإذا كان ذلك، فمن؟ فقال أبو عبد الله علیه السّلام: إذا كان ذلك فهو صاحبکم و ضرب بیده علی منكب أبي الحسن علیه السّلام الأيمن فی ما أعلم و هو یومئذ خماسی و عبد الله بن جعفر جالس معنا.

[۸۰۱]۷- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن عیسی بن عبد الله بن محمّد بن عمر بن علی بن أبي طالب، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال:

قلت له: إن كان کون و لا أرانی الله ذلك فبمن أنتم؟ قال: فأوماً إلى ابنه موسى علیه السّلام، قلت: فإن حدث بموسی حدث فبمن أنتم؟ قال: بولده، قلت: فإن حدث بولده حدث و ترک أخوا کبیرا و ابنا صغیرا فبمن أنتم؟ قال: بولده، ثم قال: هكذا أبدا، قلت: فإن لم أعرفه و لا- أعرف موضعه؟ قال: تقول: اللهمّ إني أتولّي من بقی من حججک من ولد الإمام الماضي فإنّ ذلك یجزیک إن شاء الله.

[۸۰۲]۸- أحمد بن مهران، عن محمّد بن علی، عن عبد الله القلاء، عن المفّضل بن عمر قال:

ذكر أبو عبد الله علیه السّلام أبا الحسن علیه السّلام و هو یومئذ غلام فقال: هذا المولود الذی لم یولد فینا مولود أعظم برکه علی شیعتنا منه، ثم قال لی: لا تجفوا إسماعیل.

پرسید: جانم به فدایت! پس از شما ما به چه کسی پناه بریم؟ مردم به چه کسی پناه ببرند؟ فرمودند: به کسی که دو لباس زرد و دو گیسو دارد. و اکنون از این در بر تو در آید و دو لنگه در را با دستانش بگشاید. چیزی نگذشت که دو دست آشکار شده، دو لنگه در را گرفته، گشودند و سپس ابو ابراهیم علیه السّلام داخل شدند.

[۸۰۰]۶- صفوان جمّال از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که منصور حازم به ایشان گفته است: پدر و مادرم به فدایت! همانا جان ما صبح می کنند و می میرند. اگر چنین شد چه کسی [امام] خواهد بود؟ و حضرت صادق فرموده اند: اگر چنین شد، این صاحب شما است- و با دستش بر شانه- به گمانم راست- ابو الحسن علیه السّلام زد- و او در آن روز پنج ساله بود و عبد الله جعفر با ما نشسته بود.

[۸۰۱]۷- عیسی‌ای عبد الله گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: اگر حادثه ای رخ داد که خدا کند من آن را نبینم، به چه کسی اقتدا کنم؟ او گوید: حضرت به پسرش موسی [علیه السلام] اشاره کردند. من گفتم: و اگر حادثه ای برای موسی [علیه السلام] رخ داد به چه کسی اقتدا کنم؟ فرمود: به فرزندش. گفتم: و اگر برای پسرش حادثه ای رخ داد و برادری بزرگ و پسری کوچک به جای گذاشت چه کسی را امام خویش قرار دهم؟ فرمودند: پسرش را. سپس ادامه دادند: و همین طور تا همیشه. گفتم: و اگر من او را و جایش را نشناختم؟ فرمود: می گویی: خدایا من حجت باقی مانده از فرزندان امام پیشین را ولی خود می گیرم. که ان شاء الله آن تو را کفایت می کند.

[۸۰۲]۸- مفضل عمر گفته است: حضرت صادق علیه السلام از ابو الحسن علیه السلام که آن روز نوجوانی بود یاد کرد و فرمود: این فرزندی است که در میان ما فرزندی پر برکت تر از او برای شیعیانمان به دنیا نیامده است. سپس به من فرمود: به اسماعیل ستم نکنید [با امام قراردادن او].

ص: ۵۱

[۸۰۳]۹- محمد بن یحیی و احمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن الحسين، عن أحمد بن الحسن الميثمي، عن فيض بن المختار في حديث طويل في أمر أبي الحسن عليه السلام حتى قال له أبو عبد الله عليه السلام:

هو صاحبك الهدى سألت عنه، فقم إليه فأقر له بحقه، فقامت حتى قبلت رأسه و يده و دعوت الله عزّ و جلّ له، فقال أبو عبد الله عليه السلام: أما إنّه لم يؤذن لنا في أول منك، قال: قلت: جعلت فداك فأخبر به أحدا؟ فقال: نعم أهلك و ولدك و كان معي أهلي و ولدي و رفقائي، و كان يونس بن ظبيان من رفقائي فلما أخبرتهم حمدوا الله عزّ و جلّ و قال يونس، لا و الله حتى أسمع ذلك منه و كانت به عجله، فخرج فأتبعته، فلما انتهيت إلى الباب، سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول له: و قد سبقني إليه: يا يونس الأمر كما قال لك فيض، قال: فقال: سمعت و أطعت، فقال لي أبو عبد الله عليه السلام: خذ إليك يا فيض!

[۸۰۴]۱۰- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسين، عن جعفر بن بشير، عن فضيل عن طاهر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان أبو عبد الله عليه السلام يلوم عبد الله و يعاتبه و يعظه و يقول: ما منعك أن تكون مثل أخيك، فو الله إنّي لأعرف الثور في وجهه؟ فقال عبد الله: لم، أليس أبي و أبوه واحدا و أمّي و أمّه واحده؟ فقال له أبو عبد الله عليه السلام: إنّه من نفسي و أنت ابني.

[۸۰۵]۱۱- الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الوشاء، عن محمد بن سنان، عن يعقوب السراج قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام و هو واقف على رأس أبي الحسن موسى و هو في المهد، فجعل يساره طويلا، فجلست حتى فرغ، فقامت إليه فقال لي: ادن من مولاك فسلم، فدنوت فسلمت عليه فردّ عليّ السلام بلسان فصيح، ثم قال لي:

ص: ۵۲

[۸۰۳]۹- فيض مختار در حدیثی طولانی درباره امامت حضرت ابو الحسن علیه السلام به این جا می رسد که حضرت صادق

عليه السّلام به او فرموده: او است همان صاحبی که درباره اش پرسیدی. برخیز و به حقّش اقرار کن. من برخاستم و سر و دستش را بوسیده، در بارگاه خداوند شکوهمند برایش دعا کردم. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام فرمود: آگاه باش که این سخنان درباره پیش از تو به ما اجازه داده نشده بود. او گوید: من عرض کردم: جانم به فدایت! آیا از آن با کسی سخن بگویم؟ فرمودند: بله، با خانواده و فرزندان. و خانواده و فرزندان و رفیقانم با من بودند. و یکی از رفیقانم یونس ظیان بود. وقتی آنان را آگاه کردم خداوند گرامی را سپاس گفتند. و یونس گفت: نه به خدا سوگند مگر آن را از خودش بشنوم و شتاب هم داشت. پس بیرون رفت و من هم دنبالش رفتم. وقتی به در منزل حضرت رسیدم، چون یونس پیش از من رسیده بود، شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام به او می فرماید: ای یونس! مسأله چنان است که فیض برایت گفت. و او عرض کرد: شنیدم و اطاعت کردم. آن گاه حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ای فیض او (یونس) را با خودت ببر.

[۸۰۴] ۱۰- طاهر گفته است: حضرت صادق علیه السّلام عبد الله را ملامت و توبیخ و نصیحت کرده، می فرمود: چرا تو مانند برادرت نیستی؟ به خدا سوگند من در چهره او نور می بینم. و عبد الله عرض می کرد: چرا مگر پدر و مادر من و او یکی نیست؟ آن گاه حضرت صادق علیه السّلام به او می فرمود: او جان من است و تو پسر من.

[۸۰۵] ۱۱- یعقوب سراج گفته است: به نزد حضرت صادق علیه السّلام رفتم. بر سر ابو الحسن موسی [علیه السّلام] که در گهواره بود ایستاده بودند. مدتی دراز با او نجوا کرد. من نشستم تا سخنشان به پایان رسید. به سویشان رفتم. به من فرمودند: نزدیک مولایت برو و به او سلام کن. من نزدیک شده، به او سلام کردم. با زبانی رسا پاسخ

ص: ۵۳

اذهب فغیر اسم ابنتک الّتی سمّيتها أمس، فإنّه اسم بیغضه الله و کان ولدت لی ابنه سمّيتها بالحمیراء، فقال أبو عبد الله علیه السّلام: انته إلی أمره ترشد، فغیرت اسمها.

[۸۰۶] ۱۲- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن ابن مسکان، عن سلیمان بن خالد قال:

دعا أبو عبد الله علیه السّلام أبا الحسن علیه السّلام یوما و نحن عنده فقال لنا: علیکم بهذا، فهو و الله صاحبکم بعدی.

[۸۰۷] ۱۳- علی بن محمد، عن سهل أو غیره، عن محمد بن الولید، عن یونس، عن داود بن زریب، عن أبی ایوب النّحوی قال:

بعث إلیّ أبو جعفر المنصور فی جوف اللّیل فأتیته فدخلت علیه و هو جالس علی کرسی و بین یدیه شمعه و فی یده کتاب، قال: فلما سلّمت علیه رمی بالکتاب إلیّ و هو یبکی، فقال لی: هذا کتاب محمّد بن سلیمان یخبرنا أنّ جعفر بن محمّد قد مات، فإنّا لله و إنّنا إلیه راجعون ثلاثا و این مثل جعفر؟ ثمّ قال لی: اکتب قال: فکتبت صدر الکتاب، ثمّ قال: اکتب: إن کان أوصی إلی رجل واحد بعینه فقدّمه و اضرب عنقه، قال: فرجع إلیه الجواب أنّه قد أوصی إلی خمسة واحد هم أبو جعفر المنصور و محمد بن سلیمان و عبد الله و موسی و حمیده.

[۸۰۸] ۱۴- علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن النّضر بن سوید بنحو من هذا إلاّ أنّه ذکر أنّه أوصی إلی أبی جعفر المنصور و عبد الله

و موسی و محمد بن جعفر و مولی لأبی عبد الله علیه السلام قال:

فقال أبو جعفر: ليس إلى قتل هؤلاء سبيل.

[۸۰۹] ۱۵-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن علي بن الحسن، عن صفوان الجمال قال:

ص: ۵۴:

سلامم را داد. سپس به من فرمود: برو و آن نام را که دیروز بر دختری گذاشتی عوض کن؛ زیرا آن نامی است که خداوند آن را دشمن می دارد. و برای من دختری به دنیا آمده بود که نامش را حمیرا گذاشته بودم. آن گاه حضرت صادق علیه السلام فرمودند: به دستور او عمل کن تا هدایت شوی. پس من نامش را عوض کردم.

[۸۰۶] ۱۲-سلیمان خالد گفت: حضرت صادق علیه السلام روزی که ما در خدمتش بودیم، ابو الحسن علیه السلام را فراخوانده، به ما فرمود: بر شما باد به این مرد. به خدا سوگند او پس از من صاحب شما است.

[۸۰۷] ۱۳-ابو ایوب نحوی گفته است: منصور عباسی در نیمه شبی دنبال من فرستاد. به نزد او رفتم درحالی که بر تختی نشسته بود و در برابرش شمعی بود و در دستش نامه ای. وقتی سلام کردم درحالی که گریه می کرد نامه را به سویم انداخت و گفت: این نامه محمد سلیمان است که خبر داده جعفر محمد در گذشته است. و سه بار گفت: انا لله و انا اليه راجعون. کجا همچون جعفر یافت می شود؟ سپس به من گفت: بنویس. من آغاز نامه را نوشتم. سپس گفت: بنویس: اگر او به شخص معینی وصیت کرده، او را بگیر و گردنش را بزن. او گوید: در پاسخ نامه چنین آمد که او به پنج نفر وصیت کرده است که یکی شان منصور است و دیگر محمد سلیمان و عبد الله و موسی [علیه السلام] او حمیده.

[۸۰۸] ۱۴-نضر سوید مانند این را روایت کرده، جز این که گفته است: حضرت به منصور و عبد الله و موسی [علیه السلام] و محمد جعفر و غلامش وصیت کرده است. و منصور گفته است: راهی برای کشتن اینان نیست.

[۸۰۹] ۱۵-صفوان جمال گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره صاحب

ص: ۵۵:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن صاحب هذا الأمر، فقال: إنَّ صاحب هذا الأمر لا يلهو ولا يلعب و أقبل أبو الحسن موسى و هو صغير و معه عناق مكّيه و هو يقول لها: اسجدي لرّبك، فأخذه أبو عبد الله عليه السلام و ضمّه إليه و قال: بأبي و أمّی من لا يلهو ولا يلعب.

[۸۱۰] ۱۶-علي بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن عبيس بن هشام قال: حدّثني عمر الزّمانی، عن فيض بن المختار قال:

إنّی لعند أبي عبد الله عليه السلام إذ أقبل أبو الحسن موسى عليه السلام و هو غلام فالترّمته و قبلته، فقال أبو عبد الله عليه السلام

أنتم السِّفِينه و هذا ملاحها قال: فحججت من قابل و معي ألفا دينار فبعثت بألف إلى أبي عبد الله عليه السَّلام و ألف إليه؛ فلما دخلت على أبي عبد الله عليه السَّلام قال: يا فيض! عدلته بي؟ قلت: إنَّما فعلت ذلك لقولك، فقال: أما و الله ما أنا فعلت ذلك، بل الله عزَّ و جلَّ فعله به.

باب الإِشارة و النَّصَّ على أبي الحسن الرُّضا عليه السَّلام [٨١١]١-محمَّد بن يحيى، عن أحمد بن محمَّد، عن ابن محبوب، عن الحسين بن نعيم الصَّخَّاف قال:

كنت أنا و هشام بن الحكم و عليّ بن يقطين ببغداد، فقال عليّ بن يقطين: كنت عند العبد الصَّالح جالسا فدخل عليه ابنه عليّ فقال لي: يا عليّ بن يقطين! هذا عليّ سيّد ولدي أما إنِّي قد نحلته كنيته، فضرب هشام بن الحكم براحتة جبهته، ثمَّ قال: ويحك كيف قلت؟ فقال عليّ بن يقطين: سمعت و الله منه كما قلت، فقال هشام: أخبرك أنَّ الأمر فيه من بعده.

أحمد بن مهران، عن محمَّد بن عليّ، عن الحسين بن نعيم الصَّخَّاف قال:

ص: ٥٦

امر پرسیدم. فرمودند: همانا صاحب امر بیهودگی نکرده، غافل نمی شود. در همین حال ابو الحسن موسی [علیه السَّلام] آمد که کودک بود. و به همراهش بزغاله ای مکی بود که به او می گفت: به پروردگارت سجده کن. حضرت صادق علیه السَّلام او را در آغوش کشید و گفت: پدر و مادرم فدای کسی که بیهودگی نمی کند و غافل نمی شود.

[٨١٠]١٦-فیض مختار گفت: من نزد حضرت صادق علیه السَّلام بودم که ابو الحسن موسی علیه السَّلام آمد-و او نوجوانی بود-و او را در بر گرفتم و بوسیدم. آن گاه حضرت صادق علیه السَّلام فرمود: شما کشتی هستید و او ناخدای آن است. او گوید: من سال بعد به حج رفتم درحالی که دو هزار دینار داشتم.

آن گاه هزارش را برای حضرت صادق علیه السَّلام و هزار دیگر را برای آن حضرت فرستادم. وقتی به نزد حضرت صادق علیه السَّلام رفتم، فرمودند: ای فیض! او را با من برابر دانستی؟ عرض کردم: به جهت سخنان شما چنین کردم. فرمود: هان به خدا سوگند که من آن را نکردم، بلکه خداوند عزَّتمند چنین کرد.

اِشارة و تصریح به حضرت ابو الحسن رضا علیه السَّلام

[٨١١]١-حسین بن نعيم صَخَّاف گفت: من و هشام و علي بن يقطين در بغداد بودیم، علي بن يقطين گفت: من نزد آن بنده صالح نشسته بودم که پسرش علي داخل شد. آن گاه حضرت به من فرمود: ای علي بن يقطين این، علي سرور فرزندان من است. آگاه باش که من کنیه خودم را به او بخشیدم. هشام حکم با دست به پیشانی اش زد و سپس گفت: وای بر تو چه می گوئی! علي بن يقطين گفت: به خدا سوگند از او چنان که گفتم، شنیدم هشام گفت: ایشان به تو خبر داده که امر امامت پس از او با علي [علیه السَّلام] است.

ص: ٥٧

كنت عند العبد الصالح و في نسخه الصفوانى قال: كنت أنا ثم ذكر مثله.

[۸۱۲] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن معاوية بن حكيم، عن نعيم القابوسى، عن أبى الحسن عليه السلام أنه قال:

إن ابنى عليا أكبر ولدى و أبزهم عندى و أحبهم إلی و هو ينظر معى فى الجفر و لم ينظر فيه إلا نبى أو وصى نبى.

[۸۱۳] ۳- أحمد بن مهران، عن محمد بن على، عن محمد بن سنان و إسماعيل بن عباد القصرى جميعا، عن داود الرقى قال:

قلت لأبى إبراهيم عليه السلام: جعلت فداك إنى قد كبر سننى، فخذ بيدى من النار، قال فأشار إلى ابنة أبى الحسن عليه السلام فقال: هذا صاحبكم من بعدى.

[۸۱۴] ۴- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن الحسن، عن ابن أبى عمير، عن محمد بن إسحاق بن عمار قال:

قلت لأبى الحسن الأول عليه السلام: ألا تدلنى إلى من آخذ عنه دينى؟ فقال: هذا ابنى على إن أبى أخذ بيدى فأدخلنى إلى قبر رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فقال: يا بنى! إن الله عز و جل قال: إنى لجاعل فى الأرض خليفه و إن الله عز و جل إذا قال قولاً وفى به.

[۸۱۵] ۵- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن الحسين اللؤلؤى، عن يحيى بن عمرو، عن داود الرقى قال:

قلت لأبى الحسن موسى عليه السلام: إنى قد كبرت سننى و دق عظمى و إنى سألت أباك عليه السلام فأخبرنى بك، فأخبرنى من [بعدك؟] فقال: هذا أبو الحسن الرضا.

[۸۱۶] ۶- أحمد بن مهران، عن محمد بن على، عن زياد بن مروان القندى و كان من الواقفه قال:

ص: ۵۸

با سلسله سندی دیگر، صحاف گفته است: نزد بنده صالح بودم- و در نسخه صفوانی- چنین گفته است: من نزد او بودم- سپس مانند آن را روایت کرده است.-

[۸۱۲] ۲- نعيم قابوسى از حضرت ابو الحسن عليه السلام روایت کرده که فرمودند: پسر من على بزرگ ترین فرزندان من و نيك ترین و محبوب ترین شان در نزد من است. او به همراه من در جفر مى نگرد درحالى که در آن جز پیامبر یا وصى پیامبر نظر نمى کند.

[۸۱۳] ۳- داود رقى گفته است: به ابو ابراهيم عليه السلام عرض کردم: جانم به فدایت! من سن و سالم بالا رفته است، پس مرا از افتادن در آتش بگیر. او گوید: پس ایشان به پسرش ابو الحسن عليه السلام اشاره کرده، فرمودند: این صاحب شما پس از من است.

[۸۱۴] ۴- محمد بن اسحاق عمّار گفته است: به حضرت ابو الحسن اوّل عرض کردم: آیا مرا به کسی که دینم را از او بگیرم راهنمایی نمی کنید؟ فرمودند: او، همین پسر علی است. همانا پدرم دست مرا گرفت و به سوی مرقد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- برد و فرمود: پسر! خداوند عزّتمند فرموده است: من در روی زمین جانشینی قرار می دهم. [بقره (۲) ۳۰] و خداوند شکوهمند وقتی سخنی فرمود به آن وفا می کند.

[۸۱۵] ۵- داود رقی گفته است: به حضرت ابو الحسن موسی علیه السّلام عرض کردم: من سنّ و سالم بالا رفته و استخوان هایم ناتوان شده است. و من از پدرت پرسیدم و ایشان شما را به من خبر داد پس شما هم [به کسی که بعد از شماست] خبرم بدهید. فرمود: این ابو الحسن رضا [علیه السّلام]

[۸۱۶] ۶- زیاد بن مروان قندی که از واقفی ها بود گفته است: به نزد حضرت

ص: ۵۹

دخلت علی ابي ابراهيم و عنده ابنه ابو الحسن عليه السّلام، فقال لي: يا زياد! هذا ابني فلان، كتابه كتابي و كلامه كلامي و رسوله رسولي و ما قال فالقول قوله.

[۸۱۷] ۷- أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن محمد بن الفضيل قال: حدّثني المخزوميّ و كانت أمّه من ولد جعفر بن أبي طالب عليه السّلام قال:

بعث إلينا أبو الحسن موسى عليه السّلام فجمعنا ثمّ قال لنا: أتدرون لم دعوتكم؟ فقلنا: لا، فقال: اشهدوا أنّ ابني هذا وصيّ و القيمّ بأمرى و خليفتي من بعدى، من كان له عندى دين فليأخذه من ابني هذا و من كانت له عندى عده فلينجزها منه و من لم يكن له بدّ من لقائي فلا يلقني إلّا بكتابه.

[۸۱۸] ۸- أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن محمد بن سنان و عليّ بن الحكم جميعاً، عن الحسين بن المختار قال:

خرجت إلينا ألواح من أبي الحسن عليه السّلام و هو فى الحبس: عهدى إلى أكبر ولدى أن يفعل كذا و أن يفعل كذا و فلان لا تنله شيئاً حتّى ألقاك أو يقضى الله عليّ الموت.

[۸۱۹] ۹- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن عبد الله بن المغيرة، عن الحسين بن المختار قال:

خرج إلينا من أبي الحسن عليه السّلام بالبصره ألواح مكتوب فيها بالعرض، عهدى إلى أكبر ولدى، يعطى فلان كذا و فلان كذا و فلان كذا و فلان لا يعطى حتّى أجيء أو يقضى الله عزّ و جلّ عليّ الموت، إنّ الله يفعل ما يشاء.

[۸۲۰] ۱۰- أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن ابن محرز، عن عليّ بن يقطين، عن أبي الحسن عليه السّلام قال:

كتب إليّ من الحبس أنّ فلانا ابني، سيّد ولدى و قد نحلته كنيته.

ابو ابراهیم [علیه السّلام] رفتم. پسرش ابو الحسن علیه السّلام نزدش بود. پس به من فرمود: ای زیاد! این پسرم فلانی است. نامه او نامه من، سخنش سخن من و فرستاده اش فرستاده من است. و آنچه بگوید درست است.

[۸۱۷] ۷- مخزومی که مادرش از فرزندان جعفر بن ابی طالب علیه السّلام است، گفت: ابو الحسن موسی علیه السّلام به سراغ ما فرستاد. ما گرد آمدیم. پس به ما فرمود: آیا می دانید برای چه شما را دعوت کردم؟ عرض کردیم: نه. فرمود: شاهد باشید که این پسرم وصی من و سرپرست کار من و جانشین پس از من است. هرکس از من طلبی دارد، از این پسرم بگیرد. و به هرکس وعده ای داده ام، وفای به آن را از او بخواهد. و هرکس ناگزیر باید با من دیدار کند جز با نامه او مرا دیدار نکند. [به جهت اختناق دوره هارون الرشید].

[۸۱۸] ۸- حسین مختار گفت: نامه هایی از ابو الحسن (حضرت موسی) که در زندان بود به ما می رسید که چنین بود: وصیت من به بزرگ ترین فرزندم این است که چنین و چنان کند. و به فلانی چیزی نده تا تو را بینم یا خداوند مرگ را برایم حکم دهد.

[۸۱۹] ۹- حسین مختار گفت: از ابو الحسن علیه السّلام در بصره الواح بر عرض نوشته ای به ما می رسید که: وصیت من به بزرگ ترین فرزندم این است که به فلانی چنین داده شود و به دیگری چنان و به آن یکی چنان. و به فلانی چیزی داده نشود تا من بیایم یا خداوند گرامی مرگ را برایم حکم دهد. که خداوند آنچه بخواهد می کند.

[۸۲۰] ۱۰- علی یقظین گفته است: ابو الحسن علیه السّلام از زندان برایم نوشتند که فلان پسر، سرور فرزندان من است و من کنیه ام را به او بخشیده ام.

[۸۲۱] ۱۱- أحمد بن مهران، عن محمد بن علی، عن أبي عليّ الخزاز، عن داود بن سليمان، قال:

قلت لأبي إبراهيم عليه السّلام: إنني أخاف أن يحدث حدث ولا ألقاك، فأخبرني من الإمام بعدك؟ فقال: ابني فلان يعني أبا الحسن عليه السّلام.

[۸۲۲] ۱۲- أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن سعيد بن أبي الجهم، عن النّصر بن قابوس قال:

قلت لأبي إبراهيم عليه السّلام: إنني سألت أباك عليه السّلام من الذي يكون من بعدك؟ فأخبرني أنك أنت هو، فلمّا توفّي أبو عبد الله عليه السّلام ذهب الناس يمينا و شمالا و قلت فيك أنا و أصحابي فأخبرني من الذي يكون من بعدك من ولدك؟ فقال: ابني فلان.

[۸۲۳] ۱۳- أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن الضّحّاك بن الأشعث، عن داود بن زربی قال:

جئت إلى أبي إبراهيم عليه السلام بمال، فأخذ بعضه و ترك بعضه؛ فقلت: أصلحك الله لأئى شىء تركته عندى؟ قال: إن صاحب هذا الأمر يطلبه منك، فلما جاءنا نعيه بعث إلى أبي الحسن عليه السلام ابنه، فسألنى ذلك المال، فدفعته إليه

[۸۲۴] ۱۴- أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن أبي الحكم الأرميني قال: حدثني عبد الله بن إبراهيم بن علي بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، عن يزيد بن سليط الزيدي. قال أبو الحكم: و أخبرني عبد الله بن محمد بن عماره الجرمي، عن يزيد بن سليط قال:

لقيت أبا إبراهيم عليه السلام و نحن نريد العمره في بعض الطريق، فقلت: جعلت فداك هل تثبت هذا الموضع الذي نحن فيه؟ قال: نعم فهل تثبته أنت؟ قلت:

ص: ۶۲

[۸۲۱] ۱۱- داود سليمان گفته است: به حضرت ابو ابراهيم عليه السلام عرض کردم: من می ترسم اتفاقی بیفتد و شما را نبینم. مرا از امام پس از خودتان آگاه کنید. فرمودند: پسرم فلانی. - و مقصودش ابو الحسن عليه السلام بود.

[۸۲۲] ۱۲- نصر قابوس گفته است: به حضرت کاظم عليه السلام عرض کردم: من از پدرت عليه السلام پرسیدم چه کسی پس از شما [امام] است؟ از شما نام بردند. وقتی حضرت صادق عليه السلام وفات کرد مردم به چپ و راست رفتند و من و یارانم به شما باور یافتیم. پس به من بفرمایید که از فرزندانان چه کسی پس از شما [امام] است؟ فرمودند: پسرم فلانی.

[۸۲۳] ۱۳- داود زربی گفت: مالی را برای حضرت ابو ابراهيم عليه السلام بردم، قدری را گرفت و مقدار باقی را وا گذاشت. من عرض کردم: اصلحك الله، چرا این را نزد من وامی گذاری؟ فرمودند: صاحب امر آن را از تو خواهد خواست. وقتی خبر وفاتش رسید، پسرش ابو الحسن عليه السلام را سراغ من فرستاده، آن مال را از من خواست. و من به ایشان تقدیم کردم.

[۸۲۴] ۱۴- يزيد سليط زیدی گفته است: در راهی که برای عمره می رفتیم با حضرت کاظم عليه السلام دیدار کردم. پس عرض کردم: جانم به فدایت! آیا این جایی را که در آن هستیم به یاد می آورید.؟ فرمودند: بله، آیا تو هم به یاد داری؟ عرض کردم:

ص: ۶۳

نعم إئى أنا و أبى لقيناك هاهنا و أنت مع أبى عبد الله عليه السلام و معه إخوتك، فقال له أبى: بأبى أنت و أمى أنتم كلکم أنتم مطهرون و الموت لا يعرى منه أحد، فأحدث إلى شينا أحدث به من يخلفنى من بعدى فلا يضلّ قال: نعم يا أبا عبد الله! هؤلاء ولدى و هذا سيدهم و أشار إليك و قد علم الحكم و الفهم و السخاء و المعرفه بما يحتاج إليه الناس و ما اختلفوا فيه من أمر دينهم و دنياهم و فيه حسن الخلق و حسن الجواب و هو باب من أبواب الله عزّ و جلّ و فيه أخرى خير من هذا كله، فقال له أبى: و ما هي؟ بأبى أنت و أمى قال عليه السلام: يخرج الله عزّ و جلّ منه غوث هذه الأمه و غياثها و علمها و نورها و فضلها و حكمتها، خير مولود و خير ناشئ، يحقن الله عزّ و جلّ به الدماء و يصلح به ذات البين و يلّم به الشعب و يشعب به الصّيدع و

یکسو به العاری و یشع به الجائع و یؤمن به الخائف و ينزل الله به القطر و یرحم به العباد، خیر کهل و خیر ناشی، قوله حکم و صمته علم یبین للناس ما یختلفون فيه و یسود عشیرته من قبل أو ان حلمه، فقال له أبی: بأبی أنت و أمی و هل ولد؟ قال: نعم و مرّت به سنون، قال یزید: فجاءنا من لم نستطع معه كلاما، قال یزید: فقلت لأبئی إبراهیم علیه السّلام: فأخبرنی أنت بمثل ما أخبرنی به أبوک علیه السّلام، فقال لی، نعم إنّ أبی علیه السّلام کان فی زمان لیس هذا زمانه، فقلت له: فمن یرضی منک بهذا فعلیه لعنه الله قال فضحک أبو إبراهیم ضحکا شديدا، ثمّ قال: أخبرک یا أبا عماره! إننی خرجت من منزلی فأوصیت إلى ابنی فلان و أشرکت معه بنی فی الظّاهر و أوصيته فی الباطن، فأفردته وحده و لو کان الأمر إلّی لجعلته فی القاسم ابنی، لحبّی إياه و رأفتی علیه و لکن ذلك إلى الله عزّ و جلّ، يجعله حیث یشاء و لقد جاءنی بخبره

ص: ۶۴

بله، من و پدرم شما را اینجا دیدار کردیم. شما حضرت صادق را همراهی می کردید و برادرانتان هم حضور داشتند. آن گاه پدر من به ایشان عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! شما همه، امامانی پاک هستید اما کسی هم عاری از مرگ نیست. به من چیزی بفرمایید تا به جانشین پس از خودم بگویم و او گمراه نشود. فرمودند: بله ای ابو عبد الله! اینان فرزندان منند و این-و به شما اشاره کرد-سرور آنان است. که داوری و فهم و سخاوت و معرفت به آنچه مردم بدان احتیاج دارند و به آنچه در مسائل دین و دنیاشان باعث اختلاف می شود، به او آموخته شده است. و نیک خویی و پاسخ نیکو دادن در او است. او دری از درهای خدای شکوهمند است. و چیز دیگری در او هست که بهتر از همه این ها است. پدرم به ایشان عرض کرد: و آن چیست-پدر و مادرم به فدایت-؟ فرمودند: خداوند عزّتمند از [صلب] او پناه این امت و پناه دهنده شان و علم و نور و فضیلت و حکمتش را بیرون می آورد. بهترین زاده و بهترین کودک او است. خداوند شکوهمند به وسیله او از خونریزی جلوگیری می کند و به وسیله او میان مردم صلح برقرار می کند. به وسیله او پراکندگی را برطرف کرده، رخنه و شکست را اصلاح می کند. برهنه را پوشانده، گرسنه را سیر کرده، هراسان را ایمنی می دهد. خداوند به واسطه او باران فرستاده، بر بندگان رحم می کند بهترین سالخوردگان و بهترین خردسالان است. سخنش حکمت است و خاموشی اش علم. آنچه را مردم در آن اختلاف دارند بر ایشان روشن کرده، پیش از رسیدن بلوغ بر طایفه اش سروری می کند. آن گاه پدرم به ایشان عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت، آیا او به دنیا آمده است؟ فرمودند: بله، چند سالی از عمرش می گذرد. یزید گوید: در این هنگام کسی به نزدمان آمد که ادامه سخن ممکن نشد. آن گاه من به حضرت کاظم علیه السّلام عرض کردم: مرا به مانند آنچه پدرت علیه السّلام آگاهم کرد، آگاه کنید. به من فرمود: بله، پدرم علیه السّلام در زمانی بود که الآن چنان زمانی نیست. به ایشان عرض کردم: هر کس به این پاسخ از شما قناعت کند لعنت خدا بر او باد. او گوید: به حضرت کاظم علیه السّلام خنده شدید دست داد، سپس فرمودند: ای ابو عماره! به تو می گویم. من از منزلم بیرون آمدم و به فلان پسر وصیت کرده، در ظاهر پسر دیگرم را با او شریک کردم. درحالی که در واقع به او وصیت کردم و او به تنهایی مورد نظرم بود. و اگر کار به دست من بود، آن را در پسر قاسم قرار می دادم؛ زیرا او را دوست دارم و با او مهربانم. اما این کار با خداوند گرامی است. هر کجا بخواهد قرارش می دهد.

ص: ۶۵

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ أَرَانِيهِ وَأَرَانِي مِنْ يَكُونُ مَعَهُ وَكَذَلِكَ لَا يُوصِي إِلَى أَحَدٍ مِّنَّا حَتَّى يَأْتِيَ بِخَبْرِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَجَدَى عَلَيَّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَرَأَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَاتِمًا وَسَيْفًا وَعَصَاً وَكِتَابًا وَعِمَامَةً، فَقُلْتُ: مَا هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لِي: أَمَّا الْعِمَامَةُ فَسُلْطَانُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا السَّيْفُ فَعِزُّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَمَّا الْكِتَابُ فَنُورُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَمَّا الْعَصَا فَقُوَّةُ اللَّهِ وَأَمَّا الْخَاتِمُ فَجَامِعُ هَذِهِ الْأُمُورِ، ثُمَّ قَالَ لِي: وَالْأَمْرُ قَدْ خَرَجَ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَرْنِيهِ أَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا رَأَيْتَ مِنَ الْأَتَمَّةِ أَحَدًا أَجْزَعَ عَلَيَّ فِرَاقَ هَذَا الْأَمْرِ.

منك و لو كانت الإمامه بالمحبه لكان إسماعيل أحب إلى أبيك منك و لكن ذلك من الله عز و جل، ثم قال أبو إبراهيم عليه السلام: و رأيت ولدي جميعا الأحياء منهم و الأموات، فقال لي أمير المؤمنين عليه السلام: هذا سيدهم و أشار إلى ابني عليّ فهو مني و أنا منه و الله مع المحسنين، قال يزيد: ثم قال أبو إبراهيم عليه السلام: يا يزيد! إنها وديعه عندك فلا تخبر بها إلا عاقلا أو عبدا تعرفه صادقا و إن سئلت عن الشهاده فاشهد بها و هو قول الله عز و جل: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَ قَالَ لَنَا أَيْضًا: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ قَالَ: فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَقْبَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: قَدْ جَمَعْتَهُمْ لِي بِأَبِي وَ أُمِّي فَأَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ: هُوَ الْعَدِيُّ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَسْمَعُ بِفَهْمِهِ وَ يَنْطَلِقُ بِحِكْمَتِهِ، يَصِيبُ فَلَا يَخْطِئُ وَ يَعْلَمُ فَلَا يَجْهَلُ مَعْلَمًا حَكَمًا وَ عِلْمًا، هُوَ هَذَا وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ ابْنِي ثُمَّ قَالَ: مَا أَقَلَّ مَقَامَكَ مَعَهُ فَإِذَا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ فَأَوْصِ وَ أَصْلِحْ أَمْرَكَ وَ افْرَغْ مِمَّا أُرِدْتَ، فَإِنَّكَ مَمْتَلِقٌ عَنْهُمْ وَ مَجَاوِرٌ غَيْرُهُمْ،

ص: ٦٦

و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-خبر آن را به من داد و سپس او و آن که را با او خواهد بود به من نشان داد و همینگونه است که به کسی از ما وصیت نمی شود جز اینکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و نیایم علی-درود خدا بر او-خبرش را به او می دهند. و من همراه رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-انگشتری و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه ای دیدم و عرض کردم: ای رسول خدا، این ها چیستند؟ که به من فرمودند: عمامه، سلطنت خداوند عزتمند است. شمشیر، عزت خداوند پاک و والا است. کتاب، نور و عصا قدرت خداوند است. و انگشتر گردآورنده همه این ها است. سپس به من فرمودند: و این امر از تو به دیگری می رسد. عرض کردم: ای رسول خدا! او را به من نشان بده تا بینم او چه کسی است؟ رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: از امامان کسی را بر جداشدن این امر از او بی تاب تر از تو ندیدم. اگر امامت، به محبت می رسید، اسماعیل به نزد پدرت محبوب تر از تو بود. اما آن کار از سوی خدای شکوهمند است. سپس حضرت کاظم علیه السلام فرمود: و من همه فرزندانم، زنده و مرده شان را دیدم. آن گاه امیر مؤمنان علیه السلام به من فرمود: این سرور آنان است-و به پسر علی اشاره کرد-او از من است و من از اویم. و خداوند با نیکوکاران است. یزید گوید: سپس حضرت کاظم علیه السلام فرمود: ای یزید! این سخنان امانتی در نزد تو است. پس جز عاقل یا بنده ای را که به صداقتش آشنایی به آن آگاه نکن. و اگر از تو شهادت خواستند به او شهادت بده. و این سخنان خداوند عزتمند است که: همانا خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش برسانید. [نساء (٤): ٥٩] و همچنین به ما فرمود: و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد؟ [بقره (٢): ١٤٠] او گوید: آن گاه حضرت کاظم علیه السلام فرمود: من به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-رو کرده، عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، همه آنان را یکجا گرد آورده اید،

او کدام یک از ایشان است؟ فرمودند: آن که با نور خداوند عزّتمند نگریسته، با فهم او شنیده با حکمت او سخن می گوید. همواره راه حقّ می پیماید و خطا نمی کند. و می داند و جاهل نمی شود. و داوری و علم به او آموخته شده است. او این است - دست پسر علی را گرفت - سپس فرمود: ماندنت با او کم است. پس وقتی از سفر بازگشتی، وصیت کرده، کارت را سامان ده و از آن چه خواستی کناره گیر که تو از آنان جدا شده، با جز آنان همسایه می شوی.

ص: ۶۷

فإذا أردت فادع علينا فليغثك و ليكفّنك فإنه طهر لك و لا يستقيم إلا ذلك و ذلك سنّه قد مضت، فاضطجع بين يديه و صفّ إخوته خلفه و عمومته و مره

فليكبّر عليك تسعا، فإنه قد استقامت وصيته و وليك و أنت حيّ، ثمّ اجمع له ولدك من بعدهم، فأشهد عليهم و أشهد الله عزّ و جلّ و كفى بالله شهيدا، قال يزيد: ثمّ قال لي أبو إبراهيم عليه السّلام: إنّي أؤخذ في هذه السّينه و الأمر هو إلى ابني عليّ، سمّي عليّ و عليّ: فأما عليّ الأوّل فعلّي بن أبي طالب و أما الآخر فعلّي بن الحسين عليهم السّلام، أعطى فهم الأوّل و حلمه و نصره و وده و دينه و محتته و محنه الآخر و صبره علي ما يكره و ليس له أن يتكلّم إلا بعد موت هارون بأربع سنين، ثمّ قال لي: يا يزيد و إذا مررت بهذا الموضع و لقيته و ستلقاه فبشّره أنّه سيولد له غلام، أمين، مأمون، مبارك و سيعلمك أنّك قد لقيتني فأخبره عند ذلك أنّ الجارية التي يكون منها هذا الغلام جارية من أهل بيت ماريه جارية رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم أمّ إبراهيم، فإنّ قدرت أن تبّلغها منّي السّلام فافعل، قال يزيد: فلقيت بعد مضيّ أبي إبراهيم عليه السّلام عليا عليه السّلام فبدأني، فقال لي: يا يزيد! ما تقول في العمره؟ فقلت: بأبي أنت و أمّي ذلك إليك و ما عندي نفقه، فقال: سبحان الله ما كنّا نكلّفك، و لا نكفيك فخرنا حتّى انتهينا إلى ذلك الموضع فابتدأني فقال: يا يزيد! إنّ هذا الموضع كثيرا ما لقيت فيه جيرتك و عمومتك، قلت: نعم ثمّ قصصت عليه الخبر فقال لي: أمّا الجارية فلم تجئ بعد، فإذا جاءت بلّغتها منه السّلام، فانطلقنا إلى مكّه فاشترأها في تلك السّينه، فلم تلبث إلا قليلا حتّى حملت فولدت ذلك الغلام، قال يزيد: و كان إخوه عليّ يرجون أن يرثوه فعادوني إخوته من غير ذنب، فقال لهم إسحاق بن جعفر: و الله

ص: ۶۸

و وقتی خواستی [وصیت کنی] علی را بخوان تا تو را غسل داده، کفن کند. که آن پاک کننده تو است. و جز با آن درست نمی شود. و این سنتی ثابت شده است. آن گاه در برابر او بخواب و برادران و عموهایش را پشت سر او به صف کن و به او دستور بده که بر تو نه تکبیر بگوید. تا وصیت او و جانشین تو درحالی که تو زنده ای استوار شود. سپس فرزندان را پس از آنان (عموهایت) برای او گرد آر و از آنان برای او شهادت گرفته، خداوند شکوهمند را شاهد قرار بده. و همین که خداوند گواه باشد کافی است. يزيد گوید: سپس حضرت کاظم علیه السّلام به من فرمود: من امسال دستگیر می شوم و امر [امامت] به پسر علی می رسد. همنام دو علی. نخستین علی، علی بن ابی طالب و دیگری علی بن حسین علیهم السّلام است. به او فهم و بردباری و یاری و محبت و دین و دشواری های علی نخستین و دشواری ها و صبر بر ناملايمات علی دوم داده شده است. او جز چهار سال پس از مرگ هارون نمی تواند سخنی بگوید. سپس به من فرمودند: ای يزيد! اگر از این جا گذشتی و او را دیدار کردی - و دیدار هم خواهی کرد - به او بشارت بده که برایش فرزندی به دنیا خواهد آمد. امین و مورد اطمینان و

پربرکت. او به تو خبر خواهد داد که تو مرا دیدار کرده ای. تو هم در این هنگام به او خبر بده آن کنیزی که این فرزند از او به دنیا می آید، کنیزی از خاندان ماریه کنیز رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و مادر ابراهیم است. و اگر توانستی سلام مرا به آن کنیز برسانی، چنین کن. یزید گوید: پس از درگذشت حضرت کاظم علیه السلام، با علی [بن موسی الرضا] علیه السلام دیدار کردم. ایشان آغاز سخن کرده، به من فرمودند: ای یزید! نظرت درباره عمره چیست؟ من عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت اختیار با شما است ولی من هزینه آن را ندارم. فرمودند: سبحان الله! اگر ما تا تو را کفایت نکنیم به چیزی تکلیف نمی کنیم. پس بیرون آمدیم تا به آن جایگاه رسیدیم. آن گاه ایشان آغاز سخن کرده، فرمودند: ای یزید! در این جا چه بسیار از یاران و عموهایت را دیدار کرده ای. عرض کردم: بله. سپس آن خبر را برایشان بازگفتم. به من فرمودند: آن کنیز هنوز نیامده است. وقتی آمد، سلامشان را به او می رسانم. سپس رهسپار مکه شدیم. در همان سال آن کنیز را خریدند. اندکی نگذشت که حامله شده، آن پسر را به دنیا آورد. یزید گوید: درحالی که برادران علی [علیه السلام] امیدوار بودند امامت را آنان به ارث ببرند. پس برادرانش با من بی هیچ گناهی دشمن شدند. و اسحاق جعفر به آنان می گفت: به خدا سوگند او

ص: ۶۹

لقد رأيتُهُ و إنَّه ليقعد من أبي إبراهيم بالمجلس الذي لا أجلس فيه أنا.

[۸۲۵] ۱۵- أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن أبي الحكم قال: حدّثني عبد الله بن إبراهيم الجعفری و عبد الله بن محمد بن عماره، عن يزيد بن سليط قال:

لما أوصى أبو إبراهيم عليه السلام أشهد إبراهيم بن محمد الجعفری و إسحاق بن محمد الجعفری و إسحاق بن جعفر بن محمد و جعفر بن صالح و معاوية الجعفری و يحيى بن الحسين بن زيد بن عليّ و سعد بن عمران الأنصاريّ و محمد بن الحارث الأنصاريّ و يزيد بن سليط الأنصاريّ و محمد بن جعفر بن سعد الأسلميّ و هو كاتب الوصيّه الأولى أشهدهم أنّه يشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له و أنّ محمّدا عبده و رسوله و أنّ السّاعه آتية لا ريب فيها و أنّ الله يبعث من في القبور و أنّ البعث بعد الموت حقّ و أنّ الوعد حقّ و أنّ الحساب حقّ و القضاء حقّ و أنّ الوقوف بين يديّ الله حقّ و أنّ ما جاء به محمّد صليّ الله عليه و اله و سلم حقّ و أنّ ما نزل به الرّوح الأمين حقّ، على ذلك أحياء و عليه أموت و عليه أبعث إن شاء الله و أشهدهم أنّ هذه وصيّي بخطّي و قد نسخت وصيّه جدّي أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام و وصيّه محمّد بن عليّ قبل ذلك نسختها حرفا بحرف و وصيّه جعفر بن محمّد بن عليّ مثل ذلك و إنّني قد أوصيت إلى عليّ و بنّي بعد معه إن شاء و آنس منهم رشداء و أحبّ أن يقرّهم، فذاك له و إن كرههم و أحبّ أن يخرجهم فذاك له و لا- أمر لهم معه و أوصيت إليه بصدقاتي و أموالي و موالتيّ و صبيانيّ الذين خلفت و ولديّ إلى إبراهيم و العيّاس و قاسم و إسماعيل و أحمد و أمّ أحمد و إلى عليّ أمر نسائيّ دونهم و ثلث صدقه أبي و ثلثي، يضعه حيث يرى و يجعل فيه ما يجعل ذو المال في

ص: ۷۰

(یزید) را دیدم، بر جایگاهی در کنار حضرت کاظم علیه السلام می نشست که من در آن جا نمی نشستم.

[۸۲۵] ۱۵- یزید سلیط گفته است: وقتی حضرت کاظم علیه السلام وصیت کرد، ابراهیم محمد جعفری، اسحاق محمد جعفری، اسحاق جعفر بن محمد، جعفر صالح، معاویه جعفری، یحیای حسین بن زید بن علی، سعد عمران انصاری، محمد حارث انصاری، یزید سلیط انصاری و محمد جعفر بن سعد اسلمی را که نگارنده وصیت نخستین بود شاهد گرفت. آنان را شاهد گرفت بر این که او گواهی می دهد معبودی جز خداوند نیست. یگانه است و شریکی ندارد. و محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] بنده و فرستاده او است. و قیامت آمدنی است. شکی در آن نیست. و خداوند هر که را در گورهاست برمی انگیزد. و برانگیختن پس از مرگ حق است. و آن وعده ها و حساب و داوری حق است. و ایستادن در برابر خداوند حق است. و آنچه محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش- آورده و آنچه روح الامین نازل کرده حق است. بر این باور زندگی می کنم و بر آن می میرم و بر آن-ان شا الله-برانگیخته می شوم. و آنان را شاهد گرفت بر این که: این وصیت من و به خط من است که از روی وصیت نیایم امیر مؤمنان علی علیه السلام و پیش از آن وصیت محمد بن علی [علیهما السلام] حرف به حرف نوشته ام. و وصیت جعفر محمد [علیهما السلام] نیز چنین است. و من به علی و سپس با او به پسرانم وصیت کردم. اگر او خواست و در آنان شایستگی دید و دوست داشت که آنان را تثبیت کند، به او مربوط است. و اگر از آنان راضی نبود و دوست داشت که بیرونشان کند، اختیار با او است و با وجود او امری برای آنان نیست. و من موقوفات و اموال و غلامان و کودکانی را که به جا گذاشته ام به او و فرزندانم ابراهیم و عباس و قاسم و اسماعیل و احمد و ام احمد وصیت می کنم. و امور زنانم را به علی وصیت می کنم نه به آنان. و نیز یک سوم موقوفات پدرم و خودم را به او می سپارم که هر کجا نظرش باشد قرار دهد.

ص: ۷۱

ماله، فإن أحب أن يبيع أو يهب أو ينحل أو يتصدق بها علي من سميت، له و علي غير من سميت فذاك له.

و هو أنا في وصيتي في مالي و في أهلي و ولدي و إن يري أن يقر إخوته الذين سميتهم في كتابي هذا أقرهم و إن كره فله أن يخرجهم غير مثرّب عليه و لا مردود، فإن أنس منهم غير الذي فارقهم عليه فأحب أن يردهم في ولاية فذاك له و إن أراد رجل منهم أن يزوّج أخته، فليس له أن يزوّجها إلا بإذنه و أمره فإنه أعرف بمناكح قومه و أي سلطان أو أحد من الناس كفّه عن شيء أو حال بينه و بين شيء ممّا ذكرت في كتابي هذا أو أحد ممّن ذكرت، فهو من الله و من رسوله برىء و الله و رسوله منه برآء و عليه لعنة الله و غضبه و لعنة اللاعنين و الملائكة المقربين و النبيين و المرسلين و جماعه المؤمنين و ليس لأحد من السلاطين أن يكفّه عن شيء و ليس لي عنده تبعه و لا تبعاه و لا لأحد من ولدي له قبلي مال، فهو مصدق فيما ذكر، فإن أقلّ فهو أعلم و إن أكثر فهو الصادق كذلك و إنما أردت بإدخال الذين أدخلتهم معه من ولدي التّويه بأسمائهم و التّشريف لهم و أمّهات أولادي من أقامت منهنّ في منزلها و حجابها فلها ما كان يجري عليها في حياتي إن رأى ذلك و من خرجت منهنّ إلى زوج فليس لها أن ترجع إلى محوای إلا أن يري عليّ غير ذلك و بناتي بمثل ذلك و لا يزوّج بناتي أحد من إخوتهنّ من أمهاتهنّ و لا سلطان و لا عمّ إلا برأيه و مشورته، فإن فعلوا غير ذلك فقد خالفوا الله و رسوله و جاهدوه في ملكه و هو أعرف بمناكح قومه، فإن أراد أن يزوّج زوج و إن أراد أن يترك ترك و قد أوصيتهنّ بمثل ما ذكرت في كتابي هذا و جعلت الله عزّ و جلّ عليهنّ شهيدا

ص: ۷۲

و چنان کند که صاحب مال در مالش می کند. اگر دوست داشت که بفروشد یا ببخشد یا واگذار کند یا برای آنان که نام

برده و نام نبرده ام صدقه دهد، اختیار با او است. او در وصیت من درباره مال و خانواده و فرزندانم همچون من است. اگر معتقد باشد برادرانی را که در این وصیت نام بردم تثبیت کند، چنان کند و اگر راضی نبود با او است که آنان را بیرون کند. بدون سرزنش و بازگشت. اگر از آنان چیزی دید غیر از آنچه من هنگام جدایی از آنان دیده بودم و دوست داشت که آنان را در سرپرستی خودش داخل کند، اختیار با او است. و اگر مردی از آنان خواست خواهرش را شوهر دهد. نمی تواند جز با اجازه و امر او، خواهرش را شوهر دهد. که او به ازدواج های خویشانش آشناتر است. و هر حاکمی یا کسی از مردم یا از کسانی که یاد کردم، او را از چیزی بازدارد یا میان او و چیزی از آن چه در این وصیت گفته ام، مانع شود، او از خدا و رسولش دور افتاده و خدا و رسولش از او بیزارند. و لعنت و خشم خداوند و لعنت نفرین گران و فرشتگان مقرب و پیامبران و فرستادگان و مؤمنان بر او باد. کسی از حاکمان حق ندارد او را از چیزی بازدارد. او نه به من بدهکار است و نه کسی از فرزندانم به جهت من از او طلبی دارد. او در آنچه گفته شد تأیید شده است. اگر کم کند عالم اوست و اگر زیاد کند او همچنان درستکار است. قصد من از داخل کردن کسانی از فرزندانم به همراه او، بالا بردن نام و شرافت دادن به خودشان بود. و از مادران فرزندانم (یعنی کنیزان) هر کس در خانه و حجاب خود ماند، آنچه در زنده بودن من برای او روا بود اگر او (علی) به آن معتقد باشد باز هم روا خواهد بود. ولی اگر از آنان یکی شوهر کرد حق ندارد به سراپرده من بازگردد مگر آن که علی به غیر آن معتقد باشد. و دخترانم نیز چنانند. نه کسی از برادران مادری شان و نه حاکم و عمویی جز با رای و مشورت او نمی تواند دخترانم را شوهر دهد. و اگر جز این کردند، با خدا و رسولش مخالفت کرده، با حکومت او جنگیده اند. و او به ازدواج های خویشانش آشناتر است. اگر خواست شوهر دهد، چنین می کند و اگر خواست رها کند وامی گذارد. و من مانند آنچه در این وصیتم گفتم به آنان نیز وصیت کرده ام و خداوند عزتمند را بر آنان شاهد گرفته ام.

ص: ۷۳

و هو و أم أحمد [شاهدان] و لیس لأحد أن یکشف وصیتی و لا ینشرها و هو منها علی غیر ما ذکرک و سمیت، فمن أساء فعلیه و من أحسن فلنفسه و ما ربک بظلام للعیید و صلّی الله علی محمّد و علی آله و لیس لأحد من سلطان و لا غیره أن یفصّ کتابی هذا الذی ختمت علیه الأسفل، فمن فعل ذلك فعلیه لعنه الله و غضبه و لعنه اللّاعین و الملائکه المقربین و جماعه المرسلین و المؤمنین من المسلمین و علی من فصّ کتابی هذا و کتب و ختم أبو إبراهیم و الشّهود و صلّی الله علی محمّد و علی آله، قال أبو الحکم: فحدّثنی عبد الله بن آدم الجعفری عن یزید بن سلیط قال کان أبو عمران الطّلیحی قاضی المدینه فلما مضی موسی قدّمه إخوته إلى الطّلیحی القاضی فقال العباس بن موسی، أصلحک الله و أمتع بک، إنّ فی أسفل هذا الکتاب کنزاً و جوهرًا و یرید أن یحتجبه.

و یأخذه دوننا و لم یدع أبونا رحمه الله شیئا إلاّ ألجأه إلیه و ترکنا عاله و لو لا أنّی أكفّ نفسی لأخبرتک بشیء علی رءوس الملأ فوثب إلیه إبراهیم بن محمّد فقال: إذا و الله تخبر بما لا نقبله منک و لا نصدّقک علیه، ثمّ تكون عندنا ملوما مدحورا، نعرفک بالکذب صغیرا و کبیرا و کان أبوک أعرف بک لو کان فیک خیرا و إن کان أبوک لعارفا بک فی الظّاهر و الباطن و ما کان لیأمنک علی تمرین، ثمّ وثب إلیه إسحاق بن جعفر عمّه فأخذ بتلیبیه فقال له: إنّک لسفیه ضعیف أحقّ اجمع هذا مع ما کان بالأمس منک و أعانه القوم أجمعون، فقال أبو عمران القاضی لعلی: قم یا أبا الحسن! حسبی ما لعنی أبوک الیوم و قد وسّع لک أبوک و لا و الله ما أحد أعرف بالولد من والده و لا و الله ما کان أبوک عندنا بمستخفّ فی عقله و لا ضعیف فی

و او و ام احمد شاهندند. کسی حق ندارد وصیتیم را بر غیر آنچه گفتم و نام بردم آشکار کرده، منتشر کند. هر که بدی کرد به ضد خود کرده، هر که نیکی کرد برای خودش کرد. که پروردگارت به بندگان ستم نمی کند. و خداوند بر محمد و خاندانش درود فرستاد. و هیچ حاکم و غیر حاکمی حق ندارد که این وصیت مرا که پایین اش را مهر کرده ام بگشاید. و هر کس چنین کند لعنت و خشم خداوند و لعنت نفرین گران و فرشتگان مقرب و همه فرستادگان و مؤمنان مسلمان بر آنان باد. آن گاه حضرت کاظم علیه السلام و شاهدان مهر کردند. و درود خدا بر محمد و خاندانش. ابو الحکم گفت: عبد الله بن آدم جعفری از یزید سلیط روایت کرد که او گفت: ابو عمران طلحی قاضی مدینه بود. وقتی حضرت موسی در گذشت برادرانش او را به نزد طلحی قاضی بردند. آن گاه عباس موسی گفت: خدا تو را سامان دهد و با تو ما را شادمان کند. در پایین این نامه گنجی و گوهری است و او می خواهد آن را از ما باز داشته، خودش بردارد. در حالی که پدرمان - خدا او را بیامرزد - چیزی برای ما نگذاشته جز این که به او واگذار کرده، ما را فقیری عیالوار رها کرده است. و اگر من جلوی خودم را نمی گرفتم در برابر مردم تو را به چیزی آگاه می کردم. ناگاه ابراهیم محمّد به او حمله کرد و گفت: پس به خدا سوگند به چیزی خبر می دهی که ما آن را از تو نپذیرفته، تصدیقت نمی کنیم. و سپس تو نزد ما سرزنش شده و مطرود خواهی شد. ما تو را در کوچکی و بزرگی به دروغ گویی می شناسیم. و اگر در تو خیری بوده پدرت تو را بهتر می شناخت. و پدرت آشکار و نهان تو را می شناخت و بر دو خرما امین قرار نمی داد. سپس عمویش اسحاق جعفر به او حمله کرده، یقه اش را گرفت و گفت: تو بی خردی ناتوان و ابلهی. و من این را با آنچه دیروز از تو انجام یافت جمع می کنم. و همه خویشان او را یاری کردند. آن گاه قاضی ابو عمران به علی [علیه السلام] عرض کرد: ای ابو الحسن برخیز. لعنتی که پدرت امروز بر من فرستاد مرا بس است. پدرت برای تو، توسعه داده است. نه به خدا سوگند کسی به فرزند آشناتر از پدرش نیست. نه به خدا سوگند پدر تو در نزد ما سبک عقل و سست عقیده نبود. آن گاه عباس به قاضی گفت: خدا تو را سامان دهد، مهر را بشکن

الله فضّ الخاتم و اقرأ ما تحته فقال أبو عمران: لا أفصّه حسبى ما لعنى أبو ك اليوم، فقال العباس: فأنا أفصّه، فقال: ذاك إليك، فضّ العباس الخاتم فإذا فيه إخراجهم و إقرار على لها وحده و إدخاله إياهم فى ولاية على إن أحبوا أو كرها و إخراجهم من حدّ الصدقه و غيرها و كان فتحه عليهم بلاء و فضيحه و ذلّه و لعلى عليه السلام خيره. و كان فى الوصيه التى فضّ العباس تحت الخاتم هؤلاء الشهود، إبراهيم بن محمّد و إسحاق بن جعفر و جعفر بن صالح و سعيد بن عمران و أبرزوا وجه أمّ أحمد فى مجلس القاضى و ادّعوا أنّها ليست إياها حتى كشفوا عنها و عرفوها فقالت عند ذلك: قد و الله قال سيدى هذا: إنك ستؤخذين جبرا و تخرجين إلى المجالس، فزجرها إسحاق بن جعفر و قال: اسكتي فإنّ النساء إلى الضعف ما أظنه قال من هذا شيئا، ثمّ إنّ عليّا عليه السلام التفت إلى العباس فقال: يا أخى إبنى أعلم أنّه إنّما حملكم على هذه الغرائم و الديون التى عليكم، فانطلق يا سعيد فتعّين لى ما عليهم، ثمّ اقض عنهم و لا و الله لا أدع مواساتكم و بركم ما مشيت على الأرض فقولوا ما شئتم فقال العباس: ما تعطينا إلّا من فضول أموالنا و ما لنا عندك أكثر فقال قولوا ما شئتم فالعرض عرضكم فإنّ تحسنوا فذاك لكم عند الله و إن

تَسِيئُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَاللَّهُ إِنَّكُمْ لَتَعْرِفُونَ أَنَّهُ مَا لِي يَوْمِي هَذَا وَلِدٌ وَلَا- وَاثٌ غَيْرُكُمْ وَ لئن حَبَسْتَ شَيْئًا مِمَّا تَظُنُّونَ أَوْ
أَدَّخَرْتَهُ فَإِنَّمَا هُوَ لَكُمْ وَمَرْجِعُهُ إِلَيْكُمْ وَاللَّهُ مَا مَلَكَتْ مِنْهُ مِصْرِي أَبُوكُمْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ سَيَّيْتَهُ حَيْثُ رَأَيْتُمْ، فَوَثَبَ
الْعَبَّاسُ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا هُوَ كَذَلِكَ وَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكَ مِنْ رَأْيِ عَلِينَا وَلَكِنْ حَسَدٌ أَيْنَا لَنَا وَإِرَادَةٌ مَا أَرَادَ مِمَّا لَا يَسُوعُهُ اللَّهُ إِيَّاهُ وَ
لَا إِيَّاكَ وَإِنَّكَ لَتَعْرِفُ أَنِّي أَعْرِفُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى

ص: ٧٦

و آنچه را در زیر آن است بخوان. ابو عمران گفت: آن را نمی شکنم، لعنتی که پدرت امروز بر من کرد مرا بس است. عباس
گفت: پس من آن را می شکنم. او گفت: آن به خودت مربوط است. عباس مهر را شکست. پس در آن اخراج آنان و تثبیت
علی [علیه السلام] به تنهایی و داخل کردن آنان در سرپرستی علی، چه بخواهند و چه نخواهند و اخراجشان از تصرف موقوفات
و جز آن بود. و گشودن آن برای ایشان رنج و رسوایی و ذلت شد و برای علی علیه السلام خیر و نیکی.

و در وصیّتی که عباس مهرش را شکست، این گواهان بودند: ابراهیم محمد، اسحاق جعفر، جعفر صالح و سعید عمران. و در
مجلس قاضی روی امّ احمد را گشودند. چون ادّعا می کردند که او امّ احمد نیست. تا نقاب از چهره اش برداشته، او را
شناختند. و او در این هنگام گفت: به خدا سوگند! سرورم این را به من فرمود که تو را به زور می گیرند و به مجالس می
برند. اسحاق جعفر او را [از سخن گفتن] بازداشت و گفت: خاموش باش که زنان به ناتوانی روی دارند و من گمان نمی کنم
که او در این باره چیزی گفته باشد. پس علی علیه السلام به عباس رو کرد و فرمود: برادرم می دانم آنچه شما را به این کار
واداشته، طلبکاران و بدهی هایی است که دارید. ای سعید برو آنچه بدهی دارند معین کرده، سپس از جانب ایشان بپرداز، نه
به خدا سوگند تا وقتی روی زمین راه می روم نیکی و دهش به شما را ترک نمی کنم. و شما هرچه خواستید بگویید. عباس
گفت: به ما چیزی جز منافع اموالمان را نمی دهی. و اموالمان که در نزد تو است، بیشتر است. حضرت فرمودند: هرچه
خواستید بگویید که این آبرو، آبروی شما است اگر نیکی کنید، آن در نزد خداوند برای خودتان است. و اگر بدی کنید،
خداوند آمرزنده ای مهربان است. به خدا سوگند! شما می دانید که امروز برای من نه فرزندی است و نه وارثی جز شما. و اگر
چیزی از آنچه شما می گوید، کنار گذاشته یا ذخیره کرده ام، آن برای شما و بازگشتش به سوی شما است. به خدا سوگند از
وقتی پدرتان-خداوند از او خشنود باشد-در گذشته، چیزی را به دست نیاورده ام جز این که آن جا که شما نظر دادید صرف
کرده ام. عباس، برجست، گفت: به خدا سوگند چنین نیست. خداوند برای تو امتیازی بر ما قرار نداده. آن حسادت پدرمان به
ما بود و کاری را خواست که خداوند نه برای او و نه برای تو روا نکرده است و خودت نیز می دانی. و من صفوان بن یحیی
پارچه فروش کوفه را می شناسم.

ص: ٧٧

بِئَاعِ السَّابِرِيِّ بِالْكُوفَةِ وَ لئن سَلِمْتَ لِأَعْصَمَنَّهُ بَرِيقَهُ وَ أَنْتَ مَعَهُ، فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، أَمَّا
إِنِّي يَا إِخْوَتِي فَحَرِيصٌ عَلَى مَسَرَّتِكُمْ، اللَّهُ يَعْلَمُ اللَّهُمَّ إِن كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أَحَبُّ صَلَاحِهِمْ وَ أَنِّي بَارٌّ بِهِمْ وَاصِلٌ لَهُمْ رَفِيقٌ عَلَيْهِمْ
أَعْنِي بِأَمُورِهِمْ لَيْلًا وَ نَهَارًا فَاجْزِنِي بِهِ خَيْرًا وَ إِن كُنْتَ عَلِيٌّ غَيْرُ ذَلِكَ فَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ فَاجْزِنِي بِهِ مَا أَنَا أَهْلُهُ إِنْ كَانَ شَرًّا فَشَرًّا
وَ إِنْ كَانَ خَيْرًا فَخَيْرًا، اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لَهُمْ وَ أَصْلِحْ لَهُمْ وَ إِحْسَأْ عَنَّا وَ عَنْهُمْ الشَّيْطَانَ وَ أَعْنِهِمْ عَلَى طَاعَتِكَ وَ وَفِّقْهُمْ لِرَشْدِكَ أَمَّا أَنَا يَا

أخي! فحريص على مسرتكم، جاهد على صلاحكم؛ والله على ما نقول وكيل، فقال العباس: ما أعرفني بلسانك و ليس لمسحاتك عندي طين، فافترق القوم على هذا و صلى الله على محمد و آله.

[۸۲۶] ۱۶- محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمد بن علي و عبيد الله بن المرزبان، عن ابن سنان قال:

دخلت على أبي الحسن موسى عليه السلام من قبل أن يقدم العراق بسنه و علي ابنه جالس بين يديه، فنظر إلي فقال: يا محمد! أما إنه سيكون في هذه السنة حركة، فلا تجزع لذلك، قال: قلت: و ما يكون جعلت فداك؟ فقد أقلقني ما ذكرت، فقال: أصير إلى الطاغية، أما إنه لا يبدأني منه سوء و من العدى يكون بعده، قال: قلت: و ما يكون جعلت فداك؟ قال يضل الله الظالمين و يفعل الله ما يشاء قال قلت و ما ذاك جعلت فداك قال من ظلم ابني هذا حقه و جحد إمامته من بعدى كان كمن ظلم علي بن أبي طالب حقه و جحد إمامته بعد رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم، قال: قلت: و الله لئن مد الله لي في العمر لأسلمن له حقه و لأقرن له بإمامته، قال: صدقت يا محمد! يمد الله في عمرك و تسلم له حقه و تقر له بإمامته و إمامه من يكون من بعده، قال: قلت: و من ذاك؟ قال: محمد ابنه، قال: قلت له الرضا و التسليم.

ص: ۷۸

و اگر من خلاص شدم گلوی او را خواهم گرفت و تو هم با او خواهی بود. علی علیه السلام فرمود: لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظيم. ای برادران من! خدا می داند که من به شادمانی تان بسیار مشتاقم. خدایا اگر می دانستی که من صلاح ایشان را می خواهم و نیکوکار و گردآورنده و دلسوز آنانم شب و روز به کار آنان یاری خواهم شد. پس مرا به این وسیله پاداشی نیکو ده. و اگر غیر از این بودم تویی دانای نهران ها. پس به این وسیله به آن چه شایسته آنم جزایم بده. اگر شر بود، شر بده و اگر خیر بود، خیر. خدایا ایشان و کارهایشان را سامانی بده. و شیطان را از ما و از ایشان دور گردان. ایشان را به اطاعت یاری کرده، به هدایت پیروشان فرما. اما من ای برادرم به شادمانی شما مشتاقم و به صلاح شما کوشا. و خداوند بر آنچه می گویم شاهد است. عباس گفت: چقدر زبان تو برایم آشنا است. ولی برای بیل تو در نزد من گلی نیست. و این چنین از هم جدا شدند. و درود خدا بر محمد و خاندانش.

[۸۲۶] ۱۶- محمد بن سنان گفت: «یک سال پیش از آن که حضرت کاظم علیه السلام به عراق برود به خدمتش رفتم. پسرش علی در برابرش نشسته بود. آن گاه حضرت به من نگریسته، فرمودند: هان! محمّد، امسال برایم انتقالی خواهد بود که نباید برای آن بی تابی کنی.» او گوید: «من عرض کردم: جانم به فدایت! آن چه چیزی است؟ آنچه فرمودی مرا نگران کرد. فرمودند: به سوی آن طاغی می روم. هان! از او به من بدی ای نمی رسد اما از آن که پس از او است چرا. من عرض کردم: جانم به فدایت! چه چیزی روی می دهد؟ فرمودند: خداوند ستمکاران را گمراه می کند و خداوند آنچه خواهد می کند. عرض کردم: جانم به فدایت! آن چیست؟ فرمودند: هرکس در حقّ این پسر ستم کرده، امامتش پس از مرا انکار کند مانند کسی است که در حقّ علی بن ابی طالب ستم کرده، امامت او پس از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را انکار کند. عرض کردم: به خدا سوگند اگر خداوند عمرم را دراز کرد حقّ او را پذیرفته، به امامتش اعتراف می کنم. حضرت فرمودند: راست می گویی ای محمّد. خداوند عمر تو را دراز می کند و تو حقّ او را پذیرفته، به امامت او و امامت پس از او اعتراف می کنی. عرض کردم: و او کیست؟ فرمودند: پسرش محمد. عرض کردم: به او راضی و تسلیم هستم.

باب الإِشارة و التَّصُّع على أبي جعفر الثَّانِي عليه السَّلَام [۸۲۷] ۱-عَلِيُّ بن مُحَمَّدٍ، عن سهل بن زياد، عن مُحَمَّد بن الوليد، عن يحيى بن حبيب الرِّيات قال:

أخبرني من كان عند أبي الحسن الرِّضا عليه السَّلَام جالسا، فلما نهضوا قال لهم: القوا أبا جعفر فسَلِّموا عليه و أحدثوا به عهدا، فلما نهض القوم التفت إليّ فقال: يرحم الله المفضَّل إنَّه كان ليقنع بدون هذا

[۸۲۸] ۲-مُحَمَّد بن يحيى، عن أحمد بن مُحَمَّد، عن معمر بن خَلاد قال:

سمعت الرِّضا عليه السَّلَام و ذكر شيئا فقال: ما حاجتكم إلى ذلك؟ هذا أبو جعفر قد أجلسه مجلسي و صيرته مكاني و قال: إنَّنا أهل بيت يتوارث أصاغرنا عن أكابرنا القَدَّه بالقَدَّه.

[۸۲۹] ۳-مُحَمَّد بن يحيى، عن أحمد بن مُحَمَّد بن عيسى، عن أبيه مُحَمَّد بن عيسى قال:

دخلت على أبي جعفر الثَّانِي عليه السَّلَام فناظرني في أشياء، ثم قال لي: يا أبا عَلِيٍّ! ارتفع الشُّكُّ ما لأبي عليه السَّلَام غيري.

[۸۳۰] ۴-عَدَّه من أصحابنا، عن أحمد بن مُحَمَّد، عن جعفر بن يحيى، عن مالك بن أَشِيم، عن الحسين بن بشار قال:

كتب ابن قِياما إلى أبي الحسن الرِّضا عليه السَّلَام كتابا يقول فيه: كيف تكون إماما و ليس لك ولد؟ فأجابه أبو الحسن الرِّضا عليه السَّلَام شبه المغضب و ما علمك أنَّه لا يكون لي ولد و الله لا تمضي الأَيام و اللَّيالي حتَّى يرزقني الله ولدا ذكرا يفرق به بين الحقِّ و الباطل.

[۸۳۱] ۵-بعض أصحابنا، عن مُحَمَّد بن عَلِيٍّ، عن معاوية بن حكيم، عن

اِشارة و تصریح به ابو جعفر دوم عليه السَّلَام

[۸۲۷] ۱-يحيى بن حبيبی گفت: کسی که نزد حضرت رضا عليه السَّلَام نشسته بود به من گفت: وقتی آنان برخاسته اند حضرت به ایشان فرموده است: ابو جعفر (حضرت جواد عليه السَّلَام) را دیدار کرده، به او سلام دهید و عهدی را با او تازه کنید. وقتی آنان برخاستند، به من رو کرده، فرمودند: خداوند مفضَّل را رحمت کند که به کمتر از این هم قناعت می کرد.

[۸۲۸] ۲-مَعْمَر خَلاد گفت: از حضرت رضا عليه السَّلَام شنیدم که چیزی بیان کرده، سپس فرمودند: شما را به آن چه نیازی است؟ این ابو جعفر است که او را در جای خود نشانده، و در منزلت خودم نهاده ام. و فرمودند: ما خاندانی هستیم که خردسالانمان [همه چیز را] موبه مو از بزرگ سالانمان ارث می برند.

[۸۲۹]۳- محمد عیسی گفت: به نزد حضرت جواد علیه السلام رفتم. پس درباره چیزهایی با من مناظره کرده سپس فرمودند: ای ابو علی! تردید از میان رفت. پدرم علیه السلام جز من [فرزندی] ندارد.

[۸۳۰]۴- حسین بشار گفت: ابن قیاما نامه ای به حضرت رضا علیه السلام نوشت که در آن می گفت: شما چگونه امامی هستی که فرزندی نداری؟ و حضرت رضا- همچون خشمگینان- به او پاسخ فرمودند: چه کسی به تو گفته که من فرزندی ندارم. به خدا سوگند! روزها و شب ها نمی گذرد تا خداوند فرزند پسری به من ارزانی فرماید که با او حق و باطل را از هم جدا کند.

[۸۳۱]۵- پسر ابو نصر گفت: پسر نجاشی به من گفت: امام پس از امام فعلی

ص: ۸۱

ابن ابی نصر قال:

قال لی ابن النجاشی: من الإمام بعد صاحبک؟ فأشتهي أن تسأله حتى أعلم؟ فدخلت على الرضا عليه السلام فأخبرته، قال: فقال لي: الإمام ابني، ثم قال: هل يتجرأ أحد أن يقول ابني و ليس له ولد.

[۸۳۲]۶- أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن معمر بن خلاد قال:

ذكرنا عند أبي الحسن عليه السلام شيئاً بعد ما ولد له أبو جعفر عليه السلام فقال: ما حاجتكم إلي ذلك؟ هذا أبو جعفر قد أجلسه مجلسي و صيرته في مكاني.

[۸۳۳]۷- أحمد، عن محمد بن علي، عن ابن قیاما الواسطي قال:

دخلت على علي بن موسى عليه السلام فقلت له: أيكون إمامان؟ قال: لا إلا و أحدهما صامت، فقلت له: هو ذا أنت، ليس لك صامت و لم يكن ولد له أبو جعفر عليه السلام بعد فقال لي، و الله ليجعلن الله مني ما يثبت به الحق و أهله، و يمحق به الباطل و أهله فولد له بعد سنة أبو جعفر عليه السلام و كان ابن قیاما واقفياً.

[۸۳۴]۸- أحمد، عن محمد بن علي، عن الحسن بن الجهم قال:

كنت مع أبي الحسن عليه السلام جالسا، فدعا بابنه و هو صغير فأجلسه في حجري، فقال لي: جرّده و انزع قميصه، فنزعته فقال لي: انظر بين كتفيه، فنظرت فإذا في أحد كتفيه شبيه بالخاتم، داخل في اللحم، ثم قال: أترى هذا؟ كان مثله في هذا الموضع من أبي عليه السلام.

[۸۳۵]۹- عنه، عن محمد بن علي، عن أبي يحيى الصنعاني قال:

كنت عند أبي الحسن الرضا عليه السلام فجاءه بابنه أبي جعفر عليه السلام و هو صغير، فقال: هذا المولود الذي لم يولد مولود أعظم برکه علی شیعتنا منه.

تو کیست؟ دوست دارم این را از او بررسی تا بدانم. من به نزد حضرت رضا رفته، آن سخن را با او باز گفتم. به من فرمودند: امام، پسر من است. سپس فرمودند: آیا کسی جرأت می کند درحالی که فرزندی ندارد بگوید: پسر من.

[۸۳۲] ۶- معمر خلّاد گفت: ما در خدمت حضرت رضا علیه السّلام پس از آن که جواد علیه السّلام به دنیا آمده بود چیزی گفتیم. ایشان فرمودند: شما چه نیازی به آن دارید؟ این ابو جعفر است که من او را در جای خویش نشانده، در جایگاه خودم قرارش داده ام.

[۸۳۳] ۷- ابن قیامای واسطی گفت: به نزد حضرت رضا علیه السّلام رفتیم، عرض کردم: آیا می شود دو امام [در یک زمان] باشند؟ فرمودند: نه، به جز این که یکی از آن دو خاموش باشد. به ایشان عرض کردم: اینک برای شما [امام] خاموشی نیست؟ - و هنوز حضرت جواد علیه السّلام به دنیا نیامده بود. به من فرمود: به خدا سوگند! خداوند برای من فرزندی قرار خواهد داد که با او حقّ و اهلش را پایدار کرده، باطل و اهلش را نابود می کند. پس از یک سال، جواد علیه السّلام به دنیا آمد در حالی که ابن قیاما واقفی شده بود.

[۸۳۴] ۸- حسن جهّم گفته است: با حضرت رضا علیه السّلام نشسته بودیم که ایشان پرسش را که کوچک بود خواند و او را در آغوش من نشانده، فرمود: پیراهن او را در آر و او را برهنه کن. من پیراهنش را در آوردم. آن گاه به من فرمود: به میان دو شانه اش نگاه کن. و من نگاه کردم. ناگاه در یکی از شانه هایش مهرمانندی از گوشت دیدم. آن حضرت فرمودند: آیا آن را می بینی؟ مانند آن در چنین جایی از پدرم علیه السّلام بود.

[۸۳۵] ۹- ابو یحیی صنعانی گفت: من نزد حضرت رضا علیه السّلام بودم که پسرش جواد علیه السّلام را که کوچک بود، آوردند. آن گاه حضرت فرمود: این فرزندی است که برای شیعیان ما فرزندی پربرکت تر از او به دنیا نیامده است.

[۸۳۶] ۱۰- صفوان یحیی گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: ما پیش از

قلت للرضا علیه السّلام: قد کنا نسألك قبل أن یهب الله لك أبا جعفر علیه السّلام فکنت تقول: یهب الله لی غلاما، فقد وهبه الله لك، فأقرّ عیوننا، فلا أرانا الله یومك فإن کان کون فالی من؟ فأشار بیده إلی أبی جعفر علیه السّلام و هو قائم بین یدیه، فقلت: جعلت فداك هذا ابن ثلاث سنين؟! فقال: و ما یضّرّه من ذلك، فقد قام عیسی علیه السّلام بالحجّه و هو ابن ثلاث سنين.

[۸۳۷] ۱۱- الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن معمر بن خلّاد قال:

سمعت إسماعیل بن إبراهیم یقول للرضا علیه السّلام: إنّ ابني فی لسانه ثقل، فأنا أبعث به إلیك غدا تمسح علی رأسه و تدعو له

فإنه مولاك، فقال: هو مولى أبي جعفر فابعث به غدا إليه.

[۸۳۸]۱۲-الحسين بن محمد، عن محمد بن أحمد التَّهْدِيّ، عن محمد بن خلاد الصَّيْقَل، عن محمد بن الحسن بن عمار قال:

كنت عند علي بن جعفر بن محمد جالسا بالمدينه و كنت أقت عنده سنتين أكتب عنه ما يسمع من أخيه يعني أبا الحسن عليه السلام إذ دخل عليه أبو جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام: المسجد مسجد الرسول صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم فوثب علي بن جعفر بلا حذاء و لا رداء فقبل يده و عظّمه، فقال له أبو جعفر عليه السلام: يا عمّ! اجلس رحمك الله فقال: يا سيدي كيف أجلس و أنت قائم، فلمّا رجع علي بن جعفر إلى مجلسه جعل أصحابه يوبّخونه و يقولون أنت عمّ أبيه و أنت تفعل به هذا الفعل؟! فقال: اسكتوا إذا كان الله عزّ و جلّ و قبض علي لحيته لم يؤهل هذه الشّيبه و أهل هذا الفتى و وضعه حيث وضعه أنكر فضله، نعوذ بالله ممّا تقولون، بل أنا له عبد.

[۸۳۹]۱۳-الحسين بن محمد، عن الخيرانيّ، عن أبيه قال:

ص: ۸۴

این که خداوند جواد علیه السلام را به شما بدهد وقتی از شما می پرسیدیم، می فرمودی: خدا به من پسری می دهد. و اینک خداوند او را به شما بخشیده و چشم ما را روشن کرده است. خدا روز بد شما را به ما نشان ندهد. اگر حادثه ای روی داد ما به سوی چه کسی برویم؟ ایشان با دستش به جواد علیه السلام که در برابرش ایستاده بود، اشاره کردند. من عرض کردم: جانم به فدایت، این پسری سه ساله است. فرمودند: این زبانی به او نمی رساند. عیسی علیه السلام سه ساله بود که به پیشوایی برخاست.

[۸۳۷]۱۱-معمر خلاد گفت: شنیدم که اسماعیل ابراهیم به حضرت رضا می گوید: زبان پسر من لکنت دارد، من فردا او را به سوی شما می فرستم تا دستی به سرش کشیده، او را دعا کنید. که او غلام شما است. فرمودند: او غلام جواد است. فردا او را به سوی ایشان بفرست.

[۸۳۸]۱۲-محمد بن حسن عمار گفته است: من در نزد علی بن جعفر محمد در مدینه نشسته بودم و دو سال بود که در خدمت او آنچه را از برادرش -یعنی حضرت کاظم علیه السلام شنیده بود می نوشتم. ناگاه ابو جعفر جواد علیه السلام در مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم به نزد او آمد علی جعفر بی کفش و عبا برخاسته، دست او را بوسید و تعظیمش کرد. حضرت جواد علیه السلام به او فرمودند: عموجان! بنشین. خدا شما را رحمت کند. و او گفت: سرورم چگونه بنشینم در حالی که شما ایستاده اید. آن گاه چون علی بن جعفر به جای خودش بازگشت، یارانش او را سرزنش کرده، می گفتند: تو عموی پدرش هستی و این چنین [رفتار فروتنانه] با او می کنی؟ او گفت: خاموش باشید. وقتی خداوند عزّتمند -درحالی که محاسنش را در مشت گرفته بود- این محاسن را شایسته ندانست و این جوان را شایسته دانست و او را در چنین منزلتی قرار داد من فضیلت و برتری اش را انکار کنم [؟] به خدا پناه می برم از آنچه شما می گوئید. بلکه من بنده اویم.

[۸۳۹]۱۳-خیرانی از پدرش روایت کرده که گفت: در خراسان من در برابر

كنت واقفا بين يدي أبي الحسن عليه السَّلام بخراسان فقال له قائل: يا سيدي إن كان كون فإلى من؟ قال: إلى أبي جعفر ابني فكأنَّ القائل استصغر سنَّ أبي جعفر عليه السَّلام فقال أبو الحسن عليه السَّلام: إنَّ الله تبارك و تعالی بعث عيسى ابن مريم رسولا نبيا، صاحب شريعته مبتدأه في أصغر من السنِّ الذي فيه أبو جعفر عليه السَّلام.

[۸۴۰] ۱۴-علی بن ابراهیم، عن ابيه و علی بن محمد القاسانی جميعا، عن زكريا بن يحيى بن النعمان الصيرفي قال:

سمعت علی بن جعفر يحدث الحسن بن الحسين بن علی بن الحسين فقال: و الله لقد نصر الله أبا الحسن الرضا عليه السَّلام، فقال له الحسن: إی و الله جعلت فداك لقد بغى عليه إخوته، فقال علی بن جعفر: إی و الله و نحن عمومته بغينا عليه، فقال له الحسن: جعلت فداك كيف صنعتم فيائي لم أحضركم؟ قال: قال له إخوته و نحن أيضا: ما كان فينا إمام قطَّ حائل اللون فقال لهم الرضا عليه السَّلام: هو ابني قالوا: فإنَّ رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلَّم قد قضى بالقافه فيننا و بينك القافه، قال: ابعثوا أنتم إليهم فأما أنا فلا- و لا- تعلموهم لما دعوتموهم و لتكونوا في بيوتكم، فلما جاءوا أقعدونا في البستان و اصطفَّ عمومته و إخوته و أخواته و أخذوا الرضا عليه السَّلام و ألبسوه جبَّه صوف و قلنسوه منها و وضعوا على عنقه مسحاه و قالوا له: ادخل البستان كأنك تعمل فيه، ثمَّ جاءوا بأبي جعفر عليه السَّلام فقالوا: ألحقوا هذا الغلام بأبيه، فقالوا: ليس له هاهنا أب و لكنَّ هذا عمُّ أبيه و هذا عمُّ أبيه و هذا عمُّه و هذه عمته و إن يكن له هاهنا أب فهو صاحب البستان، فإنَّ قدميه و قدميه واحده فلما رجع أبو الحسن عليه السَّلام قالوا: هذا أبوه، قال علی بن جعفر: فقلت فمصصت ريق أبي جعفر عليه السَّلام ثمَّ قلت له: أشهد أنك إمامي عند الله، فبكى الرضا عليه السَّلام، ثمَّ قال: يا عمُّ! ألم تسمع أبي و هو يقول: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلَّم بأبي

حضرت رضا عليه السَّلام ایستاده بودم که کسی گفت: سرورم اگر حادثه ای روی داد به سوی که برویم؟ فرمود: به سوی پسر جواد. آن گاه گویا پرسشگر، سنَّ و سال جواد علیه السَّلام را کوچک شمرد. پس حضرت رضا علیه السَّلام فرمودند: همانا خداوند پاک و فراز مند عیسای مریم را به عنوان فرستاده و پیامبر و صاحب شریعتی جدید در سننی کم تر از آنچه جواد علیه السَّلام در آن است مبعوث کرد.

[۸۴۰] ۱۴-یحیی بن نعمان صیرفی گفت: از علی بن جعفر که به حسن بن حسین بن علی بن حسین حدیث می گفت شنیدم که گفت: به خدا سوگند! خداوند رضا علیه السَّلام را یاری کرد. حسن گفت: بله به خدا سوگند، جانم به فدایت! درحالی که برادرانش به او ستم کردند. علی بن جعفر گفت: بله به خدا سوگند و ما عموهایش هم به او ستم کردیم. حسن گفت: جانم به فدایت! شما چه کردید که من با شما نبودم؟ گفت: برادرانش و نیز ما به او گفتند: هرگز در میان ما امامی سبزه رو نبوده است. رضا علیه السَّلام به ایشان فرمود: او پسر من است. گفتند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش -با قیافه شناس ها داوری کرده است. پس میان ما و شما هم قیافه شناس ها داوری کنند. فرمود: شما به سراغ او بفرستید. من این کار را نمی کنم. و به او نگویید برای چه چیزی او را دعوت کرده اید. و باید در خانه هاتان باشید. وقتی آمدند ما را در باغ نشانده، عموها و برادران

و خواهرانش صف کشیدند و رضا علیه السّلام را گرفته، به او جامه ای پشمین و کلاهی پشمین پوشانده، بیلی بر دوشش نهادند و به امام رضا علیه السّلام، عرض کردند: شما [چنین] وارد باغ شوید گویا که در آن کار می کنید. سپس جواد علیه السّلام را آورده، به قیافه شناسان گفتند: بگویید پدر این پسر کدام است؟ گفتند: در این جا برایش پدری نیست. اما این، عموی پدر او و این هم عموی پدرش است و این عموی خود اوست و این نیز عمّه او است. و اگر در این جا پدری برایش باشد، همین صاحب باغ است. که پاهای او و پاهای این یکی است. وقتی حضرت رضا علیه السّلام روگرداند، قیافه شناسان گفتند: این پدر او است. علی بن جعفر گوید: من برخاسته، دهان جواد علیه السّلام را بوسیدم چنان که آب دهانش را خوردم. سپس به او گفتم: گواهی می دهم که تو امام من در نزد خداوندی. آن گاه حضرت رضا علیه السّلام گریسته، فرمودند: عمو جان! مگر از پدرم نشنیدی که می فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: پدرم فدای پسر بهترین کنیزان،

ص: ۸۷

ابن خیره الإماء ابن النّوّیه الطّیبه الفم، المنتجبه الرّحم و یلهم لعن الله الأعیس و ذرّیته، صاحب الفتنه و یقتلهم سنین و شهورا و آیاما، یسومهم خسفا و یسقیهم كأسا مصبره و هو الطّرید الشّرید الموتور بأبیه و جدّه، صاحب الغیبه یقال: مات أو هلک، أئی واد سلک؟! أفیکون هذا یا عمّ! إلاّ منی، فقلت: صدقت جعلت فداک.

باب الإشاره و النّصّ علیّ بن الحسن الثّالث علیه السّلام [۸۴۱] - علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن إسماعیل بن مهران قال:

لَمّا خرج أبو جعفر علیه السّلام من المدینه إلى بغداد فی الدّفعة الأولى من خرجتیه، قلت له عند خروجه: جعلت فداک إئی أخاف علیک فی هذا الوجه فالی من الأمر بعدک؟ فکثر بوجهه إلیّ ضاحکا و قال: لیس الغیبه حیث ظننت فی هذه السّینه، فلَمّا أخرج به الثّانیه إلى المعتصم صرت إلیه فقلت له: جعلت فداک أنت خارج فالی من هذا الأمر من بعدک فبکی حتّی اخضلتّ لِحیته، ثمّ التفت إلیّ فقال: عند هذه یخاف علیّ، الأمر من بعدی إلیّ ابنی علیّ.

[۸۴۲] ۲- الحسین بن محمّد، عن الخیرانیّ، عن أبیه أنّه قال:

کان یلزم باب أبی جعفر علیه السّلام للخدمه الّتی کان وکلّ بها و کان أحمد بن محمّد بن عیسیّ یجیء فی السّحر فی کلّ لیله لیعرف خبر علّه أبی جعفر علیه السّلام و کان الرّسول الّذی یختلف بین أبی جعفر علیه السّلام و بین أبی إذا حضر قام أحمد و خلا- به أبی، فخرجت ذات لیله و قام أحمد عن المجلس و خلا أبی بالرّسول و استدار أحمد فوقف حیث یسمع الکلام، فقال الرّسول لأبّی: إنّ مولاک یقرأ علیک السّلام و یقول لک: إئی ماض و الأمر صائر إلیّ ابنی علیّ و له علیکم بعدی

ص: ۸۸

پسر نوبه ای نیکودهان و دارای ترّحم نجیب زا. وای بر آنان! خدا لعنت کند اعیس و فرزندان او را. صاحب فتنه ای که ایشان را سال ها و ماه ها و روزهایی می کشند و ذلّت رساننده، جامی تلخ به ایشان می نوشاند. او رانده آواره، پدر و نیا کشته صاحب غیبت است که درباره اش می گویند: او مرده یا کشته شده؟ در کدام شکاف کوه ها داخل شده است؟! عمو جان! آیا چنین کسی جز از من می تواند باشد [؟] عرض کردم: راست گفتمی جانم به فدایت!

[۸۴۱]۱- اسماعیل مهران گفت: وقتی حضرت جواد علیه السلام در بار اول از دو خروج ایشان از مدینه به بغداد رفت، هنگام خروج به ایشان عرض کردم: جانم به فدایت! من از این راه برایتان می ترسم. آن امر [امامت] پس از شما به چه کسی می رسد؟ با صورتی خندان به سوی من بازگشته، فرمودند: چنان که پنداشته ای آن غیبت امسال نیست. و چون بار دوم به سوی معتصم برده شدند، به نزدشان رفته، عرض کردم: جانم به فدایت! شما می روی، پس آن امر پس از شما به چه کسی می رسد؟ حضرت گریستند چنان که محاسنشان تر شد. سپس به من رو کرده، فرمودند: در این نوبت است که باید بر من ترسید. آن امر پس از من به پسر علی می رسد.

[۸۴۲]۲- خیرانی از پدرش روایت کرده که گفته است: او بر در خانه حضرت جواد علیه السلام ملازم خدمتی بود که برای آن گماشته شده بود. و احمد بن محمد عیسی سحرهای هر شب می آمد تا از بیماری حضرت جواد علیه السلام خبر بگیرد. و فرستاده ای میان حضرت و پدرم بود که هرگاه می آمد، احمد بر می خاست و او با پدرم خلوت می کرد. یک شب من بیرون رفتم و احمد از مجلس برخاست و پدرم با آن فرستاده خلوت کرد. احمد گشتی زد و ایستاد. چنان که سخنان را می شنید. آن گاه آن فرستاده به پدرم گفت: سرورت به تو سلام رسانده، می فرماید: من درمی گذرم و آن امر به پسر علی منتقل می شود.

ص: ۸۹

ما کان لی علیکم بعد اَبی، ثمّ مضی الرسول و رجع أحمد إلى موضعه و قال لأبی: ما أَلدی قد قال لک؟ قال: خیرا، قال: قد سمعت ما قال فلم تکتمه؟ و أعاد ما سمع فقال له أبی: قد حرّم الله علیک ما فعلت لأنّ الله تعالی یقول و: «لَا تَجَسَّسُوا» فاحفظ الشّهاده لعلنا نحتاج إليها یوما ما و إیّاک أن تظهرها إلى وقتها، فلما أصبح أبی کتب نسخه الرّسالة فی عشر رقاع و ختمها و دفعها إلى عشره من وجوه العصابة و قال: إن حدث بی حدث الموت قبل أن أطالبکم بها فافتحوها و أعلموا بما فیها، فلما مضی أبو جعفر علیه السلام ذکر أبی أنه لم یخرج من منزله حتّی قطع علی یدیه نحو من أربعمائیه إنسان و اجتمع رؤساء العصابة عند محمّد بن الفرج یتفاوضون هذا الأمر، فکتب محمّد بن الفرج إلى أبی یعلمه باجتماعهم عنده و أنه لو لا مخافه الشّهره لصار معهم إليه و یسأله أن یأتیه فركب أبی و صار إليه فوجد القوم مجتمعین عنده، فقالوا لأبی: ما تقول فی هذا الأمر؟ فقال أبی لمن عنده الرّقاع: أحضروا الرّقاع فأحضروها، فقال لهم: هذا ما أمرت به، فقال بعضهم: قد کنا نحبّ أن یكون معک فی هذا الأمر شاهد آخر؟ فقال لهم: قد أتاکم الله عزّ و جلّ به هذا أبو جعفر الأشعریّ یشهد لی بسماع هذه الرّسالة و سأله أن یشهد بما عنده، فأنکر أحمد أن یكون سمع من هذا شیئا فدعاه أبی إلى المباهله، فقال: لَمَا حَقَّقَ علیه قال: قد سمعت ذلك و هذا مکرمه کنت أحبّ أن تكون لرجل من العرب لا لرجل من العجم، فلم یرح القوم حتّی قالوا بالحقّ جمیعا.

[۸۴۳]۳- و فی نسخه الصّفوانیّ: محمّد بن جعفر الکوفیّ، عن محمّد بن عیسی بن عبید، عن محمّد بن الحسین الواسطیّ أنه سمع أحمد بن أبی خالد مولى أبی جعفر یحکى أنه أشهده علی هذه الوصیّه المنسوخه:

ص: ۹۰

آنچه پس از پدرم به جهت من بر عهده شما بود پس از من به جهت او بر عهده تان است. سپس فرستاده رفت و احمد به جایش بازگشته و به پدرم گفت: چه چیزی به تو گفت؟ گفت: خیر و خوبی. او گفت: من شنیدم او چه گفت پس چرا آن را پنهان می کنی؟ و آنچه را شنیده بود بازگفت. پدرم به او گفت: آنچه را کردی خدا بر تو حرام کرده بود؛ زیرا خدای فرازمند می فرماید: و تفتیش نکنید [حجرات (۴۹): ۱۲] اینک این گواه بودن را نگاه دار شاید روزی به آن نیازمند شویم. و مبادا که پیش از وقت آشکارش کنی. وقتی صبح پدرم برخاست مکتوب آن سخنان را بر ده برگ نوشته، مهر کرد و به ده تن از بزرگان قوم داد، گفت: اگر پیش از آن که این را از شما بخواهم حادثه ای روی داد و من مردم آن را گشوده، با آنچه در آن است [مردم را] آگاه کنید. و چون حضرت جواد علیه السلام درگذشت پدرم می گفت او هنوز از منزلش بیرون نرفته بود که به اندازه چهارصد نفر به بیعت کردن با او یقین کرده، رهبران قوم نزد محمد فرج اجتماع کرده، درباره موضوع سخن می گفتند. آن گاه محمد فرج به پدرم نوشت تا او را از اجتماع ایشان در نزد خود آگاه کند و این که اگر بیم از انتشار خبر نبود، با ایشان به سوی او آمده، از او می خواست که به خانه اش بیاید. پس پدرم سوار شده، به سوی او رفت و مردمان را دید که نزد او گرد آمده اند. آنان به پدرم گفتند: درباره این موضوع چه می گویی؟ و پدرم به کسانی که آن ورقه نزدشان بود گفت: آن ورقه ها را بیاورید. آن گاه که آوردند، به ایشان گفت: این است آنچه به آن امر شده ام. برخی از آنان گفتند: دوست داشتیم در این باره همراه تو شاهد دیگری بود. او به ایشان گفت: همانا خدای عزتمند آن را به شما داده است. این ابو جعفر اشعری است که برای من به شنیدن این سخنان شهادت می دهد. و از او خواست که به آن شهادت دهد. احمد انکار کرد که چیزی از این موضوع شنیده باشد. پدرم او را به مباحله خواند. او گوید: وقتی او را تصدیق کرد، گفت: من آن را شنیدم. ولی کار نیکی بود که دوست داشتم برای مردی از عرب باشد و نه عجم. پس آن مردم پراکنده نشدند جز این که همگی به حق باورمند گشتند.

و در نسخه صفوانی چنین است:

[۸۴۳] ۳- احمد ابو خالد غلام حضرت جواد علیه السلام حکایت کرده که آن حضرت او را بر این وصیت نوشته شده گواه گرفته است:

ص: ۹۱

شهد أحمد بن أبي خالد مولى أبي جعفر أن أبا جعفر محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام أشهد أنه أوصى إلى علي ابنه بنفسه و أخواته و جعل أمر موسى إذا بلغ إليه و جعل عبد الله بن المساور قائما على تركته من الصّياح و الأموال و النّفقات و الرّقيق و غير ذلك إلى أن يبلغ علي بن محمّد، صير عبد الله بن المساور ذلك اليوم إليه، يقوم بأمر نفسه و أخواته و يصير أمر موسى إليه، يقوم لنفسه بعدهما على شرط أبيهما في صدقاته التي تصدّق بها و ذلك يوم الأحد لثلاث ليال خلون من ذي الحجّة سنه عشرين و مائتين و كتب أحمد بن أبي خالد شهادته بخطه و شهد الحسن بن عبد الله بن الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام و هو الجوّانيّ على مثل شهادة أحمد بن أبي خالد في صدر هذا الكتاب و كتب شهادته بيده و شهد نصر الخادم و كتب شهادته بيده.

باب الإشارة و النّصّ على أبي محمّد عليه السلام [۸۴۴] ۱- علي بن محمّد، عن محمّد بن أحمد النّهديّ، عن يحيى بن يسار

أوصى أبو الحسن عليه السلام إلى ابنه الحسن قبل مضيئه بأربعة أشهر وأشهدني على ذلك وجماعه من الموالى.

[۸۴۵] ۲-علی بن محمد، عن جعفر بن محمد الكوفي، عن بشار بن أحمد البصري، عن علي بن عمر النوفلي قال:

كنت مع أبي الحسن عليه السلام في صحن داره، فمر بنا محمد ابنه فقلت له: جعلت

ص: ۹۲

احمد ابو خالد غلام [حضرت] ابو جعفر [عليه السلام] شهادت داد که ابو جعفر محمد بن علي بن موسی بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابی طالب عليهم السلام وی را شاهد گرفته که ایشان به پسرش علی-خود او و خواهرانش را- وصیت کرده است. و کار موسی [مبرقع] را وقتی به بلوغ رسید به او واگذارده است. و عبد الله مساور را سرپرست میراث او از خانواده و اموال و مخارج و بندگان و غیر آن قرار داده تا علی محمد به بلوغ رسیده، عبد الله مساور [آن ها را] در آن روز به او منتقل کند و کار خودش و خواهرانش را به عهده بگیرد و کار موسی را به خودش واگذارد تا پس از آن دو بنا بر شرط پدرشان در موقوفاتی که وقف می کند خودش کار را برعهده گیرد؛ یکشنبه سوم ذی حجه سال دویست و بیست. و احمد ابو خالد گواهی اش را به خط خودش نوشت و حسن بن محمد بن عبد الله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب عليهم السلام که همان جوانی معروف است همانند گواهی احمد ابو خالد، در بالای این نامه گواهی داده و آن را به دست خودش نوشت. و نصر خادم گواهی داد و آن را به دست خودش نوشت.

اشاره و تصریح به ابو محمد [امام عسکری] علیه السلام

[۸۴۴] ۱-یحیای یسار قنبری گفت: حضرت هادی علیه السلام چهار ماه پیش از وفاتش به پسرش حسن [عليه السلام] وصیت کرده، بر آن من و گروهی از غلامان را شاهد گرفت.

[۸۴۵] ۲-علی بن عمر نوفلی گفته است: من با حضرت هادی علیه السلام در حیاط خانه اش بودم که پسرش محمد [عليه السلام] از کنارمان گذشت. من عرض کردم: جانم به

ص: ۹۳

فداك هذا صاحبنا بعدك؟ فقال: لا، صاحبكم بعدى الحسن.

[۸۴۶] ۳-عنه، عن بشار بن أحمد، عن عبد الله بن محمد الأصفهاني قال:

قال أبو الحسن عليه السلام: صاحبكم بعدى الذى يصلى على، قال: و لم نعرف أبا محمد عليه السلام قبل ذلك، قال: فخرج أبو محمد عليه السلام فصلّى عليه.

[۸۴۷]۴-و عنه، عن موسى بن جعفر بن وهب، عن عليّ بن جعفر قال:

كنت حاضرا أبا الحسن عليه السّلام لما توفّي ابنه محمّد عليه السّلام: فقال للحسن يا بنيّ! أحدث لله شكرا فقد أحدث فيك أمرا.

[۸۴۸]۵-الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد الله بن مروان الأنباريّ قال:

كنت حاضرا عند [مضى]أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السّلام ف جاء أبو الحسن عليه السّلام فوضع له كرسيّ فجلس عليه و حوله أهل بيته و أبو محمّد عليه السّلام قائم في ناحيه، فلمّا فرغ من أمر أبي جعفر التفت إلى أبي محمّد عليه السّلام فقال: يا بنيّ أحدث لله تبارك و تعالی شكرا فقد أحدث فيك أمرا.

[۸۴۹]۶-عليّ بن محمّد، عن محمّد بن أحمد القلانسيّ، عن عليّ بن الحسين بن عمرو، عن عليّ بن مهزيار قال:

قلت لأبي الحسن عليه السّلام إن كان كون و أعود بالله فإلى من؟ قال: عهدي إلى الأكبر من ولدّي.

[۸۵۰]۷-عليّ بن محمّد، عن أبي محمّد الإسبارقينيّ، عن عليّ بن عمرو العطار قال:

دخلت على أبي الحسن العسكريّ عليه السّلام و أبو جعفر ابنه في الأحياء و أنا أظنّ أنّه هو، فقلت له: جعلت فداك من أخصّ من ولدك؟ فقال: لا تخصّوا أحدا حتّى

ص: ۹۴

فدايت! آیا ایشان رهبر ما پس از شما است؟ فرمودند: نه، حسن پیشوای شما پس از من است.

[۸۴۶]۳-عبد الله محمّد اصفهانی گفت: حضرت هادی علیه السّلام فرمود: رهبر شما پس از من کسی است که بر من نماز می گزارد. او گوید: و ما پیش از آن وقت ابو محمّد علیه السّلام را نشناختیم. که ناگاه ابو محمّد علیه السّلام بیرون آمد و بر ایشان نماز گزارد.

[۸۴۷]۴-علی جعفر گفته است: من در خدمت حضرت هادی علیه السّلام بودم وقتی پسرش محمّد در گذشت به حسن علیه السّلام فرمود: پسر! شکر خداوند را تازه کن که آن امر را در تو پدید آورد.

[۸۴۸]۵-عبد الله مروان انباری گفت: من هنگام وفات حضرت جواد علیه السّلام در خدمتشان بودم که حضرت هادی علیه السّلام آمد. برایش تختی گذاشتند و ایشان بر آن نشست درحالی که خاندانش در گرد او بودند و ابو محمّد علیه السّلام در گوشه ای ایستاده بود. آن گاه چون از کار حضرت هادی علیه السّلام فارغ شد به حضرت عسکری علیه السّلام رو کرده، فرمودند: پسر! شکر خدای پاک و والا را تازه کن که آن امر را در تو پدید آورده است.

[۸۴۹]۶-علی مهزیار گفته است: به حضرت هادی علیه السّلام عرض کردم: اگر حادثه ای روی داد-و من از آن به خدا پناه

می برم-امر [امامت] به چه کسی می رسد؟ فرمودند: وصیت من به بزرگ ترین فرزندان من است.

[۸۵۰]۷-علی بن عمرو عطار گفت: به نزد حضرت هادی علیه السلام رفتم در حالی که پسرش ابو جعفر (محمّد) زنده بود و من گمان می کردم او [امام] است. پس عرض کردم: جانم به فدایت! چه کسی از فرزندان را برگزینم؟

ص: ۹۵

یخرج إليكم أمري، قال: فكتبت إليه بعد: فيمن يكون هذا الأمر؟ قال: فكتب إليّ في الكبير من ولديّ، قال: و كان أبو محمّد أكبر من أبي جعفر.

[۸۵۱]۸-محمّد بن يحيى و غيره، عن سعد بن عبد الله، عن جماعه من بنى هاشم منهم الحسن بن الحسن الأفضس أنّهم حضروا يوم توفى محمّد بن عليّ بن محمّد باب أبي الحسن يعزّونه و قد بسط له في صحن داره و الناس جلوس حوله، فقالوا:

قدّرنا أن يكون حوله من آل أبي طالب و بنى هاشم و قریش مائه و خمسون رجلا سوى موالیه و سائر الناس إذ نظر إلى الحسن بن عليّ قد جاء مشقوق الجيب حتى قام عن يمينه و نحن لا- نعرفه، فنظر إليه أبو الحسن عليه السلام بعد ساعه فقال: يا بنيّ أحدث لله عزّ و جلّ شکرًا، فقد أحدث فيك أمرًا، فبکی الفتی و حمد الله و استرجع و قال: «الحمد لله ربّ العالمين و أنا أسأل الله تمام نعمه لنا فيك و إنا لله و إنا إليه راجعون» فسألنا عنه، فقيل: هذا الحسن ابنه و قدّرنا له في ذلك الوقت عشرين سنه أو أرحح، فيومئذ عرفناه و علمنا أنه قد أشار إليه بالإمامه و أقامه مقامه.

[۸۵۲]۹-علی بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد، عن محمّد بن يحيى بن درياب قال:

دخلت على أبي الحسن عليه السلام بعد مضيّ أبي جعفر فعزّيته عنه و أبو محمّد عليه السلام جالس فبکی أبو محمّد عليه السلام، فأقبل عليه أبو الحسن عليه السلام فقال [له]: إن الله تبارك و تعالی قد جعل فيك خلفًا منه فاحمد الله.

[۸۵۳]۱۰-علی بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد، عن أبي هاشم الجعفری قال: كنت عند أبي الحسن عليه السلام بعد ما مضيّ ابنه أبو جعفر و إنّي لأفكر في نفسي

ص: ۹۶

فرمود: کسی را برنگزینید تا فرمانم به شما برسد. او گوید: پس از مدتی به او نوشتم: این امر در چه کسی خواهد بود؟ ایشان به من نوشتند: در فرزند بزرگ من. او گوید: و ابو محمّد بزرگ تر از جعفر بود.

[۸۵۱]۸-گروهی از بنی هاشم و از آن میان حسن بن حسن افضس روایت کرده اند که بر در حضرت هادی علیه السلام-روزی که محمّد وفات یافت-حاضر شده، او را تسلیت می گفتند درحالی که برایش در حیاط خانه فرشی انداخته بودند و مردم گردش نشسته. آنان گفته اند: کسانی که گرد او بودند-غیر از غلامان و دیگر مردم-از خاندان ابو طالب و بنی هاشم و قریش صد و پنجاه مرد می شدند. ناگاه به حسن علی که گریبان چاک آمده در سمت راست حضرت ایستاده، نگریسته است و ما او

را نشناختیم. آن گاه حضرت هادی علیه السلام پس از ساعتی به او نگریسته، فرمودند: پسر من شکر خداوند عزتمند را تازه کن که او آن امر را در تو پدید آورد. جوان گریسته، سپاس خدا را گفته و آیه «أَنَا لِلَّهِ...» خوانده، فرموده است: «سپاس پروردگار عالمیان را. و من از خداوند می خواهم نعمتش را بر ما به بقای شما تمام کند. و ما مال خداییم و به سوی او هم بازمی گردیم. ما پرسیدیم: او کیست؟ گفتند: پسرش حسن [علیه السلام] است. و ما برای او در آن موقع بیست سال یا کمی بیشتر حدس می زدیم. آن روز ما او را شناخته و دانستیم که حضرت به امامت او اشاره کرده، او را به جای خویش نهاده است.

[۸۵۲] ۹- محمد بن یحیی در یاب گفت: من پس از درگذشت حضرت جواد علیه السلام به نزد حضرت هادی علیه السلام رفته، تسلیتش گفتم. و حضرت عسکری نشسته بود. آن گاه حضرت عسکری علیه السلام گریستند، حضرت هادی علیه السلام به او رو کرده، فرمودند: همانا خدای پاک و والا جانشینی او را در تو قرار داده است. پس خداوند را سپاس بگو.

[۸۵۳] ۱۰- ابو هاشم جعفری گفت: من پس از آن که پسر حضرت هادی

ص: ۹۷

آرید ان أقول: كأنهما أعنى أبا جعفر و أبا محمد في هذا الوقت كأبي الحسن موسى و إسماعيل ابني جعفر بن محمد عليهم السلام و إن قصيتهما كقصتهما، إذ كان أبو محمد عليه السلام المرجى بعد أبي جعفر عليه السلام فأقبل عليّ أبو الحسن قبل أن أنطق فقال: نعم يا أبا هاشم! بدا لله في أبي محمد عليه السلام بعد أبي جعفر عليه السلام ما لم يكن يعرف له كما بدا له في موسى عليه السلام بعد مضي إسماعيل ما كشف به عن حاله و هو كما حدثتك نفسك و إن كره المبطلون و أبو محمد ابني الخلف من بعدى، عنده علم ما يحتاج إليه و معه آله الإمامه.

[۸۵۴] ۱۱- علی بن محمد، عن إسحاق بن محمد، عن محمد بن یحیی بن دریاب، عن ابی بکر الفهفکی قال:

كتب إليّ أبو الحسن عليه السلام: أبو محمد ابني أنصح آل محمد غريزه و أوثقهم حجّه و هو الأكبر من ولدّي و هو الخلف و إليه ينتهي عرى الإمامه و أحكامها، فما كنت سائلی فسله عنه، فعنده ما يحتاج إليه.

[۸۵۵] ۱۲- علی بن محمد، عن إسحاق بن محمد، عن شاهويه بن عبد الله الجلاب قال:

كتب إليّ أبو الحسن في كتاب: أردت أن تسأل عن الخلف بعد أبي جعفر و قلت لذلك فلا- تغتم فإن الله عزّ و جلّ «لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» و صاحبك بعدى أبو محمد ابني و عنده ما تحتاجون إليه، يقدم ما يشاء الله و يؤخر ما يشاء الله «مَا نُنسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» قد كتبت بما فيه بيان و قناع لذي عقل يقظان.

[۸۵۶] ۱۳- علی بن محمد، عن محمد بن أحمد العلوي، عن داود بن القاسم قال:

ص: ۹۸

ابو جعفر درگذشت، نزدشان بودم. و با خودم فکر کرده، می خواستم بگویم: گویا این دو یعنی ابو جعفر و ابو محمد در این

زمان مانند ابو الحسن موسی [علیه السلام] و اسماعیل دو پسر حضرت صادق علیه السلام هستند. و قصه اینان همچون قصه ایشان است؛ زیرا پس از ابو جعفر، به ابو محمد علیه السلام امید می رفت. حضرت هادی علیه السلام پیش از آن که سخن بگویم به من رو کرده، فرمودند: بله، ای ابو هاشم! خداوند پس از ابو جعفر در ابو محمد علیه السلام حکم کرد آنچه را برای او شناخته نشده بود. چنان که پس از درگذشت اسماعیل آنچه حال موسی علیه السلام را آشکار کرد باعث حکم خداوند درباره او شد. مطلب چنان است که با خود می گفتم اگرچه یاوه گرایان را ناخوش آید. و پسر ابو محمد جانشین پس از من است. علمی که به آن نیاز است نزد او است و وسایل امامت همراه او.

[۸۵۴] ۱۱- ابو بکر فهفکی گفت: حضرت هادی علیه السلام به من نوشتند: پسر ابو محمد از جهت طبع نیکخواه ترین خاندان محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و از جهت حجت و برهان استوارترین ایشان است. او بزرگ ترین فرزندانم و او جانشین است. رشته امامت و حکم های آن به او می رسد. آنچه را می خواستی از من بپرسی از او بپرس. که آنچه به آن نیاز می شود نزد او است.

[۸۵۵] ۱۲- شاهویه بن عبد الله جلاب گفت: حضرت هادی علیه السلام در نامه ای به من نوشتند: پس از ابو جعفر خواستی از آن جانشین بپرسی و از این جهت نگران بودی. اندوهگین نباش که خداوند عزتمند مردمی را که هدایتشان کرده گمراه نمی کند تا اموری که باید از آن پروا کنند برایشان بیان نماید. [توبه (۹): ۱۱۵] و راهبر تو پس از من پسر ابو محمد است و آنچه بدان نیازمندید نزد او است خداوند آنچه را بخواهد پیش انداخته، آنچه را بخواهد عقب می اندازد. آنچه را نسخ کنیم یا آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا همانند آن را می آوریم. [بقره (۲): ۱۰۶] و آنچه را در آن بیان کافی بود برای خردمند بیدار نوشتیم.

[۸۵۶] ۱۳- داود قاسم گفته است: از حضرت هادی علیه السلام شنیدم می فرماید:

ص: ۹۹

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: الخلف من بعدى الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف، فقلت: و لم جعلني الله فداك؟ فقال: إنكم لا ترون شخصه و لا يحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت: فكيف نذكره؟ فقال: قولوا: الحجّه من آل محمد عليهم السلام.

باب الإشارة و النصّ إلى صاحب الدار عليه السلام [۸۵۷] ۱- علي بن محمد، عن محمد بن علي بن بلال قال:

خرج إلي من أبي محمد قبل مضيّه بسنتين يخبرني بالخلف من بعده، ثم خرج إلي من قبل مضيّه بثلاثة أيام يخبرني بالخلف من بعده.

[۸۵۸] ۲- محمد بن يحيى، عن أحمد بن إسحاق، عن أبي هاشم الجعفری قال:

قلت لأبي محمد عليه السلام: جلالتك تمنعني من مسألتك، فتأذن لي أن أسألك؟ فقال: سل، قلت: يا سيدي هل لك ولد؟

فقال: نعم: فقلت: فإن حدث بك حدث فأين أسأل عنه؟ قال: بالمدينة.

[۱۸۵۹]۳- علی بن محمد، عن جعفر بن محمد الكوفی، عن جعفر بن محمد المكفوف، عن عمرو الأهوازی قال:

أرانی أبو محمد ابنه و قال: هذا صاحبکم من بعدی.

[۱۸۶۰]۴- علی بن محمد، عن حمدان القلانسی قال:

قلت للعمری، قد مضى أبو محمد علیه السلام؟ فقال لی: قد مضى و لكن قد خلف فیکم من رقبتہ مثل هذه و أشار بیده.

[۱۸۶۱]۵- الحسین بن محمد الأشعری، عن معلی بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله قال:

ص: ۱۰۰

جانشین پس از من، حسن [علیه السلام] است. و شما پس از این جانشین چگونه جانشینی خواهید داشت؟ عرض کردم: چرا جانم به فدایت. فرمود: شما او را نمی بینید. و برایتان روا نیست که نامش را ببرید. عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگوئید: حجت خاندان محمد علیهم السلام.

اشاره و تصریح به صاحب خانه علیه السلام

[۱۸۵۷]۱- علی بلال گفت: از ابو محمد حضرت عسکری علیه السلام دو سال پیش از درگذشتش چیزی به من رسید که از جانشین پس از خودش خبر می داد. سپس [باز] سه روز پیش از درگذشتش چیزی به من رسید که از جانشین پس از خودش خبر می داد.

[۱۸۵۸]۲- ابو هاشم جعفری گفت: به حضرت عسکری علیه السلام عرض کردم: جلالت شما مرا از پرسش از شما باز می دارد، به من اجازه می فرمایید از شما بپرسم؟ فرمودند: پرس. عرض کردم: سرورم آیا شما فرزندی داری؟ فرمودند: بله. عرض کردم: اگر حادثه ای برای شما روی داد کجا دنبال او بگردم؟ فرمود: در مدینه.

[۱۸۵۹]۳- عمرو اهوازی گفت: ابو محمد حضرت عسکری علیه السلام پرسش را به من نشان داده، فرمودند: این رهبر شما پس از من است.

[۱۸۶۰]۴- حمدان قلانسی گفت: به عمری گفتم: ابو محمد علیه السلام وفات کرد؟ به من گفت: وفات کرد اما در میانتان کسی را به جانشینی اش گذاشت که گردنش مثل این است. و به دستش اشاره کرد.

[۱۸۶۱]۵- محمد عبد الله گفت: از حضرت عسکری علیه السلام هنگامی که زبیری-خدا

ص: ۱۰۱

خرج عن أبي محمد عليه السلام حين قتل الزبير لعنه الله: هذا جزء من اجترأ على الله في أوليائه، يزعم أنه يقتلني و ليس لي عقب، فكيف رأى قدره الله فيه و ولد له ولد سماه «م ح م د» في سنة ست و خمسين و مائتين.

[۸۶۲] ۶-علي بن محمد، عن الحسين و محمد بن علي بن ابراهيم، عن محمد بن علي بن عبد الرحمن العبدی من عبد قيس، عن ضوء بن علي العجلي، عن رجل من اهل فارس سماه قال:

أتيت سامراء و لزمته باب أبي محمد عليه السلام فدعاني، فدخلت عليه و سلمت فقال: ما الذي أقدمك؟ قال: قلت: رغبة في خدمتك، قال: فقال لي: فالزم الباب، قال فكنت في الدار مع الخدم، ثم صرت أشتري لهم الحوائج من السوق و كنت أدخل عليهم من غير إذن إذا كان في الدار رجال قال: فدخلت عليه يوما و هو في دار الرجال، فسمعت حركة في البيت فناداني، مكانك لا- تبرح، فلم أجسر أن أدخل و لا- أخرج، فخرجت عليّ جاريه معها شيء مغطى، ثم ناداني ادخل، فدخلت و نادى الجاريه فرجعت إليه، فقال لها: اكشفي عما معك، فكشفت عن غلام أبيض حسن الوجه و كشف عن بطنه فإذا شعر نابت من لبتة إلى سرتة أخضر ليس بأسود، فقال: هذا صاحبكم، ثم أمرها فحملته فما رأته بعد ذلك حتى مضى أبو محمد عليه السلام.

باب في تسميه من رآه عليه السلام [۸۶۳] ۱-محمد بن عبد الله و محمد بن يحيى جميعا، عن عبد الله بن جعفر الحميري قال:

اجتمعت أنا و الشيخ أبو عمرو رحمه الله عند أحمد بن إسحاق فغمزني

ص: ۱۰۲

او را لعنت کند- کشته شد، چنین صادر شد. این سزای کسی است که به خداوند درباره اولیایش گستاخی کند. او می پنداشت درحالی که برایم فرزندی نیست مرا می کشد. چگونه قدرت خداوند را درباره خودش دید. و برایش فرزندی در سال دویست و پنجاه و شش به دنیا آمد که او را «م ح م د» نامید.

[۸۶۲] ۶-ضوء بن علي عجلي از مردی پارسی که نامش را برده روایت کرده که گفت: من به سامره آمدم و همواره بر در حضرت عسکری علیه السلام بودم تا مرا خواند. به نزدش رفتم و سلام دادم. فرمودند: چه چیزی تو را این جا آورده است؟ عرض کردم: میل خدمت به شما. او گوید: حضرت به من فرمود: پس همین جا بمان. او گوید: من در خانه با خادمان بودم. سپس بیرون رفتم تا چیزهایی را از بازار برایشان بخرم. وقتی مردانی در خانه بودند من بدون اجازه خواستن داخل می شدم. روزی درحالی که حضرت در اتاق مردان بود خواستم به نزدشان بروم. آن گاه حرکتی در خانه شنیدم و به من گفتند: «در جای بمان. حرکت نکن! و من جرأت نکردم کاری بکنم. نه به داخل رفتم و نه بیرون شدم. آن گاه کنیزی که به همراهش چیزی پوشیده بود از کنارم گذشت. سپس به من گفتند: داخل شو. و آن کنیز را هم صدا زدند. به سوی ایشان بازگشتم و ایشان به کنیز فرمودند: آنچه را به همراه داری آشکار کن. و او از پسری سفید و زیبارو پرده برداشت. و حضرت پارچه را از روی شکمش برداشت. مویی بود سبز -نه سیاه- که از پایین گلو تا نافش روییده بود. و فرمود: این رهبر شما است. سپس به کنیز فرمان داد تا او را برد. و من پس از آن او را ندیدم تا حضرت عسکری درگذشت.

نام کسانی که ایشان علیه السلام را دیده اند

[۸۶۳] ۱- عبد الله جعفر حمیری گفت: من و شیخ ابو عمرو [نایب اول امام زمان علیه السلام]-خدا او را بیامرزد- نزد احمد اسحاق بودیم. احمد اسحاق [با چشم و

ص: ۱۰۳

أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف فقلت له: يا أبا عمرو! إنني أريد أن أسألك عن شيء و ما أنا بشاكك فيما أريد أن أسألك عنه، فإن اعتقادی و دینی أن الأرض لا تخلو من حججه إلا إذا كان قبل يوم القيامة بأربعين يوماً، فإذا كان ذلك رفعت الحججه و أغلق باب التوبه فلم يك ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً فأولئك أشرار من خلق الله عز و جل و هم الذين تقوم عليهم القيامة و لكنني أحببت أن أزداد يقيناً و إن إبراهيم عليه السلام سأل ربه عز و جل أن يريه كيف يحيى الموتى قال: أو لم تؤمن قال: بلى و لكن ليطمئن قلبي و قد أخبرني أبو علي أحمد بن إسحاق، عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألته و قلت: من أعامل أو عمن آخذ و قول من أقبل؟ فقال له: العمرى ثقتي فما أدى إليك عنى فعنى يؤدى و ما قال لك عنى فعنى يقول: فاسمع له و أطع، فإنه الثقة المأمون و أخبرني أبو علي أنه سأل أبا محمد عليه السلام عن مثل ذلك، فقال له: العمرى و ابنه ثقتان، فما أديا إليك عنى فعنى يؤديان و ما قال لك فعنى يقولان، فاسمع لهما و أطعهما فإنهما الثقتان المأمونان، فهذا قول إمامين قد مضيا فيك. قال: فخر أبو عمرو ساجدا و بكى ثم قال: سل حاجتك فقلت: له أنت رأيت الخلف من بعد أبي محمد عليه السلام؟ فقال: إي و الله و رقبته مثل ذا و أوما بيده، فقلت له: فبقيت واحده فقال لى: هات قلت: فالاسم؟ قال محرم عليكم أن تسألوا عن ذلك و لا أقول هذا من عندى، فليس لى أن أحلل و لا أحرم و لكن عنه عليه السلام، فإن الأمر عند السلطان أن أبا محمد مضى و لم يخلف ولدا و قسم ميراثه و أخذه من لا حق له فيه و هو ذا عياله يجولون، ليس أحد يجسر أن يتعزف إليهم أو ينيلهم شيئاً و إذا وقع الاسم وقع الطلب، فاتقوا الله و أمسكوا عن ذلك.

قال الكليني رحمه الله: و حدثني شيخ من أصحابنا ذهب عنى اسمه أن

ص: ۱۰۴

ابرو] به من اشاره کرد که از او درباره جانشین بپرسم. پس به او گفتم: ای ابا عمرو! می خواهم از شما درباره چیزی بپرسم درحالی که در آنچه می خواهم بپرسم شکی ندارم. اعتقاد و دین من این است که زمین جز چهل روز پیش از رستاخیز از حجت تهی نمی شود. و چون آن روز فرارسد حجت برداشته شده، در توبه بسته می شود. ایمان آوردن کسانی که قبلاً ایمان نیاورده اند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده اند سودی به حالشان نخواهد داشت. [انعام (۷): ۱۵۸] و آنان بدترین آفریدگان خداوندند. آنان کسانی هستند که رستاخیز بر ضد آن برپا می شود. اما دوست دارم که به یقینم افزوده شود. و همانا ابراهیم علیه السلام از پروردگار عزتمند خواست که به او چگونگی زنده گرداندن مردگان را نشان دهد. فرمود: مگر ایمان نیاورده ای. گفت: چرا بلکه برای این است که دلم آرام شود. [بقره (۲): ۲۶۰] ابو علی احمد اسحاق از حضرت هادی علیه السلام برایم نقل کرده، گفت: از ایشان پرسیدم: من با چه کسی کار کنم یا از چه کسی [دینم را] بگیرم و سخن چه کسی را بپذیرم؟ و حضرت به او فرمودند: عمری مورد اطمینان من است. آنچه را از من به تو برساند از من می رساند. و آنچه از سوی من به تو بگویند از سوی من می گویند. از او بشنو و اطاعت کن. که او مورد اطمینان و امانتدار است. و ابو علی به من گفت که خودش از حضرت عسکری علیه السلام مانند آن را پرسیده و ایشان به او فرموده اند: عمری و پسرش مورد اطمینان

اند. آنچه از من به تو رسانند، از من می رسانند و آنچه از سوی من به تو بگویند از سوی من می گویند. از آنان بشنو و اطاعتشان کن که ایشان مورد اطمینان اند و امانتدار. و این سخن دو امام است که درباره تو آمده است. او گوید: پس ابو عمرو سجده کنان به زمین افتاد و گریه کرد. سپس گفت: پیرس از آنچه می خواستی. گفتم: تو پس از حضرت عسکری علیه السلام، جانشین او را دیده ای؟ گفت: آری به خدا سوگند و قامت او این قدر بود. و با دستش اشاره کرد. به او گفتم: یک پرسش دیگر هم هست. گفت: پیرس. گفتم: اسم آن حضرت چیست؟ گفت: بر شما حرام شده که از این موضوع پرسید. و من این را از پیش خودم نمی گویم. مرا نرسد که حلال و حرام کنم. بلکه از آن حضرت علیه السلام روایت می کنم. موضوع نزد سلطان (خلیفه) چنین است که حضرت عسکری در گذشته و فرزندی به جا نگذاشته است. میراثش را تقسیم کرده و کسی که در آن حقی نداشته آن را برداشته است. و اینک خانواده اش می آیند و می روند و کسی نیست که جرأت کند به آنان آشنایی داده، یا چیزی به ایشان برساند. و وقتی نام او بر زبان ها افتد به تعقیبش برمی خیزند. پس، از خدا پروا کرده، از این سخن درگذرید.

کلینی-خدایش بیامرزد-گوید: بزرگی از اصحاب ما که اسمش از یادم رفته

ص: ۱۰۵

أبا عمرو سأل عن أحمد بن إسحاق عن مثل هذا فأجاب بمثل هذا.

[۸۶۴]۲-علی بن محمد، عن محمد بن إسماعيل بن موسى بن جعفر و كان أسنَّ شيخ من ولد رسول الله ۶ بالعراق فقال. رأيت بين المسجدين و هو غلام عليه السلام.

[۸۶۵]۳-محمد بن يحيى، عن الحسين بن رزق الله أبو عبد الله قال: حدَّثني موسى بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسى بن جعفر قال:

حدَّثتني حكيمه ابنة محمد بن عليّ عليهما السلام و هي عمه أبيه أنّها رأته ليلة مولده و بعد ذلك.

[۸۶۶]۴-علی بن محمد، عن حمدان القلانسی قال: قلت للعمری:

قد مضى أبو محمد عليه السلام؟ فقال قد مضى و لكن قد خلف فيكم من رقبته مثل هذا و أشار بيده.

[۸۶۷]۵-علی بن محمد، عن فتح مولى الزراری قال:

سمعت أبا عليّ بن مطهر يذكر أنه قد رآه و وصف له قدّه.

[۸۶۸]۶-علی بن محمد، عن محمد بن شاذان بن نعیم، عن خادم لإبراهيم بن عبده النيسابوری أنّها قالت:

كنت واقفة مع إبراهيم على الصفا فجاء عليه السلام حتى وقف على إبراهيم و قبض على كتاب مناسكه و حدّثه بأشياء.

[۸۶۹]۷-علی بن محمد، عن محمد بن علی بن ابراهیم، عن ابي عبد الله بن صالح أنه رآه عند الحجر الأسود و الناس يتجاذبون عليه و هو يقول:

ما بهذا أمروا.

[۸۷۰]۸-علی، عن ابي علی أحمد بن ابراهیم بن إدريس، عن أبيه أنه قال: رأيت عليه السلام بعد مضي ابي محمد حين أيفع و قبلت يديه و رأسه.

ص: ۱۰۶

برای من روایت کرد که همانا ابو عمرو از احمد اسحاق از مانند آن پرسیده و او چنان پاسخ گفته است.

[۸۶۴]۲-محمد بن اسماعیل بن موسای جعفر که پیرمردترین فرزندان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-در عراق بود، گفت: او را میان دو مسجد دیدم درحالی که کودکی بود.

[۸۶۵]۳-موسای محمد گفت: حکیمه دختر حضرت جواد علیه السلام که عمه پدر حضرت است به من گفت که او را در شب تولد و پس از آن دیده است.

[۸۶۶]۴-حمدان قلانسی گفته است: به عمری گفتم: حضرت عسکری وفات کرد؟ گفت: او وفات کرد ولی در میانتان کسی را به جانشینی گذاشت که این قدر است. و با دستش اشاره کرد.

[۸۶۷]۵-فتح (غلام زراری) گفت: از ابو علی مطهر شنیدم که می گفت او را دیده است و قامتش را برای او وصف کرده است.

[۸۶۸]۶-خادمه ابراهیم بن عبده نیشابوری گفت: او به همراه ابراهیم بر صفا ایستاده بوده که آن حضرت علیه السلام آمده تا رو به ابراهیم ایستاده است. و کتاب مناسکش را گرفته، چیزهایی به او فرموده است.

[۸۶۹]۷-ابو عبد الله صالح گفته که او ایشان را کنار حجر الاسود دیده است. درحالی که مردم برای آن سنگ کشمکش می کردند و او می فرمود: این چنین فرمان داده نشده اند.

[۸۷۰]۸-ابو علی احمد از پدرش روایت کرده که گفته است: من آن حضرت علیه السلام را پس از درگذشت حضرت عسکری علیه السلام دیدم، هنگامی که به بلوغ نزدیک بود و دست و سرش را بوسیدم.

ص: ۱۰۷

[۸۷۱]۹-علی، عن ابي عبد الله بن صالح و أحمد بن النضر:

عن القنبري رجل من ولد قنبر الكبير مولى أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: جرى حديث جعفر بن عليّ فذمه، فقلت له: فليس غيره فهل رأيت؟ فقال: لم أره و لكن رأه غيري، قلت: و من رأه؟ قال: قد رأه جعفر مرتين و له حديث.

[۸۷۲] ۱۰-عليّ، بن محمّد عن أبي محمّد الوجنانيّ أنّه أخبرني، عمّن رأه:

أنّه خرج من الدار قبل الحادث بعشره أيام و هو يقول: اللهمّ إنك تعلم أنّها من أحبّ البقاع لو لا الطرد أو كلام هذا نحوه.

[۸۷۳] ۱۱-عليّ، بن محمّد عن عليّ بن قيس، عن بعض جلاوزه السواد قال:

شاهدت سيماء أنفا بسرّ من رأى و قد كسر باب الدار، فخرج عليه و بيده طبرزين، فقال له: ما تصنع في داري؟ فقال سيماء: إنّ جعفرا زعم أنّ أباك مضي و لا ولد له، فإن كانت دارك فقد انصرفت عنك، فخرج عن الدار. قال: عليّ بن قيس، فخرج علينا خادم من خدم الدار فسألته عن هذا الخبر، فقال لي: من حدّثك بهذا؟ فقلت له: حدّثني بعض جلاوزه السواد، فقال لي: لا يكاد يخفي على الناس شيء.

[۸۷۴] ۱۲-عليّ بن محمّد، عن جعفر بن محمّد الكوفيّ، عن جعفر بن محمّد المكفوف، عن عمرو الأهوازيّ قال:

أرانيه أبو محمّد عليه السلام و قال: هذا صاحبكم.

[۸۷۵] ۱۳-محمّد بن يحيى، عن الحسن بن عليّ النيسابوريّ، عن إبراهيم بن محمّد بن عبد الله بن موسى بن جعفر، عن أبي نصر ظريف الخادم أنّه رأه.

[۸۷۶] ۱۴-عليّ بن محمّد، عن محمّد و الحسن ابني عليّ بن إبراهيم أنّهما حدّثاه في سنة تسع و سبعين و مائتين، عن محمّد بن عبد الرحمن العبديّ، عن

ص: ۱۰۸

[۸۷۱] ۹-احمد نصر از قنبري-مردی از فرزندان قنبر بزرگ [غلام امير مؤمنان عليه السلام]-غلام حضرت رضا عليه السلام روایت کرده و گفته است: سخن از جعفر علی [جعفر کذاب] به میان آمد. او جعفر را نکوهید. من گفتم: غیر از او [از فرزندان امام] کسی نیست. [اگر هست] تو او را دیده ای؟ گفت: من ندیده ام. ولی غیر من او را دیده است. گفتم: و چه کسی او را دیده است؟ گفت: جعفر دوبار او را دیده و حدیثی دارد.

[۸۷۲] ۱۰-ابو محمّد وجناني به من خبر داد از کسی که او را دیده بود. که آن حضرت ده روز پیش از آنچه روی داد از خانه خارج شد درحالی که می فرمود: خدایا تو می دانی که این جا از محبوب ترین زمین ها است اگر طردشدنی نبود-یا سخنی مانند این.

[۸۷۳] ۱۱-علی قیس از یکی پاسبانان عراق روایت کرده که گفت: چندی پیش سیما را در سامره دیدم که در آن خانه را

شکست و آن حضرت درحالی که طبرزینی به دستشان بوده بیرون آمده، به او فرمود: در خانه من چه می کنی؟ و سیماء گفت: جعفر پنداشته که پدرتان در گذشته و فرزندى نداشته است. اگر خانه شما است رهایتان می کنم. و از خانه بیرون رفت. علی قیس گوید: آن گاه که خادمی از خادمان خانه به نزد ما آمد، از او درباره این خبر پرسیدم گفت: چه کسی این را به تو گفته است؟ گفتیم: یکی از پاسبانان شهر گفته است. گفت: نمی شود چیزی از مردم پنهان بماند.

[۸۷۴]۱۲- عمرو اهوازی گفت: حضرت عسکری علیه السلام او را به من نشان داد و فرمود: این است رهبر شما.

[۸۷۵]۱۳- از ابو نصر ظریف خادم روایت شده که او ایشان را دیده است.

[۸۷۶]۱۴- از مردی پارسی که نامش را برده روایت شده که حضرت

ص: ۱۰۹

ضوء بن علی العجلی، عن رجل من أهل فارس سمّاه أنّ أبا محمّد أراه إیّاه.

[۸۷۷]۱۵- علی بن محمّد، عن أبی أحمد بن راشد، عن بعض أهل المدائن قال:

كنت حاجا مع رفيق لي، فوافينا إلى الموقف فإذا شابّ قاعد عليه إزار و رداء و في رجله نعل صفراء، قومت الإزار و الرداء بمائه و خمسين ديناراً و ليس عليه أثر السيف، فدنا منّا سائل فرددناه، فدنا من الشابّ فسأله، فحمل شيئاً من الأرض و ناوله، فدعا له السائل و اجتهد في الدعاء و أطال، فقام الشابّ و غاب عنّا، فدنوننا من السائل فقلنا له: ويحك ما أعطاك؟ فأرانا حصاه ذهب مضرّسه، قدّرناها عشرين مثقالاً، فقلت لصاحبي: مولانا عندنا و نحن لا ندري تمّ ذهبنا في طلبه فدرنا الموقف كلّ، فلم نقدر عليه، فسألنا كلّ من كان حوله من أهل مكّه و المدينة فقالوا: شابّ علويّ، يحجّ في كلّ سنة ماشياً.

باب في التّهي عن الاسم [۸۷۸]۱- علی بن محمّد، عن ذكره، عن محمّد بن أحمد العلويّ، عن داود بن القاسم الجعفريّ قال:

سمعت أبا الحسن العسكريّ عليه السّلام يقول: الخلف من بعد الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: و لم جعلني الله فداك؟ قال: إنكم لا ترون شخصه و لا يحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت: فكيف نذكره؟ فقال: قولوا: الحجّ من آل محمّد صلوات الله عليه و سلامه.

[۸۷۹]۲- علی بن محمّد، عن أبی عبد الله الصّالحیّ قال:

سألني أصحابنا بعد مضى أبی محمّد عليه السّلام أن أسأل عن الاسم و المكان، فخرج الجواب: إن دللتهم على الاسم أذاعوه و إن عرفوا المكان دلّوا عليه.

ص: ۱۱۰

عسکری علیه السلام، ایشان را به او نشان داده است.

[۸۷۷] ۱۵- از یکی از اهالی مداین روایت شده که گفته است: با رفیقی به حج رفته بودم. به موقف که رسیدیم جوانی نشسته، شلواری در بر و عبایی بر دوش با کفش هایی زرد در پا بود. شلوار و عبا صد و پنجاه دینار می ارزید. و اثری از سفر بر او نبود. گدایی به ما نزدیک شد که او را رانندیم آن گاه به آن جوان نزدیک شد و گدایی کرد. و او چیزی از زمین برداشت و به او داد. گدا برایش دعا کرد. و در دعایش آنچه توانست گفت و بسیار گفت. آن گاه جوان برخاست و از ما نمان شد. ما به آن گدا نزدیک شده، گفتیم: وای بر تو. چه چیزی به تو داد؟ سنگریزه ای زرین دندان دار نشانمان داد که بیست مثقالی می شد. من به رفیقم گفتم: سرورمان نزد ما بود و ما ندانستیم. سپس به جستجویش رفتیم. همه جای عرفات را گشتیم و نتوانستیم ایشان را بیابیم. آن گاه از کسانی از اهل مکه و مدینه که گرد او بودند پرسیدیم، گفتند: جوانی علوی است که هر سال پیاده حج می کند.

نهی از نام بردن

[۸۷۸] ۱- داود قاسم جعفری گفت: از حضرت هادی عسکری علیه السلام شنیدم می فرماید: جانشین پس از من حسن است. و آن جانشین پس از جانشین برایتان چگونه خواهد بود؟ گفتم: چرا جانم به فدایت. فرمودند: شما او را نمی بینید و برایتان روا نیست بردن نامش. عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمودند: بگویید: حجّتی از آل محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش-.

[۸۷۹] ۲- ابو عبد الله صالحی گفت: اصحابمان پس از وفات حضرت حسن عسکری علیه السلام از من خواستند که از نام و مکان آن حضرت بپرسم. پاسخ آمد: اگر آنان را به نام راهنمایی کنم، منتشرش می کنند. و اگر مکان را بشناسند، او را نشانش می دهند.

ص: ۱۱۱

[۸۸۰] ۳- عده من أصحابنا، عن جعفر بن محمد، عن ابن فضال، عن الزّیّان بن الصّلت قال:

سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول و سئل عن القائم فقال: لا يرى جسمه و لا يسمّى اسمه.

[۸۸۱] ۴- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن الحسن بن محبوب، عن ابن رئاب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

صاحب هذا الأمر لا يسمّيه باسمه إلاّ كافر.

باب نادر فی حال الغیبه [۸۸۲] ۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن محمّد بن خالد، عن عمّن حدّثه، عن المفضّل بن عمر و محمّد بن یحیی، عن عبد الله بن محمّد بن عیسی، عن ابيه، عن بعض أصحابه، عن المفضّل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أقرب ما يكون العباد من الله جلّ ذكره و أرضى ما يكون عنهم إذا افتقدوا حجّه الله جلّ و عزّ و لم يظهر لهم و لم يعلموا مكانه و هم فی ذلك يعلمون أنّه لم تبطل حجّه الله جلّ ذكره و لا- میثاقه، فعندھا فتوقّعوا الفرج صباحا و مساء فإنّ أشدّ ما يكون غضب الله على أعدائه إذا افتقدوا حجّته و لم يظهر لهم و قد علم أنّ أولیاءه لا- یرتابون و لو علم أنّهم یرتابون ما غیب حجّته

عنهم طرفه عين ولا يكون ذلك إلا على رأس شرار الناس.

[۸۸۳]۲-الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن علي بن مرداس، عن صفوان بن يحيى و الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمّار الساباطي قال:

ص: ۱۱۲

[۸۸۰]۳-ريان صلت گفت: از حضرت رضا عليه السلام شنیدم می فرماید: -درحالی که درباره قائم عليه السلام پرسیده بودند- جسمش دیده نمی شود و نامش برده نمی شود.

[۸۸۱]۴-پسر رثاب از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: کسی [نام اصلی] صاحب امر نام نمی برد جز کافر.

باب نادر در احوال غیبت

[۸۸۲]۱-مفضل عمر از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: نزدیک ترین بندگان به خداوند گرامی یاد و کسانی که خداوند از آنان راضی تر است، در زمانی که حجّت خداوند شکوهمند را گم کردند و برایشان آشکار نشد و جایز را ندانستند، درحالی که می دانند حجّت و پیمان خداوند گرامی یاد باطل نشده است، کسانی اند که صبح و شام به انتظار فرج هستند. و همانا سخت ترین خشم خداوند بر دشمنانش وقتی است که آنان حجّتش را گم کرده اند و او برایشان آشکار نشده است. و خدا می دانست که اولیایش به تردید نمی افتند. که اگر می دانست ایشان تردید می کنند، چشم به هم زدنی، حجّتش را از ایشان پنهان نمی کرد. و این جز بر ضدّ سرگردکان بدترین مردمان نمی باشد.

[۸۸۳]۲-عمّار ساباطی گفت: به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: کدام یک از

ص: ۱۱۳

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أيما أفضل: العباده في السير مع الإمام منكم المستتر في دوله الباطل أو العباده في ظهور الحقّ و دولته، مع الإمام منكم الظاهر؟ فقال: يا عمّار! الصّيدقه في السير و الله أفضل من الصّدقه في العلانيه و كذلك و الله عبادتكم في السير مع إمامكم المستتر في دوله الباطل و تخوّفكم من عدوّكم في دوله الباطل و حال الهدنه أفضل ممّن يعبد الله عزّ و جلّ ذكره في ظهور الحقّ مع إمام الحقّ الظاهر في دوله الحقّ و ليست العباده مع الخوف في دوله الباطل مثل العباده و الأمن في دوله الحقّ و اعلموا أنّ من صلّى منكم اليوم صلاه فريضه في جماعه، مستتر بها من عدوّه في وقتها فأتمّها، كتب الله له خمسين صلاه فريضه في جماعه و من صلّى منكم صلاه فريضه وحده مستترا بها من عدوّه في وقتها فأتمّها، كتب الله عزّ و جلّ بها له خمسا و عشرين صلاه فريضه وحدانيه و من صلّى منكم صلاه نافله لوقتها فأتمّها كتب الله له بها عشر صلوات نوافل و من عمل منكم حسنه، كتب الله عزّ و جلّ له بها عشرين حسنه و يضاعف الله عزّ و جلّ حسنات المؤمن منكم إذا أحسن أعماله و دان بالتقيّه على دينه و إمامه و نفسه و أمسك من لسانه، أضعافا مضاعفه، إنّ الله عزّ و جلّ كريم. قلت: جعلت فداك قد و الله رغبتني في العمل و حشنتني عليه و لكن أحبّ أن أعلم كيف صرنا نحن اليوم أفضل أعمالا من أصحاب الإمام الظاهر منكم في دوله الحقّ و

نحن على دين واحد فقال: إنكم سبقتموهم إلى الدّخول في دين الله عزّ وجلّ و إلى الصّلاه و الصّوم و الحجّ و إلى كلّ خير وفقه و إلى عباده الله عزّ ذكره سرّاً من عدوّكم مع إمامكم المستتر، مطيعين له صابرين معه، منتظرين لدوله الحقّ، خائفين على إمامكم و أنفسكم من الملوک الظّلمه تنتظرون إلى حقّ إمامكم و حقوقكم في أيدي الظّلمه،

ص: ۱۱۴

این دو بافضیلت تر است: عبادت در نهان با امام پنهانی از شما در حکومتی باطل، یا عبادت در آشکاری حقّ و حکومت آن با امام آشکاری از شما؟ فرمودند: ای عمّار! به خدا سوگند! صدقه در نهان برتر از صدقه آشکار است. و همین طور به خدا سوگند! عبادت شما در نهان با امام پنهانتان در حکومت باطل و هراستان از دشمن در حکومت باطل و زمان صلح، بافضیلت تر از کسی است که خداوند عزّتمند و گرامی یاد را در آشکاری حقّ به همراهی امام حقّ و آشکار در حکومت حقّ بندگی می کند. عبادت باهراس در دولت باطل چونان عبادت در امتیّت دولت حقّ نیست. و بدانید که هر کس از شما امروز نماز واجبی را در وقتش به جماعت بگزارد و آن را به پایان برساند درحالی که آن را از دشمنش پنهان می کند، خداوند برایش پنجاه نماز واجب با جماعت می نویسد. و هر کس از شما نماز واجبی را در وقت خود به تنهایی بگزارد و آن را به پایان برساند در حالی که از دشمنش پنهان می کند. خداوند گرامی برایش بیست و پنج نماز واجب فرادی می نویسد. و هر کس از شما نماز نافله ای را در وقتش بگزارد و به پایان رساند، خداوند برایش به واسطه آن، ده نماز نافله می نویسد. و هر کس از شما حسنه ای انجام دهد خداوند شکوهمند به واسطه آن برای او بیست حسنه می نویسد. و خداوند عزّتمند حسنه های مؤمنان شما را وقتی اعمالش را به خوبی انجام داده، برای دین و امام و جانش تقیه کند و جلوی زبانش را بگیرد چندین و چند برابر می کند. که خداوند گرامی بسیار بخشنده است. من عرض کردم: جانم به فدایت، به خدا سوگند! مرا در انجام اعمال انگیزه بخشیده و تشویق کردی ولی دوست دارم بدانم چگونه ما امروز از جهت عمل برتر از اصحاب امام آشکار از شما در حکومت حقّ می شویم درحالی که بر یک دین هستیم؟ فرمودند: همانا شما در وارد شدن به دین خدای عزّتمند و نماز و روزه و حجّ و هر خیر و دانشی و به عبادت خدای گرامی یاد با امام پنهانتان در نهان از دشمن، از آنان جلو افتاده اید. اطاعت کنندگان از او، شکیبایان با او، منتظران دولت حقّ [و] هراسان بر امامتان و جان خودتان از پادشاهان ستمکارید. به حقّ و حقوق امامتان در دست های ستمکاران می نگرید که شما را از آن بازداشته،

ص: ۱۱۵

قد منعوکم ذلك و اضطروکم إلى حرث الدّنيا و طلب المعاش مع الصّبر علی دینکم و عبادتکم و طاعه إمامکم و الخوف مع عدوّکم، فبدلک ضاعف الله عزّ و جلّ لکم الأعمال، فهنيئاً لکم، قلت: جعلت فداک فما تری إذا أن نکون من أصحاب القائم و يظهر الحقّ و نحن الیوم فی إمامتک و طاعتک أفضل أعمالا من أصحاب دوله الحقّ و العدل؟ فقال: سبحان الله أما تحبّون أن يظهر الله تبارک و تعالی الحقّ و العدل فی البلاد و یجمع الله الکلمه و يؤلّف الله بین قلوب مختلفه و لا یعصون الله عزّ و جلّ فی أرضه و تقام حدوده فی خلقه و یردّ الله الحقّ إلى أهله فیظهر، حتّی لا یستخفی بشیء من الحقّ مخافه أحد من الخلق، أما و الله یا عمّار! لا یموت منکم میت علی الحال التّی أنتم علیها إلاّ کان أفضل عند الله من کثیر من شهداء بدر و أحد فأبشروا.

[۸۸۴]۳-علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن أبي أسامه، عن هشام و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد،

عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزه، عن أبي إسحاق قال: حَدَّثَنِي الثَّقَمَةُ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي خُطْبِهِ لَهُ:

اللَّهُمَّ وَاِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرُزُ كُلَّهُ وَلَا يَنْقُطِعُ مَوَادَّهُ وَ أَنَّكَ لَا تَخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حَجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، ظَاهِرٌ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ، كَيْلًا تَبْطُلَ حَجَّتُكَ، وَ لَا يَضِلُّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ، بَلْ أَيْنَ هُمْ وَ كَمْ؟ أَوْلَئِكَ الْأَقْلُونَ عُدَدًا وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ جَلٌّ ذَكَرَهُ قَدْرًا، الْمُتَّبِعُونَ لِقَادِهِ الدِّينِ، الْأَثَمَةُ الْهَادِينَ، الَّذِينَ يَتَأَدَّبُونَ بِآدَابِهِمْ وَ يَنْهَجُونَ نَهَجَهُمْ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَهْجَمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ، فَتَسْتَجِيبُ أَرْوَاحَهُمْ لِقَادِهِ الْعِلْمُ وَ يَسْتَلِينُونَ مِنْ حَدِيثِهِمْ مَا اسْتَوْعَرَ عَلَى غَيْرِهِمْ وَ يَأْنَسُونَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْمَكْدُبُونَ وَ أَبَاهُ

ص: ۱۱۶

به متاع دنیا و جستن معاش- با صبر بر دین و عبادت و اطاعت از امام و هراس از دشمن- نیازمندان کرده اند. و برای همین خداوند عزّتمند اعمالتان را چند برابر کرده است. پس گوارایتان. من عرض کردم: جانم به فدایت! پس نظرتان این نیست که ما از یاران قائم [خدا در گشایش کارش شتاب کند]. [باشیم و حق آشکار شود. که ما امروز در امامت شما و اطاعت از شما از جهت اعمال برتر از یاران دولت حقّ و عدلیم. فرمودند: سبحان الله! مگر دوست ندارید خداوند پاک و والا حقّ و عدالت را در همه سرزمین ها آشکار کند و سخن را یگانه کرده، دل های پراکنده را انس دهد. بر خداوند شکوهمند در زمینش گناه نکنند و در میان آفریدگانش، حدود برپا شده، حقّ به صاحبانش بازگشته، آشکار شود. تا چیزی از حقّ به جهت ترس کسی از مردم پنهان نماند. هان! به خدا سوگند ای عمّار! کسی از شما بر این حالی که هستید نمی میرد جز این که در نزد خدا از بسیاری از شهیدان بدر و احد برتر است. پس مژده بر شما!

[۸۸۴]۳- ابو اسحاق گفت: شخص مورد اطمینانی از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام به من گفت که آنان از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدند که در خطبه ای می فرمود: خدایا من می دانم که همه دانش برداشته نمی شود و ریشه اش بریده نمی شود. و زمین تو از حجّتی برای تو و بر آفریدگانت- چه آشکاری که از او اطاعت نمی شود یا هراسانی پنهان، تهی نمی شود. تا برهان تو یاره نشده، اولیای پس از این که هدایتشان کردی، گمراه نشوند. اما اینان کجایند و چقدرند؟ آنان در شمار اندک، ولی نزد خداوند گرامی یاد بزرگ مقدرند. پیروان رهبران دین، امامان هدایتگرند. کسانی که ادب را از آداب آنان آموخته، روش ایشان را می پیمایند. و این زمان است که علم به حقیقت ایمان، ایشان را دربر گرفته، جان هاشان، راهبران علم را اجابت کرده، سخن ایشان آنچه بر دیگران سخت می آید به آنان آسان می شود. آنان با آنچه تکذیب گران از آن وحشت دارند و اسراف کاران را ناپسند می آید، مأنوس می شوند.

ص: ۱۱۷

المسرفون، أولئك أتباع العلماء صحبوا أهل الدنيا بطاعه الله تبارك و تعالی و أولیاءه و دانوا بالتقیه عن دینهم و الخوف من عدوهم، فأرواحهم معلقه بالمحلّ الأعلى فعلمواهم و أتباعهم خرس صمت فی دولة الباطل، منتظرون لدوله الحقّ و سیحقّ الله الحقّ بكلماته و یمحقّ الباطل، ها، ها؛ طوبی لهم علی صبرهم علی دینهم فی حال هدنتهم و یا شوقاه إلی رؤیتهم فی حال ظهور

دولتهم و سيجمعنا الله و إياهم في جنّات عدن و من صلح من آبائهم و أزواجهم و ذريّاتهم.

باب في الغيبة [٨٨٥] ١- محمد بن يحيى و الحسن بن محمد جميعا، عن جعفر بن محمد الكوفى، عن الحسن بن محمد الصيرفى، عن صالح بن خالد، عن يمان التمار قال:

كنا عند أبى عبد الله عليه السّلام جلوسا فقال لنا: إنّ لصاحب هذا الأمر غيبه، المتمسك فيها بدينه كالخارط للقتاد ثم قال: - هكذا بيده- فأيتكم يمسك شوكة القتاد بيده؟ ثم أطرق مليّا، ثم قال: إنّ لصاحب هذا الأمر غيبه، فليتنق الله عبد و ليمسك بدينه.

[٨٨٦] ٢- على بن محمّد، عن الحسن بن عيسى بن محمّد بن على بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه، عن على بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السّلام قال:

إذا فقد الخامس من ولد السّابع فالله الله فى أديانكم لا يزيلكم عنها أحد، يا بنى إنّ لا بدّ لصاحب هذا الأمر من غيبه حتى يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به، إنّما هى محنه من الله عزّ و جلّ امتحن بها خلقه، لو علم آباؤكم و أجدادكم دينا أصحّ من هذا لا تبعوه، قال: فقلت: يا سيّدى من الخامس من ولد السّابع؟ فقال: يا بنى! عقولكم تصغر عن هذا و أحلامكم تضيق عن حملة و لكن

ص: ١١٨

ایشان پیروان عالمانند که در حال اطاعت از خداوند پاک و والا و اولیایش با اهل دنیا معاشرت کردند و به خاطر دینشان و ترس از دشمنشان به تقیّه معتقد شدند. روح آنان در جایگاهی والا است و عالمانشان و پیروان آنان در حکومت باطل زبان به کام و خاموش و منتظر دولت حقّ اند. و خداوند حقّ را به وسیله کلماتش [ائمه علیهم السّلام] ثابت کرده، باطل را نابود خواهد کرد. چنین است، چنین است! خوشا بر آنان به صبری که در زمان صلحشان بر دین خود کردند. و وای از اشتیاق به دیدار آنان در دوران ظهور دولتشان. و خداوند ما و ایشان و کسانی از پدران و همسران و فرزندانشان را که سزاوارند در باغ های بهشت گرد خواهد آورد.

بابی در باره غیبت

[٨٨٥] ١- یمان تمار گفته است: در خدمت حضرت صادق علیه السّلام نشسته بودیم که به ما فرمودند: همانا برای صاحب الامر [علیه السّلام] غیبتی است که چنگ زنده به دین او در آن زمان همانند کسی است که درخت خار را با دستش بتراند. کدام شما خار درخت را با دستش نگاه می دارد؟ سپس مدّتی سر به زیر انداخت. آن گاه فرمود: برای صاحب الامر غیبتی است. که بنده باید از خداوند پروا کرده، به دین او چنگ زند.

[٨٨٦] ٢- علی جعفر از برادرش موسای جعفر علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی پنجم از فرزندان هفتم ناپدید شود پس شما را به خدا، شما را به خدا مراقب دینتان باشید. مبدا شما را از آن جدا کند. پسر برای صاحب الامر چاره ای از نهان شدن نیست تا باورمندان به امامت هم از آن برگردند. همانا آن آزمایشی از سوی خداوند عزّتمند است که با آن آفریدگانش

را می آزماید. اگر پدران و نیا‌های شما دینی درست تر از این می شناختند، حتما از آن پیروی می کردند. او گوید: من عرض کردم: سرورم! پنجم از فرزندان هفتم کیست؟ فرمودند: پسر من، عقل شما برای دریافت آن کوچک است و خیالتان برایش تنگ. ولی اگر زنده باشید آن در را خواهید یافت.

ص: ۱۱۹

إن تعیشوا فسوف تدرکونه.

[۸۸۷]۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن المساور، عن المفضل بن عمر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِيَّاكُمْ وَالتَّوْبِيهَ أَمَا وَاللَّهِ لِيَغَيَّبَنَّ إِمَامَكُمْ سَنِينًا مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتَمَحَّصَنَّ حَتَّى يَقَالَ: مَاتَ، قَتَلَ، هَلَكَ، بَأَى وَاد سَلَكَ؟ وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عَيُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتَكْفُؤَنَّ كَمَا تَكْفَأُ الشَّفَنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ، فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أُيِّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ لَتَرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً، لَا- يَدْرِي أَيُّ مِنْ أَيٍّ، قَالَ: فَبِكَيْتِ ثَمَّ قَلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟ قَالَ: فَانظُرْ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصَّفَةِ، فَقَالَ: يَا أبا عبد الله ترى هذه الشمس؟ قلت: نعم، فقال: وَ اللَّهُ لَأُمرنا أْبِينُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ.

[۸۸۸]۴- علی بن ابراهیم، عن محمد بن الحسين، عن ابن أبي نجران، عن فضاله بن أيوب، عن سدير الصيرفي قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبَهَا مِنْ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَلْتُ لَهُ: كَأَنَّكَ تَذَكَّرُ حَيَاتِهِ أَوْ غَيْبَتِهِ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: وَ مَا يَنْكُرُ مِنْ ذَلِكَ، هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ، إِنَّ إِخْوَةَ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ تَاجَرُوا بِيَوْسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُمُ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ، فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ: أَنَا يَوْسُفُ وَ هَذَا أَخِي، فَمَا تَنْكُرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةَ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحَجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ، كَمَا فَعَلَ بِيَوْسُفَ، إِنَّ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِلَيْهِ مَلِكُ مِصْرَ وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةَ ثَمَانِيَةِ عَشْرِ يَوْمًا، فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَهُ لَقَدَرَ عَلَى ذَلِكَ، لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وَلَدَهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ، فَمَا تَنْكُرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِحَجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيَوْسُفَ، أَنْ يَمْشِيَ فِي

ص: ۱۲۰

[۸۸۷]۳- مفضل عمر گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: از فاش کردن پرهیزید. هان! به خدا سوگند! امامتان سال‌هایی از روزگارتان ناپدید می شود و شما خالص می شوید. تا وقتی که می گویند: او مرده، کشته شده از میان رفته، در شکاف کدام کوهی داخل شده است؟ چشم‌های مؤمنان بر او می‌گریند و شما چونان فرورفتن کشتی‌ها در موج‌های دریا واژگون می‌شوید. و کسی نجات نمی‌یابد جز آن که خداوند پیمان‌ش را پذیرفته، ایمان را در دلش نوشته، با روحی از خود تأییدش کرده است. و شما دوازده بیرق همانند بالا می‌برید که معلوم نمی‌شود کدام به کدام است. او گوید: من گریستم و سپس عرض کردم: پس ما چه کنیم؟ او گوید: حضرت به شعاعی از خورشید که در سایبان افتاده بود نگرسته، فرمودند: ای ابو عبد الله این آفتاب را می‌بینی؟ عرض کردم: بله. فرمودند: به خدا سوگند ما از این آفتاب روشن‌تر است.

[۸۸۸]۴- سدید صیرفی گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا در صاحب الامر [علیه السلام] شباهتی به یوسف علیه السلام است. او گوید: من عرض کردم: گویا از زندگی یا غیبت ایشان سخن می گوید؟ فرمودند: و این مردمان خوک مانند چه چیز آن را انکار می کنند. همانا برادران یوسف علیه السلام نوادگان فرزندان پیامبران بودند که با یوسف تجارت کردند، با او خرید و فروش کرده، به صحبت پرداختند. آنان برادران او و او برادر ایشان بود و آنان او را نشناختند تا وقتی که گفت: من یوسفم و این برادر من است. پس چگونه این مردمان لعنت شده انکار می کنند که خداوند عزتمند در دوره ای از دوران با حجتش چنان کند که با یوسف کرد. همانا حکومت مصر با یوسف علیه السلام بود و میان او و پدرش راهی به اندازه هیجده روز. که اگر می خواست او را آگاه کند می توانست. آن گاه یعقوب علیه السلام و فرزندان آن راه را هنگام مژده [یوسف] از روستایشان تا مصر نه روزه پیمودند. پس این مردمان چگونه انکار می کنند که خداوند شکوهمند با حجتش چنان بکند که با یوسف کرد.

ص: ۱۲۱

أسواقهم و يطأ بسطهم حتى يأذن الله في ذلك له، كما أذن ليوسف قالوا: أأنك لأنت يوسف؟ قال: أنا يوسف.

[۸۸۹]۵- علی بن ابراهیم، عن الحسن بن موسی الخشاب، عن عبد الله بن موسی، عن عبد الله بن بکیر، عن زراره قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن للغلام غيبه قبل أن يقوم، قال: قلت: و لم؟ قال: يخاف- و أوماً بيده إلى بطنه- ثم قال: يا زراره! و هو المنتظر و هو الذي يشك في ولادته، منهم من يقول: مات أبوه بلا- خلف، و منهم من يقول: حمل، و منهم من يقول: إنه ولد قبل موت أبيه بسنتين و هو المنتظر، غير أن الله عز و جل يحب أن يمتحن السبيعه، فعند ذلك يرتاب المبطلون يا زراره! [قال: قلت: جعلت فداك إن أدركت ذلك الزمان أي شيء أعمل؟ قال: يا زراره!] إذا أدركت هذا الزمان فادع بهذا الدعاء: «اللهم عرّفني نفسك، فإنك إن لم تعرّفني نفسك لم أعرف نبيك اللهم عرّفني رسولك فإنك إن لم تعرّفني رسولك، لم أعرف حجّتك اللهم عرّفني حجّتك، فإنك إن لم تعرّفني حجّتك ضللت عن ديني» ثم قال: يا زراره! لا بدّ من قتل غلام بالمدينه، قلت: جعلت فداك أليس يقتله جيش السفياني؟ قال: لا و لكن يقتله جيش آل بني فلان يجيء حتى يدخل المدينه، فيأخذ الغلام فيقتله، فإذا قتله بغيا و عدوانا و ظلما لا يمهلون، فعند ذلك توقع الفرّج إن شاء الله.

[۸۹۰]۶- محمّد بن يحيى، عن جعفر بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد، عن يحيى بن المثنى، عن عبد الله بن بکیر، عن عبيد بن زراره قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: يفقد الناس إمامهم، يشهد الموسم، فيراهم و لا يرونه.

ص: ۱۲۲

در بازارهاشان راه رود و در خانه هاشان قدم گذارد تا خداوند به او درباره کارش اجازه دهد چنان که به یوسف اجازه داد. آنان گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ گفت: من یوسفم.

[۸۸۹] ۵-زراره گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: همانا برای آن جوان غیبتی است پیش از آن که قیام کند. او گوید: من عرض کردم: چرا؟ فرمودند: می هراسد-و با دست به شکمشان اشاره کردند-سپس فرمودند: ای زراره! او همان مورد امید است. و او است کسی که در ولادتش تردید می کنند. یکی می گوید: پدرش بی جانشین مرده است. دیگری می گوید: [هنگام مرگ پدر] در بطن مادر بود. یکی می گوید: او دو سال پیش از مرگ پدرش به دنیا آمد. و او همان منتظر است. جز این که خداوند شکوهمند دوست دارد شیعه را امتحان کند. و در این زمان ای زراره یاوه گرایان تردید می کنند. [او گوید: من عرض کردم: جانم به فدایت، اگر من آن زمانم را دریافتم چه کنم؟ فرمودند: ای زراره] هنگامی که این زمان را دریافتی، این دعا را بخوان: «خدایا خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من شناسانی پیامبرت را نخواهم شناخت. خدایا فرستاده ات را به من بشناسان که اگر فرستاده ات را به من شناسانی حجت را نخواهم شناخت. خدایا حجت را به من بشناسان که اگر حجت را به من شناسانی در دینم گمراه می شوم.» سپس فرمودند: ای زراره! چاره ای از کشته شدن جوانی در مدینه نیست. عرض کردم: جانم به فدایت مگر او را لشکر سفیانی نمی کشد؟ فرمودند: نه، بلکه او را لشکر خاندان بنی فلان می کشد. می آیند و وارد مدینه می شوند، آن گاه آن جوان را گرفته می کشندش. و چون او را از روی گردن کشی و عداوت و ستم می کشند، مهلت داده نمی شود. در این زمان منتظر فرج باش. ان شاء الله.

[۸۹۰] ۶-عبید زراره گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: مردم امامشان را گم می کنند، او در حج حضور یافته آنان را می بیند درحالی که آنان او را نمی بینند.

ص: ۱۲۳

[۸۹۱] ۷-علی بن محمّد، عن عبد الله بن محمّد بن خالد قال: حدّثنی منذر بن محمّد بن قابوس، عن منصور بن السّندی، عن أبي داود المسترقّ، عن ثعلبه بن ميمون، عن مالک الجهنّي، عن الحارث بن المغیره، عن الأصبع بن نباته قال:

أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فوجدته متفكرا ينكت في الأرض فقلت: يا أمير المؤمنين! ما لي أراك متفكرا تنكت في الأرض، أرغبه منك فيها؟ فقال: لا- والله ما رغب فيها ولا- في الدنيا يوما قطّ و لكنّي فكّرت في مولود يكون من ظهر [ی]الحادی عشر من ولدی، هو المهدی الذی يملأ الأرض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما تكون له غيبه و حيره، يضلّ فيها أقوام و يهتدى فيها آخرون، فقلت: يا أمير المؤمنين! و كم تكون الحيره و الغيبه؟ قال: ستّه أيام أو ستّه أشهر أو ستّ سنين، فقلت: و إنّ هذا لكائن؟ فقال: نعم كما أنّه مخلوق و أنّي لك بهذا الأمر يا أصبع! أولئك خيار هذه الأمّه مع خيار أبرار هذه العتره، فقلت: ثمّ ما يكون بعد ذلك، فقال: ثمّ يفعل الله ما يشاء فإنّ له بداءات و إرادات و غايات و نهايات.

[۸۹۲] ۸-علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حنان بن سدير، عن معروف بن خرّبوذ، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنّما نحن كنجوم السماء، كلّما غاب نجم، طلع نجم حتّى إذا أشرتم بأصابعكم و ملتّم بأعناقكم، غيب الله عنكم نجمكم، فاستوت بنو عبد المطلب، فلم يعرف أيّ من أيّ، فإذا طلع نجمكم فاحمدوا ربّكم.

[۸۹۳] ۹-محمّد بن يحيى، عن جعفر بن محمّد، عن الحسن بن معاويه، عن عبد الله بن جبله، عن عبد الله بن بكير، عن زراره

[۸۹۱] ۷- اصْبَغِ نَبَاتَهُ كَمَا كُنْتَ تَصْنَعُ: مَنْ بَدَأَ بِخِدْمَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آمَدَمَ وَ أَوْ رَأَى دَيْمًا أَنَّ مَشِيئَةَ كِنَانٍ فِي زَمَانِ خَطِّ مِي كَشَيْدًا. عَرَضَ كَرْدَمُ: أَي امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ چَه شَدَه، شَمَا رَا مِي بَيْنَم كَه اَنْدِيشَنَاكَانَه بَر زَمِينِ خَطِّ مِي كَشِي، أَيَا رَغْبَتِي بَه اَنْ يَافْتَه اِيد؟ فَرَمُودَنَد: نَه بَه خَدَا سَو كُنَد، هَر كَز رُوزِي نَه بَه زَمِينِ وَ نَه بَه دُنْيَا رَغْبَتِ نِيَا فْتَه اَم. بَلَكَه دَر فَرَزَنَدِي اَز فَرَزَنَدَانَم كَه پِشْت يَاز دَهَم مَن اَسْت، مِي اَنْدِيشِيدَم. هَمَان مَهْدِي كَه زَمِينِ رَا اَز عَدَلِ وَ دَادِ پَر مِي كُنَد، چَنَان كَه اَز جُورِ وَ سَتَمِ پَر شَدَه بَاشَد. بَرَا اِي اَمِيرِ وَ پَرِيشَانِي اِي خَوَاهَد بُوَد كَه مَرْدَمَانِي دَر اَنْ كَمَرَاهِ شَدَه، دِيكَرَانِي هِدَايَتِ مِي شُونَد. مَن عَرَضَ كَرْدَمُ: أَي امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ! اَيْنِ پَرِيشَانِي وَ غِيْبَتِ چَقْدَرِ مِي بَاشَد؟ فَرَمُودَنَد: شَش رُوزِ يَاز دَهَم مَآه يَاز دَهَم سَال. عَرَضَ كَرْدَمُ: وَ اَيْنِ حَتْمًا مِي شُود؟ فَرَمُودَنَد: بَلَه، چَنَان كَه اَنْ هَم اَفْرِيْدَه اِي اَسْت. اِي اَصْبَغِ! تُو رَا بَا اَيْنِ مَوْضُوعِ چَكَار؟ اَنَانِ خُوبَانِ اَيْنِ اُمَّتِ بَا خُوبَانِ اِبْرَارِ اَيْنِ عَتْرَتِ هَسْتَنَد. عَرَضَ كَرْدَمُ: سِپَسِ چَه مِي شُود؟ فَرَمُودَنَد: سِپَسِ خَدَاوَنَد اَنْچَه بَخَوَاهَد مِي كُنَد؛ زِيْرَا اُو تَقْدِيرِهَا وَ خَوَاسْتِهَا وَ بَرَا اَنْهَا اَهْدَافِ وَ اَنْجَامِ هَايِي دَارَد.

[۸۹۲] ۸- مَعْرُوفُ خَرْبُودِ اَز حَضْرَتِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كَرْدَه كَه فَرَمُودَنَد: هَمَانَا مَا چُونِ سَتَارِ كَانِ اَسْمَانِيْمِ كَه هَر كَاهِ سَتَارَه اِي نَهَانِ شُود، سَتَارَه دِيكَرِي طُلُوعِ مِي كُنَد. تَا وَ قَتِي كَه بَا اَنْكَشْتِ هَاتَانِ اِشَارَه كُنِيْد وَ كَرْدَنِ هَاتَانِ رَا مَآيِلِ نَمَايِيْد. كَه خَدَاوَنَدِ سَتَارَه تَانِ رَا اَز شَمَا نَهَانِ كَرْدَه، فَرَزَنَدَانِ عِبْدِ الْمُطَّلَبِ بَرَابَرِ شُونَد. وَ مَعْلُومِ نَشُود كَه كَدَامِ بَه كَدَامِ اَسْت. پَسِ چُونِ سَتَارَه تَانِ طُلُوعِ كَرْدَه پَرُورْدِ كَارْتَانِ رَا سِپَاسِ كَوِيِيْد.

[۸۹۳] ۹- زَرَارَه كَفْت: اَز حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَنِيْدَم كَه مِي فَرَمَايَد: هَمَانَا بَرَا

سَمِعْتُ اَبَا عِبْدِ اللّٰهِ يَقُوْلُ: اِنَّ لِلْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غِيْبَةً قَبْلَ اَنْ يَقُوْمَ، قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: اِنَّهُ يَخَافُ- وَ اَوْ مَآ يِيْدُه اِلَى بَطْنِهِ- يَعْنِي الْقَتْلَ.

[۸۹۴] ۱۰- عَلِيٌّ بِنُ اِبْرَاهِيْمَ، عَن اَبِيهِ، عَن اِبْنِ اَبِي عَمِيْرٍ، عَن اَبِي اَيُّوْبِ الْخُرَّازِيِّ، عَن مُحَمَّدِ بِنِ مَسْلَمٍ قَالَ:

سَمِعْتُ اَبَا عِبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُوْلُ: اِنْ بَلَغَكُمْ عَن صَاحِبِ هَذَا اَلْمَرْغِيْبِ فَلَا تُنْكِرُوْهُا.

[۸۹۵] ۱۱- الْحَسِيْنُ بِنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بِنُ يَحْيَى، عَن جَعْفَرِ بِنِ مُحَمَّدٍ، عَن الْحَسَنِ بِنِ مَعَاوِيَه، عَن عَبْدِ اللّٰهِ بِنِ جَبَلَه، عَن اِبْرَاهِيْمِ بِنِ خَلْفِ بِنِ عَبَّادِ الْاَنْمَاطِيِّ، عَن مَفْضَلِ بِنِ عَمْرِو قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ فِي الْبَيْتِ اَنْاسٌ، فَظَنَنْتُ اَنَّهُ اِنْ مَآ اَرَادَ بِذَلِكَ غَيْرِي، فَقَالَ: اَمَّا وَ اللّٰهُ لِيَغِيْبَنَّ عَنْكُمْ صَاحِبُ هَذَا اَلْمَرْغِيْبِ وَ لِيُخْمَلَنَّ هَذَا حَتَّى يَقَالَ: مَاتَ، هَلَكْتَ، فِي اَيِّ وَاْدٍ سَلَكْتَ؟ وَ لَتَكْفُوْنَ كَمَا تَكْفُو السَّيْفِيْنَه فِي اَمْوَاجِ الْبَحْرِ، لَا يَنْجُو اِلَّا مَن اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَه وَ كَتَبَ الْاِيْمَانَ فِي قَلْبِه وَ اَيَّدَه بِرُوحِ مَنْه وَ لَتَرْفَعَنَّ اِثْنَتَا عَشْرَه رَايَه مُشْتَبِهَه لَا يَدْرِي اَيُّ مَن اَيُّ، قَالَ: فَبِكَيْتٍ، فَقَالَ: مَا بِيَكِيْكُ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ؟ فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ كَيْفَ لَا اُبْكِي وَ اَنْتَ تَقُوْلُ: اِثْنَتَا عَشْرَه رَايَه مُشْتَبِهَه لَا يَدْرِي اَيُّ

من أرى؟! قال: و في مجلسه كوّه تدخل فيها الشمس، فقال: أبتنه هذه؟ فقلت: نعم، قال: أمرنا أبين من هذه الشمس.

[۱۲] [۸۹۶] - الحسين بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن القاسم بن إسماعيل الأنباري، عن يحيى بن المثنى، عن عبد الله بن بكير، عن عبيد بن زراره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

للقائم غيبتان، يشهد في إحداهما المواسم، يرى الناس ولا يرونه.

[۱۳] [۸۹۷] - علي بن محمد، عن سهل بن زياد و محمد بن يحيى و غيره، عن

ص: ۱۲۶

قائم عليه السلام غيبتي است پیش از آن که قیام کند. من عرض کردم: چرا؟ فرمودند: او می هراسد-و با دست به شکمش اشاره کرد-و مقصودش کشته شدن بود.

[۱۰] [۸۹۴] - محمد مسلم گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: اگر [خبر] غیبت صاحب الامر [علیه السلام] را شنیدید، انکارش نکنید.

[۱۱] [۸۹۵] - مفضل عمر گفت: من نزد حضرت صادق علیه السلام بودم و در خانه، مردمی در خدمتش بودند که من گمان کردم مقصودش کسی جز من است. می فرمود: هان، به خدا سوگند! صاحب الامر از شما نهران می شود و گمانم می گردد چنان که می گویند: او مرده، از میان رفته، در شکاف کدام کوهی افتاده؟ و شما چونان فرورفتن کشتی در موج های دریا واژگون می شوید. جز کسی که خداوند پیمانش را گرفته، ایمان را در دلش نوشته و به روحی از آن تأییدش کرده باشد، نجات نمی یابد. و دوازده بیرق همانند بالا می رود و معلوم نمی شود کدام به کدام است. او گوید: من گریستم. فرمودند: ابو عبد الله چه چیز تو را به گریه انداخت؟ عرض کردم: جانم به فدایت! چگونه نگریم درحالی که شما می فرمایید: دوازده بیرق مشابه است که معلوم نمی شود کدام به کدام است. او گوید: در مجلس روزنی بود که آفتاب از آن داخل می شد. حضرت فرمودند: آیا این روشن است؟ عرض کردم: بله. فرمودند: مسأله ما روشن تر از این آفتاب است.

[۱۲] [۸۹۶] - عبيد زراره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای قائم [علیه السلام] دو غیبت است. در یکی از آن دو او در هنگام حج حضور می یابد، مردم را می بیند و آنان او را نمی بینند.

[۱۳] [۸۹۷] - یکی از یاران امیر مؤمنان علیه السلام که مورد اطمینان است روایت کرده

ص: ۱۲۷

أحمد بن محمد و علي بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزه، عن أبي إسحاق السبيعي، عن بعض أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام ممن يوثق به أنّ أمير المؤمنين عليه السلام تكلم بهذا الكلام و حفظ عنه و خطب به على منبر الكوفة:

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بَدَّ لَكَ مِنْ حَجَجٍ فِي أَرْضِكَ، حَجَّهَ بَعْدَ حَجَّهَ عَلَيَّ خَلْقَكَ، يَهْدُونَهُمْ إِلَى دِينِكَ، وَيَعْلَمُونَهُمْ عِلْمَكَ، كَيْلَا يَتَفَرَّقَ أَتْبَاعَ أَوْلِيَائِكَ، ظَاهِرٌ غَيْرَ مَطَاعٍ أَوْ مَكْتُمٌ يَتَرَقَّبُ، إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصَهُمْ فِي حَالِ هَدْيِهِمْ فَلَمْ يَغِبْ عَنْهُمْ قَدِيمٌ مَبْثُوثٌ عِلْمُهُمْ؛ وَآدَابُهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَثْبُوتَةٌ، فَهَمُّ بِهَا عَامِلُونَ وَيَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْخُطْبَةِ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: فَيَمُنُ هَذَا وَلِهَذَا يَأْرِزُ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يَوْجِدْ لَهُ حَمْلَةً يَحْفَظُونَهُ وَيُرْوُونَهُ، كَمَا سَمِعُوهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَيَصْدُقُونَ عَلَيْهِمْ فِيهِ، اللَّهُمَّ فَإِنِّي لِأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرِزُ كُلَّهُ وَلَا يَنْقَطِعُ مَوَادَّهُ وَإِنَّكَ لَا تَخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حَجَّهَ لَكَ عَلَيَّ خَلْقَكَ، ظَاهِرٌ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ، أَوْ خَائِفٌ مَغْمُورٌ كَيْلَا تَبْطُلَ حَجَّتُكَ وَلَا يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بَلْ أَيْنَ هُمْ؟ وَكَمْ هُمْ أَوْلَثُكَ الْأَقْلُونَ عِدْدًا، الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا.

[۱۴۸۹] ۱۴- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مَعَاوِيَةَ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ قَالَ:

إِذَا غَابَ عَنْكُمْ إِمَامُكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ؟ .

[۱۵۸۹۹] ۱۵- عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِكُمْ غَيْبَهُ فَلَا تَنْكُرُوهَُا.

ص: ۱۲۸

که آن حضرت این سخن را بر منبر کوفه فرموده و در یادها مانده است: خدایا تو ناگزیر حجت‌هایی در زمینت داری. حجتی پس از حجتی دیگر بر آفریدگانت. که آنان را به دینت هدایت کرده، علمت را به آنان می‌آموزند تا پیروان اولیایت چه آشکاری که فرمان برده نمی‌شود یا پنهانی که در انتظارش هستند، پراکنده نشوند. اگر خود ایشان در زمان صلحشان نهان شوند، علم دیرین منتشرشان از آنان نهان نمی‌شود. و آدابشان در قلوب مؤمنان پایدار است و به آن عمل می‌کنند. و در جای دیگر این خطبه می‌فرماید: [ولی] این در چه کسی هست [؟] و برای همین علم برجیده می‌شود. وقتی حاملانی یافت نشوند که آن را حفظ کرده، روایت کنند، چنان که آن را از عالمان شنیده و ایشان را تصدیق کنند. خدایا من می‌دانم که همه علم برداشته نمی‌شود و ریشه‌اش بریده نمی‌گردد. و زمین تو از حجتی برای تو و بر آفریدگانت تهی نمی‌شود. چه آشکاری که فرمان برده نمی‌شود یا هراسانی پنهان. تا برهان تو باطل نشود و اولیایت پس از آن که هدایتشان کردی گمراه نشوند. اما اینان کجایند و چقدرند؟ آنان در شمار اندک و در منزلت نزد خداوند، بزرگند.

[۱۴۸۹۸] ۱۴- عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ مِنْ بَنِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَرَبَارَةَ هَذِهِ السُّخْنِ خَدَاوَنَدَ عَزَّ تَمَنَدُ: بَگُو: بَهْ مِنْ بَگُوِيِيْدِ اِگَرِ اَبِ هَايِ شَمَا دَرِ زَمِيْنِ فَرُوْرُوْدِ، چَهْ كَسِيْ اَبِيْ گُوَارَا وَ جَارِيْ بَرَايْتَانِ مِيْ اُوْرُوْدِ. [مَلِكُ (۶۷): ۳۰] رُوَايْتُ كَرْدَهْ كَهْ فَرَمُوْدَنَدُ: وَ قَتِيْ اِمَامَتَانِ اَزِ شَمَا نَهَانَ شُدْ چَهْ كَسِيْ اِمَامِيْ جَدِيْدِ بَرَايْتَانِ مِيْ اُوْرُوْدِ؟

[۱۵۸۹۹] ۱۵- مُحَمَّدٌ مُسْلِمٌ كَقَتَ: اَزِ حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَنِيْدَمُ مِيْ فَرَمَايَدُ: اِگَرِ [خَبْر] غَيْبِ رَاهِبَرْتَانِ بَهْ شَمَا رَسِيْدِ، اِنكَارِشِ نَكْنِيْدِ.

[۹۰۰]۱۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن عليّ بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لا بدّ لصاحب هذا الأمر من غيبه و لا بدّ له في غيبته من عزله و نعم المنزل طيبه و ما بثلاثين من وحشه.

[۹۰۱]۱۷- و بهذا الإسناد، عن الوشاء، عن عليّ بن الحسن، عن أبان بن تغلب قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: كيف أنت إذا وقعت البطشه بين المسجدين، فيأرز العلم كما تأرز الحيه في جحرها و اختلفت الشيعه و سمى بعضهم بعضا كذابين و تفل بعضهم في وجوه بعض؟ قلت: جعلت فداك ما عند ذلك من خير، فقال لي: الخير كله عند ذلك- ثلاثا-

[۹۰۲]۱۸- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد، عن أبيه محمد بن عيسى، عن ابن بكير، عن زراره قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ للقائم غيبه قبل أن يقوم إنّّه يخاف- و أوما بيده إلى بطنه- يعني القتل.

[۹۰۳]۱۹- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن إسحاق بن عمّار قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: للقائم غيبتان: إحداهما قصيره و الأخرى طويله، الغيبه الأولى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصه شيعته و الأخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصه مواليه.

[۹۰۴]۲۰- محمد بن يحيى و أحمد بن إدريس، عن الحسن بن عليّ الكوفيّ، عن عليّ بن حسان، عن عمّه عبد الرحمن بن كثير، عن مفضل بن عمر قال:

[۹۰۰]۱۶- أبو بصير از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: صاحب الامر [عليه السلام] ناگزير از نهران شدن است. و در نهران شدنش ناگزير از گوشه نشيني است. و چه خوب جاىگاهى است طيبه (مدينه). و براى سى [تن] وحشتى نيست.

[۹۰۱]۱۷- ابان تغلب گفته است: حضرت صادق عليه السلام فرمود: تو چگونه خواهی بود وقتی میان دو مسجد آن واقعه سخت روی دهد و علم برچیده شود چنان که مار در سوراخش فرومی رود و در شیعۀ اختلاف افتد و برخی، دیگری را دروغزن نامیده، یکی در صورت دیگری خدو اندازد؟ عرض کردم: جانم به فدایت! خیری در آن زمان نیست. حضرت سه بار فرمود: همه خیر در آن زمان است.

[۹۰۲]۱۸- زراره گفت: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می فرماید: همانا برای قائم [عليه السلام] غیبتی است پیش از

آن که قیام کند. او می هراسد-و با دست به شکمش اشاره کرد-یعنی از کشته شدن می هراسد.

[۹۰۳]۱۹-اسحاق عمّار گفته است: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: برای قائم علیه السّلام دو غیبت است: یکی از آن دو کوتاه است و دیگری دراز. در غیبت نخستین کسی جز ویژگان شیعه اش به جای او آگاه نیست. و در دیگری کسی جز غلامان ویژه به جایش آگاه نمی شود.

[۹۰۴]۲۰-مفضّل عمر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرماید:

ص: ۱۳۱

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لصاحب هذا الأمر غيبتان: إحداهما يرجع منها إلى أهله و الأخرى يقال: هللك، في أيّ واد سلّك، قلت: كيف نصنع إذا كان كذلك؟ قال: إذا ادّعاها مدّع فاسألوه عن أشياء يجيب فيها مثله.

[۹۰۵]۲۱-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد، عن جعفر بن القاسم، عن محمّد بن الوليد الخزاز، عن الوليد بن عقبه، عن الحارث بن زياد، عن شعيب، عن أبي حمزه قال:

دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت له: أنت صاحب هذا الأمر؟ فقال: لا، فقلت: فولدك؟ فقال: لا، فقلت: فولد ولدك هو؟ قال: لا، فقلت: فولد ولد ولدك؟ فقال: لا، قلت: من هو؟ قال: ألمذى يملأها عدلا كما ملئت ظلما و جورا، على فتره من الأئمّه، كما أنّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم بعث على فتره من الرّسل.

[۹۰۶]۲۲-علی بن محمّد، عن جعفر بن محمّد، عن موسى بن جعفر البغداديّ، عن وهب بن شاذان، عن الحسن بن أبي الرّبيع، عن محمّد بن إسحاق، عن أمّ هانئ قالت:

سألت أبا جعفر محمّد بن عليّ عليهما السّلام، عن قول الله تعالى: **فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُسِ الْجَوَارِ الْكُنُسِ** قالت: فقال: إمام يخنس سنه ستين و مئتين، ثمّ يظهر كالشّهاب يتوقّد في اللّيله الظّلماء، فإن أدركت زمانه قرّت عينك.

[۹۰۷]۲۳-عده من أصحابنا، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن الحسن، عن عمر بن يزيد، عن الحسن بن الرّبيع الهمدانيّ قال: حدّثنا محمّد بن إسحاق، عن أسيد بن ثعلبه، عن أمّ هانئ قالت: لقيت أبا جعفر محمّد بن عليّ عليهما السّلام فسألته، عن هذه الآية **فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُسِ الْجَوَارِ الْكُنُسِ** قال:

الخُنُس إمام يخنس في زمانه عند انقطاع من علمه عند النّاس سنه ستين

ص: ۱۳۲

برای صاحب الامر [عليه السّلام] دو غیبت است: در یکی از آن دو به سوی خانواده اش بازمی گردد و در دیگری گفته می شود: او مرده، در شکاف کدام کوه افتاده [؟] من عرض کردم: وقتی چنین شد ما چه کنیم؟ فرمودند: وقتی مدّعی ای آن را

ادّعا کرد از او دربارهٔ چیزهایی پرسید تا مانند امام پاسخ گوید.

[۹۰۵] ۲۱- ابو حمزه گفت: من به خدمت حضرت صادق علیه السّلام رفتم و به ایشان عرض کردم: آیا شما آن صاحب الامرید؟ فرمودند: نه. عرض کردم: فرزند شما است؟ فرمودند: نه. عرض کردم: فرزند فرزند شما است؟ فرمودند: نه. عرض کردم: فرزند فرزند فرزند شما است؟ فرمودند: نه. عرض کردم: کسی که پس از مدّتی گذشته از امامان علیهم السّلام زمین را از عدالت پر می کند چنان که از ستم و جور پر شده باشد. همان گونه که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- پس از مدّتی گذشته از فرستادگان مبعوث شدند.

[۹۰۶] ۲۲- امّ هانی گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ این سخن خداوند فرازند سو گند به ستارگانی که بازمی گردند، حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند. [تکویر (۸۱): ۱۵ و ۱۶] پرسیدم. او گوید: حضرت فرمودند: امامی است که در سال دویست و شصت پنهان می شود، سپس همچون شهاب فروزانی در شب تاریک آشکار می شود. که اگر زمان او را دریابی چشمانت روشن می شود.

[۹۰۷] ۲۳- امّ هانی گفت: حضرت باقر علیه السّلام را دیدار کرده، از ایشان دربارهٔ این آیه پرسیدم: سو گند به ستارگانی که بازمی گردند، حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند. فرمودند: ستاره، امامی است که در زمان خود وقتی بخشی از علمش از مردم قطع شده است در سال دویست و شصت پنهان شده، سپس مانند شهابی

ص: ۱۳۳

و مائتین ثمّ یبدو کالشّهاب الواقد فی ظلّمه اللّیل، فإن أدركت ذلک قرت عینک.

[۹۰۸] ۲۴- علی بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن أيّوب بن نوح، عن أبي الحسن الثالث عليه السلام قال:

إذا رفع علمکم من بین أظهرکم فتوقّعوا الفرج من تحت أقدامکم.

[۹۰۹] ۲۵- عدّه من أصحابنا، عن سعد بن عبد الله، عن أيّوب بن نوح قال:

قلت لأبي الحسن الرّضا عليه السّلام: إنّي أرجو أن تكون صاحب هذا الأمر و أن يسوقه الله إليك بغير سيف، فقد بويع لك و ضربت الدّراهم باسمك، فقال: ما منّا أحد اختلفت إليه الكتب و أشير إليه بالأصابع و سئل عن المسائل و حملت إليه الأموال إلّا اغتيل أو مات على فراشه، حتّى يبعث الله لهذا الأمر غلاما منّا، خفيّ الولاده و المنشأ، غير خفيّ في نسبه.

[۹۱۰] ۲۶- الحسين بن محمّد و غيره، عن جعفر بن محمّد، عن عليّ بن العباس بن عامر، عن موسى بن هلال الكنديّ، عن عبد الله بن عطاء، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قلت له: إنّ شيعتك بالعراق كثيره و الله ما في أهل بيتك مثلك؛ فكيف لا تخرج؟ قال: فقال: يا عبد الله بن عطاء! قد أخذت تفرش أذنيك للنوکی ای و الله ما أنا بصاحبکم، قال: قلت له: فمن صاحبنا؟ قال: انظروا من عمی علی الناس ولادته؛ فذاک

صاحبکم؛ إنه ليس منّا أحد يشار إليه بالإصبع و يمضغ بالألسن إلا مات غيظاً أو رغم أنفه.

[۹۱۱] ۲۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

يقوم القائم و ليس لأحد في عنقه عهد و لا عقد و لا بيعه.

ص: ۱۳۴

فروزان در تاریکی شب آشکار می شود. اگر آن [زمان] را دریافتی، دیدگانت روشن می شود.

[۹۰۸] ۲۴- ایوب نوح از حضرت ابو الحسن سوم علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی پیشوای مردم از میان شما برداشته شد از زیر پایتان منتظر فرج باشید.

[۹۰۹] ۲۵- ایوب نوح گفته است: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: من امیدوارم که شما آن صاحب الامر باشی و خداوند آن را بدون شمشیر به سوی تو براند. که برای تو [اینک] بیعت گرفته، به نامت سگّه زده اند. فرمودند: کسی از ما نیست که نامه ها به او رسد و با انگشت به او اشاره شود و از مسائلی پرسیده شود و اموال برای او فرستاده شود جز این که به حيله كشته شود یا در بسترش بمیرد تا خداوند برای این امر جوانی از ما را برانگیزد که ولادت و وطنش پنهان است ولی نسبش نهان نیست.

[۹۱۰] ۲۶- عبد الله عطا گفته است: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: شیعیان تو در عراق بسیارند و به خدا سوگند در خاندانت کسی مانند تو نیست. چگونه قیام نمی کنی؟ او گوید: حضرت فرمودند: عبد الله عطا تو گوش هایت را برای ابلهان می گستری. آری به خدا سوگند من آن راهبر نیستم. او گوید: من عرض کردم: پس راهبر ما کیست؟ فرمود: بنگرید چه کسی ولادتش بر مردم پنهان می شود، که او راهبر شما است. همانا از ما کسی نیست که با انگشت به او اشاره شود و به زبان مردم افتد جز این که به جهت بلا می میرد یا به خاک می افتد.

[۹۱۱] ۲۷- هشام سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: آن قائم [علیه السلام] قیام می کند درحالی که بر گردنش پیمان و عقد و بیعتی نیست.

ص: ۱۳۵

[۹۱۲] ۲۸- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن الحسن بن عليّ العطار، عن جعفر بن محمد، عن منصور، عن ذكروه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت: إذا أصبحت و أمسيت لا أرى إماماً أئتمّ به ما أصنع؟ قال: فأحبّ من كنت تحبّ و أبغض من كنت تبغض حتى يظهره الله عزّ و جلّ.

[۹۱۳]۲۹-الحسین بن أحمد، عن أحمد بن هلال قال: حدّثنا عثمان بن عیسی، عن خالد بن نجیح، عن زراره بن أعین قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لا بدّ للغلام من غيبه، قلت: و لم؟ قال: يخاف-و أوما بيده إلى بطنه-و هو المنتظر و هو الذي يشكّ الناس في ولادته، فمنهم من يقول: حمل، و منهم من يقول: مات أبوه و لم يخلف، و منهم من يقول: ولد قبل موت أبيه بستين، قال زراره: فقلت: و ما تأمرني لو أدركت ذلك الزمان؟ قال: ادع الله بهذا الدعاء: «اللهم عرّفني نفسك فإنك إن لم تعرّفني نفسك؛ لم أعرفك، اللهم عرّفني نبيّك فإنك إن لم تعرّفني نبيّك لم أعرفه قطّ، اللهم عرّفني حجّتك فإنك إن لم تعرّفني حجّتك ضللت عن ديني» قال: أحمد بن الهلال: سمعت هذا الحديث منذ ستّ و خمسين سنه.

[۹۱۴]۳۰-أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن حسان، عن محمّد بن عليّ، عن عبد الله بن القاسم، عن المفصل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: «فَإِذَا نُفِرَ فِي الْأَقْوَورِ» قال:

إِنَّ مَنَا إِمَامًا مَظْفَرًا مُسْتَتْرًا؛ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ ذَكَرَهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكَتَهُ فَظَهَرَ فَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

[۹۱۵]۳۱-محمّد بن يحيى، عن جعفر بن محمّد، عن أحمد بن الحسين،

ص: ۱۳۶

[۹۱۲]۲۸-منصور از کسی که نامش را برده روایت کرده که گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: وقتی صبح و شام کنم و امامی نبینم که از او پیروی کنم، چه کنم؟ فرمودند: دوست بدار کسی را که دوست می داشتی و دشمن بدار کسی را که دشمن می داشتی تا خداوند عزّتمند او (امام) را آشکار کند.

[۹۱۳]۲۹-زراره اعین گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: آن جوان ناگزیر از غیبت است. من عرض کردم: چرا؟ فرمودند: می ترسد-و با دست به شکمش اشاره کرد-و منتظر او است. و او کسی است که مردم در ولادتش تردید می کنند. یکی می گوید: در شکم مادرش بود، دیگری می گوید: پدرش مرد و کسی را به جا نگذاشت، کسی دیگر می گوید: دو سال پیش از مرگ پدرش به دنیا آمد. زراره گوید: من عرض کردم: به من چه فرمان می دهید اگر آن زمان را دریافتم؟ فرمود: خداوند را با این دعا بخوان: «خدایا خودت را به من بشناسان که اگر تو خودت را به من شناسانی نخواهم شناخت؛ خدایا پیامبرت را به من بشناسان که اگر پیامبرت را به من شناسانی هرگز او را نخواهم شناخت خدایا حجّتت را به من بشناسان که اگر تو حجّتت را به من شناسانی در دینم گمراه می شوم.» احمد هلال گفته است: من این حدیث را از پنجاه و شش سال پیش شنیده ام. [یعنی پنجاه و شش سال پیش از میلاد امام زمان (عج).]

[۹۱۴]۳۰-مفصل عمر از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند وقتی در صور دمیده شود. [مدّثر (۷۴)]: روایت کرده که فرمودند: همانا از ما امامی پیروز پنهان است که وقتی خدای گرامی یاد آشکار شدن کارش را اراده کرد در دلش نکته ای می اندازد آن گاه او ظاهر شده، به فرمان خدای پاک و والا قیام می کند.

[۹۱۵]۳۱-محمّد جعفر گفته است: حضرت باقر علیه السّلام به من نوشتند: وقتی

عن محمد بن عبد الله، عن محمد بن الفرّج قال:

كتب إلى أبو جعفر عليه السلام: إذا غضب الله تبارك و تعالی على خلقه نخانا عن جوارهم.

باب ما يفصل به بين دعوى المحقّ و المبطل في أمر الإمامه [۹۱۶]۱-علی بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن سلام بن عبد الله و محمد بن الحسن و علی بن محمد، عن سهل بن زياد و أبو علی الأشعري، عن محمد بن حسان جميعا، عن محمد بن علی، عن علی بن أسباط، عن سلام بن عبد الله الهاشمي قال:

محمد بن علی و قد سمعته منه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: بعث طلحه و الزبير رجلا من عبد القيس يقال له: خدّاش إلى أمير المؤمنين صلّى الله عليه و اله و سلّم و قال- له: إنّنا نبعثك إلى رجل طال ما كنّا نعرفه و أهل بيته بالسّحر و الكهانه و أنت أوثق من بحضرتنا من أنفسنا من أن تمتنع من ذلك و أن تحاجّه لنا حتّى تقفه على أمر معلوم و اعلم أنّه أعظم الناس دعوى فلا يكسرّتك ذلك عنه و من الأبواب التي يخدع الناس بها الطّعام و الشّراب و العسل و الدّهن و أن يخالی الرّجل فلا تأكل له طعاما و لا تشرب له شرابا و لا تمسّ له عسلا و لا دهنا و لا تخل معه و احذر هذا كلّ منه و انطلق على بركة الله، فإذا رأيت فاقراً آيه السّخره و تعوذ بالله من كيده و كيد الشّيطان، فإذا جلست إليه فلا تمكّنه من بصرك كلّ و لا تستأنس به، ثم قل له: إنّ أخويك في الدّين و ابني عمّيك في القرابه ينادانك القطيعه و يقولان لك: أما تعلم أنّا تركنا الناس لك و خالفنا عشائرتنا فيك منذ قبض الله عزّ و جلّ محمّدا صلّى الله عليه و اله و سلّم فلما نلت أدنى منال، ضيّعت حرمتنا

خداوند پاک و والا بر بندگانش خشمگین شد، ما را از جوارشان دور می کند.

آنچه ادّعاى راستگو و پاره گرا را در موضوع امامت از هم جدا می کند

[۹۱۶]۱-محمد علی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: طلحه و زبیر مردی از عبد القیس را که به او خدّاش می گفتند به سوی امیر مؤمنان-درود خدا بر او فرستاده، به او گفتند: ما تو را به سوی مردی می فرستیم که زمان درازی است او و خاندانش را به سحر و غیگویی می شناسیم. و تو برای ما از خودمان مورد اعتمادتری که در برابر آن مقاومت کرده، به نفع ما با او مجادله کنی تا به چیزی مشخص آگاهی یابی. و بدان که او ادّعایی بزرگ دارد. مبدا آن ادّعا از سوی او تو را بشکند. و از راه هایی که او با آن ها مردم را می فریبد، خوراک و نوشیدنی و عسل و روغن است و این که با شخص خلوت کند. پس غذا و نوشیدنی اش را نخور و به عسل و روغنش دست نزن و با او خلوت نکن. از همه این چیزها پرهیز کن و بر خیر و برکت خداوند حرکت کن. وقتی او را دیدی آیه تسخیر [اعراف (۷): ۵۴] را خوانده، از فریب او و حيلة شیطان به خدا پناه ببر. وقتی در برابرش نشستنی هماره به او نگاه نکن و با او مأنوس نشو. سپس به او بگو: برادران دینی و پسر عموهای خویشاوندی ات قطع رحم را به تو یادآوری کرده، به تو می گویند: مگر نمی دانی که ما از وقتی خداوند شکوهمند جان محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-را گرفت، به خاطر تو مردم را رها کرده، با عشیره هایمان مخالفت کردیم. ولی تو

وقتی به کمترین جایگاهی رسیدی، احتراممان را تباه کرده، امیدمان را بریدی.

ص: ۱۳۹

و قطعت رجاءنا، ثمّ قد رأيت أفعالنا فيك و قدرتنا على التّأى عنك و سعه البلاد دونك و أنّ من كان يصرفك عنّا و عن صلّتنا كان أقلّ لك نفعاً و أضعف عنك دفعاً منّا، و قد وضح الصّبح لذي عينين و قد بلغنا عنك انتهاك لنا و دعاء علينا، فما الّذى يحملك على ذلك؟! فقد كنّا نرى أنّك أشجع فرسان العرب، أتتخذ اللّعن لنا ديناً و ترى أنّ ذلك يكسرنا عنك، فلمّا أتى خدّاش أمير المؤمنين عليه السّلام صنع ما أمراه فلمّا نظر إليه علىّ عليه السّلام -و هو يناجى نفسه- ضحك و قال: هاهنا يا أخا عبد قيس -و أشار له إلى مجلس قريب منه- فقال: ما أوسع المكان، أريد أن أوّدى إليك رساله، قال: بل تطعم و تشرب و تحلّ ثيابك و تدّهن ثمّ تؤدّي رسالتك قم يا قنبر! فأنزله، قال: ما بى إلى شىء ممّا ذكرت حاجه، قال: فأخلو بك؟ قال: كلّ سرّلى علانيه، قال: فأنشذك بالله الّذى هو أقرب إليك من نفسك، الحائل بينك و بين قلبك الّذى يعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصّيدور، أتقدّم إليك الزّبير بما عرضت عليك؟ قال: اللّهمّ نعم، قال: لو كتبت بعد ما سألتك ما ارتدّ إليك طرفك، فأنشذك الله هل علمك كلاماً تقوله إذا أتيتنى؟ قال: اللّهمّ نعم، قال علىّ عليه السّلام: آيه السّيخره؟ قال: نعم، قال: فافقرأها فقرأها و جعل علىّ عليه السّلام يكررها و يردّها و يفتح عليه إذا أخطأ حتّى إذا قرأها سبعين مرّه قال الرّجل: ما يرى أمير المؤمنين عليه السّلام أمره بتردّها سبعين مرّه، ثمّ قال له: أتجد قلبك اطماناً؟ قال: إي-و الّذى نفسى بيده- قال: فما قال لك؟ فأخبره، فقال: قل لهما: كفى بمنطقكما حجّه عليكما و لكنّ الله لا يهدى القوم الظّالمين، زعمتما أنّكما أخوای فى الدّين و ابنا عمّى فى النّسب، فأما النّسب فلا أنكره-و إن كان النّسب مقطوعاً إلّا ما وصله الله بالإسلام-و أمّا قولكما: إنّكما أخوای فى الدّين، فإن كنتما صادقين فقد فارقتما كتاب الله عزّ و جلّ

ص: ۱۴۰

سپس تو کارهای ما را درباره خودت و توانایی مان بر دوری از تو و گستردگی سرزمین هایی جز سرزمین ات را دیدی. و همانا آن که تو را از ما و پیوندمان باز می دارد کم سود و از جهت دفاع از تو، ناتوان تر از ما است. اینک صبح برای صاحبان دو چشم روشن است. شنیده ایم که بسیار به ما بی حرمتی روا داشته نفرین مان کرده ای. چه چیز تو را به آن سو می برد؟! ما تو را شجاع ترین سوار عرب می پنداشتیم. آیا نفرین بر ما را دین قرار داده، گمان می کنی آن به شکست ما از تو می انجامد. [؟].

وقتی خدّاش به نزد امیر مؤمنان علیه السّلام آمد، آن گونه رفتار کرد که به او فرمان داده بودند. وقتی علىّ عليه السّلام به او نگریست که داشت با خودش زمزمه می کرد، خندید و فرمود: این جا بیا ای برادر عبد قیس-و به جایگاهی نزدیک خود اشاره کرد-. پس او گفت: جا زیاد است. می خواهم پیامی به شما برسانم. فرمود: نه، چیزی می خوری و می آشامی و لباس می کنی و روغن می مالی، سپس پیامت را می رسانی. قنبر برخیز و به او منزل بده. او گفت: من به آنچه گفتم نیازی ندارم. فرمود: پس می خواهی با تو تنها باشم؟ گفت: هر رازی برایم آشکار است. فرمود: تو را سوگند می دهم به خدایی که از خودت به تو نزدیک تر است، میان تو و دلت قرار می گیرد، آن که به خیانت دیدگان و آنچه سینه ها پنهان می کنند آگاه است. آیا زبیر به آنچه من به تو عرضه کردم فرمانت نداد؟ گفت: صد البته. فرمود: اگر پس از آن که از تو پرسیدم پنهانکاری

می کردی مژه هایت دیگر به هم نمی خورد! تو را به خدا سوگند می دهم آیا به تو سخنی آموخت که وقتی نزد من آمدی آن را بگویی؟ گفت: البته. علی علیه السلام فرمود: آیه تسخیر بود؟ گفت: بله. فرمود: آن را بخوان. و او خواند. و علی علیه السلام امر به تکرار و بازگشت به آیه می کرد، وقتی خطا می کرد به او یادآوری می کرد. تا آن را هفتاد بار خواند. آن مرد گفت: امیر مؤمنان چه نظری دارد که او را به تکرار هفتادباره دستور می دهد. پس آنگاه حضرت فرمود: آیا متوجه شدی که دلت آرام شده است؟ گفت: آری- سوگند به آن که جانم به دست او است- حضرت فرمود: آنان به تو چه گفتند؟ و او به حضرت گزارش داد. پس فرمود: به آن دو بگو: سخن گفتن شما برای برهان بر ضد شما بس است، اما خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی کند. شما گمان کردید برادران دینی من و پسر عموهای خویشاوندی ام هستید. خویشاوندی را انکار نمی کنم- اگرچه خویشی بریده است جز آنچه خدا با اسلام پیوسته است- اما این سختتان که: شما برادران دینی من اید، اگر راست بگویید، از کتاب خدای گرامی جدا

ص: ۱۴۱

و عصیتما أمره بأفعالكما فی أخیكما فی الدین و إلا فقد کذبتما و افتريتما بادعائكما أنكما أخواى فی الدین و أما مفارقتكما الناس منذ قبض الله محمداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ أله وَ سَلَّمَ فَإِن كُنْتما فارقتماهم بحَقِّ فقد نقضتما ذلك الحق بفراقكما إِيَّای أخیرا و إن فارقتماهم بباطل فقد وقع إثم ذلك الباطل علیكما مع الحدث الذى أحدثتما، مع أن صفتكما بمفارقتكما الناس لم تكن إلا لطمع الدنيا زعمتما و ذلك قولكما؛ فقطعت رجاءنا، لا تعینان بحمد الله من دینی شیئا و أما الذى صرفنی عن صلتكما، فالذى صرفكما عن الحق و حملكما على خلعه من رقابكما كما یخلع الحرون لجامه و هو الله ربی لا أشرك به شیئا فلا تقولا: أقل نفعاً و أضعف دفعا، فتستحقا اسم الشرك مع التفاق و أما قولكما: إئنی أشجع فرسان العرب و هربكما من لعنی و دعائی، فإن لكل موقف عملا إذا اختلفت الأسننه و ماجت لبود الخیل و ملاً سحرا كما أجوافكما فثم یكفینی الله بكمال القلب و أما إذا أیتما بأئی أدعو الله فلا- تجزعا من أن یدعو علیكما رجل ساحر من قوم سحره زعمتما؛ اللهم أقعص الزبیر بشر قتله و اسفك دمه على ضلاله و عَزَف طلحه المذله و ادخر لهما فی الآخرة شرًا من ذلك، إن كانا ظلمانی و افتريا علی و کتما شهادتهما و عصیاك و عصیا رسولك فی، قل: آمین، قال خداهش: آمین، ثم قال خداهش لنفسه: و الله ما رأیت لحيه قط أبین خطأ منك، حامل حجبه ینقض بعضها بعضا، لم یجعل الله لها مساكا أنا أبرأ إلى الله منهما، قال علی علیه السلام: ارجع إليهما و أعلمهما ما قلت، قال: لا و الله حتى تسأل الله أن یردنی إلیك عاجلا و أن یوقنی لرضاه فیک، ففعل فلم یلبث أن انصرف و قتل معه یوم الجمل رحمه الله.

[۹۱۷]۲- علی بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد و أبو علی

ص: ۱۴۲

شده، با کارهایی که با برادر دینی تان کردید از فرمانش گردن کشیدید. و گرنه دروغ گفته، با این ادعایان که برادران دینی من اید افترا بسته اید. اما جدایی تان از مردم از وقتی است که خداوند جان محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را گرفت. اگر برای حق از آنان جدا شده بودید با جدایی تان از من در این اواخر آن حق را شکستید. و اگر برای باطل از آنان جدا شدید، گناه آن باطل به همراه این کاری که انجام دادید بر گردنتان افتاده است. با این که بیعت تان و جدایی تان از مردم جز

به طمع دنیا نبود. و این سخن شما است که: امیدمان را بریدی. شکر خدا که بر دینم عیب نمی گیرید. و اما آنچه مرا از پیوند شما بازداشت همان است که شما را از حقّ بازداشته، به شکستن عهدتان و ادّار کرد چنان که اسب سرکش لگامش را می اندازد. و خداوند پروردگار من است که چیزی را برای او شریک نمی گیرم. پس نگوئید: او کم سودتر و ناتوان تر از جهت دفاع است، که سزاوار نام شرک و نفاق می گردید. و اما این که گفتید: من شجاع ترین سوار عربم و از نفرین و دعایم می گریزید. همانا برای هر جایی، کاری است. وقتی نیزه ها پشت سر هم قرار گرفتند و یال اسبان موج برداشته، ریه هاتان سینه ها را باد کرد، آن جا است که خداوند مرا برای استواری دل کفایت می کند. و اما وقتی خوش ندارید که من شما را نفرین کنم، از این که به گمان شما مردی ساحر از مردمانی ساحر نفرین تان کند بیتابی نکنید. خدایا! زبیر را به بدترین صورت بکش و خونس را در گمراهی بریز. و به طلحه خواری را بچشان و بدتر از این را در آخرت برایشان آماده کن، اگر چنین است که آنان به من ستم کرده، بر من دروغ بستند و گواهی شان را پنهان کرده، درباره من به تو و فرستاده ات گردنکشی کردند. [ای خدایا] بگو آمین. خدایا گفت: آمین. سپس خدایا با خودش گفت: به خدا سوگند! هرگز ریشی روشن خطراتر از تو ندیده ام. ، آوردنده برهانی که بخشی از آن بخشی دیگر را نقض می کند، و خداوند برایش امید خیری قرار نداده است. من از آن دو به خدا پناه می برم. علی علیه السلام فرمود: به سوی آن دو بازگرد و از آنچه گفتم آگاهشان کن. او عرض کرد: نه به خدا سوگند مگر این که از خدا بخواهی مرا به شتاب به تو رسانده، به خرسندی خودش درباره تو موفق کند. و حضرت چنین کرد. مدتی نگذشت که بازگشت و در روز جمل به شهادت نائل آمد. خدایش بیامرزد.

[۹۱۷]۲- رافع سلمه گفت: من در روز نهروان با علی بن ابی طالب-درود

ص: ۱۴۳

الأشعری، عن محمد بن حسان جميعا، عن محمد بن عليّ، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن سعيد، عن جراح بن عبد الله، عن رافع بن سلمه قال:

كنت مع عليّ بن أبي طالب صلوات الله عليه يوم النهروان، فبينما عليّ عليه السلام جالس إذ جاء فارس فقال: السّلام عليك يا عليّ فقال له عليّ عليه السلام: و عليك السّلام ما لك- ثكلتك أمك- لم تسلّم عليّ يا مره المؤمنين؟ قال: بلى سأخبرك عن ذلك كنت إذ كنت على الحقّ بصفيّين فلما حكمت الحكمين برئت منك و سميتك مشركا فأصبحت لا أدرى إلى أين أصرف ولا-يتي و الله لأن أعرف هداك من ضلالتك أحبّ إليّ من الدّنيا و ما فيها فقال له عليّ عليه السلام: ثكلتك أمك قف منّي قريبا أريك علامات الهدى من علامات الضّلاله، فوقف الرّجل قريبا منه فينما هو كذلك إذ أقبل فارس يركض حتّى أتى عليّ عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! أبشر بالفتح أقرّ الله عينك، قد و الله قتل القوم أجمعون، فقال له: من دون النّهر أو من خلفه؟ قال: بل من دونه، فقال: كذبت و الذي فلق الحبه و برأ التّسمه لا يعبرون أبدا حتّى يقتلوا، فقال الرّجل: فازددت فيه بصيره، فجاء آخر يركض على فرس له فقال له مثل ذلك فردّ عليه أمير المؤمنين عليه السلام مثل الذي ردّ عليّ صاحبه، قال الرّجل الشّاكّ: و هممت أن أحمل عليّ عليه السلام فأفلق هامته بالسّيف ثمّ جاء فارسان يركضان قد أعرقا فرسيهما فقالا: أقرّ الله عينك يا أمير المؤمنين! أبشر بالفتح قد و الله قتل القوم أجمعون، فقال عليّ عليه السلام: أمن خلف النّهر أو من دونه؟ قال: لا، بل من خلفه، إنهم لمّا اقتحموا خيلهم النّهروان و ضرب الماء لثيات خيولهم رجعوا فأصيبوا، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: صدقتما

فنزّل الرّجل عن فرسه فأخذ بيد أمير المؤمنين عليه السّلام و برجله فقَبَلهما، فقال عليّ عليه السّلام: هذه لك آية.

ص: ۱۴۴

خدا بر او-بودم. وقتی علی علیه السّلام نشسته بود سواری آمده، عرض کرد: سلام بر تو ای علی. و حضرت علی علیه السّلام به او فرمود: و سلام بر تو، مادرت به عزایت بنشیند چرا بر من به نام امیر مؤمنان سلام نکردی؟ او عرض کرد: بله، از آن به شما خواهم گفت. تو وقتی در صفین به حقّ بودی من به آن معتقد بودم. امّا وقتی به آن دو حکم دادی از تو برائت جستّه، مشرک نامیدمت. و امروز نمی دانم ولایتم را به کجا بگردانم. به خدا سوگند شناختن هدایت از گمراهی ات برای من از دنیا و آنچه در آن است محبوب تر است. علی علیه السّلام به او فرمود: مادرت به عزایت بنشیند نزدیک من بایست تا نشانه های هدایت را از نشانه های گمراهی به تو نشان دهم. وقتی آن مرد در نزدیک حضرت ایستاد، در همین حال ناگاه سواری شتابان رو به ما آمد تا به علی علیه السّلام رسیده، گفت: ای امیر مؤمنان تو را به فتح بشارت می دهم. خداوند دیدگان را روشن کند. به خدا سوگند همه آن مردمان کشته شدند. حضرت به او فرمود: پایین نهر یا پشتش؟ گفت: نه پایین اش. فرمود: دروغ گفتی. سوگند به کسی که دانه را شکافت و جاندار را آفرید هرگز از آن نمی گذرند مگر این که کشته می شوند. آن مرد گفت: پس بصیرتم درباره او افزون شد. دیگری شتابان بر اسبی آمده، مانند آن را عرض کرد. و امیر مؤمنان چنان که رفیقش را رد کرده بود او را هم ردّ کرد. آن مرد به تردید افتاده گوید: من آهنگ حمله به علی علیه السّلام را کردم تا سرش را با شمشیر بشکافم. سپس دو سوار شتابان که اسبانشان عرق کرده بود آمده، گفتند: ای امیر مؤمنان خدا دیدگان را روشن کند. تو را به پیروزی بشارت می دهیم به خدا سوگند آن مردمان همگی کشته شدند. علی علیه السّلام فرمود: آیا در پشت نهر یا پایین آن؟ گفتند: نه، بلکه در پشت نهر. آنان وقتی اسبانشان را به نهروان داخل کردند آب تا سینه اسبانشان رسید، بازگشتند و کشته شدند. امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: راست گفتید. پس آن مرد از اسبش فرود آمده، دست و پای امیر مؤمنان علیه السّلام را گرفته، بوسیدشان. علی علیه السّلام فرمود: این نشانه ای برای تو بود.

ص: ۱۴۵

[۹۱۸]۳-علی بن محمّد، عن ابي عليّ محمّد بن إسماعيل بن موسى بن جعفر، عن أحمد بن القاسم العجليّ، عن أحمد بن يحيى المعروف بـكرد، عن محمّد بن خداهيّ، عن عبد الله بن أيوب، عن عبد الله بن هاشم، عن عبد الكريم بن عمرو الخثعميّ، عن حبابه الوالبيّه قالت:

رأيت أمير المؤمنين عليه السّلام في شرطه الخميس و معه درّه لها سبّابتان يضرب بها بيّاعى الجزىّ و المارماهى و الزّمار و يقول لهم: يا بيّاعى مسوخ بنى إسرائيل و جند بنى مروان، فقام إليه فرات بن أحنف فقال: يا أمير المؤمنين و ما جند بنى مروان؟ قال: فقال له: أقوام حلقوا اللّحى و فتلوا السّوارب فمسخوا فلم أر ناطقا أحسن نطقا منه، ثمّ أتبعته فلم أزل أففو أثره حتّى قعد في رحبه المسجد فقلت له: يا أمير المؤمنين ما دلالة الإمامه يرحمك الله؟ قالت: فقال: اثنيّ بتلك الحصاه و أشار بيده إلى حصاه فأثبته بها فطبع لى فيها بخاتمّه، ثمّ قال لى: يا حبابه! إذا ادّعى مدّع الإمامه، فقدّر أن يطبع كما رأيت، فاعلمى أنّه إمام مفترض الطّاعه و الإمام لا يعزب عنه شيء يريده، قالت: ثمّ انصرفت حتّى قبض أمير المؤمنين عليه السّلام فجئت إلى الحسن عليه السّلام و هو فى مجلس أمير المؤمنين عليه السّلام و النّاس يسألونه، فقال: يا حبابه الوالبيّه! فقلت: نعم يا مولاي! فقال: هاتى ما معك قالت:

فأعطيته فطبع فيها كما طبع أمير المؤمنين عليه السّلام، قالت: ثم أتيت الحسين عليه السّلام و هو في مسجد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم فقرب و رحّب، ثم قال لي: إنّ في الدّلاله دليلا على ما تريدان أفتريدين دلالة الإمامه؟ فقلت: نعم يا سيّدي! فقال: هاتي ما معك، فناولته الحصاه فطبع لي فيها، قالت: ثم أتيت عليّ بن الحسين عليه السّلام و قد بلغ بي الكبر إلى أن أرعشت و أنا أعدّ يومئذ مائه و ثلاث عشره سنه فرأيتّه راكعا و ساجدا و مشغولا بالعباده فيئست من

ص: ۱۴۶

[۹۱۸]۳-حبابه والبيّه گفته است: امير مؤمنان عليه السّلام را در میان پیش قراولان لشکر دیدم که با تازیانه دو شقه ای که به همراه داشت فروشندگان جزّی (ماهی بی فلس) و مارماهی و زَمّار (ماهی که خار برجسته ای بر کمر دارد) [که هر سه از ماهیان حرام اند] را می زد و می فرمود: ای فروشندگان مسخ شده های بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان. فرات احنف به نزد حضرت رفته عرض کرد: ای امیر مؤمنان، لشکر بنی مروان کیانند؟ حضرت به او فرمودند: مردمی که ریش ها را تراشیده، سیل ها را تاب دادند و آن گاه مسخ شدند. من سخنوری نیکوسخن تر از علی علیه السّلام ندیده بودم. پس به دنبالش رفتم. من همواره به دنبالش بودم تا در کنار مسجد نشست. به ایشان عرض کردم: ای امیر مؤمنان، خدا شما را بیامرزد نشانه امامت چیست؟ او گوید: حضرت به من فرمودند: آن سنگریزه را برایم بیاور و با دستش به سنگریزه ای اشاره کرد. من آن را آوردم و ایشان با انگشتر برایم مهرش کرده، سپس فرمودند: ای حبابه! وقتی مدّعی ای ادّعی امامت کرد، و چنان که دیدی توانست مهر کند، بدان که او امامی واجب الاطاعه است. و امام کسی است که چیزی از او پنهان نمی ماند اگر بخواهد. او گوید: سپس من رفتم تا امیر مؤمنان علیه السّلام در گذشت. پس به سوی حسن علیه السّلام آمدم. که در جایگاه امیر مؤمنان علیه السّلام نشسته، مردم از او پرسش می کردند. آن گاه حضرت فرمود: ای حبابه والبيّه! من عرض کردم: بله سرورم. فرمود: آنچه را به همراه داری بیاور. او گوید: من آن را به ایشان دادم. پس در آن مهر زد چنان که امیر مؤمنان علیه السّلام مهر زده بود. او گوید: سپس نزد حسین علیه السّلام آمدم. و ایشان در مسجد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بودند. پس مرا پیش خوانده، خوشامد گفت. سپس به من فرمود: همانا در آن نشانه، دلیلی بر آنچه می خواهی هست. آیا نشانه امامت را می خواهی؟ عرض کردم: بله آقای من. فرمودند: آنچه را با خود داری بیاور من آن سنگریزه را به ایشان دادم و برایم مهر کردند. او گوید: سپس به نزد علی بن حسین علیهما السّلام آمدم. درحالی که پیری ام به جایی رسیده بود که رعشه گرفته بودم. و من آن روز صد و سیزده سال داشتم. آن حضرت را در حال رکوع و سجده و به عبادت مشغول دیده، از آن نشانه ناامید شدم. که

ص: ۱۴۷

الدّلاله، فأوماً إلى بالسّبابه فعاد إلى شبّابی، قالت: فقلت: يا سيّدي! كم مضى من الدّنيا و كم بقى؟ فقال أما ما مضى فنعم و أما ما بقى فلا قالت: ثم قال لي: هاتي ما معك، فأعطيته الحصاه فطبع لي فيها، ثم أتيت أبا جعفر عليه السّلام فطبع لي فيها، ثم أتيت أبا عبد الله عليه السّلام فطبع لي فيها، ثم أتيت أبا الحسن موسى عليه السّلام فطبع لي فيها، ثم أتيت الرّضا عليه السّلام فطبع لي فيها. و عاشت حبابه بعد ذلك تسعه أشهر على ما ذكر محمّد بن هشام.

[۹۱۹]۴-محمّد بن أبي عبد الله و عليّ بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد النّخعيّ، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفريّ قال:

كنت عند أبي محمد عليه السلام فاستؤذن لرجل من أهل اليمن عليه، فدخل رجل عبل، طويل، جسيم، فسلم عليه بالولاية فردّ عليه بالقبول وأمره بالجلوس، فجلس ملاصقا لي، فقلت في نفسي: ليت شعري من هذا؟ فقال: أبو محمد عليه السلام هذا من ولد الأعرابيّه صاحبه الحصاه التي طبع آبائي عليهم السلام فيها بخواتيمهم فانطبت و قد جاء بها معه يريد أن أطبع فيها، ثم قال: هاتها فأخرج حصاه و في جانب منها موضع أملس، فأخذها أبو محمد عليه السلام ثم أخرج خاتمه فطبع فيها فانطبع فكأنّي أرى نقش خاتمه السّباعه «الحسن بن عليّ» فقلت لليمانيّ: رأيتك قبل هذا قطّ؟ قال: لا والله و إنّي لمنذ دهر حريص على رؤيته حتّى كان السّباعه أتاني شابّ لست أراه فقال لي: قم فادخل، فدخلت ثم نهض اليمانيّ و هو يقول رحمه الله و بركاته عليكم أهل البيت، ذرّيّه بعضها من بعض أشهد بالله إنّ حقّك لواجب كوجوب حقّ أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمّه من بعده صلوات الله عليهم أجمعين ثم مضى فلم أره بعد ذلك، قال إسحاق: قال أبو هاشم الجعفريّ: و سألته عن اسمه فقال: اسمي مهجع بن الصّلت بن عقبه بن سمعان بن غانم

ص: ۱۴۸

[ناگاه] حضرت با سبّابه به من اشاره کرد و جوانی ام بازگشت. من عرض کردم: آقای من! چقدر از دنیا رفته و چقدر مانده است؟ فرمود: آنچه گذشته بله معلوم است. امّا آنچه مانده، نه برایمان معلوم نیست. سپس به من فرمودند: آنچه را با خودت داری بیاور. آن سنگریزه را دادم و ایشان بر آن مهر زد. سپس به نزد حضرت باقر علیه السلام آمدم و ایشان آن را برایم مهر کرد. سپس به نزد حضرت صادق علیه السلام آمدم و ایشان آن را برایم مهر کردند. سپس به نزد حضرت رضا علیه السلام آمدم و ایشان آن را برایم مهر کردند.

و حبابه پس از آن-بنابر آنچه محمد هشام گفته-نه ماه زیست.

[۹۱۹]۴- داود قاسم جعفری گفته است: نزد حضرت حسن عسکری بودم که به مردی از اهل یمن اجازه ورود دادند. مردی تنومند، بلند و فربه داخل شده، به حضرت به عنوان ولایت سلام کرد و حضرت او را پذیرفته، پاسخ سلام را داد و به نشستن فرمان داد. او در پهلوی من نشست و من با خودم گفتم: کاش می دانستم این کیست؟ که حضرت عسکری علیه السلام فرمودند: این از فرزندان آن زن اعرابی صاحب سنگریزه ای است که پدران من علیهم السلام با انگشتری هاشان آن را مهر زده اند. و او اینک آن سنگریزه مهرخورده را با خودش آورده تا من بر آن مهر بزنم. سپس فرمودند: آن را بیاور. پس او سنگریزه ای را که گوشه ای از آن خالی بود بیرون آورد. حضرت عسکری علیه السلام آن را گرفته، سپس انگشتری اش را بیرون آورد و بر آن مهر زد. و آن سنگریزه نقش خورد. گویا هم اینک نقش انگشتری اش «الحسن بن علی» را می بینم. من به یمانی گفتم: هرگز پیش از این ایشان را دیده بودی؟ گفت: نه به خدا سوگند. و روزگاری است که به دیدن ایشان فراوان مشتاق بودم. تا در این ساعت جوانی که او را ندیده بودم به نزد آمده، به من گفت: برخیز و داخل شو. و من داخل شدم. سپس برخاست درحالی که می گفت: رحمت و برکات خداوند بر شما خاندان. نسلی که برخی از برخی دیگرند. به خدا شهادت می دهم که حقّ تو همانند وجوب حقّ امیر مؤمنان علیه السلام و امامان پس از او-درود خدا بر همه ایشان-واجب است. سپس رفت. و من پس از آن او را ندیدم. اسحاق گفته است: ابو هاشم جعفری گفت: من از نام او پرسیدم: و او گفت: نامم مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن امّ غانم است.

ابن أمّ غانم و هی الأعرابیة الیمائیة، صاحبه الحصاه التي طبع فيها أمير المؤمنين عليه السّلام و السّبط إلى وقت أبي الحسن عليه السّلام.

[۹۲۰] ۵- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن علی بن رئاب، عن أبي عبيده و زرارہ جمیعاً، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

لما قتل الحسين عليه السّلام أرسل محمّد بن الحنفیة إلى علی بن الحسين عليه السّلام فخلا به فقال له: يا ابن أخي قد علمت أنّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم دفع الوصیة و الإمامه من بعده إلى أمير المؤمنين عليه السّلام ثمّ إلى الحسن عليه السّلام ثمّ إلى الحسين عليه السّلام و قد قتل أبوك رضی الله عنه و صلّى علی روحه و لم یوص و أنا عمّك و صنو أبيك و ولادتی من علی عليه السّلام فی سنّی و قديمی أحقّ بها منك فی حدائتك، فلا تنازعنی فی الوصیة و الإمامه و لا تحاجّنی، فقال له علی بن الحسين عليه السّلام: يا عمّ اتق الله و لا تدع ما ليس لك بحقّ إنّی أعظك أن تكون من الجاهلین، إنّ أبي يا عمّ صلوات الله عليه أوصی إلىّ قبل أن يتوجّه إلى العراق و عهد إلىّ فی ذلك قبل أن يستشهد بساعه و هذا سلاح رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم عندي؛ فلا تتعرض لهذا، فإنّی أخاف عليك نقص العمر و تشتت الحال، إنّ الله عزّ و جلّ جعل الوصیة و الإمامه فی عقب الحسين عليه السّلام فإذا أردت أن تعلم ذلك فانطلق بنا إلى الحجر الأسود حتّى نتحاكم إليه و نسأله عن ذلك، قال أبو جعفر عليه السّلام: و كان الكلام بينهما بمكّه، فانطلقا حتّى أتيا الحجر الأسود، فقال علی بن الحسين لمحمّد بن الحنفیة: ابدأ أنت فابتهل إلى الله عزّ و جلّ و سلّه أن ينطق لك الحجر ثمّ سل، فابتهل محمّد فی الدعاء و سأل الله ثمّ دعا الحجر، فلم یجبه فقال علی بن الحسين عليه السّلام: يا عمّ لو كنت وصیاً و إمماً لأجابك، قال له محمّد: فادع الله أنت يا ابن أخي و سلّه، فدعا الله علی بن الحسين عليه السّلام بما أراد ثمّ قال: أسألك بالذی

و او همان زن اعرابی یمنی صاحب سنگریزه است که امیر مؤمنان علیه السّلام و نوادگان ایشان تا زمان حضرت رضا علیه السّلام آن را مهر کرده بودند.

[۹۲۰] ۵- ابو عبيده و زرارہ از حضرت باقر عليه السّلام روایت کرده اند که ایشان فرمودند: وقتی حسین عليه السّلام کشته شد، محمّد حنفیة به دنبال حضرت سجّاد فرستاده، با او خلوت کرد و به ایشان گفت: ای پسر برادر می دانی که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- وصیّت و امامت پس از خود را به امیر مؤمنان علیه السّلام، سپس به حسن عليه السّلام و سپس به حسین عليه السّلام سپرد. و اینک پدرت -خدا از او راضی باشد و به روحش درود فرستد- کشته شده و وصیّت نکرده است. من عموی توام و نظیر پدرت. و به دنیا آمدنم از علی عليه السّلام است. و در این سنّ و عمر زیادم از تو در این جوانی ات به امامت سزاوارترم. پس با من در وصیّت و امامت نزاع و مجادله نکن. حضرت سجّاد علیه السّلام به او فرمودند: عمو جان! از خدا پروا کرده، به آنچه حقّی در آن نداری ادعا نکن. من تو را پند می دهم که از جاهلان نشوی. عمو جان! پدرم -درود خدا بر او- پیش از آن که به عراق برود به من وصیّت کرد و درباره آن یک ساعت پیش از آن که به شهادت برسد سفارشم کرد.

و این سلاح رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است که نزد من است. پس در مقابل این مسأله نایست که برایت از کوتاهی عمر و پریشان حالی می ترسم. همانا خداوند عزتمند وصیت و امامت را در فرزندان حسین علیه السلام نهاده است. و اگر خواستی به آن آگاه شوی با ما به سوی حجر الاسود بیا تا شکایت به او ببریم و در این باره از او بپرسیم. حضرت باقر علیه السلام فرمودند: و این سخن ها در میان آن دو در مکه بود. پس رفتند و به حجر الاسود رسیدند. حضرت سجّاد به محمّد حنفيّه فرمودند: شما شروع کن. به خدا زاری نما و از او بخواه که سنگ را برایت به سخن در آورد. سپس در این باره بپرس. محمّد بسیار در دعا زاری کرد و از خداوند خواست سپس سنگ را صدا زد ولی او جوابش نداد. پس حضرت سجّاد علیه السلام فرمود: ای عمو جان! اگر تو وصی و امامی بودی جوابت می داد. محمّد گفت: پس ای پسر برادر تو دعا کن و از او بخواه. حضرت سجّاد علیه السلام با آنچه خواست دعا کرده،

ص: ۱۵۱

جعل فيك ميثاق الأنبياء و ميثاق الأوصياء و ميثاق الناس أجمعين لما أخبرتنا من الوصي و الإمام بعد الحسين بن عليّ عليه السلام قال: فتحرك الحجر حتى كاد أن يزول عن موضعه، ثم أنطقه الله عزّ و جلّ بلسان عربيّ مبين، فقال: اللهم إنّ الوصية و الإمامه بعد الحسين بن عليّ عليه السلام إلى عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب و ابن فاطمه بنت رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم قال: فانصرف محمّد بن عليّ و هو يتولّى عليّ بن الحسين عليه السلام.

عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام مثله.

[۹۲۱]۶- الحسين بن محمّد، عن المعلّى بن محمّد، عن محمّد بن عليّ قال: أخبرني سماعة بن مهران قال:

أخبرني الكلبيّ النسيّ ابه قال: دخلت المدينة و لست أعرف شيئاً من هذا الأمر فأتيت المسجد فإذا جماعه من قريش فقلت: أخبروني عن عالم أهل هذا البيت؟ فقالوا: عبد الله بن الحسن. فأتيت منزله فاستأذنت، فخرج إليّ رجل ظننت أنّه غلام له، فقلت له: استأذن لي على مولاك، فدخل ثم خرج فقال لي: ادخل، فدخلت فإذا أنا بشيخ معتكف شديد الاجتهاد، فسلمت عليه فقال لي: من أنت؟ فقلت: أنا الكلبيّ النسيّ، فقال: ما حاجتك؟ فقلت: جئت أسألك، فقال: أمررت بابني محمّد؟ قلت: بدأت بك، فقال: سل، فقلت: أخبرني عن رجل قال لامرأته: أنت طالق عدد نجوم السماء، فقال: تبين برأس الجوزاء و الباقي وزر عليه و عقوبه، فقلت في نفسي: واحده، فقلت: ما يقول الشيخ في المسح على الخفين؟ فقال: قد مسح قوم صالحون و نحن أهل البيت لا نمسح، فقلت في نفسي: ثنتان، فقلت: ما تقول في أكل الجريّ أ حلال هو أم حرام؟

ص: ۱۵۲

سپس فرمود: به آن کسی که ميثاق پیامبران و اوصیا و همه مردمان را در تو قرار داده است از تو می خواهم که از وصی و امام پس از حسین بن علی علیهما السلام به ما خبر دهی. پس سنگ تکانی خورد چنان که نزدیک بود از جا در آید. سپس خداوند شکوهمند او را به زبان عربی فصیح به سخن در آورد و او گفت: خدایا وصیت و امامت پس از حسین علی علیهما السلام با علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و پسر فاطمه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. حضرت می فرماید: پس

محمد علی بازگشت درحالی که علی حسین علیهما السلام را ولی خود قرار داده بود.

از طریق سند دیگری، مانند این روایت را زراره از حضرت باقر روایت کرده است.

[۹۲۱]۶- کلبی نسب دان گفته است: من به مدینه وارد شدم درحالی که چیزی از مسأله امامت نمی دانستم. آن گاه به مسجد رسول آمدم. جماعتی از قریش آن جا بودند. پس گفتم: مرا به عالم این خاندان راهنمایی کنید. گفتند: عبد الله حسن. به منزلش آمدم و اجازه خواستم. مردی که پنداشتم غلام او است بیرون آمد. به او گفتم: برایم از سرورت اجازه بگیر. او رفت و پس بیرون آمده، به من گفت: داخل شو. داخل شدم و با پیری معتکف و بسیار کوشا در عبادت روبه رو شدم. به او سلام کردم. به من گفت: کیستی؟ گفتم: من کلبی نسب دانم. گفت: چه کار داری؟ گفتم: آمده ام پرسشی بکنم. گفت: آیا به نزد پسر محمد رفتی؟ گفتم: از شما آغاز کرده ام. گفت: پرس. گفتم: درباره مردی که به زنش گفته: تو را به شماره ستارگان آسمان طلاق دادم بگویند. گفت: به شمار سر ستارگان جوزا (یعنی سه تا) طلاق واقع می شود. و باقی آن گناهی بر گردن او و کيفر است. من با خودم گفتم: يك. آن گاه گفتم: شيخ درباره مسح بر كفش چه می فرماید؟ گفت: صالح مردمانی مسح کرده اند ولی ما اهل بیت مسح نمی کنیم. من با خودم گفتم: دو. آن گاه گفتم: درباره خوردن جزئی [ماهی بی فلس که آن را ماهی انکلیس گویند] چه می فرمایی؟ حلال است یا حرام؟

ص: ۱۵۳

فقال: حلال إلا أنا أهل البيت نعافه، فقلت في نفسي: ثلاث فقلت: فما تقول في شرب النبيذ؟ فقال: حلال إلا أنا أهل البيت لا نشره. فقلت فخرجت من عنده و أنا أقول: هذه العصابة تكذب على أهل هذا البيت، فدخلت المسجد فنظرت إلى جماعه من قریش و غیرهم من الناس فسلمت عليهم، ثم قلت لهم: من أعلم أهل هذا البيت؟ فقالوا: عبد الله بن الحسن، فقلت: قد أتيت فلم أجد عنده شيئاً فرفع رجل رأسه فقال: انت جعفر بن محمد عليهما السلام فهو أعلم أهل هذا البيت، فلامه بعض من كان بالحضره، فقلت: إن القوم إنما منعهم من إرشادي إليه أول مره الحسد، فقلت له: ويحك إياه أردت. فمضيت حتى صرت إلى منزله ففرعت الباب، فخرج غلام له فقال: ادخل يا أخا كلب فوالله لقد أدهشني، فدخلت و أنا مضطرب و نظرت فإذا شيخ على مصلى بلا مرفقه و لا بردعه، فابتدأني بعد أن سلمت عليه، فقال لي: من أنت؟ فقلت في نفسي: يا سبحان الله غلامه يقول لي بالباب: ادخل يا أخا كلب! و يسألني المولى من أنت؟! فقلت له: أنا الكلبى النَّسَّاب، فضرب بيده على جبهته و قال: كذب العادلون بالله و ضلوا ضلالاً بعيداً و خسروا خساراً مبيناً يا أخا كلب! إن الله عز و جل يقول: «وَعَاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيراً» أفتنسبها أنت؟ فقلت: لا جعلت فداك، فقال لي: أفتنسب نفسك، قلت: نعم أنا فلان بن فلان حتى ارتفعت فقال لي: قف ليس حيث تذهب، ويحك أ تدرى من فلان بن فلان؟ قلت: نعم فلان بن فلان، قال: إن فلان بن فلان [ابن فلان] الرزاعي الكردي إنما كان فلان الرزاعي الكردي على جبل آل فلان فنزل إلى فلان امرأه فلان من جبله المذى كان يرعى غنمه عليه فأطعمها شيئاً و غشيتها فولدت فلانا

ص: ۱۵۴

گفت: حلال است جز این که ما اهل بیت آن را نمی پسندیم. من با خودم گفتم: این سومی. آن گاه گفتم: درباره نوشیدن

نیبذ چه می فرمایی؟ گفت: حلال است جز این که ما اهل بیت آن را نمی نوشیم. من برخاسته از پیش او بیرون آمدم درحالی که می گفتم این گروه بر اهل بیت دروغ بسته اند. پس به مسجد رفته، به گروهی از قریش و مردمی دیگر نگریستم و سلام کرده، گفتم: چه کسی عالم ترین این خاندان است؟ گفتند: عبد الله حسن. گفتم: به نزد او رفتم و چیزی نیافتم. مردی سر بلند کرد و گفت: به نزد جعفر محمّد علیهما السلام برو. او اعلم این خاندان است. برخی از آنان که آن جا بودند او را سرزنش کردند. [دانستم که] در بار نخست حسد این مردم را از راهنمایی من به سوی او بازداشته است. پس به او گفتم: وای بر تو! من او را خواسته بودم. پس رفتم تا به منزلش رسیده، در زدم. غلامش بیرون آمده، گفت: ای برادر کلبی وارد شو. به خدا سوگند او [با این خطابش] مرا پریشان کرد. وارد شدم و پریشان بودم. نگریستم و پیرمردی بی بالش و زیرانداز دیدم. پس از آن که به ایشان سلام کردم با من آغاز کرده، فرمودند: تو کیستی؟ با خودم گفتم: سبحان الله! غلامش بر در به من می گوید: ای برادر کلبی داخل شو! و آقا از من می پرسد تو کیستی؟ آن گاه به ایشان عرض کردم: من کلبی نسب دانم. با دست بر پیشانی اش زد و فرمود: مشرکان به خدا دروغ گفته، در گمراهی ای ژرف افتاده، به روشنی زیان کردند. ای برادر کلبی! خداوند گرامی می فرماید: و عاد و ثمود و اصحاب رسّ و اقوام بسیار دیگری را در این میان [نابود کردیم]. [فرقان (۲۵): ۳۸] آیا نسب آنان را می شناسی؟ من گفتم: نه، جانم به فدایت. به من فرمود: آیا نسب خودت را می شناسی؟ عرض کردم: بله، من فلانی پسر فلانی پسر فلانی ام و تا چندین پشت بالا رفتم. به من فرمود: بایست چنان که می روی نیست. وای بر تو آیا می دانی فلان بن فلان کیست؟ گفتم: بله، فلان کس است. فرمود: فلان بن فلان [بن فلان] چوپان کرد است. این چوپان کرد بر کوهی از فلان خاندان بود که از کوهی که گوسفندانش را در آن می چرانند بر فلان زن فلان مرد فرود آمد و به او چیزی خورانده، با او درآمیخت و فلانی به دنیا آمد. و فلان بن فلان از فلان زن و فلان مرد است.

ص: ۱۵۵

و فلان بن فلان من فلانه و فلان بن فلان، ثم قال: أتعرف هذه الأسامي؟ قلت: لا والله جعلت فداك فإن رأيت أن تكفّ عن هذا فعلت؟ فقال: إنما قلت فقلت، فقلت: إنّي لا أعود، قال: لا نعود إذا و اسأل عمّا جئت له، فقلت له: أخبرني عن رجل قال لامرأته: أنت طالق عدد نجوم السماء؟ فقال: ويحك أ ما تقرأ سورة الطلاق؟ قلت: بلى، قال: فاقرا فقرأت: فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ قال: أتری هاهنا نجوم السماء؟ قلت: لا، قلت: فرجل قال لامرأته: أنت طالق ثلاثا؟ قال: تردّ إلى كتاب الله و سنّه نبیه صلی الله علیه و اله و سلّم، ثم قال: لا طلاق إلا على طهر، من غير جماع بشاهدين مقبولين، فقلت في نفسي: واحده، ثم قال: سل، قلت: ما تقول في المسح على الخفين؟ فتبسّم ثم قال: إذا كان يوم القيامة و ردّ الله كلّ شيء إلى شيبه و ردّ الجلد إلى الغنم فترى أصحاب المسح أين يذهب وضوؤهم؟ فقلت في نفسي: ثنتان، ثم التفت إلى فقال: سل، فقلت: أخبرني عن أكل الجرّي فقال: إنّ الله عزّ و جلّ مسح طائفه من بني إسرائيل فما أخذ منهم بحرا فهو الجرّي و المارماهي و الزّمّار و ما سوى ذلك و ما أخذ منهم برّا فالقرده و الخنازير و الوبر و الورك و ما سوى ذلك، فقلت في نفسي: ثلاث ثم التفت إلى فقال: سل و قم، فقلت: ما تقول في التبيذ؟ فقال: حلال، فقلت: إنا نبذ فنطرح فيه العكر و ما سوى ذلك و نشربه، فقال: شه شه تلك الخمره المنتنه، فقلت: جعلت فداك فأبى نبذ تعنى؟ فقال: إنّ أهل المدينة شكوا إلى رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم تغيير الماء و فساد طباعهم، فأمرهم أن يبنذوا، فكان الرجل يأمر خادمه أن يبنذ له، فيعمد إلى كفّ من التمر فيقذف به في الشنّ فمنه شربه و منه طهوره، فقلت: و كم كان عدد التمر الذي [كان] في الكفّ، فقال: ما حمل

سپس فرمود: آیا این نام‌ها را می‌شناسی؟ عرض کردم: نه به خدا سوگند! جانم به فدایت! اگر خواستی از این موضوع درآیی چنین کن. فرمود: چون تو گفتی من هم گفتم. من عرض کردم: من دیگر بازمی‌گردم. فرمود: پس ما هم بازمی‌گردیم. از آنچه برایش آمده‌ای بپرس. پس به ایشان گفتم: درباره‌ی مردی بفرمایید که به زنش گفته: تو را به شماره‌ی ستارگان آسمان طلاق دادم؟ فرمودند: وای بر تو مگر سوره‌ی طلاق را نمی‌خوانی؟ گفتم: چرا؟ فرمود: پس بخوان. من خواندم: پس آنان را در عدّه‌ی شان طلاق گویند. و حساب عدّه را نگاه دارید. [طلاق (۶۵): ۱] فرمود: آیا ستارگان آسمان را این‌جا می‌بینی؟ عرض کردم: نه. آن‌گاه گفتم: پس مردی که به زنش می‌گوید: تو را سه باره طلاق دادم؟ فرمودند: به کتاب خدا و روش پیامبر او - درود خدا بر او و بر خاندانش - بازگردانده می‌شود. سپس فرمود: هیچ طلاق‌ی جز بر پاکی بدون آمیزش با دو شاهد مورد قبول واقع نمی‌شود. من با خودم گفتم: این یکی. سپس فرمود: بپرس. گفتم: درباره‌ی مسح بر کفش‌ها چه می‌فرمایید؟ لبخندی زد و فرمود: وقتی روز قیامت شد و خداوند هر چیزی را به اصلش بازگرداند و پوست را به گوسفند بازگرداند، گمان می‌کنی وضوی اصحاب مسح به کجا می‌رود؟ من با خودم گفتم: این دو. آن حضرت به من رو کرده، فرمودند: بپرس. گفتم: برایم از خوردن جزی (ماهی بی فلس که آن را ماه انگلیس گویند) بگویند. فرمودند: خداوند عزّتمند طایفه‌ای از بنی اسرائیل را مسخ کرد، آنان که راه دریا را در پیش گرفتند، جزی و مارماهی و زمار و غیر آن هستند. و آنان که راه خشکی را در پیش گرفتند میمون و خوک و راسو و سوسمار و غیر آن. من با خودم گفتم: این سومی. سپس حضرت به من رو کرده، فرمودند: بپرس و برخیز. پس عرض کردم: درباره‌ی نیبذ چه می‌فرمایید؟ فرمود: حلال است. من عرض کردم: ما نیبذ می‌اندازیم و در آن درده‌ی زیت و جز آن ریخته، می‌نوشیم. فرمودند: آه، آه. این که شراب بدبو است. من گفتم: جانم به فدایت پس شما مقصودتان کدام نیبذ است؟ فرمودند: اهل مدینه از دگرگونی آب و خرابی مزاجشان به رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - شکایت کردند، و ایشان به آنان فرمان داد که نیبذ اندازند. مردم به خادمشان دستور می‌دادند که برایشان نیبذ درست کند. او مستی خرمای خشک برداشته، در مشک آب می‌ریخت. و نوشیدن و وضویشان از آن بود. من گفتم: چند عدد خرما بوده است؟ فرمود: آنچه در مشت جا می‌شود.

الكفّ، فقلت: واحده و ثنتان، فقال: ربّما كانت واحده و ربّما كانت ثنتين فقلت: و كم كان يسع الشنّ؟ فقال: ما بين الأربعين إلى الثمانين إلى ما فوق ذلك، فقلت: بالأرطال؟ فقال: نعم أرطال بمكيال العراق، قال سماعه: قال الكلبيّ: ثم نهض عليه السلام و قمت؛ فخرجت و أنا أضرب بیدی علی الأخری و أنا أقول: إن كان شيء فهذا، فلم يزل الكلبيّ يدين الله بحبّ آل هذا البيت حتّى مات.

[۹۲۲]۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبي يحيى الواسطيّ، عن هشام بن سالم قال:

كنا بالمدينة بعد وفاة أبي عبد الله عليه السلام أنا و صاحب الطاق و الناس مجتمعون على عبد الله بن جعفر أنه صاحب الأمر بعد أبيه، فدخلنا عليه أنا و صاحب الطاق و الناس عنده و ذلك أنهم رويوا عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: إن الأمر في الكبير ما لم تكن به عاهه، فدخلنا عليه نسأله عتيا كنا نسأل عنه أباه، فسألناه عن الزكاه، في كم تجب؟ فقال: في مئتين خمسه

فقلنا: ففی مئه؟ فقال: درهمان و نصف، فقلنا: و الله ما تقول المرجئه هذا، قال: فرفع يده إلى السماء فقال: و الله ما أدري ما تقول المرجئه؟ قال: فخرجنا من عنده ضلّالاً؛ لا ندري إلى أين نتوجّه أنا و أبو جعفر الأحول، فقعنا في بعض أزقه المدينة باكين حيارى لا ندري إلى أين نتوجّه و لا من نقصد، و نقول: إلى المرجئه، إلى القدریّه، إلى الزیدیه، إلى المعتزله، إلى الخوارج، فنحن كذلك إذ رأيت رجلاً شيخاً لا أعرفه، يومئ إلى بيده فخفت أن يكون عينا من عيون أبي جعفر المنصور و ذلك أنه كان له بالمدينه جواسيس ينظرون إلى من اتّفتت شيعه جعفر عليه السّلام عليه، فيضربون عنقه، فخفت أن يكون منهم فقلت للأحول: تنحّ فإنّي خائف على نفسى و عليك و إنّما يريدنى لا يريدك، فتنحّ عنى لا تهلك و تعين

ص: ۱۵۸

من گفتم: یکی یا دو مشت؟ فرمود: گاهی یکی و گاهی دو تا. گفتم: و مشک آب چقدر جا داشت؟ فرمودند: بین چهل تا هشتاد و بیشتر. گفتم: به رطل؟ فرمود: بله، به رطل عراقی. سماعه گوید: کلبی گفت: سپس او علیه السّلام برخاست و من بلند شدم و بیرون آمدم درحالی که دست به دست می مالیدم و می گفتم: اگر چیزی باشد همین است. پس کلبی همواره در آیین محبت خاندان پیامبر بود تا مرد.

[۹۲۲]۷- هشام سالم گفت: من و صاحب الطاق پس از وفات حضرت صادق علیه السّلام در مدینه بودیم. درحالی که مردم بر عبد الله جعفر گرد آمده بودند به این گمان که پس از پدرش او صاحب الامر است. من و صاحب الطاق در حالی که مردم هم نزدش بودند، پیش او رفتیم. به این خاطر که آنان از حضرت صادق روایت می کردند که ایشان فرموده است: این امر به بزرگ ترین فرزند می رسد، اگر عیبی نداشته باشد. پس ما به نزد او رفتیم تا از آنچه از پدرش می پرسیدیم از او هم پرسیم. از او درباره زکات پرسیدیم که در چه مقداری واجب می شود؟ گفت: در دوست تا، پنج تا. گفتیم: و در صد تا؟ گفت: دو درهم و نیم. گفتیم: به خدا سوگند مرجئه هم این را نمی گویند. او گوید: پس او دستش را به آسمان بلند کرده، گفت: به خدا سوگند که نمی دانم مرجئه چه می گویند. او گوید: ما از نزد او درحالی که گمراه بودیم بیرون آمدیم. نمی دانستیم به کجا روی آوریم، من و ابو جعفر احول. پس گریان و پریشان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم. درحالی که نمی دانستیم به کجا و چه کسی روی آوریم؟ و می گفتیم: به سوی مرجئه برویم، به سوی قدریّه یا زیدیه و معتزله و خوارج. در این حال بودیم که ناگاه پیرمردی را که برایم آشنا نبود، دیدم که با دستش به من اشاره می کند. ترسیدم جاسوسی از جاسوسان منصور باشد. زیرا برای او در مدینه جاسوس هایی بود تا مراقب باشند شیعیان حضرت صادق علیه السّلام بر چه کسی گرد می آیند که گردن او را بزنند. من ترسیدم او از آنان باشد. پس به احول گفتم: از من دور شو که من بر جان خودم و تو هراسانم. ولی او مرا می خواهد نه تو را. پس از من دور شو تا هلاک نشوی و به زیان خودت یاری نکنی.

ص: ۱۵۹

علی نفسک فتتحی غیر بعید و نبت الشیخ و ذلک أنّی ظننت أنّی لا أقدر علی التخلّص منه فما زلت أتبعه و قد عزمت علی الموت حتّی ورد بی علی باب أبی الحسن علیه السّلام ثمّ خلّانی و مضی، فإذا خادم بالباب فقال لی: ادخل رحمک الله. فدخلت فإذا أبو الحسن موسى علیه السّلام فقال لی ابتداء منه: لا إلى المرجئه و لا إلى القدریّه و لا إلى الزیدیه و لا إلى المعتزله و لا إلى الخوارج إلىّ إلىّ، فقلت: جعلت فداک مضی أبوک؟ قال: نعم قلت: مضی موتا قال: نعم قلت: فمن لنا من بعده؟ فقال:

إن شاء الله أن يهديك هداك؟ قلت: جعلت فداك إنَّ عبد الله يزعم أنَّه من بعد أبيه، قال يريد عبد الله أن لا يعبد الله [قال: قلت: جعلت فداك فمن لنا من بعده؟ قال: إن شاء الله أن يهديك هداك] قال: قلت: جعلت فداك فأنت هو؟ قال: لا ما أقول ذلك، قال: فقلت في نفسي: لم أصب طريق المسألة، ثم قلت له: جعلت فداك عليك إمام؟ قال: لا فداخلى شىء لا يعلمه إلاَّ الله عزَّ وجلَّ إعظاماً و هيبه له أكثر ممَّا كان يحلُّ بى من أبيه إذا دخلت عليه. ثم قلت له: جعلت فداك أسألك عمَّا كنت أسأل أباك؟ فقال: سل تخبر و لا تدع، فإن أذعت فهو الذَّبْح، فسألته فإذا هو بحر لا ينزف، قلت: جعلت فداك شيعتك و شيعه أبيك ضلَّال فألقي إليهم و أدعوهم إليك و قد أخذت على الكتمان، قال: من آنست منه رشدا فألق إليه و خذ عليه الكتمان فإن أذاعوا فهو الذَّبْح - و أشار بيده إلى حلقة - قال: فخرجت من عنده فلقيت أبا جعفر الأحول فقال لى: ما وراءك؟ قلت: الهدى، فحدَّثته بالقصه، قال: ثم لقينا الفضيل و أبا بصير فدخلنا عليه و سمعنا كلامه و ساء لاه و قطعاً عليه بالإمامه، ثم لقينا النَّاس أفواجا فكلَّ من دخل عليه قطع إلاَّ طائفه عمَّار و أصحابه و بقى عبد الله لا يدخل إليه إلاَّ قليل من النَّاس؟ فلما رأى ذلك قال: ما حال النَّاس؟ فأخبر أنَّ هشاما صدَّ عنك النَّاس؟

ص: ١٦٠

او اندكى از من دور شد و من به دنبال پيرمرد رفتم براى اينكه گمان كردم نمى توانم از دست او خلاص شوم همينطور به دنبالش مى رفتم و به مرگ خودم يقين کرده بودم كه او مرا به در خانه حضرت موسى عليه السلام برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت. آن گاه خادمى از در بيرون آمده، به من گفت: داخل شو خدا تو را بيمارزد. من داخل شده، با حضرت موسى عليه السلام روبرو شدم كه به من مى فرمود: نه به سوى مرجئه و نه قدریّه و زیدیه و نه معتزله و خوارج. به سوى من، به سوى من. من عرض كردم: جانم به فدایت پدرتان درگذشت؟ فرمود: بله. عرض كردم: به مرگ درگذشت؟ فرمود: بله. عرض كردم: پس از او چه كسى امام ما است؟ فرمود: اگر خدا خواهد تو را به راهت هدايت مى كند. عرض كردم: جانم به فدایت عبد الله مى پندارد كه پس از پدرش او [امام] است. فرمود: عبد الله مى خواهد خدا بندگى نشود. [او گوید: من گفتم: جانم به فدایت پس از او چه كسى براى ما [امام] است؟ فرمود: اگر خدا خواهد تو را به راهت هدايت مى كند.] عرض كردم: جانم به فدایت او شمایید؟ فرمود: نه، من آن را نمى گویم. او گوید: من با خودم گفتم: من درست نپرسیدم. سپس به ایشان گفتم: جانم به فدایت آیا شما امامى دارید؟ فرمود: نه. آن گاه چیزی از بزرگى و هیبت او - كه جز خداوند عزّتمند به آن آگاه نمى شود - بر من مستولى شد كه وقتى به نزد پدرش مى رفتم چنان چیزی بر من رخ نمى داد. سپس به ایشان عرض كردم: از شما پرسم چنان كه از پدرتان مى پرسیدم؟ فرمود: پرس تا آگاه شوى ولى منتشر نكن. كه اگر منتشر كنى، نتیجه اش سربریدن است. من از او پرسش ها کرده، او را دریایی بى كران دیدم. من عرض كردم: جانم به فدایت شيعيان تو و شيعه پدريت گمراه شده اند، به آنان برسانم و به سوى تو دعوتشان كنم درحالى كه عهدى كه بر كتمان آن از من گرفته اى بر گردنم باشد (؟) فرمود: اگر در كسى صلاحيت دیدى به او برسان و عهد كتمان از او بگير كه اگر فاش كنند، نتیجه اش سربریدن است - و با دست به گردنش اشاره كرد - او گوید: من از نزد ایشان بيرون آمده، ابو جعفر احوال را دیدار كردم. به من گفت: چه پشت سر گذاشتى؟ گفتم: هدايت. و قصه را برايش باز گفتم. او گوید: سپس فضيل و ابو بصير را دیدار كردیم كه به نزد حضرت رفته، سخنش را شنیده، پرسش هاى نموده، به امامتش يقين کرده بودند. سپس گروه هاى از مردم را دیدیم كه هر کدام به نزد ایشان رفته و به امامش يقين کرده بود نه جز گروه عمّار سباطى و يارانش. و عبد الله كه جز اندكى از مردم به نزدش نمى

رفتند. وقتی چنین دید، گفت: مردم چه شدند؟ به او گفتند: هشام مردم را از تو بازداشت.

ص: ۱۶۱

قال هشام: فأقعد لي بالمدينة غير واحد ليضربوني.

[۹۲۳] ۸-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد، عن محمد بن فلان الواقفي قال:

كان لي ابن عمّ يقال له: الحسن بن عبد الله كان زاهداً و كان من أعبد أهل زمانه و كان يتقيه السّليطان لجدّه في الدّين و اجتهاده و ربّما استقبل السّليطان بكلام صعب يعظه و يأمره بالمعروف و ينهاه عن المنكر و كان السّليطان يحتمله لصلاحه، و لم تزل هذه حالته حتّى كان يوم من الأيام إذ دخل عليه أبو الحسن موسى عليه السّلام و هو في المسجد فرآه فأوماً إليه فأتاه فقال له: يا أبا عليّ ما أحبّ إليّ ما أنت فيه و أسرّني إلّا أنّه ليست لك معرفه، فاطلب المعرفة، قال: جعلت فداك و ما المعرفة؟ قال: اذهب فتفقّه و اطلب الحديث، قال: عمّن؟ قال: عن فقهاء أهل المدينة، ثمّ اعرض عليّ الحديث. قال: فذهب فكتب ثمّ جاءه فقرأه عليه فأسقطه كلّ ثمّ قال له: اذهب فاعرف المعرفة و كان الرّجل معيّباً بدينه فلم يزل يترصّد أبا الحسن عليه السّلام حتّى خرج إلى ضيعة له، فلقية في الطّريق فقال له: جعلت فداك إنّي أحتجّ عليك بين يدي الله فدلتني على المعرفة قال: فأخبره بأمر المؤمنين عليه السّلام و ما كان بعد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و أخبره بأمر الرّجلين فقبل منه ثمّ قال له: فمن كان بعد أمير المؤمنين عليه السّلام؟ قال: الحسن عليه السّلام ثمّ الحسين عليه السّلام حتّى انتهى إلى نفسه ثمّ سكت، قال: فقال له: جعلت فداك فمن هو اليوم؟ قال: إن أخبرتك تقبل؟ قال: بلى جعلت فداك، قال: أنا هو، قال: فشيء أستدلّ به؟ قال: اذهب إلى تلك الشّجرة- و أشار [بيده] إلى أمّ غيلان- فقل لها: يقول لك موسى بن جعفر: أقبلي، قال: فأتيها فرأيتها و الله تخدّ الأرض خدّاً حتّى وقفت بين يديه، ثمّ أشار إليها فرجعت، قال: فأقرّ به، ثمّ لزم الصّمت

ص: ۱۶۲

هشام گوید: او در مدینه چند نفری را گماشت تا مرا بزنند.

[۹۲۳] ۸-محمد واقفی گفته است: من پسر عمویی داشتم که به او حسن عبد الله می گفتند. زاهد بود و از عابدترین مردم زمانش. و به جهت جدیّت و کوشش در دین، سلطان نیز از او حساب می برد. چه بسا در برابر سلطان به درستی پندش داده، امر به معروف و نهی از منکر می کرد. و سلطان به جهت صلاحش او را تحمّل می نمود. احوال او همواره چنین بود تا روزی از روزها که حضرت موسی علیه السّلام در مسجد بر او داخل شد. او را دیده، اشاره کرد تا آمد. آن گاه به او فرمود: ابو علی بر این روش که هستی نزد من محبوب است و مرا شاد می کند جز این که معرفتی نداری. پس به دنبال معرفت برو. او گفت: جانم به فدایت! معرفت چیست؟ فرمود: برو تفقّه کن و حدیث بیاموز. گفت: از چه کسی؟ فرمود: از فقیهان اهل مدینه. سپس آن احادیث را بر من عرضه کن. او گوید: و او رفت و نوشت سپس آن را آورده، برایشان خواند. که همه اش را رد کرد. سپس به او فرمود: برو و معرفت بیاموز. و این مرد به دینش عنایت داشت و پیوسته در راه، منتظر حضرت موسی علیه السّلام بود تا ایشان به سوی مزرعه اش بیرون رفتند. پس او را در راه دیدار کرده، گفت: جانم به فدایت! من در برابر خدا بر تو

احتجاج خواهم کرد، پس مرا به معرفت راهنمایی کنید. راوی گوید: حضرت به او از امیر مؤمنان علیه السلام و آنچه پس از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود، خبر داد و از مسأله آن دو مرد برایش گفت. و او پذیرفت و سپس گفت: پس از امیر مؤمنان علیه السلام چه کسی بود؟ فرمود: حسن علیه السلام سپس حسین علیه السلام تا به خودش رسید و خاموش شد. او به حضرت گفت: جانم فدایت! امروز کیست؟ فرمود: اگر به تو بگویم می پذیری؟ گفت: البتّه جانم به فدایت! فرمود: من اویم. عرض کرد: و چیزی که به آن استدلال کنم؟ فرمود: به سوی آن درخت- و [با دستش] به امّ غیلان اشاره کرد- برو و بگو: موسای جعفر به تو می گوید: به نزد من بیا. او گوید: من به نزد درخت رفته، او را دیدم که به خدا سوگند زمین را شکافته، به جلو آمد تا در برابر حضرت ایستاد. سپس ایشان به درخت اشاره کرد و او بازگشت. راوی گوید: پس او به [امامت] حضرت اقرار کرد و سپس از خاموشی و عبادت جدا نشد.

ص: ۱۶۳

و العباده، فکان لا یراه أحد یتکلم بعد ذلک.

محمّد بن یحیی و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن إبراهیم بن هاشم مثله.

[۹۲۴] ۹- محمّد بن یحیی و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن أحمد بن الحسين، عن محمّد بن الطّیب، عن عبد الوهّاب بن منصور، عن محمّد بن أبی العلاء قال:

سمعت یحیی بن اکثم- قاضی سامراء بعد ما جهدت به و ناظرته و حاورته و واصلته و سألته عن علوم آل محمّد- فقال: بینا أنا ذات یوم دخلت أطوف بقبر رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم فرأیت محمّد بن علی الرضا علیه السلام یطوف به، فناظرته فی مسائل عندی فأخرجها إلیّ، فقلت له: و الله إنّی أرید أن أسألك مسأله و إنّی و الله لأستحیی من ذلک، فقال لی: أنا أخبرک قبل أن تسألنی، تسألنی عن الإمام، فقلت: هو و الله هذا، فقال: أنا هو، فقلت: علامه؟ فکان فی یده عصا فنطقت و قالت: إنّ مولای إمام هذا الزّمان و هو الحجّه.

[۹۲۵] ۱۰- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد أو غیره، عن علی بن الحکم، عن الحسين بن عمر بن یزید قال:

دخلت علی الرضا علیه السلام و أنا یومئذ واقف و قد کان أبی سأل أباه عن سبع مسائل فأجابه فی ستّ و أمسک عن السابعة، فقلت: و الله لأسألنه عمّا سأل أبی أباه، فإنّ أجاب بمثل جواب أبیه کان دلاله، فسألته فأجاب بمثل جواب أبیه فی المسائل الستّ، فلم یزد فی الجواب واوا و لا- یاء و أمسک عن السابعة و قد کان أبی قال لأبیه: إنّی احتجّ علیک عند الله یوم القیامه، أنّک زعمت أنّ عبد الله لم یکن إماما، فوضع یده علی عنقه، ثمّ قال له: نعم احتجّ علیّ بذلك

ص: ۱۶۴

و پس از آن کسی او را ندید که سخنی بگوید.

ابراهیم هاشم نیز مانند آن را روایت کرده است.

[۹۲۴] ۹- محمد ابو علاء گفته است: من از یحیای اکثم قاضی سامره-پس از آن که بسیار با او بحث و مناظره و صحبت کرده، با او خودمانی شدم و از او درباره علوم خاندان محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] پرسیدم- شنیدم که گفت: هنگامی که یک روز من مرقد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را طواف می کردم محمد بن علی رضا را دیدم که او نیز طواف می کرد با او درباره مسائل مشکلی که داشتم سخن گفتم و او آن ها را برایم حل کرد. آن گاه به او عرض کردم: به خدا سوگند می خواهم درباره چیزی بپرسم ولی به خدا سوگند از این پرسش حیا می کنم! به من فرمود: پیش از آن که بررسی من به تو می گویم. می خواهی درباره امام از من بررسی. عرض کردم: به خدا سوگند همین است. فرمود: من اویم. عرض کردم: نشانه؟ در دستش عصایی بود که به سخن درآمد و گفت: سرورم امام این روزگار است. و حجت او است.

[۹۲۵] ۱۰- حسین بن عمر یزید گفته است: من به نزد حضرت رضا علیه السلام رفتم درحالی که آن روز واقفی بودم. پدرم هفت سؤال از پدرش پرسیده بود که ایشان به شش سؤال پاسخ داده و هفتمی را بی پاسخ گذارده بود. من گفتم: به خدا سوگند از آنچه پدرم از پدرش پرسیده من هم از او خواهم پرسید. اگر مانند پدرش پاسخ دهد، نشانه ای است. آن گاه از او پرسیدم. همچون جواب پدرش به پدرم به شش سؤال پاسخ فرمود و او و یایی در پاسخ نیفزود. و از پاسخ به هفتمی خودداری کرد. و پدرم به پدرش گفته بود: من در روز قیامت نزد خداوند بر تو احتجاج خواهم کرد؛ زیرا شما معتقدی که عبد الله امام نیست. و او دستش را بر گردنش گذاشته، سپس فرموده بود: آری، تو بر من به جهت این مسأله

ص: ۱۶۵

عند الله عز و جل، فما كان فيه من إثم فهو في رقتي، فلما ودعته قال: إنه ليس أحد من شيعةنا يبتلي ببلية أو يشتكي فيصبر على ذلك إلا كتب الله له أجر ألف شهيد، فقلت في نفسي: والله ما كان لهذا ذكر، فلما مضيت و كنت في بعض الطريق، خرج بي عرق المديني، فلقيت منه شدة، فلما كان من قابل حججت فدخلت عليه و قد بقي من وجعي بقيه، فشكوت إليه و قلت له: جعلت فداك عوذ رجلي و بسطتها بين يديه، فقال لي: ليس على رجلك هذه بأس و لكن أرنى رجلك الصيحيحة فبسطتها بين يديه فعوذها فلما خرجت لم ألبث إلا يسيرا حتى خرج بي العرق و كان وجعه يسيرا.

[۹۲۶] ۱۱- أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن ابن قياما الواسطي- و كان من الواقفه- قال:

دخلت على علي بن موسى الرضا عليهما السلام فقلت له: يكون إمامان؟ قال: لا إلا و أحدهما صامت، فقلت له: هو ذا أنت ليس لك صامت- و لم يكن ولد له أبو جعفر بعد- فقال لي: و الله ليجعلن الله مني ما يثبت به الحق و أهله و يمحق به الباطل و أهله، فولد له بعد سنة أبو جعفر عليه السلام، فقليل لابن قياما: ألا تمنعك هذه الآية؟ فقال: أما و الله إنها لآية عظيمة و لكن كيف أصنع بما قال أبو عبد الله عليه السلام في ابنه؟

[۹۲۷] ۱۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء قال:

أتيت خراسان- و أنا واقف- فحملت معي متاعا و كان معي ثوب و شئ في بعض الزرم و لم أشعر به و لم أعرف مكانه، فلما قدمت مرو و نزلت في بعض منازلها لم أشعر إلا- و رجل مدني من بعض مولديها، فقال لي: إن أبا الحسن الرضا عليه السلام

يقول لك: ابعث إليّ الثوب الوشّيّ العذّي عندك قال: فقلت: و من أخبر أبا الحسن بقدمي و أنا قدمت آنفا، و ما عندي ثوب وشّي! فرجع إليه

ص: ١٦٦

نزد خداوند عزّتمند احتجاج کن که اگر گناهی در آن باشد به گردن من است. وقتی از او خداحافظی کردم فرمود: کسی از شیعیان ما نیست که به بلایی دچار شود یا بیمار گردد و آن گاه شکیبایی کند جز این که خداوند برایش اجر هزار شهید می نویسد. من با خودم گفتم: به خدا سوگند در این باره سخنی نبود. سپس رفتم و در یکی از راه ها بودم که در پایم رشته ای بیرون آمد و بسیار رنج کشیدم. وقتی سال بعد به حج رفتم، به نزد آن حضرت هم رفتم. و هنوز دردی مانده بود. به ایشان شکایت کرده، گفتم: جانم به فدایت به پایم تعویذی بخوان و آن را در برابرش گشودم. به من فرمود: بر این پایت چیزی نیست ولی پای سلامت را نشانم بده. من آن را در برابرش گشودم و ایشان بر آن تعویذ خواند. وقتی بیرون آمدم اندکی نگذشت که در پایم رشته بیرون آمد درحالی که دردش اندک بود.

[٩٢٦] ١١- ابن قیامی واسطی- که از واقفی ها بود- گفته است: من به نزد حضرت رضا علیه السلام رفته، به او عرض کردم: دو امام [در یک زمان] می شود؟ فرمود: نه جز این که یکی خاموش باشد. من گفتم: اینک که شما میاید امام خاموشی برای شما نیست- و هنوز حضرت جواد او به دنیا نیامده بود- به من فرمود: به خدا سوگند! خداوند از من کسی را قرار می دهد که با آن حقّ و اهلش را استوار کرده، باطل و اهلش را نابود می کند. پس از یک سال حضرت جواد به دنیا آمد. به ابن قیاما گفتند: آیا این نشانه تو را قانع نمی کند؟ گفت: به خدا سوگند این نشانه ای بزرگ است اما با فرمایش، حضرت صادق علیه السلام درباره فرزندش چه کنم؟

[٩٢٧] ١٢- و شاء گفت: به خراسان آمدم- درحالی که واقفی بودم- متاعی با خود داشتم و همراهم لباسی گلدار در یکی از بسته ها بود که من متوجه نبودم و جایش را نمی دانستم. وقتی به مرو رسیدم و در یکی از منزل هایش فرود آمدم هم نفهمیدم جز این که مردی مدینه ای از متولّدشدگان آن به من گفت: حضرت رضا علیه السلام به تو می فرماید: آن لباس گلداری را که به همراه داری برای من بفرست. او گوید: من گفتم: و چه کسی به حضرت رضا علیه السلام از رسیدن من خبر داده است درحالی که من الآن رسیدم. لباس گلداری هم نزد من نیست.

ص: ١٦٧

و عاد إليّ، فقال: يقول لك: بلی هو فی موضع كذا و كذا و رزمته كذا و كذا، فطلبتّه حيث قال، فوجدته فی أسفل الرّزّمة، فبعثت به إليه.

[٩٢٨] ١٣- ابن فضال، عن عبد الله بن المغيرة قال:

كنت واقفا و حججت على تلك الحال، فلما صرت بمكة خلع في صدري شيء، فتعلقت بالملتزم ثم قلت: اللهم قد علمت طلبتي و إرادتي فأرشدني إلى خير الأديان، فوقع في نفسي أن آتي الرضا عليه السلام، فأتيت المدينة فوقفت ببابه و قلت للغلام:

قل لمولایک: رجل من أهل العراق بالبواب، قال: فسمعت نداءه و هو يقول ادخل يا عبد الله بن المغیره ادخل يا عبد الله بن المغیره، فدخلت: فلما نظر إليّ قال لي: قد أجاب الله دعاءك و هداك لدينه فقلت: أشهد أنّك حجّ الله و أمينه على خلقه.

[۹۲۹]۱۴-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله قال:

كان عبد الله بن هليل يقول بعبد الله فصار إلى العسكر فرجع عن ذلك، فسألته عن سبب رجوعه فقال: إنني عرضت لأبي الحسن عليه السلام أن أسأله عن ذلك فوافقني في طريق ضيق، فمال نحوى حتى إذا حاذاني، أقبل نحوى بشيء من فيه، فوقع على صدري، فأخذته فإذا هو رقّ فيه مكتوب ما كان هنالك و لا كذلك.

[۹۳۰]۱۵-علي بن محمد، عن بعض أصحابنا ذكر اسمه قال: حدّثنا محمد بن إبراهيم قال: أخبرنا موسى بن محمد بن إسماعيل بن عبيد الله بن العباس بن علي بن أبي طالب قال: حدّثني جعفر بن زيد بن موسى، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قالوا:

جاءت أمّ أسلم يوماً إلى النبيّ صلى الله عليه و اله و سلم و هو في منزل أمّ سلمه، فسألته عن

ص: ۱۶۸

او رفت و سپس بازگشته، گفت: ایشان می فرماید: چرا، آن در چنین و چنان جایی است. و بسته اش چنین و چنان. چنان که فرموده بود جستجو کردم و آن را در زیر بسته یافتم و برایشان فرستادم.

[۹۲۸]۱۳-عبد الله مغیره گفت: من واقفی بودم و بر آن حال حجّ کردم. وقتی به مکه رسیدم چیزی در سینه ام پریشانم کرد. پس خود را به دیوار ملتزم [که در روبروی خانه کعبه است] چسبانده، سپس گفتم: خدایا تو قصد و خواسته ام را می دانی پس مرا به بهترین دین هدایت کن. به دلم افتاد که به نزد رضا علیه السلام بروم. پس به مدینه آمدم و بر در خانه اش ایستاده، به غلامش گفتم: به سرورت بگو: مردی از اهل عراق بر در است. او گوید: ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می فرماید: عبد الله مغیره داخل شو، عبد الله مغیره داخل شو. من داخل شدم. وقتی مرا دید، فرمود: خداوند دعایت را اجابت کرده، تو را به دینش هدایت کرده است. من گفتم: شهادت می دهم که تو حجّت خدا و امین او بر آفریدگانش هستی.

[۹۲۹]۱۴-احمد بن محمد بن عبد الله گفته: عبد الله هليل به امامت عبد الله معتقد بود. وقتی به سامره رفت از آن عقیده بازگشت. من از سبب آن بازگشت از او پرسیدم. گفت: من به فکر افتادم آن را از حضرت ابو الحسن علیه السلام پرسیم که ناگاه در کوچه ای باریک با من روبه رو شد. به سوی من مایل شد تا وقتی که در برابرم ایستاد و چیزی از دهانش به سوی من انداخت. که به روی سینه ام افتاد. آن را گرفتم. ورقه ای بود که در آن نوشته بود: او در آن مقام نبود و استحقاقی نداشت.

[۹۳۰]۱۵-جعفر بن زيد بن موسى از پدرش و او از پدرانش عليهم السلام روایت کرده که فرموده اند: روزی امّ سلمه به سوی پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش- که در خانه امّ سلمه بودند: آمده، رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را خواست.

ص: ۱۶۹

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقالت: خرج في بعض الحوائج والساعة يجيء، فانتظرتُه عند أم سلمة حتى جاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقالت أم أسلم: بأبي أنت و أمي يا رسول الله! إنني قد قرأت الكتب و علمت كل نبي و وصي، فموسى كان له وصي في حياته و وصي بعد موته و كذلك عيسى، فمن وصيكَ يا رسول الله؟ فقال لها: يا أم أسلم! وصي في حياتي و بعد مماتي واحد، ثم قال لها: يا أم أسلم من فعل فعلى هذا فهو وصي، ثم ضرب بيده إلى حصاه من الأرض ففرّكها بإصبعه فجعلها شبه الدقيق، ثم عجنها، ثم طبعها بخاتمه، ثم قال: من فعل فعلى هذا فهو وصي في حياتي و بعد مماتي، فخرجت من عنده فأتيت أمير المؤمنين عليه السّلام، فقلت: بأبي أنت و أمي أنت وصي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قال: نعم يا أم أسلم! ثم ضرب بيده إلى حصاه ففرّكها فجعلها كهيئه الدقيق، ثم عجنها و ختمها بخاتمه، ثم قال: يا أم أسلم! من فعل فعلى هذا فهو وصي فأتيت الحسن عليه السّلام و هو غلام فقلت له: يا سيدي! أنت وصي أبيك؟ فقال: نعم يا أم أسلم! و ضرب بيده و أخذ حصاه ففعل بها كفعلهما، فخرجت من عنده فأتيت الحسين عليه السّلام- و إنني لمستغره لسنه- فقلت له: بأبي أنت و أمي، أنت وصي أخيك؟ فقال: نعم يا أم أسلم! اثني بحصاه، ثم فعل كفعلهم، فعمرت أم أسلم حتى لحقت بعلي بن الحسين بعد قتل الحسين عليه السّلام في منصرفه، فسألته أنت وصي أبيك؟ فقال: نعم، ثم فعل كفعلهم صلوات الله عليهم أجمعين.

[٩٣١]١٦- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن الحسين بن الجارود، عن موسى بن بكر بن داب، عن عمّ حدثه، عن أبي جعفر عليه السّلام:

أن زيد بن علي بن الحسين عليه السّلام دخل على أبي جعفر محمد بن علي عليهم السّلام

ص: ١٧٠

او گفت: برای کاری بیرون رفته و الآن می آید. نزد ام سلمه منتظر ماند تا آن حضرت- درود خدا بر او و بر خاندانش- آمد. آن گاه ام اسلم عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! من کتاب ها را خوانده و دانسته ام که هر پیامبری را وصی ای هست. برای موسی در زندگی اش وصی ای بود و در پس از مرگش وصی ای. و همین طور عیسی. ای رسول خدا وصی شما کیست؟ حضرت به او فرمود: ام اسلم! وصی من در زندگی و پس از مرگم یکی است. سپس به او فرمود: ام اسلم هر کس این کار مرا انجام داد او وصی من است. سپس با دستش به سنگریزه ای در زمین زده، آن را با انگشتش مالیده، مانند آرد کرد. سپس آن را خمیر کرده، با انگشتی اش مهر کرد و فرمود: ام اسلم هر کس این کار مرا انجام داد او وصی من در زندگی و پس از مرگ من است. از نزد ایشان بیرون آمده، به خدمت امیر مؤمنان علیه السّلام رسیدم و گفتم: پدر و مادرم به فدایت تو وصی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستی؟ فرمود: بله، ای ام اسلم! سپس با دستش بر سنگریزه ای زده، آن را مالیده، همچون آرد ساخت سپس خمیرش کرد و با انگشتی اش آن را مهر کرد. سپس فرمود: ام اسلم! هر کس این کار مرا انجام داد او وصی من است. آن گاه به نزد حسن علیه السّلام که کودکی بود، آمدم و گفتم: آقای من! تو وصی پدرت هستی؟ فرمود: بله، ای ام اسلم. و با دستش سنگریزه ای گرفت و با آن مانند آن دو انجام داد. من از نزدش بیرون آمده، به خدمت حسین علیه السّلام آمدم- در حالی که سن و سالش را کوچک می شمردم- آن گاه به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، تو وصی برادرت هستی؟ فرمود: بله ای ام اسلم! سنگریزه ای به من بده. سپس همان کرد که آنان کرده بودند، و ام اسلم زنده بود تا پس از کشته شدن حسین علیه السّلام در بازگشت سجاد به خدمتش رسیده، از ایشان پرسید: تو

وصی پدرت هستی؟ فرمود: بله، سپس چنان کرد که آنان کرده بودند. درود خدا بر همه آنان.

[۹۳۱] ۱۶- موسی بن بکرداب از کسی روایت کرده که زید بن علی بن حسین

ص: ۱۷۱

و معه كتب من أهل الكوفة، يدعونه فيها إلى أنفسهم و يخبرونه باجتماعهم و يأمرونه بالخروج، فقال له أبو جعفر عليه السلام: هذه الكتب ابتداء منهم أو جواب ما كتبت به إليهم و دعوتهم إليه؟ فقال: بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و لما يجدون في كتاب الله عز و جل من وجوب مودتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فيه من الضيق و الضنك و البلاء، فقال له أبو جعفر عليه السلام: إن الطاعة مفروضه من الله عز و جل و سنه أمضاها في الأولين و كذلك يجريها في الآخرين و الطاعة لواحد منا و المودة للجميع، و أمر الله يجرى لأوليائه بحكم موصول و قضاء مفصول و حتم مقضی و قدر مقدور و أجل مسمى لوقت معلوم، فلا يستخفّنك الذين لا يوقنون إنهم لن يغنوا عنك من الله شيئا، فلا تعجل، فإن الله لا يعجل لعجله العباد و لا تسبقنّ الله فتعجزك البليّة فتصرعك، قال: فغضب زيد عند ذلك، ثم قال: ليس الإمام منا من جلس في بيته و أرحى ستره و ثبط عن الجهاد و لكنّ الإمام منا من منع حوزته و جاهد في سبيل الله حق جهاده و دفع عن رعيتيه و ذبّ عن حريمه قال أبو جعفر عليه السلام: هل تعرف يا أخي! من نفسك شيئا ممّا نسبتها إليه فتجىء عليه بشاهد من كتاب الله أو حجّه من رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أو تضرب به مثلا، فإنّ الله عزّ و جلّ أحلّ حلالا و حرّم حراما و فرض فرائض و ضرب أمثالا و سنّ سننا و لم يجعل الإمام القائم بأمره شبهه فيما فرض له من الطاعة أن يسبقه بأمر قبل محلّه أو يجاهد فيه قبل حلوله، و قد قال الله عزّ و جلّ في الصّيد: لا تَقْتُلُوا الصّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ أَقْتُلُوا الصّيْدَ أَعْظَمُ أَمْ قَتَلَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ؟ وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَحَلًّا وَ قَالَ اللَّهُ عزّ و جلّ: وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَ قَالَ عزّ و جلّ:

ص: ۱۷۲

به نزد حضرت باقر عليه السلام رفت درحالی که نامه هایی از اهل کوفه به همراه داشت که او را به سوی خودشان خوانده، از جمع شدنشان خبر داده، او را به قیام امر می کردند. حضرت باقر عليه السلام به او فرمود: این نامه ها را خود آنان نوشته اند یا جوابی است به آنچه تو برایشان نوشته و به آن دعوتشان کرده ای؟ گفت: بلکه خود مردم نوشته اند. به خاطر شناختی که به حقّ ما و خویشاوندی مان با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دارند. و به خاطر آنچه در کتاب خدای عزّتمند از وجوب دوستی ما و اطاعت از ما می یابند. و به خاطر تنگنا و فشار و گرفتاری ای که ما به آن دچاریم. حضرت باقر عليه السلام به او فرمود: همانا اطاعت، واجبی از سوی خداوند است. و سنتی است که خداوند آن را در میان پیشینیان اجرا کرده است و در میان آیندگان هم اجرا می کند. اطاعت برای یکی از ماست ولی محبت مال همه ما است. و فرمان خدا درباره اولیایش به حکمی پیوسته و فرمانی استوار و یقینی حکم شده و اندازه ای مشخص و مدّتی معین و وقتی معلوم جاری می شود. پس مبادا تو را کسانی که ایمان درستی ندارند، سبک کنند، که آنان تو را از خدا بی نیاز نمی کنند. پس شتاب نکن که خداوند به خاطر عجله بندگان شتاب نمی کند. و تو از خدا پیشی نمی گیری و بلا تو را عاجز کرده، به زمینت می زند. در این هنگام زید خشمگین شده، گفت: از میان ما امام کسی نیست که در خانه اش نشسته، پرده را انداخته، از جهاد بازدارد. بلکه از میان ما امام کسی است که دیگران از حوزه خود بازداشته، در راه خدا به راستی جهاد کرده، از مردم و حریمشان دفاع کند.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: برادرم! آیا از آنچه به خودت نسبت دادی چیزی می شناسی که برایش شاهدی از کتاب خداوند یا دلیلی از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بیاوری یا مثالی بزنی. که خداوند عزتمند حلال را حلال، حرام را حرام، واجبات را واجب کرد. مثال ها زده، سنت هایی گذاشت و امام برپادارنده فرمانش را در چیزی که اطاعت او را واجب کرده بود در شبهه نگذاشت که به کاری پیش از محلّش بر او پیشی بگیرد یا در راه او پیش از وقتش جهاد کند. خداوند شکوهمند درباره صید فرموده است: در حال احرام صید را نکشید. [مائده (۵): ۹۵] آیا کشتن صید بزرگ تر است یا کشتن جانی که خداوند حرام کرده است. و برای هر چیزی محلّی قرار داده و فرموده است: و هنگامی که از احرام بیرون آمدید صید کنید. [مائده (۵): ۲]

ص: ۱۷۳

لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا أَشْهُرَ الْحَرَامِ فَعَجَلَ الشَّهْرَ عَدَّهُ مَعْلُومَهُ، فَجَعَلَ مِنْهَا أَرْبَعَهُ حَرَامًا وَقَالَ: فَسَيَحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ ثُمَّ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ فَجَعَلَ لِدَلِكِ مَحَلًّا. وَقَالَ: وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَجَلًا وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا. فَإِنْ كُنْتَ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ وَ تَبَيَّنَ مِنْ شَأْنِكَ، فَشَأْنُكَ وَ إِلَّا فَلَا تَرُومَنَّ أَمْرًا أَنْتَ مِنْهُ فِي شَكٍّ وَ شَبْهَةٍ وَ لَا تَتَعَاطَى زَوَالَ مَلِكٍ لَمْ تَنْقُضْ أَكْلَهُ وَ لَمْ يَنْقُضْ مِدَاهُ وَ لَمْ يَبْلُغِ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، فَلَوْ قَدْ بَلَغَ مِدَاهُ وَ انْقَطَعَ أَكْلُهُ وَ بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ لَا يَنْقُضُ الْفِصْلَ وَ تَتَابَعِ النَّظَامِ وَ لِأَعْقَبِ اللَّهِ فِي التَّابِعِ وَ الْمَتَّبِعِ الدَّلَّ وَ الصَّغَارَ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ إِمَامٍ ضَلَّ عَنْ وَقْتِهِ، فَكَانَ التَّابِعُ فِيهِ أَعْلَمُ مِنَ الْمَتَّبِعِ، أْتَرِيدُ يَا أُخِي! أَنْ تَحْيِيَ مَلَهُ قَوْمٌ قَدْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ عَصَوْا رَسُولَهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ ادَّعَوْا الْخِلَافَةَ بِلَا بَرَهَانٍ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَهْدٍ مِنْ رَسُولِهِ؟! أَعِيدُكَ بِاللَّهِ يَا أُخِي! أَنْ تَكُونَ غَدَا الْمَصْلُوبَ بِالْكَنَاسَةِ، ثُمَّ ارْفُضْتِ عَيْنَاهُ وَ سَالَتْ دُمُوعَهُ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ هَتَكَ سِتْرَنَا وَ جَحَدَنَا حَقًّا وَ أَفْشَى سِرًّا وَ نَسَبَنَا إِلَى غَيْرِ جَدَّنَا وَ قَالَ فِينَا مَا لَمْ نَقْلَهُ فِي أَنْفُسِنَا.

[۹۳۲] ۱۷- بعض اصحابنا، عن محمد بن حسان، عن محمد بن رنجويه، عن عبد الله بن الحكم الأرمني، عن عبد الله بن إبراهيم بن محمد الجعفری قال:

أتينا خديجة بنت عمر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام نعزيها بآبنا بنتها، فوجدنا عندها موسى بن عبد الله بن الحسن، فإذا هي في ناحية قريبا من النساء، فعزيناها، ثم أقبلنا عليه فإذا هو يقول لابنه أبي يشكر الزائيه:

ص: ۱۷۴

و فرموده است: شعائر خداوند و حدود الهی و ماه حرام را حلال نکنید. [مائده (۵): ۲] و ماه ها را تعداد معلومی قرار داد و از آن ها چهارتا را حرام نهاد و فرمود: پس چهار ماه در زمین سیر کنید و بدانید که شما نمی توانید خدا را ناتوان کنید. [توبه (۹): ۲] سپس آن پاک و والا- فرمود: وقتی ماه های حرام پایان یافت مشرکان را بکشید هر کجا که یافتید. [توبه (۹): ۵] پس برای آن جایی قرار داد. و فرموده است: و به عقد نکاح آهنگ نکنید تا مدّت مقرر برسد. [سوره بقره (۲): ۲۳۵] و برای هر چیزی مدّتی و برای هر مدّتی، نوشته ای نهاده است. پس اگر تو دلیلی از پروردگارت داری و به کارت یقین داشته، موضوع در نزدت روشن است، این به خودت مربوط است. و گرنه دنبال کاری که درباره اش شک و شبهه ای داری نرو. و به

از بین بردن حکومتی که روزی اش تمام نشده و مدّتش پایان نیافته و زمان نوشته شده اش نرسیده قیام نکن. که اگر مدّتش پایان یافته، روزی اش تمام شده و زمان نوشته شده اش رسیده باشد، فاصله به پایان رسیده، نظام متصل شده و خداوند خواری و حقارت را برای دنباله رو و دنبال شونده در پی می آورد. و من از امامی که وقتش را گم کرده، به خدا پناه می برم. که در آن دنباله رو داناتر از دنبال شونده باشد. برادرم! آیا می خواهی آیین مردمی را زنده کنی که به آیات خداوند کافر گشته، از پیامبرش نافرمانی کرده و از هوس های خودشان بدون هدایتی از سوی خداوند دنباله روی کردند و بدون برهانی از خداوند و نه سفارشی از فرستاده او ادّعیای خلافت کردند؟ برادرم تو را به پناه خدا می خوانم. از این که فردا در کناسه به دار آویخته شوی. سپس دیدگانش پر شده، اشک هایش جاری گشته، فرمود: خدا داور میان ما و کسی باشد که پرده ما را درید و حقمان را انکار کرد و رازمان را فاش کرده و ما را به غیر نیایمان نسبت داد و درباره ما چیزی گفت که خودمان نگفتم.

[۹۳۲]۱۷- عبد الله بن ابراهیم محمد جعفری گفته است: ما به نزد خدیجه دختر عمر بن علی بن حسین بن علی ابو طالب علیهم السلام رفتیم تا او را برای نوه اش تسلیت بدهیم. موسی بن عبد الله حسن نزدش بود. که در گوشه ای نزدیک زنان نشسته بود. به خدیجه تسلیت گفته، سپس به موسی که به دختر مرثیه گوی

ص: ۱۷۵

قولی فقالت:

اعدد رسول الله و اعدد بعده

أسد الإله و ثالثا عبّاسا

و اعدد علی الخیر و اعدد جعفر

و اعدد عقیلا بعده الزّوّاسا

فقال: أحسنت و أطربتنی، زیدینی، فاندفعت تقول:

و منّا إمام المتّقین محمد

و حمزه منّا و المهذب جعفر

و منّا علی صهره و ابن عمّه

و فارسه ذاک الإمام المطهر

فأقمنا عندها حتّى کاد اللیل أن یجیء، ثمّ قالت خدیجه: سمعت عمی محمد بن علی صلوات الله علیه و هو یقول: إنّما تحتاج المرأه فی المأتم إلى النّوح لتسیل دمعته و لا- ینبغی لها أن تقول هجرا، فإذا جاء اللیل فلا تؤذی الملائکه بالنّوح، ثمّ خرجنا

فغدونا إليها غدوه فتذاكرنا عندها اختزال منزلها من دار أبي عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام فقال: هذه دار تسمى دار السيرة، فقالت: هذا ما اصطفى مهادينا-تعني محمدا بن عبد الله بن الحسن-تمازحه بذلك-فقال: موسى بن عبد الله: و الله لأخبرنكم بالعجب، رأيت أبي رحمه الله لما أخذ في أمر محمدا بن عبد الله و أجمع على لقاء أصحابه، فقال: لا أجد هذا الأمر يستقيم إلا أن ألقى أبا عبد الله جعفر بن محمدا عليهما السلام فانطلق و هو متك على فانطلقت معه حتى أتينا أبا عبد الله عليه السلام، فلقيناه خارجا يريد المسجد فاستوقفه أبي و كلمه، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: ليس هذا موضع ذلك، نلتقي إن شاء الله؛ فرجع أبي مسرورا، ثم أقام حتى إذا كان الغد أو بعده بيوم، انطلقنا حتى أتينا، فدخل عليه أبي و أنا معه فابتدأ الكلام، ثم قال له فيما يقول: قد علمت جعلت فداك أن السن لي عليك و أن في قومك من هو أسن منك و لكن الله عز و جل

ص: ١٧٦

ابی یشکر می گفت: بگو، رو کردیم. و او گفت:

بشمار بعد از رسول دین

شیر خدا [حمزه]، سپس عباس را

بشمار علی نیک و جعفر و آن گه

عقیلش این همه رؤسا را

موسی گفت: زیبا گفتمی و مرا به جنبش وجد آوردی، بیشتر بگو. و او دوباره شتاب گرفته، گفت:

از ما است امام متقین محمد صلی الله علیه و اله

وز ما است حمزه و ان پاک گشته جعفرش

از ما است داماد و پسر عمش علی

آن امام پاک و آن جنگاورش

و ما نزدش بودیم تا نزدیک شب شد. آن گاه خدیجه گفت: از عمویم باقر -درود خدا بر او- شنیدم که می فرمود: زن در سوگواری به نوحه خوانی نیازمند است تا اشک هایش جاری شود. ولی سزاوار نیست که هذیان و سخنان پریشان گوید. آن گاه که شب آمد فرشتگان را با نوحه خوانی نیازارید. ما خارج شدیم و بامداد باز گشتیم. و در نزدش از جداشدن منزلش از خانه حضرت صادق علیه السلام سخن گفتیم. موسی گفت: این جا خانه ای است که به خانه سرقت نام آور شده است. و خدیجه گفت: این کاری بود که مهدی ما-و مقصودش محمد بن عبد الله حسن بود که با این کلمه با او شوخی کرد- برگزید. آن گاه موسای عبد الله گفت: به خدا سوگند! به شما چیزی شگفت خواهم گفت. من، پدرم-خدایش بیامزد- را دیدم که

وقتی به بیعت گرفتن برای محمد آغاز کرده، تصمیم گرفت یاران او را ببیند، گفت: گمان نمی کنم این کار درست شود مگر این که ابو عبد الله جعفر محمد علیهما السّلام را دیدار کنم. و درحالی که به من تکیه کرده بود راه خانه ایشان را در پیش گرفت. و من با او رفتم تا به خدمت صادق علیه السّلام رسیدیم. او را وقتی دیدیم که بیرون آمده بود و می خواست به مسجد برود. پدرم او را نگاه داشت و به سخن پرداخت. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمود: این جا، جای سخن نیست. خدا بخواهد همدیگر را دیدار می کنیم. پدرم شادمان بازگشت. سپس صبر کرد تا فردا شد یا یک روز بعد از آن رفتیم و به خدمتش رسیدیم. آن گاه پدرم سخن را آغاز کرد و از آن جمله گفت: جانم به فدایت می دانی که سن و سال من بیشتر از شما است و در میان خویشانت کسی هست که بزرگسال تر از تو باشد.

ص: ۱۷۷

قد قدّم لك فضلا ليس هو لأحد من قومك و قد جئتك معتمدا لما أعلم من بركك، و أعلم فديتك - أنك إذا أجبتي لم يتخلف عنّي أحد من أصحابك و لم يختلف عليّ اثنان من قريش و لا - غيرهم، فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: إنك تجد غيري أطوع لك منّي و لا حاجه لك فيّ، فو الله إنك لتعلم أنّي أريد البادية أو أمهم بها، فأثقل عنها و أريد الحجّ فما أدركه إلا بعد كدّ و تعب و مشقّه على نفسي، فاطلب غيري و سلّه ذلك و لا تعلمهم أنك جئتني، فقال له: النّاس مادّون أعناقهم إليك و إن أجبتي لم يتخلف عنّي أحد و لك أن لا تكلف قتالا و لا مكروها، قال: و هجم علينا ناس فدخلوا و قطعوا كلامنا، فقال أبي: جعلت فداك ما تقول؟ فقال: نلتقي إن شاء الله، فقال: أليس على ما أحبّ؟ فقال: على ما تحبّ إن شاء الله من إصلاحك. ثمّ انصرف حتّى جاء البيت، فبعث رسولا إلى محمّد في جبل بجهينه، يقال له: الأشقر على ليلتين من المدينه، فبشّره و أعلمه أنّه قد ظفر له بوجه حاجته و ما طلب، ثمّ عاد بعد ثلاثه أيام، فوقفنا بالباب و لم نكن نحجب إذا جئنا، فأبطأ الرّسول، ثمّ أذن لنا، فدخلنا عليه فجلست في ناحيه الحجره و دنا أبي إليه فقبل رأسه، ثمّ قال: جعلت فداك قد عدت إليك راجيا، مؤمّلا، قد انبسط رجائي و أملي و رجوت الدّرك لحاجتي، فقال له أبو عبد الله عليه السّلام: يا ابن عمّ إنّي أعيدك بالله من التّعرض لهذا الأمر، الّذي أمسيت فيه؛ و إنّي لخائف عليك أن يكسبك شرّا، فجرى الكلام بينهما، حتّى أفضى إلى ما لم يكن يريد و كان من قوله: بأبي شيء كان الحسين أحقّ بها من الحسن؟ فقال أبو عبد الله عليه السّلام: رحم الله الحسن و رحم الحسين و كيف ذكرت هذا؟ قال: لأنّ الحسين عليه السّلام: كان ينبغي له إذا عدل أن يجعلها في الأسنّ من ولد الحسن، فقال أبو عبد الله عليه السّلام:

ص: ۱۷۸

ولی خداوند عزّتمند فضیلتی به تو بخشیده که کسی از خویشانت دارای آن نیست. به نزد تو آمدم درحالی که می دانستم به نیکی ات می توانم تکیه کنم. و بدان-فدایت شوم- که وقتی تو مرا پذیری، کسی از یارانت از من سرپیچی نخواهند کرد و دو نفر از قریش و جز آنان با من مخالفت نمی کنند. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: تو دیگری را فرمانبرتر از من یافته نیازی به من نخواهی داشت. به خدا سوگند تو می دانی که من آهنگ بیابان می کنم یا تصمیمش را می گیرم و آن گاه سنگین می شوم و آهنگ حجّ می کنم و جز پس از پافشاری و خستگی و دشواری بر خودم به آن نمی رسم. سراغ دیگری برو و از او بخواه و به آنان نگو که پیش من آمدمی. او گفت: مردم گردن هاشان را به سوی تو دراز کرده اند و اگر تو پذیری کسی از من سرپیچی نخواهد کرد. «و من نیز شرط می کنم که شما به جنگ کردن تکلیف نشوی و چیزی که موجب ناراحتی شما

گردد صورت نگیرد» موسی گوید: در این حال مردمی هجوم آورده، داخل شدند و سخن را بریدند. پس پدرم گفت: جانم به فدایت! چه می گویی؟ فرمود: اگر خدا بخواهد همدیگر را دیدار می کنیم. او گفت: آیا بر آن چیزی است که دلخواه من باشد؟ فرمود: ان شاء الله بر آن چیزی است که تو دوست داری که اصلاح تو باشد. پدرم بازگشته، به خانه آمد. آن گاه کسی را به سوی محمد در کوهی به نام اشقر در جهینه که دو شب با مدینه فاصله داشت فرستاد تا به او بشارت داده، بگوید که به حاجتش و آن چه می خواسته رسیده است. سپس بعد از سه روز پدرم [به خانه آن حضرت] بازگشت. که بر در نگاه داشته شدیم درحالی که وقتی پیش از آن می آمدیم جلومان را نمی گرفتند. فرستاده دیر کرد، سپس اجازه دادند و ما به نزد او رفتیم. من در گوشه اتاق نشسته و پدرم نزدیک رفته، سر او را بوسیده، گفت: جانم به فدایت! امیدوار و آرزومند به سوی تو بازگشتم. امید و آرزویم گسترده شده و امیدوارم به حاجتم دست یابم. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: پسر عمو! من تو را از دست یازیدن به این کاری که عصر کردی به پناه خدا می خوانم. و من برای تو از این که او شری را برایت کسب کند هراسانم. و سخن میان ایشان درگرفت تا به آن جا کشید که پدرم نمی خواست و از سخنان پدرم این بود: برای چه حسین به امامت سزاوارتر از حسن شد؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند حسن و حسین را بیامرزد. چرا این را می گویی؟ او گفت: زیرا برای حسین علیه السلام سزاوار بود که عدالت ورزیده، آن را در بزرگسال ترین فرزند حسن قرار دهد.

ص: ۱۷۹

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَنْ أُوْحِيَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُوْحِيَ إِلَيْهِ بِمَا شَاءَ وَ لَمْ يُؤْمَرْ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ وَ أَمْرٌ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا شَاءَ؛ ففَعَلَ مَا أَمَرَ بِهِ وَ لَسْنَا نَقُولُ فِيهِ إِلَّا مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ تَبَجِيلِهِ وَ تَصَدِيقِهِ، فَلَوْ كَانَ أَمْرُ الْحُسَيْنِ أَنْ يَصِيرَ فِي الْأَسْنِ أَوْ يَنْقَلِبَ فِي وَلَدِهِمَا - يَعْنِي الْوَصِيَّةَ - لَفَعَلَ ذَلِكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا هُوَ بِالْمَتَّهِمِ عِنْدَنَا فِي الدَّخِيرَةِ لِنَفْسِهِ، وَ لَقَدْ وَلَّى وَ تَرَكَ ذَلِكَ وَ لَكِنَّهُ مَضَى لَمَّا أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ جَدُّكَ وَ عَمُّكَ، فَإِنْ قُلْتَ خَيْرًا فَمَا أَوْلَاكَ بِهِ وَ إِنْ قُلْتَ هَجْرًا فَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ، أَطْعَمَنِي يَا ابْنَ عَمِّ وَ اسْمِعْ كَلَامِي، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا أَلُوْكَ نَصْحًا وَ حِرْصًا فَكَيْفَ وَ لَا أَرَاكَ تَفْعَلُ، وَ مَا لِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ مَرْدٍ. فَسَرَّ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَ اللَّهُ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّ الْأَحْوَالَ الْأَكْشَفَ الْأَخْضَرَ الْمَقْتُولَ بَسَدَهُ أَشْجَعُ، عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا، فَقَالَ أَبِي: لَيْسَ هُوَ ذَلِكَ وَ اللَّهُ لِيَحَارِبَنَّ بِالْيَوْمِ يَوْمًا وَ بِالسَّيِّئَةِ سَاعَهُ وَ بِالسَّيِّئَةِ سَنَهُ وَ لِيَقُومَنَّ بِنَارِ بَنِي أَبِي طَالِبٍ جَمِيعًا، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ مَا أَخَوْفَنِي أَنْ يَكُونَ هَذَا الْبَيْتُ يَلْحَقُ صَاحِبَنَا: «مَنْتَكَ نَفْسُكَ فِي الْخَلَاءِ ضَلَالًا» - لَا - وَ اللَّهُ لَا يَمْلِكُ أَكْثَرَ مِنْ حَيْطَانِ الْمَدِينَةِ وَ لَا يَبْلُغُ عَمَلُهُ الطَّائِفَ إِذَا أَحْفَلُ - يَعْنِي إِذَا أَجْهَدَ نَفْسَهُ - وَ مَا لِلْأَمْرِ مِنْ بَدٍّ أَنْ يَقَعَ، فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْحَمْ نَفْسَكَ وَ بَنِي أَبِيكَ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لِأَرَاهُ أَشْأَمَ سَلْحَهُ أَخْرَجَتْهَا أَصْلَابُ الرِّجَالِ إِلَى أَرْحَامِ النِّسَاءِ وَ اللَّهُ إِنَّهُ الْمَقْتُولَ بَسَدَهُ أَشْجَعُ بَيْنَ دَوْرَاهَا وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي بِهِ صَرِيحًا مَسْلُوبًا بَزَّتَهُ بَيْنَ رَجْلَيْهِ لَبْنَهُ وَ لَا - يَنْفَعُ هَذَا الْغَلَامَ مَا يَسْمَعُ - قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ - يَعْنِي - وَ لِيُخْرِجَنَّ مَعَهُ فِيهِزَمَ وَ يَقْتُلُ صَاحِبَهُ - ثُمَّ يَمْضَى فَيُخْرِجُ مَعَهُ رَايَهُ أُخْرَى - فَيَقْتُلُ كَبْشَهَا وَ يَتَفَرَّقُ جَيْشَهَا - فَإِنْ أَطَاعَنِي فَلِيَطْلُبِ الْأَمَانَ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ حَتَّى يَأْتِيَهُ اللَّهُ بِالْفَرْجِ وَ لَقَدْ عَلِمْتُ

ص: ۱۸۰

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند پاک و والا وقتی به محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش - وحی کرد، آنچه

را خواست به او وحی کرد و با کسی از آفریدگانش مشورت نکرد. و محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-علی علیه السلام را به آنچه خواست فرمان داد. و او آنچه را فرمان داده شده بود انجام داد. و ما درباره او جز بزرگداشت و تصدیقی که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرموده، نمی توانیم بگوییم. پس اگر او به حسین فرمان می داد که آن را به بزرگسال تر منتقل کند یا در فرزندان خود و حسن قرار دهد، حسین علیه السلام آن را انجام می داد. او به جهت ذخیره آن برای خودش در نزد ما متهم نیست. او آن را پشت سر گذاشت و به جا نهاد، ولی چنان که امر شده بود، انجام داد. و او نیای [مادری] تو و عمومی تو است. اگر خوبی بگویی چقدر به آن سزاواری و اگر بدی بگویی خدایت بیامزد. پسر عمو! مرا اطاعت کرده، سختم را بشنو. به خدایی که جز او خداوندی نیست سوگند، که من پند و اشتیاقم [برای اصلاح] را از تو باز نمی دارم. ولی گمان نمی کنم که تو چنین کنی. و برای فرمان خداوند بازگشتی نیست. پدرم در این جا شاد شد. و حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: به خدا سوگند! تو می دانی که او آن لوح چشم موی پیشانی برگشته سبزه ای است که جلوی دروازه [قبیله] اشجع در اعماق سیلگاه کشته می شود. پدرم گفت: او آن نیست. به خدا سوگند او با دشمنان در برابر یک روز، یک روز، در برابر یک ساعت، یک ساعت و در برابر یک سال، یک سال می جنگد و به خونخواهی همه فرزندان ابو طالب قیام می کند. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خدایت بیامزد من بسیار می ترسم که این (مصراع) بیت به رفیقمان بچسبد: «نفست در تنهایی به تو گمراهی ارزانی کرده است.»

نه به خدا سوگند او پیش از چند دیوار مدینه را به دست نمی آورد و کارش هرچه بکوشد به طائف هم نمی رسد. این کار به ناچار رخ می دهد. پس، از خدا پروا کرده، به خودت و فرزندان پدرت رحم کن. به خدا سوگند من او را شوم ترین نطفه ای می بینم که صلب مردان در رحم زنان ریخته است. به خدا سوگند او جلوی دروازه [قبیله] اشجع میان خانه های آنان کشته می شود. به خدا سوگند گویا که من او را می بینم که افتاده بر خاک و برهنه است و میان پاهایش خشتی است. و این جوان آن چه می شنود به او سودی نمی بخشد-موسی گوید: مقصودش من بودم-با او قیام می کند و شکست می خورد و رفیقش کشته می شود. سپس می رود و بیرق دیگری به همراهی او قیام می کند و امیرش کشته شده، لشکرش پراکنده می شود. پس اگر از من اطاعت کند باید در این هنگام از بنی عباس امان بگیرد تا خداوند فرجش بدهد.

ص: ۱۸۱

بأن هذا الأمر لا يتم و إنك لتعلم و نعلم أن ابنك، الأحوال الأخضر الأکشف المقتول بسده أشجع بين دورها عند بطن مسيلها، فقام أبي و هو يقول: بل يعني الله عنك و لتعودن أو ليقى الله بك و بغيرك؛ و ما أردت بهذا إلا امتناع غيرك و أن تكون ذريعتهم إلى ذلك فقال أبو عبد الله عليه السلام: الله يعلم ما أريد إلا نصحك و رشدك و ما علي إلا الجهد. فقام أبي يجز ثوبه مغضبا فلحقه أبو عبد الله عليه السلام فقال له: أخبرك أني سمعت عمك-و هو خالك- يذكر أنك و بنى أبيك ستقتلون، فإن أطعني و رأيت أن تدفع بالتي هي أحسن فافعل، فوالله المذی لا- إله إلا هو عالم الغيب و الشهادة الرحمن الرحيم الكبير المتعال على خلقه لوددت أني فديتك بولدي و بأحبهم إلي، و بأحب أهل بيتي إلي و ما يعدلك عندى شيء فلا ترى أني غششتك. فخرج أبي من عنده مغضبا أسفا، قال: فما أقمنا بعد ذلك إلا قليلا-عشرين ليله أو نحوها-حتى قدمت رسل أبي جعفر فأخذوا أبي و عمومتی سليمان بن حسن، و حسن بن حسن، و إبراهيم بن حسن، و داود بن حسن، و علي بن حسن، و سليمان

بن داود بن حسن، و علی بن ابراهیم بن حسن، و حسن بن جعفر بن حسن، و طباطبا ابراهیم بن اسماعیل بن حسن، و عبد الله بن داود، قال: فصَدُوا فِي الْحَدِيدِ، ثُمَّ حَمَلُوا فِي مَحَامِلِ أَعْرَاءٍ لَا وِطَاءَ فِيهَا وَ وَقَفُوا بِالْمَصَلِيِّ لَكِي يَشْمَتُهُمُ النَّاسُ، قَالَ: فَكَفَّ النَّاسُ عَنْهُمْ وَ رَقُوا لَهُمْ لِلْحَالِ الَّتِي هُمْ فِيهَا، ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِمْ حَتَّى وَقَفُوا عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ: فَحَدَّثَنَا خَدِيجَةُ بِنْتُ عَمْرِ بْنِ عَلِيٍّ: أَنَّهُمْ لَمَّا أَوْقَفُوا عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ-الْبَابِ الْمَذِي يُقَالُ لَهُ بَابُ جَبْرِئِيلِ-أَطَّلَعَ عَلَيْهِمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَامَّهُ رَدَائِهِ مَطْرُوحٍ بِالْأَرْضِ، ثُمَّ أُطَّلِعَ

ص: ١٨٢

و من دانسته ام که این کار به انجام نمی رسد و تو می دانی و همه می دانیم که پسرت همان لوچ چشم، سبزه موی پیشانی برگشته ای است که جلوی دروازه [قبیله] اشجع میان خانه های آنان در درون سیلگاه کشته می شود. آن گاه پدرم برخاست درحالی که می گفت: خداوند ما را از تو بی نیاز می کند. درحالی که تو به سوی ما بازخواهی گشت یا خداوند تو و غیر تو را بازخواهد گرداند. و تو از این [سخنان] جز بازداشتن یارانت و وسیله شدن برای آنان در این کار قصدی نداری. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند می داند که من جز پند و هدایت تو را نمی خواهم. و بر من جز کوشش [در این راه] چیزی نیست. پدرم خشمگین شده درحالی که جامه اش به زمین کشیده می شد به راه افتاد. حضرت صادق علیه السّلام خود را به او رسانیده، فرمود: به تو بگویم که من از عمویت-و هم دایی ات- شنیدم که می گفت: تو و پسران پدرت کشته خواهید شد. اگر مرا اطاعت کرده، معتقد شدی که به آنچه نیکوتر است پاسخ دهی چنان کن. به خدایی که جز او خداوندی نیست، دانای نهان و آشکار، مهربان، رحیم و برتر از آفریدگان است سوگند که دوست دارم فرزندانم و گرامی ترین آنان و گرامی ترین خاندانم را فدایت کنم. نزد من چیزی با تو برابری نمی کند. و گمان نکن که من با تو دورویی می کنم. و پدرم خشمگین و اندوهگین از نزد ایشان بیرون آمد. او گوید: ما پس از این جز اندکی-بیست شب یا مانند آن-سپری نکردیم که فرستادگان منصور آمده، پدرم و عموهایم سلیمان حسن و حسن بن حسن و ابراهیم حسن و داود و علی و سلیمان او و علی ابراهیم حسن و حسن بن جعفر حسن و طباطبا ابراهیم بن اسماعیل حسن و عبد الله داود را گرفتند. او گوید: آن گاه آنان را با زنجیر بسته، بر محمل هایی برهنه و بی زین سوار کرده، در مصلی نگاه داشتند تا مردم شماتتشان کنند. او گوید: مردم خودداری کرده، بر حالی که آنان داشتند دلسوزی کردند. سپس آنان را در کنار در مسجد رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نگاه داشتند.

عبد الله بن ابراهیم جعفری گوید: خدیجه دختر عمر بن علی به ما گفت: آنان را کنار در مسجد-دری که به آن در جبریل می گویند-نگاه داشتند. حضرت صادق علیه السّلام به نزد آنان آمد درحالی که همه عبايش بر زمین افتاده بود.

ص: ١٨٣

من باب المسجد فقال: لعنكم الله يا معاشر الأنصار-ثلاثا-ما على هذا عاهدتم رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ لَا بَايَعْتُمُوهُ، أَمَا وَ اللَّهُ إِنْ كُنْتُ حَرِيصًا وَ لَكُنِّي غَلِبْتُ وَ لَيْسَ لِلْقَضَاءِ مَدْفَعٌ، ثُمَّ قَامَ وَ أَخَذَ إِحْدَى نَعْلَيْهِ فَأَدْخَلَهَا رِجْلَهُ وَ الْأُخْرَى فِي يَدِهِ وَ عَامَّهُ رَدَائِهِ يَجْرَهُ فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ دَخَلَ بَيْتَهُ فَحَمَّ عَشْرِينَ لَيْلَةً، لَمْ يَزَلْ يَبْكِي فِيهِ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ حَتَّى خَفْنَا عَلَيْهِ، فَهَذَا حَدِيثُ خَدِيجَةَ. قَالَ الْجَعْفَرِيُّ: وَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ لَمَّا طَلَعَ بِالْقَوْمِ فِي الْمَحَامِلِ، قَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ

المسجد ثم أهوى إلى المحمل الذي فيه عبد الله بن الحسن يريد كلامه، فمنع أشد المنع و أهوى إليه الحرس فدفعه و قال: تنح عن هذا، فإن الله سيكفيك و يكفى غيرك، ثم دخل بهم الزقاق و رجع أبو عبد الله عليه السلام إلى منزله، فلم يبلغ بهم البقيع حتى ابتلى الحرس بلاء شديدا؛ رمحته ناقته فدقت و ركه فمات فيها و مضى بالقوم، فأقمنا بعد ذلك حيناً، ثم أتى محمد بن عبد الله بن حسن، فأخبر أن أباه و عمومته قتلوا-قتلهم أبو جعفر- إلا حسن بن جعفر، و طباطبا، و علي بن إبراهيم، و سليمان بن داود، و داود بن حسن، و عبد الله بن داود، قال: فظهر محمد بن عبد الله عند ذلك و دعا الناس لبيعته، قال: فكنت ثالث ثلاثة بايعوه و استونق الناس لبيعته و لم يختلف عليه قرشي و لا أنصاري و لا عربي. قال: و شاور عيسى بن زيد و كان من ثقاته و كان على شرطه فشاوره في البيعة إلى وجه قومه، فقال له عيسى بن زيد: إن دعوتهم دعاء يسيرا لم يجيوك، أو تغلظ عليهم، فخلني و إياهم فقال له محمد: امض إلى من أردت منهم، فقال: ابعث إلى رئيسهم و كبيرهم-يعني أبا عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام- فإنك إذا أغلظت عليه علموا جميعاً أنك ستمرهم على الطريق

ص: ۱۸۴

سپس به در مسجد رفته، سه بار فرمود: ای گروه انصار! خدا شما را لعنت کند. بر چنین چیزی با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-پیمان نبسته، بیعت نکرده بودید. هان به خدا سوگند من [به یاری شان]آزمند بودم ولی مغلوب شدم. برای دفع قضا وسیله ای نیست. سپس برخاست و یکی از کفش ها را به پا کرد و دیگری را بر دست نگاه داشته، درحالی که عبایش بر زمین کشیده می شد، به خانه اش رفت. و بیست شب تب کرد. پیوسته شب و روز می گریست تا بر او ترسیدیم. و این حدیث خدیجه بود.

جعفری گوید: و موسی بن عبد الله حسن به ما گفت: وقتی محمل های این مردم پدیدار شد، حضرت صادق علیه السلام از مسجد برخاسته، به سوی محملی که عبد الله حسن در آن بوده، رفته و می خواسته با او سخن بگوید که به درستی از آن بازداشته اند، سربازی به سویش رفته، حضرت را رانده و گفته است: از او دور شو. که خداوند تو و جز تو را بس است. سپس آنان را به کوچه داخل کرده و حضرت صادق علیه السلام به منزلش بازگشته است. و هنوز به بقیع نرسیده بودند که آن سرباز به بلایی سخت دچار شد. شترش به او لگدی نواخت که رانش خرد شده، همان جا مرد. خویشان ما را بردند. پس از آن مدتی بر ما گذشت. سپس محمد عبد الله آمد. به او گفتند که پدرش و عموهایش کشته شده اند-منصور آنان را کشته است- به جز حسن جعفر و طباطبا و علی ابراهیم و سلیمان داود و داود حسن و عبد الله داود. او گوید: آن گاه محمد عبد الله خود را آشکار کرده، مردم را به بیعت خواند راوی گوید من سومین نفری بودم که با او بیعت کردند و مردم برای بیعتش گرد آمدند و هیچ قریشی و انصار و عربی با او مخالفت نکرد.

او گوید: محمد با عیسای زید که از کسان مورد اعتمادش و فرمانده پاسبانان بود مشورت کرد. با او درباره کس فرستادن به سوی بزرگان مردم مشورت کرد. و عیسای زید به او گفت: اگر آنان را به نرمی بخوانی پاسخ نمی دهند. بر آنان سخت بگیر و به من واگذارشان کن. محمد به او گفت: به سوی هر کدام از آنان که خواستی کسی را روانه کن. او گفت: به سراغ رئیس و بزرگشان-یعنی ابو عبد الله جعفر محمد علیهما السلام-بفرست؛ زیرا اگر تو بر او سخت بگیری، همگی خواهند دانست که تو آنان را به راهی می کشانی که ابو عبد الله علیه السلام را به آن کشانده ای.

الَّتِي أَمَرْتُ عَلَيْهَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا لَبِثْنَا أَنْ أَتَى بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَتَّى أَوْقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُ عَيْسَى بْنُ زَيْدٍ: أَسَلِمُ تَسَلِمًا، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحَدَّثْتَ نَبُوَّهُ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: لَا- وَلَكِنْ بَايَعْتُ تَأْمِنُ عَلَيَّ نَفْسَكَ وَمَالَكَ وَوَلَدَكَ وَلَا تَكْلِفُنِي حَرْبًا، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا فَتَى حَرْبًا وَلَا قِتَالَ وَلَا لَقْدَمْتُ إِلَيْكَ وَأَبِيكَ وَحَدْرَتَهُ الْهَدْيَ حَاقَ بِهِ وَلَكِنْ لَا يَنْفَعُ حَذْرٌ مِنْ قَدْرٍ، يَا ابْنَ أَخِي عَلَيْكَ بِالشَّبَابِ وَدَعِ عَنكَ الشَّيْخَ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: مَا أَقْرَبَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ فِي السَّنَنِ. فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لَمْ أُعَارِزْكَ وَلَا لَمْ أَجِئْ لِأَتَقَدَّمَ عَلَيْكَ فِي الْهَدْيِ أَنْتَ فِيهِ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: لَا وَاللَّهِ لَا بَدَّ مِنْ أَنْ تَبَايَعْتَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا فَتَى يَا ابْنَ أَخِي طَلَبًا وَلَا حَرْبًا وَإِنِّي لِأُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى الْبَادِيَةِ فَيَصِدَّنِي ذَلِكَ وَيَثْقُلُ عَلَيَّ حَتَّى تَكَلِّمَنِي فِي ذَلِكَ الْأَهْلِ، غَيْرَ مَرَّةٍ وَلَا يَمْنَعُنِي مِنْهُ إِلَّا الضَّعْفُ. وَاللَّهُ وَالرَّحْمَ أَنْ تَدْبِرَ عَنَّا وَنَشْقَى بِكَ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! قَدْ وَاللَّهِ مَاتَ أَبُو الدَّوَانِيقِ- يَعْنِي أَبَا جَعْفَرَ- فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا تَصْنَعُ بِي وَقَدْ مَاتَ؟ قَالَ: أُرِيدُ الْجَمَالَ بِكَ، قَالَ: مَا إِلَيَّ مَا تَرِيدُ سَبِيلًا، لَا وَاللَّهِ مَا مَاتَ أَبُو الدَّوَانِيقِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَاتَ مَوْتُ النَّوْمِ قَالَ: وَاللَّهِ لِتَبَايَعُنِي طَائِعًا أَوْ مَكْرَهًا وَلَا تَحْمَدُ فِي بَيْعَتِكَ، فَأَبَى عَلَيْهِ إِبَاءً شَدِيدًا وَأَمْرًا بِهِ إِلَى الْحَبْسِ. فَقَالَ لَهُ عَيْسَى بْنُ زَيْدٍ: أَمَا إِنْ طَرَحَنَاهُ فِي السَّيِّجِ- وَقَدْ خَرِبَ السَّيِّجُ- وَلَيْسَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ غَلَقٌ- خَفْنَا أَنْ يَهْرَبَ مِنْهُ، فَضَحَكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ أَوْ تَرَكَتْ تَسْجُنِي؟ قَالَ: نَعَمْ وَالَّذِي أَكْرَمَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالنَّبُوَّةِ لِأَسْجُنْتِكَ وَأَشَدَّدَنِي عَلَيْكَ، فَقَالَ عَيْسَى بْنُ زَيْدٍ: أَحْبَسُوهُ فِي الْمَخْبِئَةِ- ذَلِكَ دَارُ رِيطِهِ الْيَوْمَ- فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي سَأَقُولُ ثُمَّ أَصْدُقُ؛

او گوید: به خدا سوگند! اندکی نگذشت که حضرت صادق علیه السلام را آوردند و در برابر عیسی زید نگاه داشتند. عیسی زید به ایشان گفت: تسلیم شو تا در سلامت بمانی. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: آیا پس از محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- نبوت تازه ای پدید آمده است؟ محمد گفت: نه، ولی بیعت کن تا بر جان و مال و فرزندان ایمن شوی. و به جنگ هم مجبور نخواهی شد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: مرا به جنگ و کشتار توانی نیست. و من به پدرت فرمان دادم و او را از آنچه احاطه اش کرده بود پرهیز دادم. ولی پرهیز در برابر سرنوشت سودی ندارد. ای پسر برادر! سراغ جوان ها برو و پیران را رها کن. محمد گفت: سن من و شما خیلی نزدیک است. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: من با تو مبارزه نمی کنم و نیامده ام که در آنچه هستی بر تو پیشی بگیرم. محمد گفت: نه به خدا سوگند ناچاری که بیعت کنی. حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای پسر برادر مرا به بازخواست و جنگ توانی نیست. من آهنگ رفتن به سوی بیابان می کنم و ناتوانی مرا از آن باز می دارد. و بر من دشوار می آید. چنان که اهل خانواده چند بار در این باره با من سخن می گویند. و چیزی جز ناتوانی مرا از آن باز نمی دارد. تو را به خدا و خویشاوندی مان سوگند می دهم که قطع رحم نکنی و ما را به وسیله خودت خسته نکنی. او گفت: ای ابو عبد الله! به خدا سوگند ابو دوانیق- یعنی منصور- مرده است. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: من چه کنم که مرده است؟ گفت: در سایه تو آراستگی و آبرو می خواهم به دست آورم. حضرت فرمود: به آنچه می خواهی راهی نیست. نه به خدا سوگند ابو دوانیق نمرده است مگر این که خوابیده باشد. او گفت: به خدا سوگند چه بخواهی و چه نخواهی با من بیعت می کنی ولی در این بیعت ستایش نمی شوی. حضرت به سختی امتناع کرد و او فرمان

به زندانی کردن ایشان داد. عیسی زید بگفت: اگر اینک او را به زندان اندازیم زندان خراب است و بستی ندارد می ترسم از آن بگریزد. حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود: لا حول و لا قوه إلا بالله العلیّ العظیم آیا می خواهی مرا زندانی کنی؟ گفت: بله، سوگند به کسی که محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- را به پیامبری گرامی داشت تو را زندانی کرده، بر تو سخت خواهم گرفت. عیسی زید گفت: او را در مخفیگاه خانه زندانی کنید- آن جا اینک خانه ریطه دختر عبد الله است- حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: هان به خدا سوگند! من خواهم گفت و سپس تصدیق خواهم شد.

ص: ۱۸۷

فقال له عیسی بن زید: لو تكلمت لكسرت فمك، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: أما والله يا أكشف يا أزرقي، لكأني بك تطلب لنفسك جحرا تدخل فيه و ما أنت في المذكورين عند اللقاء و إني لأظنك إذا صقق خلفك طرت مثل الهيق النافر فنفر عليه محمّد بانتهار: احبسه و شدّد عليه و اغلظ عليه، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: أما والله لكأني بك خارجا من سدّه أشجع إلى بطن الوادی و قد حمل عليك فارس معلم في يده طراذه، نصفها أبيض و نصفها أسود، على فرس كميّة أقرح قطعك فلم يصنع فيك شيئا و ضربت خيشوم فرسه فطرحته و حمل عليك آخر خارج من زقاق آل أبي عمّار الديليين عليه غدیرتان، مضافورتان، و قد خرجتا من تحت بيضه كثير شعر الشاربين، فهو و الله صاحبك، فلا رحم الله رمته. فقال له محمّد: يا أبا عبد الله! حسبت فأخطأت و قام إليه السراقی بن سلح الحوت، فدفع في ظهره حتى أدخل السيجن و اصطفى ما كان له من مال و ما كان لقومه ممن لم يخرج مع محمّد، قال: فطلع بإسماعيل بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب و هو شيخ كبير ضعيف، قد ذهب إحدى عينيه و ذهب رجلاه و هو يحمل حملا، فدعاه إلى البيعه، فقال له: يا ابن أخي! إني شيخ كبير ضعيف و أنا إلى برك و عونك أحوج، فقال له: لا بدّ من أن تباع، فقال له: و أيّ شيء تنتفع ببيعتي و الله إني لأضيق عليك مكان اسم رجل إن كتبت، قال: لا بدّ لك أن تفعل، و اغلظ له في القول، فقال له إسماعيل: ادع لي جعفر بن محمّد، فلعلنا نبيع جميعا. قال: فدعا جعفرا عليه السلام، فقال له إسماعيل: جعلت فداك إن رأيت أن تبين له فافعل، لعل الله يكفّه عنّا، قال: قد أجمعت ألا أكلمه، أفليروني برأيه. فقال إسماعيل لأبي عبد الله عليه السلام: أنشدك الله هل تذكر

ص: ۱۸۸

عیسی زید گفت: اگر سخن بگوئید لب و دندانت را درهم می کوبم. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: هان به خدا سوگند! ای موی پیشانی برگشته، ای چشم آبی! گویا تو را می بینم که برای جانت سوراخی می جویی تا در آن داخل شوی. تو در میدان [جنگ] هم نام آور نیستی. من گمان می کنم وقتی در پشت سرت دو دست به هم زده شود تو مانند شتر مرغ رمیده از جا می جهی. محمّد با جلو گیری [از سخن حضرت] دستور داد: او را زندانی کن و بر او سخت و دشوار بگیر. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: هان به خدا سوگند گویا تو را می بینم که از دروازه [قبیله] اشجع به سوی درّه بیرون می روی و سواری نشاندار که در دستش نیزه کوچک سیاه و سفیدی است بر اسبی سرخ پیشانی سفید به تو حمله کرده و نیزه ات می زند ولی در تو کارگر نمی شود. و تو پوزه اسب او را زده، او را به زمین می اندازی. دیگری بر تو حمله کرده از کوچه خاندان ابو عمّار دیلانی بیرون می آید. گیسوان بافته اش از زیر کلاه خودش بیرون آمده، موهای سیبلش بسیار است. به خدا سوگند او کشنده تو است. که خدا استخوان های پوسیده اش را هم نیامزد. محمّد به او گفت: شمردی و خطا کردی. و سراقی بن سلح

حوتی برخاسته، به پشت حضرت زده، ایشان را به زندان انداخت و آنچه از مال داشت و آنچه مال خویشان آن حضرت بود، کسانی که با محمد همراهی نکردند، غارت شد. راوی گوید: آن گاه اسماعیل بن عبد الله بن جعفر ابو طالب را آوردند که پیرمردی بزرگ سال و ناتوان بود و یکی از چشمانش و هر دو پایش از بین رفته بودند و او را بر دوش می بردند. محمد او را به بیعت خواند. و او گفت: ای پسر برادر! من پیرمردی سالخورده و ناتوانم. من به نیکی و یاری ات نیازمندترم. محمد به او گفت: ناچاری بیعت کنی. او گفت: با بیعت من چه سودی می کنی. به خدا سوگند من جای نام مردی دیگر را بر تو تنگ می کنم اگر خواستی بنویسی. گفت: باید این کار را بکنی. و سخنان درشت گفت. آن گاه اسماعیل به او گفت: جعفر محمد را برایم بخوان شاید همگی بیعت کنیم. او گوید: پس حضرت صادق علیه السلام را خواند. اسماعیل به ایشان عرض کرد: جانم به فدایت! اگر معتقدی که کارش را روشن کنی، بکن. شاید خداوند او را از ما بازدارد. فرمود: تصمیم گرفته ام با او سخن نگویم. درباره من هر نظری دارد، داشته باشد. اسماعیل به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: تو را به خدا سوگندت می دهم

ص: ۱۸۹

یوما أتیت أباک محمد بن علی علیه السلام و علی حلتان صفراوان، فدام النظر إلی فبکی، فقلت له: ما یبکیک فقال لی: یبکینی أنك تقتل عند کبر سنک صیاعا، لا ینتطح فی دمک عززان، قال: قلت: فمتی ذاک؟ قال: إذا دعیت إلی الباطل فأبیته و إذا نظرت إلی الأحوال مشؤوم قومه ینتمی من آل الحسن علیه السلام علی منبر رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یدعو إلی نفسه، قد تسمی بغير اسمه فأحدث عهدک و اکتب وصیتک، فإنک مقتول فی یومک أو من غد، فقال له أبو عبد الله علیه السلام: نعم و هذا و ربّ الکعبه لا یصوم من شهر رمضان إلا أقله، فأستودعک الله یا أبا الحسن و أعظم الله أجرنا فیک و أحسن الخلافه علی من خلفت و إنا لله و إنا إلیه راجعون، قال: ثم احتمل إسماعیل و ردّ جعفر علیه السلام إلی الحبس، قال: فو الله ما أمسینا حتی دخل علیه بنو أخیه: بنو معاویه بن عبد الله بن جعفر فتوطّوه حتی قتلوه و بعث محمد بن عبد الله إلی جعفر علیه السلام فخلی سبیله، قال: و أقمنا بعد ذلك حتی استهللنا شهر رمضان فبلغنا خروج عیسی بن موسی یرید المدینه. قال: فتقدّم محمد بن عبد الله علی مقدّمته یزید بن معاویه بن عبد الله بن جعفر و کان علی مقدّمه عیسی بن موسی ولد الحسن بن زید بن الحسن بن الحسن و قاسم و محمد بن زید و علی و إبراهیم بنو الحسن بن زید، فهزم یزید بن معاویه و قدم عیسی بن موسی المدینه و صار القتال بالمدینه، فنزل بذباب و دخلت علينا المسوّده من خلفنا و خرج محمد فی أصحابه حتی بلغ الشوق، فأوصلهم و مضی، ثم تبعهم حتی انتهى إلی مسجد الخوآمین فنظر إلی ما هناك فضاء لیس فیهِ مسوّد و لا مبیض، فاستقدم حتی انتهى إلی شعب فزاره ثم دخل هذیل ثم مضی إلی أشجع، فخرج إلیه الفارس الذی قال أبو عبد الله علیه السلام من

ص: ۱۹۰

آیا به خاطر می آوری روزی را که به نزد پدرت محمد علی علیهما السلام آمدم و دو لباس زرد در برم بود. و او مدتی به من نگریست و گریه کرد. من به ایشان گفتم: چه چیز شما را به گریه در آورد. به من فرمود: این که تو در سنّ بالا- بیهوده کشته می شوی. و دو بز هم برای خونت شاخ به شاخ نمی شوند. من عرض کردم: این در چه موقعی است؟ فرمود: وقتی به باطل خوانده می شوی و از آن امتناع می کنی. وقتی آن لوچ چشم نامبارک خویشان از خاندان حسن علیه السلام را دیدی که بر

منبر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بالا- می رود و به سوی خودش فرامی خواند درحالی که به خود نام دیگری داده است، پیمان‌ت را تازه کن و وصیت‌ات را بنویس که تو در این روز یا فردایش کشته می شوی. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: بله، و این (محمد بن عبد الله) -سوگند به پروردگار کعبه- جز اندکی از ماه رمضان را روزه نخواهد گرفت. پس ای ابو الحسن تو را به خدا می سپارم خداوند اجر ما را در مصیبت تو افزون کند و نیکو جانشینی برای بازمندگان باشد. که ما برای خداییم و به سوی او هم بازمی گردیم. او گوید: سپس اسماعیل را بردند و جعفر صادق علیه السلام را به زندان بازگرداندند. به خدا سوگند شب نشده بود که پسران برادرش، معاویه بن عبد الله جعفر به نزد او رفته، با لگد او را کشتند. و محمد شخصی را به سوی جعفر علیه السلام فرستاد تا او را رها کند. او گوید: و ما پس از آن بودیم تا هلال ماه رمضان را دیدیم و آن گاه شنیدیم که عیسی بن موسی آهنگ مدینه کرده است. محمد که یزید بن معاویه بن عبد الله جعفر فرمانده جلوداران بود به پیشواز رفت. و فرمانده جلوداران عیسی بن موسی فرزندان حسن بن زید بن حسن بن حسن و قاسم و محمد زید و علی و ابراهیم پسران حسن زید بودند. یزید معاویه شکست خورد و عیسی بن موسی به مدینه آمد. و جنگ در آن جا رخ داد. آن گاه در [کوه] ذباب فرود آمد. و سیاه پوشان از پشت سر به ما حمله کردند. محمد در میان یارانش بیرون آمد تا به بازار رسید. آنان را به آنجا رساند و رفت. سپس به دنبالشان آمد تا به مسجد خوامین رسید و دید که آن جا میدانی تهی از سیاه پوش و سفیدپوش است. جلو رفت تا به شعب فزاره رسید سپس وارد [قبیله] هذیل شد سپس به سوی [قبیله] اشجع رفت. همان سواری که حضرت صادق علیه السلام گفته بود

ص: ۱۹۱

خلفه، من سکه هذیل قطعنه، فلم یصنع فیه شیئا و حمل علی الفارس، فضرِبَ خیشوم فرسه بالسیف، قطعنه الفارس، فأنفذه فی الدرع و اثنی علیه محمد، فضرِبَه فأتخنه و خرج علیه حمید بن قحطبه و هو مدبر علی الفارس یضربه من زقاق العماریین، قطعنه طعنه أنفذ السینان فیه، فکسر الرمح و حمل علی حمید قطعنه حمید بزج الرمح فصرعه، ثم نزل إلیه فضرِبَه حتّی أثنخه و قتله و أخذ رأسه و دخل الجند من کلّ جانب و أخذت المدینه و أجلینا هربا فی البلاد. قال موسی بن عبد الله: فانطلقت حتّی لحقت بإبراهیم بن عبد الله، فوجدت عیسی بن زید مکمنا عنده فأخبرته بسوء تدبیره و خرجنا معه حتّی أصیب -رحمه الله- ثم مضیت مع ابن أخی الأشتر عبد الله بن محمد بن عبد الله بن حسن حتّی أصیب بالسند، ثم رجعت شریدا طریدا، تضیق علی البلاد، فلما ضاقت علی الأرض و اشتدّ [بی] الخوف، ذكرت ما قال أبو عبد الله علیه السلام: فجئت إلی المهديّ و قد حجّ و هو یخطب الناس فی ظلّ الکعبه، فما شعر إلاّ و أنّی قد قمت من تحت المنبر، فقلت: لی الأمان یا امیر المؤمنین؟ و أدلّک علی نصیحه لک عندی؟ فقال: نعم ما هی؟ قلت: أدلّک علی موسی بن عبد الله بن حسن، فقال لی: نعم لک الأمان، فقلت له: أعطنی ما أثق به، فأخذت منه عهدا و موثیق و وثقت لنفسی ثم قلت: أنا موسی بن عبد الله، فقال لی: إذا تکرّم و تحبّی، فقلت له: أقطعنی إلی بعض أهل بیتک، یقوم بأمری عندک، فقال لی: انظر إلی من أردت، فقلت: عمّک العباس بن محمد فقال العباس: لا حاجه لی فیک، فقلت: و لکن لی فیک الحاجه، أسألک بحقّ امیر المؤمنین إلاّ قبلتنی فقبلنی شاء أو أبی، و قال لی المهديّ: من يعرفک؟ -و حوله أصحابنا أو أكثرهم-

ص: ۱۹۲

از پشت از کوچۀ هذیل به سوی او آمده، بر او نیزه زد. ولی کارگر نشد. آن گاه او بر آن سوار حمله کرده، پوزۀ اسبش را با شمشیر زد سوار نیزه ای به او زد که در زرهش فرورفت. محمّد برگشته، او را زد و در کشتنش کوشید. آن گاه درحالی که او آن سوار را دنبال می کرد و می زد حمید قحطبه از کوچۀ عمّاریان بر او حمله کرده، نیزه ای به او زد که آهنش در تن او فرورفت و چوبش شکست. محمّد به او حمله کرد. حمید با سر آهنین او را زد و انداخت. سپس فرود آمده، او را زد تا زخمی اش کرده و آنگاه کشت و سرش را برید. سربازان از هر سو آمدند و مدینه سقوط کرده و ما فرار کرده در سرزمین ها آواره شدیم.

موسای عبد الله گوید: من رفتم و به ابراهیم عبد الله پیوستم. عیسیای زید را در حالی که نزد او پنهان شده بود، دیدم. با او از تدبیر بدش سخن گفتم. تا با ما بیرون آمد و کشته شد-خدایش بیامرزد-سپس همراه پسر برادرم اشتر، عبد الله بن محمّد بن عبد الله حسن رفتم تا او هم در سند کشته شد. سپس آواره و رانده ای که سرزمین ها برایم تنگ بود باز گشتم. چون زمین بر من تنگ گرفت و هراسم افزون شد، آنچه را حضرت صادق علیه السّلام فرموده بود به یاد آوردم. پس به نزد مهدی رفتم که حجّ کرده و در سایه کعبه برای مردم خطبه می خواند. متوجّه نشد تا من از پای منبر برخاسته، گفتم: ای امیر مؤمنان! اگر تو را بر خیری راهنمایی کنم برایم امانی هست؟ او گفت: بله، آن چیست؟ گفتم: تو را بر موسی بن عبد الله حسن راهنمایی می کنم. به من گفت: بله برایم امان می دهم. به او گفتم: چیزی بدهید که مطمئن شوم. پس پیمان و میثاقی از او گرفته، بر جانم مطمئن شدم، سپس گفتم: موسی بن عبد الله منم. به من گفت: پس اکرام شده، عطایی به تو داده خواهد شد. من به او گفتم: مرا به یکی از خاندانت بسیار تا در نزد تو برای کار من اقدام کند. او گفت: خودت بنگر که چه کسی را می خواهی. گفتم: عمویت عیّاس محمّد. عیّاس گفت: مرا به تو نیازی نیست. من گفتم: ولی من به تو نیاز دارم. از تو به حقّ امیر مؤمنین می خواهم که مرا بپذیری. او خواه و ناخواه مرا پذیرفته است. مهدی به من گفت: چه کسی تو را می شناسد؟ -درحالی که پیرامون او همه یا بیشترشان اصحاب ما بودند-

ص: ۱۹۳

فقلت: هذا الحسن بن زید يعرفني و هذا موسى بن جعفر يعرفني و هذا الحسن بن عبد الله بن العباس يعرفني، فقالوا: نعم يا أمير المؤمنين! كأنه لم يغب عنا، ثم قلت للمهدى: يا أمير المؤمنين لقد أخبرني بهذا المقام أبو هذا الرجل و أشرت إلى موسى بن جعفر. قال موسى بن عبد الله: و كذبت على جعفر كذبه، فقلت له: و أمرني أن أقرئك السّلام و قال: إنّه إمام عدل و سخاء، قال: فأمر لموسى بن جعفر بخمسة آلاف دينار، فأمر لي منها موسى بألفي دينار و وصل عامّة أصحابه و وصلني، فأحسن صلتني، فحيث ما ذكر ولد محمّد بن عليّ بن الحسين، فقولوا صلّى الله عليهم و ملائكته و حمله عرشه و الكرام الكاتبون و خصّوا أبا عبد الله بأطيب ذلك، و جزی موسى بن جعفر عنّي خيراً، فأنا و الله مولاهم بعد الله.

[۹۳۳] ۱۸- و بهذا الإسناد، عن عبد الله بن جعفر بن إبراهيم الجعفری قال:

حدّثنا عبد الله بن المفصل مولى عبد الله بن جعفر بن أبي طالب قال: لما خرج الحسين بن عليّ المقتول بفتح و احتوى على المدينة دعا موسى بن جعفر إلى البيعه، فأتاه فقال له: يا ابن عمّ لا تكلفني ما كلف ابن عمّك، عمّك أبا عبد الله، فيخرج منّي ما لا أريد، كما خرج من أبي عبد الله ما لم يكن يريد، فقال له الحسين: إنّما عرضت عليك أمراً فإن أردته دخلت فيه و إن كرهته

لم أحملك عليه و الله المستعان ثم ودّعه، فقال له أبو الحسن موسى بن جعفر حين ودّعه: يا ابن عمّ إنك مقتول فأجدّ الضراب فإنّ القوم فساق يظهرون إيماناً و يسترون شركاً و إنّنا لله و إنّنا إليه راجعون، أحسبكم عند الله من عصبته، ثم خرج الحسين و كان من أمره ما كان، قتلوا كلّهم كما قال عليه السّلام.

[۹۳۴]۱۹- و بهذا الإسناد، عن عبد الله بن إبراهيم الجعفری قال:

كتب يحيى بن عبد الله بن الحسن إلى موسى بن جعفر عليه السّلام: «أمّا بعد فإنّي

ص: ۱۹۴

گفتم: این حسن زید مرا می شناسد و این موسای جعفر [علیهما السّلام] مرا می شناسد. و این حسن بن عبد الله عبّاس هم مرا می شناسد. آنان گفتند: بله، ای امیر مؤمنین! گویا که اصلاً از میان ما نرفته است. سپس من به مهدی گفتم: ای امیر مؤمنین پدر این مرد مرا به این احوال خبر داده بود. و به موسای جعفر [علیهما السّلام] اشاره کردم. او گوید: و دروغی بر جعفر [علیه السلام] بستم و گفتم: و به من فرمان داد که به تو سلام برسانم. او گفت: او امامی عادل و سخاوتمند است. او گوید: آن گاه او [مهدی] پنج هزار دینار به موسای جعفر [علیهما السّلام] داد. و ایشان دو هزار دینار آن را به من داد. به همه اصحابش مالی داد و به من هم داد. و خوب عطایی به من کرد. پس هر جا نام فرزندان محمّد بن علی حسین برده شد بگویند: درود خدا و فرشتگان و حاملان عرش و کرام الکاتبین بر آنان. و حضرت صادق [علیه السلام] را به نیکوترین آن ها اختصاص دهید. و خدا به موسای جعفر جزای خیر دهد که من به خدا سوگند پس از خداوند بنده اویم.

[۹۳۳]۱۸- عبد الله مفضّل- غلام عبد الله جعفر- به ما گفت: وقتی حسین بن علی کشته شده در فحّ قیام کرد و مدینه را گرفت موسای جعفر را به بیعت خواند. حضرت به نزد او آمده، فرمود: پسر عمو! مرا به چیزی تکلیف نکن. چنان که پسر عمویت، عمویت ابو عبد الله را تکلیف کرد که چیزی از من صادر می شود که دوست ندارم. چنان که از ابو عبد الله چیزی صادر شد که دوست نداشت. حسین به ایشان گفت: من چیزی را به شما پیشنهاد کردم اگر خواستید می پذیرید و اگر دوست نداشتید من آن را به شما تحمیل نمی کنم. و خداوند یاریگر است. سپس با او خداحافظی کرد. حضرت موسی [علیه السلام] وقتی خداحافظی می کرد به او فرمود: پسر عمو! تو کشته می شوی. پس خوب شمشیر بزن که این مردم فاسقانی هستند که اظهار ایمان کرده، شرکشان را می پوشانند. و ما همه برای خداییم و به سوی او هم بازمی گردیم. [من در پیشگاه خدا شما را از گروه او می شمارم.] سپس حسین قیام کرد و چنان شد که شد. همه کشته شدند. چنان که فرموده بود.

[۹۳۴]۱۹- عبد الله بن ابراهیم جعفری گفته است: یحیای عبد الله حسن به

ص: ۱۹۵

أوصی نفسی بتقوی الله و بها أوصیک فإنّها وصیّه الله فی الأوّلین و وصیّته فی الآخِرین، خبّرنی من ورد علیّ من أعوان الله علی دینه و نشر طاعته بما کان من تحنّک مع خذلانک و قد شاورت فی الدّعوه للرّضا من آل محمّد صلّی الله علیه و اله و سلّم و قد احتجبتّها و احتجبتها أبوک من قبلک و قدیما ادّعیتم ما لیس لکم و بسطتم آمالکم إلی ما لم یعطکم الله، فاستهویتم و

أضللتم و أنا محذرك ما حذرك الله من نفسه» فكتب إليه أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام «من موسى بن [أبي] عبد الله جعفر و عليّ مشتركين في التذلل لله و طاعته إلى يحيى بن عبد الله بن حسن، أما بعد فإنّي أحذرك الله و نفسي و أعلمك أليم عذابه و شديد عقابه و تكامل نعماته و أوصيك و نفسي بتقوى الله فإنها زين الكلام و تثبيت النعم، أتاني كتابك تذكر فيه أنّي مدّع و أبي من قبل و ما سمعت ذلك منّي و ستكتب شهادتهم و يُسألون و لم يدع حرص الدنيا و مطالبها لأهلها مطلباً لآخرتهم، حتّى يفسد عليهم مطلب آخرتهم في دنياهم و ذكرت أنّي ثبّطت الناس عنك لرغبتى فيما في يديك و ما منعنى من مدخلك العذى أنت فيه لو كنت راغباً ضعف عن سنّه و لا - قلّه بصيره بحجّه و لكنّ الله تبارك و تعالى خلق الناس أمشاجاً و غرائب و غرائز، فأخبرني عن حرفين أسألك عنهما ما العترف في بدنك و ما الصّيهلج في الإنسان، ثمّ اكتب إليّ بخبر ذلك و أنا متقدّم إليك أحذرك معصيه الخليفه و أحثك على برّه و طاعته و أن تطلب لنفسك أماناً قبل أن تأخذك الأظفار و يلزمك الخناق من كلّ مكان، فتروّح إلى النفس من كلّ مكان و لا تجده حتّى يمنّ الله عليك بمنّه و فضله، و رقه الخليفه أبقاه الله فيؤمّنك و يرحمك و يحفظ فيك أرحام رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و السلام على من اتّبع الهدى إنّنا أنّ العذاب على من كذّب و تولى قال الجعفرى:

ص: ١٩٦

موسای جعفر علیهما السلام نوشت: «اما بعد؛ من خودم و تو را به پروای خداوند سفارش می کنم. که آن سفارش خداوند در پیشینان و پسینان است. یکی از یاران دین خدا و مبلغ اطاعتش به نزد آمده، از دلسوزی تو نسبت به من و پشتیبانی نکردنت به من خبر داد. درحالی که من با تو درباره دعوت به مورد رضای آل محمّد - درود خدا بر او و بر خاندانش - مشورت کردم، تو آن را نپذیرفتی و پیش از تو پدرت هم آن را نپذیرفت. از قدیم شما چیزی را ادعا کردید که مال شما نیست. و آرزوهاتان را تا چیزی که خداوند به شما نداده بود، گسترديد. هوا در شما اثر کرد و گمراه گردیدید. و من تو را پرهیز می دهم از آنچه خداوند درباره خودش پرهیز داده است.» آن گاه حضرت کاظم علیه السلام در پاسخ او نوشت: «از موسای [ابو] عبد الله جعفر و علی که در خاکساری و فرمانبری برای خداوند شریک اند، به یحیای عبد الله حسن. اما بعد؛ من تو و خودم را از خدا پروا می دهم. و تو را از عذاب دردناک و کیفر سخت و بی نهایت او آگاه می کنم. تو و خودم را به پروای از خداوند سفارش می کنم. که آن آرایه سخن و استواری نعمت ها است. نامه ات به من رسید. در آن گفته ای که من و پیش از من، پدرم مدعی بوده ایم. درحالی که تو ادعایی از من نشنیده ای. گواهی شان نوشته شده، از آنان پرسیده می شود. [زخرف (٤٣): ١٩] حرص دنیا و خواسته های آن برای اهلش خواسته ای برای آخرتشان نگذاشته است چنان که خواسته آخرتشان را در راه دنیاشان خراب می کند. و گفته ای که من مردم را به خاطر رغبتم به آنچه در دست تو است بازداشته ام. درحالی که آنچه مرا از داخل شدن به چیزی که تو در آن هستی - اگر رغبت داشتم - بازداشته، ناتوانی در دانستن سنّت و بصیرت اندک به حجّت نیست. بلکه خداوند پاک و والا مردم را ترکیبی از شگفتی ها و طبیعت ها آفریده است. تو به من از دو کلمه ای که از تو می پرسم خبر بده. عترف در بدن تو چه چیز است؟ و صهلج در انسان چیست؟ این ها را برایم بنویس. من به تو دستور داده، تو را از شورش بر خلیفه پرهیز می دهم. و تو را به نیکی بر او و اطاعتش تشویق می کنم. پیش از آن که چنگال ها تو را بگیرد و از هر سو گلویت فشرده شود آنگاه به دنبال راحتی به هرجائی بروی و نیابی، امانی برای جانت بخواه تا خداوند به احسانش و دلسوزی خلیفه که خداوند او را نگاه دارد بر تو منت نهاده، ایمنی داده، بر تو رحمت کند و خویشان رسول خدا - درود خدا بر

او و بر خاندانش-را به وسیله تو حفظ کند. و سلام بر آن که از هدایت پیروی کند. به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که تکذیب کند و سربچی نماید. [طه (۲۰): ۴۷ و ۴۸]

ص: ۱۹۷

فبلغنی أنّ کتاب موسی بن جعفر علیه السّلام وقع فی یدی هارون فلّمّا قرأه قال: النّاس یحملونّی علی موسی بن جعفر و هو بریء ممّا یرمی به.

تمّ الجزء الثّانی من کتاب الکافی و یتلوه بمشیئه الله و عونہ الجزء الثّالث و هو باب کراهیه التّوقیت. و الحمد لله ربّ العالمین و الصّلاه و السّلام علی محمّد و آله أجمعین.

باب کراهیه التّوقیت [۹۳۵]۱-علی بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زیاد و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی جمیعاً، عن الحسن بن محبوب، عن أبی حمزه الثّمالیّ قال: سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول:

یا ثابت إنّ الله تبارک و تعالی قد کان وقت هذا الأمر فی السّبعین، فلّمّا أن قتل الحسین صلوات الله علیه اشتدّ غضب الله تعالی علی أهل الأرض، فأخره إلى أربعین و مائه، فحدّثناکم فأذعتم الحدیث فکشفتم قناع السّتر و لم یجعل الله له بعد ذلك وقتاً عندنا و یمحو الله ما یشاء و یشاء و یشاء و یشاء و یشاء و یشاء. قال أبو حمزه: فحدّثت بذلك أبا عبد الله علیه السّلام فقال: قد کان كذلك.

[۹۳۶]۲-محمّد بن یحیی، عن سلمه بن الخطّاب، عن علی بن حسان، عن عبد الرّحمن بن کثیر قال:

كنت عند أبی عبد الله علیه السّلام إذ دخل علیه مهرم، فقال له: جعلت فداک أخبرنی عن هذا الأمر الذی ننتظر متی هو؟ فقال: یا مهرم! کذب الوقّاتون و هلک المستعجلون و نجا المسلمون.

[۹۳۷]۳-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن علی بن أبي حمزه، عن أبي بصیر، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

ص: ۱۹۸

جعفری گوید: من شنیدم که نامه موسای جعفر علیهما السّلام به دست هارون افتاد. وقتی آن را خواند، گفت: مردم مرا بر ضدّ موسای جعفر وادار می کنند درحالی که او از آنچه به آن متّهم می شود، دور است.

بخش دوم کتاب کافی پایان یافت. و به دنبال آن به خواست و یاری خدا بخش سوم است که باب کراهت داشتن تعیین زمان [ظهور] می باشد. و سپاس برای خداوند که پروردگار جهانیان است. و سلام و درود بر محمّد و خاندانش همگی.

کراهت داشتن تعیین زمان [ظهور]

[۹۳۵] ۱- ابو حمزه ثمالی گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: ای ثابت همانا خداوند پاک و فرازمند، زمان این موضوع را در هفتاد سال قرار داد. وقتی حسین- درود خدا بر او- کشته شد، خشم خداوند بر اهل زمین سخت گشته، آن را تا صد و چهل سال عقب انداخت. آن گاه ما آن را به شما باز گفتیم. شما آن را فاش کرده، پرده از راز برداشتید و پس از آن خداوند برای آن در پیش ما وقتی نگذارد. خداوند آنچه را بخواهد از میان می برد و استوار می کند. و اصل کتاب نزد او است.

ابو حمزه گوید: این حدیث را با حضرت صادق علیه السّلام باز گفتم. فرمود: چنان بوده است.

[۹۳۶] ۲- عبد الرحمان کثیر گفت: من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم که مهرم وارد شد و به ایشان عرض کرد: جانم به فدایت! به من از این موضوعی که به انتظارش هستیم بفرمائید که چه زمانی است؟ فرمود: ای مهرم! وقت گذاران دروغ گفته، شتابندگان نابود شده و پذیرندگان نجات یافتند.

[۹۳۷] ۳- ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره حضرت قائم پرسیدم،

ص: ۱۹۹

سألته عن القائم عليه السلام فقال: كذب الوقّاتون، إنّ أهل بيت لا نوّقت.

[۹۳۸] ۴- أحمد بإسناده قال:

قال: أبا الله إلا أن يخالف وقت الموقّتين.

[۹۳۹] ۵- الحسين بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن الحسن بن علی الخزاز، عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمی، عن الفضیل بن یسار، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قلت: لهذا الأمر وقت؟ فقال: كذب الوقّاتون، كذب الوقّاتون، إنّ موسى عليه السّلام لما خرج وافدا إلى ربّه، واعددهم ثلاثين يوما، فلما زاده الله على الثلاثين عشرا قال قومه: قد أخلفنا موسى فصنعوا ما صنعوا فإذا حدّثناكم الحديث فجاء على ما حدّثناكم [به] فقولوا: صدق الله و إذا حدّثناكم الحديث فجاء على خلاف ما حدّثناكم به فقولوا: صدق الله، تؤجروا مرّتين.

[۹۴۰] ۶- محمّد بن یحیی و أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد، عن السّیاری، عن الحسن بن علی بن یقطين، عن أخیه الحسين، عن أبيه علی بن یقطين قال:

قال لی أبو الحسن عليه السّلام: الشّيعه تربّی بالأمانی منذ مائتی سنه، قال: و قال یقطين لابنه علی بن یقطين: ما بالنّا قیل لنا فکان و قیل لكم فلم یکن؟ قال: فقال له علی: إنّ الّذی قیل لنا و لكم کان من مخرج واحد، غیر أنّ أمرکم حضر، فأعطیتم محضه، فکان کما قیل لكم و إنّ أمرنا لم یحضر، فعلّنا بالأمانی، فلو قیل لنا: إنّ هذا الأمر لا یكون إلاّ إلى مائتی سنه أو ثلاثمائه سنه

لقتس القلوب و لرجع عامه الناس عن الإسلام و لكن قالوا: ما أسرعه و ما أقربه تألفا لقلوب الناس و تقریبا للفرج.

[۹۴۱]۷-الحسین بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن القاسم بن إسماعیل

ص: ۲۰۰

فرمودند: وقت گذاران دروغ گفتند. ما اهل بیت تعیین وقت نمی کنیم.

[۹۳۸]۴-احمد به سند خودش گفته که آن حضرت فرمود: خداوند دوست دارد با وقت گذاران مخالفت کند.

[۹۳۹]۵-فضیل یسار گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: آیا برای این موضوع وقتی است؟ فرمودند: وقت گذاران دروغ گفتند، وقت گذاران دروغ گفتند، وقت گذاران دروغ گفتند. همانا وقتی موسی علیه السلام به عنوان فرستاده به سوی پروردگارش رفت، با قومش سی روزه وعده کرد، آن گاه وقتی خداوند بر آن سی روز، ده روز افزود. قومش گفت: موسی به وعده اش عمل نکرد پس ساختند آنچه ساختند. پس وقتی ما حدیثی را به شما گفتیم و چنان شد که گفته بودیم بگویید: خدا راست گفت. و وقتی حدیثی به شما باز گفتیم و خلاف آن صورت گرفت [باز] بگویید: خدا راست گفت. تا دوبار اجر بگیری.

[۹۴۰]۶-علی یقظین گفته است: حضرت کاظم علیه السلام به من فرمودند: شیعه دو بیست سال است که با آرزوها تربیت می شود. و یقظین به پسرش علی گفت: چگونه است که درباره ما گفتند و شد و درباره شما گفتند و نشد؟ علی گفت: آنچه به ما و به شما گفته اند از یک جا صادر شده جز این که امر شما رسید و تمامش به شما داده شد و چنان شد که به شما گفتند. و امر ما نرسید و به آرزوها پرداختیم. اگر به ما بگویند این امر جز تا دو بیست یا سیصد سال ممکن نمی شود، دل ها سخت می شود و بیشتر مردم از اسلام برمی گردند. اما ایشان می گویند: چه شتابنده و نزدیک است. تا دل ها به هم انس گرفته، فرج را جلو اندازد.

[۹۴۱]۷-مهزم گفته است: ما نزد حضرت صادق علیه السلام از شهریاران فلان

ص: ۲۰۱

الأنباری، عن الحسن بن علی، عن إبراهيم بن مهزم، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ذکرنا عنده ملوک آل فلان فقال: إنما هلك الناس من استعجالهم لهذا الأمر، إن الله لا يعجل لعجله العباد، إن لهذا الأمر غايه ينتهی إليها، فلو قد بلغوها لم يستقدموا ساعه و لم يستأخروا.

باب التّمحيص و الامتحان [۹۴۲]۱-علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن يعقوب السّیراج و علی بن رئاب، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أنّ أمير المؤمنين عليه السلام لما بویع بعد مقتل عثمان صعّد المنبر و خطب بخطبه - ذکرها - يقول فيها: ألا إنّ بليتكم قد عادت

كهيت‌ها يوم بعث الله نبيّه صلى الله عليه و اله و سلم و الذي بعثه بالحق لتبليغ بلبله و لتغريغ غريبه، حتى يعود اسفلكم اعلاكم و اعلاكم اسفلكم و ليسبقن سابقون كانوا قصروا، و ليقصرن سابقون كانوا سبقوا، و الله ما كتمت و سمه و لا كذبت كذبه و لقد نبئت بهذا المقام و هذا اليوم.

[۹۴۳]۲- محمد بن يحيى و الحسن بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن القاسم بن اسماعيل الأنباري، عن الحسين بن علي، عن أبي المغراء، عن ابن أبي يعفور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ويل لطغاة العرب، من أمر قد اقترب، قلت: جعلت فداك كم مع القائم من العرب؟ قال: نفر يسير قلت: و الله إن من يصف هذا الأمر منهم لكثير، قال: لا- بد للناس من أن يمحصوا و يميزوا و يغربلوا و يستخرج في الغربال خلق كثير.

ص: ۲۰۲

خاندان [بنی عباس] سخن گفتیم، که فرمودند: همانا مردم به جهت شتابشان برای این موضوع هلاک شدند. خداوند به جهت شتاب بندگان شتاب نمی کند. برای این موضوع پایانی است که به آن می رسد. که اگر مردم به آن رسیدند ساعتی به پیش و پس نمی افتند.

امتحان و آزمایش

[۹۴۲]۱- علی رثاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که وقتی پس از کشته شدن عثمان، با امیر مؤمنان علیه السلام بیعت شد، حضرت بالای منبر رفته، خطبه ای خواند- حضرت صادق علیه السلام آن را ذکر کرد و فرمود: هان! همانا امتحان شما بازگشته است. به همان شکلی که وقتی خداوند پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- را برانگیخت. و سوگند به کسی که او را به راستی برانگیخت، شما پراکنده شده، غربال می شوید تا زیر و زبر شوید و جلوافتادگانی که کوتاهی می کردند، به پیش افتاده و پیشی گیرندگان که جلوافتاده بودند، کوتاهی کنند. به خدا سوگند من هیچ نشانه ای را پنهان نکرده، دروغی نگفتم. و به این مقام و این روز خبر داده شده بودم.

[۹۴۳]۲- ابن ابی یعفور گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: وای بر سرکشان عرب از امری که نزدیک شده است! من عرض کردم. جانم به فدایت! چند نفر عرب همراه قائم [علیه السلام] خواهند بود؟ فرمود: آنان اندکند. من گفتم: به خدا سوگند، بسیاری از آنان درباره این امر سخن می گویند. فرمود: مردم به ناچار باید آزمایش شده، جدا شده و غربال شوند. و مردم زیادی از غربال بیرون می ریزند.

ص: ۲۰۳

[۹۴۴]۳- محمد بن يحيى و الحسن بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن الحسن بن محمد الصيرفي، عن جعفر بن محمد الصيقلي، عن أبيه، عن منصور قال:

قال لى أبو عبد الله عليه السّلام: يا منصور! إنّ هذا الأمر لا- يأتىكم إلّا- بعد إياس و لا- و الله حتّى تمّيزوا، و لا- و الله حتّى تمحصوا، و لا و الله حتّى يشقى من يشقى و يسعد من يسعد.

[۹۴۵]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن معمر بن خلاد قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: ألم أحسب الدّاس أن يُتركوأ أن يقولوا آمّأ و هم لا- يُفتنون ثم قال لى: ما الفتنة؟ قلت: جعلت فداك الذى عندنا الفتنة فى الدّين، فقال: يفتنون كما يفتن الذهب، ثم قال: يخلصون كما يخلص الذهب.

[۹۴۶]۵-علّى بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن سليمان بن صالح رفعه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

قال إنّ حديثكم هذا لتشمئز منه قلوب الرّجال، فمن أقرّ به فزيده، و من أنكره فذروه، إنّه لا بدّ من أن يكون فتنة يسقط فيها كلّ بطانه و وليجه حتّى يسقط فيها من يشقّ الشّعر بشعرتين، حتّى لا يبقى إلّا نحن و شيعتنا.

[۹۴۷]۶-محمد بن الحسن و علّى بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن سنان، عن محمد بن منصور الصّيقل، عن أبيه قال:

كنت أنا و الحارث بن المغيرة و جماعه من أصحابنا جلوسا و أبو عبد الله عليه السّلام يسمع كلامنا فقال لنا: فى أىّ شىء أنتم؟ هيهات، هيهات! لا و الله لا يكون ما تمدّون إليه أعينكم حتّى تغربلوا، لا و الله لا يكون ما تمدّون إليه أعينكم حتّى تمحصوا، لا و الله لا يكون ما تمدّون إليه أعينكم حتّى تمّيزوا، لا و الله ما يكون ما تمدّون إليه أعينكم إلّا بعد إياس، لا و الله لا يكون ما تمدّون

ص: ۲۰۴

[۹۴۴]۳-منصور گفته است: حضرت صادق عليه السّلام به من فرمود: ای منصور! این امر جز پس از ناامید شدن به شما نمی رسد. به خدا سوگند! آن نمی رسد تا شما جدا شوید. به خدا سوگند! نمی رسد تا آزمایش شوید. به خدا سوگند نمی رسد تا آن که شقى است شقى شود و آن که سعادت مند است سعادت مند.

[۹۴۵]۴-معمر خلاد گفته است: از حضرت ابو الحسن عليه السّلام شنیدم می فرماید: الم. آیا مردم می پندارند با گفتن «ما ایمان آوردیم» رها می شوند و آزمایش نمی شوند. [عنكبوت (۲۹): ۱ و ۲] سپس به من فرمود: فتنة و آزمایش چیست؟ من عرض کردم: جانم به فدایت، به گمان ما آزمایش در دین است. فرمودند: آزمایش می شوند چنان که زر آزمایش می شود. سپس فرمود: خالص می شوند چنان که زر خالص می شود.

[۹۴۶]۵-از سليمان صالح روایتی که سندش را به حضرت باقر عليه السّلام رساننده نقل شده که ایشان فرموده اند: همانا دل های این مردم از این سخن شما کراهت دارد. پس با آن که به آن اعتراف دارد بیشتر بگوئید و رها کنید آن که را آن را انکار می کند. همانا باید امتحانی باشد که در آن هر صاحب سرّ و خواصّی بیفتد تا جایی که شخص موشکاف [که در همه چیز اهل احتیاط و بارک بینی است] فرافتد و جز ما و شیعیانمان کسی نماند.

[۹۴۷]۶- محمد منصور صیقل از پدرش نقل کرده که گفته است: من و حارث مغیره و گروهی از اصحابمان نشستیم بودیم [و سخن می گفتیم] و حضرت صادق سخنانمان را می شنید. آن گاه به ما فرمود: شما کجایید؟ هیهات، هیهات! نه به خدا سوگند آنچه بدان چشم دارید نمی شود تا غربال شوید. نه به خدا آنچه چشم دارید نمی شود تا جدا شوید. نه به خدا آنچه بدان چشم دارید جز پس از ناامیدی ممکن نمی شود. نه به خدا آنچه

ص: ۲۰۵

إليه أعينكم حتى يشقى من يشقى و يسعد من يسعد.

باب أنه من عرف إمامه لم يضّرّه تقدّم هذا الأمر أو تأخر [۹۴۸]۱- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زراره قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: اعرف إمامك، فإنك إذا عرف لم يضرك، تقدّم هذا الأمر أو تأخر.

[۹۴۹]۲- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن حميد بن جمهور، عن صفوان بن يحيى، عن محمّد بن مروان، عن الفضيل بن يسار قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك و تعالى: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» فقال: يا فضيل! اعرف إمامك، فإنك إذا عرفت إمامك لم يضرك، تقدّم هذا الأمر أو تأخر و من عرف إمامه ثم مات قبل أن يقوم صاحب هذا الأمر، كان بمنزله من كان قاعدا في عسكره، لا بل بمنزله من قعد تحت لوائه، قال: و قال بعض أصحابه: بمنزله من استشهد مع رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم.

[۹۵۰]۳- عليّ بن محمّد رفعه، عن عليّ بن أبي حمزه، عن أبي بصير قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك متى الفرّج؟ فقال: يا أبا بصير! و أنت ممّن يريد الدّنيا؟، من عرف هذا الأمر فقد فرّج عنه لانتظاره.

[۹۵۱]۴- عليّ بن إبراهيم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، عن إسماعيل بن محمّد الخزاعي قال:

سأل أبو بصير أبا عبد الله عليه السلام و أنا أسمع، فقال: تراني أدرك القائم عليه السلام؟ فقال: يا أبا بصير! أ لست تعرف إمامك؟ فقال: إي و الله و أنت هو- و تناول يده-

ص: ۲۰۶

بدان چشم دارید نمی شود تا کسی که شقی است شقی شود و کسی که سعادت مند است سعادت مند.

کسی که امامش را شناخت، پیش و پس افتادن این امر به او زیان نمی رساند

[۹۴۸]۱- زراره گفته که حضرت صادق علیه السلام فرمود: امام خود را بشناس. تو وقتی امام خود را بشناسی پیش و پس افتادن این امر به تو زیانی نمی رساند.

[۹۴۹]۲- فضیل یسار گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند پاک و والا پرسیدم: روزی که مردمان را با پیشوایانشان می خوانیم. [اسراء (۱۷): ۷۱] فرمودند: ای فضیل! امام خود را بشناس. تو وقتی امامت را بشناسی، پیش و پس افتادن این موضوع به تو زیانی نمی رساند. کسی که امامش را شناخت، سپس پیش از قیام صاحب الامر [علیه السلام] مرد، به منزله کسی است که در پادگان او، نه بلکه به منزله کسی است که زیر پرچم او نشسته است. او گوید: و یکی از اصحاب حضرت گفته: به منزله کسی است که در همراهی با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- شهید شده است.

[۹۵۰]۳- ابو بصیر گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت! آن فرج چه وقت است؟ فرمود: ای ابو بصیر! تو از کسانی هستی که دنیا خواهند؟ کسی که این امر را شناخته به جهت انتظارش فرج را دریافته است.

[۹۵۱]۴- اسماعیل محمد خزاعی گفته است: ابو بصیر- در حالی که من می شنیدم- از حضرت صادق علیه السلام پرسید: گمان می کنی من قائم علیه السلام را درک بکنم؟ فرمود: ای ابو بصیر! آیا تو امام خود را نمی شناسی؟ عرض کرد: آری به خدا سوگند

ص: ۲۰۷

فقال: و الله ما تبالی یا ابا بصیر! ألا تكون محتيا بسيفك في ظل رواق القائم صلوات الله عليه.

[۹۵۲]۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن النعمان، عن محمد بن مروان، عن فضيل بن يسار قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: من مات و ليس له إمام فميتته ميتة جاهليته و من مات و هو عارف لإمامه، لم يضره تقدّم هذا الأمر أو تأخر و من مات و هو عارف لإمامه، كان كمن هو مع القائم في فسطاطه.

[۹۵۳]۶- الحسين بن عليّ العلويّ، عن سهل بن جمهور، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنيّ، عن الحسن بن الحسين العرنيّ، عن عليّ بن هاشم، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ما ضرّ من مات منتظرا لأمرنا ألا يموت في وسط فسطاط المهديّ و عسكره.

[۹۵۴]۷- عليّ بن محمد، عن سهل بن زياد، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله بن أيوب، عن عمر بن أبان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اعرف العلامه، فإذا عرفته لم يضرك تقدّم هذا الأمر أو تأخر؛ إنّ الله عزّ و جلّ يقول: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» فمن عرف إمامه كان كمن كان في فسطاط المنتظر.

باب من ادعى الإمامه و ليس لها بأهل و من جحد الأئمه أو بعضهم و من أثبت الإمامه لمن ليس لها بأهل [٩٥٥] ١- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن أبي سلام، عن سوره بن كليب، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ٢٠٨

او تو هستی و دست ایشان را گرفت - حضرت فرمود: پس ای ابو بصیر! به خدا سوگند فرقی نمی کند که تو در سایه خیمه حضرت قائم - درود خدا بر او - به شمشیرت تکیه نکرده باشی.

[٩٥٢] ٥- فضیل یسار گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد مرگش مرگ جاهلیت است. و کسی که بمیرد در حالی که با امامش آشنا بوده است، پیش و پس افتادن این امر به او زیان نمی رساند. کسی که بمیرد و با امامش آشنا باشد مانند کسی است که در خیمه قائم علیه السلام همراه او باشد.

[٩٥٣] ٦- علی هاشم از پدرش روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: آن که در حال انتظار امر ما بمیرد از این که در میان اردوگاه و خیمه مهدی [علیه السلام] نمرده، زیان نکرده است.

[٩٥٤] ٧- عمر أبان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: نشانه را بشناس. که وقتی آن را بشناسی پیش و پس افتادن این امر به تو زیانی نمی رساند. خداوند عزتمند می فرماید: روزی که هر گروهی را با پیشوایشان بخوانیم. پس کسی که امامش را شناخت مانند کسی است که در خیمه حضرت منتظر حضور دارد.

درباره کسی که ادعای امامت می کند در حالی که صلاحیت آن را ندارد. و کسی که امامان یا برخی از ایشان را انکار می کند و کسی که امامت را برای آن که صلاحیت آن را ندارد اثبات می نماید

[٩٥٥] ١- سوره کلب گفته است: برای حضرت باقر علیه السلام این سخن خداوند

ص: ٢٠٩

قلت له قول الله عز و جل: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ» قال: من قال: إني إمام و ليس بإمام، قال: قلت: و إن كان علويًا؟ قال: و إن كان علويًا. قلت: و إن كان من ولد عليّ ابن أبي طالب عليه السلام؟ قال: و إن كان.

[٩٥٦] ٢- محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن أبان، عن الفضيل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من ادعى الإمامه و ليس من أهلها فهو كافر.

[٩٥٧] ٣- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن الحسين بن المختار قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ» قال: كل من زعم أنه إمام و ليس بإمام، قلت: و إن كان فاطميا علويا؟ قال: و إن كان فاطميا علويا.

[۹۵۸]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن داود الحمّار، عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: ثلاثه لا يكلمهم الله يوم القيامة و لا يزكّهم و لهم عذاب أليم: من ادعى إمامه من الله ليست له و من جحد إماما من الله و من زعم أن لهما في الإسلام نصيبا.

[۹۵۹]۵-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن سنان، عن يحيى أخى أديم، عن الوليد بن صبيح قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن هذا الأمر لا يدّعه غير صاحبه إلا تبر الله عمره.

[۹۶۰]۶-محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن سنان،

ص: ۲۱۰

شكوهمند را خواندم: و روز قیامت کسانی را که بر خداوند دروغ بستند روسیاه می بینی. [زمر (۳۹): ۶۰] فرمودند: کسی است که گفته: من امامم. درحالی که امام نیست. او گوید: من عرض کردم: اگرچه علوی باشد؟ فرمود: و اگرچه علوی باشد. گفته: اگرچه از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد؟ فرمود: و اگرچه چنین باشد.

[۹۵۶]۲-فضیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: کسی که ادعای امامت می کند و صلاحیت آن را ندارد، کافر است.

[۹۵۷]۳-حسین مختار گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت و روز قیامت کسانی را که بر خداوند دروغ بستند [روسیاه] می بینی [چیست؟] فرمود: هرکسی که می پندارد امام است درحالی که نیست. عرض کردم: و اگرچه فاطمی و علوی باشد؟ فرمود: و اگرچه فاطمی و علوی باشد.

[۹۵۸]۴-ابن ابی یعفور گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: سه گروه است که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نگفته و پاکشان نمی کند. و برایشان عذاب دردناک است: کسی که امامتی از سوی خداوند ادعا کند که برای او نیست. و کسی که امامی را که از سوی خداوند است انکار کند. و کسی که گمان کند برای این دو نفر در اسلام بهره ای است.

[۹۵۹]۵-ولید صبیح گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا اگر این امر را جز صاحبش ادعا کند، خداوند عمرش را قطع می کند.

[۹۶۰] ۶- طلحه زید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که

ص: ۲۱۱

عن طلحه بن زید، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من أشرك مع إمام إمامته من عند الله من ليست إمامته من الله، كان مشركاً بالله.

[۹۶۱] ۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن منصور بن يونس، عن محمد بن مسلم قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: رجل قال لي: اعرف الآخر من الأئمة ولا يضررك أن لا تعرف الأول، قال: فقال: لعن الله هذا فإنني أبغضه ولا أعرفه و هل عرف الآخر إلا بالأول.

[۹۶۲] ۸- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن صفوان، عن ابن مسكان قال:

سألت الشيخ عن الأئمة عليهم السلام، قال: من أنكر واحدا من الأحياء فقد أنكر الأموات.

[۹۶۳] ۹- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن أبي وهب، عن محمد بن منصور قال:

سألته عن قول الله عزّ وجلّ «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» قال: فقال: هل رأيت أحدا زعم أنّ الله أمر بالزنا و شرب الخمر أو شيء من هذه المحارم؟ فقلت: لا، فقال: ما هذه الفاحشه التي يدعون أنّ الله أمرهم بها؟ قلت: الله أعلم و وليه؛ قال: فإنّ هذا في أئمة الجور؛ ادّعوا أنّ الله أمرهم بالائتمام بقوم لم يأمرهم الله بالائتمام بهم؛ فردّ الله ذلك عليهم فأخبر أنّهم قد قالوا عليه الكذب و سمى ذلك منهم فاحشه.

[۹۶۴] ۱۰- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد،

ص: ۲۱۲

شخصی را که امامتش از سوی خدا نیست با امامی که امامتش از نزد خداوند است شریک کند، برای خدا شریک گرفته است.

[۹۶۱] ۷- محمد مسلم گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردی به من گفت: آخرین امام را بشناس که نشاخن امام نخستین به تو زیان نمی رساند. حضرت فرمود: خدا او را لعنت کند. من او را نمی شناسم و دشمنش می دارم. و آیا واپسین جز با نخستین شناخته می شود؟

[۹۶۲] ۸- ابن مسکان گفت: از حضرت کاظم علیه السلام درباره ائمه عليهم السلام پرسیدم. فرمود: کسی که یکی از زندگان را انکار کند در گذشتگان را هم انکار کرده است.

[۹۶۳] ۹- محمد منصور گفت: از حضرتش درباره این سخن خداوند عزتمند پرسیدم: و وقتی کاری زشت انجام دادند، گفتند: پدران خود را بر این عمل یافتیم. و خداوند ما را به آن فرمان داده است. بگو خداوند به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید. [اعراف (۷): ۲۸] فرمودند: آیا دیده ای کسی گمان کند که خداوند به زنا و شراب خواری یا یکی از این حرام ها فرمان داده است؟ عرض کردم: نه. فرمود: پس این کدام کار زشت است که آنان ادعا می کنند خداوند به آن فرمان داده باشد؟ عرض کردم: خدا و ولی اش دانترند. فرمود: این درباره امام ستمکار است. ادعا کردند که خداوند ایشان را به پیروی از مردمانی فرمان داده است. درحالی که خداوند ایشان را به پیروی از آنان فرمان نداده بود؛ بنابراین خداوند این سخنشان را رد کرد و فرمود که آنان بر او دروغ بسته اند. و آن کار را کار زشت نامید.

[۹۶۴] ۱۰- محمد منصور گفت: از حضرت کاظم علیه السلام درباره این سخن

ص: ۲۱۳

عن ابی وهب، عن محمد بن منصور قال:

سألت عبدا صالحا عن قول الله عزّ وجلّ «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ» قال: فقال: إنّ القرآن له ظهر و بطن؛ فجميع ما حرّم الله في القرآن هو الظاهر و الباطن من ذلك أئمة الجور و جميع ما أحلّ الله تعالى في الكتاب هو الظاهر و الباطن من ذلك أئمة الحقّ.

[۹۶۵] ۱۱- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن ثابت، عن جابر قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» قال: هم و الله أولياء فلان و فلان، اتخذوهم أئمة دون الإمام الذي جعله الله للناس إماما، فلذلك قال: «وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ». إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ. وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا: لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤْنَا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسِيرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» ثم قال أبو جعفر عليه السلام: هم و الله يا جابر أئمة الظلمه و أشياعهم.

[۹۶۶] ۱۲- الحسين بن محمد، عن معلی بن محمد، عن أبي داود المسترق، عن علی بن میمون، عن ابن ابی یعفور قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم: من ادعى إمامه من الله ليست له و من جحد إماما من الله و من زعم أنّ لهما في الإسلام نصيبا.

ص: ۲۱۴

خداوند عزتمند پرسیدم: بگو خداوند اعمال زشت را چه آشکار و چه نهان حرام کرده است. [اعراف (۷): ۳۳] فرمودند: همانا برای قرآن ظاهری و باطنی است. و همه آنچه خداوند در قرآن حرام کرده ظاهری است. و باطنی آن پیشوایان ستمکارند. و همه آنچه خداوند والا در کتاب حلال کرده، ظاهری است و باطنی آن پیشوایان راستین اند.

[۹۶۵]۱۱- جابر گفته است: من از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند پرسیدم: و برخی از مردم معبودهایی غیر از خداوند برای خود گرفته، آن‌ها را همچون خدا دوست می‌دارند. [بقره (۲): ۱۶۵] فرمود: به خدا سوگند! آنان دوستان فلانی و فلانی اند. که به عنوان امام انتخابشان کرده اند. جز آن امامی که خداوند او را برای مردم امام قرار داده است. و برای همین فرمود: و آن‌ها که ستم کردند وقتی عذاب را مشاهده کنند خواهند دانست که تمام قدرت از آن خدا است و خدا سخت کیفر دهنده است. در آن هنگام رهبران از پیروان خود بیزاری می‌جویند درحالی که کیفر خدا را مشاهده کرده و دستشان از همه جا کوتاه است. و پیروان می‌گویند: کاش برایمان بازگشتی بود تا از آنان بیزاری بجویم چنان که آنان از ما بیزاری جستند. خداوند این چنین اعمالشان را به صورت حسرت زایی به آنان نشان می‌دهد. و آنان هرگز از آتش دوزخ بیرون نمی‌آیند. [بقره (۲): ۱۶۵ تا ۱۶۷] سپس حضرت باقر علیه السلام فرمودند: ای جابر! به خدا سوگند آنان همان امامان ستمکار و پیروانشان هستند.

[۹۶۶]۱۲- ابن ابی یعفور گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می‌فرماید: سه گروه است که خداوند در روز قیامت به آنان نگاه نمی‌کند و پاکشان نمی‌گرداند. و برایشان عذابی دردناک است: کسی که امامتی از سوی خداوند ادعا کند که برای او نیست. و کسی که امامی از سوی خداوند را انکار کند. و کسی که گمان کند برای آن دو نفر در اسلام بهره‌ای است.

ص: ۲۱۵

باب فیمن دان الله عز و جلّ بغیر امام من الله جلّ جلاله [۹۶۷]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن ابی نصر، عن ابی الحسن علیه السلام فی قول الله عز و جلّ: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» قال:

یعنی من اتّخذ دینه رایه، بغیر امام من ائمه الهدی.

[۹۶۸]۲- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: كل من دان الله بعباده يجهد فيها نفسه و لا- إمام له من الله فسعيه غير مقبول و هو ضالّ متحير و الله شاني لأعماله و مثله كمثل شاه ضلّت عن راعيها و قطيعها، فهجمت ذاهبه و جائيه يومها، فلما جتّها الليل بصرت بقطيع مع غير راعيها فحنت إليها و اغترت بها، فباتت معها في ربضتها فلما أن ساق الراعي قطيعه أنكرت راعيها و قطيعها، فهجمت متحيره تطلب راعيها و قطيعها، فبصرت بغنم مع راعيها، فحنت إليها و اغترت بها، فصاح بها الراعي: الحقى براعيك و قطيعك، فإنك تائه متحيره عن راعيك و قطيعك، فهجمت ذعره متحيره ناده لا راعي لها يرشدها إلى مرعاها أو يردها، فبينا هي كذلك إذا اغتتم الذئب ضيعتها فأكلها و كذلك و الله يا محمد! من أصبح من هذه الأمة لا إمام له من الله جلّ و عزّ ظاهرا عادلا- أصبح ضالّا تائها و إن مات على هذه الحال مات ميتة كفر و نفاق. و اعلم يا محمد! إن أئمة الجور و أتباعهم لمعزولون عن دين الله، قد ضلّوا و أضلّوا، فأعمالهم التي يعملونها كرماد اشتدت به الرّيح في يوم عاصف، لا يقدرّون ممّا كسبوا على شيء ذلك هو الضلال البعيد.

درباره کسی که بدون امامی از سوی خداوند بزرگ مرتبه دینداری می کند

[۹۶۷]۱- ابن ابو نصر از حضرت ابو الحسن علیه السلام درباره این سخن خداوند شکوهمند: و چه کسی گمراه تر از آن کسی است که بدون هدایتی از سوی خداوند از هوسش پیروی کرده است. [قصص (۲۸): ۵۰] روایت کرده که فرمودند: یعنی کسی که عقیده خودش را بدون [نظر] امامی از امامان هدایت دین خود قرار داده است.

[۹۶۸]۲- محمد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: هر کسی با عبادتی از خداوند اطاعت کند [و] خودش را در آن به زحمت اندازد درحالی که امامی از سوی خداوند ندارد، تلاشش پذیرفته نیست. او گمراهی سرگردان است. و خداوند دشمن اعمال او است. نظیر او همچون گوسفندی است که از چوپان و گله اش دور شود و روزش را این سو و آن سو بدود. و چون شب همه جا را پوشاند گله ای از چوپان دیگر ببیند. آن گاه مشتاقانه به سویش برود و فریب بخورد و شب را با آنان در خوابگاهشان بخوابد. و وقتی چوپان گله را حرکت می دهد، چوپان و گله را نشناسد. پس سرگردان به دنبال چوپان و گله اش بدود. آن گاه باز گوسفندانی به همراه چوپان ببیند، مشتاقانه به سویش رفته، فریب بخورد، ناگاه آن چوپان بر او فریاد بکند که: برو به چوپان و گله خودت پیوندد. که تو گمشده ای سرگردان از چوپان و گله ات هستی. پس او هراسان و سرگردان و آواره ای که چوپانی ندارد تا او را به چراگاهش راهنمایی کند یا بازگرداند به این سو و آن سو می دود. و در این احوال گرگ این فرصت را غنیمت شمرده، او را بخورد. و ای محمّد! به خدا سوگند چنین است از این امت کسی که بدون امامی ظاهر و عادل از سوی خداوند عزّتمند صبح کند، که گمراه و گمگشته صبح کرده است. و اگر بر این حال بمیرد به مرگ کفر و نفاق مرده است. و ای محمّد! بدان که پیشوایان ستمکار و پیروانشان از دین خدا به دورند. آنان خود گمراه شدند و گمراه کردند. و اعمالی که انجام دادند مانند خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت بر آن وزیده است. که از آنچه به دست آورده اند به چیزی نمی رسند. و این است آن گمراهی ژرف.

[۹۶۹]۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن عبد العزیز العبدی، عن عبد الله بن ابي يعفور قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنني أخالط الناس فيكثر عجبی من أقوام لا يتولونكم و يتولون فلانا و فلانا، لهم أمانة و صدق و وفاء و أقوام يتولونكم، ليس لهم تلك الأمانة و لا- الوفاء و الصّدق؟ قال: فاستوى أبو عبد الله عليه السلام جالسا فأقبل عليّ كالغضبان، ثم قال: لا دين لمن دان الله بولايه إمام جائر ليس من الله و لا عتب علي من دان بولايه إمام عادل من الله، قلت: لا دين لأولئك و لا عتب علي هؤلاء؟! قال: نعم لا دين لأولئك و لا عتب علي هؤلاء، ثم قال: ألا تسمع لقول الله عزّ و جلّ: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» یعنی [من] ظلّمات الذّنوب إلى نور التّوبه و المغفره لولايتهم كلّ إمام عادل من الله و قال: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» إنّما عنى بهذا أنّهم كانوا على نور الإسلام فلمّا أن تولّوا كلّ إمام جائر ليس من الله عزّ و جلّ خرجوا بولايتهم [إياه] من نور الإسلام إلى ظلّمات الكفر، فأوجب الله لهم

النَّارِ مَعَ الْكُفَّارِ «أَوْلِيَّكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» .

[۹۷۰]۴-و عنه، عن هشام بن سالم، عن حبيب السجستاني، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال الله تبارك و تعالی: لأعدبَنَّ كلَّ رعيته في الإسلام دانت بولايه كلَّ إمام جائر ليس من الله و إن كانت الرعيه في أعمالها بزه تقية؛ و لأعفوَنَّ عن كلَّ رعيه في الإسلام دانت بولايه كلَّ إمام عادل من الله و إن كانت الرعيه في أنفسها ظالمه مسيئه.

[۹۷۱]۵-علی بن محمد، عن ابن جمهور، عن أبيه، عن صفوان، عن ابن

ص: ۲۱۸

[۹۶۹]۳-عبد الله ابو يعفور گفته است: من به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: من با مردم درمی آمیزم و بسیار در شگفت می شوم از مردمی که شما را به ولایت نمی گیرند و فلان و فلانی را ولی خود قرار می دهند ولی امانت و راستی و وفا دارند. و مردمی که شما را ولی خود قرار داده اند اما امانت و راستی و وفا ندارند. او گوید: حضرت صادق عليه السلام راست نشست و خشمگینانه به من رو کرد و سپس فرمود: دین ندارد کسی که خداوند را با ولایت امامی ستمکار که از سوی خداوند نیست اطاعت می کند و عتابی نیست بر کسی که با ولایت امامی عادل از سوی خداوند دینداری می کند. من عرض کردم: آنان دین ندارند و بر اینان عتابی نیست؟! فرمودند: بله، آنان دین ندارند و بر اینان عتابی نیست. سپس فرمود: آیا نشنیده ای این سخن خداوند عزّتمند را: خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آن ها را از ظلمت ها به سوی نور بیرون می برد یعنی به خاطر پذیرش ولایت امام عادل از سوی خدا از ظلمات گناه به نور توبه و مغفرت می برد. و فرمود: و کسانی که کافر شدند اولیایشان طاغوت است که آن ها را از نور به سوی ظلمت ها بیرون می برند.

همانا مقصود این است که آنان بر نور اسلام بودند و چون ولایت هر امام ستمکاری را که از سوی خداوند شکوهمند نیست پذیرفتند، با این ولایتشان از نور اسلام به ظلمت کفر بیرون رفتند. پس خداوند آتش را بر آنان و کافران واجب کرد. پس آنان اهل آتشند و در آن جاودانه.

[۹۷۰]۴-حبيب سجستاني از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده که خداوند پاک و والا فرمود: من عذاب می کنم مردم مسلمانی را که به ولایت امام ستمکاری گردن نهد که از سوی خداوند نیست اگرچه در اعمالشان نیکو کار و پرهیزگار باشند. و درمی گذرم از مردم مسلمانی که به ولایت امام عادل از سوی خدا گردن نهد، اگرچه این مردم در میان خودشان ستمکار و بدکار باشند.

[۹۷۱]۵-عبد الله سنان از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا

ص: ۲۱۹

مسكان، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال إنّ الله لا يستحي أن يعذب أمّه دانت بإمام ليس من الله و إن كانت في أعمالها برّه تقيّه و إنّ الله ليستحي أن يعذب أمّه دانت بإمام من الله و إن كانت في أعمالها ظالمه مسيئه.

باب من مات و ليس له إمام من أئمّه الهدى و هو من الباب الأول [٩٧٢]١-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن أذينة، عن الفضيل بن يسار قال:

ابتدأنا أبو عبد الله عليه السّلام يوماً و قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من مات و ليس عليه إمام فميته ميتة جاهليّه، فقلت: قال ذلك رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم؟ فقال إي و الله قد قال، قلت فكلّ من مات و ليس له إمام فميته ميتة جاهليّه؟ قال نعم.

[٩٧٣]٢-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشاء قال: حدّثني عبد الكريم بن عمرو، عن ابن أبي يعفور قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن قول رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: «من مات و ليس له إمام، فميته ميتة جاهليّه» قال: فقلت: ميتة كفر؟ قال: ميتة ضلال، قلت: فمن مات اليوم و ليس له إمام، فميته ميتة جاهليّه؟ فقال: نعم.

[٩٧٤]٣-أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان، عن الفضيل، عن الحارث بن المغيرة قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: من مات لا يعرف إمامه، مات ميتة جاهليّه؟ قال: نعم، قلت: جاهليّه جهلاء، أو جاهليّه لا يعرف إمامه؟ قال: جاهليّه كفر و نفاق و ضلال.

ص: ٢٢٠

خداوند شرم نمی کند امّتی را عذاب کند که از امام غیر الهی اطاعت کرده اند. اگر چه آنان در اعمالشان نیکوکار و پرهیزگار باشند. ولی شرم می کند امّتی را عذاب کند که از امامی الهی اطاعت کرده اند، اگر چه آنان در اعمالشان ستمکار و بدکار باشند.

درباره کسی که بمیرد و امامی از امامان هدایت نداشته باشد. و این بخشی از باب پیشین است

[٩٧٢]١-فضیل یسار گفت: روزی حضرت صادق علیه السّلام با ما آغاز سخن کرد و فرمود: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرموده است: کسی که امامی نداشته باشد و بمیرد، مرگش، مرگ جاهلیت است. من عرض کردم: این را رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرموده اند؟ فرمود: آری به خدا سوگند چنین فرموده است: من عرض کردم: پس هر کس امامی نداشته باشد و بمیرد، مرگش، مرگ جاهلیت است؟! فرمودند: بله.

[٩٧٣]٢-ابن ابی یعفور گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است. پرسیده، گفتم: به مرگ کفر؟ فرمود: به مرگ گمراهی. من گفتم: پس هر کس که امروز بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است؟ فرمود: بله.

[۹۷۴]۳- حارث مغیره گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا رسول خدا فرموده اند: هر کس بمیرد و امامش را شناسد به مرگ جاهلیت مرده است؟ فرمود: بله. من عرض کردم: جاهلیت جاهلان یا جاهلیت کسی که امامش را نمی شناسد؟ فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی.

ص: ۲۲۱

[۹۷۵]۴- بعض أصحابنا، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسینی، عن مالک بن عامر، عن المفصل بن زائده، عن المفصل بن عمر قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: من دان الله بغير سماع عن صادق أزمه الله البتة إلى العناء و من ادعى سماعا من غير الباب الذي فتحه الله فهو مشرك و ذلك الباب المأمون على سرّ الله المكنون.

باب فيمن عرف الحق من أهل البيت و من أنكر [۹۷۶]۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن سليمان بن جعفر قال:

سمعت الرضا عليه السّلام يقول: إنّ عليّ بن عبد الله بن الحسين بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام و امرأته و بنيه من أهل الجنّة، ثمّ قال: من عرف هذا الأمر من ولد عليّ و فاطمه عليه السّلام لم يكن كالتّاس.

[۹۷۷]۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد قال: حدّثني الوشاء قال: حدّثنا أحمد بن عمر الحلال قال:

قلت لأبي الحسن عليه السّلام: أخبرني عمّن عاندك و لم يعرف حقك من ولد فاطمه هو و سائر التّاس سواء في العقاب؟ فقال: كان عليّ بن الحسين عليهما السّلام يقول: عليهم ضعفا العقاب.

[۹۷۸]۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن راشد قال: حدّثنا عليّ بن إسماعيل الميثميّ قال: حدّثنا ربعي بن عبد الله قال:

قال لي عبد الرحمن بن أبي عبد الله قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: المنكر لهذا الأمر من بني هاشم و غيرهم سواء؟ فقال لي: لا تقل: المنكر و لكن قل: الجاحد من

ص: ۲۲۲

[۹۷۵]۴- مفصل عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: کسی که خداوند را بدون شنیدن از صادقی اطاعت کند، خداوند به یقین او را با سختی همراه می کند. و کسی که جز از در گشوده خداوند ادعای شنیدن کند، او مشرک است. و آن در مورد اعتماد بر راز پوشیده خداوند است.

درباره کسانی از اهل بیت که حق را شناخته اند و کسانی که انکار کرده اند

[۹۷۶] ۱- سلیمان جعفر گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرماید: همانا علی بن عبد الله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و زن و فرزندش اهل بهشت اند. سپس فرمود: هر کس از فرزندان علی و فاطمه این امر [امامت] را بشناسد مانند [بقیه] مردم نیست.

[۹۷۷] ۲- احمد بن عمر حلال گفت: من به حضرت ابو الحسن علیه السلام عرض کردم: برایم درباره کسی از فرزندان فاطمه بگویید که با شما دشمنی کرد و حقتان را نشناخت. آیا او و مردم دیگر در کیفر برابرند؟ فرمود: علی بن حسین می فرمود: کیفر اینان دو برابر است.

[۹۷۸] ۳- ربیع عبد الله گفته است: عبد الرحمان ابو عبد الله به من گفت: من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا منکر این امر از بنی هاشم و غیر آنان برابرنند؟ حضرت به من فرمود: نگوی: منکر، بلکه بگو: جاحد از بنی هاشم و غیر آنان.

ص: ۲۲۳

بنی هاشم و غیرهم، قال أبو الحسن: فتفكرت [فيه] فذكرت قول الله عزّ و جلّ في إخوة يوسف: «فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» .

[۹۷۹] ۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر قال:

سألت الرضا عليه السلام قلت له: الجاحد منكم و من غيركم سواء؟ فقال: الجاحد منا له ذنبان و المحسن له حستان.

باب ما يجب على الناس عند مضي الإمام عليه السلام [۹۸۰] ۱- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن صفوان، عن يعقوب بن شعيب قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إذا حدث على الإمام حدث، كيف يصنع الناس؟ قال: أين قول الله عزّ و جلّ: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» قال: هم في عذر ما داموا في الطلب و هؤلاء الذين ينتظرونهم في عذر حتى يرجع إليهم أصحابهم.

[۹۸۱] ۲- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن قال: حدثنا حماد عن عبد الأعلى قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول العامّة: إنّ رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم قال: من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهليّة، فقال: الحقّ و الله، قلت: فإنّ إماما هلك و رجل بخراسان لا يعلم من وصيّيه لم يسعه ذلك؟ قال لا يسعه إنّ الإمام إذا هلك وقعت حجّه وصيّيه على من هو معه في البلد و حقّ النفر على من ليس بحضرته إذا بلغهم، إنّ الله عزّ و جلّ يقول: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» قلت: فنفر قوم

ص: ۲۲۴

ابو الحسن گفته است: من [در این باره] اندیشیدم و این سخن خداوند عزّتمند درباره برادران یوسف را به یاد آوردم: او آنان را

شناخت ولی آنان او را شناختند. [یوسف (۱۲): ۵۸].

[۹۷۹]۴- ابن ابو نصر گفته است: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: جاحد چه از شما و چه جز آنان [در کیفر] برابرند؟ فرمود: جاحد از ما دو گناه دارد و نیکوکارش دو حسنه.

آنچه هنگام درگذشت امام علیه السلام بر مردم واجب می شود

[۹۸۰]۱- یعقوب شعیب گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی حادثه ای برای امام رخ دهد مردم چه کنند؟ فرمود: کجا است آن سخن خداوند عزتمند که فرمود: چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را بیم دهند. [توبه (۹): ۱۲۲] [و] فرمود: آنان تا وقتی در جستجو باشند عذری دارند و کسانی که به انتظار آنان هستند عذری دارند تا یارانشان به سوی ایشان بازگردند.

[۹۸۱]۲- عبد الاعلی گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن عامه پرسیدم که گویند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرموده است: کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. حضرت فرمودند: به خدا سوگند راست است. من گفتم: امامی می میرد و مردی در خراسان نمی داند چه کسی وصی او است. این برای او عذر نمی شود؟ فرمود: این برای او عذر نمی شود. که امام وقتی بمیرد، حجت و برهان وصی اش بر کسی که در آن سرزمین با او است واقع می شود و حق کوچ بر کسی که در حضور او نیست، اگر خبر وفات به او رسیده باشد. خداوند عزتمند می فرماید: چرا از هر گروهی از آنان طایفه ای کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را بیم دهند. من گفتم: گروهی کوچ می کنند

ص: ۲۲۵

فهلک بعضهم قبل أن یصل فیعلم؟ قال: إن الله عزّ وجلّ: «یقول وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» قلت: فبلغ البلد بعضهم فوجدک مغلقا علیک بابک و مرخی علیک سترک، لا تدعوهم إلی نفسک و لا یكون من یدلّهم علیک فبما یعرفون ذلك؟ قال: بکتاب الله المنزل، قلت: فیقول الله جلّ و عزّ کیف؟ قال: أراک قد تکلمت فی هذا قبل الیوم، قلت: أجل، قال: فذکر ما أنزل الله فی علیّ علیه السلام و ما قال له رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم فی حسن و حسین علیه السلام و ما خصّ الله به علیا علیه السلام و ما قال فی رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم من وصیته إلیه و نصبه إلیه و ما یصیبهم و إقرار الحسن و الحسین بذلك و وصیته إلی الحسن و تسلیم الحسین له بقول الله: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِی كِتَابِ اللَّهِ» قلت: فإِنَّ النَّاسَ تَكَلَّمُوا فِی أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ یَقُولُونَ: کیف تخطّ من ولد أبیّه من له مثل قرابته و من هو أسنّ منه و قصرت عمّن هو أصغر منه، فقال: یعرف صاحب هذا الأمر بثلاث خصال لا تكون فی غیره: هو أولی الناس بالذی قبله و هو وصیّه و عنده سلاح رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم و وصیته و ذلك عندی، لا أنزع فیّه، قلت: إن ذلك مستور مخافه السیطان؟ قال: لا یكون فی ستر إلا و له حجّه ظاهره، إن أبی استودعنی ما هناك، فلما حضرته الوفاة قال: ادع لی شهودا فدعوت أربعة من قریش، فیهم نافع مولى عبد الله بن عمر؛ قال: اکتب: هذا ما أوصی به یعقوب «بنیه یا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ إِصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» و أوصی محمّد

بن علیّ إلى ابنه جعفر بن محمّد و أمره أن يكفنه في برده الّذى كان يصلّى فيه الجمع و أن يعّمه بعمامته و أن يرّع قبره و يرفعه أربع أصابع، ثمّ يخلى عنه، فقال: اطووه، ثمّ قال للشّهود: انصرفوا رحمكم الله، فقلت بعد ما

ص: ۲۲۶

و یکی از آنان پیش از رسیدن و دانستن می میرد؟ فرمود: همانا خدای شکوهمند می فرماید: و کسی که به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش از خانه خود بیرون رود، سپس مرگش فرارسد، پاداش او بر خدا است. [نساء (۴): ۱۰۰] من عرض کردم: برخی از آنان به این سرزمین می رسند و در خانه شما را بسته و پرده را انداخته می بینند. که آنان را به سوی خودت نمی خوانی و کسی هم نیست که ایشان را به سوی تو راهنمایی کند. پس آنان این امر را چگونه بدانند؟ فرمود: با کتاب فرورستاده خداوند. گفتم: خداوند عزّتمند چگونه می فرماید؟ فرمود: گمان می کنم پیش از این در این باره سخن گفته ای. عرض کردم: بله. فرمود: پس آنچه را خداوند درباره علی علیه السّلام نازل کرده و آنچه را رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- درباره حسن و حسین علیهما السّلام فرموده، به یاد آر. و آنچه خداوند علی علیه السّلام را به آن اختصاص داده است و وصیّتی که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- به او کرده و او را نصب کرده است. و سخنش را درباره آنچه به آنان می رسد. و اقرار حسن و حسین [علیهما السّلام] به آن و وصیّت اش به حسن و تسلیم شدن حسین به او با این سخن خداوند که فرمود: پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و همسران او مادران ایشانند. و در کتاب خدا برخی خویشاوندان نسبت به برخی دیگر سزاوارترند. [احزاب (۳۳): ۶] من عرض کردم: مردم درباره حضرت باقر صحبت کرده، می گویند: چگونه امامت از فرزندان پدر او از کسی که خویشاوندی اش مانند او و بزرگسال تر از او بود در گذشت و از کسی که کوچک تر از او بود بازماند [؟] که فرمودند: صاحب این امر با سه خصلتی شناخته می شود که در دیگران نیست: او سزاوارترین مردم به پیشین خود است؛ وصی او است؛ و سلاح رسول خدا و وصیّت ایشان نزد او است. و این ها نزد من است و در این باره با من نزاع نمی شود. من عرض کردم: این ها به جهت هراس از سلطان پنهان است؟ فرمود: نهان نمی شود مگر این که حجّتی آشکار داشته باشد. همانا پدرم آن ها را به من سپرد و چون وفاتش رسید، فرمود: شاهدانی را دعوت کن. من چهار قریشی را دعوت کردم که نافع غلام عبد الله عمر هم در میانشان بود. [پدرم] فرمود: بنویس: این چیزی است که یعقوب پسرانش را به آن وصیّت کردای پسرانم خداوند این دین را برای شما برگزیده است. پس نمیرید جز درحالی که مسلمانید. [بقره (۲): ۱۳۲]

و محمّد علی به پسرش جعفر محمّد وصیّت کرده، به او فرمان می دهد که او را در بردی کفن کند که جمعه ها در آن نماز می گزارد و عمامه اش را بر سرش بگذارد و قبر را چهارگوشه کرده، چهار انگشت بالا آورد و رهایش کند. سپس فرمود: آن را بیچید و به شاهدان فرمود: بروید خدا شما را بیامزد.

ص: ۲۲۷

انصرفوا: ما كان في هذا يا أبت أن تشهد عليه؟ فقال: إنّي كرهت أن تغلب و أن يقال: إنّه لم يوص فأردت أن تكون لك حجّه؛ فهو الّذى إذا قدم الرّجل البلد قال: من وصّى فلان، قيل فلان، قلت: فإن أشرك في الوصیّه؟ قال: تسألونه فإنّه سيّبن لكم.

[۹۸۲]۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد، عن النضر بن سويد، عن یحیی الحلبي، عن بريد بن معاويه، عن محمد بن مسلم قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أصلحك الله بلغنا شكواك و أشفقنا، فلو أعلمتنا أو علمتنا من؟ قال: إن علينا عليه السلام كان عالما و العلم يتوارث، فلا يهلك عالم إلا بقي من بعده من يعلم مثل علمه أو ما شاء الله، قلت: أفسح الناس إذا مات العالم ألا يعرفوا الذي بعده؟ فقال: أما أهل هذه البلده فلا- يعنى المدينة- و أما غيرها من البلدان فبقدر مسيرهم، إن الله يقول: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» قال قلت: رأيت من مات فى ذلك؟ فقال: هو بمنزله من خرج من بيته مهاجرا إلى الله و رسوله ثم يدرکه الموت فقد وقع أجره على الله، قال: قلت: فإذا قدموا بأى شىء يعرفون صاحبهم؟ قال يعطى السكينة و الوقار و الهيبة.

باب فى أن الإمام متى يعلم أن الأمر قد صار إليه [۹۸۳]۱- أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن أبي جرير القمى قال:

ص: ۲۲۸

من پس از رفتن آنان گفتم: پدر جان! چه چیزی در این بود که برایش شاهد گرفتی؟ فرمود: دوست ندارم تو مغلوب شوی و بگویند: به او وصیت نشده است. خواستم برایت حاجتی باشد. چنان باشد که وقتی مردی به شهر آمد و گفت: چه کسی وصی فلانی است؟ گفته شود: فلانی. [راوی گوید:] من گفتم: و اگر در وصیت شریکی باشد؟ فرمود: از او پرسش می کنید تا برایتان روشن شود.

[۹۸۲]۳- محمد بن مسلم گفت: من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: خدا کارتان را بسامان کند. خبر بیماری تان را شنیدیم و نگران شدیم. کاش ما را آگاه کرده یا می آموختید که چه کسی [وصی] است؟ فرمودند: همانا علی علیه السلام عالم بود و علم به ارث برده می شود. پس عالمی نمی میرد جز این که پس از او کسی می ماند که مثل علم او یا آنچه را خدا بخواهد، دارد. من عرض کردم: آیا برای مردم وقتی عالمی می میرد عذری هست که امام پسین را نشناسند؟ فرمود: برای اهل این سرزمین-یعنی مدینه-نه، اما برای سرزمین های دیگر به اندازه سفرشان عذری هست. که خداوند می فرماید: و شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند. چرا از هر گروهی از آنان، طائفه ای کوچ نمی کند تا در دین آگاهی یابند و هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن ها را بیم دهند. راوی گوید: من عرض کردم:

درباره کسی که در این راه می میرد، بفرمایید. فرمودند: او به منزله کسی است که در حال هجرت به سوی خدا و رسولش از خانه بیرون آمده و سپس مرگ او را دریابد که پاداش او بر خداوند است. او گوید: من عرض کردم: وقتی آنان بیابند، صاحبشان با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: به او [امام] آرامش و وقار و هیبت داده می شود.

درباره این که امام چه موقع می فهمد که امامت به او رسیده است

[۹۸۳]۱- ابو جریر قمی گفت: من به حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام

قلت لأبى الحسن عليه السّلام: جعلت فداك قد عرفت انقطاعى إلى أبيك ثم إليك، ثم حلفت له -و حقّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و حقّ فلان و فلان حتّى انتهيت إليه- بأنّه لا يخرج منّى ما تخبرنى به إلى أحد من النّاس و سألته عن أبيه أ حتّى هو أو ميّت؟ فقال: قد و الله مات، فقلت: جعلت فداك إنّ شيعتك يروون أنّ فيه سنّه أربعة أنبياء، قال: قد و الله الذى لا إله إلاّ هو هللك، قلت: هلا-ك غيبه أو هلاك موت؟ قال: هلاك موت، فقلت: لعلك منّى فى تقية؟ فقال: سبحان الله، قلت: فأوصى إليك؟ قال: نعم، قلت: فأشرك معك فيها أحدا؟ قال: لا، قلت: فعليك من إخوتك إمام؟ قال: لا، قلت: فأنت الإمام؟ قال: نعم.

[۹۸۴]۲-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن على بن أسباط قال:

قلت للرّضا عليه السّلام: إنّ رجلا عنى أخاك إبراهيم، فذكر له أنّ أباك فى الحياه و أنّك تعلم من ذلك ما يعلم، فقال: سبحان الله يموت رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و لا يموت موسى عليه السّلام! قد و الله مضى كما مضى رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و لكنّ الله تبارك و تعالى لم يزل منذ قبض نبيّه صلّى الله عليه و اله و سلّم هلمّ جزّا يمنّ بهذا الدّين على أولاد الأعاجم و يصرفه عن قرابه نبيّه صلّى الله عليه و اله و سلّم هلمّ جزّا فيعطى هؤلاء و يمنع هؤلاء، لقد قضيت عنه فى هلال ذى الحجّه ألف دينار بعد أن أشفى على طلاق نسائه و عتق ممالিকে و لكن قد سمعت ما لقي يوسف من إخوته.

[۹۸۵]۳-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشاء قال:

قلت لأبى الحسن عليه السّلام: إنهم رووا عنك فى موت أبى الحسن عليه السّلام أنّ رجلا قال لك: علمت ذلك بقول سعيد؟ ، فقال: جاء سعيد بعد ما علمت به، قبل مجيئه، قال: و سمعته يقول: طلّقت أم فروه بنت إسحاق فى رجب بعد موت أبى الحسن بيوم، قلت طلّقتها و قد علمت بموت أبى الحسن؟ قال: نعم، قلت:

عرض كردم: جانم به فدایت شما پیوستگی و دل بستگی مرا نسبت به پدرتان، سپس به خودتان را دانسته اید-و به حقّ رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش -و حقّ امامان دیگر تا به خود حضرت رسیدم- سوگند خوردم که آنچه به من می گوید: از من به هیچ کسی از مردم صادر نمی شود. و آن گاه درباره پدرشان پرسیدم که آیا زنده است یا در گذشته؟ که فرمودند: به خدا سوگند در گذشته است. من عرض كردم: جانم به فدایت! همانا شیعیان تو روایت می کنند که سنّت چهار پیامبر در او است. فرمود: به خداوندی که جز او خدایی نیست، او در گذشت. عرض كردم: مرگ غیبت یا مرگ موت؟ فرمود: مرگ موت. آن گاه عرض كردم: شاید شما با من تقیه می کنی؟ فرمودند: سبحان الله! عرض كردم: پس به شما وصیت کرده است؟ فرمودند: بله. عرض كردم: و در آن کسی را با شما شریک کرد؟ فرمودند: نه. عرض كردم: از برادرانتان امامی بر شما است؟ فرمود: نه. عرض كردم: پس امام شمایی؟ فرمودند: بله.

[۹۸۴]۲-على اسباط گفت: به حضرت رضا عليه السّلام عرض كردم: مردی نزد برادرت ابراهيم رفته، به او گفته که پدرت زنده است و شما هم آنچه را او می داند، می دانى. حضرت فرمودند: سبحان الله! رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش -

می میرد و موسی نمی میرد. به خدا سوگند! او درگذشت چنان که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درگذشت. اما خداوند پاک و والا- از وقتی جان پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- را گرفته، پیوسته با این دین به فرزندان عجم ها احسان می کند و از نزدیکان پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- باز می دارد. پیوسته به اینان می دهد و از آنان باز می دارد. من در آغاز ذی حَجه پس از این که [کار او] به طلاق زنان و آزاد کردن غلامانش منتهی شد، هزار دینار از طرف او [ابراهیم] پرداخت کردم. البتّه تو شنیده ای آنچه را یوسف از برادرانش دیده است.

[۹۸۵]۳- و شاء گفت: من به حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام عرض کردم: آنان (واقفی ها) از شما درباره مرگ حضرت ابو الحسن کاظم علیه السّلام روایت می کنند که [آن را] مردی به شما گفته: [و] شما آن را از گفته سعید دانسته اید؟ فرمودند: پیش از آمدن سعید من آن را فهمیدم و او بعد آمد. او گوید: و من شنیدم که می فرماید: من امّ فروه دختر اسحاق را در ماه رجب یک روز پس از مرگ حضرت ابو الحسن کاظم علیه السّلام طلاق دادم. من عرض کردم: در حالی که به مرگ ابو الحسن [علیه السّلام] آگاه

ص: ۲۳۱

قبل أن يقدم عليك سعيد؟ قال: نعم.

[۹۸۶]۴- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن صفوان قال:

قلت للرّضا علیه السّلام أخبرني عن الإمام متى يعلم أنه إمام؟ حين يبلغه أنّ صاحبه قد مضى أو حين يمضي؟ مثل أبي الحسن قبض ببغداد و أنت هاهنا؟ قال: يعلم ذلك حين يمضي صاحبه، قلت: بأيّ شيء؟ قال: يلهمه الله.

[۹۸۷]۵- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن أبي الفضل الشّهبانی، عن هارون بن الفضل قال:

رأيت أبا الحسن علی بن محمّد في اليوم المذی توفّي فيه أبو جعفر علیه السّلام فقال: إنّنا لله و إنّنا إليه راجعون، مضى أبو جعفر علیه السّلام، فقيل له: و كيف عرفت؟ قال: لأنّه تداخلى ذلّه لله لم أكن أعرفها.

[۹۸۸]۶- علی بن ابراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن مسافر قال:

أمر أبو ابراهیم علیه السّلام- حين أخرج به- أبا الحسن علیه السّلام أن ينام على بابہ في كلّ ليلة أبدا ما كان حيّا إلى أن يأتيه خبره قال: فكنا في كلّ ليلة نفرش لأبي الحسن في الدهليز، ثمّ يأتي بعد العشاء فينام، فإذا أصبح انصرف إلى منزله، قال: فمكث على هذه الحال أربع سنين، فلمّا كان ليلة من الليالي أبطأ عنا و فرش له فلم يأت كما كان يأتي، فاستوحش العيال و ذعروا و دخلنا أمر عظيم من إبطائه، فلمّا كان من الغد أتى الدّار و دخل إلى العيال و قصد إلى أمّ أحمد فقال لها: هات التي أودعك أبي، فصرخت و لطمت وجهها و شقّت جيبتها و قالت: مات و الله سيّدي فكفّها و قال لها: لا تكلمي بشيء و لا تظهريه، حتّى يجيء الخبر إلى الوالي، فأخرجت إليه سفظا و ألفى دينار أو أربعة آلاف دينار، فدفعت ذلك أجمع إليه دون غيره و قالت: إنّهُ قال لي فيما بيني و بينه- و كانت

بودی او را طلاق دادی؟ فرمودند: بله. عرض کردم: پیش از آن که سعید به شما برسد؟ فرمودند: بله.

[۹۸۶]۴-صفوان گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: به من بفرمایید امام چه موقع می فهمد که امام است؟ وقتی می شنود که امام پیشین در گذشته یا در همان هنگام که او درمی گذرد؟ همچون ابو الحسن کاظم علیه السّلام که در بغداد درگذشت و شما این جا بودید؟ فرمودند: وقتی امام پیشین درمی گذرد آن را می فهمد. من عرض کردم: با چه چیزی؟ فرمود: خدا به او الهام می کند.

[۹۸۷]۵-هارون فضل گفت: من ابو الحسن علی محمّد [هادی] علیه السّلام را در روزی که ابو جعفر جواد علیه السّلام وفات یافت، دیدم که فرمودند: اَنَا لَلَّهِ وَاَنَا لِیهِ رَاجِعُونَ، جواد علیه السّلام درگذشت. به ایشان عرض شد: چگونه دانستی؟ فرمودند: زیرا در من فروتنی ویژه ای نسبت به خداوند به وجود آمده که پیش از این چنین حالتی در من نبوده است.

[۹۸۸]۶-مسافر گفت: حضرت کاظم علیه السّلام-وقتی او را بردند-به رضا فرمان داد که تا وقتی زنده است همیشه در هر شب بر در بخوابد تا خبر [درگذشتش] به او برسد. او گوید: پس ما هر شب برای رضا علیه السّلام در دهلیز جا می انداختیم و ایشان پس از عشاء آمده، می خوابید. و وقتی صبح می شد به منزلش می رفت. او گوید: چهار سال بر این حال گذشت. شبی از شب ها که برایشان جا انداخته بودند دیر کرده، نیامدند چنان که [پیش از آن] می آمدند. اهل خانه هراسان و نگران شدند و بر ما از دیرکردنش سخت گذشت. چون فردا شد، به خانه آمدند و به سوی اهل خانه رفته، به امّ احمد رو کرده، فرمودند: آنچه را پدرم به تو سپرده بود، بیاور. او فریاد کشیده، سیلی به صورت زده و گریبان چاک کرد و گفت: به خدا سوگند سرورم در گذشته است. حضرت او را به خود آورده، فرمود: چیزی نگو و آشکار نکن که مبادا خبر به حاکم برسد. آن گاه آن زن یک صندوق و دو هزار دینار یا چهار هزار دینار را آورده، همه را به حضرت رضا علیه السّلام داد و نه به کس دیگر چیزی نداد. و گفت: آن حضرت در تنهایی مان به من فرمود

أثیره عنده-احتفظی بهذه الودیعه عندک، لا- تطلعی علیها أحدا حتّی أموت، فإذا مضیت فمن أتاك من ولدی فطلبها منك فادفعیها إلیه، و اعلمی أنّی قد متّ و قد جاءنی و الله علامه سیّدی، فقبض ذلك منها و أمرهم بالإمساك جميعا إلی أن ورد الخبر و انصرف فلم يعد لشیء من المبیّت كما كان یفعل، فما لبثنا إلا آیاما یسیره حتّی جاءت الخریطه بنعیه فعددنا الأیام و تفقدنا الوقت فإذا هو قد مات فی الوقت الذی فعل أبو الحسن علیه السّلام ما فعل، من تخلفه عن المبیّت و قبضه لما قبض.

باب حالات الأئمّه علیهم السّلام فی السنّ [۹۸۹]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن یزید الکناسی قال:

سألت أبا جعفر علیه السّلام: أكان عیسی ابن مریم علیه السّلام حين تكلم فی المهد حجّه الله علی أهل زمانه؟ فقال: كان یومئذ نبیّا حجّه الله غیر مرسل أما تسمع لقوله حين قال: «إِنِّی عِبْدُ اللَّهِ أَنَا وَآلِیَّ الْكَفَّةِ أَبٌ وَجَعَلَنی نَبِیًّا. وَجَعَلَنی مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ

أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» قلت: فكان يومئذ حجَّه لله على زكريا في تلك الحال و هو في المهد؟ فقال: كان عيسى في تلك الحال آية للناس و رحمه من الله لمريم حين تكلم فعبر عنها و كان نبيا حجَّه على من سمع كلامه في تلك الحال، ثم صمت فلم يتكلم حتى مضت له سنتان و كان زكريا الحجَّه لله عزَّ و جلَّ على النَّاس بعد صمت عيسى بسنتين ثم مات زكريا فورثه ابنه يحيى الكتاب و الحكمة و هو صبي صغير، أما تسمع لقوله عزَّ و جلَّ: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» فلما بلغ عيسى عليه السلام سبع سنين

ص: ٢٣٤

و این زن نزد حضرت، محبوب و برگزیده بود:- این ودیعه را نزد خودت نگاه دار و نگذار کسی بر آن آگاه شود تا وقتی من بمیرم. وقتی من رفتم، از فرزندانم آن که به نردت آمد و آن را خواست ودیعه را به او بده. و بدان که من آن موقع در گذشته ام. اینک به خدا سوگند نشانه سرورم آشکار شد. پس حضرت آن ها را از او گرفت و همگی را به خویشتن داری فرمان داد تا خبر رسید و حضرت رفت و دیگر برای خواب بازنگشت. چند روزی نگذشت که نامه خبر در گذشتش رسید. روزها را شمردیم و از زمان [مرگ] جستجو کردیم، دیدیم که حضرت در همان وقتی که ابو الحسن رضا علیه السلام چنان رفتار کرده- از نحواییدن در جای سابق و گرفتن آن چیزها- در گذشته است.

حالات امامان عليهم السلام از جهت سنّ

[٩٨٩]١- یزید کناسی گفت: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: آیا عیسیای مریم وقتی در گهواره سخن گفت حجّت خدا بر اهل زمانش بود؟ فرمودند: آن روز پیامبر [و] حجّتی غیر مرسل بود. مگر این سخنش را نشنیده ای وقتی که گفت: من بنده خدایم و او مرا پیامبر و پربرکت قرار داد هر جا که باشم و مرا تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرد. [مریم (١٩): ٣٠ و ٣١] من گفتم: پس در آن روز و در آن حال که در گهواره بود حجّت خدا بر زکریا بود؟ فرمودند: عیسی در آن حال نشانه ای برای مردم و رحمتی از سوی خدا برای مریم بود. وقتی سخن گفت از سوی او سخن گفت. و پیامبر و حجّت بود بر کسی که در آن حال سخنش را می شنید. سپس خاموش شد و سخن نگفت تا دو سال بر او گذشت و زکریا پس از خاموشی عیسی، دو سال حجّت خداوند عزّتمند بر مردم بود. سپس زکریا در گذشت و پسرش یحیی که خرد و کودک بود کتاب و حکمت را به ارث برد. مگر نشنیده ای سخن آن عزّتمند را: ای یحیی! کتاب را با قوت بگیر. و ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم. [مریم (١٩): ١٢] آن گاه چون عیسی علیه السلام به هفت سالگی رسید

ص: ٢٣٥

تكلّم بالنّبوه و الرّساله حين أوحى الله تعالى إليه فكان عيسى الحجّه على يحيى و على النَّاس أجمعين و ليس تبقى الأرض يا أبا خالد يوما واحدا بغير حجّه لله على النَّاس منذ يوم خلق الله آدم عليه السلام و أسكنه الأرض، فقلت: جعلت فداك أكان على عليه السلام حجّه من الله و رسوله على هذه الأمّة في حياه رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم؟ فقال: نعم يوم أقامه للنّاس و نصبه علما و دعاهم إلى ولايته و أمرهم بطاعته، قلت: و كانت طاعه على عليه السلام واجبه على النَّاس في حياه رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم و بعد وفاته؟ فقال: نعم و لكنّه صمت فلم يتكلم مع رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم و كانت الطّاعه

لرسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سَلَّمَ على أُمَّته و على عليّ عليه السَّلَام في حياه رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سَلَّمَ و كانت الطَّاعه من الله و من رسوله على النَّاس كلَّهم لعلِّي عليه السَّلَام بعد وفاه رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله و سَلَّمَ و كان عليّ عليه السَّلَام حكيما عالما.

[٩٩٠]٢- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى قال:

قلت للرضا عليه السَّلَام: قد كُنَّا نسألك قبل أن يهب الله لك أبا جعفر فكنْتَ تقول: يهب الله لي غلاما، فقد وهب الله لك فقرا عيوننا، فلا أَرانا الله يومك، فإن كان كون فإلى من؟ فأشار بيده إلى أبي جعفر عليه السَّلَام و هو قائم بين يديه، فقلت: جعلت فداك هذا ابن ثلاث سنين!؟ قال و ما يضرّه من ذلك شيء، قد قام عيسى [بن مريم] عليه السَّلَام بالحجّه و هو ابن [أقل] من [ثلاث سنين].

[٩٩١]٣- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن سيف، عن بعض أصحابنا، عن أبي جعفر الثاني عليه السَّلَام قال:

قلت له: إنَّهم يقولون في حدائِه سنَّك، فقال: إنَّ الله تعالى أوحى إلى داود أن يستخلف سليمان و هو صبى يرعى الغنم، فأنكر ذلك عباد بنى إسرائيل

ص: ٢٣٦

و خداوند فرازند به او وحى فرستاد، او از نبوت و رسالت سخن گفت و بر يحيى و همه مردم حجّت شد. و اى ابو خالد زمين بدون حجّتى از سوى خداوند بر مردم يك روز باقى نماند، از وقتى خداوند آدم عليه السَّلَام را آفريد و در زمين ساكنش كرد. من گفتم: جانم فدایت! آیا على عليه السَّلَام در زندگانی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- حجّت خدا و رسولش بر این امت بود؟ فرمودند: بله، روزى كه او را پيش مردم بالا- برد و به پيشوايى منصوبش كرد و آنان را به ولايتش خوانده، به اطاعت از او فرمانشان داد. من عرض كردم: و اطاعت از على عليه السَّلَام در زندگانی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و پس از وفاتشان بر مردم واجب بود؟ فرمودند: بله، ولى خاموشى گزید و باوجود رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و اله سخن نگفت. و اطاعت رسول خدا در زندگانی او بر امت و بر على عليه السَّلَام واجب بود. و پس از وفات رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- اطاعت على عليه السَّلَام از جانب خدا و رسولش بر همه مردم واجب بود. و على عليه السَّلَام حكيمى عالم بود.

[٩٩٠]٢- صفوان يحيى گفت: من به حضرت رضا عليه السَّلَام عرض كردم: پيش از آن كه خداوند به شما جواد عليه السَّلَام را ببخشد وقتى از شما [درباره امام پسين] مى پرسيديم، شما مى فرمودى: خداوند پسرى به من ارزانى مى دارد. اينك خداوند [او را] به شما ارزانى داشته و چشم ما روشن شده است. خدا آن روز را نياورد، اگر حادثه اى رخ داد، [آن امر] به چه كسى مى رسد؟ حضرت با دست به جواد عليه السَّلَام اشاره كردند كه در برابر ايشان ايستاده بود. من عرض كردم: جانم فدایت! اين پسر سه ساله!؟ فرمودند: اين مسأله به او زيانى نماند. كه عيساى [مريم] عليه السَّلَام وقتى كمتر از سه سال داشت حجّت شد.

[٩٩١]٣- على سيف از يکى از اصحاب روايت کرده كه من به حضرت ابو جعفر دوم [جواد] عليه السَّلَام گفتم: مردم درباره

کمی سنت سخن می گویند. حضرت فرمودند: همانا خداوند والا به داود وحی کرد که سلیمان را جانشین خود کند درحالی که او کودک بود و گوسفند می چراند. عابدان و عالمان بنی اسرائیل آن را انکار کردند.

ص: ۲۳۷

و علماؤهم، فأوحى الله إلى داود عليه السلام أن خذ عصا المتكلمين و عصا سليمان و اجعلها فى بيت و اختم عليها بخواتيم القوم فإذا كان من الغد، فمن كانت عصاه قد أورقت و أثمرت فهو الخليفة، فأخبرهم داود عليه السلام، فقالوا: قد رضينا و سلمنا.

[۹۹۲]۴-علی بن محمد و غیره، عن سهل بن زیاد، عن یعقوب بن یزید، عن مصعب، عن مسعده، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله عليه السلام قال:

أبو بصیر دخلت إليه و معی غلام یقودنی خماسی لم یبلغ، فقال لی: کیف أنتم إذا احتج علیکم بمثل سنّه [أو قال: سیلی علیکم بمثل سنّه].

[۹۹۳]۵-سهل بن زیاد، عن علی بن مهزیار، عن محمد بن إسماعیل بن بزیر قال:

سألته-یعنی أبا جعفر علیه السلام-عن شیء من أمر الإمام، فقلت: یكون الإمام ابن أقل من سبع سنین؟ فقال: نعم و أقل من خمس سنین، فقال سهل: فحدثنی علی بن مهزیار بهذا فى سنه إحدى و عشرين و مائتین.

[۹۹۴]۶-الحسین بن محمد، عن الخیرانی، عن أبیه قال:

كنت واقفا بین یدی أبی الحسن علیه السلام بخراسان، فقال له قائل: یا سیدی! إن كان کون فالی من؟ قال: إلى أبی جعفر ابنی، فكان القائل استصغر سنّ أبی جعفر علیه السلام، فقال أبو الحسن علیه السلام: إن الله تبارک و تعالی بعث عیسی ابن مریم علیه السلام رسولا، نبیا، صاحب شریعه مبتدأه فى أصغر من السنّ الذى فیہ أبو جعفر.

[۹۹۵]۷-الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن علی بن أسباط قال:

رأیت أبا جعفر علیه السلام و قد خرج علی فأخذت النظر إليه و جعلت أنظر إلى رأسه و رجلیه، لأصف قامته لأصحابنا بمصر فینا أنا كذلك حتى قعد، فقال: یا علی! إن الله احتج فى الإمامه بمثل ما احتج به فى النبوه فقال: «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ

ص: ۲۳۸

پس خداوند به داود علیه السلام وحی فرستاد که عصای زبان گشایان و عصای سلیمان را بگیر و در خانه ای بگذار و با انگشتی های مردم بر آن مهر بزن. چون فردا شد هر کسی که عصایش برگ و میوه آورد، او جانشین است. داود علیه السلام به آنان گفت [که عصای سلیمان دارای این ویژگی شده است]. و آنان گفتند: ما راضی گشته، تسلیم شدیم.

[۹۹۲]۴-ابو بصیر [نابینا]گفت: من درحالی که کودک پنج ساله نابالغی به عنوان راهنما مرا همراهی می کرد به نزد حضرت

رفتم. پس حضرت به من فرمودند: شما چگونه خواهید بود وقتی امامی به سنّ این کودک بر شما حجّت آورد؟! [یا فرمود: امامی به سنّ او بر شما والی خواهد شد].

[۹۹۳]۵-اسماعیل بزيع گفت: از حضرتش-يعنى باقر عليه السلام-درباره چيزی از امام پرسیده، عرض کردم: آیا می شود امام پسری کمتر از هفت ساله باشد؟ فرمودند: بله، و کمتر از پنج سال هم می شود. و سهل گفته است: این حدیث را علی مهزیار در سال دویست و بیست و یک برایم گفت.

[۹۹۴]۶-خیرانی از پدرش روایت کرده که گفته است: من در خراسان در مقابل حضرت رضا عليه السلام ایستاده بودم که کسی به ایشان گفت: سرورم! اگر حادثه ای رخ داد به چه کسی [رجوع کنیم]؟ فرمود: به پسر ابو جعفر [عليه السلام]، گویا گوینده سنّ ابو جعفر عليه السلام را کوچک شمرد. که حضرت رضا عليه السلام فرمود: خداوند پاک و والا عیسای مریم را در سنّی کوچک تر از آنچه ابو جعفر [عليه السلام] دارد به عنوان رسول و پیامبر و صاحب شریعتی نو برانگیخت.

[۹۹۵]۷-علی اسباط گفت: حضرت جواد عليه السلام را دیدم که به سوی من می آمد. پس به ایشان خیره شدم و به سر و پاهایش نگاه می کردم تا در شهر [خودم] قامتش را برای اصحابمان وصف کنم. در همین احوال بودم که حضرت نشست و فرمود: ای علی! همانا خداوند در امامت به چیزی استدلال کرد که با آن درباره پیامبری احتجاج

ص: ۲۳۹

صَبِيًّا

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ»

«وَلَمَّا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» فقد يجوز أن يؤتى الحكمه و هو صبى و يجوز أن يؤتاها و هو ابن أربعين سنة.

[۹۹۶]۸-علی بن ابراهیم، عن ابيه قال:

قال علی بن حسان لأبى جعفر عليه السلام: يا سيدي إن الناس ينكرون عليك حدثه سنك، فقال: و ما ينكرون من ذلك قول الله عزّ و جلّ لقد قال الله عزّ و جلّ لنبیّه صلّى الله عليه و اله و سلّم: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» فوالله ما تبعه إلاّ علی عليه السلام و له تسع سنين و أنا ابن تسع سنين.

باب أنّ الإمام لا يغسله إلاّ إمام من الأئمة عليهم السلام [۹۹۷]۱-الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن أحمد بن عمر الحلال أو غيره، عن الرضا عليه السلام قال:

قلت له: إنهم يحاجوننا يقولون: إنّ الإمام لا يغسله إلاّ الإمام قال: فقال: ما يدریهم من غسله فما قلت لهم؟ قال: فقلت: جعلت فداك قلت لهم: إن قال مولای إنّه غسله تحت عرش ربّي فقد صدق و إن قال: غسله فی تخوم الأرض فقد صدق، قال: لا هكذا [قال] فقلت: فما أقول لهم؟ قال: قل لهم: إنى غسلته، فقلت: أقول لهم إنك غسلته؟ فقال: نعم.

[۹۹۸]۲-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور قال: حدّثنا أبو معمر قال:

سألت الرّضا علیه السّلام عن الإمام یغسله الإمام؟ قال: سنّه موسى بن عمران علیه السّلام.

[۹۹۹]۳-و عنه، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن یونس، عن طلحه قال:

ص: ۲۴۰

کرده بود آنجا که فرمود: و ما درحالی که کودک بود به او حکمت دادیم. [مریم (۱۹): ۱۲] و چون به رشد رسید [یوسف (۱۲): ۲۲] و به چهل سالگی رسید. [احقاف (۴۶): ۱۵] پس روا است که به کودک حکمت داده شود. و روا است که بر مردی چهل ساله داده شود.

[۹۹۶]۸-علی ابراهیم از پدرش روایت کرده که علی حسیان به حضرت جواد گفته است: سرورم! مردم کوچکی ستّان را بر شما عیب می گیرند. حضرت فرمودند: و از این سخن [جز] به سخن خداوند عزّت‌مند عیب نمی گیرند آنجا که خداوند شکوهمند به پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: بگو این راه من است. من و کسی که از من پیروی کرده با بصیرت کامل به سوی خداوند می خوانیم. [یوسف (۱۲): ۱۰۸] و به خدا سوگند از او جز علی علیه السّلام پیروی نکرد درحالی که نه سال داشت و من هم نه ساله ام.

امام را جز امام علیه السّلام غسل نمی دهد

[۹۹۷]۱-احمد عمر حلال یا کسی دیگر گفت: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: آنان با ما مجادله کرده، می گویند: امام را جز امام غسل نمی دهد. حضرت فرمودند: آنان چگونه فهمیدند که چه کسی او را غسل داده است و تو به آنان چه گفتی؟ او گوید من عرض کردم: جانم فدایت! من به آنان گفتم: اگر مولایم بگوید: او را زیر عرش پروردگارم غسل داده است راست گفته و اگر بفرماید که او را در مرزهای زمین غسل داده باز هم راست گفته است. فرمودند: چنین نیست. من عرض کردم: پس به آنان چه بگوییم؟ فرمودند: به آنان بگو: من او را غسل دادم. من عرض کردم: به آنان بگوییم شما او را غسل دادی؟ فرمود: بله.

[۹۹۸]۲-ابو معمر گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا امام را امام غسل می دهد؟ فرمودند: سنّت موسای عمران علیه السّلام همین است.

[۹۹۹]۳-طلحه گفت: به حضرت رضا علیه السّلام گفتم: آیا امام را جز امام غسل

ص: ۲۴۱

قلت للرّضا علیه السّلام: إنّ الإمام لا یغسله إلاّ الإمام؟ فقال: أما تدرّون من حضر لغسله؟ قد حضره خیر ممّن غاب عنه، الذّین حضروا یوسف فی الجبّ حین غاب عنه أبواه و أهل بیته.

باب موالید الأئمة عليهم السّلام [۱۰۰۰] ۱- علی بن محمّد، عن عبد الله بن إسحاق العلوی، عن محمّد بن زید الزّمامی، عن محمّد بن سلیمان الدّیلمی، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر قال:

حججنا مع ابی عبد الله علیه السّلام فی السّینه الّتی ولد فیها ابنه موسی علیه السّلام، فلما نزلنا الأبواء وضع لنا الغداء و كان إذا وضع الطّعام لأصحابه أكثر و أطاب، قال: فبینا نحن نأكل إذا أتاه رسول حمیده فقال له: إنّ حمیده تقول: قد أنكرت نفسی و قد وجدت ما كنت أجد إذا حضرت ولادتی و قد أمرتني أن لا أستبقك بابتك هذا، فقام أبو عبد الله علیه السّلام فانطلق مع الرّسول، فلما انصرف قال له أصحابه: سرّك الله و جعلنا فداك فما أنت صنعت من حمیده؟ قال: سلّمها الله و قد وهب لی غلاما و هو خير من برأ الله فی خلقه و لقد أخبرتني حمیده عنه بأمر ظنّت أنّي لا أعرفه و لقد كنت أعلم به منها، فقلت: جعلت فداك و ما الّذي أخبرتك به حمیده عنه؟ قال: ذكرت أنّه سقط من بطنها حين سقط واضعا يديه على الأرض، رافعا رأسه إلى السّماء، فأخبرتها أنّ ذلك أماره رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و أماره الوصی من بعده. فقلت: جعلت فداك و ما هذا من أماره رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و أماره الوصی من بعده؟ فقال لی: إنّهُ لَمّا كانت اللّيلة الّتی علق فيها بجدي أتى آت جدّ أبی بكأس فيه شربه أرقّ من الماء و ألين من الزّبّد و أحلى

ص: ۲۴۲

نمی دهد؟ فرمودند: مگر نمی دانید چه کسی برای غسل او حاضر می شود؟ کسانی در نزد او حاضر می شوند که بهتر از کسانی هستند که از او پنهان شده اند. کسانی که در کنار یوسف در آن چاه حاضر شدند وقتی پدر و مادرش و خانواده اش از او پنهان شدند.

ولادت ائمه عليهم السّلام

[۱۰۰۰] ۱- ابو بصیر گفته است: ما در سالی که موسی علیه السّلام به دنیا آمد با حضرت صادق علیه السّلام حجّ کردیم. وقتی در ابواء فرود آمدیم به ما ناهار داد و ایشان وقتی به اصحابش غذا می داد خوب و بسیار می داد. وقتی داشتیم می خوردیم ناگاه فرستاده حمیده آمده، به حضرت عرض کرد: حمیده می گوید: من حالم دیگرگون شده و چنان شده ام که پیش از این هنگام وضع حمل چنین نمی شدم و شما به من فرمان داده اید که در این پسران بر شما پیشی نگیرم. پس حضرت صادق علیه السّلام برخاست و با فرستاده رفت و چون بازگشت، اصحاب به ایشان گفتند: خداوند شما را شاد کند و ما را فدایتان. با حمیده چه کردید؟ فرمودند: خداوند به او سلامتی داد و به من پسری ارزانی داشت که بهترین کسی است که خدا در آفریدگانش آفریده است. و حمیده درباره اش چیزی به من گفت که می پنداشت من آن را نمی دانم. درحالی که من به آن از او داناتر بودم. من عرض کردم: جانم به فدایت! حمیده چه چیزی درباره اش گفت؟ فرمودند: او گفت که وقتی او از بطنش افتاده دست ها را بر زمین گذاشته و سرش را به آسمان بلند کرده است. من به او گفتم که این نشانه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و نشانه وصی پس از او است. من عرض کردم: جانم فدایت! این نشانه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و نشانه وصی پس از او چیست؟ به من فرمودند: وقتی آن شب بسته شدن نطفه نیامد، کسی برای نیای پدرم جام شربتی رقیق تر از آب و نرم تر از کره، شیرین تر از شهد

من الشَّهَد و أبرد من الثلج و أبيض من اللبن، فسقاه إياه و أمره بالجماع، فقام فجامع، فعلق بجدي و لما أن كانت الليله التي علق فيها بأبي أتى آت جدى فسقاه كما سقى جد أبي و أمره بمثل الذي أمره فقام فجامع، فعلق بأبي و لما أن كانت الليله التي علق فيها بى أتى آت أبى فسقاه بما سقاهم و أمره بالذى أمرهم به فقام فجامع فعلق بى و لما أن كانت الليله التي علق فيها بابنى أتانى آت كما أتاهم، ففعل بى كما فعل بهم ففعل بعلم الله و إني مسرور بما يهب الله لى، فجامعت فعلق بابنى هذا المولود فدونكم، فهو و الله صاحبكم من بعدى، إن نطفه الإمام ممّا أخبرتك و إذا سكنت النطفه فى الرحم أربعة أشهر و أنشئ فيها الروح بعث الله تبارك و تعالى ملكا يقال له حيوان، فكتب على عضده الأيمن و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَيْدًا لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و إذا وقع من بطن أمه وقع واضعا يديه على الأرض رافعا رأسه إلى السماء فأما وضعه يديه على الأرض فإنه يقبض كل علم لله أنزله من السماء إلى الأرض و أما رفعه رأسه إلى السماء فإن مناديا ينادى به من بطن العرش من قبل رب العزه من الأفق الأعلى باسمه و اسم أبيه يقول: يا فلان بن فلان! اثبت تثبت، فلعلظيم ما خلقتك، أنت صفوتى من خلقى و موضع سرى و عيبه علمى و أمينى على وحيى و خليفتى فى أرضى، لك و لمن تولاك أوجبت رحمتى و منحت جنانى و أحللت جوارى، ثم و عزتى و جلالى لأصلين من عاداتك أشد عذابى و إن سيبت عليه فى دنياى من سعه رزقى، فإذا انقضى الصيوت -صوت المنادى- أجابه هو واضعا يديه رافعا رأسه إلى السماء يقول: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ قال: فإذا قال ذلك أعطاه الله العلم الأول و العلم الآخر

و خنك تر از یخ و سفیدتر از شیر آورده، به او نوشانید و فرمان به هم بستری داد. ایشان برخاست و هم بستر شد و نطفه نیایم بسته شد. و چون شب بسته شدن نطفه پدرم شد، کسی به نزد نیایم آمده آن را به او نوشانید، چنان که به نیای پدرم نوشاند. و مانند آنچه را به ایشان فرمان داده بود، به او فرمان داد. پس او برخاست و هم بستر شد و نطفه پدرم بسته شد. و چون شب بسته شدن نطفه من رسید، کسی به نزد پدرم آمده، از آنچه به آنان نوشانده بود، به او نوشاند. و به آنچه آنان را فرمان داده بود، او را فرمان داد. پس او برخاسته، هم بستر شد و نطفه من بسته شد. و چون شب بسته شدن نطفه پسر من شد، کسی به نزد آمد چنان که به نزد آنان آمده بود و با من همان کرد که با آنان کرده بود. من به علم خدایی برخاستم در حالی که خوشحال بودم از آنچه خداوند به من می بخشد. پس هم بستر شدم و نطفه پسر من، همین کودک، بسته شد. متوجه باشید که به خدا سوگند، او راهبر شما پس از من است. همانا نطفه امام از چیزی است که به تو گفتم. و چون نطفه در رحم به مدت چهار ماه قرار گرفت و روح در آن دمیده شد، خداوند پاک و والا فرشته حیوان نامی را می فرستد تا بر بازوی راستش بنویسد: «و کلمه پروردگارت به راستی و عدالت پایان گرفت. و برای کلمات او دگرگون کننده ای نیست. که او شنوا و دانا است.» و چون از بطن مادرش فرومی آید دستانش را بر زمین گذاشته، سرش را به آسمان بلند می کند. اما گذاشتن دستانش بر زمین برای این است که همه علم های فروفروستاده خداوند از آسمان به زمین را بگیرد. و بلند کردن سر به آسمان برای این است که منادی ای از میانه آسمان از افق اعلی و از جانب پروردگار عزتمند نام او و پدرش را صدا زده، می گوید: استوار باش تا پایدار شوی. که برای کار بزرگی تو را آفریده ام. تو برگزیده من از آفریدگانم و محل راز و ظرف دانش و امینم بر وحی و جانشینم در زمین هستی. من برای تو و برای کسی که ولایت تو را پذیرفت رحمتم را واجب کرده، باغ هایم را بخشیده و همسایگی ام را برایش

روا کردم. سپس به عزت و جلالم سوگند با سخت ترین عذابم کسی را می سوزانم که با تو دشمنی کند. اگرچه در دنیا بر او از روزی گسترده ام داده باشم. وقتی آن صدا -صدای منادی- به پایان رسید، او درحالی که دستانش بر زمین و سرش به آسمان بلند است، پاسخ داده می گوید: خداوند گواهی می دهد که معبودی جز او نیست. و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند که او برپادارنده عدالت است و معبودی جز او نیست. که هم شکست ناپذیر و هم حکیم است. [آل عمران (۳): ۱۸] حضرت فرمود: وقتی این را عرض کرد خداوند علم نخستین و انجامین را به او می دهد

ص: ۲۴۵

و استحقّ زیاره الروح فی ليله القدر، قلت جعلت فداك الروح ليس هو جبرئيل؟ قال الروح هو أعظم من جبرئيل إنّ جبرئيل من الملائكة و إنّ الروح هو خلق أعظم من الملائكة عليهم السلام أليس يقول الله تبارك و تعالی: تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ.

محمّد بن یحیی و أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسين، عن أحمد بن الحسن، عن المختار بن زیاد، عن محمد بن سليمان، عن أبيه، عن أبي بصير مثله.

[۱۰۰۱] ۲- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن الحسن بن راشد قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ الله تبارك و تعالی إذا أحبّ أن يخلق الإمام أمر ملكا فأخذ شربه من ماء تحت العرش، فيسقيها أباه، فمن ذلك يخلق الإمام، فيمكث أربعين يوما و ليله في بطن أمه لا يسمع الصوت، ثمّ يسمع بعد ذلك الكلام، فإذا ولد بعث ذلك الملك فيكتب بين عينيه: وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فإذا مضى الإمام الذي كان قبله رفع لهذا منار من نور ينظر به إلى أعمال الخلاق، فبهذا يحتج الله على خلقه.

[۱۰۰۲] ۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علي بن حديد، عن منصور بن يونس، عن يونس بن ظبيان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّ الله عزّ و جلّ إذا أراد أن يخلق الإمام من الإمام بعث ملكا فأخذ شربه من ماء تحت العرش ثمّ أوقعها أو دفعها إلى الإمام، فشرّبها فيمكث في الرحم أربعين يوما لا يسمع الكلام ثمّ يسمع الكلام، بعد ذلك فإذا وضعته أمه بعث الله إليه ذلك الملك الذي أخذ الشربه،

ص: ۲۴۶

او برای دیدار با روح در شب قدر سزاوار می شود. من عرض کردم: جانم به فدایت! روح همان جبرئیل نیست؟ فرمود: روح، بزرگ تر از جبرئیل است. جبرئیل از فرشتگان است. و روح آفریده ای بزرگ تر از فرشتگان عليهم السلام است. مگر خداوند پاک و والا نمی فرماید: فرشتگان و روح فرود می آیند. [قدر (۹۷): ۴]

محمد بن یحیی با سلسله سند دیگری مانند آن را از ابو بصیر روایت کرده است.

[۱۰۰۱] ۲- حسن راشد گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: همانا خداوند پاک و والا وقتی خواست امام

را بیافریند، به فرشته ای فرمان می دهد که شربت آبی از زیر عرش بگیرد و به پدر او بنوشاند. پس امام را از آن می آفریند. سپس او چهل روز و شب در بطن مادرش می ماند درحالی که صدایی نمی شنود. و پس از آن سخن ها را می شنود. وقتی امام به دنیا آمد آن فرشته را می فرستد تا میان دو چشمش بنویسد: «و کلمه پروردگارت با راستی و عدالت پایان یافت و برای کلمات او دگرگون کننده ای نیست. و او شنوا و دانا است» و چون امام پیش از او درگذشت، برای او مناره ای از نور افراشته می شود تا از آن به اعمال آفریدگان بنگردد. و خداوند به این وسیله بر آفریدگانش احتجاج می کند.

[۱۰۰۲]۳-یونس ظبیان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: وقتی خدای عزّتمند خواست امامی را از امام بیافریند فرشته ای را برانگیخت تا شربت آبی از زیر عرش برگرفته، سپس به امام نازل کند یا بدهد. و او آن را بنوشد. آن گاه چهل روز در رحم بماند. و سخنی نشنود. سپس سخنان را بشنود. و چون مادرش او را بر زمین گذارد، خداوند آن فرشته شربت گیرنده را به سویش می فرستد تا بر

ص: ۲۴۷

فکتب علی عضده الأيمن وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ فَإِذَا قَامَ بِهَذَا الْأَمْرَ رَفَعَ اللَّهُ لَهُ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ مَنَارًا يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ.

[۱۰۰۳]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن الربيع بن محمد المسلي، عن محمد بن مروان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن الإمام ليسمع في بطن أمه فإذا ولد خطّ بين كتفيه وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَإِذَا صَارَ الْأَمْرَ إِلَيْهِ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ عَمُودًا مِنْ نُورٍ، يَبْصُرُ بِهَا مَا يَعْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلَدَةٍ.

[۱۰۰۴]۵-الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد الله، عن ابن مسعود، عن عبد الله بن إبراهيم الجعفری قال:

سمعت إسحاق بن جعفر يقول: سمعت أبي يقول: الأوصياء إذا حملت بهم أمهاتهم أصابها فتره شبه الغشيه، فأقامت في ذلك يومها ذلك، إن كان نهارا أو ليلتها إن كان ليلا، ثم ترى في منامها رجلا يبشّرها بغلام، عليم، حلیم، فتفرح لذلك، ثم تنتبه من نومها، فتسمع من جانبها الأيمن في جانب البيت صوتا يقول: حملت بخير و تصيرين إلى خير و جئت بخير، أبشري بغلام، حلیم، عليم و تجد خفه في بدنها ثم لم تجد بعد ذلك امتناعا من جنبيها و بطنها فإذا كان لتسع من شهرها سمعت في البيت حسيا شديدا، فإذا كانت الليله التي تلد فيها ظهر لها في البيت نور تراه لا يراه غيرها إلا أبوه، فإذا ولدت ولدته و ولدته قاعدا و تفتحت له حتى يخرج متربعا يستدير بعد وقوعه إلى الأرض، فلا يخطئ القبلة حيث كانت بوجهه، ثم يعطس ثلاثا يشير بإصبعه بالتحميد و يقع مسرورا مختونا و رباعيته من فوق و أسفل و ناباه و ضاحكاه و من بين يديه مثل سبيكه الذهب نور و يقيم يومه و ليلته تسيل يدها ذهباً و كذلك الأنبياء إذا

ص: ۲۴۸

بازوی راستش بنویسد: «و کلمه پروردگارت به راستی و عدل پایان یافت. که دیگر کننده ای برای کلمات او نیست.» و چون برای امامت به پا خواست خداوند برای او در هر سرزمینی مناره ای برمی افرازد تا او به وسیله آن به اعمال بندگان بنگرد.

[۱۰۰۳] ۴- محمد مروان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: همانا امام در بطن مادرش می شنود و چون به دنیا آید میان دو شانه اش نوشته شده: «و کلمه پروردگارت به راستی و عدالت پایان یافت. که دیگر کننده ای برای کلمات او نیست. و او شنوا و دانا است.» و چون امر [امامت] به او رسد خداوند ستونی از نور برایش می نهد تا با آن ببیند هر آنچه را اهل همه سرزمین ها انجام می دهند.

[۱۰۰۴] ۵- عبد الله بن ابراهیم جعفری گفت: از اسحاق جعفر شنیدم می گوید: من از پدرم شنیدم که می فرمود: وقتی مادران، اوصیا را حامله می شوند، به ضعفی همچون بی هوشی دچار می شوند. و روزش را در آن حال سپری می کند اگر در روز باشد و اگر شب باشد شبش را. سپس در خوابش مردی را می بیند که او را به پسری دانا و بردبار مژده می دهد. پس به این مژده شاد شده، از خواب بیدار می شود. و از طرف راستش از گوشه خانه صدایی می شنود که می گوید: خیر را حامله شده، به سوی خیر رفته و خیر آوردی. مژده بر تو به پسری بردبار و دانا. و در بدن خود احساس سبکی می کند و پس از آن از پهلوها و بطنش امتناعی نمی یابد. و چون به ماه نهم رسید در خانه جنب و جوشی بسیار می شنود و چون شب به دنیا آمدنش می شود در خانه نوری برایش ظاهر می شود که جز او و پدرش کسی آن را نمی بیند. و وقتی او را بر زمین می گذارد، به حالت نشستگی می گذارد. برای او گشایش می شود تا او چهارزانو بیرون آمده پس از قرارش در زمین بچرخد و از قبله دور نیفتد و رو به آن باشد. سپس سه بار عطسه می کند در حالی که با اشاره انگشتش حمد می گوید. و او ناف بریده و ختنه شده بر زمین قرار می گیرد درحالی که دندان های رباعی از بالا و پایین و دو دندان نیش و دو دندان خنده دارد. و در برابرش یک شب و روز نوری همچون شمش طلا می درخشد و از دستانش [نوری] زرین سرازیر می شود. و پیامبران نیز وقتی به دنیا می آیند چنین هستند. و اوصیا جلوه های ارزشمندی از پیامبران هستند.

ص: ۲۴۹

ولدوا و إنما الأوصياء أعلام من الأنبياء.

[۱۰۰۵] ۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن حديد، عن جميل بن دراج قال: روي غير واحد من أصحابنا أنه قال:

لا- تتكلموا في الإمام فإن الإمام يسمع الكلام و هو في بطن أمه فإذا وضعته كتب الملك بين عينيه و تمت كلمه ربك صدقاً و عدلاً لا مبدل لكلماته و هو السميع العليم فإذا قام بالأمر رفع له في كل بلدة منار ينظر منه إلى أعمال العباد.

[۱۰۰۶] ۷- علي بن ابراهیم، عن محمد بن عيسى بن عبيد قال:

كنت أنا و ابن فضال جلوسا إذ أقبل يونس فقال: دخلت على أبي الحسن الرضا عليه السلام فقلت له: جعلت فداك قد أكثر الناس في العمود، قال: فقال لي: يا يونس! ما تراه، أ تراه عموداً من حديد يرفع لصاحبك؟ قال: قلت: ما أدري؛ قال: لکنه ملك

موکّل بکلّ بلده یرفع الله به أعمال تلك البلده، قال: فقام ابن فضال فقبل رأسه و قال: رحمک الله یا ابا محمّد لا تزال تجيء بالحديث الحقّ الذی یفرّج الله به عنّا.

[۱۰۰۷] ۸- علی بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن ابن ابی عمیر، عن حریر، عن زراره، عن ابی جعفر علیه السلام قال:

للإمام عشر علامات: یولد مطهّراً، مختوناً، و إذا وقع علی الأرض وقع علی راحته رافعا صوته بالشّهادین، و لا یجنب، و تنام عیناه و لا- ینام قلبه، و لا- یتشاءب و لا یتمطی، و یری من خلفه كما یری من أمامه، و نجوه کرائحه المسک، و الأرض موکله بستره و ابتلاعه و إذا لبس درع رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم کانت علیه و فقا و إذا لبسها غیره من الناس طویلهم و قصیرهم زادت علیه شبرا و هو محدّث إلى أن تنقضى أيامه.

ص: ۲۵۰

[۱۰۰۵] ۶- چندین نفر از یکی از اصحاب روایت کرده اند که او گفته است: درباره امام صحبت نکنید که امام اگرچه در بطن مادرش باشد سخنان را می شنود. و چون مادرش او را به زمین گذارد، فرشته میان دو چشمش می نویسد: «و کلمه پروردگارت به راستی و عدالت پایان یافت. که دیگر کننده ای برای کلمات او نیست. و او شنوای دانا است.» و چون برای امر [امامت] به پا می ایستد، برایش در هر سرزمینی مناره ای [غیبی] افراشته می شود تا از آن به اعمال بندگان بنگرد.

[۱۰۰۶] ۷- محمّد بن عیسای عیبید گفته است: من و ابن فضال نشسته بودیم که یونس آمد و گفت: من به نزد حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام رفتم و عرض کردم: جانم به فدایت، مردم درباره عمود بسیار صحبت می کنند. او گوید: حضرت به من فرمود: ای یونس! آن را چه می پنداری، آیا آن را ستونی از آهن می انگاری که برای امامت افراشته شده است؟ او گوید، من گفتم: نمی دانم. فرمودند: آن فرشته ای مأمور بر هر سرزمین است که خداوند با آن اعمال آن سرزمین را بالا می برد. راوی گوید: پس ابن فضال برخاسته، سر او را بوسید و گفت: ای ابو محمّد خدا تو را بیامزد. پیوسته حدیث راستین می آوری و خداوند با آن به کارمان گشایش می دهد.

[۱۰۰۷] ۸- زراره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای امام ده نشانه است: پاکیزه و ختنه شده به دنیا می آید. و چون بر زمین قرار می گیرد، با دست هایش قرار می گیرد درحالی که صدایش را برای شهادتین بلند کرده است. جنب نمی شود. چشمانش می خوابند ولی دلش نمی خوابد. دهان درّه و کش و قوس نمی کند. و پشت سرش را می بیند چنان که پیش رویش را می بیند. و مدفوعش همچون بوی مشک است. و زمین به پنهان کردن و فروبردنش مأمور است. و چون زره رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را می پوشد، بر او رسا و سازگار است. و چون مردم دیگر آن را ببوشند بر بلند و کوتاه قامتش یک و جب زیاده می آید. و با او سخن گفته می شود تا عمرش به پایان رسد.

ص: ۲۵۱

باب خلق أبدان الأئمة و أرواحهم و قلوبهم علیهم السلام [۱۰۰۸] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابی یحیی الواسطی، عن بعض أصحابنا، عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِّيِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِّيِّينَ وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونَ ذَلِكَ، فَمَنْ أَجَلُ ذَلِكَ الْقَرَابَةِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ تَحَنُّ إِلَيْنَا.

[۱۰۰۹] ۲-أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن شعيب، عن عمران بن إسحاق الزعفراني، عن محمد بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتَه يقول: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينِهِ مَخزُونِهِ، مَكُونِهِ، مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ، فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَ بَشَرًا نُورَاتِيَّينَ، لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقْنَا مِنْهُ نَصِيبًا وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينِهِ مَخزُونِهِ مَكُونِهِ، أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيبًا إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ وَ لِذَلِكَ صَرْنَا نَحْنُ وَ هُمُ النَّاسُ وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجًا لِلنَّارِ وَ إِلَى النَّارِ.

[۱۰۱۰] ۳-علي بن إبراهيم، عن علي بن حسان و محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب و غيره، عن علي بن حسان، عن علي بن عطية، عن علي بن رثاب رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إِنَّ لِلَّهِ نَهْرًا دُونَ عَرْشِهِ وَ دُونَ النَّهْرِ الَّذِي دُونَ عَرْشِهِ نُورٌ نُورُهُ وَ إِنَّ فِي حَافَتِي النَّهْرِ رُوحِينَ مَخْلُوقِينَ: رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ مَنْ أَمْرُهُ وَ إِنَّ لِلَّهِ عَشْرَ طِينَاتٍ، خَمْسَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْأَرْضِ، فَفَسَّرَ الْجَنَانَ وَ فَسَّرَ

ص: ۲۵۲

آفرینش بدن و روح و قلب امامان عليهم السلام

[۱۰۰۸] ۱-یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند [بدن های] ما را از علیون (زیر عرش) آفرید. و ارواحمان را از بالاتر از آن آفرید. و ارواح شیعیانمان را از علیون (زیر عرش) و اجسادشان را از پایین تر از آن آفرید. و برای همین میان ما و ایشان خویشاوندی است. و دل های آنان به ما مشتاق است.

[۱۰۰۹] ۲-محمد مروان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند ما را از نور عظمتش آفرید، سپس آفرینش مان را از گلی در خزانه و پنهان در زیر عرش تصویر کرده، آن نور را در آن قرار داد. آن گاه ما آفریدگانی و بشری نورانی شدیم که در مثل آنچه ما را آفریده برای کسی بهره ای قرار نداد. و ارواح شیعیانمان را از گل ما آفرید. و بدن هاشان را از گلی در خزانه و پنهان در زیر آن گل. و در مثل آنچه آنان را از آن آفریده برای کسی بهره ای قرار نداده است جز برای پیامبران. برای همین ما و آنان آدمیان شدیم و مردم دیگر مگسانی برای آتش و به سوی آتش.

[۱۰۱۰] ۳-از علی رثاب حدیثی که سندش را به امیر مؤمنان علیه السلام رسانده روایت شده که ایشان فرموده است: همانا برای خداوند در زیر عرشش نهری است و زیر نهری که پایین عرش است نوری است که آن [نهر یا عرش] را برمی فروزد. و در دو کناره نهر دو روح آفریده شده، روح القدس و روحی از امر او است. و برای خداوند ده گل است. پنج گل از بهشت و پنج گل از زمین. آن گاه بهشت و زمین را تفسیر کرد.

الأرض، ثم قال: ما من نبي ولا ملك من بعده جبهه إلا نفخ فيه من إحدى الرّوحين و جعل النّبي من إحدى الطّيتين - قلت لأبي الحسن الأوّل عليه السّلام: ما الجبل؟ فقال: الخلق - غيرنا أهل البيت، فإنّ الله عزّ وجلّ خلقنا من العشر طينات و نفخ فينا من الرّوحين جميعاً فأطيب بها طيباً. و روى غيره عن أبي الصّامت قال: طين الجنان جبهه عدن و جبهه المأوى و جبهه النّعيم و الفردوس و الخلد؛ و طين الأرض مكّه و المدينة و الكوفه و بيت المقدس و الحائر.

[۱۰۱۱] ۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن أبي نهشل قال: حدّثني محمد بن إسماعيل، عن أبي حمزه الثّماليّ قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنّ الله خلقنا من أعلى عليّين و خلق قلوب شيعتنا ممّا خلقنا و خلق أبدانهم من دون ذلك، فقلوبهم تهوى إلينا، لأنّها خلقت ممّا خلقنا [منه]، ثمّ تلا هذه الآية: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيّينَ. وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عَلِّيّونَ. كِتَابٌ مَرْقُومٌ. يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ و خلق عدوّنا من سجّين و خلق قلوب شيعتهم ممّا خلقهم منه و أبدانهم من دون ذلك، فقلوبهم تهوى إليهم، لأنّها خلقت ممّا خلقوا منه، ثمّ تلا هذه الآية: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينَ. وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سَجِّينَ. كِتَابٌ مَرْقُومٌ.

باب التّسليم و فضل المسلمین [۱۰۱۲] ۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن سنان، عن ابن مسكان، عن سدير قال:

قلت لأبي جعفر عليه السّلام: إنّي تركت مواليك مختلفين، يتبرّأ بعضهم من بعض قال: فقال: و ما أنت و ذاك، إنّما كلّف الناس ثلاثة: معرفه الأئمّه و التّسليم لهم

سپس فرمود: هیچ پیامبر و فرشته ای از پس پیامبر نیست که او را جز با دمیدن یکی از دو روح آفریده باشد - و پیامبر - درود خدا بر او و بر خاندانش - را از یکی از دو گل قرار داد - به جز ما اهل بیت، که همانا خداوند عزّتمند ما را از ده گل آفریده، از هر دو روح در ما دمید. و چه گل پاکی.

و از ابو صامت روایت شده که گفته است: گل بهشت، بهشت عدن و بهشت پناه و بهشت نعمت ها و فردوس و بهشت جاودان است. و گل زمین [از] مکّه و کوفه و مدینه و بیت المقدس و کربلا است.

[۱۰۱۱] ۴- ابو حمزه ثمالی گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند ما را از علیّون والّا تر آفرید و قلب شیعیانمان را از آفرینش ما آفرید. و بدن هاشان را از پایین آن آفرید. پس دل هاشان به ما مشتاق است؛ زیرا که آن از آنچه ما را آفریده اند، آفریده شده است. سپس این آیه را خواند: چنان نیست، بلکه نامه نیکان در علیّون است. و تو چه می دانی علیّون چیست؟ نامه ای است رقم خورده، که مقربان شاهدان آنند. [مطّفین (۸۳): ۱۸ تا ۲۱] و دشمنانمان را از سجّین آفرید. و قلب پیروانشان را از آنچه آنان را از آن آفرید. و بدن هاشان را از پایین تر از آن. پس دلهاشان به آنها مشتاق است. زیرا از آن

چیزی آفریده شدند که آنان از آن آفریده شدند. سپس این آیه را خواند: چنان نیست. همانا نامه بدکاران در سجین است. و تو چه می دانی سجین چیست؟! نامه ای است رقم خورده. [مطففین (۸۳): ۷-۹]

تسلیم و تسلیم شوندگان

[۱۰۱۲] ۱- سدیر گفت: من به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: من دوستداران شما را در حالی ترک کردم که اختلاف داشتند و از هم بیزاری می جستند. او گوید: حضرت فرمودند: تو را به آنچه کار مردم به سه چیز تکلیف شده اند: شناخت

ص: ۲۵۵

فیما ورد علیهم و الردّ إليهم فیما اختلفوا فيه.

[۱۰۱۳] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقی، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن حماد بن عثمان، عن عبد الله الكاهلی قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لو أنّ قوما عبدوا الله وحده لا شريك له و أقاموا الصلاة و أتوا الزّكاة و حجّوا البيت و صاموا شهر رمضان ثمّ قالوا لشيء صنع الله أو صنع رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ألا صنع خلاف الذي صنع؟ أو وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشركين، ثمّ تلا هذه الآية فلا و ربّك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثمّ لا يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضيت و يسلموا تسليماً ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام: عليكم بالتسليم.

[۱۰۱۴] ۳- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن زيد الشحام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: إنّ عندنا رجلاً يقال له: كليب، فلا يجيء عنكم شيء إلا قال: أنا أسلم فسّميناه كليب تسليم، قال: فترحم عليه، ثمّ قال: أ تدرّون ما التسليم؟ فسكتنا، فقال: هو و الله الإخبات، قول الله عزّ و جلّ: الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ أَحْبَبُوا إِلَيَّ رَبَّهُمْ.

[۱۰۱۵] ۴- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تبارك و تعالى: وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا قَالَ: الاقتراف التسليم لنا و الصدق علينا و ألا يكذب علينا.

[۱۰۱۶] ۵- علي بن محمد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد البرقی، عن أبيه،

ص: ۲۵۶

امامان [عليهم السلام] و تسليم به آنان در آنچه به ایشان رسیده است و رجوع به آنان در آنچه اختلاف دارند.

[۱۰۱۳] ۲- عبد الله كاهلی گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر مردمی خداوند یکتای بی شریک را عبادت کنند و نماز را به پا داشته، زکات داده، حج گزارند و ماه رمضان را روزه بگیرند، سپس به چیزی که خداوند یا رسول خدا -درود

خدا بر او و بر خاندانش - کرده، بگویند: آیا نمی شد جز این کند؟ یا به دلشان خطور کند، با همان مشرک می شوند. سپس این آیه را خواند: به پروردگارت سوگند آن ها مؤمن نخواهند شد مگر این که در اختلافات خود، تو را داور خود کنند. و سپس از داوری ات در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند. [نساء (۴): ۶۵] حضرت سپس فرمودند: بر شما باد تسلیم.

[۱۰۱۴] ۳- زید شحام گفته است: من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردی نزد ما است که به او «کلیب» می گویند. چیزی از شما نمی رسد جز این که می گوید: من تسلیمم. چنان که نامش را کلیب تسلیم نهاده ایم. حضرت به او رحمت فرستاده، سپس فرمود: آیا می دانید تسلیم چیست؟ ما خاموش شدیم. حضرت فرمودند: به خدا سوگند آن فروتنی با دل و تن است. و این سخن خداوند عزتمند است: کسانی که ایمان آورده، عمل صالح انجام داده و به پروردگارشان فروتنی کردند. [هود (۱۱): ۲۳]

[۱۰۱۵] ۴- محمد مسلم از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند پاک و والا: و هر کس کار نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزاییم. [شوری (۴۲): ۲۳] روایت کرده که فرمودند: کار نیک، تسلیم به ما، راستی با ما و دروغ نبستن به ما است.

[۱۰۱۶] ۵- کامل تمار روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: آیا می دانی

ص: ۲۵۷

عن محمد بن عبد الحمید، عن منصور بن یونس، عن بشیر الدّهان، عن کامل التّمار قال:

قال أبو جعفر علیه السلام: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ أَتَدْرِي مَنْ هُمْ؟ قلت: أنت أعلم، قال: قد أفلح المؤمنون المسلمون، إنَّ المسلمین هم النّجباء، فالْمؤمن غریب فطوبی للغرباء.

[۱۰۱۷] ۶- علی بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن الخشّاب، عن العباس بن عامر، عن ربیع المسلّی، عن یحیی بن زکریّا الأنصاری، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

سمعتہ یقول: من سرّه أن یستکمل الإیمان کلّه فلیقل: القول منّی فی جمیع الأشياء قول آل محمد، فیما أسروا و ما أعلنوا و فیما بلغنی عنهم و فیما لم یبلغنی.

[۱۰۱۸] ۷- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن ابن أذینه، عن زراره أو برید، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

قال: لقد خاطب الله أمير المؤمنين عليه السلام في كتابه، قال: قلت: في أي موضع قال في قوله: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا. فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ فِيمَا تَعَاقدوا عليه لئن أمات الله محمداً ألا يردوا هذا الأمر في بني هاشم) ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَزَجًا مِمَّا قُضِيَتْ (عليهم من القتل أو العفو) وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

[۱۰۱۹]۸-أحمد بن مهراَن-رحمه الله-عن عبد العظيم الحسني، عن عليّ بن أسباط، عن عليّ بن عقبه، عن الحكم بن أيمن، عن أبي بصير قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ إِلَى آخِرِ آيَةٍ قَالَ: هم المسلمون لآل محمّد، الذين إذا سمعوا

ص: ۲۵۸

در مؤمنان حتما رستگار می شوند. [مؤمنون (۲۳): ۱] مؤمنان چه کسانی اند؟ من عرض کردم: شما داناترید. فرمودند: مؤمنان تسلیم شونده حتما رستگار می شوند. همانا تسلیم شوندگان همان نجیبان اند. پس مؤمن غریب است. و خوشا بر غریبان.

[۱۰۱۷]۶-یحیای زکریا انصاری گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هر کس دوست دارد همه ایمانش کامل شود باید بگوید: سخن من در همه چیزها سخن آل محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] است. در آنچه پنهان کردند و آنچه آشکار. و در آنچه به من رسید و آنچه نرسید.

[۱۰۱۸]۷-زراره یا برید از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند با امیر مؤمنان علیه السّلام در کتابش سخن گفته است. او گوید، من عرض کردم: در کجا؟ فرمود: در این سخنش: و اگر آنان وقتی به خود ستم می کردند، به نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و رسول هم برایشان آمرزش می خواست، خدای را توبه پذیر و مهربان می یافتند. به پروردگارت سوگند که آن ها مؤمن نخواهند شد مگر این که در اختلافشان تو را به داوری بگیرند. (در آنچه بر آن پیمان بستند که اگر خداوند محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] را میراند، این امر را به بنی هاشم باز نگردانند.) و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکرده، کاملا تسلیم باشند. [نساء (۴): ۶۴ و ۶۵]

[۱۰۱۹]۸-ابو بصیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوه مند پرسیدم: کسانی که به سخن گوش فرامی دهند و از نیکوترین آن پیروی می کنند... [زمر (۳۹): ۱۸] فرمودند: آنان تسلیم شوندگان به آل محمّدند. کسانی که

ص: ۲۵۹

الحديث لم يزيدوا فيه و لم ينقصوا منه، جاءوا به كما سمعوه.

باب أنّ الواجب على الناس بعد ما يقضون مناسكهم أن يأتوا الإمام فيسألونه عن معالم دينهم و يعلمونهم ولايتهم و مودّتهم له [۱۰۲۰]۱-عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن الفضيل، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نظر إلى الناس يطوفون حول الكعبة، فقال: هكذا كانوا يطوفون في الجاهلية! إنما أمروا أن يطوفوا بها ثم ينفروا إلينا، فيعلمونا ولايتهم و مودّتهم و يعرضوا علينا نصرتهم، ثم قرأ هذه الآية فأجعل أفئدة من الناس تهوي إليهم.

[۱۰۲۱]۲-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن علی بن أسباط، عن داود بن النعمان، عن أبی عبیده قال:

سمعت أبا جعفر علیه السلام -و رأى الناس بمكّه و ما يعملون قال-: فقال: فعال كفعال الجاهلیة أما و الله ما أمروا بهذا و ما أمروا إلا أن يقضوا تفتّهم و لیوفوا نذورهم فیمزّوا بنا فیخبرونا بولايتهم و يعرضوا علينا نصرتهم.

[۱۰۲۲]۳-علی بن ابراهیم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن فضال جميعا، عن أبی جميله، عن خالد بن عمّار، عن سدیر قال:

سمعت أبا جعفر علیه السلام و هو داخل و أنا خارج و أخذ بيدي، ثمّ استقبل البيت فقال: يا سدیر إنّما أمر الناس أن يأتوا هذه الأحجار فيطوفوا بها ثمّ يأتونا فيعلمونا ولايتهم لنا و هو قول الله، وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا

ص: ۲۶۰

وقتی حدیث را شنیدند به آن نيفزوده و از آن نمی کاهند. آن را چنان بازمی گویند که شنیده اند.

بر مردم واجب است پس از انجام مناسکشان نزد امام بیایند و از نشانه های دینشان پرسیده و ولایت و مودّتشان را به حضورش برسانند

[۱۰۲۰]-فضیل گفته است: حضرت باقر علیه السلام به مردمی که گرد کعبه طواف می کردند، نگاه کرد و فرمود: در جاهلیت هم چنین طواف می کردند! همانا به آنان فرمان داده شده که بر گرد آن طواف کنند و سپس به سوی ما کوچ کنند تا ولایت و مودّتشان را به آگاهی ما رسانده یاری شان را به ما عرضه کنند. و این آیه را خواندند: و دل های گروهی از مردم را به آن ها متوجّه ساز. [ابراهیم (۱۴): ۳۷]

[۱۰۲۱]۲-ابو عبیده گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: درحالی که مردم و عملشان را در مکّه می دید- کارهایی چون کارهای جاهلیت. هان! به خدا سوگند. به آنان چنین فرمان داده نشده است. به آنان فرمان داده شده که مناسکشان را انجام داده، به نذرهایشان وفا کرده آن گاه بر ما بگذرند و از ولایتشان به ما خبر داده و یاری شان را عرضه کنند.

[۱۰۲۲]۳-سدیر گفت: حضرت باقر علیه السلام-درحالی که او داخل می شد و من خارج می شدم-دستم را گرفت، سپس رو به خانه خدا ایستاد و فرمود: ای سدیر! همانا به مردم فرمان داده شده که به نزد این سنگ ها آمده، آن ها را طواف کرده، سپس به نزد ما بیایند و ولایتشان را به آگاهی ما برسانند. و آن سخن خداوند است که: و من بسیار آمرزنده کسی ام که توبه کرده و ایمان آورد و عمل صالح بکند و سپس هدایت شود.

ص: ۲۶۱

ثُمَّ اهْتَدَى ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ: إِلَى وَلايَتِنَا، ثُمَّ قَالَ: يَا سَدِيرُ! فَأَرِيكَ الصّادِّينَ عَنِ دِينِ اللَّهِ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَ سَفِيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: هَؤُلاءِ الصّادِّونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ بِلا هُدَى مِنَ اللَّهِ وَ لا كِتَابَ مِيبِنٍ، إِنَّ هَؤُلاءِ

الأخا بٹ لو جلسوا فی بیوتهم فجال الناس فلم يجدوا أحدا يخبرهم عن الله تبارك و تعالی و عن رسوله صلی الله علیه و اله و سلم حتی یأتونا فنخبرهم عن الله تبارك و تعالی و عن رسوله صلی الله علیه و اله و سلم.

باب أنّ الأئمة تدخل الملائكة بیوتهم و تطأ بسطهم و تأتيهم بالأخبار علیهم السّلام [۱۰۲۳] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن سنان، عن مسمع کر دین البصری قال:

كنت لا أزيد علی أكله باللیل و النهار، فربما استأذنت علی أبی عبد الله علیه السّلام و أجد المائدة قد رفعت، لعلی لا أراها بین یدیه، فإذا دخلت دعا بها فأصیب معه من الطّعام و لا أتأذی بذلك و إذا عقبت بالطّعام عند غيره لم أقدر علی أن أقرّ و لم أنم من النّفخه، فشکوت ذلك إلیه و أخبرته بأنی إذا أكلت عنده لم أتأذّ به، فقال: یا أبا سیار! إنک تأکل طعام قوم صالحین، تصافحهم الملائکه علی فرشهم، قال: قلت و یظهرون لکم؟ قال: فمسح یده علی بعض صبیانه، فقال: هم ألطف بصیابنا منّا بهم.

[۱۰۲۴] ۲- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن محمّد بن القاسم، عن الحسین بن أبی العلاء، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قال: یا-حسین و ضرب یدیه إلی مساور فی البیت-مساور طال ما أتکت

ص: ۲۶۲

[طه (۲۰): ۸۲] سپس با دست به سینه اش اشاره کرد: یعنی به ولایت ما. سپس فرمود: ای سدیدر! به تو بازدارندگان از دین خدا را نشان می دهم. سپس به ابو حنیفه و سفیان ثوری نگریست که در آن زمان در مسجد حلقه زده بودند و فرمود: اینان بازدارندگان دین خدایند. بدون هدایتی از خدا و کتابی روشن. همانا این خبیث ها اگر در خانه هاشان می نشستند، مردم می گشتند و کسی را نمی یافتند که برایشان از خدای پاک و والا و از رسول او- درود خدا بر او و بر خاندانش- سخن بگوید. و به نزد ما می آمدند و ما از خداوند پاک و والا و از رسولش صلی الله علیه و اله و سلم برایشان سخن می گفتیم.

همانا فرشتگان به خانه های امامان [علیهم السّلام] وارد شده، بر فرش هاشان گام می نهند و برایشان خبر می آورند

[۱۰۲۳] ۱- مسمع کر دین بصری گفت: من در شبانه روز بیش از یک بار نمی خوردم. گاهی که از حضرت صادق علیه السّلام اجازه می گرفتم و مراقب بودم سفره برچیده شده باشد و حضرت بر سر سفره نباشد چون داخل می شدم حضرت سفره می خواست و من با ایشان هم غذا می شدم و اذیت نمی شدم. ولی چون نزد دیگران غذا می خوردم، قرار نداشتم و از نفخ شکم خوابم نمی گرفت. از این مسأله به ایشان شکایت کرده، عرض کردم که وقتی نزد او غذا می خورم، اذیت نمی شوم. فرمودند: ای ابو سیار! تو غذای مردمی صالح را می خوری. که فرشتگان روی فرش هاشان با آن ها دست می دهند و احوال پرس می کنند. او گوید: من عرض کردم: و بر شما آشکار می شوند؟ حضرت دستی به سر یکی از کودکانش کشیده، فرمودند: آنان به کودکان ما مهربان تر از مایند.

[۱۰۲۴] ۲- حسین ابو علا از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ای حسین- و دستش را به پشتی های خانه

علیها الملائکه و ربّما التقطنا من زغبها.

[۱۰۲۵]۳- محمد، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم قال: حدّثنی مالک بن عطيه الأحمسيّ، عن أبي حمزه الثماليّ قال:

دخلت على عليّ بن الحسين فاحتبست في الدار ساعة، ثم دخلت البيت و هو يلتقط شيئا و أدخل يده من وراء السّتر فناوله من كان في البيت، فقلت، جعلت فداك هذا المذی أراك تلتقطه أيّ شيء هو؟ فقال: فضله من زغب الملائکه نجمة إذا خلّونا، نجعله سيحا لأولادنا، فقلت: جعلت فداك و إنهم ليأتونكم؟ فقال: يا أبا حمزه إنهم ليزاحموننا على تكأتنا.

[۱۰۲۶]۴- محمد، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن أسلم، عن عليّ بن أبي حمزه، عن أبي الحسن عليه السّلام قال:

سمعتة يقول: ما من ملك يهبطه الله في أمر ما يهبطه إلّا- بدأ بالإمام، فعرض ذلك عليه و إنّ مختلف الملائکه من عند الله تبارك و تعالی إلى صاحب هذا الأمر.

باب أنّ الجنّ يأتيهم فيسألونهم عن معالم دينهم و يتوجّهون في أمورهم [۱۰۲۷]۱- بعض أصحابنا، عن محمد بن عليّ، عن يحيى بن مساور، عن سعد الإسكاف قال:

أتيت أبا جعفر عليه السّلام في بعض ما أتيته فجعل يقول: لا تعجل حتّى حميت الشّمس عليّ و جعلت أتبع الأفياء، فما لبث أن خرج عليّ قوم كأنهم الجراد الصّيفر، عليهم البتوت قد انتهكتهم العباده، قال: فوالله لأنساني ما كنت فيه من حسن هيئه القوم، فلما دخلت عليه قال لي: أراني قد شقت عليك، قلت: أجل

چه بسیار فرشتگان بر آن ها تکیه کرده اند و گاهی ما پرهای نرم کوچکشان را از زمین برگرفته ایم.

[۱۰۲۵]۳- ابو حمزه ثمالی گفت: به نزد حضرت سجّاد علیه السّلام رفتم. ساعتی در حیاط ماندم. سپس وارد اتاق شدم. حضرت چیزی را از زمین برمی داشت و دستش را به پشت پرده، برده به کسی که در اتاق بود، می داد. من عرض کردم: جانم به فدایت! این چیزی که من می بینم شما از زمین برمی داری چیست؟ فرمودند: پرهای نرم و کوچک افتاده فرشتگان است که وقتی ما را تنها می گذارند، آن ها را جمع می کنیم و برای فرزندانمان عبا درست می کنیم. من عرض کردم: جانم به فدایت! آنان به نزد شما می آیند؟ حضرت فرمودند: ای ابو حمزه! آنان بر پشتی هامان انسان تکیه می زنند که جا را بر ما تنگ می کنند.

[۱۰۲۶]۴- ابو حمزه گوید: من از حضرت ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که می فرماید: فرشته ای نیست که خداوند او را درباره

موضوعی فروبرستد جز این که با امام آغاز می کند. پس او آن امر را بر ایشان عرضه می کند. و همانا رفت و آمد فرشتگان از نزد خداوند پاک و فرازند به صاحب امر [امامت] است.

همانا جینان به نزد ایشان می آیند و درباره نشانه های دینشان می پرسند و در کارهاشان به ایشان روی می آورند

[۱۰۲۷] ۱- سعد اسکاف گفت: برای برخی کارهایم به نزد حضرت باقر رفتم که به من فرمودند: شتاب مکن. چنان که آفتاب مرا سوزاند و من دنبال سایه می گشتم. مدتی که گذشت مردمی بر من گذشتند که گویا ملخ هایی زرد هستند. پوستین در بر داشتند و عبادت لاغرشان کرده بود. او گوید: به خدا سوگند هیأت نیکوی آن مردم

ص: ۲۶۵

و الله لقد أنسانی ما كنت فيه، قوم مَرَّو بی لم أر قوما أحسن هیئه منهم فی زی رجل واحد، كأنَّ ألوانهم الجراد الصَّفر، قد انتهکتهم العباده فقال: یا سعد! رأیتهم؟ قلت: نعم، قال: أولئك إخوانک من الجنّ، قال: فقلت: یأتونک؟ قال: نعم یأتوننا یسألوننا عن معالم دینهم و حلالهم و حرامهم.

[۱۰۲۸] ۲- علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن علی بن حسان، عن إبراهیم بن إسماعیل، عن ابن جبل، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

کنا بیابه فخرج علينا قوم أشباه الرّطّ علیهم أزر و أكسیه فسألنا أبا عبد الله علیه السّلام عنهم، فقال: هؤلاء إخوانکم من الجنّ.

[۱۰۲۹] ۳- أحمد بن إدريس و محمّد بن یحیی، عن الحسن بن علیّ الکوفی، عن ابن فضال، عن بعض أصحابنا، عن سعد الإسکاف قال:

أتیت أبا جعفر علیه السّلام أرید الإذن علیه، فإذا رحال إبل علی الباب مصفوفه و إذا الأصوات قد ارتفعت، ثمّ خرج قوم معتمّین بالعمائم يشبهون الرّطّ، قال: فدخلت علی أبی جعفر علیه السّلام فقلت: جعلت فداک أبطأ إذنک علیّ الیوم و رأیت قوما خرجوا علیّ معتمّین بالعمائم فأنکرتهم؟ فقال: أو تدری من أولئك یا سعد؟ قال: قلت: لا، قال: فقال: أولئك إخوانکم من الجنّ یأتوننا فیسألوننا عن حلالهم و حرامهم و معالم دینهم.

[۱۰۳۰] ۴- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسن، عن إبراهیم بن أبی البلاد، عن سدير الصّیرفیّ قال:

أوصانی أبو جعفر علیه السّلام بحوائج له بالمدينه فخرجت، فبینا أنا بین فجّ الرّوحاء علی راحلتی إذا إنسان یلوی ثوبه قال: فملت إلیه و ظننت أنّه عطشان فناولته الإداهه فقال لی: لا حاجه لی بها و ناولنی کتابا طینه رطب، قال: فلما نظرت

ص: ۲۶۶

مرا از خودم غافل کرد. چون به نزد حضرت رفتم به من فرمود: می بینم که تو را به سختی انداخته ام. من عرض کردم: آری به خدا سوگند [ولی] آنچه دیدم مرا از خودم غافل کرد. مردمی بر من گذشتند که نیکو هیأت تر از آنان ندیده بودم. همه به یک

شکل. و رنگ هاشان چون ملخ زرد. که عبادت لاغرشان ساخته است، حضرت فرمود: ای سعد! آنان را دیدی؟ عرض کردم: بله. فرمودند: آنان برادران تو از جنیان بودند. من عرض کردم: آنان به نزد شما می آیند؟ فرمود: بله، به نزد ما می آیند و از نشانه های دینشان و حلال و حرامشان می پرسند.

[۱۰۲۸]۲- ابن جبل گوید: ما بر در [منزل] حضرت بودیم که مردمی همچون سودانیان که لنگ و تن پوشی در بر داشتند بر ما گذشتند. آن گاه که از حضرت صادق علیه السلام درباره آنان پرسیدیم، فرمودند: اینان برادرانتان از جنیان اند.

[۱۰۲۹]۳- سعد اسکاف گفت: من به نزد حضرت باقر علیه السلام رفتم و اذن ورود می خواستم که ناگاه زین های شتران بر در خانه ردیف شد و سروصدایی به پا خاست. سپس مردمی همچون سودانیان که عمامه به سر داشتند، بیرون آمدند. او گوید: من به داخل رفتم و عرض کردم: جانم به فدایت! امروز دیر اذن دادید و مردمی عمامه به سر بر من گذاشتند که نمی شناختمشان! حضرت فرمودند: ای سعد! آیا می دانی آنان کیستند؟ من عرض کردم: نه. فرمودند: آنان برادران شما از جنیان اند که به نزد ما آمده از حلال و حرامشان و از نشانه های دینشان می پرسند.

[۱۰۳۰]۴- سدیر صیرفی گفته است: حضرت باقر علیه السلام سفارش هایی در مدینه داشتند. من آهنگ مدینه کردم. وقتی در راه روجاء بر شترم بودم، ناگاه انسانی دیدم که لباسش را حرکت می دهد. راهم را به سویش کج کردم و گمان بردم تشنه است پس ظرف آبم را به او دادم. ولی او به من گفت: مرا به آن نیازی نیست. سپس نامه ای به من داد که گلش تازه بود. وقتی به مهرش نگریستم، مهر حضرت باقر علیه السلام را دیدم.

ص: ۲۶۷

إلى الخاتم إذا خاتم أبى جعفر عليه السلام فقلت: متى عهدك بصاحب الكتاب، قال: الساعة و إذا فى الكتاب أشياء يأمرنى بها، ثم التفت فإذا ليس عندى أحد، قال: ثم قدم أبو جعفر عليه السلام فلقيته، فقلت: جعلت فداك رجل أتانى بكتابك و طينه رطب فقال، يا سدیر! إن لنا خدما من الجن فإذا أردنا السرعة بعثناهم.

و فى رواية أخرى قال: إن لنا أتباعا من الجن، كما أن لنا أتباعا من الإنس، فإذا أردنا أمرا بعثناهم.

[۱۰۳۱]۵- علی بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن عمن ذكره، عن محمد بن جحرش قال:

حدثتني حكيمه بنت موسى قالت: رأيت الرضا عليه السلام واقفا على باب بيت الحطب و هو يناجى و لست أرى أحدا، فقلت: يا سيدى لمن تناجى؟ فقال: هذا عامر الزهرائى أتانى يسألنى و يشكو إلى، فقلت: يا سيدى أحب أن أسمع كلامه، فقال لى: إنك إن سمعت به حمت سنه، فقلت: يا سيدى أحب أن أسمع، فقال لى: اسمعى، فاستمعت فسمعت شبه الصفير و ركبتنى الحمى فحمت سنه.

[۱۰۳۲]۶- محمد بن يحيى و أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن إبراهيم بن هاشم، عن عمرو بن عثمان، عن إبراهيم بن أيوب، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال:

بینا امیر المؤمنین علیه السّلام علی المنبر إذ أقبل ثعبان من ناحیه باب من أبواب المسجد، فهمّ الناس أن یقتلوه، فأرسل امیر المؤمنین علیه السّلام أن کفّوا، فکفّوا و أقبل الثّعبان ینساب حتّی انتهى إلی المنبر فتطاول، فسلمّ علی امیر المؤمنین علیه السّلام فأشار امیر المؤمنین علیه السّلام إلیه أن یقف حتّی یفرغ من خطبته و لمّا فرغ من خطبته

ص: ۲۶۸

پس گفتم: کی با صاحب این نامه بودی؟ گفت: هم اکنون. به نامه که نگریستم فرمان هایی به من داده بودند. سپس سر برداشتم و دیدم کسی نزد من نیست. او گوید: سپس حضرت باقر علیه السّلام [به مدینه] آمد و من به دیدارش رفتم و عرض کردم: جانم به فدایت! مردی نامه شما را برایم آورد و هنوز گلش تازه بود. فرمودند: ای سدیر! ما خدمتگزارانی از جنیان داریم که وقتی برای کاری شتاب داریم به سراغشان می فرستیم.

و در روایت دیگری فرموده است: ما پیروانی از جنیان داریم چنان که پیروانی از انسان داریم. وقتی کاری داشتیم به سراغشان می فرستیم.

[۱۰۳۱] ۵- محمد جحرش گفت: حکیمه دختر موسی علیه السّلام به من گفت: حضرت رضا علیه السّلام را ایستاده بر در انبار هیزم دیدم که به نجوا سخن می گفت ولی من کسی را نمی دیدم. من عرض کردم: آقای من! با چه کسی به نجوا سخن می گویی؟ فرمودند: این عامر زهرایی است که به نزد آمده، سؤال می پرسد و شکایت به من آورده است. من گفتم: ای آقای من! دوست دارم صدایش را بشنوم. به من فرمود: تو اگر بشنوی یک سال تب می کنی! من عرض کردم: ای آقای من! دوست دارم آن را بشنوم. به من فرمود: بشنو. من گوش کردم و صدایی صغیر مانند شنیدم. سپس تب مرا دربرگرفت و یک سال چنین بودم.

[۱۰۳۲] ۶- جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السّلام روی منبر بود که ماری بزرگ از گوشه دری از درهای مسجد درآمد. مردم آهنک کشتن آن را کردند. امیر مؤمنان علیه السّلام کسی را فرستاد تا دست نگه دارند. مردم کنار رفتند. مار بزرگ خزید تا به منبر رسید آن گاه گردن فراز کرد و به امیر مؤمنان علیه السّلام سلام داد. امیر مؤمنان علیه السّلام به او اشاره کرد که بایستد تا خطبه اش پایان یابد.

ص: ۲۶۹

أقبل علیه فقال: من أنت؟ فقال: عمرو بن عثمان خلیفتک علی الجنّ و إنّ أبی مات و أوصانی أن آتیک فأستطلع رأیک و قد آتیک یا امیر المؤمنین! فما تأمرنی به و ما تری؟ فقال امیر المؤمنین علیه السّلام: أوصیک بتقوی الله و أن تنصرف فتقوم مقام أبیک فی الجنّ، فإنّک خلیفتی علیهم، قال: فودّع عمرو امیر المؤمنین علیه السّلام و انصرف، فهو خلیفته علی الجنّ، فقلت له: جعلت فداک فیأتیک عمرو و ذاک الواجب علیه؟ قال: نعم.

[۱۰۳۳] ۷- علی بن محمّد، عن صالح بن أبی حمّاد، عن محمّد بن أورمه، عن أحمد بن النضر، عن النعمان بن بشیر قال:

كنت مزاملا لجابر بن يزيد الجعفي، فلما أن كنا بالمدينة دخل على أبي جعفر عليه السلام فودّعه و خرج من عنده و هو مسرور حتى وردنا الأخيرجه أول منزل نعدل من فيد إلى المدينة يوم جمعه، فصلينا الزوال، فلما نهض بنا البعير إذا أنا برجل طوال آدم معه كتاب، فناوله جابرا، فتناوله فقبله و وضعه على عينيه و إذا هو: من محمد بن علي إلى جابر بن يزيد و عليه طين أسود رطب، فقال له: متى عهدك بسيدي؟ فقال: الساعة، فقال له: قبل الصلاة أو بعد الصلاة؟ فقال: بعد الصلاة، فكك الخاتم و أقبل يقرؤه و يقبض وجهه حتى أتى على آخره، ثم أمسك الكتاب فما رأته ضاحكا و لا مسرورا حتى وافى الكوفة، فلما وافينا الكوفة ليلا بت ليلتي، فلما أصبحت أتته إعظاما له فوجدته قد خرج علي و في عنقه كعاب، قد علّقها و قد ركب قصبه و هو يقول: «أجد منصور بن جمهور أميرا غير مأمور» و أبياتا من نحو هذا فنظر في وجهي و نظرت في وجهه فلم يقل لي شيئا و لم أقل له و أقبلت أبكي لما رأته و اجتمع علي و عليه الصبيان و الناس و جاء حتى دخل الرّحبه و أقبل يدور مع الصبيان و الناس يقولون جنّ.

ص: ٢٧٠

و چون خطبه اش به پایان رسید به او رو کرد و فرمود: تو کیستی؟ گفت: عمرو بن عثمان خلیفه تو بر جنیان. همانا پدرم درگذشت و به من وصیت کرد که به نزد شما آیم و از نظرتان آگاه شوم و من اینک به نزدتان آمده ام ای امیر مؤمنان! مرا به چه فرمان می دهی و نظرت چیست؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

تو را به تقوای خداوند سفارش می کنم تا بروی و در میان جنیان در مقام پدرت قرار گیری که تو خلیفه من بر آنان هستی. راوی گوید: پس عمرو از امیر مؤمنان علیه السلام خداحافظی کرد و رفت درحالی که خلیفه حضرت در میان جنیان شده بود. [او گوید] من به حضرت عرض کردم: جانم به فدایت! عمرو نزد شما می آید و این بر او واجب است؟ فرمودند: بله.

[١٠٣٣] ٧- نعمان بشیر گفت: من با جابر بن یزید جعفی رفیق سفر بودم. [وقتی در مدینه بودیم.] او به نزد حضرت باقر علیه السلام رفت و خداحافظی کرده، شادمان از نزدش بیرون آمد. تا روز جمعه ای به اخیرجه-نخستین منزلی که از فید به مدینه بازمی گردیم- رسیدیم. نماز ظهر را گزاردیم. چون شترانمان برخاستند، ناگاه من مرد بسیار قدبلند گندمگونی دیدم که نامه ای به همراه داشت آن را به جابر داد. او آن را گرفت و بوسید و بر دیدگانش گذاشت. من دیدم که آن از محمد بن علی [علیهما السلام] به جابر یزید است. و بر آن گل سیاه تازه ای است. آن گاه جابر به او گفت: کی با سرورم بودی؟ او گفت: الآن. جابر گفت: پیش از نماز یا پس از نماز؟ او گفت: پس از نماز. آن گاه جابر مهر را باز کرده، به خواندنش آغاز کرد. درحالی که صورتش به هم فشرده می شد تا به آخرش رسید. سپس نامه را نگاه داشت. و من او را تا رسیدن به کوفه خندان و شادمان ندیدم. چون به کوفه رسیدیم من شب را خوابیدم. وقتی صبح شد، برای احترام و بزرگداشت به نزدش رفتم. او را دیدم که استخوان هایی بر گردن آویخته، بر یک نی سوار شده و می گوید: «منصور جمهور را امیری نافرمان می بینم.» و ابیاتی چنین. آن گاه در صورت من نگریست و من در چهره او نگریستم. نه او به من چیزی گفت و نه من چیزی به او گفتم. آنچه می دیدم مرا به گریه آورد. مردم و کودکان به گردمان جمع شدند. او آمد تا به میدان رسید و با کودکان به بازی پرداخت درحالی که مردم می گفتند: جابر یزید دیوانه شد. دیوانه شد.

ص: ٢٧١

جابر بن یزید جنّ فو الله ما مضت الأیام حتّی ورد کتاب هشام بن عبد الملك إلى والیه أن انظر رجلا یقال له جابر بن یزید الجعفیّ فاضرب عنقه و ابعث إلى برأسه، فالتفت إلى جلسائه فقال لهم: من جابر بن یزید الجعفیّ؟ قالوا: أصلحك الله كان رجلا له علم و فضل و حدیث و حجّ فجنّ و هو ذا فی الرّحبه مع الصّبیان علی القصب یلعب معهم قال: فأشرف علیه فإذا هو مع الصّبیان یلعب علی القصب، فقال: الحمد لله الذی عافانی من قتله، قال: و لم تمض الأیام حتّی دخل منصور بن جمهور الكوفه و صنع ما كان یقول جابر.

باب فی الأئمّه علیهم السّلام أنّهم إذا ظهر أمرهم حکموا بحکم داود و آل داود و لا- یسألون البینه علیهم السّلام و الرّحمه و الرّضوان [۱۰۳۴]۱-علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن منصور، عن فضل الأعور، عن أبی عبیده الحدّاء قال:

کنّا زمان أبی جعفر علیہ السّلام حین قبض نتردّد کالغنم لا- راعی لها، فلقینا سالم بن أبی حفصه، فقال لی: یا أبأ عبیده من إمامک؟ فقلت: أئمتی آل محمّد فقال هلکت و أهلکت أما سمعت أنا و أنت أبأ جعفر علیہ السّلام یقول: من مات و لیس علیہ إمام مات میتة جاهلیّیه؟ فقلت: بلی لعمری و لقد کان قبل ذلک بثلاث أو نحوها دخلت علی أبی عبد الله فرزق الله المعرفه، فقلت لأبی عبد الله علیہ السّلام: إنّ سالما قال لی کذا و کذا، قال: فقال: یا أبأ عبیده إنّه لا یموت مئا میت حتّی یخلف من بعده من یعمل بمثل عمله و یسیر بسیرته و یدعو إلى ما دعا إلیه، یا أبأ عبیده! إنّه لم یمنع ما أعطی داود أن أعطی سلیمان، ثمّ قال: یا أبأ عبیده إذا قام قائم آل محمّد علیہ السّلام حکم بحکم داود و سلیمان [یا] لا یسأل بینه.

ص: ۲۷۲

به خدا سوگند چند روزی نگذشت که نامه هشام عبد الملك به والی اش رسید که مردی به نام جابر یزید جعفی را بیاب و گردنش را زده و برای من بفرست. او به همراهانش رو کرد و به آنان گفت: جابر بن یزید جعفی کیست؟ گفتند: خدا کارت را بسامان گرداند. او مرد علم و فضیلت و حدیث بود که پس از حج دیوانه شد. و اینک در میدان با کودکان سوار بر نی بازی می کند. او گوید: والی به سراغش رفت و دید بر نی سوار شده و با کودکان بازی می کند. آن گاه گفت: سپاس بر خدایی که مرا از کشتن او به سلامت نگاه داشت. او گوید: و روزگاری نگذشت که منصور جمهور به کوفه آمد و چنان کرد که جابر می گفت.

وقتی امر امامت ائمه علیهم السلام آشکار شود به حکم داود و خاندانش داوری می کنند و گواه و بینه نمی خواهند

[۱۰۳۴]۱- ابو عبیده حدّاء گفت: ما پس از ارتحال حضرت باقر علیہ السّلام مانند گوسفند بی چوپان بودیم تا سالم ابو حفصه را دیدار کردیم. او به من گفت: ای ابو عبیده امام تو کیست؟ من گفتم: امامان من آل محمّدند. او گفت: خود هلاک شدی و دیگران را هلاک کردی. آیا من و تو از حضرت باقر علیہ السّلام نشنیدیم که می فرمود: هر که بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است؟ من گفتم: چرا به جانم سوگند. و این سه یا حدود سه سال پیش از آن بود. من به نزد حضرت صادق علیہ السّلام رفتم و خداوند معرفتشان را روزی ام کرد. پس به ایشان عرض کردم: سالم چنین و چنان به من گفت. حضرت فرمود: ای ابو عبیده! از ما کسی نمی میرد تا کسی را که مانند او عمل می کند و به روش او می رود و به آنچه او خوانده، می خواند به جانشینی اش بگذارد. ای ابو عبیده! آنچه به داود داده شد مانع دهش به سلیمان نگشت. سپس فرمود: ای

ابو عبیده! وقتی قائم آل محمد علیه السلام برخیزد، به حکم داود و سلیمان داوری می کند و بیّنه نمی خواهد.

ص: ۲۷۳

[۱۰۳۵] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن أبان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا تذهب الدنيا حتى يخرج رجل مني يحكم بحكومه آل داود و لا يسأل بيّنه، يعطى كلّ نفس حقّها.

[۱۰۳۶] ۳- محمد، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمّار السّباطيّ قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: بما تحكمون إذا حكمتم؟ قال: بحكم الله و حكم داود فإذا ورد علينا الشّيء الذي ليس عندنا، تلقّانا به روح القدس.

[۱۰۳۷] ۴- محمد بن أحمد، عن محمد بن خالد، عن النّضر بن سويد، عن يحيى الحلبيّ، عن عمران بن أعين، عن جعيد الهمدانيّ، عن عليّ بن الحسين عليه السلام قال:

سألته بأيّ حكم تحكمون؟ قال: حكم آل داود، فإن أعيانا شيء تلقّانا به روح القدس.

[۱۰۳۸] ۵- أحمد بن مهران-رحمه الله- عن محمد بن عليّ، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمّار السّباطيّ قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما منزله الأئمّه؟ قال: كمنزله ذى القرنين و كمنزله يوشع و كمنزله آصف صاحب سليمان؟ قال: فبما تحكمون؟ قال: بحكم الله و حكم آل داود و حكم محمد صلّى الله عليه و اله و سلّم و يتلقّانا به روح القدس.

باب أنّ مستقى العلم من بيت آل محمد عليهم السلام [۱۰۳۹] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب قال: حدّثنا

ص: ۲۷۴

[۱۰۳۵] ۲- أبان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: دنیا به پایان نمی رسد تا مردی از من بیرون آید که به حکومت خاندان داود داوری کند. بیّنه نخواهد و به هر کس حقّش را بدهد.

[۱۰۳۶] ۳- عمّار سباطی گفته است: من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی داوری کنید با چه داوری می کنید؟ فرمود: به حکم خداوند و حکم داود. و وقتی چیزی باشد که حکمش نزدمان نیست، روح القدس آن را به ما القا می کند.

[۱۰۳۷] ۴- جعید همدانی گفت: من از حضرت سجّاد علیه السلام پرسیدم با چه حکمی شما داوری می کنید؟ فرمودند: به حکم خاندان داود. و اگر چیزی ما را در مانده کرد، روح القدس آن را القا می کند.

[۱۰۳۸] ۵- عمّار ساباطی گفته است: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: منزلت امامان چیست؟ فرمود: همچون منزلت ذو القرنین و منزلت یوشع و آصف همدم سلیمان است. او گفت: با چه چیزی داوری می کنید؟ فرمود: با حکم خدا و حکم خاندان داود و حکم محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- و آن را روح القدس به ما القا می کند.

همانا سرچشمه علم از خانه آل محمّد علیهم السّلام است

[۱۰۳۹] ۱- صاحب دیلم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام- درحالی که مردمی از

ص: ۲۷۵

یحیی بن عبد الله أبی الحسن صاحب الدیلم قال:

سمعت جعفر بن محمّد يقول- و عنده أناس من أهل الكوفة- عجباً للناس أنّهم أخذوا علمهم كلّهم عن رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم، فعملوا به و اهتدوا و يرون أنّ أهل بيته لم يأخذوا علمه و نحن أهل بيته و ذرّيته، في منازلنا نزل الوحي و من عندنا خرج العلم إليهم، أفیرون أنّهم علموا و اهتدوا و جهلنا نحن و ضللنا، إنّ هذا لمحال.

[۱۰۴۰] ۲- علی بن محمّد بن عبد الله، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن عبد الله بن حمّاد، عن صباح المزنی، عن الحارث بن حصیره، عن الحكم بن عتیبه قال:

لقی رجل الحسین بن علی علیهما السّلام بالثعلبیّه و هو یرید کربلاء، فدخل علیه فسلم علیه، فقال له الحسین علیه السّلام: من أئی البلاد أنت: قال: من أهل الكوفة، قال: أما و الله یا أبا أهل الكوفة لو لقیتك بالمدينه لأريتک أثر جبرئیل علیه السّلام من دارنا و نزوله بالوحي علی جدی، یا أبا أهل الكوفة أفمستقی الناس العلم من عندنا، فعملوا و جهلنا؟ هذا ما لا یكون.

باب أنّه لیس شیء من الحقّ فی ید الناس إلّا ما خرج من عند الأئمّه علیهم السّلام و أنّ کلّ شیء لم یخرج من عندهم فهو باطل [۱۰۴۱] ۱- علی بن إبراهيم بن هاشم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن ابن مسکان، عن محمّد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: لیس عند أحد من الناس حقّ و لا صواب و لا أحد من الناس یقضی بقضاء حقّ إلّا ما خرج منّا أهل البيت و إذا تشعبت بهم الأمور

ص: ۲۷۶

کوفه نزدش بودند- شنیدم می فرمود: شگفتا از مردمی که همه دانش شان را از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- برگرفته، به آن عمل کرده و هدایت شدند و معتقدند خاندان او علمش را نگرفته اند. درحالی که ما خاندان و فرزندان اویم. در خانه های ما وحی نازل شده و از نزد ما علم به آنان صادر شده است. آیا آنان معتقدند که آنان عالم شده و هدایت شدند و ما جاهل و گمراه. این محال است.

[۱۰۴۰] ۲- حکم عتیبه گوید: مردی با حضرت حسین علیه السّلام که آهنگ کربلا داشت در ثعلبیّه ملاقات نمود و به حضرت

سلام کرد. حسین علیه السّلام به او فرمود: تو از کدام سرزمینی؟ عرض کرد: از اهالی کوفه. فرمودند: هان به خدا سوگند، ای برادر اهل کوفه! اگر تو را در مدینه ملاقات می کردم اثر پای جبرئیل در منزلتان و نزول وحی بر نیایم را به تو نشان می دادم. ای برادر اهل کوفه! آیا سرچشمه علم مردم از نزد ما بود و آنان عالم شدند و ما جاهل؟! این چیزی است که نمی شود.

هر چیزی از حق که در دست مردم است جز از نزد ائمه علیهم السّلام صادر نشده است و هر چیزی که از نزد آنان صادر نشده، باطل است

[۱۰۴۱] ۱- محمد مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: حق و درستی نزد کسی از مردم نیست و کسی از مردم به حکمی حق داوری نمی کند جز این که از ما خاندان صادر شده است. و چون امور بر آنان شاخه شاخه شود خطا از آنان است

ص: ۲۷۷

كان الخطأ منهم و الصواب من علي عليه السلام.

[۱۰۴۲] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن مثنى، عن زراره قال:

كنت عند أبي جعفر عليه السّلام فقال له رجل من أهل الكوفة يسأله عن قول أمير المؤمنين عليه السّلام سلوني عما شئتم، فلا تسألوني عن شيء إلا أنبأتكم به، قال: إنّه ليس أحد عنده علم شيء إلا خرج من عند أمير المؤمنين عليه السّلام، فليذهب الناس حيث شاؤوا، فوالله ليس الأمر إلا من هاهنا و أشار بيده إلى بيته.

[۱۰۴۳] ۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن ثعلبه بن ميمون، عن أبي مریم قال:

قال أبو جعفر عليه السّلام لسلمه بن كهيل و الحكم بن عتيبه: شرّقا و غربا فلا تجدان علما صحيحا إلا شيئا خرج من عندنا أهل البيت.

[۱۰۴۴] ۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن معلى بن عثمان، عن أبي بصير قال:

قال لي: إن الحكم بن عتيبه ممن قال الله: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ هُمْ بِمُؤْمِنِينَ فليشرق الحكم و ليغرب، أما و الله لا يصيب العلم إلا من أهل بيت نزل عليهم جبرئيل عليه السّلام.

[۱۰۴۵] ۵- علي بن إبراهيم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن شهادة ولد الزنا تجوز؟ فقال: لا، فقلت: إن الحكم بن عتيبه يزعم أنّها تجوز، فقال: اللهم لا تغفر ذنبه، ما قال الله للحكم «إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ» فليذهب الحكم يمينا و شمالا، فوالله لا يؤخذ العلم إلا من

و درستی از علی علیه السلام.

[۱۰۴۲] ۲-زراره گفت: نزد حضرت باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل کوفه درباره این سخن امیر مؤمنان علیه السلام پرسید: «از من آنچه می خواهید پرسید و چیزی از من نمی پرسید جز این که از آن به شما خبر می دهم.» حضرت فرمودند: همانا علم به چیزی نزد کسی نیست جز این که از نزد امیر مؤمنان علیه السلام صادر شده است. مردم هرکجا خواستند بروند، که به خدا سوگند این امر جز از این جا نیست. و با دست به خانه اش اشاره کرد.

[۱۰۴۳] ۳-ابو مریم گفته است: حضرت باقر علیه السلام به سلمه کهیل و حکم عتیبه فرمودند: شرق و غرب را جستجو کنید نمی توانید علم درستی بیابید جز آنچه از نزد ما اهل بیت صادر شده است.

[۱۰۴۴] ۴-ابو بصیر گفت: حضرت [باقر علیه السلام] به من فرمود: همانا حکم عتیبه از کسانی است که خداوند فرمود: و از مردم کسانی می گویند ما به خداوند و روز واپسین ایمان آوردیم و حال آن که مؤمن نیستند. [بقره (۲): ۸] حکم به شرق و غرب برود هان به خدا سوگند به علمی جز از اهل بیت که جبرئیل علیه السلام بر آنان فرود آمده، دست نمی یابد.

[۱۰۴۵] ۵-ابو بصیر گفت: از حضرت باقر علیه السلام درباره رو بودن گواهی زنازاده پرسیدم، فرمودند: نه [جایز نیست]. من عرض کردم: حکم عتیبه می پندارد که آن روا است. حضرت فرمود: خدایا گناهِش را نیامرزد. خدا به حکم نفرمود: این ذکری برای تو و مردم تو است. [زخرف (۴۳): ۴۴] حکم به راست و چپ برود به خدا سوگند

أهل بیت نزل علیهم جبرئیل علیه السلام.

[۱۰۴۶] ۶-عده من أصحابنا، عن الحسين بن الحسن بن يزيد، عن بدر، عن أبيه قال: حدثني سم أبو علي الخراساني، عن سلام بن سعيد المخزومي قال:

بيناً أنا جالس عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه عباد بن كثير عابد أهل البصره و ابن شريح فقيه أهل مكه و عند أبي عبد الله عليه السلام ميمون القداح مولى أبي جعفر عليه السلام، فسأله عباد بن كثير فقال: يا أبا عبد الله في كم ثوب كفن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم؟ قال: في ثلاثة أثواب: ثوبين صحاريين و ثوب حبره و كان في البرد قلّه فكأنما ازورّ عباد بن كثير من ذلك، فقال أبو عبد الله عليه السلام: إن نخله مريم عليهما السلام إنما كانت عجوه و نزلت من السماء، فما نبت من أصلها كان عجوه و ما كان من لقاط [ها]، فهو لون، فلما خرجوا من عنده قال عباد بن كثير لابن شريح: و الله ما أدرى ما هذا المثل الذي ضربه لي أبو عبد الله، فقال ابن شريح: هذا الغلام يخبرك فإنه منهم-يعنى ميمونا-فسأله فقال ميمون: أما تعلم ما قال لك؟ قال: لا و الله، قال: إنه ضرب لك مثل نفسه فأخبرك أنه ولد من ولد رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و علم رسول الله عندهم، فما جاء من عندهم فهو صواب و ما جاء من عند غيرهم فهو لقاط.

باب فیما جاء أنّ حدیثهم صعب مستصعب [۱۰۴۷]۱- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن جابر قال:

قال أبو جعفر علیه السلام: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مُلْكٌ مُقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ

ص: ۲۸۰

علم جز از اهل بیت که جبرئیل بر آنان فرستاده است گرفته نمی شود.

[۱۰۴۶]۶- سلام بن سعید مخزومی گوید: هنگامی که نزد حضرت صادق نشسته بودم ناگاه عباد کثیر عابد اهل بصره و ابن شریح فقیه اهل مکه وارد شدند. میمون قداح غلام حضرت باقر علیه السلام هم نزد حضرت بود. آن گاه عباد کثیر پرسید: ای ابو عبد الله، رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در چند پارچه کفن شد؟ فرمودند: در سه پارچه: دو پارچه صحاری (قریه ای در یمن) و یک پارچه حبره (یمنی). و برد کمیاب بود. گویا عباد کثیر این سخن را نپذیرفت. پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا درخت خرما می‌بارد بر او و بر خاندانش عجوه بود و از آسمان فرود آمده. پس هرچه از ریشه آن بروید عجوه شود و آنچه از افتاده آن باشد لون (خرمای پست) است. چون آنان از نزد حضرت بیرون آمدند عباد کثیر به ابن شریح گفت: به خدا سوگند من این مثلی را که حضرت صادق آورد نفهمیدم. ابن شریح گفت: این جوان (یعنی میمون قداح) به تو می‌گوید زیرا او از آنان است. پس از او پرسید. میمون گفت: آیا ندانستی به تو چه فرمود؟ گفت: نه به خدا سوگند. گفت: ایشان مثل خودش را برای تو بیان کرد. او فرزندی از فرزندان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است و علم رسول خدا نزد ایشان است. پس آنچه از نزد ایشان بیاید، درست [و ناب] است و آنچه از نزد دیگران آید، التقاطی و به هم آمیخته است.

در آنچه گفته شده که حدیث ائمه علیهم السلام دشوار و بسیار سنگین است

[۱۰۴۷]۱- جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام فرموده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش فرمود: همانا حدیث خاندان محمد دشوار و بسیار سنگین است. که جز فرشته مقرب یا پیامبری مرسل یا بنده ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده

ص: ۲۸۱

للايمان، فما ورد عليكم من حديث آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فلانت له قلوبكم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمأزت منه قلوبكم و أنكرتموه فردوه إلى الله و إلى الرسول و إلى العالم من آل محمد و إنما الهالك أن يحدث أحدكم بشيء منه لا يحتمله، فيقول: و الله ما كان هذا، و الله ما كان هذا و الإنكار هو الكفر.

[۱۰۴۸]۲- أحمد بن إدريس، عن عمران بن موسى، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله عليه السلام

قال:

ذَكَرْتُ التَّقِيَّةَ يَوْمًا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَ لَقَدْ آخَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَيْنَهُمَا، فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ، إِنَّ عِلْمَ الْعُلَمَاءِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُلْكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، فَقَالَ: وَ إِنَّمَا صَارَ سَلْمَانُ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ امْرُؤٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، فَلِذَلِكَ نَسَبْتَهُ إِلَى الْعُلَمَاءِ.

[۱۰۴۹] ۳-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن البرقي، عن ابن سنان أو غيره رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صَدُورٌ مُنِيرَةٌ، أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ، أَوْ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ، إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِنْ شِيَعَتِنَا الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ عَلَى بَنِي آدَمَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ فَمَنْ وَفَى لَنَا وَفَى اللَّهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا وَ لَمْ يُوَدِّ إِلَيْنَا حَقًّا فِي النَّارِ خَالِدًا مُخَلَّدًا.

[۱۰۵۰] ۴-محمد بن يحيى و غيره، عن محمد بن أحمد، عن بعض أصحابنا قال:

كُتِبَتْ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «حَدِيثُنَا لَا يَحْتَمِلُهُ مُلْكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ» فَجَاءَ الْجَوَابُ إِنَّمَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ-أَيُّ لَا يَحْتَمِلُهُ

ص: ۲۸۲

است به آن ایمان نمی آورند. پس آنچه از حدیث خاندان محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-به شما رسید و دل هاتان به آن نرم شد و معرفت یافتید، بپذیرید و آنچه دلتان از آن گرفت و معرفت نیافتید، به خداوند و رسول خدا و عالمی از خاندان محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-بازگردانید. و همانا هلاک شده کسی از شما که حدیثی را بازگوید که تحملش را ندارد. آن گاه بگوید: به خدا این نمی شود. به خدا این نمی شود. و انکار، همان کفر است.

[۱۰۴۸] ۲-مسعده صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: روزی نزد حضرت سجاد علیه السلام از تقیه سخن گفته شد و او فرمود: به خدا سوگند اگر ابو ذر می دانست چیزی را که در دل سلمان است، او را می کشت. درحالی که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-میان آن دو عقد اخوت برقرار ساخته بود. پس گمانتان به مردمان دیگر چیست؟ همانا علم عالمان دشوار و بسیار دشوار است که کسی جز پیامبری مرسل یا فرشته ای مقرب یا بنده ای مؤمن که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است آن را تحمل نمی کند. سپس فرمود: و همانا سلمان از عالمان است؛ زیرا او مردی از ما خاندان است. و برای همین او را به علما نسبت دادم.

[۱۰۴۹] ۳-ابن سنان یا جز او حدیثی که سندش را به حضرت صادق رسانده، روایت کرده که فرمود: همانا حدیث ما دشوار و دشواریاب است. که جز سینه های روشن یا دل های سالم یا اخلاق حسنه آن را تحمل نمی کند. همانا خداوند از شیعیانمان پیمان گرفت چنان که از فرزندان آدم پیمان گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم. پس آن که با ما وفاداری کند خدا درباره بهشت با او وفاداری می کند و آن که با ما دشمنی کند و حق ما را ادا نکند، در آتش جاودانه است.

[۱۰۵۰] ۴- یکی از اصحابمان گفته است: من به حضرت ابو الحسن عسکری نوشتم: جانم به فدایت! معنی این سخن حضرت صادق علیه السّلام چیست: «حدیث ما را نه فرشته ای مقرب نه پیامبری مرسل و نه مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است، تحمّل نمی کند. و جواب آمد که معنی سخن حضرت صادق علیه السّلام- یعنی هیچ فرشته و پیامبر و مؤمنی آن را تحمّل نمی کند- این است که فرشته آن را

ص: ۲۸۳

ملک و لا- نبی و لا- مؤمن- إنّ الملک لا- یحتمله حتّی یرجعه الی ملک غیره و التّبی لا- یحتمله حتّی یرجعه الی نبی غیره، و المؤمن لا یحتمله حتّی یرجعه الی مؤمن غیره فهذا معنی قول جدی علیه السّلام.

[۱۰۵۱] ۵- أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسین، عن منصور بن العباس، عن صفوان بن یحیی، عن عبد الله بن مسکان، عن محمد بن عبد الخالق و أبی بصیر قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: يا أبا محمد! إنّ عندنا و الله سرّاً من سرّ الله و علماً من علم الله و الله ما یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان و الله ما کلف الله ذلك أحدا غیرنا و لا استعبد بذلك أحدا غیرنا و إنّ عندنا سرّاً من سرّ الله و علماً من علم الله، أمرنا الله بتبلیغه، فبلغنا عن الله عزّ و جلّ ما أمرنا بتبلیغه، فلم نجد له موضعاً و لا أهلاً و لا حمّالاً یحتملونه حتّی خلق الله لذلك أقواماً خلقوا من طینه خلق منها محمد و آله و ذرّیته علیه السّلام و من نور خلق الله منه محمداً و ذرّیته و صنعهم بفضل رحمته الّتی صنع منها محمداً و ذرّیته، فبلغنا عن الله ما أمرنا بتبلیغه، فقبلوه و احتملوا ذلك [فبلغهم ذلك عنّا فقبلوه و احتملوه] و بلغهم ذکرنا فمالت قلوبهم الی معرفتنا و حدیثنا، فلو لا أنّهم خلقوا من هذا، لما كانوا كذلك، لا و الله ما احتملوه، ثمّ قال: إنّ الله خلق أقواماً لجهنّم و النار، فأمرنا أن نبلّغهم كما بلّغناهم و اشمازوا من ذلك و نفرت قلوبهم و ردّوه علینا و لم یحتملوه و کذبوا به و قالوا: ساحر کذاب، فطبع الله علی قلوبهم و أنساهم ذلك، ثمّ أطلق الله لسانهم ببعض الحقّ، فهم ینطقون به و قلوبهم منکره، لیکون ذلك دفعا عن أولیائه و أهل طاعته و لو لا ذلك ما عبد الله فی أرضه، فأمرنا بالکفّ عنهم و الشتر و الکتمان، فاکتموا عمّن أمر الله

ص: ۲۸۴

تحمّل نمی کند تا به فرشته ای دیگر برساند و پیامبر آن را تحمّل نمی کند تا به پیامبری دیگر برساند و مؤمن آن را تحمّل نمی کند تا آن را به مؤمنی دیگر برساند. این است معنای سخن جدّم علیه السّلام.

[۱۰۵۱] ۵- ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای ابو محمّد! به خدا سوگند در نزد ما رازی از رازهای خدا و علمی از علم های خدا است که به خدا سوگند هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است آن را تحمّل نمی کند. به خدا سوگند او آن را به کسی جز ما تکلیف نکرده و با آن کسی جز ما را بنده نساخته است. و در نزد ما رازی از رازهای خدا و علمی از علم های او است که ما را به تبلیغ آن فرمان داده است. و ما از سوی خداوند عزّتمند رساننده ایم آنچه را به رساندنش امر شده ایم. ولی برای آن، جا و اهل و به عهده گیرنده ای نیافته ایم. تا

خداوند مردمانی را آفریده که از گل آفرینش محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و فرزندانش و از نور آفرینش محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و فرزندانش آفریده شده اند. و آنان را به همان رحمت فراوانی آفریده که محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و فرزندانش را از آن آفریده است. پس آنچه به رساندنش امر شده بودیم به ما رسید و آنان پذیرفته و آن را به عهده گرفتند. [پس آن از سوی ما به آنان رسید و ایشان پذیرفته و به عهده گرفتند.] او سخن ما به آنان رسید و دل هاشان به سوی معرفت ما و حدیث ما مایل شد. و اگر آنان چنین آفریده نمی شدند، چنان نمی شدند. نه به خدا سوگند آن را تحمل نمی کردند. سپس فرمودند: همانا خداوند مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید. و به ما فرمان داد که به آنان تبلیغ کنیم. چنان که به آنان تبلیغ کردیم و آنان از آن بیزاری جستند و دل هاشان رمید و آن را نپذیرفته و تکذیبش کردند و گفتند: او ساحری دروغزن است. خداوند بر دل هاشان مهر زده و آن را از یادشان می زداید. سپس خداوند زبانشان را به بخشی از حق گویا می کند تا درحالی که دل هاشان آن را انکار می کند از آن سخن بگویند. و آن دفاعی از اولیا و اهل اطاعتش باشد. و اگر چنین نبود خداوند در زمینش پرستیده نمی شد. آن گاه ما را به دست کشیدن از آنان و پنهان ساختن و کتمان کردن فرمان داد. پس شما نیز کتمان کنید از کسانی که خداوند به دست کشیدن از آنان فرمان داده است. و پنهان کنید از کسانی که خداوند به نمان کردن و کتمان از آنان فرمان داده است.

ص: ۲۸۵

بِالْكَفِّ عَنهُ وَ اسْتَرَوْا عَمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ بِالسُّتْرِ وَ الْكُتْمَانِ عَنْهُ، قَالَ: ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ وَ بَكَى وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشَرِّ ذِمَّةٍ قَلِيلُونَ فَاجْعَلْ مَحِيانًا مَحِيَاهُمْ وَ مَمَاتِنًا مَمَاتِهِمْ وَ لَا تَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا لَكَ فَتَفْجِعَنَا بِهِمْ فَإِنَّكَ إِنْ أَفْجَعْتَنَا بِهِمْ، لَمْ تَعْبُدْ أَبَدًا فِي أَرْضِكَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا.

باب ما أمر النبي ص بالنصيحة لأئمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم و من هم [۱۰۵۲] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبان بن عثمان، عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خَطَبَ النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ فَقَالَ: نَصَّرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَ حَفَظَهَا وَ بَلَّغَهَا مِنْ لَمْ يَسْمَعَهَا، فَرَبَّ حَامِلٍ فَهَ غَيْرِ فقيهه وَ رَبِّ حَامِلٍ فَهَ إِلَى مِنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلَاثٌ لَا- يَغْلُ عَلَيْهِمْ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ لْجَمَاعَتِهِمْ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ، الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ.

و رواه أيضا عن حماد بن عثمان، عن أبان، عن ابن أبي يعفور مثله و زاد فيه: و هم يد علي من سواهم. و ذكر في حديثه أنه خطب في حجة الوداع بمنى في مسجد الخيف.

[۱۰۵۳] ۲- محمد بن الحسن، عن بعض أصحابنا، عن علي بن الحكم، عن الحكم بن مسكين، عن رجل من قریش من أهل مكة قال:

قال سفيان الثوري: اذهب بنا إلى جعفر بن محمد، قال: فذهبت معه إليه فوجدناه قد ركب دابته، فقال له سفيان: يا أبا عبد الله

سپس دستش را بالا برد و گریست و فرمود: خدایا! اینان گروهی اندکند پس زندگی ما را زندگی شان و مرگمان را مرگشان قرار ده و دشمنت را بر آنان چیره نکن تا ما را داغدارشان گردانی. که اگر ما را داغدارشان گردانی هرگز در زمینت پرستیده نمی شوی. و سلام و درود خدا بر محمّد و خاندانش.

آنچه پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله و سلم بر نصیحت به ائمه مسلمین و همراهی با جماعت فرمان داده است. و این که آنان کیستند

[۱۰۵۲]۱- ابن ابی یعفر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در مسجد خیف برای مردم خطبه خواند و فرمود: خداوند آسوده خزّم سازد بنده ای را که سخّم را بشنود و بفهمد و حفظ کرده، به کسی که آن را نشنیده، برساند. که بسا حامل فقهی که فقیه نیست و بسا حامل فقهی که آن را به فقیه تر از خود می رساند. سه چیز است که دل مرد مسلمان با آنها به بدی نمی گراید: خالص کردن عمل برای خدا، نصیحت به ائمه مسلمین و همراهی با جماعت آنان. همانا یک دعای آنان افراد پشت سرشان را هم فرامی گیرد. مسلمانان برادرند و خویشان برابر است. و پست ترین آنان هم حقّی به گردن دارد که (برای تحقّق آن) می کوشد.

روایتی همانند از ابن ابی یعفر است که در آن افزوده است: و آنان در برابر غیر خودشان یک دست اند. او در حدیثش گفته که حضرت در آخرین سفر حجّ در مسجد خیف و در منا خطبه خوانده است.

[۱۰۵۳]۲- از حکم مسکین روایت شده که مردی قریشی از اهالی مکه گفت: سفیان ثوری گفت: ما را به نزد جعفر محمّد [علیهما السّلام] ببر. او گوید: من با او به سوی حضرت می رفتم که او را سواره بر چارپایش یافتیم. سفیان به ایشان گفت: ای ابو عبد الله، حدیث خطبه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را برایمان بازگو.

رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی مسجد الخیف، قال: دعنی حتّی اذهب فی حاجتی فإنی قد رکت فإذا جئت حدّثک، فقال: أسألك بقربابتک من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لَمَّا حدّثنی، قال: فنزل، فقال له سفیان: مر لی بدواه و قرطاس حتّی أثبتّه، فدعا به ثمّ قال: اکتب: بسم الله الرحمن الرحيم خطبه رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی مسجد الخیف: «نصر الله عبدا سمع مقالتي فوعاها و بلغها من لم تبلغه يا أيها الناس ليبلغ الشاهد الغائب، فربّ حامل فقه ليس بفقيه و ربّ حامل فقه إلى من هو أفقه منه، ثلاث لا يغلّ عليهنّ قلب امرئ مسلم: إخلاص العمل لله و التّصيحه لأئمة المسلمين و اللّزوم لجماعتهم، فإنّ دعوتهم محيطه من ورائهم، المؤمنون إخوة تتكافأ دماؤهم و هم يد على من سواهم يسعى بذمتهم أدناهم» فكتبه سفیان ثمّ عرضه عليه و ركب أبو عبد الله عليه السّلام و جئت أنا و سفیان. فلَمَّا كُنَّا في بعض الطّريق قال لي: كما أنت حتّی أنظر في هذا الحديث، فقلت له: قد و الله ألزم أبو عبد الله رقبتك شيئا لا يذهب من رقبتك أبدا فقال: و أيّ شيء ذلك؟ فقلت له: ثلاث لا

يغَلِّ عليهمَ قلب امرئ مسلم: إخلاص العمل لله قد عرفناه و التَّصِيحَ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ. من هؤلاء الأئمة الذين يجب علينا نصيحتهم؟ معاوية بن أبي سفيان و يزيد بن معاوية و مروان بن الحكم و كلٌّ من لا- تجوز شهادته عندنا و لا تجوز الصَّلاه خلفهم؟ و قوله: و اللُّزوم لجماعتهم. فأى الجماعة؟ مرجئ يقول من لم يصلِّ و لم يصم و لم يغتسل من جنبه و هدم الكعبه و نكح أمه فهو على إيمان جبرئيل و ميكائيل؟ أو قدرى يقول: لا يكون ما شاء الله عزَّ و جلَّ و يكون ما شاء إبليس؟ أو حرورى يتبرأ من على بن أبى طالب و شهد عليه بالكفر؟ أو جهمى يقول: إنما هي معرفه الله وحده ليس الإيماَن شىء غيرها؟ قال: ويحك و أى شىء يقولون؟ فقلت: يقولون إنَّ على بن أبى طالب عليه السَّلام

ص: ٢٨٨

فرمود: بگذار به سوى کارم بروم که اینک سواره ام، وقتی آمدم برایت می گویم. او گفت: به حقّ خویشاوندی ات با رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- از شما درخواست می کنم که برایم بگویى. او گوید: پس حضرت فرود آمد. آن گاه سفيان به ایشان عرض کرد: بفرما برایم دوات و کاغذی بیاورند تا آن را بنویسم. حضرت آن ها را خواست. سپس فرمود: بنویس: به نام خداوند بخشاينده مهربان. خطبه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در مسجد خيف: خداوند آسوده کند بنده اى را که سخنم را شنیده، آن را بفهمد و به کسی که آن را نشنیده، برساند. اى مردم! حاضر به غایب باید برساند. که بسا حامل فقهی که فقیه نیست و بسا حامل فقهی که آن را به فقیه تر از خودش می رساند. سه چیز است که دل مرد مسلمان با آن به بدی و خیانت نمی گراید: خالص کردن عمل برای خدا، نصیحت به رهبران مسلمانان و همراهی با جماعت. که همانا یک دعای آنان افراد پشت سرشان را هم فرامی گیرد. مؤمنان برادرند و خونشان برابر است. آنان در برابر غیرشان یک دستند که پست ترین آنان هم حقّی به گردن دارد که (برای تحقّق آن) می کوشد. سفيان آن را نوشته، به حضرت نشان داد. و حضرت صادق علیه السَّلام سوار شد [و رفت]. او من و سفيان آمدیم. او در راه به من گفت: بایست تا من نگاهی به این حدیث بکنم. من به او گفتم: به خدا سوگند! ابو عبد الله علیه السَّلام چیزی بر گردنت گذاشت که هرگز از آن رها نمی شوی. او گفت: و آن چیست؟ به او گفتم: سه چیزی که دل مرد مسلمان با آن ها به بدی و خیانت نمی گراید: خالص کردن عمل برای خدا که با آن آشنايیم. و نصیحت به رهبران مسلمانان. این رهبران چه کسانی هستند که نصیحتشان بر ما واجب است؟ آیا معاویه ابو سفيان و يزيد معاویه و مروان حکم و هر آن که گواهی دادنش و نماز در پشت سرش روا نیست می باشد؟ و این که فرمود: همراه با جماعتشان. کدام جماعت است؟ مرجئه اى که می گوید: هرکس نماز نگزارد و روزه نگیرد و از جنابت پاکیزه نشود و کعبه را نابود کرده و با مادرش زناشویی کند، باز هم بر ایمان جبرئیل و میکائیل است [و مؤمن می باشد]؟ یا قدری که می گوید: آنچه خداوند عزّتمند خواهد، نمی شود و آنچه ابليس خواست، می شود؟ یا حرورى که از على بن ابى طالب [علیه السَّلام] بیزارى جسته، به کفرش گواهی می دهد؟ یا جهمی که می گوید: فقط شناخت خداوند. و ایمان چیزی جز این نیست؟ او گفت: وای بر تو [اینان] چه می گویند!

ص: ٢٨٩

و الله الإمام الذى يجب علينا نصيحتة؛ و لزوم جماعتهم أهل بيته، قال فأخذ الكتاب فخرقه ثم قال: لا تخبر بها أحدا.

[١٠٥٤]٣- على بن إبراهيم، عن أبيه، و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعاً، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن يزيد بن

معاویه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: ما نظر الله عزّ و جلّ إلى وليّ له يجهد نفسه بالطاعة لإمامه و النصيحة إلا كان معنا في الرفيق الأعلى.

[۱۰۵۵] ۴-عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن أبي جميله، عن محمد الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من فارق جماعه المسلمين قيد شبر فقد خلع ربقه الإسلام من عنقه.

[۱۰۵۶] ۵-و بهذا الإسناد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من فارق جماعه المسلمين و نكث صفقه الإمام جاء إلى الله عزّ و جلّ أجذم.

باب ما يجب من حقّ الإمام على الرعيّه و حقّ الرعيّه على الإمام [۱۰۵۷] ۱-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن حماد بن عثمان، عن أبي حمزه قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام ما حقّ الإمام على الناس، قال: حقّه عليهم أن يسمعوا له و يطيعوا، قلت: فما حقّهم عليه؟ قال: يقسم بينهم بالسويّه و يعدل في الرعيّه، فإذا كان ذلك في الناس فلا يبالى من أخذ هاهنا و هاهنا.

[۱۰۵۸] ۲-محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن يونس، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر ۷ مثله إلا أنّه قال:

ص: ۲۹۰

من گفتم: می گویند: همانا به خدا سوگند علی بن ابی طالب علیه السلام امامی است که نصیحتش بر ما واجب است. و همراهی با جماعتشان، خاندان او است. او گوید: آن گاه سفیان آن نوشته را پاره کرد و گفت: به کسی چیزی نگو.

[۱۰۵۴] ۳-برید معاویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: خداوند شکوهمند به ولیّ اش که خود را در اطاعت و نصیحت امامش به زحمت می اندازد جز در رفیق اعلا- که همراه ما است نمی نگرد.

[۱۰۵۵] ۴-محمد حلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس به اندازه یک وجب از جماعت مسلمانان جدا شود ریسمان اسلام از گردنش برداشته می شود.

[۱۰۵۶] ۵-همو از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس از جماعت مسلمانان جدا شود و بیعت امام را بشکند، دست بریده نزد خدای عزّتمند می آید.

حَقِّ واجب امام بر مردم و حَقِّ مردم بر امام علیه السَّلام

[۱۰۵۷]۱- ابو حمزه گفت: از حضرت باقر علیه السَّلام پرسیدم: حَقِّ امام بر مردم چیست؟ فرمود: حَقِّ او بر آنان، شنیدن از او و اطاعت است. عرض کردم: و حَقِّ آنان بر او چیست؟ فرمود: میانشان به برابری قسمت کرده، با مردم عدالت ورزد. و اگر این در میان مردم باشد او به این سو و آن سو رفتن های مردم اهمّیت نمی دهد.

[۱۰۵۸]۲- ابو حمزه با سلسله سند دیگر از حضرت باقر علیه السَّلام مانند این را

ص: ۲۹۱

هكذا و هكذا و هكذا یعنی [من] بین یدیه و خلفه و عن یمینه و عن شماله.

[۱۰۵۹]۳- محمّد بن یحیی العطار، عن بعض أصحابنا، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

قال أمير المؤمنين عليه السَّلام: لا تختانوا ولا تكلموا ولا تغشوا هدايتكم ولا تجهلوا ائمتكم ولا تصدعوا عن جبلکم ففتشلوا و تذهب ريحکم و علی هذا فليكن تأسيس أمورکم و الزموا هذه الطَّريقه، فإنکم لو عاينتم ما عاين من قد مات منكم ممّن خالف ما قد تدعون إليه لبدرتم و خرجتم و لسمعتم و لكن محجوب عنكم ما قد عاينوا و قريبا ما يطرح الحجاب.

[۱۰۶۰]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عبد الرّحمن بن حمّاد و غيره، عن حنان بن سدير الصّيرفيّ قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السَّلام يقول: نعت إلى التّبيّ صَلَّى الله عليه و اله و سلّم نفسه و هو صحيح ليس به وجع- قال: نزل به الرّوح الأمين- قال: فنادى صَلَّى الله عليه و اله و سلّم الصّلاه جامعه و أمر المهاجرين و الأنصار بالسَّلاح و اجتمع النَّاس، فصعد التّبيّ صَلَّى الله عليه و اله و سلّم المنبر فنعى إليهم نفسه ثمّ قال: «أذكر الله الوالي من بعدى على أمتي الأ- يرحم على جماعه المسلمين فأجلّ كبيرهم و رحم ضعيفهم و وقّر عالمهم و لم يضربهم فيذلّهم و لم يفرهم فيكفرهم و لم يغلّق بابهم دونهم فيأكل قوتهم ضعيفهم و لم يخبزهم في بعوئهم فيقطع نسل أمتي، ثمّ قال: [قد] بلّغت و نصحت فاشهدوا» و قال أبو عبد الله عليه السَّلام: هذا آخر كلام تكلم به رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلّم على منبره.

[۱۰۶۱]۵- محمّد بن عليّ و غيره، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن رجل، عن حبيب بن أبي ثابت قال:

ص: ۲۹۲

روایت کرده جز این که افزوده است: چنین و چنان و چنین و چنان. یعنی [از] برابری و از پشت و راست و پیش.

[۱۰۵۹]۳- مسعده صدقه از حضرت صادق علیه السَّلام روایت کرده که امیر مؤمنان فرمودند: والیانتان را خائن نشمارید و با هدایتگراتان حيله نکنید و امامانتان را جاهل نخوانید و ريسمانتان را پاره نکنید که پراکنده می شوید و شوکت تان از دست می رود. بنای کارهاتان چنین باشد و پیوسته بر این شیوه باشید که شما هم اگر می دیدید آنچه را مردگان شما از مخالفت با

آنچه به آن خوانده می شدند، دیدند، شتاب می کردید و بیرون می آمدید و می شنیدید. اما آنچه آنان می بینند از شما پنهان است اگرچه نزدیک است که پرده ها برافتد.

[۱۰۶۰] ۴- سدید صیرفی گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: به پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- خبر وفاتش داده شد درحالی که تندرست بود و دردی نداشت- حضرت فرمود: آن را روح الامین آورد- پس حضرت برای نماز جماعت ندا داده و مهاجرین و انصار را به برداشتن سلاح فرمان داد. مردم گرد آمدند. پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- بر منبر رفت و به آنان وفاتش را خبر داده، سپس فرمود: من خدای را بر والی پس از خودم بر این امت یادآوری می کنم تا بر جماعت مسلمین بی رحمی نکنند. پس بزرگشان را بزرگ بدارد و به ضعیفشان رحم کند و عالمشان را تعظیم کند و به آنان زیان نرساند تا خوار شوند و نیازمندشان نکنند تا کافرشان گردانند. و در را برایشان نبندد تا توانمندشان ناتوان را بخورد و در اعزام نیرو (به جبهه ها و مرزها) سختگیری ننماید (که اگر همه را اعزام نماید) نسل امتم قطع شود. سپس فرمود: من رساندم و نصیحت کردم، پس شاهد باشید. و حضرت صادق علیه السلام فرمود: این سخن پایانی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بر منبر بود.

[۱۰۶۱] ۵- حبيب ابو ثابت گفت: برای امیر مؤمنان علیه السلام غسل و انجیری از

ص: ۲۹۳

جاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام غسل و تين من همدان و حلوان فأمر العرفاء أن يأتوا باليتامى، فأمكنهم من رءوس الأزقاق يلعقونها و هو يقسمها للناس قدحا قدحا، فقليل له: يا أمير المؤمنين ما لهم يلعقونها، فقال: إن الإمام أبو اليتامى و إنما ألعقتم هذا برعايه الآباء.

[۱۰۶۲] ۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي و علي بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن القاسم بن محمد الأصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن سفيان بن عيينه، عن أبي عبد الله عليه السلام أن النبي صلى الله عليه و اله و سلم قال:

أنا أولى بكل مؤمن من نفسه و علي أولى به من بعدى، فقليل له: ما معنى ذلك؟ فقال: قول النبي صلى الله عليه و اله و سلم من ترك ديناً أو ضياعاً فعلي و من ترك مالا فلورثته، فالرجل ليست له على نفسه ولايه إذا لم يكن له مال و ليس له على عياله أمر و لا نهى إذا لم يجر عليهم التفقه و النبي و أمير المؤمنين عليهما السلام و من بعدهما ألزمهم هذا، فمن هناك صاروا أولى بهم من أنفسهم و ما كان سبب إسلام عامّة اليهود إلا من بعد هذا القول من رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و إنهم آمنوا على أنفسهم و على عيالاتهم.

[۱۰۶۳] ۷- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن صباح بن سيابة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: أيما مؤمن أو مسلم مات و ترك ديناً لم يكن في فساد و لا إسراف فعلي الإمام أن يقضيه فإن لم يقضه فعلي ثم ذلك، إن الله تبارك و تعالی يقول: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ الْآيَةَ فَهُوَ مِنَ الْغَارِمِينَ وَ لَهُ

سهم عند الإمام فإن حبسه فإثمه عليه.

[۱۰۶۴] ۸- علی بن ابراهیم، عن صالح بن السندی، عن جعفر بن بشیر، عن

ص: ۲۹۴

همدان و حلوان رسید. به آشنایان و آگاهان فرمان داد تا یتیمان را بیاورند. آن گاه سر ظرف ها را به ایشان داد تا آن ها را بلیسند درحالی که خود قدح قدح از آن را برای مردم تقسیم می کرد. به ایشان گفتند: ای امیر مؤمنان چرا آنان ظرف ها را بلیسند؟ فرمود: همانا امام پدر یتیماتن است. و من چون پدران رفتار می کنم و اینها را به ایشان می لیسانم.

[۱۰۶۲] ۶- سفیان عیینه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که پیامبر گرامی فرمودند: من به هر مؤمنی از خودش سزاوارترم و پس از من علی به او سزاوارتر است. به ایشان گفتند: معنی این چیست؟ فرمود: سخن پیامبر است که آن که بدهی یا عیالی به جا گذارد، مسئولیت آنها به گردن من است و آن که مالی به جا گذارد برای وارثان او است. پس مرد وقتی مالی نداشته باشد بر خودش ولایتی ندارد. و بر عیالش حق امر و نهی ندارد وقتی به آنان خرجی نمی دهد. و پیامبر و امیر مؤمنان علیهما السلام و امامان پس از ایشان آن را عهده دار شده اند. و از این جا ایشان به آنان سزاوارتر شده اند. و سبب اسلام آوردن همه یهود جز این سخن از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نبود. که آنان بر خودشان و خانواده شان ایمن شدند.

[۱۰۶۳] ۷- صباح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: هر مؤمن یا مسلمانی بمیرد و بدهی ای که در فساد و اسراف نبوده به جا بگذارد بر عهده امام است تا آن را بپردازد. که اگر نپردازد گناهش به گردن او است. همانا خدای پاک و فرازمند می فرماید: همانا صدقات برای نیازمندان و بیچاره ها است. . . [توبه (۹): ۶۰] و او از بدهکاران است و سهمی نزد امام دارد که اگر آن را نگاه دارد گناهش بر او است.

[۱۰۶۴] ۸- حنان از پدرش از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا

ص: ۲۹۵

حنان، عن أبیه، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم: لا- تصلح الإمامه إلا- لرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجزه عن معاصي الله و حلم يملك به غضبه و حسن الولايه على من يلي حتى يكون لهم كالوالد الرحيم.

و فی روايه أخرى حتى يكون للزعيه كالأب الرحيم.

[۱۰۶۵] ۹- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن معاويه بن حکیم، عن محمد بن أسلم، عن رجل من طبرستان يقال له: محمد- قال: قال معاويه: و لقيت الطبري محمدا بعد ذلك فأخبرني- قال:

سمعت علي بن موسى عليهما السلام يقول المغرم إذا تدّين أو استدان في حق الوهم من معاويه-أجل سنه فإن اتسع و إلا قضى عنه الإمام من بيت المال.

باب أنّ الأرض كلّها للإمام عليه السّلام [١٠٦٦] ١-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي خالد الكابلي، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

وجدنا في كتاب علي عليه السّلام إنّ الأرض لله يُورثها مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ أَنَا وَ أَهْلَ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا، فَمَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فليعمرها و ليؤدّ خراجها إلى الإمام من أهل بيتي و له ما أكل منها فإن تركها أو أخربها و أخذها رجل من المسلمين من بعده فعمرها و أحياها فهو أحقّ بها من المذى تركها، يؤدّي خراجها إلى الإمام من أهل بيتي و له ما أكل منها حتّى يظهر القائم من أهل بيتي بالسّيف، فيحويها و يمنعها و يخرجهم منها، كما حواها رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم

ص: ٢٩٦

-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: امامت جز برای مردی که این سه خصلت در او است شایسته نیست: خویشنداری ای که او را از گناه بر خداوند بازدارد. و بردباری ای که با آن بر خشمش چیره شود. و سرپرستی نیکو بر کسانی که ولایت دارد. تا بر آنان چون پدر مهربان باشد. و در روایت دیگری است: تا برای مردم چون پدر مهربان باشد.

[١٠٦٥] ٩-محمّد طبری گفت: از علی موسی علیهما السّلام شنیدم می فرماید: بدهکار وقتی قرض می گیرد، یک سال به او وقت داده می شود. اگر گشایش یافت [که می پردازد] وگرنه امام از بیت المال از سوی او می پردازد.

همانا همه زمین برای امام علیه السلام است

[١٠٦٦] ١-ابو خالد کابلی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: در کتاب علی علیه السّلام دیدیم که زمین از آن خدا است و به هر کس از بندگانش بخواهد می دهد. و سرانجام برای پرهیزگاران است. [اعراف (٧): ١٢٨] من و خاندانم کسانی هستیم که خداوند زمین را به ما ارث داده و ماییم آن پرهیزگاران و همه زمین از آن ما است. کسی از مسلمانان که زمینی را زنده و آباد کند و خراجش را به امامی از خاندان من بدهد آنچه از آن بخورد مال او است. آن گاه اگر آن را رها کرد یا خرابش ساخت و پس از او مردی از مسلمانان آن را گرفته، آباد و احیایش کرد او از کسی که آن را رها کرده به زمین سزاوارتر است-خراجش را به امامی از خاندانم داد آن چه از آن بخورد مال او است تا قائمی از خاندانم با شمشیر ظهور کند و بر آن ها ولایت یابد و جلوی آن ها را گرفته، از زمین ها بیرونشان کند. چنان که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بر آن ها ولایت یافته و جلوشان را گرفت.

ص: ٢٩٧

و منعها إلا ما كان في أيدي شيعةنا فإنه يقاطعهم علي ما في أيديهم و يترك الأرض في أيديهم.

[۱۰۶۷]۲-الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد قال: أخبرني أحمد بن محمد بن عبد الله، عن رواه قال:

الدنيا وما فيها لله تبارك وتعالى ورسوله ولنا، فمن غلب على شيء منها فليترك الله وليؤد حق الله تبارك وتعالى وليبر إخوانه، فإن لم يفعل ذلك فالله ورسوله ونحن برآء منه.

[۱۰۶۸]۳-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن عمر بن يزيد قال:

رأيت مسمعا بالمدينة وقد كان حمل إلى أبي عبد الله عليه السلام تلك السنة مالا فردّه أبو عبد الله عليه السلام فقلت له: لم ردّ عليك أبو عبد الله المال الذي حملته إليه؟ قال: فقال لي: إنني قلت له حين حملت إليه المال: إنني كنت وليت البحرين الغوص فأصببت أربعمائه ألف درهم وقد جئتكم بخمسها بثمانين ألف درهم وكرهت أن أحبسها عنك وأن أعرض لها وهي حقك الذي جعله الله تبارك وتعالى في أموالنا، فقال، أو ما لنا من الأرض وما أخرج الله منها إلا الخمس يا أبا سيار إن الأرض كلها لنا فما أخرج الله منها من شيء فهو لنا، فقلت له: وأنا أحمل إليك المال كله؟ فقال: يا أبا سيار! قد طيبناه لك وأحللناك منه فضمم إليك مالك وكل ما في أيدي شيعتنا من الأرض فهم فيه محللون حتى يقوم قائمنا فيجيبهم طسق ما كان في أيديهم و يترك الأرض في أيديهم وأما ما كان في أيدي غيرهم فإن كسبهم من الأرض حرام عليهم حتى يقوم قائمنا، فيأخذ الأرض من أيديهم ويخرجهم صغره قال عمر بن يزيد: فقال لي أبو سيار:

ص: ۲۹۸

جز آنچه در دست شیعیانمان باشد. که حضرت بر آنچه در دستشان است با آنان مقاطعه کرده و زمین را در اختیارشان باقی می گذارد.

[۱۰۶۷]۲-احمد بن محمد عبد الله از امام عليه السلام روایت کرده که فرمودند: دنیا و آنچه در آن است برای خداوند پاک و والا- و برای رسولش و برای ما است. کسی که بر چیزی از آن دست یافت باید از خدا پروا کرده، حق آن پاک و والا را ادا کرده، به برادرانش نیکی کند. و اگر چنین نکند، خداوند و رسولش و ما از او بیزاریم.

[۱۰۶۸]۳-عمر یزید گفته است: مسمع را در مدینه دیدم که مالی از آن سال را برای حضرت صادق علیه السلام برد و حضرت آن را بازگرداند. من به او گفتم: چرا حضرت صادق علیه السلام مالی را که برایش برده بودی به تو بازگرداند؟ او به من گفت: من وقتی مال را برایشان بردم به ایشان عرض کردم: همانا من غواصی بحرین را به عهده گرفته، چهارصد هزار درهم به دست آورده ام و خمس آن را که هشتاد هزار درهم است برای شما آوردم. دوست نداشتم آن را از شما بازدارم و خودم در آن تصرف کنم. درحالی که آن حق شما است که خداوند پاک و والا در اموالمان قرار داده است. حضرت فرمود: آیا مگر برای ما از زمین و آنچه خدا از زمین بیرون می آورد جز خمس نیست؟ ای ابو سيار! همانا همه زمین برای ما است. و آنچه خداوند از آن بیرون می آورد برای ما است. من به ایشان عرض کردم: پس من همه آن مال را برای شما می آورم؟ فرمودند: ای ابو سيار! آن را برای تو پاک کرده، این (خمس) را هم برایت حلال کردیم. مالت را بردار. و هر آن زمینی که در دست شیعیان ما است برایشان حلال است تا قائم ما قیام کند و خراج آنچه را در دستشان است بگیرد و زمین را در اختیارشان باقی

بگذارد. و اما آنچه در دست جز ایشان است همانا آنچه از زمین به دست می آورند برایشان حرام است تا قائم ما قیام کند و زمین را از دستشان گرفته، آن ها را با خواری از آن بیرون کند. عمر یزید گفته است:

ص: ۲۹۹

ما أرى أحدا من أصحاب الضياع ولا ممن يلي الأعمال يأكل حلالا غيري إلا من طيبوا له ذلك.

[۱۰۶۹] ۴- محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن أبي عبد الله الزاوي، عن الحسن بن علي بن أبي حمزه، عن أبيه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له: أما علي الإمام زكاه؟ فقال: أحلت يا أبا محمد! أما علمت أن الدنيا والآخرة للإمام يضعها حيث يشاء و يدفعها إلى من يشاء، جائز له ذلك من الله، إن الإمام يا أبا محمد! لا يبيت ليله أبدا و لله في عنقه حق يسأله عنه.

[۱۰۷۰] ۵- محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن عبد الله بن أحمد، عن علي بن النعمان، عن صالح بن حمزه، عن أبان بن مصعب، عن يونس بن ظبيان أو المعلى بن خنيس قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما لكم من هذه الأرض؟ فتبسم ثم قال: إن الله تبارك و تعالی بعث جبرئيل عليه السلام و أمره أن يخرق بإبهامه ثمانيه أنهار في الأرض، منها سيحان و جيحان و هو نهر بلخ و الخشوع و هو نهر الشاش و مهران و هو نهر الهند و نيل مصر و دجله و الفرات، فما سقت أو استقت فهو لنا و ما كان لنا فهو لشيعتنا و ليس لعدونا منه شيء إلا ما غصب عليه و إن ولينا لفي أوسع فيما بين ذه إلى ذه- یعنی بین السماء و الأرض- ثم تلا هذه الآية: قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (المغصوبين عليها) خَالِصَةً (لهم) يَوْمَ الْقِيَامَةِ بلا غصب.

[۱۰۷۱] ۶- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسی، عن محمد بن الریان قال:

ص: ۳۰۰

ابو سیار به من گفت: از زمینداران یا کسی که کاری به عهده می گیرد کسی جز خودم را نمی شناسم که حلال بخورد مگر این که ایشان آن را برایشان پاک کنند.

[۱۰۶۹] ۴- ابو بصیر گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زکاتی به گردن امام نیست؟ فرمودند: ای ابو محمد! از محالات سخن می گویی. مگر نمی دانی که دنیا و آخرت برای امام است هر کجا بخواهد می نهد و به هر کس بخواهد می دهد. که از سوی خدا برای او روا شده است. ای ابو محمد! همانا امام هرگز شبی را نمی خوابد در حالی که برای خداوند بر گردن او حقی باشد که درباره اش از او بپرسد.

[۱۰۷۰] ۵- یونس ظبیان یا معلای خنيس گفته است: به حضرت صادق عرض کردم: چه چیزی از این زمین برای شما است؟ حضرت لبخندی زده، فرمودند: همانا خدای پاک و والا جبرئیل علیه السلام را مبعوث کرده، به او فرمان داد که با انگشت

ابهامش هشت نهر در زمین بکند. از آن ها سیحان و جیحان است که نهر بلخ است. و خشوع که نهر شاش [شوش] است. و مهران که نهر هند است و نیل مصر و دجله و فرات. و آنچه آبیاری کند و از آن برداشته شود برای ما است و آنچه برای ما است برای شیعیانمان است. و برای دشمنانمان از آن چیزی نیست مگر آنچه غصب کرده باشند. و همانا دوستدار ما در گشایشی گسترده تر از فاصله این و این-مقصودش زمین و آسمان بود-است. سپس این آیه را خواند: بگو این ها در زندگانی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (ولی از آنها غصب شده است) در حالی که در قیامت فقط (برای آنان) خواهد بود. [اعراف (۷): ۳۲] بدون هیچ غصبی.

[۱۰۷۱] ۶-محمد ریّان گفت: من به حضرت عسکری علیه السلام نوشتم: جانم به

ص: ۳۰۱

کتبت إلى العسکریّ علیه السّلام: جعلت فداک روی لنا أن لیس لرسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم من الدّنيا إلاّ الخمس، فجاء الجواب: إنّ الدّنيا و ما علیها لرسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم.

[۱۰۷۲] ۷-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد رفعه، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

قال رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم: خلق الله آدم و أقطعه الدّنيا قطيعه، فما كان لآدم علیه السّلام فلرسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم و ما كان لرسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم فهو للآئمه من آل محمد عليهم السلام.

[۱۰۷۳] ۸-محمد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان و علی بن إبراهیم، عن أبيه جميعا، عن ابن أبي عمیر، عن حفص بن البختریّ، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

إنّ جبرئیل علیه السّلام کرى برجله خمسة أنهار و لسان الماء يتبعه: الفرات و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ فما سقت أو سقى منها فللإمام و البحر المطیف بالدّنيا [للإمام].

علی بن إبراهیم، عن السّری بن الرّبیع قال: لم یکن ابن ابی عمیر یعدل بهشام بن الحکم شیئا و کان لا یغبّ إتیانه، ثمّ انقطع عنه و خالفه و کان سبب ذلك أنّ أبا مالک الحضرمیّ کان أحد رجال هشام و وقع بینه و بین ابن ابی عمیر ملاحاه فی شیء من الإمامه، قال ابن ابی عمیر: الدّنيا کلّها للإمام علیه السّلام علی جهه الملك و إنّّه أولى بها من العذین هی فی أيديهم و قال أبو مالک: [لیس] كذلك، أملاک الناس لهم إلاّ ما حکم الله به للإمام من الفیء و الخمس و المغنم فذلك له و ذلك أيضا قد بین الله للإمام أين یضعه؟ و کیف یصنع به؟ فتراضیا بهشام بن الحکم و صارا إلیه، فحکم هشام لأبى مالک علی ابن ابی عمیر فغضب ابن ابی عمیر و هجر هشاما بعد ذلك.

ص: ۳۰۲

فدایت! برای ما روایت کرده اند که برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-از دنیا جز خمس نیست. جواب چنین آمد: همانا دنیا و آنچه بر آن است برای رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-است.

[۱۰۷۲]۷- جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: خداوند آدم را آفرید و دنیا را به او داد. و آنچه برای آدم علیه السّلام بود برای رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. و آنچه برای رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود، برای امامان از خاندان محمّد علیهم السّلام است.

[۱۰۷۳]۸- حفص بختری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا جبرئیل علیه السّلام با پایش پنج نهر کند که به دنبالش آب روان می شد: فرات و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ. و آنچه آبیاری کند یا از آن برداشته شود برای امام است. و دریای گرداگرد دنیا هم [برای امام است].

سزی ربیع گوید: ابن ابی عمیر چیزی را با هشام برابر قرار نمی داد. و فاصله ای میان دیدارهایش نمی افتاد. سپس از او برید و با او مخالفت کرد. و سبب آن این بود که ابو مالک حضرمی یکی از مردان هشام بود و میان او و ابن ابی عمیر در چیزی از امامت نزاع شده بود. ابن ابی عمیر گفته بود: همه دنیا همچون ملک، برای امام است. و او به آن سزاوارتر از کسانی است که آن را در اختیارشان دارند. و ابو مالک گفته بود: چنین نیست. املاک مردم برای خودشان است جز فیء و خمس و غنیمت که خداوند آن ها را به امام سپرده است. و آن ها برای او است. و خداوند آن را هم برای امام بیان کرده که کجا قرارش دهد؟ و با آن چه کند؟ آن گاه هر دو درباره هشام حکم توافق کرده، به سوی او رفتند. پس هشام به نفع ابو مالک و علیه ابن عمیر داوری کرد. که ابن ابی عمیر خشمگین شد و پس از آن به نزد هشام نیامد.

ص: ۳۰۳

باب سیره الإمام فی نفسه و فی المطعم و الملبس إذا ولی الأمر [۱۰۷۴]۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن حمّاد، عن حمید و جابر العبیدی قال:

قال أمير المؤمنين عليه السّلام: إنّ الله جعلني إماماً لخلقهِ، ففرض عليّ التّقدير في نفسي و مطعمي و مشربي و ملبسي كضعفاء النّاس، كي يقتدى الفقير بفقرى و لا يطغى الغنى غناه.

[۱۰۷۵]۲- علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمیر، عن حمّاد بن عثمان، عن المعلی بن خنیس قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام يوماً: جعلت فداك ذكرت آل فلان و ما هم فيه من التّعيم فقلت: لو كان هذا إليكم لعشنا معكم، فقال: هيهات يا معلی أما و الله أن لو كان ذاك ما كان إلاّ سياسه اللیل و سیاحه النهار و لبس الخشن و أكل الجشب، فزوى ذلك عنّا، فهل رأيت ظلامه قطّ صیرها الله تعالى نعمه إلاّ هذه.

[۱۰۷۶]۳- علی بن محمّد، عن صالح بن أبی حمّاد و عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد و غیرهما بأسانید مختلفه فی احتجاج أمير المؤمنين عليه السّلام علی عاصم بن زیاد حين لبس العباء و ترك الملاء و شكاه أخوه الزّبيح بن زیاد إلى أمير المؤمنين عليه السّلام أنّه قد غمّ أهله و أحزن ولده بذلك، فقال أمير المؤمنين عليه السّلام:

علی بعاصم بن زیاد، فجیء به فلمّا رآه عبس فی وجهه، فقال له: أما استحييت من أهلك؟ أما رحمت ولدك؟ أترى الله أحلّ

لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَخْذَكَ مِنْهَا، أَنْتَ أَهْوَنَ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ، أَوْ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ: وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ. فِيهَا فَالْكِهَةُ وَ
الْخُلُذَاتُ الْأَكْثَامُ أَوْ لَيْسَ [اللَّهُ] يَقُولُ: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (إِلَى قَوْلِهِ) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ

ص: ۳۰۴

روش امام درباره خودش و خوراک و پوشاکش، وقتی امر [امامت] را به عهده می گیرد

[۱۰۷۴] ۱- جابر عبدی گوید: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همانا خداوند مرا امامی برای آفریدگانش نهاد. آن گاه در تهیه
خود، خوراک و پوشاکم همانندی با ناتوانان مردم را بر من واجب کرد تا فقیر به فقرم اقتدا کند و توانایی توانگر او را
نشوراند.

[۱۰۷۵] ۲- معالی خنیس گوید: روزی به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت! خاندان فلان [عباس] او
نعمت هایی را که دارند به یاد آورده، گفتم: اگر این ها برای شما بود ما هم با شما خوش بودیم. حضرت فرمودند: هیئات ای
معلی! هان به خدا سوگند! اگر چنان می شد [که حکومت در دست ما بود] کاری جز تدبیر در شب و تلاش در روز و پوشیدن
لباس زبر و خوردن ناگوار برای ما دربر نداشت. و این از ما گردانده شد. آیا هرگز ستمی جز این را دیده ای که خدای والا
آن را نعمت گرداند.

[۱۰۷۶] ۳- با سندهای مختلفی درباره احتجاج امیر مؤمنان علیه السلام بر عاصم زیاد -وقتی عبای پشمین پوشید و عبای نرم را
کنار گذاشت و برادرش ربیع زیاد از او به امیر مؤمنان علیه السلام شکایت کرد که او با این کار خانواده اش را غمگین و
فرزندش را اندوهگین ساخته است- روایت شده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: عاصم زیاد را به نزد من بیاورید. او را به نزد
حضرت آوردند. ایشان وقتی او را دید چهره درهم کشید و فرمود: آیا از خانواده ات شرم نکردی؟ آیا به فرزندان دل
نسوزاندی؟ آیا گمان می کنی خداوند که طیبات را بر تو حلال کرده، دوست ندارد از آنها استفاده کنی. تو در برابر خدا
خوارتر از آن هستی [که چنین بینداری]. مگر خداوند نمی فرماید: و زمین را برای آفریدگان آفرید که در آن میوه ها و نخل
هایی با خوشه های غلاف دار است. [الرحمان (۵۵): ۱۰ و ۱۱] و مگر نفرمود: دو دریا را گذاشت تا به هم برسند. میانشان
حائلی است که از هم درنگذرند. (تا این جا که) از آن دو، لؤلؤ و مرجان بیرون می آید. [الرحمان (۵۵): ۱۹ تا ۲۲]

ص: ۳۰۵

فَبِاللَّهِ لَابْتِدَالٍ نَعْمَ اللَّهُ بِالْفِعَالِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ ابْتِدَالِهَا بِالْمَقَالِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ فَقَالَ عَاصِمٌ: يَا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ فَعَلَى مَا اقْتَصَرْتُ فِي مَطْعَمِكَ عَلَى الْجَشُوبَةِ وَ فِي مَلْبَسِكَ عَلَى الْخَشُونَةِ؟ فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ عَلَى
أُمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بضعفه النَّاسِ، كَيْلَا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ، فَأَلْقَى عَاصِمُ بْنُ زِيَادٍ الْعَبَاءَ وَ لَبَسَ الْمَلَاءَ.

[۱۰۷۷] ۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبيه، عن محمد بن يحيى الخزاز، عن حماد بن عثمان قال:

حضرت ابا عبد الله عليه السلام و قال له: رجل أصلحك الله ذكرت أن علي بن أبي طالب عليه السلام كان يلبس الخشن،

يلبس القميص بأربعة دراهم و ما أشبه ذلك و نرى عليك اللباس الجديد، فقال له: إنَّ عليَّ بن أبي طالب عليه السَّلام كان يلبس ذلك في زمان لا ينكر [عليه] أو لو لبس مثل ذلك اليوم شهر به، فخير لباس كلِّ زمان لباس أهله، غير أنَّ قائمنا أهل البيت عليه السَّلام إذا قام لبس ثياب عليَّ عليه السَّلام و سار بسيره عليَّ عليه السَّلام.

باب نادر [١٠٧٨] ١- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد الله، عن أيّوب بن نوح قال:

عطس عليه السَّلام يوما و أنا عنده، فقلت: جعلت فداك ما يقال للإمام إذا عطس؟ قال: يقولون: صلّى الله عليك.

[١٠٧٩] ٢- محمّد بن يحيى، عن جعفر بن محمّد قال: حدّثني إسحاق بن إبراهيم الدّينوريّ، عن عمر بن زاهر، عن أبي عبد الله عليه السَّلام قال:

ص: ٣٠٦

و به خدا سو گند اظهار نعمت های او با کردار، نزد او محبوب تر از اظهارش با گفتار است. و خداوند عزّت‌مند فرموده است: و نعمت های پروردگارت را بازگو. [ضحی (٩٣): ١١] عاصم گفت: ای امیر مؤمنان پس چرا شما در خوراک به ناگوار و در پوشاک به زبر بسنده کرده ای؟ فرمود: وای بر تو! همانا خداوند شکوهمند بر امامان عادل واجب کرده که خودشان را با ناتوانایان مردم اندازه کنند و هم سطح باشند تا فقر، فقیر را از جا به در نکند. پس عاصم زیاد عبای زبر را انداخت و عبای نرم پوشید.

[١٠٧٧] ٤- حمّاد عثمان گفت: در محضر حضرت صادق علیه السَّلام بودم که مردی به ایشان عرض کرد: خدا تو را بسامان کند، فرمودی که علی بن ابی طالب علیه السَّلام زبر می پوشید. پیراهنی چهاردرهمی یا مانند آن می پوشید. ولی ما شما را با لباس نو می بینیم. حضرت به او فرمود: علی بن ابی طالب علیه السَّلام آن را زمانی می پوشید که بر او عیب نمی گرفتند و اگر آن را در چنین روزی می پوشید به آن شهره می شد. بهترین لباس هر زمان لباس اهل آن زمان است. جز این که قائم ما اهل بیت علیهم السَّلام وقتی قیام کند، لباس های علی علیه السَّلام را پوشیده و به روش علی علیه السَّلام می رود.

بابی نادر

[١٠٧٨] ١- ایّوب بن نوح گفت: روزی امام علیه السَّلام عطسه کرد و من که نزدش بودم عرض کردم: جانم به فدایت! به امام چه می گویند وقتی عطسه کند؟ فرمود: می گویند: درود خدا بر تو.

[١٠٧٩] ٢- عمر زاهر روایت کرده که مردی از حضرت صادق علیه السَّلام درباره

ص: ٣٠٧

سأله رجل عن القائم يسلم عليه بإمره المؤمنين؟ قال: لا، ذاك اسم سمي الله به أمير المؤمنين عليه السلام، لم يسم به أحد قبله و لا يتسمّى به بعده إلا كافر، قلت: جعلت فداك كيف يسلم عليه؟ قال: يقولون: السَّلام عليك يا بقيّة الله، ثمّ قرأ: بَقِيَّتُ اللَّهُ خَيْرٌ

لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

[۱۰۸۰]۳-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عمر قال:

سألت أبا الحسن عليه السلام لم سمي أمير المؤمنين عليه السلام؟ قال: لأنه يميزهم العلم، أما سمعت في كتاب الله وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا.

و في روايه أخرى قال: لأن ميره المؤمنين من عنده يميزهم العلم.

[۱۰۸۱]۴-علي بن إبراهيم، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن أبي الربيع القزاز، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام

قال:

قلت له: لم سمي أمير المؤمنين؟ قال: الله سماه، و هكذا أنزل في كتابه: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

باب فيه نكت و نتف من التنزيل في الولاية [۱۰۸۲]۱-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن بعض

أصحابنا، عن حنان بن سدير، عن سالم الحنّاط قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: أخبرني عن قول الله تبارك و تعالى: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَيَّ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ قال: هي الولاية لأمر المؤمنين عليه السلام.

ص: ۳۰۸

قائم [عليه السلام] پرسید که آیا به ایشان به نام امیر مؤمنان سلام داده می شود؟ فرمودند: نه، آن نامی است که امیر مؤمنان علیه السلام به آن نامیده شده است. پیش و پس از او جز کافر به آن نامیده نمی شود. من عرض کردم: جانم به فدایت! چگونه به ایشان سلام داده می شود؟ فرمود: می گویند: سلام بر تو ای بقیه الله، سپس خواند بقیه الله برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید. [هود (۱۱): ۸۶]

[۱۰۸۰]۳-احمد عمر گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السلام پرسیدم: چرا او امیر مؤمنان نامیده شد؟ فرمود: زیرا او به آنان

خوراک علم می دهد. مگر در کتاب خدا نشنیده ای: و ما برای خانواده مان طعام می آوریم. [یوسف (۱۲): ۶۵] و در روایت دیگری فرموده است: زیرا خوراک مؤمنان نزد او است. که به آنان خوراکی از دانش می دهد.

[۱۰۸۱]۴-جابر گفت: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: برای چه او امیر مؤمنان نامیده شد؟ فرمود: خدا نامیدش. و

چنین در کتابش نازل کرد: و زمانی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه شان را گرفت و از خویشان شان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم. [اعراف (۷): ۱۷۲] و محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] فرستاده ام و علی [عليه السلام] امیر مؤمنان.

نکته ها و قطعه هایی از قرآن درباره ولایت

[۱۰۸۲] ۱- سالم حنّاط گوید: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: برایم از این سخن خداوند پاک و والا بفرماید: آن را روح الامین بر تو نازل کرد. بر دلت تا از بیم دهندگان باشی. به زبان روشن عربی. [شعرا (۳۶): ۱۹۳ تا ۱۹۵] فرمود: آن ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است.

ص: ۳۰۹

[۱۰۸۳] ۲- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن الحکم بن مسکین، عن إسحاق بن عمّار، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قول الله عزّ و جلّ: **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا** قال:

هی ولایه امیر المؤمنین علیه السّلام.

[۱۰۸۴] ۳- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن أبي زاهر، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن عليّ بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قول الله عزّ و جلّ: **الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ** قال:

بما جاء به محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم من الولاية و لم يخلطوها بولاية فلان و فلان، فهو الملبس بالظلم.

[۱۰۸۵] ۴- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن الحسين بن نعيم الصّحّاف قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن قول الله عزّ و جلّ: **فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ** فقال: عرف الله إيمانهم بولايتنا و كفرهم بها، يوم أخذ عليهم الميثاق في صلب آدم عليه السّلام و هم ذرّ.

[۱۰۸۶] ۵- أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن محبوب، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي الحسن عليه السّلام في قول الله عزّ و جلّ: **يُوفُونَ بِالنَّذْرِ** قال:

يفون بانذر الذي أخذ عليهم من ولايتنا.

[۱۰۸۷] ۶- محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عيسى، عن ربيع بن عبد الله، عن أبي جعفر عليه السّلام في قول الله عزّ و جلّ: **وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا**

ص: ۳۱۰

[۱۰۸۳] ۲- مردی از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند: ما آن امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرض کردیم و آنان از برداشتن آن سر تافته، از آن هراسیدند. و انسان آن را برداشت. که او بسیار ستمکار و بسیار نادان است. [احزاب (۳۳): ۷۲] پرسیده و روایت کرده که فرمودند: آن ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است.

[۱۰۸۴] ۳- عبد الرحمان كثير از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوهمند: کسانی که ایمان آورده،

ایمانشان را با ستمی نیالودند. [انعام (۶): ۸۲. .] روایت کرده که فرمودند: به ولایتی که محمّد-دروود خدا بر او و بر خاندانش - آورده [ایمان آورد] با ولایت فلانی و فلانی نیامیختند. که آن [ایمانی] آمیخته به ستم است.

[۱۰۸۵] ۴-حسین بن نعیم صحّاف گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: گروهی از شما کافرید و گروهی از شما مؤمن. [تغابن (۶۴): ۲] فرمودند: خداوند ایمانشان و کفرشان را با ولایت ما شناخت. در روزی که آن پیمان را در پشت آدم علیه السّلام که ذرّه بودند از آنان گرفت.

[۱۰۸۶] ۵-محمّد فضیل از حضرت ابو الحسن علیه السّلام درباره این سخن خداوند شکوهمند: آنان به نذر خود وفا می کنند. [انسان (۷۶): ۷] روایت کرده که فرمودند: به نذری که از ایشان گرفته شده- که عبارت از ولایت ما است- وفا می کنند.

[۱۰۸۷] ۶-ربعی عبد الله از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند: و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارش بر آنان نازل شده، به پا

ص: ۳۱۱

التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ قَالَ: الْوَلَايَةَ.

[۱۰۸۸] ۷-الحسین بن محمّد الأشعريّ، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء، عن مثنى، عن زراره، عن عبد الله بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السّلام في قوله تعالى: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» قال:

هم الأئمة عليهم السّلام.

[۱۰۸۹] ۸-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن عليّ بن أسباط، عن عليّ بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قول الله عزّ و جلّ: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ (في ولاية عليّ و ولاية الأئمة من بعده) فَقَدْ فَازَ فَزْرًا عَظِيمًا هَكَذَا نَزَلَتْ.

[۱۰۹۰] ۹-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن أحمد بن النضر، عن محمّد بن مروان رفعه إليهم في قول الله عزّ و جلّ:

وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ « في عليّ و الأئمة » كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا.

[۱۰۹۱] ۱۰-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن السّیاری، عن عليّ بن عبد الله قال:

سأله رجل عن قوله تعالى: فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى قال: من قال بالأئمة و اتّبع أمرهم و لم يجز طاعتهم.

[۱۰۹۲] ۱۱-الحسین بن محمّد، عن عليّ بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد الله رفعه في قوله تعالى: لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ قال:

دارند. [مائده (۵): ۶۶] روایت کرده که فرمودند: ولایت است.

[۱۰۸۸] ۷- عبد الله عجلان از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن آن والا: بگو من از شما بر رسالتم پاداشی جز دوستی نزدیکانم نمی خواهم. [شورا (۴۲): ۲۳] روایت کرده که فرمودند: ایشان ائمه علیهم السلام هستند.

[۱۰۸۹] ۸- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند: و هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند به رستگاری بزرگی دست یافته است. [احزاب (۳۳): ۷۱] روایت کرده که این گونه نازل شده است: و هر کس (درباره ولایت علی و امامان پس از او) از خدا و . . .

[۱۰۹۰] ۹- از محمد مروان حدیثی که سندش را به امامان [علیهم السلام] رسانده درباره این سخن خداوند شکوهمند: و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید. [احزاب (۳۳): ۵۳] روایت شده که درباره علی و امامان [علیهم السلام] است. همانند کسانی که موسی را آزار دادند و خداوند او را از آنچه در حق او می گفتند مبرا ساخت. [احزاب (۳۳): ۶۹]

[۱۰۹۱] ۱۰- علی عبد الله گفت: مردی از امام درباره این سخن آن والا پرسید: و هر کس از هدایتم پیروی کند گمراه و شقی نمی شود. [طه (۲۰): ۱۲۳] فرمودند: کسی که به امامان معتقد شده، از فرمانشان پیروی کرده و از اطاعتشان درنگدرد.

[۱۰۹۲] ۱۱- از احمد بن محمد عبد الله حدیثی که سندش را بالا برده درباره این سخن آن والا: سوگند به این سرزمین. شهری که تو در آن هستی. و سوگند به پدر و فرزندش. [بلد (۹۰): ۱ تا ۳] روایت شده که فرمودند: امیر مؤمنان و فرزندانش امامان علیهم السلام هستند.

[۱۰۹۳] ۱۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمه و محمد بن عبد الله، عن علی بن حسین، عن عبد الرحمن بن کثیر، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله تعالی: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ قَالَ:

أمیر المؤمنین و الأئمة عليه السلام.

[۱۰۹۴] ۱۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن عبد الله بن سنان قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ قَالَ:

[۱۰۹۵]۱۴-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن محمد بن أورمه، عن علی بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ قَالَ:

أمير المؤمنين عليه السلام والأئمة و آخرٌ مُتَشَابِهَاتٌ قَالَ: فلان و فلان فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ أَصْحَابُهُمْ وَ أَهْلُ وَ لَا يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمة عليه السلام.

[۱۰۹۶]۱۵-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن الوشاء، عن مثنی، عن عبد الله بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولَهُ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْهَ يَعْنِي بِالْمُؤْمِنِينَ الْأئمة عليهما السلام: لَمْ يَتَّخِذُوا الْوَالِدَ مِنَ الدُّنْيَا.

ص: ۳۱۴

[۱۰۹۳]۱۲-عبد الرحمان كثير از حضرت صادق عليه السلام درباره اين سخن خداوند والا: و بدانيد هر غنيمتي كه به دست مي آوريد، خمس آن براي خدا و رسول و نزديكان است. [انفال (۸): ۴۱] روايت کرده كه فرمودند: نزديكان، امير مؤمنان و امامان عليهم السلام هستند.

[۱۰۹۴]۱۳-عبد الله سنان گفت: از حضرت صادق عليه السلام درباره اين سخن خداوند عزتمند پرسيدم: و از كساني كه آفريديم گروهی به حق هدايت کرده، با آن عدالت می ورزند. [اعراف (۷): ۱۸۱] فرمودند: آنان ائمه [عليهم السلام] هستند.

[۱۰۹۵]۱۴-عبد الرحمن كثير از حضرت صادق عليه السلام درباره اين سخن آن والا: او كسي است كه اين كتاب را بر تو فروفرستاد. كه از جمله آن آيه هايي است استوار كه اصل كتاب است. [آل عمران (۳): ۷] روايت کرده كه فرمودند: امير مؤمنان عليه السلام و امامان هستند. و آيه هاي ديگر متشابه اند. [آل عمران (۳): ۷] فلائني و فلائني اند. و كساني كه در دل هاشان انحرافي است. [آل عمران (۳): ۷] اصحاب آنان و اهل ولايتشان هستند. در جستجوي فتنه و جستجوي تأويلش از آن چه متشابه است پيروي می كنند. درحالي كه تفسيرش را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند. [آل عمران (۳): ۷] كه امير مؤمنان و ائمه عليهم السلام هستند.

[۱۰۹۶]۱۵-عبد الله عجلان از حضرت باقر عليه السلام درباره اين سخن آن والا: آيا گمان كرديد كه رها می شويد درحالي كه هنوز خداوند كساني از شما را كه جهاد کرده و غير از خدا و رسولش و مؤمنان محرم اسرار نگرفتند، [از ديگران] مشخص نساخته است. [توبه (۹): ۱۶] روايت کرده كه مقصود از مؤمنان، ائمه عليهم السلام هستند: [كساني كه] محرم اسراري جز اينان نگرفتند.

ص: ۳۱۵

[۱۰۹۷] ۱۶-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن صفوان، عن ابن مسكان، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: وَإِنْ جُنْحُوا لِلْسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا [قال] قلت:

ما السلم؟ قال: الدخول في أمرنا.

[۱۰۹۸] ۱۷-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبِقٍ قال:

يا زراره! أو لم تركب هذه الأئمة بعد نبيها طبقا عن طبق في أمر فلان و فلان و فلان.

[۱۰۹۹] ۱۸-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن حماد بن عيسى، عن عبد الله بن جندب قال:

سألت أبا الحسن عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ قال: إمام إلى إمام.

[۱۱۰۰] ۱۹-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن محمّد بن التّعمان، عن سلام، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا قال:

إنما عنى بذلك عليا عليه السلام و فاطمه و الحسن و الحسين و جرت بعدهم في الأئمة عليهما السلام، ثم يرجع القول من الله في الناس فقال: فَإِنْ آمَنُوا (يعنى الناس) بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ (يعنى عليا و فاطمه و الحسن و الحسين و الأئمة عليهما السلام) فَقَدْ إهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ.

[۱۱۰۱] ۲۰-الحسین بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن الوشاء، عن مثني،

ص: ۳۱۶

[۱۰۹۷] ۱۶-حلبی گوید: درباره این سخن آن والا: و اگر به صلح میل کردند. [انفال (۸): ۶۱] به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: صلح چیست؟ فرمودند: ورود به امر [ولایت] ما.

[۱۰۹۸] ۱۷-زراره از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن آن والا: همه تان از حالی به حال دیگر منتقل می شوید. [انشقاق (۸۴): ۱۹] روایت کرده که فرمودند: ای زراره! مگر این مردم پس از پیامبرشان درباره فلانی و فلانی و فلانی از حالی به حال دیگر منتقل نشدند؟

[۱۰۹۹] ۱۸-عبد الله جندب گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: ما آن سخن را یکی پس از دیگری برایشان آوردیم شاید متذکر شوند. [قصص (۲۸): ۵۱] فرمودند: از امامی به امام دیگر.

[۱۱۰۰] ۱۹-سلام از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه: بگوئید ما به خدا و آنچه برای ما نازل کرده ایم آورده ایم. [بقره (۲): ۱۳۶] روایت کرده که فرمودند: مقصود از آن علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین [علیهم السلام] هستند. و

پس از ایشان درباره ائمه علیهم السّلام جاری شده است. سپس این سخن از خداوند به مردم باز می گردد. که فرمود: و اگر آنان ایمان بیاورند به مانند آنچه شما ایمان آورده اید [یعنی به علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السّلام] هدایت شده اند. و اگر سر بگردانند، در خلاف و دشمنی هستند. [بقره (۲): ۱۳۷]

[۱۱۰۱]-۲۰- عبد الله عجلان از حضرت باقر علیه السّلام درباره این آیه: همانا

ص: ۳۱۷

عن عبد الله بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السّلام في قوله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا قال:

هم الأئمة عليهما السّلام و من اتبعهم.

[۱۱۰۲]-۲۱- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن أذينة، عن مالك الجهني قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: قوله عزّ و جلّ: وَ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ قال:

من بلغ أن يكون إماما من آل محمد فهو ينذر بالقرآن كما أنذر به رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم.

[۱۱۰۳]-۲۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن مفضل بن صالح، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السّلام في قول الله عزّ و جلّ: وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا قال:

عاهدنا إليه في محمّد و الأئمة من بعده، فترك و لم يكن له عزم أنّهم هكذا و إنّما سمى أولو العزم أولى العزم لأنه عهد إليهم في محمّد و الأوصياء من بعده و المهديّ و سيرته و أجمع عزمهم على أن ذلك كذلك و الإقرار به.

[۱۱۰۴]-۲۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن جعفر بن محمد بن عبيد الله، عن محمد بن عيسى القميّ، عن محمد بن سليمان، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قوله:

وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ كَلِمَاتِ فِي مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأئمة عليهما السّلام من ذريّتهم فَسَيَ هكذا و الله نزلت على محمّد صلى الله عليه و اله و سلم.

[۱۱۰۵]-۲۴- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن الثّضر بن شعيب، عن خالد بن مادّ، عن محمّد بن الفضل، عن الثّماليّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

ص: ۳۱۸

سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که ایمان آوردند. [آل عمران (۲): ۶۸] روایت کرده که فرمودند: آنان ائمه علیهم السّلام و کسانی هستند که از ایشان پیروی کردند.

[۱۱۰۲] ۲۱- مالک جهنی گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: این آیه چیست؟ و این قرآن بر من وحی شده تا با آن شما را بیم دهم. و کسی که به او می رسد. [انعام (۶): ۱۹] فرمودند: هر کس از خاندان محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] به درجه امامت برسد، او با قرآن بیم می دهد. چنان که رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - با آن بیم داد.

[۱۱۰۳] ۲۲- جابر از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه: و پیش از این از آدم پیمان گرفته بودیم اما او فراموش کرد. و ما برایش عزمی نیافتیم. [طه (۲۰): ۱۱۵] روایت کرده که فرمودند: درباره محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و ائمه پس از او از آدم پیمان گرفته بودیم. که او رها کرد و عزمی نداشت که آنان چنین اند. و همانا اولو العزم، چنین نامیده شده اند؛ زیرا خداوند از آنان درباره محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و اوصیای پس از او و مهدی و سیره او پیمان گرفت و عزم همه آنان بر آن پیمان و اقرار به آن قرار گرفت.

[۱۱۰۴] ۲۳- عبد الله سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: به خدا سوگند آیه چنین بر محمد - درود خدا بر او و بر خاندانش - نازل شده است: و پیش از این از آدم (کلماتی درباره محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از فرزندان آنان علیهم السلام) پیمان گرفته بودیم اما او فراموش کرد. [به عقیده شیعیان قرآن به هیچ عنوان تحریف نشده و این روایات قابل بررسی و تأویل است]

[۱۱۰۵] ۲۴- ثمالی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: خداوند

ص: ۳۱۹

أوحى الله إلى نبيه صلى الله عليه و اله و سلم فاستتمسك بالذي أوحى إليك إنك على صراطٍ مستقيمٍ قال: إنك على ولاية علي و علي هو الصراط المستقيم.

[۱۱۰۶] ۲۵- علی بن ابراهیم، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن منخل، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمد صلى الله عليه و اله و سلم هكذا: بِسْمَاِشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (في علي) بَعِيًّا.

[۱۱۰۷] ۲۶- و بهذا الإسناد، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن منخل، عن جابر قال:

نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمد هكذا: وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدَنَا (في علي) فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ.

[۱۱۰۸] ۲۷- و بهذا الإسناد، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن منخل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

نزل جبرئيل عليه السلام على محمد صلى الله عليه و اله و سلم بهذه الآية هكذا: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا (في علي) نُورًا مُبِينًا.

[۱۱۰۹] ۲۸-علی بن محمد، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن أبي طالب، عن يونس بن بكار، عن أبيه، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ (فی علی) لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ .

[۱۱۱۰] ۲۹-الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن مثنى الحنّاط، عن عبد الله بن عجلان، عن أبي جعفر عليه السلام فی قول الله عزّ و جلّ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ قال: فی ولایتنا.

ص: ۳۲۰

به پیامبرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-وحی کرد: به آنچه بر تو وحی شده چنگ بزن که تو بر صراط مستقیم. [زخرف (۴۲): ۴۳] فرمود: [یعنی] تو بر ولایت علی هستی و علی همان صراط مستقیم است.

[۱۱۰۶] ۲۵-جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: جبرئیل این آیه را چنین بر محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل کرد: آنان به بهای بدی خودشان را فروختند تا به آنچه خداوند (در باره علی) نازل کرد به ستم منکر شوند. [بقره (۲): ۹۰]

[۱۱۰۷] ۲۶-جابر گوید: جبرئیل علیه السلام این آیه را چنین بر محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] نازل کرد: و اگر از آنچه (در باره علی) بر بنده مان نازل کردیم در تردید هستید، سوره ای همانند آن بیاورید. [بقره (۲): ۲۳]

[۱۱۰۸] ۲۷-منّخل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: جبرئیل علیه السلام این آیه را چنین بر محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل کرد: ای کسانی که کتاب داده شده اید به آنچه (در باره علی که نوری روشنگر است) نازل کرده ایم ایمان بیاورید. [نسا (۴): ۴۷]

[۱۱۰۹] ۲۸-جابر از حضرت باقر علیه السلام چنین روایت کرده است: و اگر اندرزهایی که (در باره علی) به آنان داده می شد انجام می دادند برایشان بهتر بود. [نسا (۴): ۶۶]

[۱۱۱۰] ۲۹-عبد الله عجلان از حضرت باقر علیه السلام در باره این آیه ای کسانی که ایمان آورده اید همگی به صلح و آشتی در آید و از گام های شیطان پیروی نکنید که او دشمنی آشکار برای شما است. [بقره (۲): ۲۰۸] روایت کرده که فرمودند: یعنی در ولایت ما.

ص: ۳۲۱

[۱۱۱۱] ۳۰-الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن عبد الله بن إدريس، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام قوله جلّ وعزّ: بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا قَالُوا لَا يَتَّبِعُهُمْ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى قَالَ: ولايه أمير المؤمنين عليه السلام إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى.

[۱۱۱۲] ۳۱- أحمد بن إدريس، عن محمد بن حسان، عن محمد بن علي، عن عمّار بن مروان، عن منخل، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ (محمد) بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ (بموالاه علي) اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا (من آل محمد) كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ.

[۱۱۱۳] ۳۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن عبد الله بن إدريس، عن محمد بن سنان، عن الرضا عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ:

كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ (بولايه علي) مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ مِنْ وَايِهِ عَلِيّ، هَكَذَا فِي الْكِتَابِ مَخْطُوطَةً.

[۱۱۱۴] ۳۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن ابن هلال، عن أبيه، عن أبي السيفاتج، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله جلّ وعزّ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ فَقَالَ:

إذا كان يوم القيامة دعى بالنبي صلى الله عليه و اله و سلم و بأمر المؤمنين و بالأئمة من ولده عليهم السلام فينصبون للناس فإذا رأتهم شيعتهم قالوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ يعني هداانا الله في ولايه أمير المؤمنين و الأئمة من ولده عليهما السلام.

ص: ۳۲۲

[۱۱۱۱] ۳۰- مفضل عمر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می دهید. [اعلی (۸۷): ۱۶] فرمودند: ولایت آنان را. درحالی که آخرت بهتر و پایدارتر است. [اعلی (۸۷): ۱۷] فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است. این ها در کتب آسمانی پیشین آمده است. در کتاب های ابراهیم و موسی. [اعلی (۸۷): ۱۸ و ۱۹]

[۱۱۱۲] ۳۱- جابر از حضرت باقر علیه السلام چنین روایت کرده است: آیا هرگاه (محمد) آنچه دلخواه شما نیست (دوستی علی) بیاورید، شما گردنکشی کنید. و گروهی (از خاندان محمد) را تکذیب کنید و گروهی را بکشید. [بقره (۲): ۸۷]

[۱۱۱۳] ۳۲- محمد بن سنان از حضرت رضا علیه السلام درباره این آیه گران است بر مشرکان به ولایت علی آنچه آنان را به سوبش می خوانی. [شورا (۴۲): ۱۳] که ای محمد عبارت از ولایت علی است. چنین در کتاب نوشته است.

[۱۱۱۴] ۳۳- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه ستایش برای خداوندی است که ما را به این رهنمون شد و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود ما راه را نمی یافتیم. [اعراف (۷): ۴۳] روایت کرده که فرمود: وقتی قیامت شود، پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- و امیر مؤمنان و ائمه از فرزندان او علیهم السلام خوانده شده، بر مردم نصب می شوند. پس وقتی شیعیانشان ایشان را می بینند، می گویند: ستایش برای خداوندی است که ما را به این رهنمون شد و اگر خدا ما را هدایت

نکرده بود ما راه را نمی یافتیم. که مقصود این است: خداوند ما را به ولایت امیر مؤمنان و امامان از فرزندانش علیهم السّلام هدایت کرد.

ص: ۳۲۳

[۱۱۱۵]۳۴-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن محمد بن أورمه و محمد بن عبد الله، عن علی بن حسان، عن عبد الله بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ قَالَ:

النَّبِيُّ الْعَظِيمُ الْوَلَايَةِ، و سألته عن قوله: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ قَالَ: و لايه أمير المؤمنين عليه السلام.

[۱۱۱۶]۳۵-علی بن ابراهیم، عن صالح بن السّندی، عن جعفر بن بشیر، عن علی بن ابي حمزه، عن ابي بصیر، عن ابي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا قَالَ: هي الولاية.

[۱۱۱۷]۳۶-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابراهيم الهمداني يرفعه إلى ابي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ:

الأنبياء و الأوصياء عليهما السلام.

[۱۱۱۸]۳۷-علی بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد، عن محمّد بن جمهور، عن محمّد بن سنان، عن المفضل بن عمر قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: أَنْتَ بَقْرَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قَالَ: قالوا: أو بدّل عليا عليه السلام.

[۱۱۱۹]۳۸-علی بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن إسماعيل بن مهران، عن الحسن القمي، عن إدريس بن عبد الله، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن تفسير هذه الآية: مَا سَأَلَكُمُ فِي سَبَقَرٍ. قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ قَالَ: عنى بها لم نك من أتباع الأئمة الذين قال الله تبارك و تعالى

ص: ۳۲۴

[۱۱۱۵]۳۴-عبد الله كثير از حضرت صادق عليه السلام درباره آيات از چه چیز از هم سؤال می کنند. از خبر بزرگ. [نبا (۷۸) ۱ و ۲] روایت کرده که فرمودند: خبر بزرگ، ولایت است. و چون از این آیه پرسیدم: آن جا ولایت برای خداوند حق است. [کهف (۱۸): ۴۴] فرمودند: ولایت امیر مؤمنان عليه السلام است.

[۱۱۱۶]۳۵-ابو بصیر از حضرت صادق عليه السلام درباره آیه و خالصانه به دین رو کن. [روم (۳۰): ۳۰] روایت کرده که فرمودند: آن ولایت است.

[۱۱۱۷] ۳۶- از ابراهیم همدانی حدیثی که سندش را به حضرت صادق رسانده درباره آیه و ما ترازوهای عدالت را در روز قیامت برپا می کنیم. [انبیا (۲۱): ۴۷] روایت شده که فرمودند: [آن ترازوها] پیامبران و اوصی علیهم السلام هستند.

[۱۱۱۸] ۳۷- مفضل عمر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: قرآنی جز این بیاور یا او را عوض کن. [یونس (۱۱): ۱۵] فرمودند: آن ها گفتند: یا علی علیه السلام را عوض کن.

[۱۱۱۹] ۳۸- ادریس عبد الله گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره تفسیر این آیه پرسیدم: چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟ گفتند: ما از نماز گزاران نبودیم. [مدثر (۷۴): ۴۲ و ۴۳] فرمودند: مقصودشان این است که: ما از پیروان امامانی نبودیم

ص: ۳۲۵

فیهم: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. أما ترى الناس يسعون الهدي يلى السابق فى الحلبة مصليا، فذلك الذى عنى حيث قال: لَمْ نُكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ لَمْ نَكُ مِنْ أَتْبَاعِ السَّابِقِينَ.

[۱۱۲۰] ۳۹- أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن موسى بن محمد، عن یونس بن یعقوب، عن ذکرة، عن أبی جعفر علیه السلام فى قول الله عزّ و جلّ: وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا يقول:

لأشربنا قلوبهم الإیمان و الطریقه هی ولایه علی بن أبی طالب و الأوصیاء علیهما السلام.

[۱۱۲۱] ۴۰- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن فضاله بن أيوب، عن الحسين بن عثمان، عن أبی أيوب، عن محمد بن مسلم قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ: الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فقال أبو عبد الله عليه السلام: استقاموا على الأئمة واحدا بعد واحد تَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.

[۱۱۲۲] ۴۱- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن محمد بن الفضيل، عن أبی حمزه قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله تعالى: قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ فقال: إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بَوْلَايَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هِيَ الْوَاحِدَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بَوَاحِدِهِ.

[۱۱۲۳] ۴۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمه و علي بن عبد الله، عن علي بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبی عبد الله عليه السلام

ص: ۳۲۶

که خداوند پاک و والا درباره شان فرمود: و پیشگامان پیشگامند. که آنان مقرّبانند. [واقعه (۵۶): ۱۰ و ۱۱] مگر نمی دانی که مردم اسبی را که در مسابقه به دنبال پیشی گیرنده است، مصلى می نامند. همین معنا قصد شده آن جا که فرمود: ما از مصلىین

نبودیم. یعنی از پیروان پیش افتادگان نبودیم.

[۱۱۲۰] ۳۹- از حضرت باقر علیه السّلام درباره آیه و این که اگر آن ها در راه پایداری کنند با آبی فراوان سیرابشان می کنیم. [جن (۷۲): ۱۶] روایت شده که خدا می فرماید: ما دل آنان را با ایمان سیراب می کنیم. و آن راه همان ولایت علی بن ابی طالب و اوصیا علیهم السّلام است.

[۱۱۲۱] ۴۰- محمّد مسلم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره این آیه خداوند عزّتمند پرسیدم: کسانی که گفتند پروردگاران خداوند است و سپس پایداری کردند. [فضیلت (۴۱): ۳۰] حضرت فرمودند: [یعنی] برائمه یکی پس از دیگری استوار ماندند. که فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: نترسید و اندوهگین نباشید. و بشارت بر شما به آن بهشتی که وعده داده شده اید. [فضیلت (۴۱): ۳۰]

[۱۱۲۲] ۴۱- ابو حمزه گفته است: از حضرت باقر علیه السّلام درباره این سخن خدای والا پرسیدم: بگو شما را یک اندرز می دهم. [سبأ (۳۴): ۴۶] فرمودند: شما را به ولایت علی علیه السّلام اندرز می دهم. همان یک اندرز که خدای پاک و والا فرمود: شما را یک اندرز می دهم.

[۱۱۲۳] ۴۲- عبد الرّحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خدای

ص: ۳۲۷

فی قول الله عزّ و جلّ: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ إِذْ دَاوُا كُفْرًا لَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ قَالَ:

نزلت فی فلان و فلان و فلان، آمنوا بالنّبی صلی الله علیه و اله و سلّم فی أوّل الأمر و کفروا حیث عرضت علیهم الولاية، حین قال النّبی صلی الله علیه و اله و سلّم: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه، ثم آمنوا بالبیعه لأمر المؤمنین علیه السّلام ثم کفروا حیث مضی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم، فلم یقرّوا بالبیعه، ثم ازدادوا کفرا بأخذهم من بایعه بالبیعه لهم فهؤلاء لم یبق فیهم من الإیمان شیء.

[۱۱۲۴] ۴۳- و بهذا الإسناد، عن أبی عبد الله علیه السّلام فی قول الله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ إِزْتَدُوا عَلٰیٰ أَذْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْهُدٰی فَلَانَ وَ فَلَانَ وَ فَلَانَ، ارتدّوا عن الإیمان فی ترک ولایه امیر المؤمنین علیه السّلام، قلت:

قوله تعالی: ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ قَالَ: نزلت و الله فیهما و فی أتباعهما، و هو قول الله عزّ و جلّ الذی نزل به جبرئیل علیه السّلام علی محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم: ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ (فی علیّ علیه السّلام) سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ قَالَ: دعوا بنی أمیه إلى میثاقهم ألا یصیروا الأمر فینا بعد النّبی صلی الله علیه و اله و سلّم و لا- یعطونا من الخمس شیئا و قالوا: إن أعطیناهم إیراه، لم یحتاجوا إلى شیء و لم یبالوا أن یکن الأمر فیهم، فقالوا: سنطیعکم فی بعض الأمر الذی دعوتموننا إلیه و هو الخمس إلا- نعطيهم منه شیئا و قوله: كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ وَ الْمَذٰی نَزَّلَ اللَّهُ مَا افترض علی خلقه من ولایه امیر المؤمنین علیه السّلام و كان معهم أبو عبیده و كان كاتبهم، فأنزل الله أمّ أبرموا أمراً فإنا مُبرّمون

أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ الْآيَةَ.

[۱۱۲۵] ۴۴- و بهذا الإسناد، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: وَمَنْ

ص: ۳۲۸

عزّتمند: کسانی که ایمان آورده، سپس کافر شده، باز ایمان آوردند و دیگر بار کافر شده، سپس به کفرشان افزودند. [نساء (۴) ۱۳۷] هرگز توبه‌شان پذیرفته نمی‌شود. [آل عمران (۳): ۳۰] روایت کرده که فرمودند: درباره‌ی فلانی و فلانی و فلانی نازل شده است. که در آغاز کار به پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- ایمان آورده، وقتی ولایت بر آنان عرضه شد آن گاه که پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: «هر که من مولای اویم این علی مولای او است.» کافر شدند. سپس با بیعت با امیر مؤمنان علیه السّلام ایمان آورده چون رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- درگذشت، کافر شدند و به آن بیعت اقرار نکردند سپس با بیعت گرفتن برای خودشان از کسانی که با آن حضرت بیعت کرده بودند، به کفرشان افزودند. پس در اینان چیزی از ایمان نماند.

[۱۱۲۴] ۴۳- همو از حضرت صادق علیه السّلام درباره‌ی این آیه کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آن‌ها به حقّ پشت کردند. [محمّد (۴۷): ۲۵] روایت کرده که آنان فلانی و فلانی و فلانی اند. که در ترک ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام از ایمان برگشتند. من این آیه را برایشان گفتم: آن به این خاطر است که آنان به کسانی که نزول وحی خداوند را نمی‌پسندیدند گفتند: ما در برخی کارها از شما پیروی می‌کنیم. [محمّد (۴۷): ۲۶] فرمودند: به خدا سوگند! این درباره‌ی آن دو و پیروانشان نازل شد. و این سخن خداوند عزّتمند است که توسط جبرئیل علیه السّلام بر محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- نازل کرد: آن به این خاطر است که آنان به کسانی که نزول وحی (درباره‌ی علی علیه السّلام) را نپسندیدند، گفتند: ما در برخی کارها از شما پیروی می‌کنیم. ایشان فرمودند: آنان بنی امیّه را به پیمانشان خواندند تا این امر پس از پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- به ما نرسد و از خمس چیزی به ما ندهند. و گفتند: اگر آن را به ایشان بدهیم به چیزی نیازمند نشده و به بودن این امر در میان شان اهمیّت نمی‌دهند. پس گفتند: ما در برخی کارهایی که به آن دعوتمان کرده اید از شما اطاعت می‌کنیم. و آن خمس است که از آن چیزی به ایشان نمی‌دهیم. و این که فرمود «نزول وحی خداوند را نپسندیدند.» آنچه خدا نازل کرد، ولایت واجب امیر مؤمنان علیه السّلام بود. و ابو عبیده همراه و کاتبشان بود. آن گاه خدا چنین نازل کرد: بلکه کاری را استوار کردند و ماییم استوارکننده. یا می‌پندارند که ما اسرارشان و سخنان در گوشه‌ی شان را نمی‌شنویم. . . [زخرف (۴۳): ۷۹ و ۸۰]

[۱۱۲۵] ۴۴- همو از حضرت صادق علیه السّلام درباره‌ی این سخن خداوند عزّتمند

ص: ۳۲۹

يُرِدُّ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ قَالَ:

نزلت فيهم حيث دخلوا الكعبة فتعاهدوا و تعاهدوا على كفرهم و جحودهم بما نزل في أمير المؤمنين عليه السّلام، فألحدوا في

البيت بظلمهم الرسول و وليه فبعدا للقوم الظالمين.

[۱۱۲۶] ۴۵-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن أسباط، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل: فَسَيَتَعَلَّمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ يا معشر المكذبين حيث أنبأتكم رساله ربى في ولايه على عليه السلام و الأئمه عليهما السلام من بعده مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ كذا أنزلت و في قوله تعالى: إِنْ تَلَّوْا أَوْ تُعْرَضُوا فقال:

إِنْ تَلَّوْا الأَمْر و تعرضوا عمياً أمرتم به فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا و في قوله: فَلَنَذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا (بتركهم ولايه أمير المؤمنين عليه السلام) عَذَابًا شَدِيدًا (في الدنيا) وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ.

[۱۱۲۷] ۴۶-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن أسباط، عن علي بن منصور، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن الوليد بن صبيح، عن أبي عبد الله عليه السلام:

ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ (و أهل الولاية) كَفَرْتُمْ.

[۱۱۲۸] ۴۷-علي بن إبراهيم، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن محمد بن سليمان، عن أبيه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ (بولاية علي) لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ثُمَّ قَالَ:

هكذا و الله نزل بها جبرئيل عليه السلام على محمد صلى الله عليه و اله و سلم.

ص: ۳۳۰

و هر کس بخوهد در آن جا منحرف شده، ستمی کند. [حج (۲۲): ۲۵] روایت کرده که فرمودند: درباره کسانی نازل شد وقتی به درون کعبه درآمده و بر کفر و انکارشان به آنچه درباره امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده بود پیمان و قرارداد بستند. پس در آن خانه با ستمشان به رسول خدا و ولی او منحرف شدند. و دورباد مردم ستمکار [از رحمت خداوند].

[۱۱۲۶] ۴۵-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند و به زودی می دانید چه کسی در گمراهی آشکار است. [ملک (۶۷): ۲۹] روایت کرده که ای گروه تکذیب گران! وقتی به شما از رسالت پروردگار درباره علی و امامان پس از او عليهم السلام خبر دادم [می دانید که] چه کسی در گمراهی آشکار است. چنین نازل شده است. و درباره این آیه اگر کج کنید یا روی بگردانید. [نساء (۴): ۱۳۵] فرمود: اگر آن امر را تحریف کنید و از آنچه امر شده اید روی بگردانید خداوند به آنچه می کنید آگاه است. [نساء (۴): ۱۳۵] و درباره این آیه به یقین کسانی را که (به سبب ترک ولایت امیر مؤمنان علیه السلام کافر شدند) در دنیا عذابی سخت می چشانیم و آن ها را به بدترین اعمالی که انجام می دادند کیفر می دهیم. [فصلت (۴۱): ۲۷]

[۱۱۲۷] ۴۶-ولید صبیح از حضرت صادق علیه السلام چنین روایت کرده است: این به خاطر آن است که وقتی خداوند به یکتایی (و اهل ولایت) خوانده شد کفر ورزیدید. [غافر (۴۰): ۱۲]

[۱۱۲۸] ۴۷- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند فرازند چنین روایت کرده است: کسی عذابی روی دهنده خواست. که برای کافران (به ولایت علی) از آن نگاه دارنده ای نیست. [معارج (۷۰): ۱ و ۲] سپس ایشان فرمودند: به خدا سوگند جبرئیل چنین بر محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- نازل کرد.

ص: ۳۳۱

[۱۱۲۹] ۴۸- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن سیف، عن أخیه، عن أبیه، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی: إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (فی أمر الولاية) يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ قَالَ: من أفك عن الولاية أفك عن الجنة.

[۱۱۳۰] ۴۹- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن یونس قال: أخبرنی من رفعه إلى أبی عبد الله علیه السلام فی قوله عزّ وجلّ: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ، فَكُ رَقَبَهُ یعنی بقوله: فَكُ رَقَبَهُ ولاية أمير المؤمنين علیه السلام فإنّ ذلك فك رقبه.

[۱۱۳۱] ۵۰- و بهذا الإسناد، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی: بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ: ولاية أمير المؤمنين علیه السلام.

[۱۱۳۲] ۵۱- علی بن ابراهیم، عن أحمد بن محمد البرقی، عن أبیه، عن محمد بن الفضیل، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی:

هَذَانِ خَضْمَانٍ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا (بولاية علی) قُطِعَتْ لَهُمْ نُيُوبٌ مِنْ نَارٍ.

[۱۱۳۳] ۵۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمه، عن علی بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير قال:

سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله تعالی: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ قَالَ:

ولاية أمير المؤمنين علیه السلام.

[۱۱۳۴] ۵۳- محمد بن یحیی، عن سلمه بن الخطاب، عن علی بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله عزّ وجلّ: صِبْغَةَ اللَّهِ

ص: ۳۳۲

[۱۱۲۹] ۴۸- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه شما (درباره موضوع ولایت) گفتار گوناگونی دارید. کسی که برگشته است از آن بازمی گردد. [ذاریات (۵۱): ۸ و ۹] روایت کرده که فرمودند: کسی که از ولایت برگشته است از بهشت

بازمی ماند.

[۱۱۳۰] ۴۹- از حضرت صادق علیه السّلام درباره این آیه ولی او از آن گردنه مهم نگذشت، و توجه می دانی آن گردنه چیست؟ آزادی بنده ای است. [بلد (۹۰): ۱۱ تا ۱۳] روایت شده که فرمودند: مقصود از «آزادی بنده ای است.» ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است. که همانا آن آزاد کردن بنده ای است.

[۱۱۳۱] ۵۰- با همان سند از حضرت صادق علیه السّلام درباره این آیه به کسانی که ایمان آورده اند بشارت بده که برایشان نزد خداوند پیشینه ای از راستی است. [یونس (۱۰): ۲] روایت شده که فرمودند: آن ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است.

[۱۱۳۲] ۵۱- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام درباره این آیه چنین روایت کرده است: اینان دو گروهند که درباره پروردگارشان به جدال پرداختند. و کسانی که (به ولایت علی) کفر ورزیدند، لباس هایی از آتش برایشان بریده شد. [حج (۲۲): ۱۹]

[۱۱۳۳] ۵۲- عبد الرحمان کثیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند والا پرسیدم: در آن جا آن ولایت برای خداوند حقّ است. [کهف (۱۸): ۴۴] فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام است.

[۱۱۳۴] ۵۳- عبد الرحمان کثیر از حضرت صادق علیه السّلام درباره این آیه رنگ خدا

ص: ۳۳۳

وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً قَالَ:

صبغ المؤمنین بالولاية فی الميثاق.

[۱۱۳۵] ۵۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن المفضل بن صالح، عن محمد بن علي الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله عز وجل: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا يَعْنِي الْوَلَايَةَ، من دخل في الولاية دخل في بيت الأنبياء عليهم السلام و قوله:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا يَعْنِي الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَوَلَايَتِهِمْ مِنْ دَخَلٍ فِيهَا دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

[۱۱۳۶] ۵۵- و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن محمد بن الفضيل، عن الرضا عليه السلام قال:

قلت: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ قال: بولايه محمّد و آل محمّد عليهم السّلام هو خير ممّا يجمع هؤلاء من دنياهم.

[۱۱۳۷] ۵۶- أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن علي بن أسباط، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن زيد

الشَّحَام قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السَّلام - ونحن في الطَّرِيق في ليلة الجمعة - أقبلُ فَإِنَّهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ قرآنا، فقرأت: إِنَّ يَوْمَ الْفُضَيْلِ كَانَ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ. يَوْمَ لَا يُعْنَى مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ. إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ فقال: أبو عبد الله عليه السَّلام: نحن و الله الَّذِي رَحِمَ اللَّهُ وَ نَحْنُ وَ اللَّهُ الَّذِي اسْتَشْنَى اللَّهُ وَ لَكِنَّا نَغْنَى عَنْهُمْ.

[۱۱۳۸] ۵۷-أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد الله، عن يحيى بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السَّلام قال:

لَمَّا نَزَلَتْ وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: هِيَ أُذُنُكَ يَا عَلِيُّ.

ص: ۳۳۴

و کیست از جهت رنگ از خدا نیکوتر باشد. [بقره (۲): ۱۳۸] روایت کرده که فرمودند: مؤمنان را در آن پیمان، با ولایت رنگ کرد.

[۱۱۳۵] ۵۴-محمد بن علی حلبی از حضرت صادق علیه السَّلام درباره آیه پروردگارا مرا و پدر و مادرم را بیامرز و کسی را که با ایمان به خانه ام در آمد. [نوح (۷۱): ۲۸] روایت کرده که مقصود ولایت است. کسی که در ولایت داخل شود به خانه پیامبران علیهم السَّلام در آمده است. و در این آیه همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما خاندان ببرد و کاملاً پاکتان گرداند. [احزاب (۳۳): ۳۳] مقصود ائمه علیهم السَّلام و ولایتشان است. که هر کس در آن داخل شود به خانه پیامبر - درود خدا بر او و بر خاندانش - در آمده است.

[۱۱۳۶] ۵۵-محمد فضیل گوید: به حضرت رضا علیه السَّلام عرض کردم: بگو به فضل و رحمت خداوند باید شادمان باشند که آن از آنچه گرد می آورند بهتر است. [یونس (۱۰): ۵۸] فرمودند: به ولایت محمد و آل محمد [علیهم السَّلام] که آن از آنچه در دنیاشان گرد می آورند بهتر است.

[۱۱۳۷] ۵۶-زید شحام گفته است: حضرت صادق علیه السَّلام به من - شب جمعه ای بود و در راه بودیم - فرمودند: قرآن بخوان که امشب شب جمعه است. و من خواندم روز جدایی، وعده گاه همه آنان است. روزی که هیچ دوستی کمترین کاری برای دوستش نمی کند و خود نیز یاری نمی شوند. مگر کسی که خدایش رحمت کند. [دخان (۴۴): ۴۰ تا ۴۲] حضرت صادق علیه السَّلام فرمودند: به خدا سوگند! ما مییم کسانی که خدا رحمت کند و به خدا سوگند! ما مییم کسانی که خداوند استشنا کرده است. ولی ما به آنان (دوستان) کارسازی می کنیم.

[۱۱۳۸] ۵۷-یحییای سالم از حضرت صادق علیه السَّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی آیه و گوشی شنوا آن را در می یابد. [الحاقه (۶۹): ۱۲] نازل شد، رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - فرمود: آن گوش تو است ای علی.

ص: ۳۳۵

[۱۱۳۹] ۵۸- أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد الله، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمد صلى الله عليه و اله و سلم هكذا: فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا (آل محمد حقهم) قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا (آل محمد حقهم) رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ.

[۱۱۴۰] ۵۹- و بهذا الإسناد، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا (آل محمد حقهم) لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ثم قال: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ (في و لايه علي) فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَ إِن تَكْفُرُوا (بولايه علي) فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ.

[۱۱۴۱] ۶۰- أحمد بن مهران رحمه الله، عن عبد العظيم، عن بكار، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

هكذا نزلت هذه الآية: وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ (في علي) لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.

[۱۱۴۲] ۶۱- أحمد، عن عبد العظيم، عن ابن أذينة، عن مالك الجهني قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: وَ أَوْحَى إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ قَالَ: مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يَنْذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا يَنْذِرُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ وَ سَلَّمَ.

[۱۱۴۳] ۶۲- أحمد، عن عبد العظيم، عن الحسين بن ميثاق، عن عمن أخبره قال:

قرأ رجل عند أبي عبد الله عليه السلام: قُلْ اِعْمَلُوا فَمَسِيرَى اللَّهِ عَمَلِكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ

ص: ۳۳۶

[۱۱۳۹] ۵۸- ابو حمزه از حضرت باقر عليه السلام روايت کرده که فرمودند: جبرئيل عليه السلام اين آيه را چنين بر محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل کرد: اما کسانی که (در حق خاندان محمد) ستم کردند، سخن را بر غير آنچه به آنان گفته شده بود تغيير دادند. پس ما بر کسانی که (در حق خاندان محمد) ستم کردند به سبب گناهی که می کردند عذابی از آسمان فرورستادیم. [بقره (۲): ۵۹]

[۱۱۴۰] ۵۹- ابو حمزه از حضرت باقر عليه السلام روايت کرده که فرمودند: جبرئيل عليه السلام اين آيه را چنين نازل کردند: کسانی که کفر ورزیده (در حق خاندان محمد) ستم کردند، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزيد و آنان را به راهی هدايت نخواهد کرد. جز راه دوزخ که جاودانه در آن خواهند ماند و اين بر خداوند آسان است. [نساء (۴): ۱۶۸] سپس فرمود: ای مردم رسول خدا (در باره ولايت علي) حق را از سوی پروردگارتان آورده است. پس ايمان بياوريد که براي تان بهتر است. و

اگر (به ولایت علی) کفر بورزید، آنچه در آسمان ها و زمین است برای خداوند است. [نساء (۴): ۱۷۰]

[۱۱۴۱] ۶۰- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که این آیه چنین نازل شده است: و اگر آنان انجام می دادند آنچه را (درباره علی) اندرز داده می شدند برایشان بهتر بود. [نساء (۴): ۶۶]

[۱۱۴۲] ۶۱- مالک جهنی گوید: برای حضرت صادق علیه السلام این آیه را خواندم و این قرآن به من وحی شده تا با آن شما را بیم دهم و کسی که به او رسد [انعام (۶): ۱۹] فرمودند: کسی از خاندان محمد که به امامت می رسد با قرآن بیم می دهد چنان که رسول خدا

-درود خدا بر او و بر خاندانش- با آن بیم می داد.

[۱۱۴۳] ۶۲- مردی نزد حضرت صادق علیه السلام این آیه را خواند: بگو: عمل کنید که خداوند و فرستاده اش و مؤمنان عملتان را می بینند. [توبه (۹): ۱۰۵]

ص: ۳۳۷

الْمُؤْمِنُونَ فَقَالَ: لَيْسَ هَكَذَا هِيَ، إِنَّمَا هِيَ وَالْمُؤْمِنُونَ، فَحَنَ الْمَأْمُونُونَ.

[۱۱۴۴] ۶۳- أحمد، عن عبد العظيم، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

هَذَا صِرَاطٌ (عَلَيَّ) مُسْتَقِيمٌ.

[۱۱۴۵] ۶۴- أحمد، عن عبد العظيم، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

نَزَلَ جِبْرَائِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا: فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ (بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ) إِلَّا كُفُّورًا قَالَ وَنَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا: وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ (فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ) فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ (آلِ مُحَمَّدٍ) نَارًا.

[۱۱۴۶] ۶۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن محمد بن الفضيل، عن أبي الحسن عليه السلام في قوله: وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا قَالَ: هُمُ الْأَوْصِيَاءُ.

[۱۱۴۷] ۶۶- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن الأحول، عن سلام بن المستنير، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي قَالَ:

ذَاكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِمْ.

[۱۱۴۸] ۶۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل، عن حنان، عن سالم الحنَّاط قال:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

فقال أبو جعفر عليه السلام: آل محمد لم يبق فيها غيرهم.

ص: ۳۳۸

حضرت فرمودند: آن چنین نیست. و «مأمونان» است و آن مأمونان [ایمنی یافتگان] ماییم.

[۱۱۴۴] ۶۳- هشام حکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: این صراط علی است که مستقیم است. [حجر (۱۵): ۴۱] در قرآن علی است یعنی این صراط برعهده من مستقیم است.

[۱۱۴۵] ۶۴- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: جبرئیل این آیه را چنین نازل کرد: اما بیشتر مردم (نسبت به ولایت علی) جز کفران نخواستند. [اسرا (۱۷): ۸۹] و فرمود: این آیه را چنین نازل کرد: و بگو این حق از سوی پروردگارتان است (درباره ولایت علی) هر که خواهد ایمان آورد و هر کس خواهد کفر ورزد. ما برای ستمکاران (به خاندان محمد) آتشی آماده کرده ایم. [کهف (۱۸): ۲۹]

[۱۱۴۶] ۶۵- محمد فضیل از حضرت ابو الحسن علیه السلام درباره آیه و همانا مسجدها برای خداوند است. پس چیزی را با خداوند نخوانید. [جن (۷۲): ۱۸] روایت کرده که فرمودند: آن ها همان اوصیاء هستند.

[۱۱۴۷] ۶۶- سلام مستنیر از حضرت باقر علیه السلام درباره آیه بگو این راه من است که از روی بصیرت من و آن که مرا پیروی کرد به سوی خدا می خوانیم. [یوسف (۱۲): ۱۰۸] روایت کرده که فرمودند: رسول خدا و امیر مؤمنان و اوصیای پس از ایشان هستند.

[۱۱۴۸] ۶۷- سالم حنّاط گفت: از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: و هر کس از مؤمنان را که در آن جا بودند بیرون بردیم. و جز یک خانه مسلمان در آن نیافتیم. [ذاریات (۵۱): ۳۵ و ۳۶] حضرت باقر علیه السلام فرمودند: خاندان محمدند که در آن جا جز ایشان نماندند.

ص: ۳۳۹

[۱۱۴۹] ۶۸- الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن إسماعيل بن سهل، عن القاسم بن عروه، عن أبي السيف فاتج، عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ قَالَ:

هذه نزلت في أمير المؤمنين و أصحابه الذين عملوا ما عملوا يرون أمير المؤمنين عليه السلام في أغبط الأماكن لهم فيسيء وجوههم و يقال لهم: هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ الَّذِي انتحلتم اسمه.

[۱۱۵۰] ۶۹- محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن علي بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ قَالَ:

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَآمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[۱۱۵۱] ۷۰-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عمر الحلال قال:

سألت أبا الحسن عليه السلام عن قوله تعالى: فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ قال: المؤذن أمير المؤمنين عليه السلام.

[۱۱۵۲] ۷۱-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن أورمه، عن علي بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي

عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ قال:

ذاك حمزه و جعفر و عبيده و سلمان و أبو ذرّ و المقداد بن الأسود و عمار هداوا إلى أمير المؤمنين عليه السلام. و قوله: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ (يعنى أمير المؤمنين) و كره إليكم الكفر و الفسوق و العصيان) الأول و الثانى و الثالث.

ص: ۳۴۰

[۱۱۴۹] ۶۸-زراره از حضرت باقر عليه السلام درباره آیه وقتى آن را از نزدیک دیدند صورت کافران زشت و سیاه می گردد و گفته می شود: این است آنچه تقاضا می کردید. [ملک (۶۷): ۲۷] روایت کرده که فرمودند: این درباره امیر مؤمنان و اصحابی که کردند آنچه کردند نازل شده است. که امیر مؤمنان علیه السلام را در غبطه انگیزترین جا می بینند. پس صورتشان زشت و سیاه می شود و به آنان گفته می شود: «این است آنچه تقاضا می کردید.» این کسی است که نامش را به خودتان می بستید.

[۱۱۵۰] ۶۹-عبد الرحمان كثير از حضرت صادق عليه السلام درباره آیه سوگند به شاهد و مشهود [بروج (۸۵): ۳] روایت کرده که فرمودند: آنان پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-و امیر مؤمنان علیه السلام هستند.

[۱۱۵۱] ۷۰-احمد بن عمر حلال گفت: از حضرت ابو الحسن عليه السلام درباره آیه پس آوازدهنده ای در میانشان بانگ می زند که لعنت خدا بر ستمکاران باد. [اعراف (۷): ۴۴] پرسیدم: فرمودند: آن آوازدهنده، امیر مؤمنان علیه السلام است.

[۱۱۵۲] ۷۱-عبد الرحمان كثير از حضرت صادق عليه السلام درباره آیه و سوی گفتار پاک هدایت شدند و به راه ستوده هدایت شدند. [حج (۲۲): ۲۴] روایت کرده که فرمودند: آنان حمزه و جعفر و عبيده و سلمان و ابو ذر و مقداد اسود و عمارند که سوی امیر مؤمنان علیه السلام هدایت شدند. و در این آیه خداوند ایمان را محبوب شما ساخته و آن را در دل هاتان آراسته (مقصود امیر مؤمنان است.) و کفر و فسق و گناه را منفورتان ساخته است. [حجرات (۴۹): ۷] اولی و دومى و سومى هستند.

ص: ۳۴۱

[۱۱۵۳] ۷۲-محمد بن يحيى، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن أبي عبيدة قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قوله تعالى: ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قال: عنى بالكتاب التوراه و الإنجيل. و آثاره من علم فإنما عنى بذلك علم أوصياء الأنبياء عليه السلام.

[۱۱۵۴]۷۳-الحسین بن محمد، عن معلى بن محمد، عن عمن أخبره، عن علي بن جعفر قال:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: لَمَا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَنِي أُمِّهِ يَرْكَبُونَ مِنْبِرَهُ أَفْطَعُهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قُرْآنًا يَتَأَسَّرُ بِهِ: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ثُمَّ أَوْحَى إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَمَرْتُ فَلَمْ أَطِعْ، فَلَا تَجْزِعْ أَنْتَ إِذَا أَمَرْتُ فَلَمْ تَطِعْ فِي وَصِيَّتِكَ.

[۱۱۵۵]۷۴-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن الحسين بن نعيم الصحاف قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوله: فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ فقال: عرف الله عز وجل إيمانهم بمولاتنا و كفرهم بها يوم أخذ عليهم الميثاق و هم ذر في صلب آدم عليه السلام. و سألته عن قوله عز وجل: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ فقال: أما و الله ما هلك من كان قبلكم و ما هلك من هلك حتى يقوم قائمنا عليه السلام إلا في ترك ولايتنا و جحود حقنا و ما خرج رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من الدنيا حتى ألزم رقاب هذه الأمة حقنا و الله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم.

[۱۱۵۶]۷۵-محمد بن الحسن و علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن

ص: ۳۴۲

[۱۱۵۳]۷۲-ابو عبيده گفت: از حضرت باقر عليه السلام درباره این آیه پرسیدم: کتابی پیش از این یا اثری علمی برایم بیاورید اگر راست می گوئید. [احقاف (۴۶): ۴] فرمودند: مقصود از کتاب، تورات و انجیل است. و مقصود از اثری علمی، علم اوصیای پیامبران است.

[۱۱۵۴]۷۳-علی جعفر گفت: از حضرت ابو الحسن علیه السلام شنیدم می فرماید: وقتی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- تیم و عدی و بنی امیه را دید که بر فراز منبرش قرار می گیرند، بسیار غمگین شد پس خداوند پاک و والا آیه ای از قرآن نازل کرد تا به آن اقتدا کرده (مایه دلداری شود): و چون به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، جز ابلیس که امتناع کرد، [همه]سجده کردند. [طه (۲۰): ۱۱۶]سپس به او وحی کرد: ای محمد! من فرمان دادم و اطاعت نشدم، پس ناراحت نشو از این که وقتی درباره وصی ات امر کردی، اطاعت نشدی.

[۱۱۵۵]۷۴-حسین بن نعيم صحاف گفت: از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: برخی از شما کافر و برخی تان مؤمن اند. [تغابن (۶۴): ۲]فرمودند: خداوند شکوهمند ایمان و کفرشان را با دوستداری ما شناخت در روزی که در پشت آدم علیه السلام ذره بودند و از ایشان پیمان گرفت و از ایشان درباره این آیه پرسیدم از خداوند اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید و اگر روی بگردانید، رسول ما جز ابلاغ آشکار وظیفه ای ندارد [تغابن (۶۴): ۱۲]فرمودند: هان به خدا سوگند پیش از شما کسی هلاک نشد و تا قیام قائم ما علیه السلام کسی هلاک نمی شود مگر به سبب ترک ولایت ما و انکار حقمان. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-از دنیا نرفت مگر این که حق ما را بر گردن این امت واجب کرد. و خداوند هر که را خواهد به صراط مستقیم هدایت می کند.

موسی بن القاسم البجلی، عن علی بن جعفر، عن أخیه موسی علیه السلام فی قوله تعالی: وَ بَرِّ مُعْطَلَهُ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ قَالَ:
البئر المعطله الإمام الصّامت و القصر المشید الإمام النّاطق.

و رواه محمّد بن یحیی، عن العمرکی، عن علی بن جعفر، عن أبی الحسن علیه السلام مثله.

[۱۱۵۷]-۷۶- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن الحکم بن بهلول، عن رجل، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی: وَ لَقَدْ أُوحِيَ
إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَجْبَطَنَّ عَمَلُكَ قَالَ:

يعنى إن أشركت فى الولاية غيره بل الله فأعبد و كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ يعنى بل الله فاعبد بالطاعة و كن من الشَّاكِرِينَ أن عضدتك
بأخيك و ابن عمك.

[۱۱۵۸]-۷۷- الحسين بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محمّد الهاشمی قال: حَدَّثَنِي أَبِي، عن
أحمد بن عيسى قال: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عن أبیه، عن جدّه عليه السلام فی قوله عزّ و جلّ: يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا
قال:

لَمَّا نَزَلَتْ إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ اجتمع نفر من أصحاب
رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم فى مسجد المدينة، فقال بعضهم لبعض: ما تقولون فى هذه الآية؟ فقال بعضهم: إن كفرنا
بهذه الآية نكفر بسائرهما و إن آمنّا فإنّ هذا ذلّ حين يسلّط علينا ابن أبى طالب، فقالوا: قد علمنا أنّ محمّدا صادق فيما يقول و
لكنّا نتولّاه و لا نطيع عليّا فيما أمرنا: قال: فنزلت هذه الآية يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا يعرفون يعنى ولاية عليّ بن أبى طالب و
أكثرهم الكافرون بالولاية.

بی صاحب و کاخ های افراشته. [حجّ (۲۲): ۴۵] روایت کرده که فرمودند: چاه بی صاحب امام خاموش است و کاخ افراشته
امام گویا.

با سندی دیگر علی جعفر مانند این حدیث را از حضرت ابو الحسن روایت کرده است.

[۱۱۵۷]-۷۶- مردی از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر شرک بورزی
عملت تباه می شود. [زمر (۳۹): ۶۵] روایت کرده که فرمودند: مقصود این است که اگر در ولایت جز او را شریک بگیری.
بلکه تنها خداوند را بندگی کرده و از شاگردان باش. [زمر (۳۹): ۶۶] یعنی بلکه تنها خداوند را به وسیله اطاعت بندگی کرده، از

این که به وسیله برادر و پسر عمویت یاری ات کردم از شاکران باش.

[۱۱۵۸] ۷۷- احمد عیسی گفت: حضرت صادق از پدرش و او از نیایش علیهم السّلام درباره این آیه نعمت خداوند را می شناسند و سپس انکار می کنند. [نحل (۱۶): ۸۳] روایت کرده که فرمودند: وقتی این آیه همانا ولیّ شما خداوند و رسول او و کسانی اند که ایمان آوردند: کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. [مائده (۵): ۵۵] چند نفری از اصحاب رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در مسجد مدینه گرد آمدند و یکی به دیگری گفت: نظرتان درباره این آیه چیست؟ یکی از آنان گفت: اگر به این آیه کافر شویم، به آیه های دیگر هم کافر می شویم و اگر ایمان بیاوریم، این خواری ما است که علی بن ابی طالب بر ما چیره شود. آن گاه گفتند: ما می دانیم که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] در آنچه می گوید: راستگو است ولی ما از او پیروی می کنیم و از فرمان علی اطاعت نمی کنیم. پس این آیه نازل شد: نعمت خدا را می شناسند و سپس انکارش می کنند. یعنی ولایت علی بن ابی طالب را می شناسند ولی بیشترشان به این ولایت کافر می شوند.

ص: ۳۴۵

[۱۱۵۹] ۷۸- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن محمد بن النّعمان، عن سلّام قال:

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قوله تعالى: «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» قال: هم الأوصياء من مخافة عدوّهم.

[۱۱۶۰] ۷۹- الحسين بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن بسطام بن مّره، عن إسحاق بن حسان، عن الهيثم بن واقد، عن علی بن الحسين العبدی، عن سعد الإسكاف، عن الأصمغ بن نباته:

أنّه سأل أمير المؤمنين عليه السّلام عن قوله تعالى: «أَنْ أُشْكِرَ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ» فقال: الوالدان اللذان أوجب الله لهما الشّكر هما اللذان ولدا العلم و ورثا الحكم و أمر الناس بطاعتها، ثمّ قال الله: إِلَيَّ الْمَصِيرُ فمصير العباد إلى الله و الدليل على ذلك الوالدان، ثمّ عطف القول على ابن حنتمه و صاحبه، فقال في الخاصّ و العامّ: وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي يَقُولَ: فِي الْوَصِيَّةِ وَ تعدل عمّن أمرت بطاعته فلا- تطعهما و لا تسمع قولهما، ثمّ عطف القول على الوالدين فقال: وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا يَقُولُ: عَزَّفَ النَّاسَ فَضْلَهُمَا وَ ادَّعَىٰ إِلَىٰ سَبِيلِهِمَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فقال: إلى الله ثمّ إلينا، فاتّقوا الله و لا تعصوا الوالدين فَإِنَّ رِضَاهُمَا رِضَا اللَّهِ وَ سَخَطُهُمَا سَخَطُ اللَّهِ.

[۱۱۶۱] ۸۰- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن سیف، عن أبيه، عن عمرو بن حرّیث قال:

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن قول الله: كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ قال: فقال: رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم أصلها و أمير المؤمنين عليه السّلام فرعها و الأئمه

ص: ۳۴۶

[۱۱۵۹] ۷۸- سلّام گوید: از حضرت باقر علیه السّلام درباره این آیه پرسیدم کسانی که آهسته بر زمین راه می روند. [فرقان

(۲۵): [۶۳] فرمودند: آنان اوصیای هراسان از دشمنان هستند.

[۱۱۶۰] ۷۹- از اصبح نباته روایت شده که او از امیر مؤمنان علیه السلام درباره این آیه از من و از پدر و مادرت سپاسگزاری کن که بازگشت تان به سوی من است. [لقمان (۳۱): ۱۴] پرسیده و حضرت فرموده است: پدر و مادری که خداوند سپاس از آنها را واجب کرده، کسانی هستند که علم را به وجود آورده و حکمت را به ارث گذاشتند و مردم به فرمانبری از ایشان امر شده اند. سپس خداوند فرموده است: بازگشت به سوی من است. پس بازگشت بندگان به سوی خدا است و راهنمای به آن پدر و مادرند. سپس سخن را به پسر حتمه و رفیقش برگردانده، درباره آنان و پیروانشان فرموده است: و اگر با تو برای شرک ورزیدن به من ستیزه کردند. [لقمان (۳۱): ۱۵] یعنی درباره وصیت و عدول از آنچه به اطاعتش امر شده ای از آنان اطاعت نکن و سخنشان را نشنو. سپس سخن را به پدر و مادر بازگردانده، فرموده است: و با آنان در دنیا به نیکی رفتار کن. [لقمان (۳۱): ۱۵] می فرماید: فضیلت آن دو را به مردم شناسانده و به راه آنان دعوت کن. و این سخن او است: و از راه کسانی پیروی کن که به سوی من بازگشته اند. که بازگشت تان به سوی من است. [لقمان (۳۱): ۱۵] حضرت فرمود: به سوی خدا سپس به سوی ما. پس از خدا پروا کنید و از پدر و مادر نافرمانی نکنید که خرسندی آن دو خرسندی خدا است و خشمشان خشم خدا.

[۱۱۶۱] ۸۰- عمرو حرث گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند فرازند پرسیدم: مانند درخت پاکی که ریشه اش استوار است و تنه اش در آسمان. [ابراهیم (۱۴): ۲۴] او گوید: حضرت فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- ریشه آن و امیر مؤمنان علیه السلام تنه اش و ائمه از فرزندان ایشان

ص: ۳۴۷

من ذریتهما أغصانها و علم الأئمة ثمرتها و شیعتهم المؤمنون ورقها، هل فیها فضل؟ قال: قلت: لا و الله، قال: و الله إن المؤمن لیولد فتورق ورقه فیها و إن المؤمن لیموت فتسقط ورقه منها.

[۱۱۶۲] ۸۱- محمد بن یحیی، عن حمدان بن سلیمان، عن عبد الله بن محمد الیمانی، عن منیع بن الحجاج، عن یونس، عن هشام بن الحکم، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل: لَا یَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ (یعنی فی الميثاق) أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قال:

الإقرار بالأنبياء و الأوصياء و أمير المؤمنين عليهم السلام خاصه، قال: لا ینفع إیمانها لأنها سلبت.

[۱۱۶۳] ۸۲- و بهذا الإسناد، عن یونس، عن صباح المزنی، عن أبی حمزه، عن أحدهما علیه السلام فی قول الله جل و عز: بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَ بِهَا خَطِيئَتُهُ قَالَ:

إذا جحد إمامه أمير المؤمنين عليه السلام فأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون.

[۱۱۶۴] ۸۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن حماد بن عثمان، عن أبي عبيدة الحذاء قال:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن الاستطاعة و قول النَّاسِ، فقال: و تلا هذه الآية: **وَلَا يَنْفَعُ الْوَنُ الْمُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لَذَلِكَ خَلَقَهُمْ يَا أبا عبيده! النَّاسِ مُخْتَلِفُونَ فِي إِصَابَةِ الْقَوْلِ وَ كَلِّهِمْ هَالِكٌ قَالَ قُلْتُ: قَوْلُهُ: إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ قَالَ: هُمُ شِيعَتُنَا وَ لِرَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ: وَ لَذَلِكَ خَلَقَهُمْ يَقُولُ: لَطَاعَةُ الْإِمَامِ الرَّحْمَةِ الَّتِي يَقُولُ: وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ يَقُولُ: عِلْمُ الْإِمَامِ، وَ وَسِعَ عِلْمُهُ الَّذِي هُوَ مِنْ عِلْمِهِ كُلُّ شَيْءٍ هُمُ شِيعَتُنَا، ثُمَّ قَالَ: فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ**

ص: ۳۴۸

شاخه های آن هستند. و علم امامان میوه آن است و شیعه های باایمانشان برگ های آن، آیا در آن چیز دیگری است؟ او گوید من عرض کردم: نه به خدا سوگند. فرمودند: به خدا سوگند! مؤمن که به دنیا می آید برگی در آن پدیدار می شود و مؤمن که می میرد، برگی از آن می افتد.

[۱۱۶۲] ۸۱- هشام حکم از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند کسی که از پیش (یعنی در میثاق) ایمان نیاورده یا در ایمانش خیری به دست نیاورده، ایمانش به او سودی نمی دهد. [انعام (۶): ۱۵۸] روایت کرده که فرمودند: آن اقرار به پیامبران و اوصیا به ویژه امیر مؤمنان علیه السلام است. فرمود: ایمانش سودی نمی دهد؛ زیرا از او گرفته شده است.

[۱۱۶۳] ۸۲- ابو حمزه از یکی از حضرات باقر و صادق علیهما السلام درباره سخن خداوند شکوهمند آری کسی که مرتکب گناه شود و گنااهش او را فراگیرد. [بقره (۲): ۸۱] روایت کرده که فرمودند: وقتی که امامت امیر مؤمنان علیه السلام را انکار کند آنان اهل آتشند و در آن جاودانه خواهند بود. [بقره (۲): ۸۱].

[۱۱۶۴] ۸۳- ابو عبيده حذاء گفته است: از حضرت باقر علیه السلام درباره استطاعت و سخن مردم پرسیدم که این آیه را خوانده مردم همواره در اختلافند جز کسی که پروردگارت رحم کند. و برای همین آنان را آفریده است. [هود (۱۱): ۱۱۸ و ۱۱۹] و فرمود: ای ابو عبيده! مردم در رسیدن به سخن [حق] گونه گونند و همگی در نابودی اند. من عرض کردم: جز کسی که پروردگارت رحم کند؟ فرمود: آنان شیعیان مایند. و برای رحمتش آنان را آفریده است. و این سخن او است که و برای آن ایشان را آفریده است. می فرماید: برای اطاعت امام آفرید و امام همان رحمتی است که می فرماید: رحمتم بر همه چیز گسترده است. [اعراف (۷): ۱۵۶] یعنی علم امام. و علم او که برگرفته از علم خدا است بر همه چیز گسترده است. و آنان شیعیان ما هستند. سپس فرمود: و آن را برای کسانی که پرهیز کنند خواهم نوشت. [اعراف (۷): ۱۵۶]

ص: ۳۴۹

یعنی ولایه غیر الإمام و طاعته، ثم قال: يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَعْنِي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ الْوَصِيَّ وَ الْقَائِمَ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ (إذا قام) وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْمُنْكَرِ مِنَ أَنْكَرِ فَضْلِ الْإِمَامِ وَ جَحْدَهُ «و يحلّ لهم الطّيبات» أخذ العلم من أهله وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ الْخَبَائِثُ قَوْلٌ مِنْ خَالَفَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ هِيَ الدَّنُوبُ الَّتِي كَانُوا فِيهَا قَبْلَ مَعْرِفَتِهِمْ فَضْلَ الْإِمَامِ وَ الْأَعْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ وَ الْأَعْلَالُ مَا كَانُوا يَقُولُونَ مِمَّا لَمْ يَكُونُوا أَمْرًا بِهِ مِنْ تَرْكِ فَضْلِ الْإِمَامِ، فَلَمَّا عَرَفُوا فَضْلَ الْإِمَامِ وَضَعَهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْإِصْرَ الدَّنْبِ وَ هِيَ الْأَصَارُ، ثُمَّ نَسَبَهُمْ فَقَالَ: فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ (يعني بالإمام) وَ عَزَّوَهُ وَ

نَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الْحَبِثَ وَالطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَالْحَبِثَ وَ الطَّاغُوتَ فَلَانٌ وَفَلَانٌ وَفَلَانٌ وَالْعِبَادَةَ طَاعَةَ النَّاسِ لَهُمْ، ثُمَّ قَالَ: أَنْبِئُوا إِلَيَّ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ ثُمَّ جَزَاهُمْ فَقَالَ: لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَالْإِمَامُ يَبْشُرُهُمْ بِقِيَامِ الْقَائِمِ وَبظهوره و بقتل أعدائهم و بالنجاة في الآخرة و الورود على محمد-صلى الله على محمد و آله الصادقين-على الحوض.

[۱۱۶۵]۸۴-علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمّار السَّاباطی قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزَّ وجلَّ: أَمْ مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسِيِّئَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَا وَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ فَقَالَ: الَّذِينَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ هُمُ الْأَتْمَّةُ وَهُمْ وَاللَّهُ يَا عَمَّارُ دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَبَوْلَايَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ إِنَّا يَضَاعِفُ اللَّهُ لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَيَرْفَعُ [اللَّهُ] لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى

[۱۱۶۶]۸۵-علی بن محمد و غيره، عن سهل بن زیاد، عن يعقوب بن يزيد،

ص: ۳۵۰

یعنی از ولایت و اطاعت غیر امام [پرهیز کنند]. سپس فرمود: آن را در نزد خودشان در تورات و انجیل می یابند. [اعراف (۷) ۱۵۷:] یعنی پیامبر و وصی قائم [علیهما السلام] را که آنان را به نیکی و معروف فرمان می دهد. (وقتی قیام کند) و از منکر بازمی دارد. [اعراف (۷) ۱۵۷:] و منکر کسی است که برتری امام و امام را انکار کند. و چیزهای پاکیزه را برایشان حلال می کند. [اعراف (۷) ۱۵۷:] که علم آموزی از اهلش باشد و پلیدی ها را حرام می کند. [اعراف (۷) ۱۵۷:] و پلیدی ها سخن کسی است که مخالفت کند. و بار سنگین شان را از دوششان برمی دارد. [اعراف (۷) ۱۵۷:] و آن گناहانی است که پیش از شناختن فضیلت امام در آن بودند. و زنجیرهایی را که بر گردنشان بوده است. [اعراف (۷) ۱۵۷:] و زنجیرها همان سخنانی است که به آن امر نشده بودند که عبارت از ترک فضیلت امام است. و چون فضیلت امام را شناختند بار گران شان را از دوششان برداشتند. و بار گران همان گناه است. همان زنجیرها. سپس آنان را معرفی کرده، فرمود: کسانی که به او (یعنی به امام) ایمان آورده، او را بزرگ داشته، یاری اش کردند و از نوری که با او نازل شده بود پیروی کردند، رستگارانند. [اعراف (۷) ۱۵۷:] یعنی کسانی که از بندگی غیر خدا و طاغوت دوری کردند. و غیر خدا و طاغوت فلانی و فلانی و فلانی اند. و بندگی اطاعت مردم از آنان است. سپس فرمود: و به سوی پروردگارتان بازگردید و در برابرش تسلیم شوید. [زمر (۳۹) ۵۴:] سپس پاداششان داد و فرمود: آن بشارت در زندگی دنیا و در آخرت برای آنان است. [یونس (۱۰) ۶۴:] و آنان را امام به قیام قائم علیه السلام و ظهورش و به کشته شدن دشمنان و به نجات در آخرت و درآمدن بر محمد-درود خدا بر محمد و خاندان راستین اش-در کنار حوض بشارت می دهد.

[۱۱۶۵]۸۴-عمّار ساباطی گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده مانند کسی است که به خشم خدا دچار شده و جایگاهش دوزخ است و چه سرانجام بدی. آنان درجاتی نزد خداوندند. [آل عمران (۳) ۱۶۲ و ۱۶۳] فرمودند: کسانی که از رضای خدا پیروی کردند، اما امن هستند. و ای عمّار به خدا سوگند آنان درجاتی برای مؤمنان اند. و با ولایت و معرفتشان به ما است که خداوند اعمالشان را چندین برابر

کرده، درجات بلندشان را بالا می برد.

[۱۱۶۶] ۸۵- عمّار اسدی از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه سخنان پاکیزه

ص: ۳۵۱

عن زیاد القندی، عن عمّار الأسدي، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ:

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ - وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.

[۱۱۶۷] ۸۶- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن

سماعه بن مهران، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ قَالَ:

الحسن و الحسين و يجعل لكم نوراً تمشون به قال: إمام تأتمون به.

[۱۱۶۸] ۸۷- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد الجوهري، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله

تعالى: وَ يَشْتَبِهُونَكَ أَ حَقُّ هُوَ قَالَ: مَا تَقُولُ فِي عَلِيِّ قُلِّ إِيْ وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ.

[۱۱۶۹] ۸۸- علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه

السلام قال:

قلت له: جعلت فداك قوله: فَلَا إِفْتِحَمَ الْعَقَبَةَ فَقَالَ: مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بَوْلَايَتِنَا فَقَدْ جَازَ الْعَقَبَةَ وَ نَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مِنْ اقْتِحَمِهَا

نَجَا، قَالَ فَسَكَتَ فَقَالَ لِي: فَهَلَّا أَفِيدُكَ حَرْفًا خَيْرَ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا؟ قُلْتُ: بَلَى جَعَلْتَ فِدَاكَ، قَالَ: قَوْلُهُ «فَكَ رَقَبَهُ» ثُمَّ قَالَ:

النَّاسُ كُلُّهُمْ عِبِيدُ النَّارِ غَيْرُكَ وَ أَصْحَابُكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَ رِقَابِكُمْ مِنَ النَّارِ بَوْلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

[۱۱۷۰] ۸۹- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن سماعه، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله جلّ و عزّ: وَ أَوْفُوا

بِعَهْدِي قَالَ:

بَوْلَايَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ أَوْفِ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ.

[۱۱۷۱] ۹۰- محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن الحسن بن

ص: ۳۵۲

به سوی او بالا- می رود و عمل نیکو را بالا- می برد. [فاطر (۳۵): ۱۰] روایت کرده که ولایت ما اهل بیت است- و با دست به

سینه اش اشاره کرد- پس کسی که ولایت ما را نداشته باشد خداوند عملی را برایش بالا نمی برد.

[۱۱۶۷] ۸۶- سماعه مهران از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه دو بهره از رحمتش به شما دهد. [حدید (۵۷)]

[۲۸] روایت کرده که فرمودند: حسن و حسین علیهما السّلام هستند. و برایتان نوری قرار دهد که با آن راه بروید. [حدید (۵۷): ۲۸] امامی است که از او پیروی می کنید.

[۱۱۶۸] ۸۷- یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام درباره این آیه و از تو می پرسند آیا آن حقّ است. [یونس (۱۰): ۵۳] روایت کرده که فرمود: آنچه درباره علی می گویی. بگو آری به پروردگرم سوگند آن قطعاً حقّ است و شما آن را در نمی یابید. [یونس (۱۰): ۵۳].

[۱۱۶۹] ۸۸- بان تغلب گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: جانم فدایت! این آیه چیست؟ و او از آن گردنه نگذشت. [بلد (۹۰): ۱۱] فرمودند: کسی که خداوند او را به ولایتمان گرامی داشته از آن گردنه می گذرد. و ماییم آن گردنه که هر کس از آن بگذرد نجات یافته است. او گوید: آن گاه حضرت خاموش شد. سپس به من فرمود: آیا نمی خواهی سخنی به تو بیاموزم که از دنیا و آنچه در آن است برایت بهتر باشد؟ من عرض کردم: چرا جانم فدایت. فرمود: این سخن او است که آن آزاد کردن بنده ای است. [بلد (۹۰): ۱۳] سپس فرمود: مردم همگی بندگان آتش اند، جز تو و اصحابت. خداوند گردن شما را به ولایت ما اهل بیت از آتش آزاد ساخته است.

[۱۱۷۰] ۸۹- سماعه از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند و به پیمانم وفا کنید [بقره (۲): ۴۰] روایت کرده که فرمودند: [یعنی] به ولایت امیر مؤمنان علیه السّلام تا به پیمانتان وفا کنم. [بقره (۲): ۴۰] [یعنی] درباره بهشت با شما وفا کنم.

[۱۱۷۱] ۹۰- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند عزّتمند

ص: ۳۵۳

عبد الرحمن، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر، عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزّ و جلّ: وَإِذَا تُلِّیٰ عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَئِذَا لَدِیْنَا آمَنُوا أَى الْفَرِیقَیْنِ خَیْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِیًّا قَالَ:

كان رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم دعا قريشا إلى ولايتنا فنفروا و أنكروا، فقال المؤمنون كفروا من قريش للمؤمنين أمنا- المؤمنون أقروا لأمر المؤمنين و لنا أهل البيت-: أَى الفریقین خیر مقاما و أحسن ندیا تعیرا منهم، فقال الله ردّا علیهم: وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ (من الأمم السالفه) هُمْ أَحْسَنُ أَتَانًا وَ رِغِيًّا قُلْتُ: قَوْلُهُ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا؟ قَالَ: كُلُّهُمْ كَانُوا فِي الضَّلَالَةِ لَا يُؤْمِنُونَ بولايه أمير المؤمنين عليه السلام و لا بولايتنا فكانوا ضالّين مضلّين، فيمدّ لهم في ضلالتهم و طغيانهم حتّى يموتوا فيصيرهم الله شرّاً مكانا و أضعف جندا، قلت: قوله: حتّى إذا رأوا ما يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعفُ جنداً؟ قال: أما قوله: حتّى إذا رأوا ما يُوعَدُونَ فهو خروج القائم و هو الساعه، فسيعلمون ذلك اليوم و ما نزل بهم من الله على يدي قائمه، فذلك قوله: مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا (يعنى عند القائم) وَ أضعفُ جنداً قلت: قوله: وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى؟ قال: يزيدهم ذلك اليوم هدى على هدى باتباعهم القائم حيث لا- يجحدونه و لا- ينكرونه، قلت: قوله: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» قال: إلا من دان الله بولايه أمير المؤمنين و الأئمه عليهم السّلام من بعده فهو العهد عند

اللَّهِ، قُلْتُ: قَوْلُهُ: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ ذُرِّيَّةً وَدًّا قَالَ: وَلَا يَهْدِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِمْ الرِّحْمَةُ وَذُرِّيَّتُهُمْ مِنَ الَّذِينَ يُبَشِّرُ بِهَا لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْتُ: قَوْلُهُ: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ ذُرِّيَّةً وَدًّا قَالَ: وَلَا يَهْدِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِمْ الرِّحْمَةُ وَذُرِّيَّتُهُمْ مِنَ الَّذِينَ يُبَشِّرُ بِهَا لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْتُ: قَوْلُهُ: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ ذُرِّيَّةً وَدًّا قَالَ: وَلَا يَهْدِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِمْ الرِّحْمَةُ وَذُرِّيَّتُهُمْ مِنَ الَّذِينَ يُبَشِّرُ بِهَا لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

ص: ۳۵۴

و وقتی آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود کافران به مؤمنان می گویند: کدام یک از دو دسته جایگاهی بهتر و مجلسی آراسته تر دارند؟ [مریم (۱۹): ۷۳] روایت کرده که فرمودند: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- قریش را به ولایت ما خوانده بود و آنان روی گردانده، انکار کردند. آن گاه کسانی از قریش که کفر ورزیدند به کسانی که ایمان آوردند- کسانی که به امیر مؤمنان و ما خاندان اقرار کردند- برای سرزنش شان گفتند: کدام یک از دو دسته، جایگاهی بهتر و مجلسی آراسته تر دارند؟ پس خداوند در ردشان فرمود: چه بسیار اقوامی را [از پیشینیان] پیش از ایشان نابود کردیم که اثاث و جلوه زندگی بهتری داشتند. [مریم (۱۹): ۷۴] من گفتم: و این سخن چیست؟ کسی که در گمراهی است خدای مهربان باید به او مهلت دهد. [مریم (۱۹): ۷۵] فرمودند: همه آنان در گمراهی بودند. نه به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام ایمان آوردند نه به ولایت ما. پس گمراه و گمراه کننده گشتند. و خداوند به آنان در گمراهی و طغیانشان مهلت می دهد تا بمیرند. و خداوند آنان را به بدترین جایگاه و ناتوان ترین سربازان می رساند. من عرض کردم: و این آیه چیست؟ تا وقتی که ببینند آنچه را وعده داده می شدند. یا عذاب را یا قیامت را. پس خواهند دانست که چه کسی جایش بدتر و سپاهش ناتوان تر است. [مریم (۱۹): ۷۵] فرمودند: اما این که فرمود: تا وقتی که ببینند آنچه را وعده داده می شدند. آن قیام قائم علیه السلام و قیامت است. که آن روز خواهند دانست چه چیزی از سوی خداوند با دستان قائمش بر آنان فرود می آید. و آن چنان است که می فرماید کسی که (نزد قائم) بدترین جایگاه و ناتوان ترین سربازان را دارد. من عرض کردم: و این آیه و کسانی که در راه هدایت گام نهادند خداوند بر هدایتشان می افزاید. [مریم (۱۹): ۷۶] فرمودند: آن روز به سبب پیروی شان از قائم علیه السلام هدایتی بر هدایتشان می افزاید؛ زیرا او را انکار نمی کنند. من عرض کردم: و این آیه چیست؟ آنان مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد آن مهربان عهد و پیمانی دارد. [مریم (۱۹): ۸۷] فرمودند: مگر کسی که با ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و امامان پس از او به خداوند نزدیک شود. و این همان عهد و پیمان نزد خداوند است. من عرض کردم: این آیه چیست؟ همانا کسانی که ایمان آورده، کارهای نیکو انجام دادند، آن مهربان محبتی برای آنان در دل ها می گذارد. [مریم (۱۹): ۹۶] فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السلام آن محبتی است که خداوند فرازند فرموده است. من عرض کردم: و همانا آن را بر زبانت آسان ساختیم تا پرهیزگاران را به وسیله آن بشارت داده، دشمنان سرسخت را بیم دهی. [مریم (۱۹): ۹۷] فرمودند: همانا خداوند وقتی امیر مؤمنان علیه السلام را به عنوان راهنما منصوب کرد آن را بر زبانش

ص: ۳۵۵

علماء، فبشّر به المؤمنين و أنذر به الكافرين و هم الذين ذكرهم الله في كتابه لدا أي كفارا، قال: و سألته عن قول الله: لئن تندر قوماً ما أندر أبواهم فهم غافلون قال لتندر القوم الذين أنت فيهم كما أنذر أبواهم فهم غافلون عن الله و عن رسوله و عن وعيده لقد حق القول على أكثرهم (ممن لا يقرون بولايه امير المؤمنين عليه السلام و الأئمة من بعده) فهم لا يؤمنون بإمامه امير المؤمنين و

الأوصياء من بعده، فلمّا لم يقرّوا كانت عقوبتهم ما ذكر الله إنا جعلنا في أعناقهم أغلالاً فهي إلى الأذقان فهم مقمحون في نار جهنم، ثم قال: وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ عقوبه منه لهم حيث أنكروا ولايه أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمه من بعده هذا في الدنيا و في الآخره في نار جهنم مقمحون، ثم قال: يا محمّد! وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بالله و بولايه عليّ و من بعده، ثم قال: إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ (يعني أمير المؤمنين عليه السلام) وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ (يا محمّد) بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ.

[۱۱۷۲] ۹۱- علی بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن ابن محبوب، عن محمّد بن الفضیل، عن أبي الحسن الماضي عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عزّ و جلّ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ قال: يريدون ليطفئوا ولايه أمير المؤمنين عليه السلام بأفواههم، قلت: وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ قال: و الله متمّ الإمامه لقوله عزّ و جلّ: الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النَّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا فَالنُّورُ هو الإمام، قلت: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ قال: هو الذي أمر رسوله بالولايه لوصيه و الولايه هي دين الحق، قلت: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ قال: يظهره على جميع الأديان عند قيام

ص: ۳۵۶

آسان ساخت. آن گاه مؤمنان را با آن بشارت داده، کافران را بیم داد. کسانی که خداوند از آنان به عنوان سرسخت یاد کرده است. یعنی کافران. راوی گوید: از حضرت درباره این سخن خداوند پرسیدم: تا مردمی را بیم دهی که پدرانشان بیم داده نشدند و خودشان غافلند. [یاسین (۳۶): ۶] فرمودند: تا مردمی را که در میانشان هستی بیم دهی چنان که پدرانشان بیم داده شدند ولی آنان از خدا و رسولش و تهدید او غافلند. آن فرمان درباره بیشترشان (از کسانی که به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و امامان پس از او اقرار نمی کنند.) ثابت شده، برای همین ایمان نمی آورند. [یاسین (۳۶): ۷] به امامت امیر مؤمنان و اوصیای پس از او [ایمان نمی آورند.] و چون اقرار نکردند، کيفرشان آن می شود که خدا فرمود: بر گردن هاشان غل و زنجیری می گذاریم که تا چانه هاشان می رسد و سرهاشان بی حرکت می ماند. [یاسین (۳۶): ۸] در آتش دوزخ. سپس فرمود: و در برابرشان و پشت سرشان سدّی قرار می دهیم و می پوشانیمشان تا جایی را نبینند. [یاسین (۳۶): ۹] کيفری از او برای آنان. چنان که آنان ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و امامان پس از او را انکار کردند. این در دنیا است. و در آخرت در آتش دوزخ (با غل و زنجیری که بر گردنشان است) سرهاشان بی حرکت می ماند. سپس فرمود: ای محمّد! و برای آنان برابر است که بیمشان بدهی یا بیمشان ندهی. آنان ایمان نمی آورند. [یاسین (۳۶): ۱۰] به خدا و به ولایت علی و کسانی که پس از اویند [ایمان نمی آورند. سپس فرمود: تو تنها، کسی را بیم می دهی که از ذکر پیروی کرده است (یعنی امیر مؤمنان علیه السلام) و از آن مهربان در نهان ترسیده است. پس ای محمّد! او را به آمرزش و پاداشی گران بشارت بده. [یاسین (۳۶): ۱۱]

[۱۱۷۲] ۹۱- محمّد فضیل گوید: از حضرت ابو الحسن ماضی [امام کاظم] علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند پرسیدم: می خواهند نور خدا را با دهان هاشان خاموش کنند. [صف (۶۱): ۸] فرمودند: می خواهند ولایت امیر مؤمنان علیه السلام را با دهان هاشان خاموش کنند. گفتم: ولی خدا نورش را کامل می کند. [صف (۶۱): ۸] فرمودند: ولی خداوند امامت را کامل می کند. چنان که فرموده است: کسانی که به خدا و رسولش و نوری که نازل کردیم ایمان آوردند. [برگرفته از تغابن (۶۴)]

۸: که نور همان امام است. من عرض کردم: او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد. [صف (۶۱)]
 ۹: فرمودند: او کسی است که رسولش را به ولایت برای وصی اش فرمان داده است و ولایت همان دین حق است. من گفتم:
 تا او را بر همه دین ها چیره کند. [صف (۶۱): ۹]

ص: ۳۵۷

القائم، قال: يقول الله: وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ: وولاية القائم وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بولاية علي، قلت: هذا تنزيل؟ قال: نعم أما هذا الحرف
 فتنزيل و أما غيره فتأويل، قلت: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا قال: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَمَى مِنْ لَمْ يَتَّبِعْ رَسُولَهُ فِي وِلايَةِ وَصِيهِ
 مُنَافِقِينَ وَ جَعَلَ مِنْ جَحْدِ وَصِيهِ إِمَامَتَهُ كَمَنْ جَحَدَ مُحَمَّدًا وَ أَنْزَلَ بِذَلِكَ قِرْآنًا فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ (بولاية
 وَصِيكَ) قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لِرَسُولِهِ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ (بولاية علي) لَكَذِبُونَ * اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ
 جُنَّةً فَصِيْدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (و السبيل هو الوصي) إِنَّهُمْ لَسَاءٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا (برسالتك) ثُمَّ كَفَرُوا (بولاية
 وَصِيكَ) فَطَبَعَ [الله] عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ قلت: ما معنى لا يفقهون؟ قال: يقول: لا يعقلون بنبوتك قلت: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
 تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ؟ قال: و إذا قيل لهم ارجعوا إلى وِلايَةِ عَلِيٍّ يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ النَّبِيُّ مِنْ ذُنُوبِكُمْ «لَوْوَا رُؤُسَهُمْ» قال الله: وَ
 رَأَيْتَهُمْ يَصِيْدُونَ (عن وِلايَةِ عَلِيٍّ) وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ مِنَ اللَّهِ بِمَعْرِفَتِهِ بِهِمْ فَقَالَ: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ
 لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ يقول: الظالمين لوصيك، قلت: أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ
 أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ قال: إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مِثْلَ مَنْ حَادَ عَنْ وِلايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي
 لِأَمْرِهِ وَ جَعَلَ مِنْ تَبَعِهِ سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قال: قلت: قوله: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ
 كَرِيمٍ؟ قال: يعنى جبرئيل عن الله في وِلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قال: قلت: «و ما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون»؟ قال: قالوا: إِنَّ
 مُحَمَّدًا كَذَّابٌ

ص: ۳۵۸

فرمودند: او را هنگام قیام قائم [علیه السلام] بر تمام ادیان چیره می کند. فرمودند: خداوند می فرماید: و خداوند نورش را کامل
 می کند. [یعنی] ولایت قائم را اگرچه کافران (به ولایت علی) نپسندند. [صف (۶۱): ۹] من عرض کردم: این آیه است؟
 فرمودند: بله، این حرف تنزیل است و غیر آن تأویل است. [آن گاه] این آیه را خواندم: این به خاطر آن است که نخست ایمان
 آورده، سپس کافر شدند. [منافقین (۶۳): ۳] فرمودند: خداوند پاک و والا کسانی را که در موضوع ولایت وصی از رسولش
 پیروی نکردند منافقین نام داد. و کسی را که وصیت و امامت او را انکار کرد مانند کسی قرار داد که محمد [درود خدا بر او و
 بر خاندانش] را انکار کرده است. و به این سبب آیه ای نازل کرده، فرمود: ای محمد! منافقان (به ولایت وصی ات) نزد
 آمده، گفتند: ما گواهی می دهیم که تو فرستاده خداوندی و خدا می داند که تو فرستاده اویی و خدا گواهی می دهد که
 منافقان (به ولایت علی) دروغزن اند. سوگندهاشان را سپر قرار داده اند تا از راه خداوند بازدارند (و راه همان وصی است). و
 بد است آنچه انجام می دهند. این به خاطر آن است که نخست (به رسالت تو) ایمان آورده، سپس (به ولایت وصی ات) کافر
 شدند. پس (خداوند) بر دل هاشان مهر زد ولی آنان نمی فهمند. [منافقین (۶۳): ۳] من عرض کردم: معنای نمی فهمند چیست؟
 فرمودند: یعنی درباره نبوت تو فکر نمی کنند. گفتم: و هنگامی که به آنان گفته شود: بیاید تا رسول خدا برایتان آموزش

خواهد. [منافقین (۶۳): ۵]؟ فرمودند: و هنگامی که به آنان گفته شود: به ولایت علی بازگردید تا پیامبر از گناهانتان برای شما
 آموزش بخواهد سرهاشان را برمی گردانند. [منافقین (۶۳): ۵] خدا می فرماید: و آنان را می بینی که (از ولایت علی) بازمی
 دارند درحالی که (به او) تکبر می ورزند. [منافقین (۶۳): ۵] سپس گفتار خداوند متوجه معرفی آنان شده، فرمود: برای آنان
 برابر است که برایشان آموزش بخواهی یا آموزش نخواهی. خداوند هرگز آنان را نخواهد آرزید. که همانا خداوند مردم
 فاسق را هدایت نمی کند. [منافقین (۶۳): ۶] یعنی ستمکاران به وصی ات را هدایت نمی کند من خواندم: آیا آن که وارونه بر
 چهره خویش راه رود هدایت یافته تر است یا آن که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد. [ملک (۶۷): ۲۲] فرمودند:
 خداوند کسی را که از ولایت علی منحرف شده به کسی مانند کرده است که بر صورتش راه می رود و در کارش هدایت
 نمی شود. و کسی را که از او پیروی کند راست قامت و بر صراط مستقیم قرار داده است. و صراط مستقیم امیر مؤمنان علیهم
 السّلام است. او گوید: من این آیه را خواندم آن گفتار فرستاده ای ارجمند است. [الحاقه (۶۹): ۴۰]؟ فرمودند: یعنی [گفتار]
 جبرئیل از سوی خدا درباره ولایت علی علیه السلام. او گوید من گفتم: و گفتار یک شاعر نیست. اما اندکی ایمان می آورید.
 [الحاقه (۶۹): ۴۱] فرمود: آنان گفتند: همانا محمّد به پروردگارش دروغ می بندد. خدا این را درباره علی به او فرمان نداده
 است.

ص: ۳۵۹

علی ربّه و ما أمره الله بهذا فی علی، فأنزل الله بذلك قرآنا فقال: إِنَّ (ولایه علی) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا
 (محمّد) بَعْضَ الْأَقْوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * ثُمَّ عطف القول فقال: إِنَّ (ولایه علی) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ *
 (للعالمین) وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ * وَ إِنَّ (علیاً) لَحَسْبِرَهُ عَلَى الْكَافِرِينَ * وَ إِنَّ (ولایته) لَحَقُّ الْيَقِينِ * فَسَبِّحْ (یا محمّد) بِاسْمِ
 رَبِّكَ الْعَظِيمِ يقول اشکر ربّك العظیم الذی أعطاک هذا الفضل. قلت: قوله: «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ» قال الهدى الولایه، آمنا
 بمولانا فمن آمن بولایه مولاه فلا يخاف بخساً ولا رهقاً قلت: تنزیل؟ قال: لا تأویل، قلت:

قوله: لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا قال: إِنَّ رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلّم دعا النَّاسَ إِلَى ولایه علی فاجتمعت إليه قريش،
 فقالوا: يا محمّد! أعفنا من هذا، فقال لهم رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلّم: هذا إلى الله ليس إلىّ، فاتهموه و خرجوا من
 عنده فأنزل الله: قُلْ إِنْى لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا * قُلْ إِنْى لَنْ يُجِيرَنى مِنَ اللَّهِ (إن عصيته) أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا
 إِلَّا- بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَ رِسَالَاتِهِ (فى علی) قلت: هذا تنزیل؟ قال: نعم، ثم قال توكيدا: وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ (فى ولایه علی) فَإِنَّ
 لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَيْدًا قَلت: حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَ أَقْلُ عِدَدًا یعنی بذلك القائم و
 أنصاره، قلت: وَ اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ قال: يقولون فيك: وَ أَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا وَ ذَرْنِي (یا محمّد) وَ الْمُكذِّبِينَ (بوصيک) أُولَى
 النَّعْمَةِ وَ مَهْلُهُمْ قَلِيلًا- قلت: إِنَّ هذا تنزیل؟ قال: نعم. قلت: لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ؟ قال: يَسْتَقِنُونَ أَنَّ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ وصِيّه
 حَقٌّ، قلت: وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا؟ قال: و يزدادون

ص: ۳۶۰

پس خداوند این آیه را نازل کرده، فرمود: (همانا ولایت علی) آیه ای از پروردگار جهانیان است. و اگر (محمّد) به ما سخنی
 دروغ می بست. دست راستش را می گرفتیم. سپس رگ قلبش را می زدیم. [الحاقه (۶۹): ۴۳ تا ۴۵] سپس سخن را

بازگردانده، فرمود: همانا آن (ولایت علی) تذکری برای پرهیزگاران (جهانیان) است. و ما می دانیم که برخی از شما تکذیب کنندگانید، و همانا او (علی) مایه حسرت کافران است. و آن (ولایتش) یقین راستین است. پس (ای محمد) به نام پروردگار بزرگت تسیح بگو. [الحاقه (۶۹): ۴۸ تا ۵۲] یعنی: پروردگار بزرگی را سپاسگزاری کن که این فضیلت را به تو داد. من این آیه را خواندم: وقتی هدایت (قرآن) را شنیدیم به آن ایمان آوردیم. [جَنِّ (۷۲): ۱۳] فرمودند: هدایت همان ولایت است. [یعنی] به مولایمان ایمان آوردیم. و کسی که به ولایت مولایش ایمان آورد از نقصان و ستم نمی ترسد. [جَنِّ (۷۲): ۱۳] من عرض کردم: آیه است؟ فرمود: نه، تأویل است من این آیه را خواندم من مالک هدایت و زینبی برای شما نیستم [جَنِّ (۷۲): ۲۱] فرمودند: همانا رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- مردم را به ولایت علی خواند. قریش نزدش گرد آمده، گفتند: ای محمد! ما را از این معاف کن. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به آنان فرمود: این با خدا است. با من نیست. پس آنان، او را متهم کرده، از نزدش بیرون آمدند. و خداوند این آیه را نازل کرد: بگو من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم. بگو هیچ کس به من در برابر خداوند (اگر بر او عصیان کنم) پناه نمی دهد و من پناهگاهی جز او نمی یابم. جز این که از سوی او ابلاغ کنم و پیام هایش (درباره علی) را برسانم. [جَنِّ (۷۲): ۲۱ تا ۲۳] من گفتم: این آیه است؟ فرمودند: بله. سپس خداوند برای تأکید فرمود: و هر کس (درباره ولایت علی) از خدا و رسولش نافرمانی کند آتش دوزخ برای او است و در آن جاودانه خواهند بود. [جَنِّ (۷۲): ۲۱ تا ۲۳] من خواندم: تا وقتی ببینند آنچه را وعده داده می شدند و بدانند که چه کسی یاورانش ناتوان تر و کم شمارتر است. [جَنِّ (۷۲): ۲۴] فرمودند: مقصود از آن قائم [علیه السلام] و یاران او است. من این آیه را خواندم: و در برابر آنچه می گویند شکبیا باش. [مَزْمَل (۷۳): ۱۰] فرمود: آنچه درباره تو می گویند. و به طرزی شایسته از آنان دوری کن و (ای محمد) تکذیب گران صاحب نعمت (وصی ات) را به من واگذار و اندکی مهلتشان ده. [مَزْمَل (۷۳): ۱۰ و ۱۱] گفتم: این آیه است. فرمود: بله. من این آیه را خواندم: تا اهل کتاب یقین کنند. [مَدَّثَر (۷۴): ۳۱] فرمود: یقین کنند که خداوند و فرستاده اش و وصی او حَقُّند. گفتم: و بر ایمان مؤمنان بیفزاید. [مَدَّثَر (۷۴): ۳۱]

ص: ۳۶۱

بولایه الوصی ایمانا، قلت: وَ لَا يَزْتَابُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ ؟ قال: بولایه علی علیه السلام قلت: ما هذا الارتباب؟ قال: یعنی بذلک أهل الكتاب و المؤمنین الذین ذکر الله فقال: و لا یرتابون فی الولایه، قلت: وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ ؟ قال: نعم ولایه علی علیه السلام، قلت: إِنَّهَا لِأَخِيذِي الْكَبِيرِ ؟ قال: الولایه، قلت: لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ؟ قال: من تقدم إلى ولایتنا آخر عن سقر و من تأخر عنا تقدم إلى سقر إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ؟ قال: هم و الله شیعتنا، قلت: لِمَ نَكَ مِنَ الْمُصَلِّينَ ؟ قال: إِنَّا لَمْ نَتَوَلَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَا يَصِلُونَ عَلَيْهِمْ، قلت: فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرِهِ مُعْرِضِينَ ؟ قال: عن الولایه معرضین، قلت: كَلَّا إِنَّهَا تَذْكَرَةٌ ؟ قال: الولایه. قلت: قوله: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» ؟ قال: يوفون لله بالنذر العذی أخذ عليهم فی الميثاق من ولایتنا، قلت: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ؟ قال: بولایه علی علیه السلام تنزیلا، قلت: هذا تنزیل؟ قال: نعم ذا تأویل، قلت: إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ قال: الولایه، قلت: يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ قال: فی ولایتنا، قال: وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: و ما ظلمونا و لكن كانوا أنفسهم يظلمون قال إِنَّ اللَّهَ أَعَزُّ وَ أَمْنَعُ مِنْ أَنْ يَظْلَمَ أَوْ يَنْسِبَ نَفْسَهُ إِلَى ظَلْمٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ خَلَطْنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظَلْمَنَا ظَلْمَهُ وَ ولایتنا ولایتته ثم أنزل بذلك قرآنا علی نبیه فقال: وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ قلت: هذا تنزیل؟ قال: نعم. قلت: وَ يَلِ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ قال: يقول: ويل للمكذبين يا محمد! بما أوحيت إليك من ولایه علی [بن أبي

طالب] عليه السلام أَلَمْ نُهْدِكِ الْأَوَّلِينَ * ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ قَالَ: الْأَوَّلِينَ الَّذِينَ كَذَبُوا الرَّسُلَ فِي طَاعَةِ الْأَوْصِيَاءِ كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ

ص: ۳۶۲

فرمود: با ولایت وصی بر ایمانشان بیفزاید. گفتم: و اهل کتاب و مؤمنان تردید نکنند. [مدثر (۷۴): ۳۱] فرمود: به ولایت علی [تردید نکنند]. من عرض کردم: این تردید چیست؟ فرمود: مقصود از آن اهل کتاب و مؤمنانی هستند که خداوند یاد کرده و فرموده است: و در ولایت تردید نمی کنند. من خواندم: و این جز تذکری برای بشر نیست. [مدثر (۷۴): ۳۱] فرمود: بله ولایت علی علیه السلام است. من خواندم: که آن یکی از مسائل بزرگ است. [مدثر (۷۴): ۳۵] فرمود: ولایت است. من خواندم: برای هر کس از شما که خواهد جلو رود یا عقب بماند. [مدثر (۷۴): ۳۷] فرمود: کسی که به سوی ولایت ما پیش آید، از دوزخ عقب افتد و آن که از ما عقب افتد به سوی دوزخ پیش می رود. مگر اصحاب یمین. [مدثر (۷۴): ۳۹] فرمودند: به خدا سوگند آنان شیعیان ما هستند. من خواندم از نمازگزاران نبودیم. [مدثر (۷۴): ۴۳] فرمودند: ولایت وصی محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] او وصیای پس از او را نپذیرفتیم. و بر آن ها درود نمی فرستادند. من خواندم: چرا آنان از تذکر روی گردان هستند؟ [مدثر (۷۴): ۴۹] فرمودند: از ولایت روی گردان اند. من خواندم: چنین نیست، این یک تذکر است. [مدثر (۷۴): ۵۴] فرمودند: ولایت است. من این آیه را خواندم: به نذر وفا می کنند. [انسان (۷۶): ۷] فرمودند: [یعنی] به خاطر خداوند به نذری که در میثاق درباره ولایت ما از آنان گرفته شده است وفا می کنند. من خواندم همانا ما این قرآن را به تو نازل کردیم. [انسان (۷۶): ۲۳] فرمودند: تزیلی به ولایت علی ۷. من عرض کردم: این آیه است؟ فرمودند: بله، این تأویل است. من خواندم همانا این تذکری است. [انسان (۷۶): ۲۹] فرمودند: ولایت است. من خواندم هر کس را بخواهد در رحمتش داخل می کند. [انسان (۷۶): ۳۱] فرمود: در ولایت ما [داخل می کند]. [سپس] فرمود: و برای ستمکاران عذابی دردناک آماده کرده است. [انسان (۷۶): ۳۱] آیا نمی بینی خدا می فرماید: به ما ستم نکردند بلکه آنان به خودشان ستم کردند. [بقره (۲): ۵۷] فرمود: همانا خداوند گرامی تر و والاتر از آن است که به او ستم شود یا خود را به ستمی نسبت دهد. بلکه خداوند ما را با خودش در آمیخت پس ستم ما را ستم خودش و ولایتمان را ولایت خودش قرار داد. سپس برای آن آیه ای به پیامبرش نازل کرده، فرمود: و ما به آنان ستم نکردیم بلکه آنان به خودشان ستم کردند. [نحل (۱۶): ۱۱۸] من گفتم: این آیه است؟ فرمود: بله. من خواندم: وای در آن روز بر تکذیب گران. [مرسلات (۷۷): ۱۵] فرمودند: یعنی ای محمد! وای بر تکذیب کنندگان ولایت علی [ابو طالب] علیه السلام که بر تو وحی کرده ام. آیا پیشینیان را نابود نکردیم؟ سپس دیگران را به دنبال آنان خواهیم فرستاد. [مرسلات (۷۷): ۱۶ و ۱۷] فرمودند: پیشینیان کسانی اند که رسولان را در اطاعت از اوصیا تکذیب کردند. این گونه با مجرمان رفتار می کنیم. [مرسلات (۷۷): ۱۸]

ص: ۳۶۳

قال: من أجرم إلى آل محمّد و ركب من وصيّه ما ركب، قلت: إِنَّ الْأُمَّتَيْنِ؟ قال: نحن و الله و شيعتنا ليس على ملّه إبراهيم غيرنا و سائر الناس منها برآء، قلت: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صِفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بِه، قال: نحن و الله المأذون لهم يوم القيامة و القائلون صوابا، قلت: ما تقولون إذا تكلمتم؟ قال نمجد ربنا و نصلّي على نبينا و نشفع لشيعتنا، فلا يردنا ربنا، قلت: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ

الْفُجَّارِ لَفِي سَجَّينٍ قَالَ: هم الذين فجروا في حق الأئمة واعتدوا عليهم، قلت: ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ؟ قال: يعني أمير المؤمنين قلت: تنزيل؟ قال: نعم.

[۱۱۷۳] ۹۲- محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن الحسين بن عبد الرحمن، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا قَالَ:

يعني به ولايه أمير المؤمنين عليه السلام، قلت: وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ: يعني أعمى البصر في الآخرة أعمى القلب في الدنيا عن ولايه أمير المؤمنين عليه السلام، قال: وهو متحير في القيامة يقول: لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا قَالَ: الآيات الأئمة عليه السلام فَ نَسِيَتْهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى يعني تركتها و كذلك اليوم تترك في النار كما تركت الأئمة عليه السلام: فلم تطع أمرهم و لم تسمع قولهم قلت: وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى؟ قال: يعني من أشرك بولايه أمير المؤمنين عليه السلام غيره و لم يؤمن بآيات ربه و ترك الأئمة معانده فلم يتبع آثارهم و لم يتوكلهم، قلت: اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ؟ قال: ولايه أمير المؤمنين عليه السلام، قلت: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ؟ قال: معرفه

ص: ۳۶۴

فرمود: کسانی که نسبت به خاندان محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] گناه کرده و درباره وصی اش کردند آنچه کردند. عرض کردم: همانا پرهیزگاران [مرسلات (۷۷): ۴۱] چیست؟ فرمود: به خدا سوگند! ما و شیعیانمان هستیم. کسی جز ما بر آیین ابراهیم نیست و مردمان دیگر از آن دورند. من خواندم: روزی که روح و فرشتگان در صفی می ایستند و سخن نمی گویند. [نبا (۷۸): ۳۸] فرمود: به خدا سوگند ماییم که در روز قیامت اجازه [سخن گفتن] داریم و راست گفتاران هستیم. من عرض کردم: چه می گویند وقتی سخن بگویند؟ فرمود: از بزرگی پروردگاران ما می گوئیم و بر پیامبران درود فرستاده، برای شیعیانمان شفاعت و خواهشگری می کنیم و پروردگاران ما را رد نمی کند. من این آیه را خواندم چنین نیست، همانا نامه بدکاران در سجین است. [مطففین (۸۳): ۷] فرمودند: آنان کسانی اند که در حق ائمه بد کرده و به آنان ستم کردند. من خواندم سپس به آنان گفته می شود: این است آنچه تکذیبش می کردید. [مطففین (۸۳): ۱۷] فرمودند: مقصود، امیر مؤمنان علیه السلام است. من عرض کردم: آیه است؟ فرمود: بله.

[۱۱۷۳] ۹۲- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّتمند هر کس از یاد من روگردان شود، زندگی تنگی دارد. [طه (۲۰): ۱۲۴] روایت کرده که فرمودند: مقصود ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است. من خواندم و او را روز قیامت کور برمی انگیزیم. [طه (۲۰): ۱۲۴] فرمودند: یعنی در آخرت کورچشم و در دنیا کوردل از [پذیرش] ولایت امیر مؤمنان علیه السلام. [و] فرمود: و او در قیامت سرگردان است و می گوید: چرا مرا کور برانگیختی، من که بینا بودم که [خداوند] می فرماید: چنان که آیات ما به سویت درآمد و تو آن ها را فراموش کردی. [طه (۲۰): ۱۲۵ و ۱۲۶] حضرت فرمود: [و] آن آیات ائمه علیهم السلام هستند. و تو آن ها را فراموش کردی و امروز خود تو همان گونه فراموش می شوی. [طه (۲۰): ۱۲۶] یعنی تو آیه ها را رها کردی و امروز همان گونه که ائمه علیهم السلام را رها کردی و فرمانشان را اطاعت نکردی، سخنشان را نشنیدی. خودت در آتش رها می شوی من خواندم و این گونه جزا می دهیم کسی را که زیاده روی کرده، به آیات پروردگارش ایمان

نیاورد و عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است. [طه (۲۰): ۱۲۷] فرمودند: یعنی کسی که به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام جز او را شریک کند و به آیه های پروردگارش ایمان نیاورده، ائمه [علیهم السلام] را از روی دشمنی رها کند و پیروی شان نکرده، دوستشان نداشته باشد. من خواندم خداوند به بندگانش مهربان است به هر که بخواهد روزی می دهد. [شورا (۴۲): ۱۹] فرمودند: ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است. من خواندم آن که زراعت آخرت خواهد

ص: ۳۶۵

أمیر المؤمنین علیه السلام و الأئمه نَزِدْ لَهُ فِي حَزْبِهِ؟ قال: نزیده منها، قال: يستوفی نصیبه من دولتهم و مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَّ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ؟ قال: ليس له في دولة الحق مع القائم نصيب.

باب فيه نتف و جوامع من الروايه في الولاية [۱۱۷۴] ۱- محمد بن يعقوب الكليني، عن محمد بن الحسن و علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن بكير بن أعين قال:

كان أبو جعفر عليه السلام يقول: إنَّ الله أخذ ميثاق شيعتنا بالولاية و هم ذرّ، يوم أخذ الميثاق على الذرّ و الإقرار له بالزبويّه و لمحمد صلى الله عليه و اله و سلم بالنبوه.

[۱۱۷۵] ۲- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبه، عن عبد الله بن محمد الجعفري، عن أبي جعفر عليه السلام؛ و عن عقبه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إنَّ الله خلق الخلق فخلق، ما أحبّ ممّا أحبّ و كان ما أحبّ أن خلقه من طينه الجنّه و خلق ما أبغض ممّا أبغض و كان ما أبغض أن خلقه من طينه النار، ثمّ بعثهم في الظلال، فقلت: و أيّ شيء الظلال؟ قال: ألم تر إلى ظلّك في الشمس شيء و ليس بشيء، ثمّ بعث الله فيهم النبيين يدعونهم إلى الإقرار بالله و هو قوله: و لئن سألتهم من خلقهم ليقولنَّ الله ثمّ دعاهم إلى الإقرار بالنبيين، فأقرّ بعضهم و أنكر بعضهم، ثمّ دعاهم إلى ولايتنا فأقرّ بها و الله من أحبّ و أنكرها من أبغض و هو قوله: فما كانوا ليؤمنوا بما كذّبوا به من قبل ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام كان التّكذيب ثمّ.

[۱۱۷۶] ۳- محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن علي بن سيف، عن

ص: ۳۶۶

[شورا (۴۲): ۲۰] فرمود: معرفت امیر مؤمنان علیه السلام و امامان است. بر زراعتش می افزاییم. [شورا (۴۲): ۲۰] یعنی بر آن معرفت می افزاییم، تا بهره اش را از دولت شان دریافت کند. و کسی که کشت دنیا خواهد کمی از آن به او می دهیم ولی در آخرت هیچ بهره ای ندارد. [طه (۴۲): ۲۰] فرمود: [یعنی] برای او بهره ای در همراهی قائم [علیه السلام] در دولت حقّ نیست.

روایات برگزیده و پرمعنا درباره ولایت

[۱۱۷۴] ۱- بکیر اعین گفت: حضرت باقر علیه السلام می فرمود: همانا خداوند از شیعیان ما درحالی که ذره ای بودند پیمان به

ولایت گرفت. روزی که در عالم ذرّ به اقرار به پروردگاری خود و پیامبری محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- پیمان گرفت.

[۱۱۷۵]۲-عقبه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خدا آفریدگان را آفرید. و آنچه را دوست داشت از آنچه می پسندید، آفرید. و آنچه را دوست داشت از گل بهشت آفرید. و آنچه را دوست نداشت از آنچه نمی پسندید، آفرید. و آنچه را دوست نداشت از گل دوزخ آفرید. سپس در آن سایه مبعوثشان کرد. من عرض کردم: آن سایه چه چیزی است؟ فرمودند: آیا به سایه ات در خورشید نگاه نکرده ای که هم چیزی هست و هم چیزی نیست. سپس در میانشان پیامبرانی برانگیخت تا آنان را بر اقرار به خداوند برانگیزاند و این سخن او است که و اگر از آنان پرسید چه کسی شما را آفرید به یقین می گویند: خداوند. [زخرف (۴۳): ۸۷] سپس آنان را بر اقرار به پیامبران خواند که برخی اقرار کردند و برخی انکار. سپس آنان را به ولایت ما خواند که به خدا سوگند! کسی که او دوست داشت به آن اقرار کرد و کسی که او دوست نداشت آن را انکار کرد. و این سخن او است که آنان به چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند.

[یونس (۱۰): ۷۴] سپس حضرت باقر علیه السّلام فرمود: این تکذیب آن جا بود.

[۱۱۷۶]۳-محمّد عبد الرحمان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

ص: ۳۶۷

العَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رِزْقِ الْغَمْشَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

وَلَايَتَنَا وَلَايَةَ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا.

[۱۱۷۷]۴-محمّد بن یحیی، عن عبد الله بن محمد بن عيسى، عن محمد بن عبد الحميد، عن يونس بن يعقوب، عن عبد الأعلى قال:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا مِنْ نَبِيٍّ جَاءَ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقَّنَا وَتَفْضِيلِنَا عَلَى مَنْ سِوَانَا.

[۱۱۷۸]۵-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمد بن الفضيل، عن أبي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

سَمِعْتَهُ يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنَّ فِي السَّمَاءِ لِسَبْعِينَ صَفًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلَّهُمْ يَحْصُونَ عَدَدَ كُلِّ صَفٍّ مِنْهُمْ مَا أَحْصَوْهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَدِينُونَ بَوْلَايَتِنَا.

[۱۱۷۹]۶-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن محمد بن الفضيل، عن أبي الحسن عليه السّلام قال:

وَلَايَةَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكْتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ وَلَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا بِنَبْوَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوَصِيَّتِهِ

علی علیه السلام.

[۱۱۸۰]۷-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور قال: حدّثنا یونس، عن حمّاد بن عثمان، عن الفضیل بن یسار، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

إنّ الله عزّ و جلّ نصب علیاً علیه السّلام علماً بینة و بین خلقه، فمن عرفه کان مؤمناً و من أنکره کان کافراً و من جهله کان ضالّاً و من نصب معه شیئاً کان مشرکاً و من جاء بولایته دخل الجنّه.

ص: ۳۶۸

ولایت ما ولایتی خدایی است که هرگز پیامبری جز با آن برانگیخته نشده است.

[۱۱۷۷]۴-عبد الاعلی گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: هیچ پیامبری نیامد مگر با معرفت به حقّ ما و فضیلتان بر دیگران.

[۱۱۷۸]۵-ابو الصّبّاح کنانی گفته است: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: به خدا سوگند در آسمان هفت صف از فرشتگان است که اگر همه اهل زمین گرد می آمدند تا شمار هر صف از آن را بشمارند نمی توانستند. و آنان به ولایت ما معتقدند.

[۱۱۷۹]۶-محمّد فضیل از حضرت ابو الحسن [امام کاظم] علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ولایت علی علیه السّلام در همه کتب پیامبران نوشته شده است. و خداوند هرگز رسولی را جز با نبوّت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- و وصایت علی علیه السلام مبعوث نمی کند.

[۱۱۸۰]۷-فضیل یسار از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند عزّتمند میان خود و آفریدگانش علی علیه السلام را برای پیشوایی منصوب کرد. پس هرکس او را بشناسد مؤمن است و هرکس انکارش کند، کافر. هرکس به او جاهل باشد گمراه است و آن که به همراه او دیگری را منصوب کند، مشرک. و هرکس با ولایت او آید، به بهشت درآید.

ص: ۳۶۹

[۱۱۸۱]۸-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن الوشاء، عن عبد الله بن سنان، عن أبی حمزه قال:

سمعت أباً جعفر علیه السّلام یقول: إنّ علیاً علیه السّلام باب فتحه الله، فمن دخله کان مؤمناً و من خرج منه کان کافراً و من لم یدخل فیه و لم یخرج منه کان فی الطّبقة الذّین قال الله تبارک و تعالی: لی فیهم المشیئة.

[۱۱۸۲]۹-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن بکیر بن أعین قال:

کان أبو جعفر علیه السلام یقول: إنّ الله أخذ میثاق شیعتنا بالولایة لنا و هم ذرّ، یوم أخذ الميثاق علی الذّرّ، بالإقرار له بالرّبوبیة و

لمحمد صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم بالتَّبَوُّه و عرض الله جَلَّ و عَزَّ على محمد صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم أُمَّتَهُ فِي الطَّيْنِ و هم أَظْلَهُ و خلقهم من الطَّيْنِ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ و خلق اللهُ أرواحَ شيعتنا قبل أبدانهم بألفى عام و عرضهم عليه و عَرَفَهُم رسول اللهُ صَلَّى اللهُ عليه و اله و سلم و عَرَفَهُم عَلَيَّا و نحن نعرفهم في لحن القول.

باب في معرفتهم أولياءهم و التفويض إليهم [١١٨٣] ١- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن صالح بن سهل، عن أبي عبد الله عليه السلام:

أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنَا وَ اللَّهُ أَحَبُّكَ وَ أَتَوَلَّأَكَ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَذَبْتَ، قَالَ: بَلَى وَ اللَّهُ إِنِّي أَحَبُّكَ وَ أَتَوَلَّأَكَ، فَكَرَّرَ ثَلَاثًا، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَذَبْتَ، مَا أَنْتَ كَمَا قُلْتَ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِأَلْفَى عَامٍ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْنَا الْمَحَبَّ لَنَا، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ رُوحَكَ فِيمَنْ عَرَضَ، فَأَيْنَ كُنْتَ؟ فَسَكَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ وَ لَمْ يَرِاجِعْهُ.

ص: ٣٧٠

[١١٨١] ٨- ابو حمزه گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: علی دری است که خداوند آن را گشود. هر کس از آن داخل شود مؤمن است و هر کس از آن بیرون آید، کافر. و کسی که نه داخل شود و نه بیرون آید در طبقه ای است که خداوند پاک و والا فرموده: رفتار با ایشان با من است.

[١١٨٢] ٩- بکیر اعین گفت: حضرت باقر علیه السلام می فرمود: خداوند از شیعیانمان درحالی که ذره ای بودند به ولایت برای ما پیمان گرفت. در روزی که در عالم ذرّ به اقرار بر پروردگاری اش و پیامبری محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- پیمان گرفت. و خداوند عزّتمند امت محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- را در گل بر او نشان داد. درحالی که سایه هایی بودند. و آنان را از گلی آفرید که آدم را از آن آفریده بود. و خداوند ارواح شیعیانمان را هزار سال پیش از بدن هاشان آفریده، به او نشان داد و آنان را به رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و اله و به علی شناساند. و ما آن ها را از لحن سخنان می شناسیم.

در معرفتشان به دوستان خود و سپردن امور خود به آنان

[١١٨٣] ١- صالح سهل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مردی به نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد درحالی که اصحاب هم حضور داشتند، سلام کرد و گفت: به خدا سوگند! من شما را دوست دارم. امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: دروغ می گویی. او گفت: چرا، به خدا سوگند! شما را دوست دارم. و سه بار باز گفت: امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: دروغ می گویی تو چنان نیستی که می گویی. همانا خداوند ارواح شیعیان ما را هزار سال پیش از بدن هاشان آفریده، سپس دوستدارانمان را به ما نشان داد. و به خدا سوگند! من در آنچه نشان داده شد روح تو را ندیدم، کجا بودی؟! مرد در این هنگام خاموش شد و دیگر به سخن خود بازنگشت. و در روایت دیگری است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: او در آتش بود.

ص: ٣٧١

و فی روایه آخری قال أبو عبد الله علیه السلام: كان في النار.

[۱۱۸۴] ۲- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن عمرو بن میمون، عن عمار بن مروان، عن جابر، عن أبي جعفر علیه السلام قال:

إننا لنعرف الرجل إذا رأيناه بحقيقه الإيمان و حقيقه النفاق.

[۱۱۸۵] ۳- أحمد بن إدريس و محمد بن یحیی، عن الحسن بن علی الكوفي، عن عیسی بن هشام، عن عبد الله بن سلیمان، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

سألته عن الإمام: فوض الله إليه كما فوض إلى سليمان بن داود؟ فقال: نعم. و ذلك أن رجلا سأله عن مسألة فأجابه فيها و سأله آخر عن تلك المسألة فأجابه بغير جواب الأول، ثم سأله آخر فأجابه بغير جواب الأولين، ثم قال: هذا عطاؤنا فأمئن أو (أعط) بغير حساب و هكذا هي في قراءه علی علیه السلام، قال: قلت: أصلحك الله فحين أجابهم بهذا الجواب، يعرفهم الإمام؟ قال: سبحان الله أما تسمع الله يقول: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ و هم الأئمة و إِنَّهَا لَبَسِيلٌ مُّقِيمٌ لا يخرج منها أبدا، ثم قال لي: نعم إن الإمام إذا أبصر إلى الرجل عرفه و عرف لونه و إن سمع كلامه من خلف حائط عرفه و عرف ما هو، إن الله يقول: وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ و الْأَرْضِ و اِخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ و أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ و هم العلماء، فليس يسمع شيئا من الأمر ينطق به إلا عرفه، ناج أو هالك فلذلك يجيبهم بالذي يجيبهم.

ص: ۳۷۲

[۱۱۸۴] ۲- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ما وقتی مردی را می بینیم حقیقت ایمان و حقیقت نفاقش را می شناسیم.

[۱۱۸۵] ۳- عبد الله سلیمان گفته است: از حضرت صادق علیه السلام درباره امام پرسیدم که آیا خداوند چنان که به سلیمان داود [امور را] واگذار کرد به او هم واگذار کرده است؟ فرمودند: بله، و دلیلش آن که: مردی از او مسأله پرسید و ایشان جوابش داد. دیگری از همان موضوع پرسید و او جز جواب نخست داد. سپس کسی دیگر پرسید و ایشان جز دو جواب پیشین داد. سپس فرمودند: همانا این عطای ما است منت گذار یا ببخش بی حساب [ر. ک: صاد (۳۸): ۳۹] این آیه در قرائت علی علیه السلام این گونه است. [و در روایت مشهور به جای «ببخش»، «دریغ کن» است.] او گوید: من گفتم: خدا کارت را بسامان کند، وقتی این جواب ها را به آنان می دهد، می شناسدشان؟ فرمودند: سبحان الله! مگر نشنیده ای که خداوند می فرماید: همانا در آن نشانه هایی برای هوشیاران است. [حجر (۱۵): ۷۵] و آنان ائمه علیهم السلام هستند. و در راهی پابرجاست. [حجر (۱۵): ۷۶] که هرگز از آن خارج نمی شود. سپس به من فرمود: بله، همانا امام وقتی به مردی بنگرد او را و رنگش را می شناسد. و اگر سخنش را از پشت دیوار بشنود. او و چگونگی اش را می شناسد. که خداوند می فرماید: و از نشانه های او آفرینش آسمان ها و زمین و تفاوت زبان ها و رنگ هاتان است. که در آن نشانه هایی برای دانشوران است. [روم (۳۰): ۲۲] و آنان دانشمنداند. پس چیزی نیست که بشنود و به زبان آرد مگر این که آن را می شناسد. از نجات یافته ای باشد یا نابود شده

ای. برای همین است که این گونه جوابشان می دهد.

ص: ۳۷۳

أبواب التّاريخ بسم الله الرحمن الرحيم باب مولد النّبي صلّى الله عليه و اله و سلّم و وفاته. ولد النّبي صلّى الله عليه و اله و سلّم لاثنتي عشرة ليله مضت من شهر ربيع الأوّل في عام الفيل يوم الجمعة مع الزّوال. و روى أيضا عند طلوع الفجر قبل أن يبعث بأربعين سنه. و حملت به أمّه في أيّام التّشريق عند الجمره الوسطى و كانت في منزل عبد الله بن عبد المطّلب و ولدته في شعب أبي طالب في دار محمّد بن يوسف في الزّاويه القصوى عن يسارك و أنت داخل الدّار و قد أخرجت الخيزران ذلك البيت فصيرته مسجدا، يصلّي الناس فيه. و بقي بمكّه بعد مبعثه ثلاث عشرة سنه، ثمّ هاجر إلى المدينه و مكث بها عشر سنين، ثمّ قبض عليه السّلام لاثنتي عشرة ليله مضت من ربيع الأوّل يوم الإثنين و هو ابن ثلاث و ستين سنه و توفّي أبوه عبد الله بن عبد المطّلب بالمدينه عند أخواله و هو ابن شهرين و ماتت أمّه آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن كلاب بن مرّه بن كعب بن لؤي بن غالب و هو عليه السّلام ابن أربع سنين و مات عبد المطّلب و للنّبي صلّى الله عليه و اله و سلّم نحو ثمان سنين و تزوّج خديجه و هو ابن بضع و عشرين سنه، فولد له منها قبل مبعثه عليه السّلام القاسم و رقيه و زينب و أمّ كلثوم و ولد له بعد المبعث الطّيب و الطّاهر و فاطمه عليها السّلام و روى أيضا أنّه لم يولد بعد المبعث إلاّ فاطمه عليها السّلام و أنّ الطّيب و الطّاهر

ص: ۳۷۴

باب های تاریخ

تولد و وفات پیامبر صلّى الله عليه و اله و سلّم

پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- دوازده شب گذشته از ماه ربيع الاوّل، روز جمعه در عام الفیل هنگام ظهر و به روایتی هنگام سپیده، چهل سال پیش از بعثت به دنیا آمد. مادرش به او در روزهای تشریق [ایّام حجّ مشرکان در جمادی الاولى] کنار جمره میانی حامله شد. درحالی که در منزل عبد الله عبد المطّلب بود. و او را در شعب ابو طالب به دنیا آورد. در خانه محمّد يوسف در دورترین گوشه از دست چپ وقتی داخل خانه می شوی. و [در حکومت عبّاسیان] خیزران [مادر هادی عبّاسی] آن خانه را به مسجدی تبدیل کرد که مردم در آن نماز می خواندند. آن حضرت پس از بعثتش سیزده سال در مکّه ماند. سپس به مدینه هجرت کرده، ده سال در آن جا ماند. سپس دوازده شب گذشته از ربيع الاوّل در روز دوشنبه درگذشت درحالی که شصت و سه سال عمر کرده بود. پدرش عبد الله عبد المطّلب- درحالی که او دوماهه بود- در مدینه نزد دایی هایش وفات کرد. و مادرش آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لؤي غالب در چهارسالگی او درگذشت. و پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- هشت سال داشت که عبد المطّلب درگذشت. و وقتی بیست و چند ساله بود با خدیجه ازدواج کرد که از او برایش قاسم و رقيه و زينب و أمّ كلثوم پیش از بعثت و طّيب و طاهر و فاطمه عليها السّلام پس از بعثت به دنیا آمدند.

ص: ۳۷۵

ولدا قبل مبعثه، و مات خدیجه علیه السلام حین خرج رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الشَّعْبِ وَكَانَ ذَلِكَ قَبْلَ الْهَجْرَةِ بِسَنَةٍ وَ مَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِيجَةَ بِسَنَةٍ فَلَمَّا فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَنَّ الْمَقَامَ بِمَكَّةَ وَ دَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ وَ شَكَا ذَلِكَ إِلَى جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: أَخْرَجَ مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلِهَا، فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمْرُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْهَجْرَةِ.

[۱۱۸۶] ۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن عبد الله بن محمد بن أخي حماد الكاتب، عن الحسين بن عبد الله قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سيد ولد آدم؟ فقال: كان والله سيد من خلق الله، و ما برأ الله بريّه خيرا من محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

[۱۱۸۷] ۲-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحجاج، عن حماد، عن أبي عبد الله عليه السلام و ذكر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: ما برأ الله نسمة خيرا من محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

[۱۱۸۸] ۳-أحمد بن إدريس عليه السلام، عن الحسين بن عبد الله، عن محمد بن عيسى و محمد بن عبد الله، عن علي بن حديد، عن مرزم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قال الله تبارك و تعالی: يا محمد إني خلقتك و عليا نورا يعنى روحا بلا بدن قبل أن أخلق سماواتي و أرضي و عرشي و بحري فلم تزل تهلّني و تمجّدني، ثم جمعت روكهما فجعلتهما واحده فكانت تمجّدني و تقدّسني و تهلّني، ثم قسمتها ثنتين و قسمت الثنتين ثنتين فصارت أربعة: محمد واحد و علي واحد و الحسن و الحسين ثنتان، ثم خلق الله فاطمه من نور ابتدأها روحا بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا.

ص: ۳۷۶

و نیز روایت شده که پس از بعثت جز فاطمه علیها السلام تولّد نیافته و طیب و طاهر هم پیش از مبعث به دنیا آمده اند. و خدیجه هنگام بیرون آمدن رسول خدا-دروود خدا بر او و بر خاندانش-از شعب که یک سال پیش از هجرت بود، درگذشت. و ابو طالب یک سال پس از مرگ خدیجه درگذشت. و چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از دست داد، ماندن در مکه برایش خوش نیامده، در اندوهی سخت فرورفت و از آن به جبرئیل علیه السلام شکایت کرد. پس خداوند والا به او وحی فرستاد: از شهری که اهل آن ستمکارند، بیرون رو. که برای تو یاورى پس از ابو طالب نیست. و ایشان را به هجرت فرمان داد.

[۱۱۸۶] ۱-حسین عبد الله گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا-دروود خدا بر او و بر خاندانش-سرور فرزندان آدم است؟ فرمودند: به خدا سوگند! سرور آفریدگان خداوند است. و خداوند آفریده ای بهتر از محمد-دروود خدا بر او و بر خاندانش-به وجود نیاورده است.

[۱۱۸۷]۲- حمّاد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که ایشان از رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- یاد کرده، فرمودند: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: خداوند، مخلوقی بهتر از محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- به وجود نیاورد.

[۱۱۸۸]۳- مرّازم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند پاک و والا فرمود: ای محمّد! من تو و علی را به صورت نوری آفریدم. یعنی روحی بدون بدن. پیش از آن که آسمان ها و زمین و عرش و دریایم را بیافرینم. و تو پیوسته «لا اله الا الله» می گفتی و مرا تمجید می کردی. سپس روح شما دو تا را گرد آورده، یکی کردم. پس آن هم مرا تمجید و تقدیس کرده، لا اله الا الله می گفت. سپس آن را دو قسمت کرده، و باز هم دو قسمت کردم تا چهار تا شد: محمّد یکی، علی یکی و حسن و حسین دو تا. سپس خداوند فاطمه را از نوری آفرید، که در آغاز روحی بدون بدن بود. سپس به دست راستش ما را مسح کرده، نورش را به ما رساند.

ص: ۳۷۷

[۱۱۸۹]۴- أحمد، عن الحسين، عن محمّد بن عبد الله، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي حمزة قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: أوحى الله تعالى إلى محمّد صلّى الله عليه و اله و سلّم: أتى خلقتك و لم تك شيئا و نفخت فيك من روحى كرامه منى أكرمك بها حين أوجبت لك الطّاعة على خلقى جميعا، فمن أطاعك فقد أطاعنى و من عصاك فقد عصانى و أوجبت ذلك فى علىّ و فى نسله، ممّن اختصته منهم لنفسى.

[۱۱۹۰]۵- الحسين بن محمّد الأشعريّ، عن معلى بن محمّد، عن أبى الفضل عبد الله بن إدريس، عن محمّد بن سنان قال:

كنت عند أبى جعفر الثّانى عليه السّلام فأجريت اختلاف الشّيعه، فقال: يا محمّد إنّ الله تبارك و تعالى لم يزل متفرّدا بوحدانيّته ثمّ خلق محمّدا و عليّا و فاطمه، فمكتوا ألف دهر، ثمّ خلق جميع الأشياء، فأشهدهم خلقها و أجرى طاعتهم عليها و فوّض أمورها إليهم، فهم يحلّون ما يشاءون و يحزّون ما يشاءون و لن يشاءوا إلاّ أن يشاء الله تبارك و تعالى، ثمّ قال: يا محمّد هذه الدّيانه الّتى من تقدّمها مرق و من تخلف عنها محق و من لزّمها لحق، خذها إليك يا محمّد

[۱۱۹۱]۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن صالح بن سهل، عن أبى عبد الله عليه السّلام:

أنّ بعض قريش قال لرسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: بأىّ شىء سبقت الأنبياء و أنت بعثت آخرهم و خاتمهم؟ قال: إنى كنت أوّل من آمن برّبى و أوّل من أجاب حين أخذ الله ميثاق النّبيّين و أشهدهم على أنفسهم ألست برّبكم قالوا بلى، فكنت أنا أوّل نبيّ قال بلى فسبقتهم بالإقرار بالله.

[۱۱۹۲]۷- علىّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن علىّ بن إبراهيم،

ص: ۳۷۸

[۱۱۸۹]۴- ابو حمزه گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: خداوند والا به محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-

وحی کرد: ای محمّد من تو را آفریدم درحالی که هیچ نبودی. و از روح خودم در تو دمیدم به جهت محبّتم. که تو را با آن گرامی داشتم وقتی بر همه آفریدگانم اطاعت از تو را واجب کردم. پس هر کس از تو اطاعت کند از من اطاعت کرده و هر کس از تو نافرمانی کند از من نافرمانی کرده است. و آن را درباره علی و فرزندانش - کسانی از آنان که برای خودم اختصاص دادم - نیز واجب کردم.

[۱۱۹۰] ۵- محمّد سنان گوید: نزد حضرت جواد علیه السّلام بودم و از اختلاف شیعه سخن گفتم. فرمودند: ای محمّد! همانا خداوند پاک و والا پیوسته در یگانگی اش یکتا بود. سپس محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] او علی و فاطمه را آفرید. و ایشان هزار دوره ماندند. سپس همه اشیاء را آفرید و ایشان را به آفرینش آن ها گواه گرفت و اطاعتشان را بر آن ها اجرا کرده، امورشان را به ایشان سپرد. و ایشان آنچه را بخواهند حلال کرده، آنچه را بخواهند حرام می کنند و هرگز چیزی نمی خواهند جز آنچه خدای پاک و فرازمند بخواهد. سپس خداوند فرمود: ای محمّد! این است آیینی که هر که از آن پیش افتد، افتاده و هر که عقب بماند نابود شده و هر که با آن همراه شود، درک کرده است. ای محمّد! پیوسته با آن باش.

[۱۱۹۱] ۶- صالح سهل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که یکی از قریش به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش - عرض کرد: با چه چیزی از پیامبران پیش افتادی درحالی که در آخر و پایانشان مبعوث شدی؟ فرمودند: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آورد. و وقتی خداوند از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم و آنان گفتند: چرا. نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم و نخستین پیامبری بودم که گفت: آری. پس من از آنان با اقرار به خداوند پیش افتادم.

[۱۱۹۲] ۷- مفضّل گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: شما وقتی در

ص: ۳۷۹

عن علی بن حمّاد، عن المفضّل قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: كيف كنتم حيث كنتم في الأظلمة؟ فقال: يا مفضل! كنا عند ربنا ليس عنده أحد غيرنا، في ظلّه خضراء، نسبّحه و تقدّسه و نهلّله و نمجّده و ما من ملك مقرب و لا ذی روح غیرنا حتّى بدا له فی خلق الأشیاء فخلق ما شاء كيف شاء من الملائكة و غیرهم، ثمّ أنهى علم ذلك إلینا.

[۱۱۹۳] ۸- سهل بن زیاد، عن محمّد بن الولید قال: سمعت یونس بن یعقوب، عن سنان بن طریف، عن أبي عبد الله عليه السّلام يقول: قال:

إنّنا أوّل أهل بیت نوه الله بأسمائنا إنّّه لمّا خلق السّماوات و الأرض أمر مناديا فنادی أشهد أن لا إله إلاّ الله - ثلاثا - أشهد أنّ محمّدا رسول الله - ثلاثا - أشهد أنّ علیا امیر المؤمنین حقّا - ثلاثا -

[۱۱۹۴] ۹- أحمد بن إدريس، عن الحسين بن عبد الله الصّغیر، عن محمّد بن إبراهيم الجعفری، عن أحمد بن علی بن محمّد بن

عبد الله بن عمر بن علي بن أبي طالب عليه السلام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ كَانَ إِذْ لَمْ يَخْلُقْ الْكَانَ وَالْمَكَانَ وَخَلَقَ نَوْرَ الْأَنْوَارِ، الَّذِي نَوَّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ وَ أُجْرِي فِيهِ مِنْ نَوْرِهِ الَّذِي نَوَّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ وَ هُوَ النَّوْرُ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا، فَلَمْ يَزَلَا- نَوْرِينَ، أَوْلَيْنَ، إِذْ لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ كَوْنًا قَبْلَهُمَا، فَلَمْ يَزَلَا- يَجْرِيَانِ طَاهِرِينَ مَطْهَرِينَ فِي الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ حَتَّى افْتَرَقَا فِي أَطْهَرِ طَاهِرِينَ فِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

[۱۱۹۵] ۱۰-الحسين، عن محمد بن عبد، الله عن محمد بن سنان، عن المفضل، عن جابر بن يزيد قال:

قال لي أبو جعفر عليه السلام: يا جابر! إن الله أول ما خلق خلق محمدًا صلى الله عليه و اله و سلم و عترته

ص: ۳۸۰

سایه ها بودید چگونه بودید؟ فرمودند: ای مفضل! ما نزد پروردگارمان در سایه ای سبز بودیم و کسی جز ما نزدش نبود. و ما تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید او می گفتیم. و هیچ فرشته مقرب و جاننداری نبود تا اراده ای برای آفرینش اشیاء برای او پدید آمد و از فرشته و جز آن، آنچه خواست و هرگونه که خواست، آفرید. سپس علم آن را به ما رسانید.

[۱۱۹۳] ۸-سنان طریف از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ما نخستین خاندانی هستیم که خداوند نام های ما را بلندآوازه کرد. و آن وقتی بود که آسمان ها و زمین را آفرید و به نداگری فرمان داد تا ندا کند: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست-سه بار- گواهی می دهم که محمد رسول خدا است- سه بار- گواهی می دهم که علی به راستی امیر مؤمنان است-سه بار-.

[۱۱۹۴] ۹-احمد علی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا وقتی هیچ چیز نبود خداوند بود. آن گاه پدیده و مکان را آفرید. و روشنی روشنایی ها را آفرید، آنچه روشنایی ها از آن روشن شده اند. و در آن از نور خودش که روشنایی ها از آن روشن شده اند، جاری کرد. و آن نوری است که محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و علی را از آن آفرید. و پیوسته آنان دو نور نخستین بودند؛ زیرا هیچ چیزی پیش از آن دو به وجود نیامده بود. و پیوسته پاک و پاکیزه در صلب های پاک جاری بودند تا در پاک ترین آن ها علیهم السلام در عبد الله و ابو طالب جدا شدند.

[۱۱۹۵] ۱۰-جابر یزید گوید: حضرت باقر علیه السلام به من فرمود: ای جابر! خداوند در آغاز آفرینش، محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-و خاندان هدایتگر و هدایت

ص: ۳۸۱

الهداه المهتدين، فكانوا أشباح نور بين يدي الله، قلت: و ما الأشباح؟ قال ظلّ النور أبدان نورانية بلا أرواح و كان مؤيدا بروح واحده و هي روح القدس، فيه كان يعبد الله و عترته و لذلك خلقهم حلما، علماء، برره، أصفياء، يعبدون الله بالصلاه و الصوم و السجود و التسبيح و التهليل و يصلون الصلوات و يحجون و يصومون.

[۱۱۹۶] ۱۱- علی بن محمد و غیره، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن الولید شباب الصیرفی، عن مالک بن إسماعیل النهدی، عن عبد السلام بن حارث، عن سالم بن أبی حفصه العجلی، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

كان فی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ثلاثه لم تكن فی أحد غیره: لم یکن له فیء و كان لا یمر فی طریق فیمر فیہ بعد یومین أو ثلاثه إلا عرف أنه قد مر فیہ لطیب عرفه و كان لا یمر بحجر و لا بشجر إلا سجد له.

[۱۱۹۷] ۱۲- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن حماد بن عثمان، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

لما عرج برسول الله صلی الله علیه و اله و سلم انتهی به جبرئیل إلى مکان فخلی عنه، فقال له: یا جبرئیل تخلینی علی هذه الحاله؟ فقال: امضه فوالله لقد وطئت مکانا ما وطئه بشر و ما مشی فیہ بشر قبلك.

[۱۱۹۸] ۱۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن سعید، عن القاسم بن محمد الجوهری، عن علی بن أبی حمزه قال:

سأل أبو بصیر أبا عبد الله علیه السلام و أنا حاضر فقال: جعلت فداک کم عرج برسول الله صلی الله علیه و اله و سلم؟ فقال: مرتین فأوقفه جبرئیل موقفا، فقال له: مکانک یا محمد؟ فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملک قطّ و لا نبی، إن ربک یصلی فقال:

ص: ۳۸۲

شده اش را آفرید. که در پیشگاه خدا اشباح نور بودند. من عرض کردم: اشباح چیست؟ فرمودند: سایه نور، بدن های نورانی بدون روح که با یک روح که همان روح القدس است، یاری می شدند. با او بود که آن حضرت و خاندانش، خدا را بندگی می کردند. و به همین جهت آنان را بردبار، دانشمند، نیک، برگزیده آفرید تا با نماز و روزه و سجده و تسیح و تهلیل خدا را بندگی کنند. و آنان نماز می گزارند و حج کرده، روزه می گیرند.

[۱۱۹۶] ۱۱- سالم بن ابو حفصه عجلی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: سه چیز در رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود که در کسی جز او نبود: سایه نداشت، از راهی نمی گذشت جز این که هرکس پس از دو یا سه روز از آن جا می گذشت، می فهمید که ایشان از آن جا گذشته است. به خاطر بوی خوشش. و به سنگ و درختی نمی گذشت جز این که برایش سجده می کردند.

[۱۱۹۷] ۱۲- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- به معراج رفت، جبرئیل او را به مکانی رساند و از او جدا شد. حضرت به او فرمود: مرا بر این حالت تنها می گذاری؟ عرض کرد: برو، به خدا سوگند! در جایی گام نهاده ای که بشری در آن گام نگذاشته است. و پیش از تو بشری در آن جا راه نپیموده است.

[۱۱۹۸] ۱۳- علی ابو حمزه گفته است: من در خدمت حضرت صادق بودم که ابو بصیر به ایشان گفت: جانم فدایت! رسول

خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را چند بار به معراج بردند؟ فرمود: دو بار. و جبرئیل او را در جایی نگاه داشته، گفت: ای محمد! این جا بایست. که تو در جایی ایستاده ای که هیچ فرشته و پیامبری در

ص: ۳۸۳

یا جبرئیل و کیف یصلی؟ قال: یقول: سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي، فَقَالَ: اللَّهُمَّ عَفْوِكَ عَفْوِكَ، قَالَ: وَكَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ: قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: جَعَلْتَ فِدَاكَ مَا قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ! قَالَ: مَا بَيْنَ سَيْتَيْهَا إِلَىٰ رَأْسِهَا، فَقَالَ: كَانَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ يَتَلَأَلُ يَخْفِقُ وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا وَقَدْ قَالَ: زَبْرَجِدٌ، فَنَظَرَ فِي مِثْلِ سَمِّ الْإِبْرَةِ إِلَىٰ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ نُورِ الْعِظْمَةِ، فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ: يَا مُحَمَّدُ! قَالَ: لَيْبِكَ رَبِّي قَالَ: مَنْ لَأَمْتِكَ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ، قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبِي بَصِيرٍ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! وَاللَّهِ مَا جَاءَتْ وَلَا يَهْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأَرْضِ وَلَكِنْ جَاءَتْ مِنَ السَّمَاءِ مِشَافَهُ.

[۱۱۹۹] ۱۴- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن سيف، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال:

قلت لأبي جعفر عليه السَّلَام: صف لي نبي الله عليه السَّلَام، قال: كان نبي الله عليه السَّلَام أبيض مشرب حمرة، أدهج العينين، مقرون الحاجبين، شثن الأطراف كأنَّ الذهب أفرغ على برائنه عظيم مشاشه المنكبين، إذا التفت يلتفت جميعا من شدته استرساله، سربته سائله من لبتته إلى سرته كأنها وسط الفضة المصفاة و كأنَّ عنقه إلى كاهله إبريق فضة، يكاد أنفه إذا شرب أن يرد الماء و إذا مشى تكفأ كأنه ينزل في صلب، لم ير مثل نبي الله صلى الله عليه و اله و سلم قبله و لا بعده صلى الله عليه و اله و سلم.

[۱۲۰۰] ۱۵- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن أبي جميله، عن محمد الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السَّلَام قال:

إنَّ رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال: إنَّ الله مثل لي أمّتي في الطين و علمني أسماءهم كما علم آدم الأسماء كلها، فمرَّ بي أصحاب الزَّيَّات فاستغفرت لعلِّي و شيعته،

ص: ۳۸۴

آن جا نایستاده است. و پروردگارت [اینک] نماز می گزارد. او فرمود: ای جبرئیل چگونه نماز می گزارد؟ عرض کرد: می فرماید: سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ. منم پروردگار فرشتگان و روح، که رحمت بر خشمم پیشی گرفته است. آن گاه پیامبر فرمود: خدایا! گذشت، گذشت. درحالی که چنان نزدیک بود که خدا فرمود: دو کمان یا نزدیک تر. [نجم (۵۳): ۹] ابو بصیر عرض کرد: جانم فدایت! دو کمان یا نزدیک تر چیست؟ فرمود: به اندازه فاصله انتهای قوس تا سر آن. و فرمود: و میانشان حجابی می درخشید و خاموش می شد. و آن را نفهمیدم جز این که فرمود: زبرجدی است. و پیامبر از مثل سوراخ سوزن تا آنچه خدا خواست نور عظمت دید، آن گاه خداوند پاک و والا فرمود: ای محمد! او عرض کرد: لیبیک پروردگار من! فرمود: پس از تو چه کسی برای امتت خواهد بود؟ گفت: خدا داناتر است. فرمود: علی ابو طالب امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و رهبر شرافتمندان است. راوی گوید: سپس حضرت صادق علیه السَّلَام به ابو بصیر فرمود: ای ابو محمد! به خدا سوگند ولایت علی

عليه السلام از زمین نیامد بلکه آن به طور شفاهی از آسمان آمد.

[۱۱۹۹]۱۴- جابر گفته است: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: پیامبر خدا- درود بر او- را برایم وصف کنید. فرمودند: پیامبر خدا علیه السلام سفید مایل به سرخ، سیاه و درشت چشم، ابروان به هم پیوسته، کف دست و پاها پر گوشت و نه کوتاه که گویا طلا در قالبش ریخته باشند و چهارشانه بود. وقتی به کسی توجه می کرد، از انس بسیارش با همه وجودش به او توجه می کرد. موی سینه اش از گردن تا ناف کشیده شده، گویا میان نقره ای درخشان بود. و گویا از گردن تا سرشانه یک تنگ نقره ای است. بینی اش -وقتی آب می خورد- نزدیک بود که به آب برسد. و وقتی راه می رفت به پیش رو مایل بود گویا که به سرازیری می رود. نظیر پیامبر خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- دیده نشده است نه پیش از او و نه پس از او.

[۱۲۰۰]۱۵- محمد حلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: خداوند اتمم را در گل برای من مجسم کرده، نام هاشان را به من آموخت چنان که همه نام ها را به آدم آموخت. آن گاه صاحبان بیرق ها بر من گذشتند و من برای علی و شیعه اش آمرزش خواستم. که

ص: ۳۸۵

إِنَّ رَبِّي وَعَدَنِي فِي شِيعَةِ عَلِيٍّ خَصَلَهُ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا هِيَ؟ قَالَ: الْمَغْفِرَةُ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ وَأَنْ لَا يَغَادِرَ مِنْهُمْ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَهُمْ تَبَدُّلُ السَّيِّئَاتِ حَسَنَاتٍ.

[۱۲۰۱]۱۶- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن الحسن بن سيف، عن أبيه، عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خطب رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم الناس ثم رفع يده اليمنى قابضا على كفه ثم قال: أتدرون أيها الناس ما في كفي؟ قالوا: الله و رسوله أعلم، فقال: فيها أسماء أهل الجنة و أسماء آبائهم و قبائلهم إلى يوم القيامة، ثم رفع يده الشمال فقال: أيها الناس أتدرون ما في كفي؟ قالوا: الله و رسوله أعلم، فقال: أسماء أهل النار و أسماء آبائهم و قبائلهم إلى يوم القيامة، ثم قال: حكم الله و عدل، حكم الله و عدل، فريق في الجنة و فريق في السعير.

[۱۲۰۲]۱۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن إسحاق بن غالب، عن أبي عبد الله عليه السلام:

في خطبه له خاصه يذكر فيها حال النبي و الأئمة عليه السلام و صفاتهم، فلم يمنع ربنا لحلمه و أناته و عطفه ما كان من عظيم جرمهم و قبيح أفعالهم، أن انتجب لهم أحب أنبيائه إليه و أكرمهم عليه محمد بن عبد الله عليه السلام في حومه العز مولده و في دومه الكرم محتده، غير مشوب حسبه و لا ممزوج نسبه و لا مجهول عند أهل العلم صفته، بشرت به الأنبياء في كتبها و نطقت به العلماء بنعتها و تأملتة الحكماء بوصفها، مهذب لا يداني، هاشمي لا يوازي، أبطحي لا يسامي، شيمته الحياء و طبيعته السخاء مجبول على أوقار النبوة و أخلاقها، مطبوع على أوصاف الرساله و أحلامها إلى أن انتهت به أسباب مقادير الله

ص: ۳۸۶

پروردگام خصلتی را درباره شیعه علی به من وعده داده است. گفتند: آن چیست؟ فرمود: آمرزش برای کسی که ایمان آورده است. و باقی نگذاشتن صغیره و کبیره ای برای آنان و تبدیل سیئات به حسنات.

[۱۲۰۱]۱۶- حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- برای مردم خطبه خواند. سپس دست راستش را که مشت کرده بود، بالا- برده، فرمود: ای مردم! آیا می دانید در دست من چیست؟ آنان گفتند: خدا و رسولش دانانترند. فرمود: نام های اهل بهشت تا روز قیامت و نام پدران و قبیله هاشان در آن است. سپس دست چپش را بالا برده، فرمود: ای مردم! آیا می دانید در این دستم چیست؟ آنان گفتند: خدا و رسولش دانانترند. فرمود: نام های اهل دوزخ تا روز قیامت و نام پدران و قبیله هاشان در آن است. سپس فرمود: خدا داوری کرد و عدالت ورزید. گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ.

[۱۲۰۲]۱۷- اسحاق غالب از حضرت صادق علیه السلام در خطبه ویژه ای که احوال و اوصاف پیامبر و امامان علیهم السلام را بیان می کند روایت کرده که: گناهان بزرگ و کردارهای زشت مردم- به خاطر بردباری و احسان و مهربانی پروردگارمان- مانع نشد که او محبوب ترین پیامبران نزد خود و گرامی ترین شان بر خود محمّد عبد الله [درود خدا بر او و بر خاندانش] را برایشان برگزیند که تولّدش در حریم عزّت و اقامتش در سایه سار کرامت بود. آیین اش نیالوده و نسبش نیامیخته بود. صفتش نزد اهل دانش ناشناس نبود و پیامبران در کتاب هاشان او را بشارت داده، دانشمندان در وصفش سخن رانده و حکیمان در صفتش به اندیشه نشسته بودند. پاک گشته ای بی نظیر، هاشمی ای بی مانند و ابطحی ای بی هم طراز. صفتش حیا و طبعش سخا. بر وقار و اخلاق نبوت سرشته. بر اوصاف و اندیشه های رسالت مهر خورده. [تا این که به سبب او اسباب تقدیرهای خداوند در اوقات خودش پایان گرفته، داوری درباره او به فرمان خداوند تا نهایتش جاری شده و داوری حتمی خداوند او را به هدفش رساند.]

ص: ۳۸۷

إلى أوقاتها و جرى بأمر الله القضاء فيه إلى نهاياتها، أذاه محتوم قضاء الله إلى غاياتها، تبشّر به كلّ أمّة من بعدها و يدفعه كلّ أب إلى أب من ظهر، إلى ظهر لم يخلطه في عنصره سفاح و لم ينجسه في ولادته نكاح، من لدن آدم إلى أبيه عبد الله، في خير فرقه و أكرم سبط و أمنع رهط و أكلا حمل و أودع حجر، اصطفاه الله و ارتضاه و اجتباه و آتاه من العلم مفاتيحه و من الحكم ينابيعه، ابتعته رحمه للعباد و ربيعا للبلاد و أنزل الله إليه الكتاب فيه البيان و التّبيان قرآنا عربيا غير ذى عوج لعلهم يتقون، قد بينه للنّاس و نهجه بعلم قد فضّله و دين قد أوضحه و فرائض قد أوجبها و حدود حدّها للنّاس و بينها و أمور قد كشفها لخلقها و أعلنها، فيها دلالة إلى التّجاه و معالم تدعو إلى هداية، فبلغ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم ما أرسل به و صدع بما أمر و أدّى ما حمّل من أثقال التّبوء و صبر لرّبّه و جاهد في سبيله و نصح لأئمّته و دعاهم إلى التّجاه و حتّمهم على الذّكر و دلّهم على سبيل الهدى، بمنهج و دواع، أسّس للعباد أساسها و منار رفع لهم أعلامها، كيلا يضلّوا من بعده و كان بهم رءوفا رحيمًا.

[۱۲۰۳]۱۸- محمّد بن يحيى، عن سعد بن عبد الله، عن جماعه من أصحابنا، عن أحمد بن هلال، عن أمّيه بن عليّ القيسيّ قال:

حدّثني درست بن أبي منصور أنّه سأل أبا الحسن الأوّل عليه السّلام أكان رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم محجوجا بأبي

طالب؟ فقال: لا- ولكنه كان مستودعا للوصايا فدفعها إليه صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم قال: قلت: فدفع إليه الوصايا على أنه محجوج به؟ فقال: لو كان محجوجا به ما دفع إليه الوصية، قال: فقلت: فما كان حال أبي طالب؟ قال: أقرَّ بالنبيِّ و بما جاء به و دفع إليه الوصايا و مات من يومه.

[١٢٠٤] ١٩-الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن منصور

ص: ٣٨٨

هر امتی او را به پس از خودش بشارت داد. و هر پدری پشت به پشت او را به پدری تحویل داد. اصلتش از آدم تا پدرش عبد الله به هیچ زنایی نیامیخت و در ولادتش هیچ نکاحی آن را پلید نکرد. او در بهترین طایفه و گرامی ترین نواده و والاترین خانواده و محفوظترین بطن و امانت دارترین دامن بود. خداوند او را انتخاب کرده، برگزید و به او راضی شد. و به او کلیدهای دانش و سرچشمه های حکمت داد. او را به عنوان رحمتی بر بندگان و بهاری بر سرزمین ها برانگیخت. و آن کتاب را که بیان و تبیین در آن است، قرآنی عربی که کزی ای در آن نیست بر او نازل کرد تا شاید پروا کنند. که برای مردم تبیین کرده، توضیحش داد. با دانشی که تفصیل داد و دینی که روشنش ساخت و فریضه هایی که واجب کرد و حدودی که برای مردم برقرار ساخته، بیانش کرد. اموری که برای مردم آشکارشان ساخت رهنمونی به سوی نجات بود و نشانه هایی که به هدایتش فرامی خواند. پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آنچه را برایش فرستاده شده بود، ابلاغ کرد و آنچه را فرمان داده شده بود، آشکار ساخت و آنچه از بارهای پیامبری برداشته بود، ادا کرد و به خاطر پروردگارش شکیبایی کرده، در راهش به جان کوشید. امتش را ارشاد کرد و به سوی نجاتشان فراخوانده، به ذکر [خدا] تشویقشان کرد. با شیوه های روشن و انگیزه ها به راه هدایت راهنمایی کرد و با شیوه ها و انگیزه هایی اساس آن را برای بندگان بنیان نهاد، نشانه هایش را بر مناره هایی بلند ساخت تا پس از او گمراه نشوند. که او به آنان مهربان و دلسوز بود.

[١٢٠٣] ١٨-امیه بن علی قیسی گفت: درست ابو منصور به من گفت که او از حضرت ابو الحسن اول [امام کاظم] علیه السلام پرسیده که آیا ابو طالب بر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- حجت بود؟ ایشان فرموده است: نه، ولی امانتدار وصایا بود و آن ها را به پیامبر سپرد. او گوید من عرض کردم: بنابر این که بر او حجت بود وصایا را به او سپرد؟ فرمودند: اگر او بر ایشان حجت بود وصیت را به او نمی سپرد. او گوید من عرض کردم: پس ابو طالب بر چه حالی بود؟ فرمود: به پیامبر و به آنچه آورده بود، اقرار کرد و وصایا را به او سپرده، همان روز درگذشت.

[١٢٠٤] ١٩-مردی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی رسول خدا

ص: ٣٨٩

بن العباس، عن علی بن أسباط، عن يعقوب بن سالم، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لَمَا قبض رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم بات آل محمّد عليه السلام بأطول ليله حتّى ظنّوا أن لا سماء تظلّهم و لا أرض تقلّهم لأنّ رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم و تر الأقربين و الأبعدين في الله، فبيناهم كذلك إذ أتاهم آت لا يرونها و

يسمعون كلامه، فقال: السلام عليكم أهل البيت ورحمه الله وبركاته، إن في الله عزاء من كل مصيبه و نجاه من كل هلكه و دركاً لهما فأت كل نفس ذائقة الموت و إنما توفون أجوركم يوم القيامة فمن زحزح عن النار و أدخل الجنة فقد فاز و ما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور إن الله اختاركم و فضلكم و طهركم و جعلكم أهل بيت نبية و استودعكم علمه و أورثكم كتابه و جعلكم تابوت علمه و عصا عزه و ضرب لكم مثلاً من نوره و عصمكم من الزلل و آمنكم من الفتن، فتعزوا بعزاء الله، فإن الله لم ينزع منكم رحمته و لن يزيل عنكم نعمته، فأنتم أهل الله عز و جل العزيم بهم تمت النعمة و اجتمعت الفرقة و ائتلفت الكلمة و أنتم أوليائه، فمن تولاكم فاز و من ظلم حقاكم زهق، موذتكم من الله واجبه في كتابه على عباده المؤمنين، ثم الله على نصركم إذا يشاء قدير فاصبروا لعواقب الأمور، فإنها إلى الله تصير قد قبلكم الله من نبيه و ديعه و استودعكم أوليائه المؤمنين في الأرض فمن أدى أمانته آتاه الله صدقه، فأنتم الأمانة المستودعه و لكم الموده الواجبه و الطاعة المفروضه و قد قبض رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و قد أكمل لكم الدين و بين لكم سبيل المخرج، فلم يترك لجاهل حجه، فمن جهل أو تجاهل أو أنكر أو نسي أو تناسى فعلى الله حسابه و الله من وراء حوائجكم و أستودعكم الله و السلام عليكم. فسألت أبا جعفر عليه السلام ممن أتاهم التعزیه، فقال: من الله تبارك و تعالی.

ص: ۳۹۰

-درود خدا بر او و بر خاندانش-وفات کرد، خاندان محمد-درود خدا بر او و بر خاندانش-درازترین شب را گذراندند چنان که گمان کردند هیچ آسمانی بر ایشان سایه نینداخته و هیچ زمینی ایشان را به دوش نمی کشد؛ زیرا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نزدیک و دور را در راه خدا متحد ساخته بود. در چنین احوالی بودند که ناگاه کسی آمد که دیده نمی شد ولی سخنش را می شنیدند. او عرض کرد: درود و رحمت و برکات خداوند بر شما خاندان. همانا در راه خدا از هر رنجی، شکیبایی ای و از هر هلاکتی، نجاتی و برای از دست رفته، جبرانی است. هرکسی مرگ را می چشد. و شما پاداش خود را در روز قیامت خواهید گرفت. کسی که از آتش دور شده، به بهشت وارد شود، نجات یافته و رستگار شده است. و زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست. [آل عمران (۳) : ۱۸۵] خداوند شما را برگزید و فضیلت تان داد. پاکتان ساخت و خاندان پیامبرش قرار داد. علمش را به شما سپرد و کتابش را به شما ارث داد. شما را صندوق علم و عصای عزتت قرار داد. برایتان از نور خودش مثال زد. از لغزش نگاهتان داشته، از فتنه و آزمایش ها ایمنتان ساخت. پس به صبری خداپسندانه شکیبایی کنید که خداوند رحمتش را از شما جدا نکرده، نعمتش را از شما بر نداشته است. شما یی اهل خدای عزتمند. با شما نعمت کامل شده، پراکندگی گرد آمده و سخن یگانه شده است. و شما دوستان اوید. پس هر که شما را دوست بدارد، رستگار شده و آن که در حق شما ستم کند، نابود گشته. دوستی شما بر بندگان مؤمن از سوی خداوند در کتابش واجب شده. سپس خداوند هروقت بخواهد، به یاری شما توانا است. پس تا پایان کارها شکیبایی کنید. که آن ها به خداوند می رسند. خداوند شما را از پیامبرش به عنوان امانت پذیرفت و دوستان مؤمنش در زمین را به شما سپرد. و هر که امانتت را ادا کند خداوند پاداش راستی اش را می دهد. پس شما امانت سپرده شده اید و دوستی و اطاعت واجب برای شما است. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-درگذشت ولی دین را برایتان کامل کرده راه نجات را روشن ساخته، برای جاهل هم حجتی و عذری نگذشت. پس کسی که جاهل باشد یا خود را به جهالت بزند یا انکار کند یا فراموش کند یا خود را به فراموشی بزند، حسابش با خدا است. و خداوند نیازهای شما را می داند. و من شما را به خدا می سپارم. و درود بر شما. من از حضرت باقر علیه السلام درباره

کسی که برای شکیبایی دادن آمده بود، پرسیدم. فرمودند: از سوی خدای پاک و والا بود.

ص: ۳۹۱

[۱۲۰۵] ۲۰-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن إسماعيل بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم إذا رئي في الليله الظلماء رئي له نور كأنه شقه قمر.

[۱۲۰۶] ۲۱-أحمد بن إدريس، عن الحسين بن عبيد الله، عن أبي عبد الله الحسين الصغير، عن محمد بن إبراهيم الجعفري، عن أحمد بن علي بن محمد بن عبد الله بن عمر بن علي بن أبي طالب، عن أبي عبد الله عليه السلام و محمد بن يحيى، عن سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن فضال، عن بعض رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

نزل جبرئيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال: يا محمد! إن ربك يقرئك السلام و يقول: إني قد حرمت النار على صلب أنزلك و بطن حملك و حجر كفلك، فالصليب صلب أبيك عبد الله بن عبد المطلب و البطن الذي حملك فأمنه بنت وهب و أمّا حجر كفلك فحجر أبي طالب.

و في روايه ابن فضال و فاطمه بنت أسد.

[۱۲۰۷] ۲۲-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن زراره بن أعين، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

يحشر عبد المطلب يوم القيامة أمه واحده، عليه سيماء الأنبياء و هيبه الملوك.

[۱۲۰۸] ۲۳-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن الهيثم بن واقد، عن مقزن، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن عبد المطلب أول من قال بالبداء، يبعث يوم القيامة أمه وحده عليه بهاء الملوك و سيماء الأنبياء.

[۱۲۰۹] ۲۴-بعض أصحابنا، عن ابن جمهور، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن

ص: ۳۹۲

[۱۲۰۵] ۲۰-اسماعيل عمار از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- وقتی در شب تار، دیده می شدند، نوری همچون پاره ماه برایشان دیده می شد.

[۱۲۰۶] ۲۱-احمد علی و برخی دیگر از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده اند که ایشان فرمودند: جبرئيل عليه السلام بر

پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-نازل شده، عرض کرد: ای محمد! پروردگارت به تو سلام رسانده، می فرماید: من آتش را بر صلیبی که تو را فرود آورد و بر بطنی که تو را نگاه داشت و بر دامنی که تو را پرورش داد، حرام کردم. و آن صلب، صلب پدیرت عبد الله بن عبد المطلب و بطنی که تو را نگاه داشت آمنه بنت وهب و دامنی که تو را پرورش داد، دامن-ابو طالب-و در روایت ابن فضال-و فاطمه بنت اسد است.

[۱۲۰۷]۲۲-زراره اعین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: عبد المطلب در روز قیامت همچون یک امت محشور می شود که چهره پیامبران و هیبت شهریاران را دارد.

[۱۲۰۸]۲۳-مقرن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا عبد المطلب نخستین کسی بود که به بدا معتقد شد. که در روز قیامت همچون یک امت محشور می شود درحالی که جمال شهریاران و سیمای پیامبران را دارد.

[۱۲۰۹]۲۴-مفضل عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

ص: ۳۹۳

ابن رثاب، عن عبد الرحمن بن الحجاج و عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر جميعا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: يبعث عبد المطلب أمه وحده، عليه بهاء الملوك و سيماء الأنبياء و ذلك أنه أول من قال بالبداء، قال: و كان عبد المطلب أرسل رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم إلى رعاته في إبل قد نذت له، فجمعها فأبطأ عليه فأخذ بحلقه باب الكعبه و جعل يقول:

يا رب أ تهلك آلک

إن تفعل فأمر ما بدا لك

فجاء رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بالإبل و قد وجه عبد المطلب في كل طريق و في كل شعب في طلبه و جعل يصيح:

يا رب أ تهلك آلک

إن تفعل فأمر ما بدا لك

و لما رأى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم أخذه فقبله و قال: يا بني لا وجهتك بعد هذا في شيء فإني أخاف أن تغتال فتقتل.

[۱۲۱۰]۲۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن حمران، عن أبان بن تغلب قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لما أن وجه صاحب الحبشه بالخييل و معهم الفيل ليهدم البيت، مروا بإبل لعبد المطلب فساقوها، فبلغ ذلك عبد المطلب فأتى صاحب الحبشه فدخل الآذن، فقال: هذا عبد المطلب بن هاشم قال: و ما يشاء؟ قال الترجمان: جاء في

إبل له ساقوها يسألک ردّها، فقال ملک الحبشه لأصحابه: هذا رئیس قوم و زعيمهم، جئت إلى بيته العذی يعبد له لأهدمه و هو يسألنی إطلاق إبله، أما لو سألتنی الإمساك عن هدمه لفعلت، ردّوا عليه إبله، فقال عبد المطلب لترجمانه: ما قال لك الملك؟ فأخبره، فقال عبد المطلب: أنا ربّ الإبل و لهذا البيت ربّ يمنع، فردّت إليه إبله و انصرف عبد المطلب نحو منزله،

ص: ۳۹۴

عبد المطلب همچون يك ائت برانگیخته می شود درحالی که جمال شهریاران و سیمای پیامبران را دارد و این برای آن است که او نخستین کسی بود که به بداء معتقد شد. و فرمود: عبد المطلب، رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را به سوی شتربانانش فرستاد تا شتران رمیده را برایش گرد آورد. آن گاه که او دیر کرد، حلقه در کعبه را گرفته، می گفت: «پروردگارا آیا خاندانت را نابود می کنی. اگر چنین می کنی، امری است که برایت بدا شده است.» پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- شتر را آورد. درحالی که عبد المطلب بر هر راه و هر درّه ای به جستجویش کسی روانه کرده، فریاد می زد: «پروردگارا آیا خاندانت را نابود می کنی. اگر چنین می کنی امری است که برایت بدا شده است.» و چون رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را دید، او را گرفت و شروع به بوسیدنش کرد و گفت: پسرم، از این پس تو را دنبال چیزی نمی فرستم که می ترسم گرفتار گشته و کشته شوی.

[۱۲۱۰]۲۵- ابان تغلب گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: وقتی امیر حبشه لشکر خود را به همراه فیلان به سوی خانه [کعبه] فرستاد تا آن را خراب کند، به شتران عبد المطلب گذشته، آن ها را با خود بردند. عبد المطلب این را شنید. پس به نزد امیر حبشه آمد. دربان به نزد او رفت و گفت: عبد المطلب هاشم این جا است. او گفت: چه می خواهد؟ دیلماج گفت: درباره شترانش که برده اند، آمده است تا آن ها را بخواهد. امیر حبشه به یارانش گفت: این رئیس و سرور مردمی است که من آمده ام خانه ای را که عبادتش می کنند، خراب کنم ولی او از من رهایی شترانش را می خواهد! هان اگر می خواست دست از خراب کردن آن بردارم، چنان می کردم. شترانش را به او برگردانید. آن گاه عبد المطلب به دیلماج گفت: امیر به تو چه گفت: او آن سخنان را باز گفت. عبد المطلب گفت: من صاحب شترم و این خانه صاحبی دارد که جلویش را می گیرد. آن گاه شترانش را به او بازگرداندند و عبد المطلب به سوی منزلش رفت.

ص: ۳۹۵

فمرّ بالفیل فی منصرفه، فقال للفیل: یا محمود! فحرّک الفیل رأسه، فقال له: أتدری لم جاءوا بک؟ فقال الفیل برأسه: لا، فقال عبد المطلب: جاءوا بک لتهدم بیت ربک أفتراک فاعل ذلك؟ فقال برأسه: لا، فانصرف عبد المطلب إلى منزله فلما أصبحوا غدوا به لدخول الحرم فأبی و امتنع عليهم، فقال عبد المطلب لبعض موالیه عند ذلك: اعل الجبل فانظر تری شیئا، فقال: أری سوادا من قبل البحر، فقال له: یصیبه بصرک أجمع؟ فقال له: لا و لأوشک أن یصیب، فلما أن قرب، قال: هو طیر کثیر و لا أعرفه یحمل کلّ طیر فی منقاره حصاه مثل حصاه الخذف، أو دون حصاه الخذف فقال عبد المطلب: و ربّ عبد المطلب ما ترید إلاّ القوم، حتّی لَمّا صاروا فوق رؤوسهم أجمع ألقّت الحصاه فوقعت کلّ حصاه علی هامّہ رجل فخرجت من دبره فقتلته فما انفلت منهم إلاّ رجل واحد یخبر الناس، فلما أن أخبرهم ألقّت علیه حصاه فقتلته.

[۱۲۱۱] ۲۶-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن رفاعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان عبد المطلب يفرش له بفناء الكعبة لا يفرش لأحد غيره و كان له ولد يقومون على رأسه فيمنعون من دنا منه، فجاء رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و هو طفل يدرج حتى جلس على فخذي، فأهوى بعضهم إليه لينحيه عنه، فقال له عبد المطلب: دع ابني فإن الملك قد أتاه.

[۱۲۱۲] ۲۷-محمد بن يحيى، عن سعد بن عبد الله، عن ابراهيم بن محمد الثقفي، عن علي بن المعلی، عن أخيه محمد، عن درست بن أبي منصور، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

ص: ۳۹۶

در راه به فیلی برخورد و به آن گفت: ای محمود! فیل سرش را حرکت داد. پس به او گفت: می دانی برای چه کاری تو را آورده اند؟ فیل با اشاره سرش گفت: نه. و عبد المطلب گفت: تو را آورده اند تا خانه پروردگارت را خراب کنی. آیا تو آن را انجام می دهی؟ آن با اشاره سرش گفت: نه. آن گاه عبد المطلب به سوی منزلش رفت. چون صبح شد آن فیل را برای داخل شدن به حرم بردند که آن سرباززد و امتناع ورزید. پس عبد المطلب به یکی از غلامانش گفت: از کوه بالا برو و بنگر که چه چیزی می بینی. او گفت: سیاهی ای از سوی دریا می بینم. به او گفت: چشمت همه آن ها را می بینی؟ گفت: نه، ولی اندکی دیگر می بینی. و چون نزدیک شدند، گفت: پرندگان زیادی اند ولی من نمی شناسمشان. هر کدام در منقارشان سنگریزه ای مانند سنگریزه ای که با پشت ناخن پرتاب می کنند دارند، پس عبد المطلب گفت: سو گند به پروردگار عبد المطلب که جز این گروه را نمی خواهند. تا وقتی همه بالای سر آنان رسیدند، سنگریزه ها را انداختند. و هر کدام از سنگریزه ها بر سر مردی افتاد و از تهیگاهش بیرون آمد و او را کشت. و از آنان جز یک مرد نماند تا به مردم خبر دهد. و چون آن خبر را داد، سنگریزه ای بر او افتاد و او را کشت.

[۱۲۱۱] ۲۶-رفاعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: برای عبد المطلب در آستانه کعبه فرشی می انداختند که برای جز او نمی انداختند. و او فرزندان داشت که در کنارش می ایستادند و از نزدیک شدن افراد به او جلوگیری می کردند. تا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- که کودکی تازه به راه افتاده بود، آمد و بر زانوی او نشست. یکی از پسرانش خواست او را دور کند که عبد المطلب به او گفت: رها کن پسرم را که فرشته او را آورده است.

[۱۲۱۲] ۲۷-ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی

ص: ۳۹۷

لَمَّا وُلِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَكَثَ أَيَّامًا لَيْسَ لَهُ لَبَنٌ، فَأَلْقَاهُ أَبُو طَالِبٍ عَلَى ثَدْيِ نَفْسِهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ لَبَنًا فَرَضَ مِنْهُ أَيَّامًا حَتَّى وَقَعَ أَبُو طَالِبٍ عَلَى حَلِيمَةَ السَّعْدِيَّةِ فَدَفَعَهُ إِلَيْهَا.

[۱۲۱۳] ۲۸-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ مِثْلَ أَبِي طَالِبٍ مِثْلَ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، أَسْرَوْا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشَّرْكَ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ.

[۱۲۱۴]۲۹-الحسين بن محمد و محمد بن يحيى، عن أحمد بن إسحاق، عن بكر بن محمد الأزدي، عن إسحاق بن جعفر، عن أبيه عليه السلام قال:

قيل له: إنهم يزعمون أن أبا طالب كان كافرا؟ فقال: كذبوا كيف يكون كافرا و هو يقول؟ :

ألم تعلموا أنا وجدنا محمدا

نبيا كموسى خطا في أول الكتب

و في حديث آخر: كيف يكون أبو طالب كافرا و هو يقول؟ :

لقد علموا أن ابننا لا مكذب

لدينا و لا يعبا بقليل الأباطل

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه

ثم اليتامى عصمه للأرامل

[۱۲۱۵]۳۰-علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

بينما النبي صلى الله عليه و اله و سلم في المسجد الحرام و عليه ثياب له جدد فألقى المشركون عليه سلا ناقة فملئوا ثيابه بها، فدخله من ذلك ما شاء الله فذهب إلى أبي طالب فقال له: يا عم كيف ترى حسبي فيكم؟ فقال له: و ما ذاك يا ابن أخي؟ فأخبره الخبر، فدعا أبو طالب حمزه و أخذ السيف و قال لحمزه خذ السلا، ثم توجه

ص: ۳۹۸

پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-به دنیا آمد، چند روزی بی شیر ماند. تا ابو طالب او را بر سینه خودش چسباند، پس خداوند در آن شیری فروفرستاد و چند روزی از آن خورد تا ابو طالب حلیمه سعديه را یافت و به او سپردش.

[۱۲۱۳]۲۸-هشام سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حکایت ابو طالب، حکایت اصحاب کهف است. ایمان را پنهان کردند و اظهار شرک کردند و خدا هم دو بار پاداششان داد.

[۱۲۱۴]۲۹-اسحاق جعفر از پدرش علیه السلام روایت کرده که [کسانی] به ایشان گفتند: آنان می پندارند که ابو طالب کافر بوده است. فرمود: دروغ می گویند چگونه کافر باشد وقتی می گویند: آیا ندانستند که ما محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] را پیامبری همچون موسی یافتیم که نامش در کتاب های پیشین نوشته شده است.

و در حدیثی دیگر چنین است: چگونه ابو طالب کافر است در حالی که می گوید:

آنان دانستند که فرزند ما در نزد ما تکذیب نشده و به سخن یاوه اعتنا نمی شود.

او نیکوکاری است که به آبروی او از ابر آب خواسته می شود. او فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است.

[۱۲۱۵] ۳۰- هشام حکم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هنگامی که پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- در مسجد الحرام بود و لباس هایی نو در بر داشت، مشرکان شکمبه شتری به رویش انداخته، لباس هایش را به آن آلودند. ایشان از این کار بسیار آزرده شده، به سوی ابو طالب رفت و فرمود: عمو جان، مرا در میان خودتان چگونه می بینید؟ او گفت: برادرزاده ام، این چه پرسشی است؟ آن گاه ایشان از آن خبر بازگفت. پس ابو طالب حمزه را فراخواند، شمشیر برداشت و به حمزه گفت: شکمبه را بردار. سپس به سوی آن مردم رفت در حالی که پیامبر هم با او بود.

ص: ۳۹۹

إلى القوم و النبي معه فأتى قريشا و هم حول الكعبة، فلما رأوه عرفوا الشرّ في وجهه، ثم قال لحمزه: أمر السّلا على سبالهم ففعل ذلك حتّى أتى على آخرهم، ثم التفت أبو طالب إلى النبي فقال: يا ابن أخي! هذا حسبك فينا.

[۱۲۱۶] ۳۱- علی، عن أبيه، عن ابن أبي نصر، عن إبراهيم بن محمد الأشعريّ، عن عبيد بن زراره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لما توفّي أبو طالب نزل جبرئيل على رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم فقال: يا محمد! اخرج من مكّه، فليس لك فيها ناصر، و ثارت قريش بالنبيّ صلّى الله عليه و اله و سلّم، فخرج هاربا حتّى جاء إلى جبل بمكّه يقال له الحجون فصار إليه.

[۱۲۱۷] ۳۲- علی بن محمد بن عبد الله و محمد بن يحيى، عن محمد بن عبد الله رفعه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ أبا طالب أسلم بحساب الجمل، قال بكلّ لسان.

[۱۲۱۸] ۳۳- محمد بن يحيى، عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى، عن أبيهما، عن عبد الله بن المغيرة، عن إسماعيل بن أبي زياد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أسلم أبو طالب بحساب الجمل و عقد بيده ثلاثا و ستين.

[۱۲۱۹] ۳۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن الحسين بن علوان الكلبيّ، عن عليّ بن الحزور الغنويّ، عن أصبغ بن نباته الحنظليّ قال:

رأيت أمير المؤمنين عليه السلام يوم افتتح البصره و ركب بغله رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم (ثمّ) قال: أيّها النّاس ألا أخبركم بخير الخلق يوم يجمعهم الله، فقام إليه أبو أيوب الأنصاريّ فقال: بلى يا أمير المؤمنين حدّثنا فإنّك كنت تشهد و نغيب،

آن گاه به نزد قریش آمد که گرد کعبه بودند. چون او را دیدند، بدی و نفرت را از چهره اش خواندند. پس او به حمزه گفت: شکمبه را به سیلشان بمال. او چنین کرد تا به نفر آخرشان رسید. سپس ابو طالب به پیامبر-دروود خدا بر او و بر خاندانش-رو کرده، گفت: ای پسر برادرم! این است قدر تو در میان ما.

[۱۲۱۶]۳۱- عیید زراره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی ابو طالب وفات کرد، جبرئیل بر رسول خدا-دروود خدا بر او و بر خاندانش-نازل شده، عرض کرد: ای محمّد! از مکه بیرون رو که در آن برایت یآوری نیست. در حالی که قریش بر پیامبر-دروود خدا بر او و بر خاندانش-هجوم آوردند ایشان گریزان بیرون آمد تا به کوهی در مکه رسید که به آن حجون می گفتند. پس به آن جا رفت.

[۱۲۱۷]۳۲- از محمّد عبد الله حدیثی که تا حضرت صادق علیه السلام بالا رفته، روایت شده که ایشان فرمود: ابو طالب به حساب جمل [حروف ابجد] اسلام آورد.

[۱۲۱۸]۳۳- اسماعیل ابو زیاد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ابو طالب با حساب جمل اسلام آورد و با دستش رقم شصت و سه را به هم آورد.

[۱۲۱۹]۳۴- اصبع بن نباته حنظلی گفته است: روزی که امیر مؤمنان علیه السلام بصره را فتح کرد، ایشان را سوار بر استر رسول خدا-دروود خدا بر او و بر خاندانش-دیدم. [سپس] فرمود: ای مردم آیا شما را از بهترین آفریدگان در روزی که خدا آنان را گرد آورد، آگاه نکنم؟ ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: چرا ای امیر مؤمنان بگو که

إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ سَبْعَةٌ مِنْ وَلَدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا يَنْكُرُ فَضْلَهُمْ إِلَّا كَافِرٌ وَلَا يَجْحَدُ بِهِ إِلَّا جَاهِدٌ، فَقَامَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَمِعْتُ لَنَا لِنَعْرِفَهُمْ فَقَالَ: إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ الرَّسُلُ وَإِنَّ أَفْضَلَ الرَّسُلِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَصِيُّ نَبِيِّهَا، حَتَّى يَدْرُكَهُ نَبِيُّهَا، أَلَا وَإِنَّ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامِ، أَلَا وَإِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءِ، أَلَا وَإِنَّ أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَجَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، لَهُ جَنَاحَانِ خَضِييَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ، لَمْ يَنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَنَاحَانِ غَيْرَهُ، شَيْءٌ كَرَّمَ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَشَرَّفَهُ وَالسَّيِّدَانِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجْعَلُهُ اللَّهُ مِنْ شَاءِ مَنْ أَهْلَ الْبَيْتِ، ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْآيَةَ: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا. ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا.

[۱۲۲۰]۳۵- محمّد بن الحسين، عن سهل بن زياد، عن ابن فضال، عن علي بن النعمان، عن أبي مريم الأنصاري، عن أبي جعفر

علیه السلام قال:

قلت له: كيف كانت الصلاه على النبي صلى الله عليه و اله و سلم؟ قال: لما غسله أمير المؤمنين عليه السلام و كفته سجاه ثم أدخل عليه عشره فداروا حوله ثم وقف أمير المؤمنين عليه السلام في وسطهم فقال إن الله و ملائكته يصيرون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليماً فيقول القوم كما يقول حتى صلى عليه أهل المدينة و أهل العوالي.

[۱۲۲۱] ۳۶- محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن علي بن سيف، عن أبي المغراء، عن عقبه بن بشير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

ص: ۴۰۲

تو حاضر بودی و ما غایب. پس فرمود: همانا بهترین آفریدگان در روزی که خدا همه را گرد آورد هفت تن از فرزندان عبد المطلب اند که فضیلتشان را جز کافر و منکر انکار نمی کند. عمّار یاسر-خدایش بیامرزد-برخاسته، عرض کرد: ای امیر مؤمنان، نامشان را بگو تا ما آنان را بشناسیم. فرمود: همانا بهترین آفریدگان در روزی که خدا آنان را گرد آورد، فرستادگانند. و برترین فرستادگان، محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. و همانا برترین فرد هر امتی پس از پیامبرش وصی پیامبر است تا پیامبری دیگر آید. هان که برترین اوصیا، وصی محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. هان که برترین آفریدگان پس از اوصیا شهیدانند. و هان که برترین شهیدان، حمزه عبد المطلب و جعفر ابو طالب اند که دو بال آغشته به خون دارد و با آن ها در بهشت پرواز می کند. که از این امت به کسی جز او دو بال داده نشده است. چیزی است که خداوند با آن به محمّد- درود خدا بر او و بر خاندانش- فضیلت و بزرگی داده است. و [دیگر] دو نواده، حسن و حسین و مهدی علیهم السلام هستند. که خداوند او را از میان ما خاندان قرارش می دهد. سپس این آیه را خواند و هر کس از خدا و رسولش طاعت کند، با کسانی خواهد بود که خداوند به آنان نعمت داده است. که آنان پیامبران و راستان و شهیدان و صالحان اند. و آنان رفیقان خوبی هستند. این موهبتی از سوی خدا است. و همین بس که خداوند عالم است. [نساء (۴): ۶۹ و ۷۰]

[۱۲۲۰] ۳۵- ابو مریم انصاری گفته است: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: نماز بر پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- چگونه بوده است؟ فرمود: چون امیر مؤمنان علیه السلام او را غسل داده، کفن کرد، روپوشی بر او انداخت. سپس ده نفر را به نزدش آورد که دورش حلقه زدند. سپس امیر مؤمنان علیه السلام در میانشان ایستاده، فرمود: خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید به او درود فرستید و سلام دهید. سلامی تمام. [احزاب (۳۳): ۵۶] و مردم چنان که او می گفت، می گفتند تا اهل مدینه و حوالی اش بر او نماز گزاردند.

[۱۲۲۱] ۳۶- عقبه بشیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: پیامبر

ص: ۴۰۳

قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم لعلي عليه السلام: يا علي ادفني في هذا المكان و ارفع قبري من الأرض أربع أصابع و رش

علیه من الماء.

[۱۲۲۲] ۳۷- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

أتى العباس أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا علي إن الناس قد اجتمعوا أن يدفنوا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم في بقیع المصلی و أن يؤمهم رجل منهم، فخرج أمير المؤمنين عليه السلام إلى الناس فقال: يا أيها الناس صلى الله عليه و اله و سلم إن رسول الله ص إمام حیا و میتا و قال: إني أدفن في البقعة التي أقبض فيها، ثم قال على الباب فصلی عليه، ثم أمر الناس عشره عشره يصلون عليه ثم يخرجون.

[۱۲۲۳] ۳۸- محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن علي بن سيف، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لما قبض النبي صلى الله عليه و اله و سلم صلت عليه الملائكة و المهاجرون و الأنصار فوجا فوجا، قال: و قال أمير المؤمنين عليه السلام: سمعت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يقول في صحته و سلامته: إنما أنزلت هذه الآية علي في الصلاة علي بعد قبض الله لي: إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

[۱۲۲۴] ۳۹- بعض أصحابنا رفعه، عن محمد بن سنان، عن داود بن كثير الرقي قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما معنى السلام على رسول الله؟ فقال: إن الله تبارك و تعالی لما خلق نبيه و وصيه و ابنته و ابنه و جميع الأئمة و خلق شيعتهم أخذ عليهم الميثاق و أن يصبروا و يصابروا و يرابطوا و أن يتقوا الله و وعدهم أن يسلم لهم الأرض المباركة و الحرم الآمن و أن ينزل لهم البيت المعمور

ص: ۴۰۴

-درود خدا بر او و بر خاندانش- به علی علیه السلام فرمود: ای علی، مرا در این جا دفن کن و قبرم را چهار انگشت از زمین بلندتر کن و بر آن آب پاش.

[۱۲۲۲] ۳۷- حلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: عباس به نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای علی، مردم گرد آمده اند تا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- را در بقیع مصلی [نماز گاه پیامبر صلى الله عليه و اله در روزهای عید] دفن کنند و مردی از آنان امامشان شود. امیر مؤمنان علیه السلام به سوی مردم بیرون رفته، فرمود: ای مردم، همانا رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- امام است، چه زنده باشد و چه مرده. و او فرمود: من در زمینی دفن می شوم که در آن در گذشته ام. سپس بر در ایستاده، بر او نماز خواند. سپس مردم را فرمان داد که ده نفر بر او نماز گزارند و بیرون روند.

[۱۲۲۳] ۳۸- جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی پیامبر -درود خدا بر او و بر خاندانش- درگذشت فرشتگان و مهاجران و انصار گروه گروه بر او نماز گزاردند. و امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: از رسول خدا-درود خدا

بر او و بر خاندانش -در تندرستی و سلامتیش شنیدم می فرماید: همانا این آیه خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید به او درود فرستاده، سلام دهید. سلامی کامل. درباره نماز بر من پس از وفاتم، نازل شده است.

[۱۲۲۴] ۳۹- داود بن کثیر رقی گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: معنای سلام بر رسول خدا چیست؟ فرمودند: خداوند پاک و والا وقتی پیامبر و وصی اش و دختر و پسرانش و همه امامان را آفرید و شیعیانشان را آفرید، از آنان پیمان گرفت که شکیبایی و پایداری کرده، از خداوند پروا کنند. و به آنان وعده داد که زمین مبارک و حرم امن را به آنان تسلیم کرده، بیت معمور را برایشان نازل کرده،

ص: ۴۰۵

و يظهر لهم السقف المرفوع و يريحهم من عدوهم، و الأرض التي يبدلها الله من السلام و يسلم ما فيها لهم، لا شبه فيها-قال: لا خصومه فيها-لعدوهم و أن يكون لهم فيها ما يحبون و أخذ رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم على جميع الأئمة و شيعتهم الميثاق بذلك و إنما السلام عليه تذكروه نفس الميثاق و تجديد له على الله، لعله أن يعجله جل و عز و يعجل السلام لكم بجميع ما فيه.

[۱۲۲۵] ۴۰- ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سمعتة يقول: اللهم صل على محمد صفيك و خليلك و نجيك، المدبر لأمرك.

باب النهي عن الإشراف على قبر النبي صلى الله عليه و اله و سلم [۱۲۲۶] ۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن جعفر بن المثنى الخطيب قال:

كنت بالمدينة و سقف المسجد الذي يشرف على القبر قد سقط و الفعله يصعدون و ينزلون و نحن جماعه، فقلت لأصحابنا من منكم له موعد يدخل على أبي عبد الله عليه السلام الليلة؟ فقال مهران بن أبي نصر: أنا، و قال إسماعيل بن عمار الصيرفي: أنا، فقلنا لهما: سلاه لنا عن الصيعة لنعرف على قبر النبي صلى الله عليه و اله و سلم، فلما كان من الغد لقيناها، فاجتمعنا جميعا، فقال إسماعيل: قد سألتنا لكم عما ذكرتم، فقال: ما أحب لأحد منهم أن يعلو فوقه و لا آمنه أن يرى شيئا يذهب منه بصره أو يراه قائما يصلي أو يراه مع بعض أزواجه صلى الله عليه و اله و سلم.

باب مولد أمير المؤمنين صلوات الله عليه ولد أمير المؤمنين عليه السلام بعد عام الفيل بثلاثين سنة و قتل عليه السلام في شهر رمضان لتسع بقين منه ليلة الأحد سنة أربعين من الهجرة و هو ابن ثلاث

ص: ۴۰۶

سقف بالا برده شده [عیسی] را برایشان نمایان کرده، از دشمنانشان آسوده گرداند. و نیز زمینی را که خداوند به دار السلام دگرگون می کند با آنچه در آن است که لکه ای در آن برای دشمنانشان نیست. فرمود: دشمنی ای در آن نیست به آنان تسلیم کند. و آنچه در آن دوست می دارند برای آنان باشد. و رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- از همه امامان و

شیعیان‌شان بر آن پیمان گرفت. و همانا این سلام یادآور پیمان و تجدید آن بر خداوند است تا شاید در آن شتاب کند و آن سلام را با همه آنچه در آن است سریع تر به شما رساند.

[۱۲۲۵] ۴۰- عبد الله سنان گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: خداوند ابر محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] برگزیده و دوست و هم رازت که تدبیرگر امر تو است، درود فرست.

نهی از اشراف بر قبر پیامبر صلی الله علیه و اله

[۱۲۲۶] ۱- جعفر بن مثنای خطیب گفت: من در مدینه بودم و سقف مسجدی که مشرف بر قبر بود افتاده بود و کارگران بالا و پایین می رفتند و ما گروهی بودیم. من به اصحابمان گفتم: چه کسی از شما امشب با حضرت صادق علیه السلام وعده دارد؟ مهران ابو نصر گفت: من. و اسماعیل بن عمّار صیرفی هم گفت: من. ما به هردو گفتیم: از ایشان درباره این بالا رفتن پرسید تا ما هم قبر پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- را از بالا ببینیم. چون فردا شد، با آن دو دیدار کرده، همه گرد آمدیم. آن گاه اسماعیل گفت: از ایشان درباره گفته تان پرسیدیم. فرمودند: برای هیچ یک از شما نمی پسندم که بر بالای قبر برود و به کسی از شما ایمنی نمی دهم از این که چیزی که ببیند و بینایی اش برود. که او را یا در حال نماز می بیند یا با یکی از همسرانش.

ولادت امیر مؤمنان- درود خدا بر او-

امیر مؤمنان علیه السلام سی سال پس از عام الفیل به دنیا آمد و در نه روز مانده از ماه رمضان شب یکشنبه سال چهل هجری کشته شد. در حالی که شصت و سه سال

ص: ۴۰۷

و ستین سنه، بقی بعد قبض النبی صلی الله علیه و اله و سلم ثلاثین سنه و أمه فاطمه بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف و هو أول هاشمی ولده هاشم مرتین.

[۱۲۲۷] ۱- الحسين بن محمّد، عن محمّد بن یحیی الفارسی، عن أبي حنیفه محمّد بن یحیی، عن الولید بن أبان، عن محمّد بن عبد الله بن مسکان، عن أبيه قال:

قال أبو عبد الله علیه السلام: إن فاطمه بنت أسد جاءت إلى أبي طالب لتبشّره بمولد النبی صلی الله علیه و اله و سلم فقال أبو طالب: اصبري سبتا أبشرك بمثله إلا التبوّه، و قال: التّیبت ثلاثون سنه و كان بین رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و أمير المؤمنین علیه السلام ثلاثون سنه.

[۱۲۲۸] ۲- علی بن محمّد بن عبد الله، عن السّیاری، عن محمّد بن جمهور، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله علیه السلام قال:

إن فاطمه بنت أسد أم أمير المؤمنین كانت أول امرأه هاجرت إلى رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من مكّه إلى المدینه علی قدمیها و كانت من أبرّ الناس برسول الله صلی الله علیه و اله و سلم، فسمعت رسول الله و هو يقول: إنّ الناس يحشرون يوم

القیامه عراه كما ولدوا، فقالت: وا سواتاه، فقال لها رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: فَإِنِّي أسأل الله أن يعثك كاسيه و سمعته يذكر ضغطه القبر، فقالت: وا ضعفاه، فقال لها رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: فَإِنِّي أسأل الله أن يكفيك ذلك، و قالت لرسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم يوما: إِنِّي أريد أن أعتق جاريتي هذه، فقال لها: إن فعلت أعتق الله بكل عضو منها عضوا منك من النار، فلمّا مرضت أوصت إلى رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم و أمرت أن يعتق خادمها و اعتقل لسانها فجعلت تومي إلى رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم إيماء فقبل رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم وصيتها، فبينما هو ذات يوم قاعد إذ أتاه أمير المؤمنين عليه السّلام و هو يبكي فقال له رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: ما يبكيك؟ فقال: ماتت أمّي فاطمه، فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم:

ص: ٤٠٨

داشت. ایشان پس از درگذشت پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- سی سال ماند. مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است. و حضرت نخستین هاشمی ای است که پدرش از هر دو طرف هاشم است.

[١٢٢٧] ١- عبد الله مسكان گفته است: حضرت صادق عليه السّلام فرمود: فاطمه بنت اسد به نزد ابو طالب آمد تا به ولادت پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- بشارتش دهد که ابو طالب گفت: سبتي صبر کن تا من هم تو را به مانند او جز در پیامبری بشارت دهم و حضرت فرمود: سبت سي سال است. و میان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و امير مؤمنان عليه السّلام سي سال فاصله بود.

[١٢٢٨] ٢- یکی از اصحابمان از حضرت صادق عليه السّلام روایت کرده که ایشان فرمودند: همانا فاطمه بنت اسد- مادر امير مؤمنان- نخستین زنی بود که از مکه تا مدینه با پای پیاده به سوی رسول خدا صَلَّى الله عليه و اله هجرت کرد. و او مهربان ترین مردم به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود. وقتی از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- شنید که می فرماید: مردم در روز قیامت برهنه برانگیخته می شوند چنان که به دنیا آمده اند. گفت: وای از این رسوایی! پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به او فرمود: من از خدا درخواست می کنم که تو را پوشیده برانگیزد. آن گاه از ایشان شنید که از فشار قبر سخن می گوید. پس گفت: وای از این ناتوانی. پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به او فرمود: من از خدا درخواست می کنم که تو را از آن حفظ کند. و او روزی به ایشان عرض کرد: من می خواهم این کنیزم را آزاد کنم. حضرت به او فرمود: اگر چنین کنی خداوند به هر عضوی از آن، عضوی از تو را از آتش آزاد می کند. و او چون بیمار شد، به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- وصیت کرده، سفارش کرد که خادمش را آزاد کند. و زبانش بند آمده بود. پس با اشاره به ایشان گفت و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- وصیتش را پذیرفت. یک روز هنگامی که پیامبر نشسته بود ناگاه امير مؤمنان گریه کنان به نزدش آمد. ایشان به او فرمود: برای چه می گریی؟ عرض کرد: مادرم فاطمه درگذشت.

ص: ٤٠٩

و أمّي و الله، و قام مسرعا حتّى دخل فنظر إليها و بکی، ثمّ أمر النساء أن يغسلنّها و قال صَلَّى الله عليه و اله و سلم: إذا فرغتنّ فلا

تحدثن شيئاً حتى تعلمنني، فلمّا فرغن أعلمنه بذلك، فأعطاهنّ أحد قميصيه الّذي يلي جسده و أمرهنّ أن يكفّفنها فيه و قال للمسلمين: إذا رأيتموني قد فعلت شيئاً لم أفعله قبل ذلك فسلوني لم فعلته، فلمّا فرغن من غسلها و كفنها دخل صلى الله عليه و اله و سلّم فحمل جنازتها على عاتقه، فلم يزل تحت جنازتها حتى أوردها قبرها، ثمّ وضعها و دخل القبر فاضطجع فيه، ثمّ قال فأخذها على يديه حتى وضعها في القبر، ثمّ انكبّ عليها طويلاً يناجيها و يقول لها: ابنك ابنك [ابنك] ثمّ خرج و سوى عليها، ثمّ انكبّ على قبرها فسمعوه يقول: لا إله إلاّ الله، اللهمّ إنّي أستودعها إياك، ثمّ انصرف، فقال له المسلمون: إنّنا رأيناك فعلت أشياء لم تفعلها قبل اليوم، فقال: اليوم فقدت برّ أبي طالب، إن كانت ليكون عندها الشّيء فتؤثرني به على نفسها و ولدها و إنّي ذكرت القيامة و أنّ الناس يحشرون عراه، فقالت: و اسوأ تاه، فضمنت لها أن يبعثها الله كاسيه و ذكرت ضغطه القبر فقالت: و اضعفاه، فضمنت لها أن يكفيها الله ذلك، فكفّفنتها بقميصي و اضطجعت في قبرها لذلك و انكبيت عليها، فلقنتها ما تسأل عنه، فإنّها سئلت عن ربّها فقالت، و سئلت عن رسولها فأجابت و سئلت عن وليّها و إمامها فارتجّ عليها، فقلت: ابنك ابنك [ابنك].

[۱۲۲۹]۳- بعض أصحابنا، عمّن ذكره، عن ابن محبوب، عن عمر بن أبان الكلبيّ، عن المفضّل بن عمر قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: لمّا ولد رسول الله فتح لآمنه بياض فارس و قصور الشّام، فجاءت فاطمه بنت أسد أمّ أمير المؤمنين إلى أبي طالب ضاحكه مستبشرة، فأعلمته ما قالت آمنه، فقال لها أبو طالب: و تتعجّبين من

ص: ۴۱۰

رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمود: و مادر من هم بود، به خدا سوگند! و شتابان برخاسته، داخل شد و به او نگرسته و گریست. سپس به زنان فرمان داد تا او را غسل دهند. و فرمود: وقتی کارتان انجام یافت، کاری نکنید تا مرا خبر نکرید. وقتی آنان کار را به پایان بردند به ایشان خبر دادند. ایشان بهترین دو پیراهنی را که روی بدنش می پوشید به آنان داده، فرمان داد تا او را در آن کفن کنند و به مسلمانان فرمود: وقتی مرا دیدید کاری می کنم که پیش از آن نمی کردم. از من پرسید که برای چه کردم. و چون از غسل و کفنش فارغ شدند، حضرت به خانه داخل شده، جنازه اش را بر دوش برداشت. و تا آن را وارد قبر کند، بر دوشش بود. سپس آن را به زمین گذاشته، وارد قبر شده، در آن دراز کشید. سپس برخاسته، آن را بر دستانش گرفت و در قبر گذاشت، سپس مدّتی دراز خم شده، با او نجوا کرد درحالی که به او می فرمود: پسرت، پسرت [پسرت] سپس بیرون آمده، قبر را بر او هموار کرد سپس به روی قبر خم شده، از او شنیدند که می فرماید: لا اله الاّ الله. خدایا من او را به تو می سپارم. سپس رفت آن گاه مسلمانان به ایشان گفتند: شما را دیدیم کارهایی می کردی که پیش از امروز نکرده بودی. فرمود: امروز نیکی ابو طالب را از دست دادم. اگر چیزی نزد او بود، مرا بر خود و فرزندش مقدّم می داشت. من از روز قیامت یاد کردم و اینکه مردم برهنه برانگیخته می شوند او گفت: وای از این رسوایی! پس من برایش ضمانت کردم که خداوند او را پوشیده برانگیزد. و از فشار قبر سخن گفتم و او گفت: وای از ناتوانی ام! پس من برایش ضمانت کردم که خداوند او را از آن حفظ کند. آن گاه با پیراهن او را کفن کردم و برای همین در قبرش خوابیدم و سر به گوشش گذارده، آنچه را از او می پرسیدند به او تلقین کردم. از او، از پروردگارش پرسیدند و او پاسخ گفت. و از پیامبرش پرسیده شد و پاسخ گفت. و چون از ولی! و امامش پرسیدند، زبانش بند آمد تا من گفتم: پسرت، پسرت، [پسرت].

[۱۲۲۹]۳- مفضّل بن عمر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: وقتی رسول خدا- درود خدا بر او و بر

خاندانش-تولّد یافت، برای آمنه بیابان های پارس و کاخ های شام گشوده شد. آن گاه فاطمه بنت اسد خندان و شادمان به نزد ابو طالب آمده، او را به سخنان آمنه آگاه کرد. ابو طالب به او گفت: تو از این تعجب می کنی.

ص: ۴۱۱

هذا، إنك تحلين و تلدين بوصيته و وزيره.

[۱۲۳۰]۴-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن البرقي، عن أحمد بن زيد النيسابوري قال: حدثني عمر بن إبراهيم الهاشمي، عن عبد الملك بن عمر، عن أسيد بن صفوان صاحب رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال:

لما كان اليوم الذي قبض فيه أمير المؤمنين عليه السلام ارتجّ الموضوع بالبكاء و دهش الناس كيوم قبض النبي صلى الله عليه و اله و سلم و جاء رجل باكيا و هو مسرع مسترجع و هو يقول: اليوم انقطعت خلفه النبوه حتى وقف على باب البيت العذي فيه أمير المؤمنين عليه السلام فقال: رحمك الله يا أبا الحسن كنت أول القوم إسلاما و أخلصهم إيمانا و أشدهم يقينا و أخوفهم لله و أعظمهم عناء و أحوطهم على رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و آمنهم على أصحابه و أفضلهم مناقب و أكرمهم سوابق و أرفعهم درجه و أقربهم من رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و أشبههم به هديا و خلقا و سماتا و فعلا- و أشرفهم منزله و أكرمهم عليه فجزاك الله عن الإسلام و عن رسوله و عن المسلمين خيرا، قويت حين ضعف أصحابه و برزت حين استكانوا و نهضت حين وهنوا و لظمت منهاج رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم إذ هم أصحابه، [و]كنت خليفته حقا لم تنازع و لم تضرع برغم المنافقين و غيظ الكافرين و كره الحاسدين و صغر الفاسقين فقامت بالأمر حين فشلوا و نطقت حين تتعتعوا و مضيت بنور الله إذ وقفوا، فاتبعوك فهدوا و كنت أخفضهم صوتا و أعلاهم قنوتا و أقلهم كلاما و أصوبهم نطقا و أكبرهم رأيا و أشجعهم قلبا و أشدهم يقينا و أحسنهم عملا و أعرفهم بالأمر، كنت و الله يعسوباً للدين أولا و آخرا: الأول حين تفرّق الناس و الآخر حين فشلوا، كنت للمؤمنين أبا رحيمًا، إذ صاروا عليك عيالا، فحملت أثقال ما عنه ضعفوا و حفظت ما أضعوا و رعيت ما أهملوا و شمّرت إذا

ص: ۴۱۲

تو هم وصی و وزیر او را آبستن شده، به دنیا می آوری.

[۱۲۳۰]۴-أسيد صفوان يك از ياران رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش - گفته است: روزی که امير مؤمنان عليه السلام وفات کرد، آن مکان به گریه لرزید و مردم سرگردان شدند، مانند روزی که پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-درگذشت. و مردی گریه کنان و شتابان و «انا لله...» خوان آمد و می گفت: امروز خلافت پیامبری قطع شد. تا بر در خانه ای ایستاد که امير مؤمنان عليه السلام در آن بود. آن گاه گفت: خدا تو را پیامرزد ای ابو الحسن. تو نخستین کسی از این مردم بودی که مسلمان شد. خالص ترین شان از جهت ایمان. و استوارترین شان از جهت یقین. هراسان ترین شان برای خداوند. و بزرگ ترین شان در رنج. نخستین نگاهبان رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-و امانتدارترین شان بر اصحاب او. برترین شان از جهت منقبت و گرامی ترین شان از جهت سابقه. بلندترین شان از جهت رتبه و نزدیک ترین شان به رسول خدا-درود خدا

بر او و بر خاندانش - شبیه ترین شان به او از جهت روش و آفرینش و هیأت و کردار. والاترین شان از جهت منزلت و گرمی ترین شان بر او. پس خدا به تو از اسلام و رسول و مسلمانان جزای خیر دهد. وقتی اصحاب او ناتوان شدند تو قوی بودی و چون خوار شدند تو به میدان رفتی و وقتی سستی کردند، تو برخاستی. با روش رسول خدا - درود خدا بر او و بر خاندانش - همراه شدی وقتی که اصحابش عدول کردند. تو خلیفه راستین او بودی که با ناخرسندی منافقان و خشم کافران و ناخشنودی کافران و خواری فاسقان، مورد نزاع قرار نگرفته، خوار نشدی. پس وقتی آنان از هم پاشیدند تو به امر دین قیام کردی. و وقتی به لکنت افتادند تو به سخن درآمدی. وقتی باز ایستادند تو با نور خداوند راه خویش پی گرفتی. پس مردم از تو پیروی کرده، هدایت شدند. تو کم ادعاترین و فرمانبردارترین، کم سخن ترین و درست گوترین، بلند نظرترین و پرجرئت ترین، پریقین ترین و نیکو کردارترین و آشناترین شان به امور بودی. به خدا سوگند! تو در آغاز و پایان امیر دین بودی. آغاز، وقتی که مردم پراکنده شدند و پایان، هنگامی که از هم پاشیدند. برای مؤمنان پدری مهربان بودی وقتی در سرپرستی تو قرار گرفتند. و بارهایی را برداشتی که از آن ها ناتوان شده بودند. آنچه را تباه کردند، نگاه داشتی و آنچه را رها کردند، تو رعایت کردی.

ص: ۴۱۳

اجتمعوا و علوت إذ هلعوا و صبرت إذ أسرعوا و أدركت أوتار ما طلبوا و نالوا بك ما لم يحتسبوا، كنت على الكافرين عذابا صبا و نهبا و للمؤمنين عمدا و حصنا، فطرت و الله بنعمائها و فزت بحبائنها و أحرزت سوابغها و ذهبت بفضائلها، لم تغفل حجتك و لم يزرغ قلبك و لم تضعف بصيرتك و لم تجبن نفسك و لم تخز كنت كالجبل لا تحركه العواصف و كنت كما قال عليه السلام: آمن الناس في صحبتك و ذات يدك و كنت كما قال عليه السلام: ضعيفا في بدنك قويا في أمر الله، متواضعا في نفسك، عظيما عند الله، كبيرا في الأرض، جليلا عند المؤمنين، لم يكن لأحد فيك مهمز و لا لقائل فيك مغمز [و لا لأحد فيك مطمع] و لا لأحد عندك هوادة الضعيف الدليل عندك قوي عزيز حتى تأخذ له بحقه، و القوى العزيز عندك ضعيف دليل حتى تأخذ منه الحق و القريب و البعيد عندك في ذلك سواء، شأنك الحق و الصدق و الرفق و قولك حكم و حتم و أمرك حلم و حزم و رأيك علم و عزم فيما فعلت، و قد نهج السبيل و سهل العسير و أطفئت النيران و اعتدل بك الدين و قوى بك الإسلام، فظهر أمر الله و لو كره الكافرون و ثبت بك الإسلام و المؤمنون و سبقت سبعا بعيدا و أتعبت من بعدك تعباً شديدا، فجللت عن البكاء و عظمت رزيتك في السماء و هدت مصيبتك الأنام، فإننا لله و إنا إليه راجعون، رضينا عن الله قضاءه و سلمنا لله أمره، فو الله لن يصاب المسلمون بمثلك أبدا، كنت للمؤمنين كهفا و حصنا و قته راسيا و على الكافرين غلظه و غيظا، فألحقك الله بنبيه و لا أحرمانا أجرك و لا أضلنا بعدك و سكت القوم حتى انقضى كلامه و بكى و بكى أصحاب رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ثم طلبوه فلم يصادفوه.

ص: ۴۱۴

وقتی [برای باطل] گرد آمدند تو کوشش کردی. و چون بی تابی کردند، تو [در رتبه] بالا رفتی. چون شتاب کردند تو صبر کردی و خون هایی را که طلب می کردند، تو [انتقام آن را] گرفتی و با تو به چیزی رسیدند که گمانش را نداشتند. تو بر کافران عذابی ریزنده و گیرنده بودی و برای مؤمنان ستون و سنگر. به خدا سوگند! با نعمت های آن [خلافت] آفریده شدی و به داده هایش کامیاب گشتی. سوابقش را حفظ کردی و با فضیلت هایش رفتی. برهانت کند نشد و دلت عدول نکرد. بینایی

ات ضعیف نشد و جانت ترسو نشد و فرونیفتاد. مانند کوهی بودی که گردبادها نتواندش لرزاند. و چنان بودی که پیامبر علیه السلام فرمود: امانتدارترین مردم در همراهی و مال. و چنان بودی که او علیه السلام فرمود: در بدن ناتوانی و در امر خدا توانا. فروتن در خویشتن و بزرگ در نزد خدا. کبیر در زمین و شکوهمند در نزد مؤمنان. درباره تو برای هیچ کسی جای عیب جویی و برای هیچ گوینده ای جای غمز و اشاره ای نبود. [و نه برای کسی درباره ات جای طمعی بود. ابا هیچ کسی تعارف و مجامله نداشتی. ناتوان و خوار در پیش تو توانا و گرانمقدار بود تا حقش را برایش برگردانی. و توانا و گرانمقدار نزد ناتوان و خوار بود تا حقی از او بازستانی. نزدیک و دور برایت در این باره برابر بود. کردارت برخوردار از حق و راستی و نرمی، سخت حکمت و یقین، فرمانت بردباری و دوراندیشی و دیدگاهت دانش و کوشش در آنچه می کنی. و راه، روشن. و سخت، آسان. و آتش، خاموش. و دین با تو راست و اسلام با تو نیرومند گشت. پس امر خدا ظاهر شد اگرچه کافران را ناخوش آید. اسلام و مؤمنان با تو پایدار شدند. بسیار پیش افتادی و رهاوان پس از خودت را بسیار به زحمت انداختی [زیرا هرچقدر تلاش کنند به پای تو نمی رسند]. تو شکوهمندتر از آنی که برایت گریه بس باشد. مصیبت ات در آسمان بزرگ بود و [در زمین] مردمان را خرد کرد. انا لله و انا الیه راجعون. . به قضای خداوند خشنودیم و به فرمانش تسلیم. ولی به خدا سوگند! مسلمانان هرگز مانند تو را از دست نمی دهند. تو برای مؤمنان پناه و سنگر و کوهی بلند استوار بودی و بر کافران خشونت و خشم. پس خدا تو را به پیامبرش پیوندد و ما را از پاداش تو محروم نکرده، پس از تو گمراهمان نکند و مردم خاموش بودند. تا سخن او به پایان رسید و گریست. و اصحاب رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هم گریستند. سپس گوینده این سخنان را جستجو کردند و نیافتند.

ص: ۴۱۵

[۱۲۳۱] ۵-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن صفوان الجمال قال:

كنت أنا و عامر و عبد الله بن جذاعه الأزدي عند أبي عبد الله عليه السلام قال: فقال له عامر: جعلت فداك إن الناس يزعمون أن أمير المؤمنين عليه السلام دفن بالرحبه؟ قال: لا، قال: فأين دفن؟ قال: إنه لما مات احتمله الحسن عليه السلام فأتى به ظهر الكوفة قريبا من النجف يسره عن الغري يمنه عن الحيره، فدفنه بين ذكوات بيض قال: فلما كان بعد ذهبته إلى الموضع، فتوهمت موضعا منه، ثم أتيته فأخبرته فقال لي: أصبت رحمك الله- ثلاث مرّات-

[۱۲۳۲] ۶-أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن القاسم بن محمد، عن عبد الله بن سنان قال:

أتاني عمر بن يزيد فقال لي: اركب، فركبت معه، فمضينا حتى أتينا منزل حفص الكناسي فاستخرجته فركب معنا، ثم مضينا حتى أتينا الغري فأنتهينا إلى قبر، فقال: انزلوا هذا قبر أمير المؤمنين عليه السلام فقلنا من أين علمت؟ فقال: أتيته مع أبي عبد الله عليه السلام حيث كان بالحيره غير مرّه و خبرني أنه قبره.

[۱۲۳۳] ۷-محمد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن عبد الله بن محمد، عن عبد الله بن القاسم، عن عيسى شلقان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن أمير المؤمنين عليه السلام له خنوله في بني مخزوم و إن شابا منهم أتاه فقال: يا خالي

إِنَّ أَخِي مَاتَ وَ قَدْ حَزَنَتْ عَلَيْهِ حَزْنَا شَدِيدًا، قَالَ: فَقَالَ لَهُ: تَشْتَهِي أَنْ تَرَاهُ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَأَرْنِي قَبْرَهُ، قَالَ: فَخَرَجَ وَمَعَهُ بَرْدَةٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَتْرًا بَهَا، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْقَبْرِ تَلَمَّطَتْ شَفْتَاهُ ثُمَّ رَكَضَهُ بِرَجْلِهِ فَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَ هُوَ يَقُولُ بِلِسَانِ الْفَرَسِ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَمْ

ص: ٤١٦

[١٢٣١] ٥-صفوان جَمَّالٍ كَفَتْ: مِنْ وَ عَامِرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ جَذَاعَةً أَزْدِي نَزْدَ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوَدِيمٍ كَهَ عَامِرٍ بِهِ إِشَانٍ كَفَتْ: جَانِمٌ فِدَايْتِ! إِيْنِ مَرْدَمٍ مِي پِنْدَارَنْدِ كَهَ امِيرِ مُؤْمِنَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ آسْتَانَهُ مَسْجِدِ دَفْنِ شُدِهَ اسْتِ. فَرْمُودَنْد: نَه. اَو كَفَتْ: پَس كَجَا دَفْنِ شُدِهَ اسْتِ؟ فَرْمُود: وَ قَتِي اَو دَرِ كَذَشْتِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَو رَا بَرْدَاشْتَه، بَه پَشْتِ كُوفَه نَزْدِيكِ تَبَه دَرِ سَمْتِ چِپِ غَزِي وَ سَمْتِ رَاسْتِ حِيرَه بَرْدِ وَ اَو رَا مِيَانِ سَنَكِ هَايِي سَپِيدِ دَفْنِ كَرْدِ. رَاوِي كُويْد: بَعْدَا وَ قَتِي بَه آن جَا رَفْتَمِ جَايِي رَا اِحْتِمَالِ دَادَمِ. سَپَسِ بَه نَزْدِ حَضْرَتِ رَفْتَمِ وَ آن رَا بَاَزِ كَفْتَمِ. سَه بَارِ بَه مِنْ فَرْمُودَنْد: دَرَسْتِ اسْتِ خُدَا تُو رَا بِيَاْمَرُزْدِ.

[١٢٣٢] ٦-عبد الله سنان گفته است: عمر يزيد به نزد آمد و گفت: سوار شو. من همراهش سوار شدم و رفتیم تا به منزل حفص کناسی رسیدیم. من از او خواستم که از خانه بیرون آید و با ما سوار شود. سپس رفتیم تا به غری رسیدیم و آن گاه به قبری برخوردیم. او [عمر] گفت: فرود آید این قبر امیر مؤمنان [علیه السلام] است. ما گفتیم: از کجا دانستی؟ گفت: با حضرت صادق علیه السلام وقتی در حیره بودند چند بار به این جا آمدم و ایشان به من خبر داد که این قبر او است.

[١٢٣٣] ٧-عیسی شلقان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: امیر مؤمنان علیه السلام در بنی مخزوم دایی هایی داشت. جوانی از آنان به نزدش آمد و گفت: دایی جان! برادرم مرد و من بسیار بر او اندوهگینم. راوی گوید حضرت به او فرمود: میل داری او را ببینی؟ گفت: البته. فرمود: پس قبرش را نشانم بده. راوی گوید: آن گاه درحالی که عبای رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- را به کمر بسته بود، بیرون آمد. چون به آن قبر رسید، لب هایش تکان می خورد. سپس قبر را با پایش زد و ناگاه او از قبرش بیرون آمد درحالی که به زبان پارسیان سخن می گفت.

ص: ٤١٧

تمت و أنت رجل من العرب؟! قال: بلى و لكننا متنا على سته فلان و فلان فانقلبت ألسنتنا.

[١٢٣٤] ٨-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، و علی بن محمّد عن سهل بن زیاد جمیعاً، عن ابن محبوب، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

لَمَّا قَبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَيَّ عَلَيَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ قَبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوَّلُونَ وَ لَا يَدْرِكُهُ الْآخِرُونَ إِنَّهُ كَانَ لِصَاحِبِ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، عَنْ يَمِينِهِ جَبْرِئِيلُ وَ عَنْ يَسَارِهِ مِيكَائِيلُ، لَا يَنْشَتِي حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ وَ اللَّهُ مَا تَرَكَ بِيَضَاءٍ وَ لَا حَمْرَاءَ إِلَّا سَبْعَمَائَةَ دَرَهْمٍ فَضَلَّتْ عَنْ عَطَائِهِ، أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ. وَ اللَّهُ لَقَدْ قَبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِيهَا قَبِضَ وَصِيَّ مُوسَى يَوْشَعَ بْنَ نُونٍ وَ اللَّيْلَةَ الَّتِي.

بن مریم و اللیلہ الّتی نزل فیہا القرآن.

[۱۲۳۵] ۹-علی بن محمد رفعہ قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لما غسل أمير المؤمنين عليه السلام نودوا من جانب البيت إن أخذتم مقدّم السّيرير كفيتم مؤخره و إن أخذتم مؤخره كفيتم مقدّمه.

[۱۲۳۶] ۱۰-عبد الله بن جعفر و سعد بن عبد الله جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي بن مهزيار، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبيب السّجستاني قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: ولدت فاطمه بنت محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد مبعث رسول الله بخمس سنين و توفيت و لها ثمان عشره سنه و خمسه و سبعون يوما.

[۱۲۳۷] ۱۱-سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن

ص: ۴۱۸

پس امیر مؤمنان علیہ السلام به او فرمود: آیا مردی از عرب نبودی که مردی؟ گفت: چرا ولی بنابر سنت فلانی و فلانی مردیم و آن گاه زبانمان دیگر شد.

[۱۲۳۴] ۸-ابو حمزه از حضرت باقر علیہ السلام روایت کرده که فرمودند: چون امیر مؤمنان علیہ السلام در گذشت، حسن بن علی علیہ السلام در مسجد کوفه برخاسته، سپاس و ستایش خداوند گفته، بر پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-درود فرستاد و سپس فرمود: ای مردم! امشب مردی وفات کرد که پیشینیان بر او پیشی نگرفتند و آیندگان به او نرسند. همانا او پرچمدار رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-بود که از راستش جبرئیل بود و از چپش میکائیل. تا خداوند برایش فتح نمی کرد [از میدان] باز نمی گشت. و به خدا سوگند! سفید و سرخی به جا نگذاشته است جز هفتصد درهم که از عطایش زیاد آمده بود و می خواست با آن خدمتکاری برای خانواده اش بخرد. به خدا سوگند! او در شبی وفات یافت که وصی موسی، یوشع نون در آن وفات یافت و شبی که عیسی مریم را به معراج بردند و شبی که قرآن در آن نازل شد.

[۱۲۳۵] ۹-علی محمد حدیثی که سندش را به حضرت صادق علیہ السلام رسانده، روایت کرده که ایشان فرمودند: چون امیر مؤمنان علیہ السلام غسل داده شد، از جانب خانه ندا دادند: اگر جلوی تابوت را بگیرید، از گرفتن دنباله اش بی نیازید و اگر دنبالش را بگیرید از گرفتن جلوی آن بی نیازید. [چون فرشتگان در این کار شما را یاری می کنند]

[۱۲۳۶] ۱۰-حبيب سجستاني گفت: از حضرت باقر علیہ السلام شنیدم می فرماید: فاطمه دخت محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-پنج سال پس از بعثت رسول خدا تولّد یافت و هیجده سال و هفتاد و پنج روز داشت که وفات کرد. [این حدیث مربوط به باب بعدی است که نسخه برداران به اشتباه در این باب قرار داده اند.]

[۱۲۳۷] ۱۱- یکی از اصحابمان گفته که او از حضرت صادق علیه السلام شنیده که

ص: ۴۱۹

علی بن فضال، عن عبد الله بكير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سمعه يقول:

لَمَّا قبض أمير المؤمنين عليه السلام أخرجه الحسن والحسين ورجلان آخران حتى إذا خرجوا من الكوفة تركوها عن أيمنهم ثم أخذوا في الجبانة حتى مروا به إلى الغرى فدفنوه و سووا قبره فانصرفوا.

باب مولد الزهراء فاطمه عليها السلام ولدت فاطمه عليها و علی بعلمها السلام بعد مبعث رسول الله بخمس سنين و توفيت عليها السلام و لها ثمان عشره سنه و خمسه و سبعون يوما و بقيت بعد أبيها صلى الله عليه و اله و سلم خمسه و سبعين يوما.

[۱۲۳۸] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبي عبيده، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن فاطمه عليها السلام مكثت بعد رسول الله ۶ خمسه و سبعين يوما و كان دخلها حزن شديد على أبيها و كان يأتيها جبرئيل عليه السلام فيحسن عزاءها على أبيها و يطيب نفسها و يخبرها عن أبيها و مكانه و يخبرها بما يكون بعدها في ذريتها و كان على عليه السلام يكتب ذلك.

[۱۲۳۹] ۲- محمد بن يحيى، عن العمر كى بن على، عن على بن جعفر، عن أخيه أبي الحسن عليه السلام قال:

إن فاطمه عليها السلام صديقه شهيدة و إن بنات الأنبياء لا يطمثن.

[۱۲۴۰] ۳- أحمد بن مهران رحمه الله رفعه و أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار الشيباني قال: حدثني القاسم بن محمد الرزى قال: حدثنا على بن

ص: ۴۲۰

می فرماید: چون امیر مؤمنان علیه السلام وفات یافت، حسن و حسین و دو مرد دیگر او را بیرون بردند تا از کوفه خارج شدند و آن را در سمت راستشان قرار دادند سپس راه صحرا را پیش گرفته، او را به غری رساندند. آن گاه او را دفن کرده، قبرش را هموار کرده، باز گشتند.

ولادت فاطمه زهرا عليها السلام

فاطمه-درود بر او و بر همسرش-پنج سال پس از بعثت رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به دنیا آمد. و هجده سال و هفتاد و پنج روز داشت که وفات یافت. او پس از پدرش-درود خدا بر او و بر خاندانش-هفتاد و پنج روز زنده ماند.

[۱۲۳۸]۱- ابو عبيده از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده که فرمودند: فاطمه عليها السّلام پس از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هفتاد و پنج روز زنده ماند. درحالی که اندوهی سخت برای پدرش او را فراگرفته بود و جبرئیل به نزدش می آمد و تسلیت می گفت و از پدرش و جایش خیر می داد و تسکین اش می داد. و به او درباره فرزندانش و آنچه پس از او می شود، خیر می داد و علی آن ها را می نوشت.

[۱۲۳۹]۲- علی جعفر از برادرش ابو الحسن کاظم عليه السّلام روايت کرده که فرمودند: فاطمه عليها السّلام صدیقه ای شهیده است. و همانا دختران پیامبران حایض نمی شوند.

[۱۲۴۰]۳- علی بن محمّد هرمزانی از حضرت [سرور شهیدان] حسین بن

ص: ۴۲۱

محمّد الهرمزانى، عن أبى عبد الله الحسين بن علىّ عليهما السّلام قال:

لَمَّا قبضت فاطمه عليها السّلام دفنها أمير المؤمنين سرّاً و عفا على موضع قبرها، ثمّ قام فحوّل وجهه إلى قبر رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم فقال: السّلام عليك يا رسول الله عنى و السّلام عليك عن ابنتك و زائرتك و البائتة فى الثرى بيقعتك و المختار الله لها سرعه اللّحاق بك، قلّ يا رسول الله: عن صفيتك صبرى و عفا عن سيّده نساء العالمين تجلّدى، إلا أنّ لى فى التّاسى بستتك فى فرقتك موضع تعزّ، فلقد وسدتك فى ملحوده قبرك و فاضت نفسك بين نحرى و صدرى، بلى و فى كتاب الله (لى) أنعم القبول، إنا لله و إنا إليه راجعون، قد استرجعت الوديعه و أخذت الرّهينه و أخلست الرّهراء، فما أقبح الخضراء و الغبراء يا رسول الله، أمّا حزنى فسرمد و أمّا ليلى فمسهد و هم لا يبرح من قلبى أو يختار الله لى دارك التى أنت فيها مقيم، كمد مقيح و هم مهيج سرعان ما فرق بيننا و إلى الله أشكو و ستبتك ابنتك بتظافر أمتك على هضمها فأحفها السّؤال و استخبرها الحال، فكم من غليل معتلج بصدرها لم تجد إلى بثه سيلا و ستقول و يحكم الله و هو خير الحاكمين سلام مودّع لا قال و لا سئم، فإن أنصرف فلا- عن ملاله و إن أقم فلا عن سوء ظنّ بما وعد الله الصّابرين، واه واه و الصّبر أيمن و أجمل و لو لا غلبه المستولين لجعلت المقام و اللبث لزاما معكوفاً و لأعولت إعوال الثكلى على جليل الرّزیه، فبعين الله تدفن ابنتك سرّاً و تهضم حقّها و تمنع إرثها و لم يتباعد العهد و لم يخلق منك الذّكر و إلى الله يا رسول الله المشتكى و فيك يا رسول الله أحسن العزاء، صلّى الله عليك و عليها السّلام و الرضوان.

[۱۲۴۱]۴- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن عبد الرّحمن بن سالم، عن المفصّل، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال:

ص: ۴۲۲

على عليهما السّلام روايت کرده که فرمودند: چون فاطمه عليها السّلام وفات کرد امير مؤمنان او را پنهانی دفن کرده، جای قبرش را ناپدید کرد. سپس برخاسته، به جانب قبر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- رو کرده، عرض کرد: ای رسول خدا، سلام من و دخترت که اکنون به دیدارت شتافته و در خاک آرمیده که در آن خاک (شهر مدینه) آرامگاه توست. سلام

بر تو از کسی که انتخاب خدا برای او پیوستن شتابان به شما بود. ای رسول خدا! شکیبایی ام بر مرگ دخت برگزیده تو، اندک است و سختی جدایی از سرور زنان دو عالم طاقت و توان خویشنداری را از من گرفته اما برای من که سختی جدایی تو را دیده و رنج مصیبت تو را چشیده ام طبق شیوه شما در فراق جای شکیبایی است؛ زیرا من خود تو را به دست خویش در قبر خواباندم و هنگامی که سر بر سینه من داشتی جان به جان آفرین تسلیم نمودی آری [برای] من بهترین پذیرش در کتاب خدا است: ما از خدایم و به سوی او هم بازمی گردیم. [اینک] امانت بازگشت و گروگان به صاحبش رسید، زهرا از من گرفته شد. ای رسول خدا، چه زشت است این [آسمان] آبی و این زمین [تیره]. اندوهم که همیشگی است. شبم که به بی خوابی می گذرد و اندوهی پنهان پیوسته در قلب من است. تا خدا، خانه ای را که تو در آن اقامت داری برایم برگزیند.

اندوهی سخت و دل خون کن است و غمی ویرانگر. چه زود مرگ میان ما جدایی انداخت. و من به خدا شکایت می برم. به زودی دخترت به شما از همیاری امت بر ستم به او خبر خواهد داد. پس احوال این جا را از او خبر بگیر و همه را پپرس. چه بسیار اندوه [چون موج] خروشانی در سینه اش که راهی به اظهارشان نیافت. و شما به زودی می گویی: خدا داوری می کند که او بهترین داوران است. سلامی وداع کننده که نه خشمگینانه است و نه از روی دلتنگی. که اگر می روم نه از دلتنگی است. و اگر درنگ می کنم نه از بدگمانی به وعده خداوند به صبرپیشه کنندگان است. آه، آه! شکیبایی مبارک تر و زیباتر است. و اگر چیرگی حکومت طلبان نبود، اقامت و درنگ در این جا را به اعتکاف لازم می دانستم. و چونان مادر فرزند مرده بر این مصیبت بزرگ شیون می کردم. که در پیش چشم خدا دخترت نهانی دفن شد، حش غصب شد و از ارثش بازداشته شد درحالی که آن پیمان هنوز دور نشده، یاد تو کهنه نگشته بود. پس ای رسول خدا، شکایتم به سوی خدا است. و با تو ای رسول خدا، بر این عزا صبر می کنم. درود خدا بر تو و سلام و رضوان بر او.

[۱۲۴۱]۴-مفضّل گفته است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چه کسی

ص: ۴۲۳

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: من غسل فاطمه؟ قال: ذاك أمير المؤمنين -و كأتى استعظمت ذلك من قوله- فقال: كأنك ضقت بما أخبرتك به؟ قال: فقلت: قد كان ذاك جعلت فداك، قال: فقال: لا تضيقن فإنها صديقه و لم يكن يغسلها إلا الصديق، أما علمت أن مريم لم يغسلها إلا عيسى.

[۱۲۴۲]۵-محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبه، عن عبد الله بن محمد الجعفي، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام قالوا:

إن فاطمه عليها السلام لما أن كان من أمرهم ما كان أخذت بتلابيب عمر فجذبتة إليها ثم قالت: أما والله يا ابن الخطاب لو لا أني أكره أن يصيب البلاء من لا ذنب له لعلمت أني سأقسم على الله ثم أجده سريع الإجابة.

[۱۲۴۳]۶-و بهذا الإسناد، عن صالح بن عقبه، عن يزيد بن عبد الملك، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

لما ولدت فاطمه عليها السلام أوحى الله إلى ملك فأنطق به لسان محمد صلى الله عليه و اله و سلم فسمّاها فاطمه، ثم قال: إنني

فطمتك بالعلم و فطمتك من الطمّث، ثمّ قال أبو جعفر عليه السّلام: و الله لقد فطمها الله بالعلم و عن الطمّث في الميثاق.

[۱۲۴۴]۷-و بهذا الإسناد، عن صالح بن عقبه، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قال النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم لفاطمه عليها السّلام، يا فاطمه! قومي فأخرجي تلك الصّحفه فقامت فأخرجت صحفه فيها ثريد و عراق يفور، فأكل النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم و عليّ و فاطمه و الحسن و الحسين ثلاثه عشر يوماً، ثمّ إنّ أمّ أيمن رأت الحسين معه شيء فقالت له: من أين لك هذا؟ قال: إنّنا لناكله منذ أيام، فأتت أمّ أيمن فاطمه،

ص: ۴۲۴

فاطمه [عليها السّلام] را غسل داد؟ فرمود: امیر مؤمنان [علیه السّلام] -گویا من این سخنش را بزرگ شمردم- که فرمودند: گویا تو به آنچه گفتم تردید داری؟ عرض کردم: چنین است جانم به فدایت. او گوید حضرت فرمود: تردید نکن که او صدیقه بود و کسی جز صدیق غسلش نمی دهد؛ مگر نمی دانی که مریم را عیسی غسل داد.

[۱۲۴۲]۵- عبد الله بن محمد جعفی از حضرت باقر و صادق علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: فاطمه علیها السّلام -وقتی کارشان آن شد که شد- گریبان عمر را گرفته، کشید و سپس فرمود: هان، به خدا سوگند، ای پسر خطّاب! اگر گرفتاری بی گناهان به بلا را ناخوش نداشتی، می دانستی که خدا را سوگند می دهی و آن را به زودی اجابت شده درمی یابم.

[۱۲۴۳]۶- یزید عبد الملک از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون فاطمه علیها السّلام به دنیا آمد، خداوند به فرشته ای وحی فرستاد تا زبان محمد -درود خدا بر او و بر خاندانش- را به سخن آورده او را فاطمه بنامد. سپس فرمود: من تو را با علم گرفتم و از خون حیض قطع کردم. سپس حضرت باقر علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند که خداوند در عالم ميثاق، او را با علم گرفت و از خون حیض قطع کرد.

[۱۲۴۴]۷- جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که پیامبر گرامی -درود خدا بر او و بر خاندانش- به فاطمه علیها السّلام فرمودند: ای فاطمه برخیز و آن ظرف را بیاور. او برخاست و ظرفی را که نان و گوشت استخوان دار داشت و می جوشید آورد. و پیامبر -درود خدا بر او و بر خاندانش- و علی و فاطمه و حسن و حسین [علیهم السّلام] سیزده روز از آن خوردند. سپس امّ ایمن حسین را دید که چیزی به همراه دارد. گفت: این را از کجا آوردی؟ فرمود: چند روزی است که ما از آن می خوریم. پس امّ ایمن به نزد فاطمه آمده، گفت: ای فاطمه!

ص: ۴۲۵

فقالت: يا فاطمه إذا كان عند أمّ أيمن شيء فإتّما هو لفاطمه و ولدها و إذا كان عند فاطمه شيء فليس لأمّ أيمن منه شيء؟ فأخرجت لها منه فأكلت منه أمّ أيمن و نفدت الصّحفه، فقال لها النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم: أما لو لا أنّك أطعمتها لأكلت منها أنت و ذرّيتك إلى أن تقوم السّاعه، ثمّ قال أبو جعفر عليه السّلام: و الصّحفه عندنا يخرج بها قائمنا عليه السّلام في زمانه.

[۱۲۴۵]۸- الحسين بن محمد، عن معلّى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عليّ، عن عليّ بن جعفر قال:

سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: بينا رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم جالس إذ دخل عليه ملك له أربعة و عشرون وجهاً، فقال له رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم حبيبي جبرئيل لم أرك في مثل هذه الصّوره، قال الملك لست بجبرئيل يا محمّد بعثني الله عزّ و جلّ أن أزوج النّور من النّور، قال: من ممّن؟ قال: فاطمه من عليّ قال: فلمّا وليّ الملك إذا بين كتفيه محمّد رسول الله، عليّ وصيّيه، فقال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم: منذ كم كتب هذا بين كتفيك؟ فقال: من قبل أن يخلق الله آدم باثنين و عشرين ألف عام.

[۱۲۴۶] ۹-عليّ بن محمّد و غيره، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر قال:

سألت الرّضا عليه السّلام عن قبر فاطمه عليها السّلام فقال: دفنت في بيتها فلمّا زادت بنو أمّيه في المسجد صارت في المسجد.

[۱۲۴۷] ۱۰-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشاء، عن الخيريّ، عن يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

سمعتة يقول: لو لا أنّ الله تبارك و تعالی خلق أمير المؤمنين عليه السّلام لفاطمه عليها السّلام ما كان لها كفو على ظهر الأرض من آدم و من دونه.

ص: ۴۲۶

وقتی چیزی نزد امّ ایمن است برای فاطمه و فرزندان او است و چون چیزی نزد فاطمه باشد چیزی از آن برای امّ ایمن نیست؟ حضرت چیزی از آن به او داد. امّ ایمن از آن خورد و غذای ظرف تمام شد. آن گاه پیامبر گرامی-درود خدا بر او و بر خاندانش-به او فرمود: اگر به او نمی خوراندی تو و فرزندان تا روز قیامت از آن می خوردید. سپس حضرت باقر علیه السّلام فرمود: و آن ظرف نزد ما است تا قائم علیه السّلام آن را در زمانش بیرون آورد.

[۱۲۴۵] ۸-علی جعفر گفته است: از حضرت ابو الحسن کاظم علیه السّلام شنیدم می فرماید: رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-نشسته بود که فرشته ای دارای بیست و چهار چهره به نزدش آمد. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به او فرمود: جبرئیل ای محبوبم تو را با چنین چهره ای ندیده بودم. آن فرشته عرض کرد: ای محمّد! من جبرئیل نیستم. خداوند عزّتمند مرا فرستاده تا نور را به ازدواج نور در آورم. فرمود: که را با که؟ عرض کرد: فاطمه را با علی. حضرت [ابو الحسن علیه السّلام] فرمود: چون فرشته رو گرداند میان دو شانه اش «محمّد رسول الله و علی وصی او» نوشته بود. رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: چند وقت است که این میان دو شانه ات نوشته شده است؟

عرض کرد: بیست و دو هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند.

[۱۲۴۶] ۹-احمد محمّد ابو نصر گفت: از حضرت رضا علیه السّلام درباره قبر فاطمه پرسیدم. فرمودند: در خانه اش دفن شد. و چون بنی امّیه مسجد را گسترده به مسجد افتاد.

[۱۲۴۷] ۱۰-یونس ظبيان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرماید: اگر خداوند پاک و والا امیر مؤمنان را برای

فاطمه علیها السّلام نمی آفرید، بر روی زمین از آدم و جز آن همتایی برایش نبود.

ص: ۴۲۷

باب مولد الحسن بن علی صلوات الله علیهما ولد الحسن بن علی علیهما السّلام فی شهر رمضان فی سنه بدر، سنه اثنتین بعد الهجره. و روی أنه ولد فی سنه ثلاث و مضی علیه السّلام فی شهر صفر فی آخره من سنه تسع و أربعین. و مضی و هو ابن سبع و أربعین سنه و أشهر. و أمه فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم.

[۱۲۴۸] ۱- محمد بن یحیی، عن الحسن بن إسحاق، عن علی بن مهزیار، عن الحسن بن سعید، عن النضر بن سويد، عن عبد الله بن سنان، عن سمع أبا جعفر علیه السّلام يقول:

لما حضرت الحسن علیه السّلام الوفاه بکی، فقيل له: یا ابن رسول الله تبکی و مکانک من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الذی أنت به؛ و قد قال فیک ما قال؛ و قد حججت عشرين حجّه ماشیا و قد قاسمت مالک ثلاث مرّات حتّی التعل بالتعل؟ فقال: إنّما أبکی لخصلتین: لهول المطّلع و فراق الأحبّه.

[۱۲۴۹] ۲- سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر، عن إبراهيم بن مهزیار، عن أخیه علی بن مهزیار، عن الحسن بن سعید، عن محمد بن سنان، عن ابن مسکان، عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال:

قبض الحسن بن علی علیهما السّلام و هو ابن سبع و أربعین سنه فی عام خمسين، عاش بعد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم أربعین سنه.

[۱۲۵۰] ۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن النّعمان، عن سيف بن عمیره، عن أبي بكر الحضرمی قال:

إنّ جعده بنت أشعث بن قیس الکندی سمّت الحسن بن علی علیهما السّلام و سمّت مولاه له، فأما مولاته فقوات السّم و أمّا الحسن فاستمسک فی بطنه ثمّ انتفط به فمات.

ص: ۴۲۸

ولادت حسن بن علی- درود خدا بر ایشان-

حسن بن علی علیهما السّلام در ماه رمضان در سال بدر سال دوم پس از هجرت به دنیا آمد. و روایت شده که او در سال سوم ولادت یافته است. و آن حضرت در پایان ماه صفر از سال چهل و نهم وفات کرد. درحالی که چهل و هفت سال و چند ماه داشت. و مادرش فاطمه دخت رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود.

[۱۲۴۸] ۱- مردی از حضرت باقر علیه السّلام شنید که می فرماید: چون وفات حضرت حسن علیه السّلام رسید ایشان گریست. گفتند: ای پسر رسول خدا می گویی درحالی که مقامی چنین نزد رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- داری و درباره ات فرموده آنچه را فرموده است. و بیست بار پیاده حج کرده ای و سه بار اموال را تقسیم کرده ای حتّی کفش را؟ فرمودند:

تنها برای دو چیز می‌گیریم: هراس از ایستگاه روز قیامت و جدایی از کسانی که دوستشان می‌دارم.

[۱۲۴۹]۲- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حسن علی علیهما السلام در سال پنجاهم در حالی که چهل و هفت سال داشت وفات کرد. او پس از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- چهل سال زیست.

[۱۲۵۰]۳- ابو بکر حضرمی گفته است: جعده دختر اشعث قیس کندی، حسن علی علیهما السلام و کنیزش را سم داد. کنیزش آن سم را قی کرد ولی در شکم حضرت حسن [علیه السلام] ماند و آماسید و حضرت درگذشت.

ص: ۴۲۹

[۱۲۵۱]۴- محمد بن یحیی و أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن، عن القاسم النهدي، عن إسماعيل بن مهران، عن الكناسي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خرج الحسن بن عليّ عليهما السلام في بعض عمره و معه رجل من ولد الزبير، كان يقول بإمامته، فنزلوا في منهل من تلك المناهل تحت نخل يابس، قد يبس من العطش، ففرش للحسن عليه السلام تحت نخله و فرش للزبيرى بحذاء تحت نخله أخرى، قال: فقال الزبيرى -و رفع رأسه-: لو كان في هذا النخل رطب لأكلنا منه، فقال له الحسن: و إنك لتشتهي الرطب؟ فقال الزبيرى نعم قال فرفع يده إلى السماء فدعا بكلام لم أفهمه فاخضرت النخلة ثم صارت إلى حالها فأورقت و حملت رطباً فقال الجمال الذي اکتروا منه سحر و الله قال فقال الحسن عليه السلام: ويلك ليس بسحر و لكن دعوه ابن نبيّ مستجاب، قال: فصعدوا إلى النخلة فصرموا ما كان فيه فكفاهم.

[۱۲۵۲]۵- أحمد بن محمد و محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن عمير، عن رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الحسن عليه السلام قال: إن لله مدينتين إحداهما بالمشرق و الأخرى بالمغرب، عليهما سور من حديد و على كلّ واحد منهما ألف ألف مصراع و فيها سبعون ألف ألف لغة، يتكلم كلّ لغة بخلاف لغة صاحبه و أنا أعرف جميع اللغات و ما فيهما و ما بينهما و ما عليهما حجّه غيرى و غير الحسين أخى.

[۱۲۵۲]۶- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن عليّ بن النعمان، عن صندل، عن أبي أسامة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خرج الحسن بن عليّ عليهما السلام إلى مكّه سنة ماشياً، فورمت قدماه، فقال له بعض موالیه: لو ركبت لسكن عنك هذا الورم، فقال كلاً- إذا أتينا هذا المنزل فإنه يستقبلك أسود و معه دهن فاشتر منه و لا تماكسه، فقال له مولاه: بأبي أنت و أمى ما قدمنا منزلاً فيه أحد يبيع هذا الدواء، فقال له: بلى إنه أمامك دون المنزل، فساروا ميلاً فإذا

ص: ۴۳۰

[۱۲۵۱]۴- کناسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حسن علی در یکی از سفرهای عمره اش با مردی از فرزندان زبیر و معتقد به امامت حضرت بیرون آمد، آن گاه که در آبگاهی از آن آبگاه های [راه] در زیر نخلی خشکیده از بی آبی فرود آمدند و برای حضرت حسن علیه السلام در زیر یک نخل و برای زبیری در زیر نخلی دیگر روبه روشن فرش انداختند، زبیری سرش را بلند کرد گفت: اگر این نخل رطبی داشت از آن می خوردیم. حسن [علیه السلام] به او فرمود: تو رطب میل داری؟ زبیری گفت: بله. حضرت دستش را به سوی آسمان بلند کرد و با کلماتی که آن را نفهمیدم دعا کرد. پس آن نخل سبز شد و به حالش برگشت. آن گاه برگ آورد و رطب داد! ساربانان که از او شتر کرایه کرده بودند گفت: به خدا این سحر است. راوی گوید: حضرت حسن علیه السلام فرمود: وای بر تو! این سحر نیست. بلکه دعای پسر پیامبر پذیرفته شده است. او گوید: پس، از نخل بالا رفته، آنچه داشت چیدند و کفایتشان کرد.

[۱۲۵۲]۵- ابن ابی عمیر از مردانش از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت حسن علیه السلام فرمودند: برای خداوند دو شهر است، یکی در خاور و دیگری در باختر. بر هر دوی آن ها دیواری از آهن است و بر هر کدامشان هزار هزار [یک میلیون] در و در هر کدامشان هزار هزار [یک میلیون] لغت و واژه است. که هر لغتی برخلاف لغت رفیقش سخن می گوید. و من همه آن لغت ها و آنچه را در آن ها و میان آن ها است، می شناسم. و بر آن ها جز من و برادرم حسین حجتی نیست.

[۱۲۵۲]۶- [ابو اسامه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:] حضرت حسن بن علی علیهما السلام سالی، پیاده به مکه رفت و پاهایش ورم کرد. یکی از غلامانش به ایشان عرض کرد: چون سوار شوی این ورم آرام شود. فرمودند: هرگز. وقتی به این منزل برسیم، سیاهی که روغنی به همراه دارد به پیشوازت می آید، روغنی از او بخر و بر سر قسمت با او بحث مکن. غلام به ایشان عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! ما به منزلی نرسیدیم که کسی این دوا را در آن جا بفروشد. حضرت به او فرمود: چرا او جلوی تو نزدیک آن منزل است. پس یک میل [دو کیلومتر] رفتند تا آن سیاه را

ص: ۴۳۱

هو بالأسود، فقال الحسن علیه السلام لمولاه: دونك الرجل، فخذ منه الدهن و أعطه الثمن، فقال الأسود: يا غلام لمن أردت هذا الدهن؟ فقال للحسن بن عليّ عليهما السلام فقال: انطلق بي إليه، فانطلق فأدخله إليه فقال له: بأبي أنت و أمي لم أعلم أنك تحتاج إلى هذا أ و ترى ذلك و لست آخذ له ثمنًا، إنما أنا مولاك و لكن ادع الله أن يرزقني ذكرا سويا يحبكم أهل البيت، فأني خلفت أهلي تمخض، فقال: انطلق إلى منزلك فقد وهب الله لك ذكرا سويا و هو من شيعتنا.

باب مولد الحسين بن عليّ عليهما السلام ولد الحسين بن عليّ عليهما السلام في سنة ثلاث و قبض عليه السلام في شهر المحرم من سنة إحدى و ستين من الهجرة و له سبع و خمسون سنة و أشهر. قتله عبيد الله بن زياد لعنه الله، في خلافة يزيد بن معاوية لعنه الله و هو على الكوفة و كان على الخيل التي حاربتة و قتلته عمر بن سعد لعنه الله بكرة ليلة يوم الإثنين، لعشر خلون من المحرم و أمه فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم.

[۱۲۵۳]۱- سعد و أحمد بن محمد جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه عليّ بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن

سنان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قبض الحسين بن عليّ عليهما السلام يوم عاشوراء و هو ابن سبع و خمسين سنه.

[۱۲۵۴] ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عليّ بن الحكم، عن عبد الرحمن العرزمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كان بين الحسن و الحسين عليهما السلام طهر و كان بينهما في الميلاد سنه أشهر و عشا.

ص: ۴۳۲

دیدند. حضرت حسن علیه السلام به غلامش فرمود: به نزد این مرد برو و روغن را از او گرفته، قیمتش را بپرداز. آن سیاه به او گفت: ای غلام! این روغن را برای که می خواهی؟ گفت: برای حسن علی علیهما السلام. او گفت: مرا به نزدش ببر. با او به نزد حضرت رفت و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! من نمی دانستم شما به این نیاز دارید. اجازه بدهید قیمتش را بگیرم. که من غلام شمایم. ولی از خدا بخواهید به من پسری تندرست دوستدار شما خاندان بدهد؛ زیرا خانواده ام را در حالی پشت سر گذاشتم که نزدیک زاییدنش بود. حضرت فرمودند: به منزلت برو خداوند پسری تندرست که از شیعیان ما است به تو بخشید.

ولادت حسین بن علی علیهما السلام

حسین بن علی علیهما السلام در سال سوم به دنیا آمد. و در ماه محرم سال شصت و یک هجری که پنجاه و هفت سال و چند ماه داشت، وفات یافت. عبید الله زیاد-خدا او را لعنت کند- که امیر کوفه بود، او را کشت. و امیر لشکری که با او روز دوشنبه دهم محرم در کربلا کارزار کرده، به قتلش رساند، عمر سعد-خدا او را لعنت کند- بود. و مادرش فاطمه دختر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است.

[۱۲۵۳] ۱- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حسین علی علیهما السلام در روز عاشورا، پنجاه و هفت سال داشت که وفات یافت.

[۱۲۵۴] ۲- عبد الرحمن عرزمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: فاصله میان حسن و حسین علیهما السلام یک طهر است. و میان ولادتشان شش ماه و ده روز.

ص: ۴۳۳

[۱۲۵۵] ۳- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء و الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لما حملت فاطمه عليها السلام بالحسين جاء جبرئيل إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم، فقال: إن فاطمه عليها السلام ستلد

غلاما تقتله أمتك من بعدك فلما حملت فاطمه بالحسين عليه السلام كرهت حملة و حين وضعت كرهت وضعه، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: لم تر في الدنيا أم تلد غلاما تكرهه و لكنها كرهته لما علمت أنه سيقتل، قال: و فيه نزلت هذه الآية: وَ وَصَّيْنَا إِلَيْنَا بِوَالِدَيْهِ حَسَنًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلَهُ وَ فَضَّالَهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا.

[۱۲۵۶] ۴- محمد بن يحيى، عن علي بن إسماعيل، عن محمد بن عمرو الزيات، عن رجل من أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن جبرئيل عليه السلام نزل على محمد صلى الله عليه و اله و سلم فقال له: يا محمد! إن الله يبشرك بمولود يولد من فاطمه، تقتله أمتك من بعدك، فقال: يا جبرئيل! و على ربي السلام لا حاجه لي في مولود يولد من فاطمه، تقتله أمتي من بعدى، فخرج ثم هبط عليه السلام فقال له مثل ذلك، فقال: يا جبرئيل! و على ربي السلام لا حاجه لي في مولود تقتله أمتي من بعدى، فخرج جبرئيل عليه السلام إلى السماء ثم هبط فقال: يا محمد! إن ربك يقرئك السلام و يبشرك بأنه جاعل في ذريته الإمامه و الولايه و الوصيّه، فقال: قد رضيت ثم أرسل إلى فاطمه أن الله يبشرك بمولود يولد لك، تقتله أمتي من بعدى، فأرسلت إليه لا حاجه لي في مولود [منى]، تقتله أمتك من بعدك، فأرسل إليها أن الله قد جعل في ذريته الإمامه و الولايه و الوصيّه، فأرسلت إليه أنى قد رضيت ف حملته أمه كرهاً و وضعت كرهاً

ص: ۴۳۴

[۱۲۵۵] ۳- ابو خديجه از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که فرمودند: چون فاطمه عليها السلام حسين را حامله شد، جبرئيل به سوى رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- آمده، عرض کرد: فاطمه عليها السلام پسرى به دنيا خواهد آورد که پس از تو ائمت او را مى کشند. پس چون فاطمه عليها السلام حسين عليه السلام را حامله شد، از حامله بودن آن خوشحال نشد و وقتى او را به دنيا آورد، از به دنيا آوردنش خوشحال نشد. سپس حضرت صادق عليه السلام فرمود: مادري در دنيا دیده نشده که پسرى به دنيا آورد و از آن خوشحال نباشد، ولى او از آن خوشحال نشد؛ زيرا دانست که او کشته خواهد شد. و فرمود: و اين آيه درباره او نازل شد: و ما به انسان نيکى به پدر و مادرش را سفارش کرديم. که مادرش با ناراحتى او را حمل مى کند و با ناراحتى به دنيايش مى آورد. و دوران حمل و بازگرفتن اش [از شير] سى ماه است. [احقاف (۴۶) ۱۵]

[۱۲۵۶] ۴- مردی از اصحابمان از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده که آن حضرت فرمودند: جبرئيل عليه السلام بر محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- نازل شده، گفت: اى محمد! خداوند تو را به فرزندى از فاطمه بشارت مى دهد که ائمت پس از تو او را مى کشند. پس ايشان فرمود: اى جبرئيل سلام بر پروردگارم. مرا به فرزندى از فاطمه که پس از من ائمت او را بکشند، نيازى نيست. پس او [به سوى آسمان] بالا رفته، سپس فرود آمده، همان را گفت. و ايشان فرمود: اى جبرئيل! و سلام بر پروردگارم. مرا به فرزندى که ائمت پس از من او را بکشند، نيازى نيست. پس جبرئيل عليه السلام به سوى آسمان فراز گرفت، سپس فرود آمده، عرض کرد: اى محمد! پروردگارت به تو سلام رسانده، تو را به قراردادن امامت و ولايت و وصيت در فرزندان او بشارت مى دهد. پس حضرت گفت: من راضى شدم. آن گاه به سراغ فاطمه [عليها السلام] فرستاد که خداوند مرا به فرزندى از تو بشارت مى دهد که ائمت پس از من او را مى کشند. فاطمه [عليها السلام] پيغام داد که مرا به فرزندى که ائمت پس از تو او را بکشند نيازى نيست. حضرت پيغام داد که خداوند امامت و ولايت و وصيت را در فرزندان او قرار داده

است. پس او پیغام فرستاد که من راضی شدم. «پس به ناراحتی او را حامله شد و با ناراحتی او را به دنیا آورد.

ص: ۴۳۵

وَ حَمْلُهُ وَ فَضْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنَهُ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَضِلِّحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي فَلَوْ لَا أَنَّهُ قَالَ: أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي لَكَانَتْ ذُرِّيَّتُهُ كُلُّهُمْ أُمَّه. و لم يرضع الحسين من فاطمه عليه السّلام و لا- من أنثى، كان يؤتى به النّبيّ فيضع إبهامه في فيه فيمصّ منها ما يكفيها اليومين و الثّلاث، فنبت لحم الحسين عليه السّلام من لحم رسول الله و دمه صلّى الله عليه و اله و سلّم و لم يولد لسنته أشهر إلاّ عيسى ابن مريم عليه السّلام و الحسين بن عليّ عليهما السّلام.

و في روايه أخرى، عن أبي الحسن الرضا عليه السّلام أنّ النّبيّ صلّى الله عليه و اله و سلّم كان يؤتى به الحسين فيلقمه لسانه فيمصّه فيجتزئ به و لم يرتضع من أنثى.

[۱۲۵۷] ۵-عليّ بن محمّد رفعه، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قول الله عزّ و جلّ: فَتَنْظَرُ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ قَالَ:

حسب فرأى ما يحلّ بالحسين عليه السّلام فقال: إِنِّي سَقِيمٌ لِمَا يَحِلُّ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السّلام.

[۱۲۵۸] ۶-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن عليّ بن أسباط، عن سيف بن عميره، عن محمّد بن حرمان قال:

قال أبو عبد الله عليه السّلام: لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السّلام مَا كَانَ ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَ قَالَتْ: يَفْعَلُ هَذَا بِالْحُسَيْنِ صَفِيكَ وَ ابْنِ نَبِيِّكَ؟ قَالَ: فَأَقَامَ اللَّهُ لَهُمْ ظِلَّ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السّلام وَ قَالَ: بِهَذَا أَنْتَقِمُ لِهَذَا.

[۱۲۵۹] ۷-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن سيف بن عميره، عن عبد الملك بن أعين، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: لَمَّا نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّيْمَاءِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ خَيْرَ النَّصْرِ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ.

ص: ۴۳۶

و حامله بودنش و از شیر بازگرفتن او سی ماه شد تا به قوت رسید و چهل ساله شد.» [احقاف (۴۶) ، آیه ۱۵] او گفت: پروردگارا مرا به سپاس گفتن نعمتی که به من دادی و به پدر و مادرم و انجام عمل نیکوی خشنودکننده ات وادار و برخی از فرزندانم را صالح گردان. و اگر نفرموده بود: برخی از فرزندانم را صالح گردان، همه فرزندانش امام می شدند. و او از فاطمه علیها السّلام و نه از هیچ زنی شیر نخورد. او را به نزد پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-می آوردند و ایشان انگشت ابهامشان را در دهان او می گذارد و او از آن آن قدر می مکید که دو و سه روزش را بس باشد. پس گوشت حسین علیه السّلام از گوشت و خون رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-روییید. و جز عیسای مريم علیها السّلام و حسین علی علیهما السّلام کسی شش ماهه به دنیا نیامد و در روایت دیگری از حضرت رضا علیه السّلام است که حسین را به نزد پیامبر-

درود خدا بر او و بر خاندانش-می آوردند و ایشان زبانشان را در دهان او می نهاد تا می مکید و همان برایش کافی بود. و او از هیچ زنی شیر نخورد.

[۱۲۵۷]۵-از حضرت صادق علیه السلام، روایت شده که ایشان درباره این سخن خداوند عزّتمندنگاهی به ستارگان انداخت. و گفت: من بیمارم. [صافات (۳۷): ۸۸ و ۸۹] فرمودند: او حساب کرد و دید آنچه را به حسین علیه السلام می رسد. پس گفت: من برای آنچه به حسین علیه السلام می رسد، بیمارم.

[۱۲۵۸]۶-محمد حمّان گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون کار حسین علیه السلام چنان شد که شد، فرشتگان به گریه به سوی خدا شیون کرده، گفتند: با حسین برگزیده تو و پسر پیامبرت چنین می شود؟ پس خداوند سایه قائم علیه السلام را برایشان برپا کرده، فرمود: با این انتقام او را می گیرم.

[۱۲۵۹]۷-عبد الملک اعین از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: چون یاری خدا بر حسین علی [علیهما السلام] فرود آمد و میان آسمان و زمین بود، برگزیدن یاری با دیدار خداوند را به او دادند و او دیدار خداوند را برگزید.

ص: ۴۳۷

[۱۲۶۰]۸-الحسین بن محمد قال: حدّثنی أبو کریب و أبو سعید الأشجّ قال: حدّثنا عبد الله بن إدريس، عن أبيه إدريس بن عبد الله الأودی قال:

لما قتل الحسين عليه السلام أراد القوم أن يوطئوه الخيل، فقالت فضة لزينب: يا سيدي! إن سفينة كسر به في البحر فخرج إلى جزيره فإذا هو بأسد، فقال: يا أبا الحارث أنا مولى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم، فهمهم بين يديه حتى وقفه على الطريق و الأسد رابض في ناحيه، فدعيني، أمضى إليه و أعلمه ما هم صانعون غدا قال: فمضت إليه فقالت: يا أبا الحارث فرفع رأسه ثم قالت: أتدري ما يريدون أن يعملوا غدا بأبي عبد الله عليه السلام؟ يريدون أن يوطئوا الخيل ظهره، قال: فمشى حتى وضع يديه على جسد الحسين عليه السلام، فأقبلت الخيل فلما نظروا إليه قال لهم عمر بن سعد-لعنه الله-: فتنه لا تثيروها انصرفوا، فانصرفوا.

[۱۲۶۱]۹-علی بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن أحمد، عن الحسن بن علی، عن يونس عن مصقلة الطحان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لما قتل الحسين عليه السلام أقامت امرأته الكلبيّة عليه ماتما و بكت و بكين النساء و الخدم حتى جفت دموعهنّ و ذهب فينا هي كذلك إذا رأت جارية من جواريتها تبكي و دموعها تسيل فدعتها فقالت لها: ما لك أنت من بيننا تسيل دموعك؟ قالت: إنني لما أصابني الجهد شربت شربه سويق، قال: فأمرت بالطعام و الأسوقه. فأكلت و شربت و أطعمت و سقت و قالت: إنما نريد بذلك أن نتقوى على البكاء على الحسين عليه السلام: قال و أهدى إلى الكلبيّة جونا لتستعين بها على ماتم الحسين عليه السلام فلما رأت الجون قالت: ما هذه؟ قالوا هديّة أهداها فلان لتستعيني على ماتم الحسين عليه السلام فقالت: لسنا في عرس، فما نضع بها ثم أمرت بهنّ فأخرجن من الدار فلما أخرجن من الدار لم يحسن لها حسّ كأنما طرن بين السماء و الأرض و لم يرلهنّ بها بعد خروجهنّ من الدار أثر.

[۱۲۶۰] ۸- ادریس عبد الله اودی گفت: چون حسین علیه السلام کشته شد، آن مردم خواستند او را با اسبان لگدکوب کنند. فضّه به زینب گفت: بانوی من! سفینه [غلام رسول خدا] کشتی اش در دریا شکست و به جزیره ای رسید. با شیری روبرو شد. گفت: ای ابو حارث! من غلام رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستم. و در برابرش صدایی در سینه گرداند تا کشتی را بر راه گذاشت. درحالی که شیر در گوشه ای نشسته بود. پس بیا به سوی او برویم و به او بگوییم که فردا چه می کنند. پس به سوی او رفتند. و او گفت: ای ابو حارث! او سرش را بلند کرد. سپس او گفت: آیا می دانی فردا آنان می خواهند با ابا عبد الله علیه السلام چه کنند؟ می خواهند پشتش را با اسبان لگدکوب کنند. راوی گوید: پس او رفت تا دستانش را بر پیکر حسین علیه السلام گذاشت. چون لشکریان رو آوردند و او را دیدند، عمر سعد- خدا او را لعنت کند- به آنان گفت: فتنه ای است که به پایانش نمی رسید. باز گردید. و باز گشتند.

[۱۲۶۱] ۹- مصقله طحان گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرماید: چون حسین علیه السلام کشته شد، همسر کلبيه اش برای او سوگواری برپا کرد و گریست و زنان و خدمتگزاران گریستند تا اشک هاشان خشک شده، تمام گشت. در این احوال بود که کنیزی از کنیزانش را دید که می گرید و اشک هایش ریزان است. او را فروخواند و گفت: چگونه است که از میان ما اشک های تو ریزان است؟ او گفت: وقتی به من سختی ای برسد، شربتی از سویق [از آرد گندم و جو] می نوشم. راوی گوید: پس او به [تهیه] خوراک و سویق دستور داد. آن گاه خود خورد و نوشید و دیگران را خوراند و نوشاند. و گفت: ما به این وسیله فقط می خواهیم بر گریستن بر حسین علیه السلام نیرو بگیریم. راوی گوید: کسی چند جونی [پرنده ای سیاه] به کلبيه هدیه داد تا با آن بر سوگواری حسین علیه السلام یاری شود. او وقتی آن ها را دید، گفت: این چیست؟ گفتند: هدیه ای است که فلانی داده است تا بر سوگواری حسین علیه السلام یاری شوی. او گفت: ما که در عروسی نیستیم، پس با آن ها چه کنیم. سپس به آن ها دستور داد که از خانه بیرون روند. و چون از خانه بیرون رفتند هیچ حسّی برایشان احساس نشد، گویا میان آسمان و زمین پریدند. و پس از بیرون رفتن شان از خانه از آنان اثری دیده نشد.

باب مولد علی بن الحسین علیهما السلام ولد علی بن الحسین علیهما السلام فی سنه ثمان و ثلاثین و قبض فی سنه خمس و تسعین و له سبع و خمسون سنه. و أمه سلامه بنت یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری أبرویز و کان یزدجرد آخر ملوک الفرس.

[۱۲۶۲] ۱- الحسین بن الحسن الحسنی رحمه الله و علی بن محمّد بن عبد الله جمیعا، عن ابراهیم بن إسحاق الأحمر، عن عبد الرحمن بن عبد الله الخزاعی، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن ابي جعفر علیه السلام قال:

لَمَّا أَقْدَمَتْ بِنْتُ یَزْدَجَرْدِ عَلِيٍّ عَمْرَ أَشْرَفَ لَهَا عِذَارِي الْمَدِينَةِ وَ أَشْرَقَ الْمَسْجِدَ بِضَوئِهَا لَمَّا دَخَلَتْهُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا عَمْرَ غَطَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ: أَفَ بِيْرُوجِ بَادَا هِرْمَزٍ فَقَالَ عَمْرٌ: أَتَشْتَمِنِي هَذِهِ وَ هَمَّ بِهَا، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ ذَلِكَ، لَكُ خَيْرٌهَا رَجُلًا- مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَحْسَبُهَا بَغِيئَهُ فَخَيْرٌهَا فَجَاءَتْ حَتَّى وَضَعَتْ يَدَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ

المؤمنين: ما اسمك؟ فقالت جهان شاه، فقال لها أمير المؤمنين عليه السّلام: بل شهربانویه، ثم قال للحسين: يا أبا عبد الله لتلدن لك منها خير أهل الأرض، فولدت علي بن الحسين عليهما السّلام و كان يقال لعلي بن الحسين عليهما السّلام ابن الخيرتين، فخيره الله من العرب هاشم و من العجم فارس.

و روى أنّ أبا الأسود الدؤلي قال فيه:

و إنّ غلاما بين كسرى و هاشم

لأكرم من نيّطت عليه التّمام

[۱۲۶۳] ۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن زراره قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: كان لعلي بن الحسين عليه السّلام ناقة، حجّ عليها اثنتين

ص: ۴۴۰

ولادت علی بن حسین علیهما السّلام

علی بن حسین علیهما السّلام در سال سی و هشتم به دنیا آمد. و در سال نود و پنجم که پنجاه و هفت ساله بود، وفات یافت. مادرش سلامه دختر یزدگرد بن شهریار بن شیرویه بن خسرو پرویز است. و یزدگرد واپسین پادشاه پارس بود.

[۱۲۶۲] ۱-جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: چون دختر یزدگرد را به نزد عمر آوردند دوشیزگان مدینه برای دیدنش گردن می افراشتند و چون اندر مسجد شد، آن مکان مقدّس از نورش روشن گشت و چون عمر به او نگریست، رویش را پوشاند و گفت: اف بیروج بادا هر رمز. عمر گفت: آیا او مرا دشنام می دهد. و آهنگ او کرد. امیر مؤمنان علیه السّلام به او فرمود: تو این حق را نداری. بگذار او مردی از مسلمانان را برگزیند. و او را از سهم غنیمتش بشمار. او چنین کرد. آن زن آمد و دست بر سر حسین علیه السّلام نهاد. پس امیر مؤمنان علیه السّلام به او فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: جهان شاه. امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: بلکه شهربانویه باشد. سپس به حسین فرمود: ای ابا عبد الله، از او برای تو بهترین مرد روی زمین متولّد می شود. او علی حسین علیهما السّلام را به دنیا آورد. و به علی حسین علیهما السّلام می گفتند: ابن الخیرتین: پسر دو برگزیده، که برگزیده خدا از عرب، هاشم است و از عجم، فارس. و روایت شده که ابو الاسود دلی درباره ایشان گفته است:

پسری میان خسرو و هاشم

گرامی ترین کسی که بر او حرز آویخته اند.

[۱۲۶۳] ۲-زراره گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرماید: علی حسین علیهما السّلام ماده شتری داشت که با آن

بیست و دو بار به حجّ رفته بود و هرگز یک تازیانه

و عشرين حجّه، ما قرعها قرعه قطّ، قال فجاءت بعد موته و ما شعرنا بها إلا و قد جاءني بعض خدمنا أو بعض الموالى فقال: إنّ الثّاقه قد خرجت فأنت قبر عليّ بن الحسين فانبركت عليه، فدلكت بجرانها القبر و هي ترغو، فقلت: أدر كوها أدر كوها و جيئوني بها قبل أن يعلموا بها أو يروها، قال: و ما كانت رأّت القبر قطّ.

[۱۲۶۴]۳-عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن عيسى، عن حفص بن البختريّ، عمّن ذكره، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

لما مات أبي عليّ بن الحسين ۹ جاءت ناقه له من الرّعى حتّى ضربت بجرانها على القبر و تمرّغت عليه فأمرت بها فردّت إلى مرعاها و إنّ أبي عليه السّلام كان يحجّ عليها و يعتمر و لم يقرعها قرعه قطّ.

ابن بابويه.

[۱۲۶۵]۴-الحسين بن محمّد بن عامر، عن أحمد بن إسحاق بن سعد، عن سعدان بن مسلم، عن أبي عماره، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

لما كان في الليله الّتي وعد فيها عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال لمحمّد عليه السّلام: يا بنّي ابغنى وضوءاً قال: فجمت فجئته بوضوء، قال: لا أبغى هذا فإنّ فيه شيئا ميتا، قال فخرجت فجئت بالمصباح فإذا فيه فأره ميته فجئته بوضوء غيره، فقال: يا بنّي هذه الليله الّتي وعدتها، فأوصى بناقته أن يحظر لها حظار و أن يقام لها علف، فجعلت فيه. قال: فلم تلبث أن خرجت حتّى أتت القبر فضربت بجرانها و رغت و هملت عيناها، فأتى محمّد بن عليّ فقبل له، إنّ الثّاقه قد خرجت فأتاها فقال: صه الآن قومي بارك الله فيك، فلم تفعل، فقال: و إن كان ليخرج عليها إلى مكّه فيعلّق السّوط على الرّحل فما يقرعها حتّى يدخل المدينه.

به او نزده بود. حضرت فرمود: پس از وفات ایشان ما از او خير نداشتيم جز وقتی که یکی از خدمتگزاران يا یکی از بندگان آمد و گفت: آن ماده شتر خارج شده، به نزد قبر علی حسین [عليهما السّلام] رفته، روی آن نشسته، گردنش را بر قبر می مالد و می نالد. من گفتم: او را دریابيد پيش از آن که به او آگاه شوند يا ببينند. و فرمود: و او هرگز قبر را ندیده بود.

[۱۲۶۴]۳-حفص بختري به نقل از کسی که نامش را برده، از حضرت باقر عليه السّلام روايت کرده که فرمودند: چون پدرم علی حسین درگذشت، ماده شترش از چرا آمده، گردنش را به قبر زده، بر آن غلتيد. آن گاه به او فرمان دادم تا به چراگاهش باز گردد. پدرم عليه السّلام با آن به حجّ و عمره می رفت و هرگز تازیانه ای به او نزده بود.

ابن بابويه. [يعنی حديث بعدی از نسخه کافي صدوق رحمه الله است.]

[۱۲۶۵]۴-ابو عماره به نقل از مردی از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده که فرمودند: چون شبی رسید که علی حسین

عليهما السَّلام وعده داده شده بود، او به محمّد فرمود: پسرم! برایم آب وضویی آماده ساز. او فرمود: من برخاستم و آب وضو آوردم. فرمود: این را نمی خواهم. چیزی از مرده در آن است. من بیرون رفته، چراغی آوردم و ناگاه موشی مرده در آن دیدم. پس آب وضویی دیگر آوردم. آن گاه فرمودند: پسرم این شبی است که به آن وعده داده شده ام. آن گاه ماده شترش را سفارش کرد که در اصطبل گذاشته شود و علفش برپا باشد. پس در آن گذاشته شد. حضرت فرمود: اندکی نماند و بیرون آمد و به نزد قبر رفت، گردن بر آن نهاد و نالید و چشمانش پر از اشک شد. به نزد محمّد علی [عليهما السَّلام] آمده، گفتند: آن ماده شتر بیرون رفته است. حضرت به نزدش رفته، فرمودند: ای شتر، اینک خاموش شو و برخیز، خدا به تو برکت دهد. او برنخاست. و حضرت فرمود: وقتی با آن به سوی مکه بیرون می رفت تازیانه را بر کجاوه می آویخت ولی تا بازگشت به مدینه او را

ص: ۴۴۳

قال: و كان علي بن الحسين عليهما السَّلام يخرج في الليله الظلماء فيحمل الجراب فيه الصّرر من الدنانير و الدرهم حتى يأتي بابا بابا، فيقرعه ثم ينيل من يخرج إليه، فلما مات علي بن الحسين عليهما السَّلام فقدوا ذاك، فعلموا أنّ عليا عليه السَّلام كان يفعل.

[۱۲۶۶] ۵- محمّد بن أحمد، عن عمّه عبد الله بن الصّلت، عن الحسن بن علي بن بنت إلياس، عن أبي الحسن عليه السَّلام قال:

سمعتة يقول: إنّ علي بن الحسين عليهما السَّلام لما حضرته الوفاة أغمى عليه ثم فتح عينيه و قرأ إذا وقعت الواقعة و إنّنا فتحنا لك و قال: الحمد لله الذي صدقنا وعده و أورثنا الأرض نتبوا من الجنّه حيث نشاء، فنعم أجر العاملين، ثم قبض من ساعته و لم يقل شيئا.

[۱۲۶۷] ۶- سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميري، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السَّلام قال:

قبض علي بن الحسين عليهما السَّلام و هو ابن سبع و خمسين سنة، في عام خمس و تسعين، عاش بعد الحسين خمسا و ثلاثين سنة.

باب مولد أبي جعفر محمّد بن علي عليهما السَّلام ولد أبو جعفر عليه السَّلام سنة سبع و خمسين و قبض عليه السَّلام سنة أربع عشره و مائه و له سبع و خمسون سنة. و دفن بالبقيع بالمدينه في القبر الذي دفن فيه أبوه علي بن الحسين عليهما السَّلام و كانت أمّه أم عبد الله بنت الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السَّلام و على ذريّتهم الهاديه.

[۱۲۶۸] ۱- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن عبد الله بن أحمد، عن

ص: ۴۴۴

نمی زد. و فرمود: علی بن حسین علیهما السَّلام در شب تاریک بیرون می رفت و انبانی از همیان های دینار و درهم برداشته، خانه به خانه رفته، در می زد و سپس به آن که بیرون می آمد، [از آن] می رساند. وقتی علی بن حسین علیهما السَّلام

درگذشت، او را نیافته، دانستند که امام سجّاد علیه السّلام آن کار را انجام می داده است.

[۱۲۶۶]۵- حسن بن علی بنت الیاس گفت: از حضرت ابو الحسن کاظم شنیدم می فرمود: چون زمان وفات علی حسین علیهما السّلام رسید، بی هوش شد. سپس دید گانش را باز کرد و اذا وقعت الواقعهوإنّا فتحنا لک را خوانده، فرمود: سپاس خداوندی را که به وعده اش با ما وفا کرد و زمین را به ارث به ما داد تا از بهشت هر کجا خواهیم فرود آییم. و چه نیکو است پاداش عمل کنندگان. [زمر (۳۹): ۷۴]سپس همان ساعت وفات کرد و چیزی نفرمود.

[۱۲۶۷]۶- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: علی حسین علیهما السّلام در سال نود و پنجم، پنجاه و هفت ساله بود که وفات یافت. او پس از حسین [علیه السّلام] سی و پنج سال زیست.

ولادت ابو جعفر محمّد بن علی علیهما السّلام

حضرت باقر علیه السّلام سال پنجاه و هفت به دنیا آمد و سال صد و چهارده، پنجاه و هفت ساله بود که وفات کرد. و در بقیع مدینه دفن شد. در قبری که پدرش حضرت سجّاد علیه السّلام در آن دفن شده بود. مادرش امّ عبد الله دختر حسن علی ابو طالب است. بر ایشان و فرزندان هدایتگرشان درود.

[۱۲۶۸]۱- ابو الصّبّاح از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: مادرم کنار

ص: ۴۴۵

صالح بن مزید، عن عبد الله بن المغیره، عن أبي الصّبّاح، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

كانت أمّی قاعده عند جدار فتصدّع الجدار و سمعنا هدهه شديده، فقالت بيدها: لا و حقّ المصطفى ما أذن الله لك في السقوط فبقي معلقاً في الجوّ حتّى جازته فتصدّق أبي عنها بمائه دينار، قال أبو الصّبّاح: و ذكر أبو عبد الله عليه السّلام جدّته أمّ أبيه يوماً فقال: كانت صديقه، لم تدرک في آل الحسن عليه السّلام امرأه مثله.

محمّد بن الحسن، عن عبد الله بن أحمد مثله.

[۱۲۶۹]۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

إنّ جابر بن عبد الله الأنصاريّ كان آخر من بقي من أصحاب رسول الله ۶ و كان رجلاً منقطعاً إلينا أهل البيت و كان يقعد في مسجد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و هو معتجر بعمامه سوداء و كان ينادي يا باقر العلم، يا باقر العلم، فكان أهل المدينه يقولون: جابر يهجر، فكان يقول: لا و الله ما أهجر و لكنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم يقول: إنّك ستدرک رجلاً منّي اسمه اسمي و شمائله شمائلی، يبقّر العلم بقرا، فذاک الذی دعاني إلى ما أقول، قال: فبینا جابر يتردّد ذات يوم في بعض طرق المدينه إذ مرّ بطريق في ذاک الطريق کتّاب فيه محمّد بن علی علیهما السّلام فلما نظر إليه قال: يا غلام أقبل فأقبل ثمّ قال له: أدبر فأدبر ثمّ قال: شمائل رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و الّذی نفسی بيده، يا غلام ما اسمک؟ قال

اسمى محمد بن على بن الحسين، فأقبل عليه يقبل رأسه و يقول: بأبى أنت و أمى أبوك رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يقرئك السلام و يقول ذلك، قال فرجع محمد بن على بن الحسين إلى أبيه و هو ذعر فأخبره الخبر، فقال له: يا بنى و قد فعلها جابر قال: نعم قال: الزم بيتك يا بنى، فكان جابر يأتيه طرفى النهار و كان أهل المدينة

ص: ٤٤٦

ديوارى نشسته بودند که ديوار شکاف برداشت و ما صدای ریزش شدیدی را شنیدیم پس او با دستش اشاره کرده، گفت: نه، خداوند به حق مصطفی به تو فروفتادن را اجازه نمی دهد. ناگاه ديوار در فضا معلق ماند تا او از آن جا گذشت. آن گاه پدرم برایش صد دینار صدقه داد. ابو الصباح گفته است: روزی حضرت صادق علیه السلام از مادر بزرگ پدری اش یاد کرده، فرمود: او صدیقه بود. در خاندان حسن علیه السلام زنی مانند او دیده نشده است.

از عبد الله احمد مانند آن روایت شده است.

[١٢٦٩]٢- ابان تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: جابر بن عبد الله انصاری واپسین کس از اصحاب رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود که مانده بود. و مردی بود که به ما خاندان رو کرده بود. در مسجد رسول خدا با عمامه ای سیاه بر سر می نشست و ندا می داد: ای شکافنده دانش، ای شکافنده دانش. اهل مدینه می گفتند: جابر هذیان می گوید. و او می گفت: نه به خدا سوگند من هذیان نمی گویم. بلکه از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- شنیدم که می فرماید: تو مردی از خاندان مرا درمی یابی که نامش نام من و شمایلش، شمایل من است و دانش را می شکافد. و او است که به آنچه من می گویم می خواند. حضرت فرمود: یک روز وقتی جابر در یکی از راه های مدینه می گذشت، ناگاه از جایی گذشت که مکتب خانه ای داشت و محمد علی علیهما السلام در آن بود. چون به او نگریست، گفت: پسر جان پیش بیا. و او جلو آمد. سپس گفت: برگرد، و او برگشت. سپس گفت: سوگند به کسی که جانم به دست او است، این شمایل رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. ای پسر نامت چیست؟ فرمود: نامم محمد بن علی بن حسین [علیهم السلام] است. او پیش آمده، سرش را بوسید در حالی که می گفت: پدر و مادرم به فدایت! پدرت رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به تو سلام رساند و چنین فرمود. حضرت فرمود: آن گاه محمد علی هراسان به سوی پدرش بازگشت و از آن رویداد خبر داد. و او فرمود: پسر، جابر این کار را کرد؟ عرض کرد: بله. فرمود: پسر در خانه بمان. آن گاه جابر در آغاز و پایان روز به نزد آن کودک می آمد.

ص: ٤٤٧

يقولون: وا عجباه لجابر يأتي هذا الغلام طرفى النهار و هو آخر من بقى من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فلم يلبث أن مضى على بن الحسين عليه السلام فكان محمد بن على ما يقولون حدثهم عن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فقال أهل المدينة: ما رأينا أحدا قط أكذب من هذا يحدثنا عمّن لم يره، فلما رأى ما يقولون، حدثهم عن جابر بن عبد الله قال: فصدّقوه و كان جابر بن عبد الله يأتيه فيتعلم منه.

[۱۲۷۰]۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن مثنى الحنّاط، عن أبي بصير قال:

دخلت على أبي جعفر عليه السّلام فقلت له: أنتم ورثة رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم؟ قال: نعم قلت: رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم وارث الأنبياء علم كلّ ما علموا؟ قال لي: نعم، قلت: فأنتم تقدرون على أن تحيوا الموتى و تبرءوا الأ-كمه و الأبرص؟ قال: نعم ياذن الله، ثم قال لي: ادن منّي يا أبا محمّد! فدنوت منه فمسح على وجهي و على عيني فأبصرت الشّمس و السّماء و الأرض و البيوت و كلّ شيء في البلد، ثم قال لي: أتحبّ أن تكون هكذا و لك ما للنّاس و عليك ما عليهم يوم القيامة أو تعود كما كنت و لك الجنّه خالصا؟ قلت: أعود كما كنت، فمسح على عيني فعدت كما كنت، قال: فحدّث ابن أبي عمير بهذا، فقال أشهد أنّ هذا حقّ كما أنّ الثّهار حقّ.

[۱۲۷۱]۴- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن عليّ، عن عاصم بن حميد، عن محمّد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

كنت عنده يوما إذ وقع زوج ورشان على الحائط و هدلا هديلهما فردّ أبو جعفر عليه السّلام عليهما كلامهما ساعه، ثم نهضا، فلما طارا على الحائط هدل الذّكر على الأنثى ساعه، ثم نهضا، فقلت: جعلت فداك ما هذا الطّير! قال: يا ابن مسلم

ص: ۴۴۸

و اهل مدینه می گفتند: شگفتا از جابر که واپسین کس از اصحاب رسول خدا -درود خدا بر او و بر خاندانش- است و پگاه و شامگاه نزد این پسر می رود. چیزی نگذشت که حضرت سجّاد علیه السّلام در گذشت. و حضرت باقر علیه السّلام به جهت احترام به هم صحبتی او با رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- به نزدش می رفت. حضرت فرمود: ایشان می نشست و از خدای پاک و والا برایشان حدیث می گفت. اهل مدینه گفتند: ما کسی جسورتر از این [باقر علیه السّلام] ندیده ایم. و چون دیدند او از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- حدیث می گوید: اهل مدینه گفتند: ما هرگز کسی دروغگوتر از این ندیده ایم. از کسی به ما حدیث می گوید که او را ندیده است. و چون دید چنین می گویند از جابر بن عبد الله برایشان حدیث گفت. و آنان تصدیقش کردند درحالی که جابر بن عبد الله به نزدش می آمد و از او می آموخت.

[۱۲۷۰]۳- ابو بصیر گفته است: به نزد حضرت باقر علیه السّلام رفتم و به ایشان عرض کردم: شما وارثان رسول خدا یید؟ فرمودند: بله. گفتم: رسول خدا وارث پیامبران بود و می دانست هر آنچه آنان می دانستند؟ به من فرمودند: بله. من عرض کردم: و شما به زنده کردن مردگان و سلامتی دادن به شخص کور و پیس تواناید؟ فرمودند: بله، به اذن خدا. سپس به من فرمود: ای ابو محمّد نزدیک بیا. من نزدیک رفتم. آن گاه به صورت و چشمانم دست کشید و من خورشید و آسمان و زمین و خانه ها و همه چیز شهر را [در خانه] دیدم. سپس به من فرمودند: آیا دوست داری چنین باشی و روز قیامت آنچه به سود و زیان مردم است به سود و زیان تو باشد یا به آنچه بودی بازمی گردی تا بهشت خالص را داشته باشی؟ من عرض کردم: به آنچه بودم بازمی گردم پس به چشمانم دست کشید و به آنچه بودم باز گشتم. او گوید: این را برای ابن ابی عمیر باز گفتم. او گفت: شهادت می دهم که این موضوع حقیقت است چنان که روز حقیقت است.

[۱۲۷۱] ۴- محمّد مسلم گفت: روزی نزد حضرت باقر علیه السّلام بودم که جفتی قمری بر دیوار فرود آمده، آواز سر دادند. حضرت باقر علیه السّلام ساعتی سخنانشان را پاسخ گفت. سپس آن دو برخاستند و چون بر دیواری [دیگر] پریدند، نرینه ساعتی بر مادینه آواز خواند. سپس دوتایی برخاستند. من گفتم: جانم فدایت، این چه پرنده ای

ص: ۴۴۹

کَلَّ شَيْءٌ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ طَيْرٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ فَهُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَ أَطْوَعُ مِنْ ابْنِ آدَمَ إِنَّ هَذَا الْوَرِشَانَ ظَنَّ بِامْرَأَتِهِ فَحَلَفَتْ لَهُ مَا فَعَلَتْ فَقَالَتْ: تَرْضَى بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، فَرَضِيَا بِي فَأَخْبَرْتَهُ أَنَّهُ لَهَا ظَالِمٌ فَصَدَّقَهَا.

[۱۲۷۲] ۵- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن عليّ بن أسباط، عن صالح بن حمزه، عن أبيه، عن أبي بكر الحضرمي قال:

لَمَّا حَمَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الشَّامِ إِلَى هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ صَارَ بَابَهُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ وَ مَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ بَنِي أُمَيَّةٍ: إِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ وَبَّخْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ثُمَّ رَأَيْتُمُونِي قَدْ سَكَتَ فَلْيَقْبَلْ عَلَيْهِ كَلَّ رَجُلٌ مِنْكُمْ فليُوبِّخْهُ ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بِيَدِهِ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَعَمَّهِمْ جَمِيعًا بِالسَّلَامِ ثُمَّ جَلَسَ فَازْدَادَ هِشَامُ عَلَيْهِ حَنَقًا بَتْرَكَةَ السَّلَامِ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ وَ جُلُوسَهُ بِغَيْرِ إِذْنٍ، فَأَقْبَلَ يُوبِّخُهُ وَ يَقُولُ فِيمَا يَقُولُ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ لَا يَزَالُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ قَدْ شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ وَ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَ زَعَمَ أَنَّهُ الْإِمَامُ سَفَهَا وَ قَلَّ عِلْمُهُ، وَ وَبَّخَهُ بِمَا أَرَادَ أَنْ يُوبِّخَهُ، فَلَمَّا سَكَتَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ يُوبِّخُهُ حَتَّى انْقَضَى آخِرُهُمْ، فَلَمَّا سَكَتَ الْقَوْمُ نَهَضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ أَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَيْنَ يَرَادُ بِكُمْ، بِنَا هَدَى اللَّهُ أَوْلَكُمْ وَ بِنَا يَخْتَمُ آخِرَكُمْ، فَإِنْ يَكُنْ لَكُمْ مَلِكٌ مَعْجَلٌ فَإِنَّ لَنَا مَلِكًا مُؤَجَّلًا وَ لَيْسَ بَعْدَ مَلِكِنَا مَلِكٌ لِأَنَّ أَهْلَ الْعَاقِبَةِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) فَأَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْحَبْسِ تَكَلَّمَ فَلَمْ يَبْقَ فِي الْحَبْسِ رَجُلٌ إِلَّا تَرَشَّفَهُ وَ حَنَّ إِلَيْهِ، فَجَاءَ صَاحِبُ الْحَبْسِ إِلَى هِشَامِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي خَائِفٌ عَلَيْكَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَنْ يَحُولُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَجْلِسِكَ هَذَا، ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِخَبْرِهِ، فَأَمَرَ بِهِ فَحَمَلَ عَلَى الْبَرِيدِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ لِيُرَدُّوا إِلَى الْمَدِينَةِ وَ أَمَرَ أَنْ لَا يَخْرُجَ لَهُمُ الْأَسْوَاقُ وَ حَالُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ

ص: ۴۵۰

است؟ فرمودند: ای پسر مسلم هر چیزی که خداوند آفریده است از پرنده و چارپا یا چیزی که روحی دارد، از فرزند آدم نسبت به ما شنواتر و فرمانبردارتر است. این قمری به همسرش بدگمان شده بود و او سوگند خورده بود که کاری نکرده است. و گفته بود: به [داوری] محمّد علی [علیهما السّلام] راضی هستی؟ و هردو به [داوری] من رضایت داده بودند. و من به او گفتم که او به همسرش ستمکار است. آن گاه او را تصدیق کرد.

[۱۲۷۲] ۵- ابو بکر حضرمی گفت: وقتی حضرت باقر علیه السّلام را به شام به سوی هشام عبد الملک بردند، به دربار که رسیدند، هشام به اصحاب و کسانی از بنی امیه که در حضورش بودند گفت: وقتی دیدید من محمّد علی را سرزنش کردم و سپس خاموش شدم هر مردی از شما به او رو کند و سرزنش اش کند. سپس دستور داد که به ایشان اذن داده شود. وقتی

حضرت باقر علیه السّلام وارد شد درحالی که با دستش اشاره می کرد، فرمود: سلام علیکم. پس همه را به آن سلام عمومیّت داد و سپس نشست. پس هشام به جهت سلام نکردن ایشان به او به عنوان خلافت و نشستن بی اذن، بر کینه اش افزود. و شروع به سرزنش ایشان کرد و از آنچه می گفت این بود: ای محمّد علی پیوسته مردی از شما جماعت مسلمانان را شکافته، به خودش خوانده و از بی خردی و اندکی دانش گمان کرده که امام است. و هرچه در توان داشت حضرت را سرزنش کرد. و چون خاموش شد، آن مردم یکی پس از دیگری به ایشان رو کرده، به سرزنش اش پرداخت تا واپسین نفر. وقتی آن مردم خاموش شدند، حضرت باقر علیه السّلام برخاسته، فرمود: ای مردم به کجا می روید. شما را به کجا می کشند؟ خداوند آغازتان را با ما هدایت کرد و پایانتان را نیز با ما ختم می کند. اگر شما [امروز] حکومتی زودگذر دارید، ما حکومتی همیشگی داریم. و پس از حکومت ما حکومتی نخواهد بود؛ زیرا اهل سرانجام ماییم. که خداوند عزّتمند می فرماید: و سرانجام برای پرهیزگاران است. [اعراف (۷): ۱۲۸] آن گاه هشام دستور داد ایشان را زندانی کنند. چون به زندان رفت سخن گفت و در زندان مردی نماند مگر این که دست و پایش را بوسیده، مشتاقش شد. پس رئیس زندان به نزد هشام آمده، به او گزارش داده، گفت: ای امیر مؤمنین من از اهل شام بر تو می ترسم که میان تو و جایگاهت جدایی اندازند و سپس خبر را گفت. پس او دستور داد تا حضرت و اصحابش را بربرید [چارپایان پیغام] نشانده، به سوی مدینه بازگردانند و دستور داد که بازارها را بر آنان نگشایند. و میان آنان و خوراک و نوشاک جدایی

ص: ۴۵۱

فساروا ثلاثا لا یجدون طعاما و لا شرابا حتّی انتهوا إلی مدین، فأغلق باب المدینه دونهم فشکا أصحابه الجوع و العطش قال: فصعد جبلا- لیشرف علیهم فقال بأعلى صوته: یا أهل المدینه الظالم أهلها أنا بقیه الله، يقول الله: بَقِيْتُ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ قَالَ: و كان فيهم شيخ كبير فأتاهم فقال لهم: یا قوم هذه و الله دعوه شعيب النبی و الله لئن لم تخرجوا إلی هذا الرّجل بالأسواق لتؤخذنّ من فوقكم و من تحت أرجلكم فصدّقوني فی هذه المرّة و أطيعوني. و کذبوني فیما تستأنفون فإنّی لکم ناصح، قال فبادروا فأخرجوا إلی محمّد بن علیّ و أصحابه بالأسواق، فبلغ هشام بن عبد الملك خبر الشّیخ فبعث إلیه فحملة فلم یدر ما صنع به.

[۱۲۷۳] ۶-سعد بن عبد الله و الحمیریّ جمیعا، عن إبراهيم بن مهزیار، عن أخیه، علی بن مهزیار، عن الحسن بن سعید، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسکان، عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال:

قبض محمّد بن علیّ الباقر و هو ابن سبع و خمسين سنة، فی عام أربع عشرة و مائه، عاش بعد علیّ بن الحسن علیهما السّلام تسع عشرة سنة و شهرین.

باب مولد أبي عبد الله جعفر بن محمّد علیهما السّلام ولد أبو عبد الله علیه السّلام سنة ثلاث و ثمانین و مضی علیه السّلام فی شوال من سنة ثمان و أربعین و مائه و له خمس و ستون سنة و دفن بالبقيع فی القبر الذی دفن فيه أبوه و جدّه و الحسن بن علیّ علیهم السّلام و أمّه أمّ فروه بنت القاسم بن محمّد بن أبي بكر و أمّها أسماء بنت عبد الرّحمن بن أبي بكر.

[۱۲۷۴] ۱-محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن عبد الله بن أحمد، عن

اندازند. پس آنان سه روز می رفتند و خوراک و آشامیدنی نمی یافتند تا به مدین رسیدند. پس در شهر را به رویشان بستند. اصحاب از گرسنگی و تشنگی شکایت کردند. حضرت بر کوهی که مشرف بر شهر بود، بالا رفته، با صدای بلند فرمودند: ای اهالی شهری که مردمانش ستمکارند، من بقیه الله هستم. که خداوند می فرماید: بقیه الله برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید. و من نگاهبانتان نیستم. [هود (۱۱): ۸۶] راوی گوید: در میان آنان پیرمردی سالخورده بود. پس به نزدشان آمده، به آنان گفت: ای مردم! به خدا سوگند این دعوت شعیب پیامبر است. به خدا سوگند اگر بازارها را به روی این مرد باز نکنید به یقین از بالا و پایین (آسمان و زمین) گرفتاری شما را فرامی گیرد. پس این بار سختم را بپذیرید و اطاعت کنید و در آینده تکذیبیم کنید. که من پندگوی شمایم. راوی گوید: آن گاه آنان به شتاب بازارها را به روی محمد بن علی [علیهما السلام] و اصحابش گشودند. خبر آن شیخ به هشام عبد الملک رسید. به سراغش فرستاد و او را بردند و معلوم نشد که با او چه کردند.

[۱۲۷۳] ۶- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حضرت محمد باقر [علیه السلام] در سال صد و چهارده، پنجاه و هفت ساله بود که وفات یافت. او پس از حضرت سجاد علیه السلام نوزده سال و دو ماه زیست.

ولادت حضرت جعفر بن محمد، صادق علیهما السلام

حضرت صادق علیه السلام در سال هشتاد و سه به دنیا آمد و در شوال سال صد و چهل و هشت شصت و پنج ساله بود که وفات کرد. در بقیع و در مرقدی دفن شد که پدر و نیایش و حضرت حسن علیهم السلام در آن دفن شده بودند. مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد ابو بکر بود. و مادر ام فروه اسماء دختر عبد الرحمان ابو بکر بود.

[۱۲۷۴] ۱- اسحاق جریر گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: سعید مسیب

إبراهیم بن الحسن قال:

حدّثنی وهب بن حفص، عن إسحاق بن جریر قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: كان سعید بن المسيّب و القاسم بن محمد بن أبي بكر و أبو خالد الكابليّ من ثقات عليّ بن الحسين عليهما السلام قال: و كانت أمي ممّن آمنت و اتّقت و أحسنت و الله يحبّ المحسنين، قال: و قالت أمي: قال أبي: يا أمّ فروه إنّي لأدعو الله لمذنبی شيعةنا في اليوم و اللّيلة ألف مرّة، لأنّنا نحن فيما ينبونا من الرّزايا نصبر على ما نعلم من الثّواب و هم يصبرون على ما لا يعلمون.

[۱۲۷۵] ۲- بعض أصحابنا، عن ابن جمهور، عن أبيه، عن سليمان بن سماعه، عن عبد الله بن القاسم، عن المفصل بن عمر قال:

وجّه أبو جعفر المنصور إلى الحسن بن زيد و هو واليه على الحرمين أن أحرق على جعفر بن محمد داره، فألقى النار في دار أبي عبد الله ۷ فأخذت النار في الباب و الدهليز، فخرج أبو عبد الله عليه السلام يتخطى النار و يمشى فيها و يقول: أنا ابن أعراق الثرى أنا ابن إبراهيم خليل الله عليه السلام.

[۱۲۷۶]۳-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن البرقی، عن أبیه، عمّن ذکره، عن رفید مولى یزید بن عمرو بن هبیره قال:

سخط علی ابن هبیره و حلف علی لیقتنی، فهربت منه و عدت بأبی عبد الله علیه السّلام فأعلمته خبری، فقال لی: انصرف و أقرئه منی السّلام و قل له: إنی قد آجرت علیک مولاک رفیدا فلا تهجه بسوء، فقلت له: جعلت فداک شامی خبیث الرأی فقال: اذهب إلیه كما أقول لک، فأقبلت فلما کنت فی بعض البوادی استقبلنی أعرابی فقال: أين تذهب إنی أرى وجه مقتول، ثم قال لی: فعلت فقال ید مقتول، ثم قال لی: أبرز رجلك فأبرزت رجلی، فقال: رجل مقتول، ثم قال لی:

ص: ۴۵۴

و قاسم بن محمّد ابو بکر و ابو خالد کابلی از کسان مورد اطمینان حضرت سجّاد علیه السّلام بودند. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: و مادر من از کسانی بود که ایمان آورده، پروا کرده و نیکی کردند. و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. فرمود: و مادرم گفت که پدر من [حضرت باقر علیه السّلام] فرمود: ای امّ فروه من در هر روز و شب برای گناهکاران از شیعیانمان هزار بار به درگاه خداوند دعا می کنم؛ زیرا ما در آنچه از مصیبت ها بر ما می آید بر آنچه از پاداش می دانیم شکیبایی می کنیم ولی آنان بنا بر آنچه نمی دانند شکیبایی می کنند.

[۱۲۷۵]۲-مفضّل عمر گفته است: منصور [عبّاسی] به حسن زید که والی اش بر حرمین [مکه و مدینه] بود پیغام فرستاد که خانه جعفر محمّد [علیهما السّلام] را بسوزان. او در خانه حضرت صادق علیه السّلام آتش انداخت و آتش به در و دهلیز گرفت، حضرت صادق علیه السّلام درحالی که بر آتش گام می زد و راه می رفت، بیرون آمد و می فرمود: منم پسر ریشه های زمین، منم پسر ابراهیم خلیل علیه السّلام. [«ریشه های زمین» لقب حضرت اسماعیل علیه السّلام بوده است].

[۱۲۷۶]۳-رفید غلام یزید بن عمرو هبیره گفت: ابن هبیره بر من خشمگین شد و سوگند خورد که مرا می کشد. من از او گریختم و به حضرت صادق علیه السّلام پناه بردم و ایشان را از ماجرا آگاه کردم. به من فرمودند: برو سلامم را به او برسان و بگو: من غلامت رفید را پناه دادم، پس با او بد نکن. من به ایشان گفتم: جانم فدایت! او یک شامی پلیداندیشه است. فرمودند: به سوی او برو چنان که به تو گفتم. من به راه افتادم. در یکی از بیابان ها بودم که اعرابی ای به پیشوازم آمده، گفت: به کجا می روی، من چهره کشته ای می بینم. سپس گفت: دست را نشانم بده! چنان کردم. گفت: دست کشته است. سپس گفت: پایت را نشانم ده! من پایم را نشانم دادم. گفت: پای کشته است. سپس گفت: تنت را نشانم ده!

ص: ۴۵۵

أبرز جسدک ففعلت، فقال: جسد مقتول، ثم قال لی: أخرج لسانک، ففعلت، فقال لی: امض، فلا بأس علیک فإنّ فی لسانک رساله لو أتیت بها الجبال الرّواسی لانقادت لک، قال: فجئت حتّی وقفت علی باب ابن هبیره، فاستأذنت، فلما دخلت علیه قال: أتتک بحائن رجلاه یا غلام النّطع و السّیف، ثم أمر بی فکتفت و شدّ رأسی و قام علی السّیاف لیضرب عنقی فقلت: أیها الأمير لم تظفر بی عنوه و إنّما جئتک من ذات نفسی و هاهنا أمر أذکره لک ثم أنت و شأنک، فقال: قل، فقلت: أخلنی فأمر من حضر فخرجوا فقلت له: جعفر بن محمّد یقرئک السّلام و یقول لک، قد آجرت علیک مولاک رفیدا فلا تهجه بسوء فقال: [و]الله لقد

قال لك جعفر [بن محمد] هذه المقالة و أقرأني السّلام؟ ! فحلفت له فردّها عليّ ثلاثا ثمّ حلّ أكتافى، ثمّ قال: لا يقنعنى منك حتّى تفعل بى ما فعلت بك، قلت: ما تنطق يدي بذاك و لا تطيب به نفسى، فقال: و الله ما يقنعنى إلاّ ذاك، ففعلت به كما فعل بى و أطلّفته فناولنى خاتمه و قال: أمورى فى يدك فدبر فيها ما شئت.

[۱۲۷۷] ۴- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن الخبيرى، عن يونس بن ظبيان و مفضل بن عمر و أبى سلمه السّراج و الحسين بن ثوير بن أبى فاخته قالوا:

كنا عند أبى عبد الله عليه السّلام فقال: عندنا خزائن الأرض و مفاتيحها و لو شئت أن أقول بإحدى رجلى أخرجى ما فىك من الدّهب لأخرجت، قال ثمّ قال بإحدى رجله فخطّها فى الأرض خطّا فانفجرت الأرض ثمّ قال بيده: فأخرج سبيكه ذهب قدر شبر ثمّ قال: انظروا حسنا، فنظرنا فإذا سبائك كثيرة بعضها على بعض يتلألأ فقال له بعضنا، جعلت فداك أعطيتم ما أعطيتم و شيعتكم

ص: ۴۵۶

چنان کردم. گفت: تن کشته است. سپس گفت: زبانت را بیرون آور! چنان کردم. گفت: برو، باکی بر تو نیست. در زبانت پیغامی است که اگر با آن به نزد کوه های استوار بروی فرمانبردار تو می گردند. او گوید: من آمدم و به در ابن هبیره رسیدم و اجازه خواستم. چون به نزد او رفتم، گفت: پاهای خیانتکار او را به نزدت آورده است. پسر! سفره و شمشیر را بیاور. سپس دستور داد تا دستانم را از پشت بسته سرم را محکم گرفتند و او با شمشیر در برابرم ایستاد تا گردنم را بزنند. من گفتم: ای امیر! بر من به زور دست نیافته ای، من خود به سوی تو آمدم و این جا موضوعی است که باید با تو بگویم، سپس به کارت برس. گفت: بگو. گفتم: می خواهم تنها باشیم. به حاضران دستور داد تا بیرون بروند. من به او گفتم: جعفر محمد [علیهما السّلام] به تو سلام رساند و فرمود: من غلامت رفید را پناه دادم. پس با او بد نکن. او گفت: تو را به خدا این سخن را جعفر [محمد] به تو فرمود و به من سلام رساند؟ من برایش سوگند خوردم. سه بار آن را از من بازپرسید. سپس دست هایم را گشود و گفت: من راضی نمی شوم تا با من چنان کنی که من کردم. گفتم: دست من به این کار نمی رود و دلم راضی نمی شود. گفت: به خدا من جز به این راضی نمی شوم! من با او چنان کردم که او کرده بود و بازش کردم. آن گاه انگشتی اش را به من داد و گفت: کارهایم به دست تو باشد، چنان که می خواهی اداره کن.

[۱۲۷۷] ۴- یونس ظبيان و مفضل عمر و ابو سلمة سّراج و حسين بن ثوير ابو فاخته گفته اند: ما نزد حضرت صادق عليه السّلام بودیم که فرمودند: گنجینه های زمین و کلیدهایش نزد ما است. و اگر بخواهم با یکی از پاهایم [به آن] بگویم آنچه از طلا داری بیرون بریز، او بیرون می ریزد. او گوید: سپس با یکی از پاهایش خطی کشید و فرمان داد، پس زمین شکافت. سپس با دستش اشاره کرده، شمشیری طلا به اندازه یک و جب بیرون آورد. سپس فرمود: خوب بنگرید! وقتی نگاه کردیم شمشیری بسیار بر روی هم دیدیم که می درخشیدند. یکی از ما به ایشان عرض کرد: جانم فدایت، چه بسیار به شما داده شده ولی شیعیان نیازمندند؟

ص: ۴۵۷

محتاجون؟ قال: فقال: إِنَّ اللَّهَ سَيَجْمَعُ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَيَدْخُلُهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ وَيَدْخُلُ عِدْوَنَا الْجَحِيمَ.

[۱۲۷۸]۵-الحسين بن محمد، عن المعلى بن محمد، عن بعض أصحابه، عن أبي بصير قال:

كان لي جار يتبع السلطان فأصاب مالا، فأعد قيانا و كان يجمع الجميع إليه و يشرب المسكر و يؤذيني، فشكوته إلى نفسه غير مره، فلم ينته فلما أن ألححت عليه فقال لي: يا هذا أنا رجل مبتلى و أنت رجل معافى، فلو عرضتني لصاحبك رجوت أن ينقذني الله بك، فوق ذلك له في قلبي فليما صرت إلى أبي عبد الله عليه السلام ذكرت له حاله، فقال لي: «إذا رجعت إلى الكوفة سيأتيك فقل له: يقول لك جعفر بن محمد دع ما أنت عليه و أضمن لك على الله الجنة» فلما رجعت إلى الكوفة أتاني فيمن أتى، فاحتبسته عندي حتى خلا منزلي ثم قلت له: يا هذا إنني ذكرت لك لأبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام فقال لي: «إذا رجعت إلى الكوفة سيأتيك فقل له يقول لك جعفر بن محمد دع ما أنت عليه و أضمن لك على الله الجنة» قال: فبكي ثم قال لي: الله لقد قال لك أبو عبد الله هذا؟ قال: فحلفت له أنه قد قال لي ما قلت، فقال لي: حسبك و مضى، فلما كان بعد أيام بعث إلي فدعاني و إذا هو خلف داره عريان، فقال لي: يا أبا بصير لا والله ما بقي في منزلي شيء إلا وقد أخرجته و أنا كما ترى، قال: فمضيت إلى إخواننا فجمعت له ما كسوته به ثم تأت عليه أيام يسيره حتى بعث إلي أنني عليل فأنتي فجعلت أختلف إليه و أعالجه حتى نزل به الموت فكنت عنده جالسا و هو يوجد بنفسه، فغشى عليه غشيه ثم أفاق، فقال لي: يا أبا بصير قد وفي صاحبك لنا، ثم قبض -رحمه الله عليه- فلما حججت أتيت أبا عبد الله عليه السلام

ص: ۴۵۸

او گوید: حضرت فرمود: خداوند دنیا و آخرت را برای ما و شیعیانمان گرد خواهد آورد و آنان را به بهشت می برد و دشمنانمان را به دوزخ.

[۱۲۷۸]۵-ابو بصير گفته است: من همسایه ای داشتم که پیرو سلطان بود و به مالی دست یافته بود. زنان آوازه خوانی حاضر می کرد و همه نزد او گرد می آمدند و مست کننده می نوشید و مرا آزار می داد. چند بار به خودش شکایت کردم، به جایی نرسید. چون پافشاری کردم به من گفت: ای مرد! من مردی گرفتار شده ام و تو مردی سلامت مانده. اگر حالم را به دوستت بنمایانی امیدوارم خداوند مرا به سبب تو نجات دهد. این سخنش به دلم نشست، پس وقتی به نزد حضرت صادق علیه السلام رفتم، از حال او گفتم. به من فرمودند: «وقتی به کوفه بازگشتی، او به نزدت خواهد آمد، به او بگو: جعفر محمد [علیهما السلام] به تو می گوید: هر آنچه داری رها کن و من از خدا بهشت را برایت تضمین می کنم.» من چون به کوفه بازگشتم در میان کسانی که به نزد آمدند او نیز آمد. او را نزد خود نگاه داشتم تا منزل خلوت شد. سپس به او گفتم: ای مرد! من حال تو را برای حضرت ابا عبد الله صادق علیه السلام گفتم و ایشان فرمود: «وقتی به کوفه بازگشتی، او به نزدت خواهد آمد، به او بگو: جعفر محمد [علیهما السلام] به تو می گوید: هر آنچه داری رها کن، من از خدا برایت بهشت را تضمین می کنم.» او گریست و سپس گفت: تو را به خدا، ابو عبد الله این را به تو فرمود؟ او گوید: من برایش سوگند یاد کردم که آنچه را گفتم ایشان به من فرموده است. به من گفت: همین از تو بس است. و رفت. پس از چند روز سراغم فرستاد و مرا خواند. او را در پشت خانه اش برهنه یافتیم. آن گاه به من گفت: ای ابو بصیر به خدا سوگند در خانه ام چیزی نبود که خارج نشود و اینک چنین ام که می بینی. او گوید: من سراغ برادرانمان رفته، برایش چیزی جمع کرده، با آن او را پوشاندم. سپس چند روزی

نگذشت که به سراغم فرستاد که من بیمارم، به نزد من بیا. رفت و آمد با او را آغاز کرده، او را معالجه می کردم. تا مرگ بر او فرود آمد. من نزد او نشسته بودم و او جان می کند. پس بی هوش شد. سپس به هوش آمد و به من گفت: ای ابو بصیر! دوست با من وفا کرد. سپس درگذشت-رحمت خدا بر او-من چون حج کردم، به نزد حضرت صادق علیه السلام رفتم،

ص: ۴۵۹

فاستأذنت عليه فلما دخلت قال لي ابتداء من داخل البيت و إحدى رجلتي في الصّحن و الأخرى في دهليز داره: يا أبا بصير! قد وفينا لصاحبك.

[۱۲۷۹] ۶- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن جعفر بن محمّد بن الأشعث قال:

قال لي: أتدري ما كان سبب دخولنا في هذا الأمر و معرفتنا به و ما كان عندنا منه ذكر و لا معرفه شيء ممّا عند الناس؟ قال: قلت له: ما ذاك؟ قال: إنّ أبا جعفر يعني أبا الدوانيق قال لأبي محمّد بن الأشعث: يا محمّد ابغ لي رجلاً له عقل يؤدّي عنّي فقال له أبي: قد أصبته لك هذا فلان بن مهاجر خالي، قال: فأنتي به، قال: فأنتي بخالي فقال له أبو جعفر: يا ابن مهاجر خذ هذا المال و أت المدينة و أت عبد الله بن الحسن بن الحسن و عدّه من أهل بيته فيهم جعفر بن محمّد فقل لهم: إنّ رجل غريب من أهل خراسان و بها شيعه من شيعتكم و جهوا إليكم بهذا المال، و ادفع إلى كلّ واحد منهم على شرطكنا و كذا، فإذا قبضوا المال فقل: إنّ رسول و أحبّ أن يكون معي خطوطكم بقبضكم ما قبضتم، فأخذ المال و أتى المدينة فرجع إلى أبي الدوانيق و محمّد بن الأشعث عنده، فقال له أبو الدوانيق: ما وراءك؟ قال: أتيت القوم و هذه خطوطهم بقبضهم المال خلا جعفر بن محمّد، فأنتي أتيت و هو يصلّي في مسجد الرسول صلّى الله عليه و اله و سلّم فجلست خلفه و قلت حتّى ينصرف فأذكر له ما ذكرت لأصحابه، فعجل و انصرف، ثمّ التفت إليّ فقال: يا هذا اتق الله و لا تغرّ أهل بيت محمّد فإنّهم قريبو العهد بدوله بنى مروان و كلّهم محتاج، فقلت: و ما ذاك أصلحك الله؟ قال: فأدنى رأسه منّي و أخبرني بجميع ما جرى بيني و بينك حتّى كأنّه كان ثالثنا، قال: فقال له أبو جعفر: يا ابن مهاجر! اعلم أنّه ليس من أهل بيت نبوّه

ص: ۴۶۰

اجازه ورود خواستم. و چون وارد شدم یک پایم در حیاط بود و دیگری در دهلیزخانه که ایشان از درون خانه سخن آغاز کرده، به من فرمودند: ای ابو بصیر! ما با دوستت وفا کردیم.

[۱۲۷۹] ۶- صفوان يحيى گفت: جعفر بن محمّد اشعث به من گفت: آیا می دانی سبب وارد شدن ما در این امر و معرفتمان به آن چه بود با آن که ما را از آن سخنی نبود و نه اندکی از معرفتی که نزد مردم است؟ او گوید من به او گفتم: آن سبب چه بود؟ گفت: ابو جعفر یعنی [منصور] ابو دوانيق به پدرم محمّد اشعث گفت: ای محمّد برایم مردی بیاب که عقلی داشته باشد تا از جانان من [پولی] بپردازد. پدرم به او گفت: او را برایت یافته ام. او فلان پسر مهاجر دایی من است. گفت: او را به نزد من بیار. او می گفت: من دایی ام را به نزدش بردم آن گاه منصور به او گفت: ای پسر مهاجر این مال را بگیر و به مدینه رفته، به عبد الله بن حسن بن حسن و گروهی دیگر از خاندانش که جعفر محمّد [علیهما السلام] هم در میانشان است، بده و به آنان

بگو: من مردی غریب از اهل خراسانم. در آنجا گروهی از شیعیان این مال را برای شما فرستادند. و به شرط و شروطی به هر کدام از آن ها بپرداز. وقتی مال را گرفتند، بگو: من پیک و فرستاده ام و دوست دارم نوشته ای از شما مبنی بر تحویل آنچه گرفتید با من باشد.

او مال را گرفت و به مدینه آمد. آن گاه که به نزد ابو دوانیق بازگشت، محمّد اشعث هم آن جا بود: پس ابو دوانیق به او گفت: چه کردی؟ او گفت: به نزد آن مردم رفتم و این ها قبض تحویل مال از سوی آنان است. جز جعفر محمّد [علیهما السلام]. من به نزد او که رفتم در مسجد رسول- درود خدا بر او و بر خاندانش- نماز می گزارد. آن پشت نشستم و گفتم وقتی تمام شود آنچه را به اصحابش گفتم به او نیز می گویم. او شتاب کرده، نماز را به پایان رساند. سپس به من رو کرد و گفت: ای مرد! از خدا پروا کن و خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] را نریب. آنان هنوز از دولت بنی مروان چندان دور نشده اند و همگی نیازمندند. من گفتم: خدا کارت را بسامان کند. سخن از چه می گویی؟ پس سرش را نزدیک من آورده، از همه آنچه میان من و تو روی داده بود به من خبر داد گویا که نفر سوم جمع ما بوده است. او گوید: منصور به او گفت: ای پسر مهاجر بدان هیچ خاندان نبوتی نیست جز این که در آنان محدّثی [سخن گفته شده] است.

ص: ۴۶۱

إلّا و فيه محدّث و إنّ جعفر بن محمّد محدّثنا اليوم و كانت هذه الدّلاله سبب قولنا بهذه المقاله.

[۱۲۸۰] ۷- سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير قال:

قبض أبو عبد الله جعفر بن محمّد عليه السلام و هو ابن خمس و ستين سنة، في عام ثمان و أربعين و مائه و عاش بعد أبي جعفر عليه السلام أربعاً و ثلاثين سنة.

[۱۲۸۱] ۸- سعد بن عبد الله، عن أبي جعفر محمّد بن عمر بن سعيد، عن يونس بن يعقوب، عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام قال:

سمعته يقول: أنا كفّنت أبي في ثوبين شطويين، كان يحرم فيهما و في قميص من قمصه و في عمامه كانت لعلي بن الحسين عليهما السلام و في برد اشتره بأربعين ديناراً.

باب مولد أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام ولد أبو الحسن موسى عليه السلام بالأبواء سنة ثمان و عشرين و مائه و قال بعضهم: تسع و عشرين و مائه و قبض عليه السلام لسّت خلون من رجب من سنة ثلاث و ثمانين و مائه و هو ابن أربع أو خمس و خمسين سنة و قبض ۷ ببغداد في حبس السندی بن شاهك و كان هارون حمله من المدینه لعشر ليال بقين من سؤال سنة تسع و سبعين و مائه و قد قدم هارون المدینه منصرفه من عمره شهر رمضان، ثمّ شخص هارون إلى الحجّ و حمله معه، ثمّ انصرف على طريق البصره فحبسه عند عيسى بن جعفر ثمّ أشخصه إلى بغداد فحبسه عند السندی بن

و امروز جعفر محمّد [عليهما السلام] محدّث ما است. این بود سبب راهنمایی اعتقاد ما به این موضوع.

[۱۲۸۰] ۷- ابو بصیر گفته است: حضرت صادق، جعفر محمّد [عليهما السلام] در شصت و پنج سالگی در سال صد و چهل و هشت وفات یافت. او پس از حضرت باقر علیه السلام سی و چهار سال زیست.

[۱۲۸۱] ۸- یونس یعقوب گفت: از ابو الحسن اوّل [امام کاظم علیه السلام] شنیدم می فرمود: من پدرم را در دو پارچه شطوی [شطا ناحیه ای در مصر است.] که با آن احرام می بست و با پیراهنی از پیراهن هایش و در عمامه حضرت سجّاد علیه السلام و بردی که به چهل دینارش خریده بود، کفن کردم.

ولادت حضرت ابو الحسن موسای جعفر علیهما السلام

حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام در ابواء [منزلی میان مکه و مدینه] به سال صد و بیست و هشت به دنیا آمد و برخی گفته اند در سال صد و بیست و نهم. و شش روز مانده از رجب سال صد و هشتاد و سه که پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج ساله بود، در زندان سندی بن شاهک وفات کرد. هارون که در راه بازگشت از عمره ماه رمضان به مدینه آمده بود، ده شب مانده از شوال سال صد و هفتاد و نهم، ایشان را از مدینه برداشته، سپس با خود به حجّ برد. سپس از راه بصره بازگشته، ایشان را نزد عیسی جعفر زندانی کرد. آن گاه به بغداد فرستاده، نزد سندی بن شاهک زندانی اش کرد.

شاهک فتوفی علیه السلام فی حبسه و دفن بیغداد فی مقبره قریش و أمّه أم ولد یقال لها: حمیده.

[۱۲۸۲] ۱- الحسین بن محمّد الأشعری، عن معلی بن محمّد، عن علی بن السنّدی القمّی قال: حدّثنا عیسی بن عبد الرّحمن، عن أیبه قال:

دخل ابن عکّاشه بن محصن الأسدی علی ابي جعفر و كان أبو عبد الله علیه السلام قائما عنده، فقدم إليه عبا فقال: حبه حبه يأكله الشّیخ الكبير و الصّبی الصّغیر و ثلاثه و أربعه يأكله من یظنّ أنّه لا یشبع و کله حبتین حبتین، فإنّه یستحبّ فقال لأبی جعفر علیه السلام: لأی شیء لا تزوّج أبا عبد الله فقد أدرك التّزویج؟ قال و بین یدیه صرّه مختومه، فقال: أما إنّ سیجیء نّخاس من أهل بربر فینزل دار میمون، فنشتری له بهذه الصّیرّه جاریه قال: فأتی لذلك ما أتی، فدخلنا یوما علی ابي جعفر علیه السلام فقال: ألا أخیرکم عن النّخاس المذی ذکرته لکم؟ قد قدم، فاذهبوا فاشترؤا بهذه الصّیرّه منه جاریه، قال فأتینا النّخاس فقال: قد بعث ما كان عندی إلاّ- جاریتین مریضتین إحداهما أمثل من الأخری قلنا: فأخرجهما حتّی نظر إلیهما فأخرجهما فقلنا: بکم تبعنا هذه المتماثلة قال: بسبعین دینارا قلنا أحسن قال: لا أنقص من سبعین دینارا، قلنا له: نشتریهما منک بهذه الصّیرّه ما بلغت و لا ندری ما فیها و كان عنده رجل أبيض الرّأس و اللّحیه، قال: فکوا و زنوا فقال النّخاس: لا تفکوا فإنّها إن نقصت حبه من سبعین دینارا لم أبایعکم فقال الشّیخ: ادنوا، فدنونا و فککنا الخاتم و وزنا الدّنانیر فإذا هی سبعون دینارا لا تزید و لا تنقص فأخذنا الجاریه

فأدخلناها على أبي جعفر عليه السّلام و جعفر قائم عنده فأخبرنا أبا جعفر بما كان، فحمد الله و أثنى عليه ثمّ قال لها: ما اسمك؟ قالت: حميده، فقال: حميده، في الدّنيا، محموده في الآخرة، أخبريني

ص: ٤٦٤

و در زندان او وفات یافته، در بغداد در مقبره قريش دفن شد. مادرش کنیزی بود که به او حميده می گفتند.

[١٢٨٢] ١- عيسای عبد الرحمان از پدرش نقل کرده، گفت: پسر عکاشه بن محصن اسدی به نزد حضرت باقر عليه السّلام آمد که حضرت صادق عليه السّلام نیز نزدشان ایستاده بود. آن گاه انگوری برای او آوردند: ایشان فرمودند: پیرمرد سالخورده و کودک خردسال آن را دانه، دانه می خورد. کسی که می پندارد سیر نشود سه دانه و چهار دانه می خورد. و تو آن را دو تا دو تا بخورد. که این مستحب است. آن گاه او به حضرت باقر عليه السّلام عرض کرد: چرا برای ابا عبد الله زن نمی گیری؟ که به سنّ ازدواج رسیده است. فرمودند- درحالی که همیانی سربسته پیش رویش بود- هان به زودی برده فروشی بربر می آید و در دار میمون منزل می کند. با این همیان برایش از او دختری می خریم. او گوید: فاتی لذلک ما آتی.

آن گاه روزی نزد حضرت باقر عليه السّلام رفتیم، فرمودند: آیا به شما خبر ندهم از برده فروشی که برایتان گفتم، او آمد. بروید و با این همیان دختری از او بخرید. او گوید ما به نزد برده فروش رفتیم. او گفت: هرچه داشتم فروخته ام. دو دختر بیمار مانده اند که یکی شان بهتر از دیگری است. ما گفتیم: آن ها را بیرون بیار تا ببینیم. او آن ها را بیرون آورد. ما گفتیم: این بهتر را به چند می فروشی؟ گفت: هفتاد دینار. گفتیم: خوبی کن. گفت: از هفتاد تا کم نمی کنم. گفتیم: ما آن را به این همیان می خریم، هرچه داشته باشد و نمی دانیم در آن چه قدر است؟ نزد او مردی سروریش سفید بود، او گفت: باز کنید و بشمارید. برده فروش گفت: باز نکنید اگر آن، دو جو کم تر از هفتاد دینار باشد به شما نمی فروشم. آن پیرمرد گفت: نزدیک بیایید. نزدیک رفتیم و مهر همیان را گشوده، دینارها را شمردیم. هفتاد دینار بود بی کم و افزون. آن دختر را گرفته، به نزد حضرت باقر عليه السّلام که حضرت صادق عليه السّلام نزدش ایستاده بود، بردیم. حضرت از آنچه روی داده بود، به ما خبر داد. آن گاه سپاس و ستایش خدا گفته، به آن دختر فرمود: نامت چیست؟ گفت: حمیده. فرمود: حمیده در دنیا و محموده در آخرت.

ص: ٤٦٥

عنك أ بكر أنت أم ثيب؟ قالت: بکر، قال: و كيف و لا يقع في أیدی النّخاسین شيء إلا أفسدوه، فقالت: قد كان يجيئني فيقعد مني مقعد الرّجل من المرأه فيسلط الله عليه رجلا- أبيض الرّأس و اللّحيه فلا- يزال يلطمه حتّى يقوم عتي؛ ففعل بي مرارا و فعل الشّیخ به مرارا فقال: يا جعفر خذها إليك فولدت خير أهل الأرض موسى بن جعفر عليهما السّلام.

[١٢٨٣] ٢- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن عبد الله بن أحمد، عن عليّ بن الحسين، عن ابن سنان، عن سابق بن الوليد، عن المعلی بن خنيس أنّ أبا عبد الله عليه السّلام قال:

حميده مصفّاه من الأدناس كسيكه الذهب، ما زالت الأملاك تحرسها حتّى أدت إليّ كرامه من الله لي و الحجّه من بعدى.

[۱۲۸۴]۳-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد و علي بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن أبي قتاده القمّي، عن أبي خالد الزبالي قال:

لما أقدم بأبي الحسن موسى عليه السلام على المهديّ القدمه الأولى نزل زباله فكننت أحدثه، فرآني مغموما فقال لي: يا أبا خالد ما لي أراك مغموما؟ فقلت: ويف لا أعتّم و أنت تحمل إلي هذه الطاغيه و لا أدري ما يحدث فيك، فقال: ليس عليّ بأس إذا كان شهر كذا و كذا و يوم كذا فوافني في أول الميل، فما كان لي همّ إلا إحصاء الشهور و الأيام حتّى كان ذلك اليوم، فوافيت الميل فما زلت عنده حتّى كادت الشمس أن تغيب و وسوس الشيطان في صدري و تخوّفت أن أشكّ فيما قال، فبينما أنا كذلك إذا نظرت إلى سواد قد أقبل من ناحيه العراق، فاستقبلتهم فإذا أبو الحسن عليه السلام أمام القطار على بغله، فقال: إيه يا أبا خالد، قلت: لبيك يا ابن رسول الله، فقال: لا تشكّن، وّد الشيطان أنّك شككت،

ص: ۴۶۶

از خودت به من بگو که دوشیزه ای یا بیوه؟ گفت: دوشیزه. فرمود: چگونه ممکن است درحالی که چیزی به دست برده فروشان نمی افتد جز این که خرابش می کنند؟ گفت: او نزد من می آمد و همچون شوهری که نزد زن خود می نشیند می نشست، آن گاه خداوند مردی سروریش سفید را بر او چیره می کرد و پیوسته به او سیلی می زد تا از نزد من می رفت. او چند بار با من چنین کرد و آن پیرمرد با او چنان. آن گاه حضرت فرمود: ای جعفر او را نزد خودت ببر. او بهترین اهل زمین موسای جعفر علیهما السلام را به دنیا می آورد.

[۱۲۸۳]۲-از معلای خنیس روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: حمیده پاکیزه از پلیدی ها همچون شمش طلا است. فرشتگان پوسته از او نگاهبانی می کردند تا به سبب بخشایش خداوند به من و به حجّت پس از من، به من رسید.

[۱۲۸۴]۳-ابو خالد زبالی گفت: وقتی حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام را بار اول به نزد مهدی [عباسی] بردند، در زباله فرود آمد. و من با ایشان سخن می گفتم. آن گاه که مرا غمگین دید، به من فرمود: ای ابو خالد چه شده، تو را غمگین می بینم؟ من گفتم: چگونه غمگین نباشم وقتی تو را به سوی این طغیانگر می برند و نمی دانم چه بر شما خواهد آمد؟ فرمود: بر من باکی نداشته باش. وقتی فلان ماه و فلان روز رسید، در سر نخستین میل به نزد من بیا. پس از آن برای من اندیشه ای جز شمردن ماه ها و روزها نبود. تا آن روز رسید. خودم را به آن جا رساندم. و پیوسته آن جا بودم تا غروب خورشید نزدیک شد. شیطان در دلم وسوسه انداخت و من ترسیدم که در آنچه فرمود به تردید بیفتم. در چنین احوالی بودم که دیدم سیاهی ای از جانب عراق پیش می آید به پیشوازشان رفتم و حضرت ابو الحسن علیه السلام را بر استری پیشاپیش کاروان دیدم. فرمودند: بگو ابو خالد. من گفتم: جانم ای پسر رسول خدا! فرمود: اصلا تردید نکن. شیطان دوست دارد تو به تردید افتی.

ص: ۴۶۷

فقلت: الحمد لله الذي خلّصك منهم فقال: إنّ لي إليهم عوده لا أتخلص منهم.

[۱۲۸۵]۴-أحمد بن مهراّن و علي بن إبراهيم جميعا، عن محمّد بن عليّ، عن الحسن بن راشد، عن يعقوب بن جعفر بن إبراهيم

كنت عند أبي الحسن موسى عليه السلام إذ أتاه رجل نصراني و نحن معه بالعريض فقال له النصراني: أتيك من بلد بعيد و سفر شاق و سألت ربي منذ ثلاثين سنة أن يرشدني إلى خير الأديان و إلى خير العباد و أعلمهم و أتاني آت في النوم فوصف لي رجلا- بعليا دمشق، فانطلقت حتى أتته فكلمته، فقال: أنا أعلم أهل ديني و غيري أعلم مني، فقلت: أرشدني إلى من هو أعلم منك فيأتي لا أستعظم السيفر و لا تبعد علي الشقه و لقد قرأت الإنجيل كلها و مزامير داود و قرأت أربعة أسفار من التوراه و قرأت ظاهر القرآن حتى استوعبته كله، فقال لي العالم، إن كنت تريد علم النصرانيه فأنا أعلم العرب و العجم بها و إن كنت تريد علم اليهود فباطي بن شرحبيل السامري أعلم الناس بها اليوم و إن كنت تريد علم الإسلام و علم التوراه و علم الإنجيل و علم الزبور و كتاب هود و كل ما أنزل على نبي من الأنبياء في دهرك و دهر غيرك و ما أنزل من السماء من خبر -فعلمه أحد أو لم يعلم به أحد- فيه تبيان كل شيء و شفاء للعالمين و روح لمن استروح إليه و بصيره لمن أراد الله به خيرا و أنس إلى الحق فأرشدك إليه، فأنه و لو مشيا على رجليك، فإن لم تقدر فحبوا على ركبتيك، فإن لم تقدر فزحفا على استك فإن لم تقدر فعلى وجهك، فقلت: لا- بل أنا أقدر على المسير في البدن و المال، قال: فانطلق من فورك حتى تأتي يثرب، فقلت: لا أعرف يثرب، قال فانطلق حتى تأتي مدينه النبي صلى الله عليه و اله و سلم الذي بعث في العرب و هو النبي العربي الهاشمي فإذا دخلتها فسل عن بني غنم بن مالك بن النجار و هو عند

ص: ٤٦٨

من گفتم: سپاس خدایی را که شما را از دست آنان رها کرد. فرمودند: مرا به سویشان بازگشتی است که از دستشان رهایی نخواهم داشت.

[١٢٨٥]٤- یعقوب بن جعفر ابراهیم گفت: نزد حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام بودم که مردی نصرانی به نزد ایشان آمد و ما در عریض (دره ای در مدینه) بودیم. آن گاه نصرانی به ایشان گفت: من از سرزمین دور و سفری دشوار به نزدت آمده ام و سی سال پیش از پروردگارم خواسته ام که مرا به بهترین دین و بهترین و داناترین بندگان هدایت کند. شخصی به خوابم آمد و مردی در علیاء دمشق را برایم وصف کرد. من رفتم و به او رسیدم، با او سخن گفتم. او گفت: من داناترین هم کیشان خودم هستم، ولی دیگری از من داناتر است. من گفتم: من را به سوی کسی که داناتر از تو است راهنمایی کن. من سفر را سخت نمی شمارم و سختی من را هلاک نمی کند. من همه انجیل و مزامیر داود و چهار سفر تورات را خوانده ام و ظاهر همه قرآن را خوانده ام. آن دانشمند به من گفت: اگر علم نصرانیت را می خواهی من داناترین مرد از عرب و عجم به آنم. و اگر علم یهود می خواهی باطی شرحبیل سامری امروز داناترین مردم به آن است. و اگر علم اسلام و علم تورات و علم انجیل و علم زبور و کتاب هود و آنچه بر پیامبری از پیامبران نازل شده، در این زمان و در جز آن و هر خبری که از آسمان فرورسیده- کسی آن را دانسته باشد یا نه- که شرح هر چیزی در آن است و شفای جهانیان است. و آرامشی برای کسانی که به آن آرامش می جویند و بصیرتی برای کسی که خداوند برایش خیر خواسته است و با حق شاد می شود تو را به سوی او راهنمایی می کنم. به نزدش برو اگرچه با پای پیاده. و اگر نتوانستی بر زانوهایت و اگر نتوانستی با به زمین کشیدن نشیمنگاه و اگر نتوانستی بر صورتت. من گفتم: نه، من از نظر مال و جسم به مسافرت توانایی دارم. او گفت: پس به شتاب برو تا به یثرب برسی. من

گفتم: یثرب را نمی شناسم. گفت: برو تا به شهر پیامبری که در میان عرب برانگیخته شده، برسی. او همان پیامبر عرب هاشمی است. چون به شهر رسیدی درباره فرزند غنم بن مالک نجار که نزد در مسجد شهر است، پیرس و شکل و زیور نصرانیت را نشان بده؛

ص: ۴۶۹

باب مسجدها و أظهر بزه النصرانیه و حلیتها فإنّ والیها یتشدّد علیهم و الخلیفه أشدّ، ثمّ تسأل عن بنی عمرو بن مبدول و هو بقیع الزبیر، ثمّ تسأل عن موسی بن جعفر و این منزله و این هو؟ مسافر أم حاضر فإن كان مسافرا فالحقه فإن سفره أقرب ممّا ضربت إلیه.

ثمّ أعلمه أنّ مطران علیا الغوطه غوطه دمشق هو الّذی أرشدنی إلیک و هو یقرئک السّلام کثیرا و یقول لک: إننی لأکثر مناجاه ربّی أن یجعل إسلامی علی یدیک، فقصّ هذه القصّه و هو قائم معتمد علی عصاه، ثمّ قال: إن أذنت لی یا سیدی کفرت لک و جلست فقال: آذن لک أن تجلس و لا- آذن لک أن تکفّر، فجلس ثمّ ألقى عنه برنسه ثمّ قال: جعلت فداک تأذن لی فی الکلام؟ قال: نعم ما جئت إلّا له، فقال له النصرانی: اردد علی صاحبی السّلام أو ما تردّ السّلام، فقال أبو الحسن علیه السّلام: علی صاحبک أن هداه الله فأما التّسليم فذاک إذا صار فی دیننا، فقال النصرانی: إننی أسألك؟ -أصلحك الله- قال: سل، قال: أخبرنی عن کتاب الله تعالی الّذی أنزل علی محمّد و نطق به، ثمّ وصفه بما وصفه به، فقال: حم. وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ. فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ما تفسیرها فی الباطن؟ فقال: أما حم فهو محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ و هو فی کتاب هود الّذی أنزل علیه و هو منقوص الحروف و أمّا الْكِتَابِ الْمُبِينِ فهو أمير المؤمنين علیّ علیه السّلام و أمّا اللّيله ففاطمه علیها السّلام و أمّا قوله: فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ یقول: یخرج منها خیر کثیر فرجل حکیم و رجل حکیم فقال الرّجل: صف لی الأوّل و الآخر من هؤلاء الرّجال، فقال: إنّ الصّفات تشبه و لكنّ الثّالث من القوم أصف لک ما یخرج من نسله و إنّه عندکم

ص: ۴۷۰

چون والی شهر بر آنان سخت می گیرد و خلیفه سخت گیرتر است. سپس از فرزند عمرو مبدول می پرسی که در بقیع زبیر است. سپس درباره موسای جعفر [علیهما السّلام] می پرسی. از این که منزلش و خودش کجا است. در شهر است یا به مسافرت رفته. اگر به مسافرت رفته بود، خودت را به او برسان؛ زیرا سفر او نزدیک تر از راهی است که به سویش پیموده ای. سپس به ایشان بگو که مطران علیا غوطه-غوطه دمشق [جایی سبز و پرآب]-همان که مرا به سوی شما راهنمایی کرد، به شما بسیار سلام رسانده، گفت: من با پروردگارم بسیار مناجات می کنم تا اسلامم را به دست شما قرار دهد. و او این قصّه را درحالی که ایستاده و به عصایش تکیه زده بود، گفت. سپس عرض کرد: اگر به من اجازه بفرمایی ای سرور من به شما تعظیم کنم و بنشینم. حضرت فرمودند: به تو اجازه می دهم که بنشینی ولی اجازه نمی دهم تعظیم کنی. او نشست، سپس برنس اش را از سر برداشت و گفت: جانم فدایت! اجازه سخن می فرمایی؟ فرمودند: بله جز برای آن نیامده ای. نصرانی به ایشان گفت: پاسخ سلام دوستم را بدهید یا شما به سلام پاسخ نمی دهید. حضرت ابو الحسن فرمود: جواب دوست آن است که خدا او را هدایت کند اما سلام وقتی است که به دین ما درآمد. نصرانی گفت: من از شما بپرسم؟ -خدا کارت را بسامان کند- فرمود:

پرس. گفت: به من از کتاب خداوند والا بگوئید که بر محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] فرورستاده و بدان سخن گفته است. آن گاه آن را این گونه وصف کرده و فرموده است: حم. سوگند به کتاب روشن گر. ما آن را در شبی پربرکت فرورستادیم، ما پیوسته بیم دهنده بودیم. در آن شب هر امر محکمی تدبیر می شود. [دخان (۴۴): ۱ تا ۴] آیا تفسیر باطنی این آیه چیست؟ فرمودند: حم همان محمد - درود خدا بر او و بر خاندانش - است. این در کتابی است که بر هود نازل شده است. و از حروفش کاسته شده است. «کتاب روشنگر» همان امیر مؤمنان علی علیه السلام است و آن شب فاطمه علیها السلام. و این آیه در آن شب هر امر محکمی تدبیر می شود. یعنی از آن، خیری فراوان صادر شود. مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم. آن مرد گفت: نخستین و واپسین این مردان را برای من وصف کنید. فرمودند: صفات همانند است. ولی سومی این گروه را برایت وصف می کنم. که چه کسی فرزند او است. او در نزد شما در کتاب های نازل شده بر شما هست.

ص: ۴۷۱

لفی الکتب التي نزلت عليكم، إن لم تغيروا و تحرفوا و تكفروا و قديما ما فعلتم، قال له النصراني: إني لا أستر عنك ما علمت و لا أكذبك و أنت تعلم ما أقول في صدق ما أقول و كذبه، و الله لقد أعطاك الله من فضله و قسم عليك من نعمه ما لا يخطر على الخاطرون و لا يستره الساترون و لا يكذب فيه من كذب، فقول لي لك في ذلك الحق كما ذكرت فهو كما ذكرت، فقال له أبو إبراهيم عليه السلام أعجلك أيضا خبرا لا يعرفه إلا قليل ممن قرأ الکتب، أخبرني ما اسم أمّ مريم و أي يوم نفخت فيه مريم و لكم من ساعه من النهار، و أي يوم وضعت مريم فيه عيسى عليه السلام و لكم من ساعه من النهار؟ فقال النصراني: لا أدري، فقال أبو إبراهيم عليه السلام: أما أمّ مريم فاسمها مرثا و هي وهيبه بالعربيّه و أمّا.

اليوم الذي حملت فيه مريم فهو يوم الجمعة للزوال و هو اليوم الذي هبط فيه الروح الأمين و ليس للمسلمين عيد كان أولى منه، عظّمه الله تبارك و تعالی و عظّمه محمد صلّى الله عليه و اله و سلّم، فأمر أن يجعله عيدا فهو يوم الجمعة و أمّا اليوم الذي ولدت فيه مريم فهو يوم الثلاثاء، لأربع ساعات و نصف من النهار، و النهار الذي ولدت عليه مريم عيسى عليه السلام هل تعرفه؟ قال: لا، قال: هو الفرات و عليه شجر النخل و الكرم و ليس يساوي بالفرات شيء للكروم و النخيل، فأما اليوم الذي حجبت فيه لسانها و نادى قيّدوس ولده و أشياعه فأعانوه و أخرجوا آل عمران لينظروا إلى مريم، فقالوا لها ما قصّ الله عليك في كتابه، و علينا في كتابه فهل فهمته؟ قال: نعم و قرأته اليوم الأحداث، قال: إذن لا تقوم من مجلسك حتى يهديك الله، قال النصراني: ما كان اسم أمّي بالسريانيّه و بالعربيّه؟ فقال: كان اسم أمك بالسريانيّه عنقاليه، و عنقوره كان اسم جدّتك

ص: ۴۷۲

اگر دگرگون نکرده و تحریف نکرده و نپوشانده باشید و آنچه در قدیم کرده اید. نصرانی گفت: من آنچه را دانسته ام از شما نپوشانم. و من شما را تکذیب نمی کنم. شما راست و دروغ آنچه را می گویم می دانی. به خدا سوگند خداوند چنان فضیلتی به شما داده چنان نعمتی بر شما قسمت کرده که به ذهن کسی نمی آید و کسی نتواند آن را بپوشاند و تکذیب کند. سخن من به شما در این باره حقّ است، چنان که گفتم. و سخن چنان است که گفتم. آن گاه ابو ابراهیم علیه السلام به ایشان فرمود: اکنون نیز خبری پیش رویت می گذارم که جز اندکی از کسانی که کتاب ها را خوانده اند، آن را نمی دانند. به من بگو نام مادر مريم چیست؟ و چه روز و چه ساعتی از روز در مريم دمیده شد و در چه روزی مريم عيسى را به دنیا آورد؟ و در

چه ساعتی از روز؟ نصرانی گفت: نمی دانم. ابو ابراهیم علیه السّلام فرمود: نام مادر مریم مرثا است و آن در عربی، وهیبه [از وهب به معنی بخشش بی عوض] است. و روزی که مریم حامله شد، روز جمعه وقت ظهر است. و آن روزی است که روح الامین فرود آمده و برای مسلمانان روزی والاتر از آن نیست. خداوند پاک و والا و محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-آن را بزرگ داشته اند. و او فرمان داده تا آن روز را عید بگیرند. و آن روز جمعه است. اما روزی که مریم او را به دنیا آورده، روز سه شنبه، چهار و نیم ساعت گذشته از روز است. و آیا نهری را که مریم بر سر آن عیسی را به دنیا آورد، می شناسی؟ گفت: نه. فرمود: آن فرات است و بر آن درخت خرما و انگور است. و چیزی در درختان خرما و انگور با فرات برابری نمی کند. و اما آن روز را می شناسی که در آن زبان مریم از سخن گفتن بازداشته شد و قیدوس فرزندان و پیروانش را صدا زد تا او [قیدوس] را یاری کنند و خاندان عمران را بیرون آورد تا به مریم بنگرند و به او گفتند آن چه را خداوند در کتابش بر شما و کتابش برای ما حکایت کرده است؟ او گفت: بله، آن را همین امروز خواندم. حضرت فرمودند: پس از جایث برنمی خیزی تا خداوند تو را هدایت کند. نصرانی گفت: نام مادر من به سریانی و عربی چیست؟ فرمود: نام مادرت به سریانی عنقالیه است. و عنقوره نام مادر بزرگ پدری تو است.

ص: ۴۷۳

لأبيك و أما اسم أمك بالعربيّه فهو ميّه و أما اسم أبيك فعبد المسيح و هو عبد الله بالعربيّه و ليس للمسيح عبد، قال: صدقت و بررت، فما كان اسم جدّي؟ قال: كان اسم جدك جبرئيل و هو عبد الرحمن سمّيته في مجلسي هذا قال: أما إنّه كان مسلما؟ قال أبو ابراهيم عليه السّلام: نعم و قتل شهيدا دخلت عليه أجناد فقتلوه في منزله غيله و الأجناد من أهل الشّام، قال: فما كان اسمي قبل كنتي؟ قال: كان اسمك عبد الصّليب، قال: فما تسمّيني؟ قال: أسميك عبد الله، قال: فإنّي آمنت بالله العظيم و شهدت أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له، فردا صمدا، ليس كما تصفه النّصارى و ليس كما تصفه اليهود و لا جنس من أجناس الشّرك و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله، أرسله بالحقّ فأبان به لأهله و عمى المبطلون و أنّه كان رسول الله إلى النّاس كافّه إلى الأحمر و الأسود كلّ فيه مشترك فأبصر من أبصر و اهتدى من اهتدى و عمى المبطلون و ضلّ عنهم ما كانوا يدعون، و أشهد أنّ وليه نطق بحكمته و أنّ من كان قبله من الأنبياء نطقوا بالحكمه البالغه و توازروا على الطّاعه لله و فارقوا الباطل و أهله و الرّجس و أهله و هجروا سبيل الضّلاله و نصرهم الله بالطّاعه له و عصمهم من المعصيه، فهم لله أولياء و للدين أنصار، يحثّون على الخير و يأمرون به، آمنت بالصّغير منهم و الكبير و من ذكرت منهم و من لم أذكر و آمنت بالله تبارك و تعالی ربّ العالمين، ثمّ قطع زنّاره و قطع صليبا كان في عنقه من ذهب، ثمّ قال: مرني حتّى أضع صدقتي حيث تأمرني فقال: ها هنا أخ لك كان على مثل دينك و هو رجل من قومك من قيس بن ثعلبه و هو في نعمه كنعمتك فتواسيا و تجاورا و لست أدع أن أورد عليكما حقّكما في الإسلام فقال: و الله-أصلحك الله-إنّي لغنيّ

ص: ۴۷۴

اما نام مادرت به عربی همان میّه است. و نام پدرت عبد المسيح است که به عربی عبد الله است. و مسیح بنده ای ندارد. او گفت: درست و نیکو گفתי. و نام نیایم چه بود؟ [فرمود: نام نیایت جبرئیل است و من او را در همین جا عبد الرحمان نامیدم.] او گفت: مگر او مسلمان بود؟ ابو ابراهیم علیه السّلام فرمود: بله، و شهید شد. سربازانی، ناگهانی بر او وارد شده، او را

کشتند. و آن سربازان، شامی بودند. او گفت: و نام من پیش از کنیه ام چه بود؟ فرمودند: نامت عبد الصّلیب بود. گفت: مرا چه نام می دهید؟ فرمود: تو را عبد الله می نامم. گفت: پس من به خداوند بزرگ ایمان می آورم و شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نیست، یکتا و بی انباز، یگانه و بی نیاز است. چنان نیست که نصارا وصفش می کنند و نیز چنان نیست که یهود وصفش می کنند و نه هیچ گونه ای از گونه های شرک. و شهادت می دهم که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] بنده و فرستاده او است که به حقّ او را فرستاده، آن را برای اهلش آشکار ساخت و یاوه گرایان کور شدند. او فرستاده خداوند به سوی همه مردم، به سوی سرخ و سیاه است. همه در او شریکند. آن که بصیر بود بینا شد و آن که راه یافته بود، هدایت گشت و یاوه گرایان کور شدند و آنچه می خواندند فراموششان شد. و شهادت می دهم که ولیّ او به حکمت او سخن گفت. و پیامبران پیش از او به حکمتی رسا سخن گفتند و همدیگر را بر فرمانبری از خداوند یاری کرده، از باطل و اهل آن و پلیدی و اهلش دوری گزیده، راه گمراهی را واگذاردند. و خداوند به سبب اطاعت خودش ایشان را یاری کرده، از گناه نگاهشان داشت. و آنان برای خداوند دوست اند. و برای دین، یاور. به نیکی تشویق کرده، به آن فرمان می دهند. من به کوچک و بزرگ ایشان ایمان آوردم. به آنان که از ایشان یاد کردم و آنان که یادشان نکردم. و به خداوند پاک و والا، پروردگار دو جهان ایمان آوردم. سپس زنار و صلیب گردنش را برید و آن گاه گفت: بفرماید تا صدقه ام را هر جا که فرمان می دهید، بگذارم. فرمودند: این جا برادری داری که بر دین تو است. او مردی از قوم تو، از [قبیله] قیس ثعلبه است. او هم در نعمتی مانند نعمت تو [ایمان] است. با همدیگر مواسات و همسایگی کنید. و من هم به نزدیکان می آیم و حقّتان در اسلام را ترک نمی کنم. او گفت: به خدا سوگند-خدا کارت را بسامان کند-من مردی توانگرم

ص: ۴۷۵

و لقد ترکت ثلاثمائه طروق بین فرس و فرسه و ترکت ألف بعیر، فحقّک فیها أوفر من حقّی، فقال له: أنت مولی الله و رسوله و أنت فی حدّ نسبک علی حالک، فحسن إسلامه و تزوّج امرأه من بنی فھر و أصدقها أبو إبراهیم علیه السّلام خمسين دینارا من صدقه علی بن أبی طالب علیه السّلام و أخدمه و بوّاه و أقام حتّی أخرج أبو إبراهیم علیه السّلام، فمات بعد مخرجه بثمان و عشرين لیلہ.

[۱۲۸۶] ۵-علی بن ابراهیم و أحمد بن مهران جمیعا، عن محمّد بن علیّ، عن الحسن بن راشد، عن یعقوب بن جعفر قال:

كنت عند أبی ابراهیم علیه السّلام و أتاه رجل من أهل نجران الیمن من الرّهبان و معه راهبه، فاستأذن لهما الفضل بن سوّار، فقال له: إذا كان غدا فأت بهما عند بئر أمّ خیر، قال: فوافینا من الغد فوجدنا القوم قد وافوا فأمر بخصفه بواریّ، ثمّ جلس و جلسوا فبدأت الرّاهبه بالمسائل فسألّت عن مسائل كثيرة، کلّ ذلك یجیبها و سألتها أبو ابراهیم علیه السّلام عن أشياء، لم یکن عندها فیه شیء، ثمّ أسلمت ثمّ أقبل الرّاهب یسأله فکان یجیبه فی کلّ ما یسأله، فقال الرّاهب: قد كنت قویّا علی دینی و ما خلّفت أحدا من النّصارى فی الأرض یبلغ مبلغی فی العلم و لقد سمعت برجل فی الھند، إذا شاء حجّ إلی بیت المقدس فی یوم و لیلہ، ثمّ یرجع إلی منزله بأرض الھند، فسألّت عنه بأیّ أرض هو؟ فقیل لی: إنّه بسبذان و سألت الذّی أخبرنی فقال: هو علم الاسم الذّی ظفر به آصف صاحب سلیمان لَمّا أتى بعرش سبیا و هو الذّی ذكره الله لکم فی کتابکم و لنا معشر الأدیان فی کتبنا، فقال له أبو ابراهیم علیه السّلام: فکم لله من اسم لا یردّ؟ فقال الرّاهب: الأسماء كثيرة فأما المحتوم منها الذّی لا یردّ سائله فسبعه، فقال له أبو الحسن

و میان اسب ها سیصد نرینه و هزار شتر به جا گذارده ام. و حقّ شما در آن ها بیشتر از حقّ من است. حضرت به او فرمودند: تو آزادگشته خداوند و رسولش بوده ولی در روند نسب بر حال خودت هستی. و اسلام او نیکو شد و با زنی از بنی فهر ازدواج کرد، حضرت ابو ابراهیم علیه السلام، پنجاه دینار از موقوفات علی ابو طالب علیه السلام کابین او کرد. و برای او خدمتگزاری گرفت و منزلش داد و بود تا حضرت ابو ابراهیم علیه السلام را بردند. و او بیست و هشت شب پس از خروج حضرت، در گذشت.

[١٢٨٦] ٥- یعقوب جعفر گفت: من نزد حضرت ابو ابراهیم علیه السلام بودم که مردی راهب از اهل نجران یمن که زنی راهب همراهش بود، به نزدشان آمد. و برای آنان، فضل سوار اجازه گرفت. حضرت به او فرمود: فردا آنان را به کنار چاه ام خیر بیاور. او گوید: ما فردا خودمان را رساندیم و آن مردم را آن جا یافتیم. حضرت فرمود: چند بوریا انداختند، سپس نشست و آنان هم نشستند. زن راهب آغاز کرد و پرسش های بسیاری در انداخت که ایشان پاسخ همه را به او فرمود. و حضرت کاظم علیه السلام پرسش هایی از او کرد که پاسخی برایشان نداشت، پس اسلام آورد. سپس مرد راهب به پرسش آغاز کرد و حضرت به همه آنچه پرسید پاسخ فرمود. آن گاه راهب گفت: من بر دین خودم توانا بودم و در زمین بر کسی از نصارا نگذشته ام که در علم به درجه من برسد. و شنیدم در هند مردی است که وقتی بخواهد، در یک شب و روز به بیت المقدس می آید و سپس به منزلش در سرزمین هند بازمی گردد. من پرسیدم که او در کدام سرزمین است. گفتند: در سبذان است. و کسی که خبر او را به من داده بود، گفت: او آن اسمی را می داند که آصف، مصاحب سلیمان با آن به آوردن تخت سبا پیروز شد. و همان است که خداوند در کتابتان به شما و به ما صاحب دین های دیگر در کتابمان فرموده است. حضرت کاظم علیه السلام به او فرمود: چند نام برای خداوند است که برگشتی ندارد؟ راهب گفت: نام ها بسیارند ولی یقینی شان آنچه به خواهند اش بر نمی گردد، هفت تا است. حضرت ابو الحسن علیه السلام به او فرمود: به من بگو از آنچه در حفظ داری. راهب گفت: نه، به خدایی که تورات را بر موسی نازل کرد

و جعل عیسی عبره للعالمین و فتنه لشکر اولى الألباب و جعل محمدا برکه و رحمه و جعل علیا علیه السلام عبره و بصیره و جعل الأوصیاء من نسله و نسل محمدا، ما أدری و لو دریت ما احتجت فیه إلی کلامک و لا جتک و لا سألتک، فقال له أبو ابراهیم علیه السلام: عد إلی حدیث الہندی، فقال له الزاہب: سمعت بهذه الأسماء و لا أدری ما بطانتها و لا شرائحها و لا أدری ما هی و لا کیف هی و لا بدعائها، فانطلقت حتی قدمت سبذان الہند. فسألت عن الرجل، فقیل لی: إنہ بنی دیرا فی جبل فصار لا- یخرج و لا- یری إلا- فی کلّ سنه مرتین و زعمت الہند أنّ اللہ فجّر له عینا فی دیرہ و زعمت الہند أنّه یزرع له من غیر زرع یلقیہ و یحرث له من غیر حرث یعملہ، فانتھیت إلی بابہ فأقمت ثلاثا، لا أدقّ الباب و لا أعالج الباب، فلما کان الیوم الرابع فتح اللہ الباب و جاءت بقرہ علیها حطب تجرّ ضرعها، یکاد یخرج ما فی ضرعها من اللبن، فدفعت الباب فانفتح فتبعتها و دخلت، فوجدت الرجل قائما ینظر إلی السماء فیبکی و ینظر إلی الأرض فیبکی و ینظر إلی الجبال فیبکی، فقلت: سبحان اللہ ما أقلّ

ضربك في دهرنا هذا، فقال لي: و الله ما أنا إلا حسنه من حسنات رجل خلفته وراء ظهرك، فقلت له: أخبرت أن عندك اسما من أسماء الله تبلغ به في كل يوم و ليله بيت المقدس و ترجع إلى بيتك، فقال لي: و هل تعرف بيت المقدس؟ قلت: لا أعرف إلا بيت المقدس الذي بالشام، قال: ليس بيت المقدس و لكنّه البيت المقدس و هو بيت آل محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، فقلت له: أمّا ما سمعت به إلى يومي هذا فهو بيت المقدس، فقال لي: تلك محاريب الأنبياء، و إنّما كان يقال لها: حظيره المحاريب حتّى جاءت الفتره الّتي كانت بين محمّد و عيسى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمَا

ص: ٤٧٨

و عيسى را موعظه ای برای جهانیان و آزمایشی برای سپاس خردمندان قرار داد و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] را برکت و رحمت و علی علیه السّلام را موعظه و بصیرت قرار داد. و اوصیا را از فرزندان او و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] قرار داد، نمی دانم و اگر می دانستم به سخن شما نیازمند نبوده، به نزد شما نیامده، از شما نمی پرسیدم. حضرت به او فرمود: به داستان آن هندی بازگرد. راهب گفت: من این نام ها را شنیدم ولی تفسیر و شرحش را نمی دانم. و چه و چگونه و دعایش را نیز نمی دانم. آن گاه من رفتم تا به سبزان هند رسیدم. درباره آن مرد پرسیدم. گفتند: او دیری در کوهی ساخته، از آن بیرون نمی آید و دیده نمی شود جز دو بار در سال. و هندیان می پندارند که خداوند برای او در دیرش چشمه ای شکافته است. و گمان می کنند بی آن که دانه ای بیندازد برایش کشت می شود و بی آن که شخم زند، برایش شخم زده می شود. تا به درش رسیدم. سه روز ماندم. نه در زدم و نه به آن نزدیک شدم. چون روز چهارم شد، خداوند آن در را گشود. گاوی که هیزمی بر پشت داشت و پستان اش را می کشید و نزدیک بود شیری که در پستان دارد بیرون بریزد. آمد، در را فشار داده، باز شد و من به دنبالش داخل شدم. و آن مرد را دیدم که ایستاده است و به آسمان نگریسته، می گرید و به زمین می نگرد و می گرید و به کوه می نگرد و می گرید. من گفتم: سبحان الله! چه اندک است همچون تویی در این روزگار ما. او به من گفت: به خدا سوگند! من جز یک حسنه از حسنات مردی که او را پشت سر گذاشتی، نیستم. به او گفتم: باخبر شدم که نزدت نامی از نام های خداوند است که با آن در هر شب و روز به بیت المقدس می روی و باز به خانه ات برمی گردی. به من گفت: و آیا تو بیت المقدس را می شناسی؟ من گفتم: جز بیت المقدس شام را نمی شناسم. گفت: آن بیت المقدس نیست. بلکه بیت المقدس همان خانه خاندان محمّد [علیهم السّلام] است. من گفتم: ولی من تا به امروز شنیده ام که آن جا بیت المقدس است. گفت: آن جا، جای محراب پیامبران است. که به آن حظیره المحاريب می گفتند. تا آن فترت و فاصله میان محمّد و عیسی-درود خدا بر ایشان-رسید

ص: ٤٧٩

و قرب البلاء من أهل الشرك و حلّت التّمات فی دور الشّیاطین فحوّلوا و بدّلوا و نقلوا تلك الأسماء و هو قول الله تبارك و تعالی-البطن لآل محمّد و الظّهر مثل-: إنّ هـی إلاّ أسماءٌ سیّمتُموها أنتم و أبائکم ما أنزل الله بها من سلطانٍ فقلت له: إني قد ضربت إليك من بلد بعيد، تعرّضت إليك بحارا و غموما و هموما و خوفا و أصبحت و أمسيت مؤيسا ألا أكون ظفرت بحاجتي، فقال لي: ما أرى أمك حملت بك إلا و قد حضرها ملك كريم و لا أعلم أنّ أباك حين أراد الوقوع بأمك إلا و قد اغتسل و جاءها على طهر و لا أزعم إلاّ أنّه قد كان درس السّيف الرّابع من سهرة ذلك، فختم له بخير، ارجع من حيث جئت، فانطلق حتّى

تنزل مدینه محمّد صلی الله علیه و اله و سلّم الّتی یقال لها طیبہ و قد کان اسمها فی الجاهلیّہ یثرب، ثمّ اعمد إلى موضع منها یقال له البقیع، ثمّ سل عن دار یقال لها دار مروان، فانزلها و اقم ثلاثا، ثمّ سل [عن] الشّیخ الأسود الّمدنی یكون علی بابها یعمل البواری و هی فی بلادهم اسمها الخصف، فالطف بالشّیخ و قل له: بعثنی إلیک نزیلک الّمدنی کان ینزل فی الزّاویہ فی البیت الّذی فیہ الخشیات الأربع، ثمّ سله عن فلان بن فلان الفلانی و سله أین نادیه و سله أی ساعه یمرّ فیها فلیریکاه أو یصفه لک، فتعرفه بالصّیفة و سأصفه لک، قلت: فإذا لقیته فأصنع ما ذا؟ قال: سله عمّا کان و عمّا هو کائن و سله عن معالم دین من مضی و من بقی، فقال له أبو إبراهیم علیه السّلام: قد نصحک صاحبک الّذی لقیته، فقال الزّاهب: ما اسمه جعلت فداک؟ قال: هو متّم بن فیروز و هو من أبناء الفرس و هو ممّن آمن باللّٰه وحده لا شریک له و عبده بالإخلاص و الإیقان و فرّ من قومه لَمّا خافهم، فوهب له ربّه حکما و هداه لسبیل الرّشاد و جعله من المتّقین و عرّف

ص: ۴۸۰

و بلا به اهل شرک نزدیک شده، عذاب ها به خانه های شیاطین روا شد، پس آن نام ها را دگرگون کرده، جابه جا نمودند. و این سخن خداوند پاک و فرازمند است که-تفسیرش برای خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] است و ظاهرش مثل- آن ها جز نام هایی که شما و پدرانتان داده اید، نیستند. خداوند برای آن ها هیچ برهانی فرونفرستاده است. [نجم (۵۳): ۲۳] من به او گفتم: من از سرزمینی دور به نزدت آمده ام. از دریاها و اندیشه ها و اندوه و هراسی گذشته ام. و از این که به حاجتم نرسم، بی امید صاحب و شام می کردم. او به من گفت: گمان می کنم وقتی مادرت تو را حامله شده، فرشته ای بزرگ او را همراهی کرده و می دانم که پدرت وقتی خواسته به نزد مادرت رود، غسل کرده و پاکیزه به نزدش رفته است. و گمان می کنم که او در آن شب زنده داری اش سفر چهارم را درس گرفته، نیکوسرانجام گشته است. از جایی که آمده ای، بازگرد. و برو تا در شهر محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- که به آن طیبه می گویند و نامش در جاهلیت یثرب بوده، فرود آیی. سپس آهنگ جایی به نام بقیع کن. سپس از خانه ای به نام دار مروان پرس. آن گاه در آن جا منزل کن و سه روز بمان سپس از پیرمرد سیاهی که بر در خانه بوریا درست می کند و در سرزمین آنان نامش خصف است سراغ بگیر. آن گاه به او مهربانی کرده، بگو: مرا آن همنشین زاویه خانه دارای چهارچوب کوچک به سوی تو فرستاده است. سپس از او درباره فلان بن فلان فلانی پرس. پرس که محلّ رفت و آمدش کجا است و چه ساعتی به آن جا می رود. تا او را به تو نشان دهد یا برایت وصفش کند تا او را به صفت بشناسی و من هم او را برایت وصف خواهم کرد. من گفتم: وقتی دیدارش کردم چه کار بکنم؟ گفت: از آنچه بوده و خواهد شد پرس. و از نشانه های دین گذشتگان و باقی ماندگان پرس. حضرت کاظم علیه السّلام به او فرمودند: دوستی که او را دیدار کرده ای برایت خیرخواهی کرده است. راهب گفت: نام او چیست جان به فدایت؟ فرمود: او متّم بن فیروز و از اهل پارس است. او از کسانی است که با اخلاص و یقین به خداوند یکتای بی انباز ایمان آورده و او را بندگی کرده اند. و از قوم خود هراسیده و گریخته است. پس پروردگارش به او حکمتی بخشیده، به راه رشد هدایتش کرده، از پرهیزگاران قرارش داده است.

ص: ۴۸۱

بینه و بین عباده المخلصین و ما من سنه إلاّ و هو یزور فیها مکّه حاجّا و یعتمر فی رأس کلّ شهر مرّه و یجیء من موضعه من

الهند إلى مكّه، فضلا من الله و عوناً و كذلك يجزى الله الشّاكرين، ثمّ سأله الزّاهب عن مسائل كثيرة، كلّ ذلك يجيبه فيها و سأل الزّاهب عن أشياء، لم يكن عند الزّاهب فيها شيء، فأخبره بها، ثمّ إنّ الزّاهب قال أخبرني عن ثمانية أحرف نزلت فتبين في الأرض منها أربعة؟ و بقي في الهواء منها أربعة على من نزلت تلك الأربعة التي في الهواء و من يفسّرهما؟ قال: ذاك قائمنا، ينزله الله عليه فيفسّره و ينزل عليه ما لم ينزل على الصّديقين و الرّسل و المهتدين، ثمّ قال الزّاهب: فأخبرني عن الاثنين من تلك الأربعة الأحرف التي في الأرض ما هي؟ قال: أخبرك بالأربعة كلّها، أمّا أولهنّ فلا إله إلاّ الله وحده لا شريك له باقيا، و الثّانية محمّد رسول الله مخلصا و الثّالثة نحن أهل البيت و الزّابعة شيعتنا منّا و نحن من رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و رسول الله من الله بسبب، فقال له الزّاهب: أشهد أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمّدا رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و أنّ ما جاء به من عند الله حقّ و أنّكم صفوه الله من خلقه و أنّ شيعتكم المطهّرون المستبدلون و لهم عاقبه الله و الحمد لله ربّ العالمين، فدعا أبو إبراهيم عليه السّلام بجبه خزّ و قميص قوهي و طيلسان و خفّ و قلنسوه، فأعطاه إيّاهما و صلّى الظّهر و قال له: اختن، فقال: قد اختنت في سابعي.

[١٢٨٧] ٦-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن عبد الله بن المغيرة قال:

مرّ العبد الصّالح بامرأه بمنى و هي تبكي و صبيانها حولها يبكون، و قد ماتت لها بقره، فدنا منها ثمّ قال لها: ما يبكيك يا أمّه الله؟ قالت: يا عبد الله!

ص: ٤٨٢

و او را با بندگان خالص شده اش آشنا ساخته است. و سالی نیست که او مکّه را در مراسم حجّ زیارت نکند. و سر هر ماه یک بار عمره نکند. و از مکانش در هند به مکّه نیاید. که فضیلت و یاری ای از سوی خداوند است. و خداوند این گونه سپاسگزاران را پاداش می دهد. سپس راهب از مسایل بسیاری پرسید که حضرت درباره همه آنها پاسخ فرمود. و حضرت از راهب از چیزهایی پرسید که راهب خبری از آن ها نداشت. پس او را به آن ها هم آگاه کرد. سپس راهب گفت: به من از هشت حرف نازل شده ای بفرماید که چهار حرف از آن در زمین آشکار شد و چهارتای دیگر در هوا ماند؟ آن چهارتای مانده در هوا به چه کسی نازل می شود و چه کسی آن ها را تفسیر می کند؟ فرمودند: او قائم ما است. خداوند بر او نازل می کند و او آن ها را تفسیر می کند. و به او نازل می کند آنچه را بر صدیقان و فرستادگان و هدایت یافتگان نازل نکرد. سپس راهب گفت: به من بفرماید دو حرف از آن چهار حرف که در زمین است، چیست؟ فرمود: به تو از همه آن چهار حرف می گویم. نخستین شان: معبودی جز خداوند یکتای بی انباز، باقی نیست. دوم: محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرستاده مخلص خداوند است. سوم ما خاندان هستیم و چهارم: شیعیان ما از ما هستند و ما از رسول خداییم و رسول خدا با سببی از خداوند است. آن گاه راهب به ایشان عرض کرد: شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] رسول خدا است و آنچه از سوی خداوند آورده، حقّ است و شما برگزیدگان خداوند از میان بندگانش هستید و شیعیان آن پاکیزگان و جایگزینان اند و سرانجام خداوند، برای آنان است. و سپاس پروردگار جهانیان را. آن گاه حضرت ابو ابراهیم علیه السّلام جبه ای از خز و پیراهنی کوهی [کوهستان قائن خراسان] و شال و کفش و کلاهی خواسته، آن ها را به او داده، نماز ظهر گزارد و به او فرمود: ختنه کن. و او گفت: در هفت روزگی ام ختنه شده ام.

[۱۲۸۷] ۶- عبد الله مغیره گفته است: بنده صالح [حضرت کاظم علیه السلام] در منی بر زنی گذشت که خود و کودکان گردش می گریستند. که گاوش مرده بود. حضرت به او نزدیک شده، سپس فرمود: چرا می گریی ای کنیز خدا؟ گفت: ای بنده خدا!

ص: ۴۸۳

إِنَّ لَنَا صَبِيَانَا يَتَامَى وَ كَانَتْ لِي بَقْرَةٌ، مَعِيشَتِي وَ مَعِيشَةُ صَبِيَانِي كَانَ مِنْهَا وَ قَدْ مَاتَتْ وَ بَقِيَتْ مَنْقَطَعَا بِي وَ بَوْلِدِي لَا حِيلَةَ لَنَا، فَقَالَ: يَا أُمَّهُ اللَّهُ! هَلْ لَكَ، أَنْ أَحْيِيَهَا لَكَ فَأَلْهَمْتَ أَنْ قَالَتْ: نَعَمْ يَا عَبْدَ اللَّهِ، فَفَتَحَنِي وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ هَنِيئَةً وَ حَرَكَ شَفْتَيْهِ، ثُمَّ قَامَ فَصَوَّتَ بِالْبَقْرَةِ فَنَحَسَهَا نَحْسَهُ أَوْ ضَرْبَهَا بِرَجْلِهِ، فَاسْتَوَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَائِمَةً، فَلَمَّا نَظَرَتْ الْمَرْأَةَ إِلَى الْبَقْرَةِ صَاحَتْ وَ قَالَتْ: عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَ رَبَّ الْكَعْبَةِ، فَخَالَطَ النَّاسَ وَ صَارَ بَيْنَهُمْ وَ مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[۱۲۸۸] ۷- أحمد بن مهران رحمه الله، عن محمد بن عليّ، عن سيف بن عميرة، عن إسحاق بن عمار قال:

سمعت العبد الصالح يعنى إلى رجل نفسه، فقلت في نفسي: و إنه ليعلم متى يموت الرجل من شيعته!؟ فالتفت إلى شبه المغضب، فقال: يا إسحاق! قد كان رشيد الهجرى يعلم علم المنايا و البلايا و الإمام أولى بعلم ذلك، ثم قال: يا إسحاق! اصنع ما أنت صانع، فإن عمرك قد فنى و إنك تموت إلى سنتين و إخوتك و أهل بيتك لا يلبثون بعدك إلا يسيرا حتى تتفرق كلمتهم و يخون بعضهم بعضا حتى يشمت بهم عدوهم، فكان هذا في نفسك؟ فقلت: فإني أستغفر الله بما عرض في صدري، فلم يلبث إسحاق بعد هذا المجلس إلا يسيرا حتى مات، فما أتى عليهم إلا قليل حتى قام بنو عمار بأموال الناس فأفلسوا.

[۱۲۸۹] ۸- عليّ بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن موسى بن القاسم الجليّ، عن عليّ بن جعفر قال:

جاءني محمد بن إسماعيل و قد اعتمرنا عمره رجب و نحن يومئذ بمكّه، فقال: يا عمّ إنني أريد بغداد و قد أحببت أن أودّع عمّي أبا الحسن -يعنى موسى بن جعفر عليه السلام- و أحببت أن تذهب معي إليه، فخرجت معه نحو أخي و هو في داره

ص: ۴۸۴

من فرزندانى يتيم دارم و گاوى داشتم كه زندگى من و فرزندانم از آن بود و اينك او مرده و من و فرزندانم دستمان كوتاه شده و بيچاره شده ايم. حضرت فرمود: اى كنيز خدا! آيا به سود تو است كه آن را برايت زنده كنم؟ به او الهام شد كه بگويد: بله، اى بنده خدا. حضرت دور شد و دو ركعت نماز گزارده، سپس دستانش را اندكى بالا برده، لبانش تكان خورد و آن گاه برخاست. پس گاو را صدا كرد و با چوب يا پايش به پشت او زد. پس راست بر زمين ايستاد. چون آن زن به گاو نگريست، فريادى كشيده، گفت: به پروردگار كعبه عيساي مريم است. آن گاه حضرت با مردم درآميخت و رفت.

[۱۲۸۸] ۷- إسحاق عمار گفت: از بنده صالح شنيدم كه به مردى خبر مردنش را مى دهد. من با خودم گفتم: او مى داند كه هر

مردى از شيعيانش چه وقت مى ميرند؟ حضرت خشمگينانه به من رو كرده، فرمودند: اى اسحاق! رشيد هجرى علم منايا (مرگ) و بلايا را مى فهمد و امام به دانستن آن ها سزاوارتر است. سپس فرمود: اى اسحاق! آنچه مى كنى بكن كه عمرت تمام شده و تو تا دو سال مى ميرى و برادران و خاندانت پس از تو جز اندكى نمى مانند. سخنانشان پراكنده گرديده، به

همدیگر خیانت می کنند. آنسان که دشمنانشان ایشان را شماتت کنند. این را با خودت می گفتم؟ من عرض کردم: من از آنچه به دلم گذشت، از خداوند آمرزش می خواهم. و اسحاق پس از این نشست جز اندکی نماند و مرد. و بر ایشان اندکی نگذشت که فرزندان عمار با اموال مردم سرپا بودند و مفلس شدند.

[۱۲۸۹] ۸- علی جعفر گفت: ما عمره رجب را به جا آورده، هنوز در مکه بودیم که محمد اسماعیل نزد من آمده، گفت: عمو جان می خواهم به بغداد بروم. و دوست داشتم با عمویم ابو الحسن- یعنی حضرت موسای جعفر علیهما السلام- خداحافظی کنم و دوست دارم شما هم همراه من بیایید. من با او به سوی برادرم که در خانه اش در

ص: ۴۸۵

التي بالحوبه و ذلك بعد المغرب بقليل، فضربت الباب فأجابني أخي فقال: من هذا فقلت علي فقال هو ذا أخرج و كان بطيء الوضوء، فقلت: العجل قال: و أعجل، فخرج و عليه إزار ممشوق قد عقده في عنقه حتى قعد تحت عتبة الباب، فقال علي بن جعفر: فانكبت عليه فقبلت رأسه و قلت: قد جئتك في أمر إن تره صوابا فالله وفق له، و إن يكن غير ذلك فما أكثر ما نخطئ قال: و ما هو؟ قلت: هذا ابن أخيك يريد أن يودعك و يخرج إلى بغداد، فقال لي ادعه فدعوته و كان متنحيا، فدنا منه فقبل رأسه و قال: جعلت فداك أوصني فقال: أوصيك أن تتقى الله في دمي فقال مجيبا له من أراذك بسوء فعل الله به و جعل يدعو علي من يريده بسوء، ثم عاد فقبل رأسه، فقال: يا عم أوصني فقال: أوصيك أن تتقى الله في دمي فقال: من أراذك بسوء فعل الله به و فعل، ثم عاد فقبل رأسه، ثم قال: يا عم أوصني، فقال: أوصيك أن تتقى الله في دمي فدعا علي من أراده بسوء، ثم تنحى عنه و مضيت معه فقال لي أخي: يا علي مكانك، فممت مكاني فدخل منزله ثم دعاني فدخلت إليه فتناول صره فيها مائه دينار فأعطانيها و قال: قل لابن أخيك يستعين بها على سفره قال علي: فأخذتها فأدرجتها في حاشية ردائي، ثم ناولني مائه أخرى و قال: أعطه أيضا، ثم ناولني صره أخرى و قال: أعطه أيضا، فقلت: جعلت فداك إذا كنت تخاف منه مثل الذي ذكرت، فلم تعينه على نفسك؟ فقال: إذا وصلته و قطعني قطع الله أجله، ثم تناول مخذه آدم، فيها ثلاثة آلاف درهم وضح و قال: أعطه هذه أيضا قال: فخرجت إليه فأعطيته المائه الأولى ففرح بها فرحا شديدا و دعا لعمه، ثم أعطيته الثانيه و الثالثه ففرح بها حتى ظننت أنه سيرجع و لا يخرج، ثم أعطيته الثالثه آلاف درهم

ص: ۴۸۶

حوبه بود، بیرون آمدم. و این اندکی پس از نماز شام بود. در را زدم و برادرم پاسخ داده، فرمود: کیست؟ گفتم: علی. فرمود: اینک بیرون می آیم. و او به کندی وضو می گرفت. من گفتم: شتاب کنید. فرمودند: زود می آیم. آن گاه درحالی که لنگ سرخ رنگی را به گردن بسته بود، بیرون آمد و زیر سردر خانه نشست. علی جعفر گوید: من به سویس خم شده، سرش را بوسیدم و گفتم: برای کاری آمده ام اگر آن را درست بدانی، خدا به آن توفیق دهد و اگر جز آن باشد، چه بسیار که خطا می کنیم. فرمود: او کیست؟ گفتم: او پسر برادر شما است که می خواهد با شما خداحافظی کرده، به بغداد برود. به من فرمود، او را بخوان. او را که دور ایستاده بود، خواندم. پس به ایشان نزدیک شده، سرش را بوسید و گفت: جانم فدایت به من سفارشی بکن. فرمود: به تو سفارش می کنم که در خون من از خداوند پروا کنی. او در پاسخ گفت: هر که به شما بدی بخواند خداوند با خود او می کند. و به نفرین بر بدخواهان آغاز کرد. سپس بازگشته، سرش را بوسید و گفت: عمو جان مرا سفارشی

بکن. فرمود: به تو سفارش می‌کنم که در خون من از خداوند پروا کنی. او گفت: هر کس به شما بدی خواهد، خداوند با خود او کند، با خود او کند. سپس بازگشته، سر حضرت را بوسیده، گفت: عمو جان مرا سفارشی بکن. و ایشان فرمود: به تو سفارش می‌کنم که در خونم از خدا پروا کنی. پس او به کسی که به ایشان بدی خواهد، نفرین کرده، سپس از ایشان دور شد. و من با او به راه افتادم که برادرم فرمود: ای علی! بمان. من در جایم ایستادم. ایشان به منزلش رفته، سپس مرا خواند. به نزدش رفت. همیانی برداشت که در آن صد دینار بود. آن را به من داد و فرمود: به پسر برادرت بگو آن را هزینه سفرش کند. علی گوید: من آن را گرفته به گوشه عبايم آویختم. سپس صدتای دیگر داد و فرمود: این را هم به او بده. سپس همیانی دیگر به من داد و فرمود: این را هم به او بده. من گفتم: جانم به فدایت! اگر از او در هراسی چنان که گفتم، چرا به زیان خود، او را یاری می‌کنی؟ فرمود: وقتی من به او بیوندم و او از من ببرد، مدّتش [عمرش] به پایان می‌رسد. سپس بالشی چرمین که در آن سه هزار درهم سالم بود، به من داد و فرمود: این را هم به او بده. او گوید: من به نزد او رفتم و صدتای نخست را دادم. بسیار شاد شد و عمویش را دعا کرد. سپس دومی و سومی را دادم و او شاد شد چنان که گمان کردم بازمی‌گردد و نمی‌رود. سپس سه هزار درهم را به او دادم

ص: ۴۸۷

فمضى على وجهه حتى دخل على هارون فسلم عليه بالخلافه وقال: ما ظننت أنّ في الأرض خليفتين حتى رأيت عمي موسى بن جعفر يسلم عليه بالخلافه، فأرسل هارون إليه بمائه ألف درهم فرماه الله بالدّبحه فما نظر منها إلى درهم ولا مسّه.

[۱۲۹۰] ۹- سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه عليّ بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير قال:

قبض موسى بن جعفر عليهما السّلام و هو ابن أربع و خمسين سنة في عام ثلاث و ثمانين و مائه. و عاش بعد جعفر عليه السّلام خمسا و ثلاثين سنة.

باب مولد أبي الحسن الرضا عليه السّلام ولد أبو الحسن الرضا عليه السّلام سنة ثمان و أربعين و مائه و قبض عليه السّلام في صفر من سنة ثلاث و مائتين و هو ابن خمس و خمسين سنة و قد اختلف في تاريخه إلا أنّ هذا التاريخ هو أقصد إن شاء الله و توفّي عليه السّلام بطوس في قرية يقال لها: سناباد من نوقان على دعوه. و دفن بها و كان المأمون أشخصه من المدينه إلى مرو على طريق البصره و فارس، فلمّا خرج المأمون و شخص إلى بغداد أشخصه معه، فتوفّي في هذه القرية. و أمّه أمّ ولد يقال لها: أمّ البنين.

[۱۲۹۱] ۱- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب، عن هشام بن أحمر قال:

قال لي أبو الحسن الأوّل: هل علمت أحدا من أهل المغرب قدم؟ قلت: لا، قال: بلى قد قدم رجل فانطلق بنا، فركب و ركبت معه حتى انتهينا إلى الرجل

ص: ۴۸۸

آن گاه او به دنبال کارش رفته، به نزد هارون رفت و به عنوان خلافت به او سلام داده، گفت: گمان نمی بردم در این زمین دو خلیفه باشد تا عمویم موسای جعفر [علیهما السّلام] را دیدم که به عنوان خلافت به او سلام می دهند. هارون صد هزار درهم برای او فرستاد. آن گاه خداوند او را به دردی در گلو [خناق] دچار کرد که نه به درهمی از آن ها نگریست و نه دست زد!

[۱۲۹۰]۹- ابو بصیر گفت: حضرت موسای جعفر علیهما السّلام در پنجاه و چهار سالگی در سال صد و هشتاد و سه وفات یافت. او پس از حضرت صادق علیه السّلام سی و پنج سال زیست.

ولادت حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام

حضرت ابو الحسن رضا علیه السّلام در سال صد و چهل و هشت به دنیا آمد. و در صفر سال دویست و سه، پنجاه و پنج ساله بود که وفات یافت. و در تاریخ آن اختلاف است ولی ان شاء الله این تاریخ درست تر است. ایشان در طوس در قریه ای به نام سناباد که به اندازه یک فریاد تا نوقان راه دارد وفات یافت و آن جا دفن شد. مأمون ایشان را از مدینه از راه بصره و پارس به سوی مرو برد. وقتی مأمون خارج شد و به سوی بغداد می رفت ایشان را به همراه برد تا در این قریه وفات یافت. و مادرش کنیزی به نام امّ البنین است.

[۱۲۹۱]۱- هشام احمر گفته است: حضرت ابو الحسن اول [کاظم علیه السّلام] به من فرمودند: آیا می دانی کسی از اهل مغرب آمده است؟ عرض کردم: نه. فرمود: چرا، مردی آمده است. با ما بیا. ایشان سوار شد و من همراهشان سوار شدم تا به آن مرد رسیدیم. مردی از اهل مدینه را دیدیم که بردگانی همراهش بود.

ص: ۴۸۹

فإذا رجل من أهل المدینه معه رقیق، فقلت له: اعرض علينا، فعرض علينا سبع جوار، کلّ ذلك يقول أبو الحسن علیه السّلام: لا حاجه لی فیها، ثمّ قال اعرض علينا، فقال: ما عندی إلاّ جاریه مریضه، فقال له: ما علیک أن تعرضها، فأبی علیه فانصرف، ثمّ أرسلنی من الغد، فقال: قل له: کم کان غایتک فیها فإذا قال کذا و کذا، فقل: قد أخذتها، فأتیته فقال: ما کنت أرید أن أنقصها من کذا و کذا، فقلت: قد أخذتها، فقال: هی لک و لکن أخبرنی من الرّجل الّذی کان معک بالأمس؟ فقلت: رجل من بنی هاشم، قال: من أیّ بنی هاشم؟ فقلت: ما عندی أكثر من هذا فقال: أخبرک عن هذه الوصیفه إنی اشتریتها من أقصى المغرب فلقیتنی امرأه من أهل الکتاب فقالت: ما هذه الوصیفه معک؟ قلت: اشتریتها لنفسی، فقالت: ما یکون ینبغی أن تكون هذه عند مثلک إنّ هذه الجاریه ینبغی أن تكون عند خیر أهل الأرض، فلا تلبث عنده إلاّ قليلا حتّى تلد منه غلاما ما یولد بشرق الأرض و لا غربها مثله، قال: فأتیته بها فلم تلبث عنده إلاّ قليلا حتّى ولدت الرّضا علیه السّلام.

[۱۲۹۲]۲- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ذکره، عن صفوان بن یحیی قال:

لما مضی أبو إبراهیم علیه السّلام و تکلم أبو الحسن علیه السّلام خفنا علیه من ذلك، فقیل له: إنک قد أظهرت أمرا عظیما و إنّا نخاف علیک هذه الطّاعیه، قال: فقال علیه السّلام، لیجهد جهده، فلا سبیل له علیّ.

[۱۲۹۳]۳-أحمد بن مهران رحمه الله، عن محمد بن عليّ، عن الحسن بن منصور، عن أخيه قال:

دخلت على الرضا عليه السلام في بيت داخل في جوف بيت ليلا، فرفع يده، فكانت

ص: ۴۹۰

من به او گفتم: [آن ها را] به ما نشان بده. او برایمان هفت دختر نشان داد. که ابو الحسن درباره همه آن ها فرمود: من به این ها نیازی ندارم. سپس فرمود: [باز هم] نشانمان بده. او گفت: چیزی جز یک دختر بیمار نمانده است. حضرت به او فرمود: چه زیانی دارد که او را نشان بدهی. او نخواست نشان دهد و حضرت باز گشت. سپس فردا مرا فرستاده، فرمود: به او بگو: آن دختر، آخرش به چند؟ اگر گفت این قدر، بگو: آن را خریدم. من به نزد او آمدم و او گفت: نمی خواهم آن را از این مقدار کمتر بدهم. من گفتم: من آن را می خرم. او گفت: آن مال تو. ولی از مردی که دیروز با تو بود، بگو. گفتم: مردی از بنی هاشم است. گفت: کدام بنی هاشم؟ گفتم: بیش از این نمی دانم. او گفت: من به تو از این کنیز خبر می دهم. من او را از دورترین جای مغرب خریدم. زنی از اهل کتاب مرا دیده، گفت: این کنیز چرا به همراه تو است؟ گفتم: آن را برای خودم خریده ام. او گفت: سزاوار نیست که او نزد چون تویی باشد. این دختر سزاوار بهترین اهل زمین است. و اندکی نزد او نماند که از او پسری به دنیا آورد که در شرق و غرب زمین مانند او به دنیا نیامده است. راوی گوید: من او را آوردم و اندکی نزدش نبود که حضرت رضا علیه السلام را به دنیا آورد.

[۱۲۹۲]۲-صفوان یحیی گفت: چون حضرت کاظم علیه السلام وفات کرد و حضرت رضا علیه السلام به سخن گفتن پرداخت ما برایشان ترسیدیم. به ایشان گفتند: شما امری بزرگ را آشکار کردی و ما برایتان از این طغیانگر می ترسیم. او گوید: حضرت فرمود: او کوشش اش را بکند. برای او راهی به سوی من نیست.

[۱۲۹۳]۳-حسن منصور از برادرش روایت کرده که گفت: شبی در اتاقی

ص: ۴۹۱

کأنّ في البيت عشرة مصابيح و استأذن عليه رجل فخلّى يده، ثم أذن له.

[۱۲۹۴]۴-عليّ بن محمد، عن ابن جمهور، عن إبراهيم بن عبد الله، عن أحمد بن عبد الله، عن الغفاريّ قال:

كان لرجل من آل أبي رافع مولى النبيّ صلى الله عليه و اله و سلّم-يقال له طيس-عليّ حقّ، فتقاضاني و ألح عليّ و أعانه الناس، فلما رأيت ذلك صليت الصبح في مسجد الرسول صلى الله عليه و اله و سلّم، ثمّ توجهت نحو الرضا عليه السلام و هو يومئذ بالعريض، فلما قربت من بابه إذا هو قد طلع على حمار و عليه قميص و رداء، فلما نظرت إليه استحيت منه، فلما لحقني وقف و نظر إليّ فسلمت عليه-و كان شهر رمضان-فقلت: جعلني الله فداك إنّ لمولاك طيس عليّ حقاً و قد و الله شهرني و أنا أظنّ في نفسي أنّه يأمره بالكفّ عنيّ و و الله ما قلت له كم له عليّ و لا سميت له شيئاً، فأمرني بالجلوس إلى رجوعه، فلم أزل حتّى صليت المغرب و أنا صائم، فضاقت صدري و أردت أن أنصرف فإذا هو قد طلع عليّ و حوله الناس و قد قعد له السؤال و هو

یتصدّق علیهم، فمضى و دخل بيته، ثم خرج و دعانى فقمّت إليه و دخلت معه، فجلس و جلست، فجعلت أحدثه عن ابن المسيّب و كان أمير المدينة و كان كثيرا ما أحدثه عنه، فلما فرغت قال: لا أظنّك أفطرت بعد؟ فقلت: لا، فدعا لى بطعام، فوضع بين يديّ و أمر الغلام أن يأكل معى فأصبت و الغلام من الطّعام، فلما فرغنا قال لى: ارفع الوساده و خذ ما تحتها فرفعتها و إذا دنائير فأخذتها و وضعتها فى كميّ و أمر أربعه من عبيده أن يكونوا معى حتّى يبلغونى منزلى، فقلت: جعلت فداك إنّ طائف بن المسيّب يدور و أكره أن يلقانى و معى عبيدك، فقال لى: أصبت أصاب الله بك الرّشاد و أمرهم أن ينصرفوا إذا رددتهم فلما قربت من منزلى و آنست رددتهم فصرت

ص: ٤٩٢

درون اتاق دیگر خدمت حضرت رضا عليه السّلام رسیدم. دستش را بالا برد و گویا در اتاق ده چراغ روشن شد. مردی اجازه شرفیابی خواست. حضرت دستش را پایین آورد [و اتاق به وضع عادى برگشت] و سپس به او اجازه ورود داد.

[١٢٩٤]٤-غفّاری گفته است: مردی از خاندان ابو رافع غلام پیامبر-درود خدا بر او و بر خاندانش-که به او طیس می گفتند حقّی به گردنم داشت که از من می خواست و پافشاری می کرد و مردم او را یاری می کردند. چون چنین دیدم. نماز صبح را در مسجد رسول-درود خدا بر او و بر خاندانش-گزارده، سپس به سوی حضرت رضا علیه السّلام رو کردم. و ایشان آن روز در عریض بود. چون به در خانه نزدیک شدم ایشان پیراهن و عبایی در بر، سوار بر الاغی آشکار شدند. چون به ایشان نگریستم، شرم کردم. وقتی به من رسیدند، ایستاده، به من نگریستند. به ایشان سلام کردم-و ماه رمضان هم بود-و گفتم: خداوند مرا فدای شما کند. غلامتان طیس حقّی به گردنم دارد و به خدا سوگند مرا رسوا کرده است. درحالی که با خودم گمان می کردم او را به دست کشیدن از من فرمان می دهد و به خدا سوگند به ایشان نگفتم که چقدر از من طلب دارد. و از چیزی نام نبردم، به من فرمان نشستن تا بازگشت شان داد. من ماندم تا نماز شام را هم خواندم درحالی که روزه بودم. دلم گرفت و خواستم برگردم که ایشان درحالی که مردمی گردش بودند آشکار شدند. به گدایانی که بر سر راهش نشسته بودند، صدقه دادند سپس [از من]گذشت و به خانه رفت. سپس بیرون آمد و مرا خواند. به سویی رفتم و با ایشان داخل شدم. ایشان نشست و من نشستم. به سخن گفتن از ابن مسیب که امیر مدینه بود آغاز کردم. و درباره او با حضرت بسیار سخن می گفتم. چون سختم به پایان رسید، فرمود: گمان نمی کنم که هنوز روزه ات را گشوده باشی؟ عرض کردم: نه. پس برایم غذایی خواست. غذا در برابرم گذاشته شد و به غلامش فرمود تا با من بخورد. من و غلام غذا را خوردیم. چون تمام شد، به من فرمودند: تشک را بلند کن و هرچه در زیر آن است بردار. آن را بلند کردم و دینارهایی دیدم. آن ها را برداشته، در آستینم گذاشتم. و ایشان دستور داد تا چهار تن از غلامانش با من باشند و مرا به منزل برسانند. من گفتم: جانم فدایت، شبگرد ابن مسیب می گردد و دوست ندارم که مرا با غلامان شما ببیند. به من فرمود: درست می گویی خدا تو را به راه هدایت برساند. و به آن ها فرمان داد که هروقت من گفتم آنان بازگردند. چون به نزدیک منزل رسیدم و آرامش یافتم آنان را بازگردانده، به منزل رفتم

ص: ٤٩٣

إلى منزلى و دعوت بالسّراج و نظرت إلى الدّنائير و إذا هی ثمانیه و أربعون دینارا و كان حقّ الرّجل علیّ ثمانیه و عشرين دینارا

و كان فيها دينار يلوح فأعجبنى حسنه فأخذته و قرّبته من السّراج فإذا عليه نقش واضح: حقّ الرّجل ثمانية و عشرون ديناراً و ما بقى فهو لك، و لا و الله ما عرفت ما له علىّ و الحمد لله ربّ العالمين الّذى أعزّ و ليّه.

[۱۲۹۵] ۵-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن بعض أصحابه، عن أبي الحسن الرضا عليه السّلام أنّه خرج من المدینه فی السّینه الّتی حجّ فیها هارون یرید الحجّ فانتهی إلى جبل-عن یسار الطّریق و أنت ذاهب إلى مکّه-یقال له فارع، فنظر إليه أبو الحسن علیه السّلام ثمّ قال:

بانی فارع و هادمه یقطّع إربا إربا، فلم ندر ما معنی ذلك فلّمّا ولیّ وافی هارون و نزل بذلك الموضع صعّد جعفر بن یحیی ذلك الجبل و أمر أن یبنى له ثمّ مجلس فلّمّا رجع من مکّه صعّد إليه فأمر بهدمه، فلّمّا انصرف إلى العراق قطّع إربا إربا.

[۱۲۹۶] ۶-أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن حمزه بن القاسم، عن ابراهیم بن موسی قال:

ألححت علیّ أبا الحسن الرضا علیه السّلام فی شیء أطلبه منه، فكان یعدنی، فخرج ذات یوم لیستقبل والی المدینه و كنت معه فجاء إلى قرب قصر فلان، فنزل تحت شجرات و نزلت معه أنا و لیس معنا ثالث، فقلت: جعلت فداک هذا العید قد أظننا و لا و الله ما أملك درهما فما سواه فحكّ بسوطه الأرض حکّا شدیداً، ثمّ ضرب بیده فتناول منه سبیکه ذهب، ثمّ قال: انتفع بها و اکنتم ما رأیت.

ص: ۴۹۴

و چراغ خواستم و به دینارها نظر انداختم. چهل دینار بودند. و حقّ آن مرد به گردن من بیست و هشت دینار بود. از میان آن ها یکی می درخشید. زیبایی اش مرا برانگیخت. آن را برداشته، به چراغ نزدیک کردم. بر آن نقشی آشکار بود: حقّ آن مرد بیست و هشت دینار است و آنچه بماند برای تو است. نه به خدا سوگند من نمی دانستم که او چقدر از من طلب دارد. و سپاس پروردگار جهانیان را که ولیّ اش را عزّت داد.

[۱۲۹۵] ۵-یکی از اصحاب از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که ایشان از مدینه در سالی که هارون حجّ کرد، به قصد حجّ بیرون آمد و به کوهی رسید-وقتی به سوی مکّه می روی آن کوه در سمت چپ راه است-که به آن فارع می گفتند. حضرت ابو الحسن علیه السّلام به آن نگرست و سپس فرمود: سازنده [بنای] فارع و خراب کننده آن تکه تکه بریده می شود. ما معنای آن را نفهمیدیم. چون حضرت از آن جا گذشت، هارون رسید و در آن جا منزل کرد. جعفر یحیی به بالای آن کوه رفته، دستور داد در آن جا جایگاهی برایش ساخته شود. و چون از مکّه بازگشت به بالای آن رفته، به خراب کردنش دستور داد. و چون به عراق رفت، تکه تکه بریده شد.

[۱۲۹۶] ۶-ابراهیم موسی گفته است: درخواست چیزی از حضرت رضا به ایشان اصرار کردم. و ایشان به من وعده اش را می داد. روزی به پیشواز والی مدینه بیرون آمد. و من هم با ایشان بودم. به نزدیک قصر فلانی رسید و زیر درختانی فرود آمد و من هم فرود آمدم. و شخص سومی با ما نبود. من گفتم: جانم فدایت عید نزدیک است و من هیچ درهم و غیر آن ندارم.

ایشان با تازیانه اش به سختی زمین را خراشید و سپس دست برده، شمشی طلا از آن برداشت. سپس فرمود: از آن بهره مند شو و آنچه را دیدی پنهان کن.

ص: ۴۹۵

[۱۲۹۷]۷-علی بن ابراهیم، عن یاسر الخادم و الریان بن الصلت جمیعا قال:

لما انقضى أمر المخلوع و استوى الأمر للمأمون كتب إلى الرضا عليه السلام يستقدمه إلى خراسان، فاعتلّ عليه أبو الحسن عليه السلام بععل، فلم يزل المأمون يكاتبه في ذلك حتى علم أنّه لا محيص له و أنّه لا يكفّ عنه، فخرج عليه السلام و لأبي جعفر عليه السلام سبع سنين، فكتب إليه المأمون: لا تأخذ على طريق الجبل و قم، و خذ على طريق البصره و الأهواز و فارس، حتى وافى مرو، فعرض عليه المأمون أن يتقلد الأمر و الخلافة، فأبى أبو الحسن عليه السلام، قال: فولايه العهد؟ فقال: على شروط أسألها قال المأمون له: سل ما شئت، فكتب الرضا عليه السلام: إنني داخل في ولاية العهد، على أن لا آمر و لا أنهي و لا أفتي و لا أقضي و لا أولي و لا أعزل و لا أغير شيئا مما هو قائم و تعفيني من ذلك كله؟ فأجاب المأمون إلى ذلك كله، قال: فحدثني ياسر قال: فلما حضر العيد بعث المأمون إلى الرضا عليه السلام يسأله أن يركب و يحضر العيد و يصلّي و يخطب فبعث إليه الرضا عليه السلام قد علمت ما كان بيني و بينك من الشروط في دخول هذا الأمر، فبعث إليه المأمون إنما أريد بذلك أن تطمئنّ قلوب الناس و يعرفوا فضلک، فلم يزل عليه السلام يراده الكلام في ذلك فألح عليه، فقال: يا أمير المؤمنين إن أعفيتني من ذلك فهو أحبّ إليّ و إن لم تعفني خرج رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السلام، فقال المأمون: اخرج كيف شئت و أمر المأمون القواد و الناس أن يبيكروا إلى باب أبي الحسن قال: فحدثني ياسر الخادم أنّه قعد الناس لأبي الحسن عليه السلام في الطرقات و السطوح، الرجال و النساء و الصبيان و اجتمع القواد و الجند على باب أبي الحسن عليه السلام فلمّا طلعت الشمس قام عليه السلام فاغتسل و تعمّم بعمامة بيضاء من قطن، ألقي طرفا منها على صدره و طرفا بين كتفيه و تشمّر، ثم قال لجميع

ص: ۴۹۶

[۱۲۹۷]۷-ياسر خادم و ریان صلت گفته اند: چون کار مخلوع [امین] به پایان رسید و کار مأمون سامان گرفت، به حضرت رضا عليه السلام نامه ای نوشته، ایشان را به خراسان طلبید. حضرت رضا عليه السلام به عللی عذر خواست. ولی مأمون پیوسته در این باره با ایشان مکاتبه می کرد تا ایشان دانست که چاره ای ندارد و او دست بر نمی دارد. پس خارج شد درحالی که حضرت جواد علیه السلام هفت سال داشت. و مأمون به ایشان نوشت که: از راه کوهستان و قم نیا، از راه بصره و اهواز و پارس بیا. حضرت به مرو رسید. مأمون امر خلافت را به ایشان عرضه کرده، حضرت رضا عليه السلام امتناع کرد. او گفت: پس ولایت عهده را بپذیر. ایشان فرمودند: بنابر شرطهایی که از تو می خواهم. مأمون گفت: هرچه می خواهی بگو. و حضرت رضا عليه السلام نوشت: من ولایت عهده را می پذیرم مبنی بر این که امر و نهی نکنم، فتوا ندهم و داوری ننمایم. عزل و نصب نکنم. و هیچ چیز برپا شده را دگرگون نسازم و تو از این همه مرا معاف کنی. مأمون همه را پذیرفت. او گوید: یاسر به من گفت: چون عید شد، مأمون به سراغ حضرت رضا عليه السلام فرستاد و از ایشان خواست که سوار شده، در عید حاضر شود و نماز گزارده و خطبه بخواند. حضرت رضا عليه السلام پیغام فرستاد که شروط میان من و خودت در این امر را می دانی.

مأمون پیغام فرستاد که من به این وسیله می خواهم دل های مردم آرامش یابد و فضیلت تو را بشناسند. آن حضرت پیوسته سخن را باز می گرداند و او پافشاری می کرد. آن گاه حضرت فرمود: ای امیر مؤمنین، اگر مرا از آن معاف کنی، برای من خوش تر است و اگر معافم نکنی، من همچون رسول خدا و امیر مؤمنان علیهما السّلام بیرون آمده، مراسم را انجام می دهم. مأمون گفت: هر گونه خواهی بیرون بیا. و مأمون به سرداران و مردم دستور داد که صبح بر در خانه ابو الحسن علیه السّلام بیایند. او گوید: یاسر خادم به من گفت: مردم از مرد و زن و کودک برای حضرت رضا علیه السّلام در راه ها و بام ها نشستند و سرداران و سربازان بر در خانه ایشان گرد آمدند. و چون خورشید طلوع کرد، آن حضرت برخاسته، غسل کرد، عمامه سفیدی از پنبه بر سر گذاشته، یک طرفش را به سینه انداخته و طرف دیگر را به میان دو شانه انداخت و کمر

ص: ۴۹۷

موالیه: افعلوا مثل ما فعلت، ثمّ أخذ بيده عكازا ثمّ خرج و نحن بين يديه و هو حاف قد شمّر سراويله إلى نصف الشّاق و عليه ثياب مشمّره، فلما مشى و مشينا بين يديه رفع رأسه إلى السّماء و كبر أربع تكبيرات، فخیل إلينا أنّ السّماء و الحيطان تجاوبه و القوّاد و النّاس على الباب قد تهیّئوا و لبسوا السّلاح و تزینوا بأحسن الزّينه، فلما طلّعنا عليهم بهذه الصّوره و طلع الرّضا عليه السّلام وقف على الباب وقفه، ثمّ قال: الله أكبر، الله أكبر الله (أكبر الله) أكبر على ما هدانا، الله أكبر على ما رزقنا من بهيمه الأنعام و الحمد لله على ما أبلانا، نرفع بها أصواتنا، قال ياسر: فتزعزت مرو بالبكاء و الصّجيج و الصّياح لما نظروا إلى أبي الحسن عليه السّلام و سقط القوّاد عن دوابّهم و رموا بخفافهم لئلا رأوا أبا الحسن عليه السّلام حافيا و كان يمشى و يقف في كلّ عشر خطوات و يكبر ثلاث مرّات، قال ياسر: فتحیل إلينا أنّ السّماء و الأرض و الجبال تجاوبه و صارت مرو ضجّه واحده من البكاء و بلغ المأمون ذلك فقال له الفضل بن سهل ذو الرّئاستين: يا أمير المؤمنين إن بلغ الرّضا المصلّى على هذا السّبيل افتتن به النّاس و الرّأى أن تسأله أن يرجع، فبعث إليه المأمون فسأله الرّجوع فدعا أبو الحسن عليه السّلام بخفّه فلبسه و ركب و رجع

[۱۲۹۸] ۸-علی بن ابراهیم، عن یاسر قال:

لما خرج المأمون من خراسان یرید بغداد، و خرج الفضل ذو الرّئاستين و خرجنا مع أبي الحسن عليه السّلام ورد على الفضل بن سهل ذی الرّئاستين کتاب من أخيه الحسن بن سهل و نحن فی بعض المنازل، أتى نظرت فی تحويل السّینه فی حساب النّجوم فوجدت فيه أنّک تذوق فی شهر کذا و کذا يوم الأربعاء حرّ الحديد و حرّ النّار و أرى أن تدخل أنت و أمير المؤمنين و الرّضا الحمّام فی

ص: ۴۹۸

را محکم بست و به طور کامل آماده گشت، سپس به همه غلامانش فرمود: چنان کنید که من کردم. سپس عصای پیکان داری به دست گرفت و درحالی که ما در جلوی ایشان بودیم با پای پیاده و شلوار تا زانو بالا زده و لباس به کمر زده بیرون آمد. و چون به راه افتاد و ما پیشاپیش اش رفتیم، سرش را رو به آسمان بلند کرده، چهار تکبیر گفت که ما پنداشتیم آسمان و دیوارها پاسخ دادند. سرداران و مردم جلوی در آماده بودند و به سلاح و بهترین زینت ها خود را آراسته بودند. و چون ما به این صورت بر آنان آشکار شدیم و حضرت رضا علیه السّلام آشکار شده، بر در ایستاد و سپس گفت: الله اکبر، الله اکبر، [الله

اکبر[علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا؛ خدا بزرگ است، خدا بزرگ است [خدا بزرگ است] بر آنچه ما را هدایت کرد، خدا بزرگ است بر آنچه از چارپایان روزی مان کرد. و سپاس خداوند را بر آنچه امتحانمان کرد.» و صداهامان را با این ذکرها بلند کردیم. یاسر گفت: شهر مرو از دیدن امام رضا علیه السلام از گریه و شیون و فریاد تکان خورد و سرداران از چارپایانشان فروافتاده، کفش ها را کنده، به کناری انداختند چون حضرت رضا علیه السلام را پابرهنه دیده بودند. و حضرت راه می رفت و در هر ده قدم ایستاده، سه بار تکبیر می گفت. یاسر گفت: و ما می پنداشتیم که آسمان و زمین و کوه ها پاسخش می دهند. مرو از گریه یک پارچه فریاد شده بود. این احوال به مأمون رسید. پس فضل بن سهل ذو ریاستین گفت: ای امیر مؤمنین، اگر رضا به این شیوه به مصلی برسد مردم فریفته اش می شوند. صلاح این است از او بخواهی بازگردد. پس مأمون به سراغ حضرت فرستاده، خواست که بازگردد. آن گاه حضرت رضا پای افزارش را خواسته، آن را پوشیده، سوار شد و بازگشت.

[۱۲۹۸] ۸- یاسر گفته است: چون مأمون به آهنگ بغداد از خراسان بیرون آمد. و فضل ذوریاستین بیرون آمد و ما هم به همراه حضرت رضا علیه السلام بیرون آمدیم. ما در یکی از منزل ها بودیم که به فضل بن سهل نامه ای از برادرش حسن سهل رسید که: من به گردش سال در حساب نجوم نگریستم و در آن دیدم که تو در ماه فلان، روز چهارشنبه گرمای آهن و گرمای آتش را می چشی. و نظر من این است که در این روز تو و امیر مؤمنین و [حضرت] رضا به حمام روید

ص: ۴۹۹

هذا اليوم و تحتجم فيه و تصب علی یدیک اللّم لیزول عنک نحسه، فکتب ذو الرّئاستین إلی المأمون بذلک و سأله أن یسأل أبا الحسن ذلک، فکتب المأمون إلی أبی الحسن یسأله ذلک، فکتب إلیه أبو الحسن: لست بداخل الحمّام غدا و لا أری لک و لا للفضل أن تدخلا الحمّام غدا فأعاد علیه الرّقعہ مرّتين، فکتب إلیه أبو الحسن: یا امیر المؤمنین لست بداخل غدا الحمّام فإنی رأیت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم فی هذه اللّیله فی التّوم فقال لی: یا علی لا تدخل الحمّام غدا، و لا أری لک و لا للفضل أن تدخلا الحمّام غدا فکتب إلیه المأمون: صدقت یا سیّدی و صدق رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم لست بداخل الحمّام غدا و الفضل أعلم، قال: فقال یاسر: فلما أمسینا و غابت الشّمس قال لنا الرّضا علیه السّلام: قولوا: «نعوذ بالله من شرّ ما ینزّل فی هذه اللّیله» فلم نزل نقول ذلک، فلما صلی الرّضا علیه السّلام الصّبح قال لی: اصعد [علی] السّطح فاستمع هل تسمع شیئا، فلما صعّدت سمعت الصّجّه و التحمت و کثرت فإذا نحن بالمأمون قد دخل من الباب الذی کان إلی داره من دار أبی الحسن و هو یقول: یا سیّدی یا أبا الحسن! آجرك الله فی الفضل فإنه قد أبی و کان دخل الحمّام فدخل علیه قوم بالسّیوف فقتلوه و أخذ ممّن دخل علیه ثلاث نفر کان أحدهم ابن خاله الفضل ابن ذی القلمین قال: فاجتمع الجند و القوادم و من کان من رجال الفضل علی باب المأمون فقالوا: هذا اغتاله و قتله-یعنون المأمون-و لنطلبنّ بدمه و جاءوا بالثیران لیحرقوا الباب، فقال المأمون لأبی الحسن علیه السّلام: یا سیّدی تری أن تخرج إلیهم و تفرّقهم؟ قال: فقال یاسر: فرکب أبو الحسن و قال لی: اركب فرکبت فلما خرجنا من باب الدّار نظر إلی النّاس و قد تراحموا، فقال لهم بیده تفرّقوا

ص: ۵۰۰

و تو حجامت کرده، آن خون به روی دستت بریزی تا شومی روز از تو دور شود. پس ذو ریاستین این را به مأمون نوشت و از

او خواست که از حضرت رضا هم بخواهد. آن گاه مأمون به حضرت رضا علیه السّلام پیغام فرستاده، چنین درخواستی کرد. حضرت به او نوشت: من فردا به حَمّام نمی روم. و نظرم درباره شما و فضل هم این است که فردا به حَمّام نروید. او آن پیغام را دوباره به حضرت فرستاد و حضرت رضا علیه السّلام به او نوشت: ای امیر مؤمنین، من فردا به حَمّام نمی روم؛ زیرا امشب رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-را در خواب دیدم که به من فرمودند: علی جان فردا به حَمّام نرو. و نظر من درباره شما و فضل هم این است که فردا به حَمّام نروید. آن گاه مأمون به ایشان نوشت: سرورم راست گفتی. و رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-راست فرمود. من فردا به حَمّام نمی روم. و فضل خود بهتر داند. او گوید: یاسر گفت: چون شام شد و خورشید نمان، حضرت رضا علیه السّلام به ما فرمود: بگویید: «از شر آنچه در این شب نازل شود به خداوند پناه می بریم.» و ما پیوسته آن را می گفتیم. وقتی حضرت رضا علیه السّلام نماز صبح را گزارد به من فرمود: به بالای بام برو و گوش بسپار که آیا چیزی می شنوی. چون به بام رفتم صدای شیون شنیدم. آن گاه فریاد و شیون بسیار شد. ناگاه مأمون را دیدم که از در میان خانه اش و خانه حضرت رضا علیه السّلام درآمد درحالی که می گفت: سرور من ای ابو الحسن! خداوند به شما درباره فضل بن سهل پاداش بدهد. او از فرمایش شما امتناع کرده و به حَمّام رفته است و مردمی با شمشیرها به او حمله برده، او را کشته اند. از مهاجمان سه نفر دستگیر شده اند که یکی شان پسر خاله فضل، پسر ذو قلمین است. او گوید: آن گاه سربازان و سرداران و کسانی از مردان فضل بر در مأمون گرد آمده، گفتند: او فضل را غافلگیر کرده، کشته است-و مقصودشان مأمون بود. -و ما خونخواه اویم. و آتش آوردند تا در را بسوزانند. آن گاه مأمون به حضرت رضا علیه السّلام عرض کرد: سرورم! صلاح می بینید که به نزد آنان رفته، پراکنده شان کنید؟ او گوید: یاسر گفت: حضرت رضا علیه السّلام سوار شد و به من فرمود: سوار شو. من سوار شدم. وقتی از در خانه بیرون آمدیم، به مردمی که ازدحام کرده بودند، نگریست و آن گاه با اشاره دست به آنان فرمود: پراکنده شوید، پراکنده شوید.

ص: ۵۰۱

تفرّقوا، قال یاسر: فأقبل النَّاسُ -و الله- يقع بعضهم على بعض و ما أشار إلى أحد إلا ركض و مَرَّ.

[۱۲۹۹]۹-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن مسافر و عن الوشاء، عن مسافر قال:

لَمَّا أَرَادَ هَارُونَ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنْ يَوَاقِعَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَذْهَبَ إِلَيْهِ وَ قُلَّ لَهُ: لَا تَخْرُجْ غَدًا فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ غَدًا هَزَمْتَ وَ قَتَلَ أَصْحَابَكَ فَإِنْ سَأَلْتُكَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هَذَا، فَقُلَّ: رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ لَا تَخْرُجْ غَدًا فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ هَزَمْتَ وَ قَتَلَ أَصْحَابَكَ فَقَالَ لِي: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هَذَا؟ فَقُلْتُ: رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ، فَقَالَ: نَامَ الْعَبْدُ وَ لَمْ يَغْسِلْ اسْتَه، ثُمَّ خَرَجَ فَانْهَزَمَ وَ قَتَلَ أَصْحَابَهُ، قَالَ: وَ حَدَّثَنِي مَسَافِرٌ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَنْبَى فَمَرَّ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ فَعَطَّى رَأْسَهُ مِنَ الْغُبَارِ فَقَالَ: مَسَاكِينُ لَا يَدْرُونَ مَا يَحِلُّ بِهِمْ فِي هَذِهِ السَّنَةِ، ثُمَّ قَالَ: وَ أَعْجَبُ مِنْ هَذَا هَارُونَ وَ أَنَا كَهَاتَيْنِ -وَ ضَمَّ إِصْبَعِيهِ- قَالَ مَسَافِرٌ: فَوَ اللَّهُ مَا عَرَفْتُ مَعْنَى حَدِيثِهِ حَتَّى دَفَّنَاهُ مَعَهُ.

[۱۳۰۰]۱۰-علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن علی بن محمّد القاسانی قال:

أخبرني بعض أصحابنا أنه حمل إلى أبي الحسن الرضا عليه السّلام مالا له خطر، فلم أره سرّ به قال: فاغتمت لذلك و قلت في

نفسی: قد حملت هذا المال و لم یسرّ به، فقال: یا غلام الطّست و الماء، قال: فقعد علی کرسی و قال بیده [و قال] للغلام: صبّ علیّ الماء قال: فجعل یسیل من بین أصابعه فی الطّست ذهب، ثمّ التفت إلّیّ فقال لی: من کان هكذا [لا] یبالی بالذی حملته إلیه.

ص: ۵۰۲

یاسر گفت: به خدا سوگند! مردم چنان بازگشتند که به روی هم افتادند و به کسی اشاره نکرد جز این که دوید و رفت.

[۱۲۹۹] ۹-مسافر گفته است: وقتی هارون مسیب خواست با محمد جعفر رویارو شود. حضرت رضا علیه السلام به من فرمود: به سوی او برو و به او بگو: فردا نرو. اگر فردا بروی شکست خورده، یارانت کشته می شوند. و اگر از تو پرسید این را از کجا می دانی، بگو: در خواب دیدم. او گوید: من به نزد او رفته، به او گفتم: جانم فدایت، فردا بیرون نرو. اگر فردا بروی، شکست خورده، یارانت کشته می شوند. او به من گفت: این را از کجا می دانی؟ من گفتم: در خواب دیدم. او گفت: این بنده درحالی که نشیمنگاهش را نشسته به خواب رفته است. سپس بیرون رفته، شکست خورد و یارانش کشته شدند. راوی گوید: و مسافر به من گفت: در منا با حضرت رضا علیه السلام بودم که یحیی خالد که سرش را به جهت گردوخاک پوشیده بود، گذشت. و حضرت فرمود: این بی چاره ها که نمی دانند امسال چه بر سرشان می آید. سپس فرمود: و شکفت تراز آن، هارون و من هستیم که این چنین ایم- و دو انگشتش را به هم چسباند-مسافر گفت: به خدا سوگند! من معنای سخنش را دریافتم تا او را نزد هارون دفن کردیم.

[۱۳۰۰] ۱۰-علی بن محمد کاشانی گفت: یکی از اصحابمان به من گفت که مال بسیاری به نزد حضرت رضا علیه السلام برده، ولی ایشان شاد نشده است. او گفت: من برای همین غمگین شده، با خودم گفتم: من چنین مالی آوردم و ایشان به آن شاد نشد. آن گاه حضرت فرمود: ای غلام تشت و آب بیاور. او گوید: آن گاه حضرت بر تختی نشست و به دستش اشاره کرده، به غلام فرمود: آب را بر دستم بریز. او گوید: پس از میان انگشتان شان طلا به تشت روان شد. سپس به من رو کرده، فرمودند: کسی که چنین باشد، به آنچه برایش آوردی، اهمیت می دهد؟

ص: ۵۰۳

[۱۳۰۱] ۱۱-سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر جمیعا، عن ابراهیم بن مهزیار، عن أخیه علی بن مهزیار، عن الحسین بن سعید، عن محمد بن سنان قال:

قبض علی بن موسی علیهما السّلام و هو ابن تسع و أربعین سنه و أشهر، فی عام اثین و مائین. عاش بعد موسی بن جعفر عشرین سنه إلا شهرین أو ثلاثه.

باب مولد ابي جعفر محمد بن علی الثانی علیه السّلام ولد علیه السّلام فی شهر رمضان من سنه خمس و تسعین و مائه و قبض علیه السّلام سنه عشرین و مائین فی آخر ذی القعدة و هو ابن خمس و عشرین سنه و شهرین و ثمانیه عشر یوما و دفن ببغداد فی مقابر قریش عند قبر جدّه موسی علیه السّلام و قد کان المعتصم أشخصه إلی بغداد فی أول هذه السّنه الّتی توفّی فیها علیه السّلام. و أمه أم ولد یقال لها: سبیکه نوبیّه و قیل أيضا: إنّ اسمها کان خیزران. و روی أنّها کانت من أهل بیت ماریه أم ابراهیم

بن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

[۱۳۰۲] ۱- أحمد بن إدريس، عن محمد بن حسان، عن علي بن خالد قال محمد: و كان زيدا-قال:

كنت بالعسكر فبلغني أن هناك رجلا- محبوبا أتى به من ناحية الشام مكبولا و قالوا: إنه تبتأ، قال علي بن خالد: فأتيت الباب و داريت البوابين و الحجه حتى وصلت إليه فإذا رجل له فهم، فقلت:

يا هذا ما قصيتك و ما أمرك؟ قال: إني كنت رجلا بالشام أعبد الله في الموضع الذي يقال له: موضع رأس الحسين فيينا أنا في عبادتي إذ أتاني شخص فقال لي: قم بنا، فقممت معه فيينا أنا معه إذا أنا في مسجد الكوفة، فقال لي: تعرف هذا المسجد؟ فقلت: نعم هذا مسجد الكوفة، قال: فصللي و صلّيت

ص: ۵۰۴

[۱۳۰۱] ۱۱- محمد سنان گفته است: حضرت علی موسی علیهما السلام در سال دویست و دو، چهل و نه سال و چند ماه داشت که وفات یافت. ایشان پس از موسای جعفر [علیهما السلام] دو یا سه ماه کمتر از بیست سال زیست.

ولادت ابو جعفر دوم حضرت جواد علیه السلام

آن حضرت در ماه رمضان سال صد و نود و پنج به دنیا آمد. و در سال دویست و بیست در پایان ماه ذی قعدة، بیست و پنج سال و دو ماه و هجده روز داشتند که وفات یافته، در گورستان قریش در بغداد نزد مرقد نیایش حضرت موسی دفن شد. معتصم در آغاز همان سالی که وفات یافت، ایشان را به بغداد آورده بود. مادرش کنیزی بود نامش سبیکه، اهل نوبه. و نیز گفته اند: نام او خیزران بود. و روایت شده که او از خاندان ماریه همسر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و مادر ابراهیم است.

[۱۳۰۲] ۱- از علی خالد روایت شده: محمد که زیدی بود، گفت: در سامره بودم که شنیدم مردی در آن جا زندانی است که او را کت بسته از شام آورده اند. و گفتند: او ادعای پیامبری کرده است. علی خالد گوید: من پشت در زندان رفته، با دربانان و نگاهبانان مهربانی کرده، به او رسیدم. او را مردی فهمیده یافتم و گفتم: ای مرد داستانت چیست و موضوع چه؟ او گفت: من مردی شامی بودم و در جایی که به آن جایگاه سر حسین (رأس الحسين) می گفتند، خداوند را عبادت می کردم. وقتی در عبادت بودم شخصی به نزد آمد و به من گفت: با ما بیا. من با او رفتم و با او بودم که ناگاه خود را در مسجد کوفه یافتم. او به من گفت: این مسجد را می شناسی؟ گفتم: بله، این مسجد کوفه است. او گوید: آن گاه او نماز خواند و من هم با او نماز گزاردم.

ص: ۵۰۵

معه فیينا أنا معه إذا أنا فی مسجد الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بالمدينة، فسلم علی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سلمت و صلّيت معه و صلّيت علی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فیينا أنا معه إذا أنا بمكة، فلم أزل معه حتى

قضی مناسک و قضیت مناسکی معه فیینا أنا معه، إذا أنا فی الموضع الذی كنت أعبد الله فيه بالشام و مضی الرجل، فلما كان العام القابل إذا أنا به فعل مثل فعلته الأولى، فلما فرغنا من مناسکنا و ردنی إلى الشام و هم بمفارقتی قلت له: سألتک بالحق الذی أقدرک علی ما رأیت إلا أخبرتنی من أنت؟ فقال: أنا محمد بن علی بن موسی قال فتراقی الخبر حتی انتهى إلى محمد بن عبد الملك الزبایات، فبعث إلى و أخذنی و کبلنی فی الحديد و حملنی إلى العراق، قال فقلت له فارفع القصه إلى محمد بن عبد الملك ففعل و ذکر فی قصته ما كان فوق في قصته قل للذی أخرجک من الشام فی ليله إلى الكوفه و من الكوفه إلى المدینه و من المدینه إلى مکه و ردک من مکه إلى الشام أن یخرجک من حبسک هذا، قال علی بن خالد فغمنی ذلك من أمره و رققت له و أمرته بالعزاء و الصبر قال: ثم بکرت علیه فإذا الجند و صاحب الحرس و صاحب السیجن و خلق الله، فقلت: ما هذا؟ فقالوا: المحمول من الشام الذی تتبأ افتقد البارحة فلا یدری أخسفت به الأرض أو اختطفه الطیر.

[۱۳۰۳]۲-الحسین بن محمد الأشعری قال: حدثنی شیخ من أصحابنا یقال له عبد الله بن رزین قال:

كنت مجاورا بالمدينة-مدینه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم-و كان أبو جعفر علیه السلام یجیء فی کل یوم مع الزوال إلى المسجد فینزل فی الصحن و یصیر إلى رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و یسلم علیه و یرجع إلى بیت فاطمه علیها السلام، فیخلع نعلیه و یقوم فیصلی فوسوس

ص: ۵۰۶

در این احوال که با او بودم خود را در مسجد رسول-درود خدا بر او و بر خاندانش-در مدینه یافتم. آن گاه او به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-سلام داد و من هم سلام دادم و او نماز گزارد و من با او نماز گزاردم و به رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-درود فرستاد. در این احوال که با او بودم خود را در مکه یافتم. و پیوسته با او بودم تا او مناسکش را انجام داد و من هم با او مناسکم را انجام دادم. و در این احوال بودم که خود را در جایی از شام یافتم که داشتم خداوند را عبادت می کردم. و آن مرد رفت. آن گاه چون سال آینده آمد باز او را دیدم و همچون بار نخستین با من رفتار کرد. وقتی مناسکمان را به پایان بردیم و او مرا به شام بازگرداند و خواست از من جدا شود به او گفتم: از تو به حق آن که به آنچه دیدم توانایت کرده، درخواست می کنم به من بگویی که کیستی؟ فرمود: من محمد بن علی بن موسی هستم. او گفت: این خبر بالا گرفت تا به محمد بن عبد الملك زیات رسید. دنبال من فرستاد و مرا گرفته، در زنجیر کرد و به عراق آورد. او گوید: من به او گفتم: داستانت را به محمد بن عبد الملك برسان. او چنین کرد و آنچه را در قصه اش روی داده بود، گفت. و او در پایین قصه اش نوشت: به کسی که تو را در یک شب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه برد و از مکه به شام بازگرداند، بگو که تو را از زندانت خارج کند. علی خالد گفت: این موضوع مرا غمگین کرد و دلم برایش سوخت و از او خواستم تحمل کرده، شکیبایی کند. سپس صبح زود به سوی رفتم ناگاه سربازان و رئیس نگاهبانان و زندانبان و مردم را در آن جا دیدم. گفتم: چه شده؟ گفتند: آن که از شام آورده شده و ادعای پیامبری داشت، از شب پیش گم شده است. و دانسته نیست به زمین فرورفته یا پرنده ای او را ربوده است!

[۱۳۰۳]۲-عبد الله رزین گفته است: من در مدینه-مدینه الرسول مجاور بودم و حضرت جواد علیه السلام هرروز وقت ظهر به مسجد آمده، در صحن پیاده شده، به سوی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-می رفت و به ایشان سلام کرده، به

خانه فاطمه علیها السلام بازمی گشت، آن گاه کفش هایش را درآورده، به نماز می ایستاد. شیطان مرا

ص: ۵۰۷

إِلَى الشَّيْطَانِ، فَقَالَ: إِذَا نَزَلَ فَادْهَبْ حَتَّى تَأْخُذَ مِنَ التُّرَابِ الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ، فَجَلَسْتُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَنْتَظِرُهُ لِأَفْعَلَ هَذَا، فَلَمَّا أَنْ كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ أَقْبَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى حِمَارٍ لَهُ، فَلَمْ يَنْزَلْ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَنْزَلُ فِيهِ وَجَاءَ حَتَّى نَزَلَ عَلَى الصَّيْخَرَةِ الَّتِي عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ يَصَلِّي فِيهِ فَفَعَلَ هَذَا أَيَّامًا، فَقُلْتُ: إِذَا خَلَعَ نَعْلَيْهِ جِئْتُ فَأَخَذْتُ الْحَصَى الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ بِقَدَمَيْهِ، فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ الْغَدِ جَاءَ عِنْدَ الزَّوَالِ فَنَزَلَ عَلَى الصَّخَرَةِ ثُمَّ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ جَاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَصَلِّي فِيهِ فَصَلَّى فِي نَعْلَيْهِ وَ لَمْ يَخْلَعْهُمَا حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ أَيَّامًا، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ يَتَهَيَّأْ لِي هَاهُنَا وَلَكِنْ أَذْهَبُ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ فَإِذَا دَخَلَ إِلَى الْحَمَّامِ أَخَذْتُ مِنَ التُّرَابِ الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ، فَسَأَلْتُ عَنِ الْحَمَّامِ الَّذِي يَدْخُلُهُ، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ يَدْخُلُ حَمَّامًا بِالْبَقِيعِ لِرَجُلٍ مِنْ وَلَدِ طَلْحَةَ فَتَعَرَّفْتُ الْيَوْمَ الَّذِي يَدْخُلُ فِيهِ الْحَمَّامُ وَ صَرْتُ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ وَ جَلَسْتُ إِلَى الطَّلْحِيِّ أَحَدَثُهُ وَ أَنَا أَنْتَظِرُ مَجِيئَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الطَّلْحِيُّ: إِنْ أَرَدْتَ دُخُولَ الْحَمَّامِ، فَقُمْ فَادْخُلْ فَإِنَّهُ لَا يَتَهَيَّأُ لَكَ ذَلِكَ بَعْدَ سَاعَةٍ، قُلْتُ: وَ لَمْ؟ قَالَ: لِأَنَّ ابْنَ الرِّضَا يَرِيدُ دُخُولَ الْحَمَّامِ، قَالَ: قُلْتُ: وَ مِنْ ابْنِ الرِّضَا؟ قَالَ: رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَهُ صِلَاحٌ وَ وَرَعٌ، قُلْتُ لَهُ: وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَدْخُلَ مَعَهُ الْحَمَّامُ غَيْرَهُ؟ قَالَ: نَخَلِي لَهُ الْحَمَّامُ إِذَا جَاءَ قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعَهُ غُلْمَانُ لَهُ، وَ بَيْنَ يَدَيْهِ غُلَامٌ مَعَهُ حَصِيرٌ حَتَّى أَدْخَلَهُ الْمَسْلُخَ فَبَسَطَهُ وَ وَافَى فَسَلَّمَ وَ دَخَلَ الْحَجْرَةَ عَلَى حِمَارِهِ وَ دَخَلَ الْمَسْلُخَ وَ نَزَلَ عَلَى الْحَصِيرِ، فَقُلْتُ لِلطَّلْحِيِّ: هَذَا الَّذِي وَصَفْتَهُ بِمَا وَصَفْتَهُ مِنْ الصَّلَاحِ وَ الْوَرَعِ؟ فَقَالَ: يَا هَذَا لَا وَ اللَّهُ مَا فَعَلَ هَذَا قَطُّ إِلَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي:

ص: ۵۰۸

وسوسه کرد و گفت: وقتی پیاده شد برو و از خاکی که بر آن پا می گذارد، بردار. در آن روز به انتظارش نشستم تا چنین کنم. چون وقت ظهر شد، آن حضرت علیه السلام بر الاغی پیش آمد ولی در جایی که [پیش از آن] پیاده می شد، فرود نیامد. آمد و بر صخره کنار در مسجد فرود آمد. سپس داخل شد و به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- سلام داد. او گوید: سپس به مکانی باز گشت که در آن نماز می گزارد. و چند روزی چنین کرد. من گفتم: وقتی کفش هایش را از پا کند می روم و شنی را که بر آن گام می گذارد، برمی دارم. چون فردا شد، هنگام ظهر آمده، بر صخره پیاده شد. سپس داخل شده، به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- سلام داد. آن گاه به جای نمازش باز گشت و با کفش نماز گزارد. و آن ها را از پا نکند. و چند روزی چنین کرد. من با خودم گفتم: این جا هم برایم امکان پذیر نشد. ولی من به در حَمَامِ می روم و چون ایشان داخل حَمَامِ شود من از خاکی که بر آن گام می گذارد برمی دارم. از حَمَامِ که ایشان به آن می رفت، پرسیدم، گفتند: او به حَمَامِ در بقیع که برای مردی از فرزندان طلحه است، می رود. از روزی که به حَمَامِ می رفت، جستجو کرده، [آن روز] به در حَمَامِ رفتم و به صحبت با آن فرزند طلحه نشستم درحالی که منتظر آمدن آن حضرت علیه السلام بودم. که طلحی گفت: اگر می خواهی به حَمَامِ روی برخیز و برو که آن پس از یک ساعت برایت دست نمی دهد. گفتم: برای چه؟ گفت: برای این که فرزند رضا [علیهما السلام] می خواهد به حَمَامِ رود. او گوید: من گفتم: فرزند رضا کیست؟ گفت: مردی از خاندان محمد- درود خدا بر او و بر خاندانش- که صالح و پرهیزگار است. به او گفتم: و جایز نیست که با او کسی جز او

به حَمَام رود؟ گفت: وقتی بیاید حَمَام را برای او خالی می کنیم. او گوید: در این احوال بودم که ایشان علیه السَّلام به همراه غلامانش آمد و پیشاپیش ایشان غلامی بود که حصیری با خود داشت. او آن را به رختکن برده، آن جا پهن کرد و ایشان رسید، آن گاه سلام داده، با الاغش وارد اتاق شده، به رختکن رفت و بر حصیر فرود آمد. من به طلحی گفتم: این است آن که به صلاح و پرهیزگاری وصفش کردی؟! او گفت: ای مرد! به خدا سوگند هرگز جز امروز این کار نکرده است. من با خودم گفتم: این به خاطر کار من است. من به ایشان ستم کردم. سپس گفتم: منتظرش می شوم تا بیرون آید شاید به آنچه می خواستم هنگام بیرون آمدنش دست بیابم. وقتی بیرون آمد و لباس پوشید، درازگوش را خواست. پس به رختکن آوردند و ایشان از روی حصیر سوار شد و بیرون رفت.

ص: ۵۰۹

هذا من عملی أنا جنیته، ثم قلت: أنتظره حتى يخرج فلعلی أنال ما أردت إذا خرج فلما خرج و تلبس دعا بالحمار فأدخل المسلخ و ركب من فوق الحصير و خرج عليه السلام فقلت في نفسي: قد و الله أذيته و لا أعود و لا أروم ما رمت منه أبدا و صح عزمي على ذلك فلما كان وقت الزوال من ذلك اليوم أقبل على حماره حتى نزل في الموضع الذي كان ينزل فيه في الصبح فدخل و سلم على رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و جاء إلى الموضع الذي كان يصلی فيه في بيت فاطمه عليها السلام و خلع نعليه و قام يصلی.

[۱۳۰۴]۳-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن أسباط قال:

خرج عليه السَّلام علي فنظرت إلى رأسه و رجله لأصف قامته لأصحابنا بمصر فبينما أنا كذلك حتى قعد و قال: يا علي! إن الله احتج في الإمامه بمثل ما احتج في النبوه، فقال: وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا قَالَ: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنَّهُ فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحُكْمَ صَبِيًّا وَ يَجُوزُ أَنْ يُعْطَاها وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً.

[۱۳۰۵]۴-علي بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن محمد بن الزَّيَّان قال:

احتال المأمون على أبي جعفر عليه السَّلام بكل حيله، فلم يمكنه فيه شيء فلمّا اعتلّ و أراد أن يبنى عليه ابنته دفع إلى مائتي وصيفه من أجمل ما يكون، إلى كلّ واحد منهنّ جاما فيه جوهر يستقبلن أبا جعفر عليه السَّلام إذا قعد في موضع الأخيار، فلم يلتفت إليهنّ و كان رجل يقال له مخارق صاحب صوت و عود و ضرب، طويل اللحية، فدعاه المأمون فقال: يا أمير المؤمنين إن كان في شيء من أمر الدنيا فأنا أكفيك أمره، فقع بين يدي أبي جعفر عليه السَّلام فشقق مخارق شقه اجتمع عليه أهل الدار و جعل يضرب بعوده و يغتّى، فلمّا فعل ساعه و إذا أبو جعفر لا يلتفت إليه لا يمينا و لا شمالا: ثم رفع إليه رأسه و قال: أتق الله يا ذا العثنون،

ص: ۵۱۰

من با خودم گفتم: به خدا سوگند! من او را اذیت کردم و دیگر به آنچه با او کردم باز نمی کردم. و در این خصوص تصمیم جدی گرفتم. پس چون ظهر آن روز شد بر الاغش پیش آمده، در جایی از صحن که فرود می آمد، پایین آمده، داخل شد و

به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- سلام داد و به جایی در خانه فاطمه علیها السلام که در آن جا نماز می گزارد، آمده، کفش ها را از پا کند و به نماز ایستاد.

[۱۳۰۴]۳- علی اسباط گفت: آن حضرت به نزد من آمد و من به سر و پاهایش نیک نگریستم تا قامتش را برای اصحابمان در مصر وصف کنم. در این احوال بودم که ایشان نشست و فرمود: ای علی! همانا خداوند برای امامت همانند برهانی که برای نبوت آورده، برهان آورده و فرموده است: و به او که کودکی بود، حکمت دادیم. [مریم (۱۹): ۱۲] و فرمود: وقتی به رشدش رسید. [یوسف (۱۲): ۲۲] و به چهل سالگی رسید. [احقاف (۴۶): ۱۵] پس هم جایز است که حکمت به کودکی داده شود و جایز است به کسی که چهل سال دارد، ارزانی شود.

[۱۳۰۵]۴- محمد ریّان گفت: مأمون انواع حيله ها را به زیان حضرت جواد علیه السلام [برای نشان دادن عدم شایستگی شان] به کار بست و از آن ها چیزی به دست نیاورد. چون درماند و خواست دخترش را به ازدواج ایشان درآورد به دویست دختر از زیباترین هاشان، به هر کدام جامی که گوهری در آن بود، داد تا به پیشواز حضرت جواد علیه السلام به هنگام نشستن در جایگاه اختیار بروند. حضرت به آنان توجهی نکرد. و مردی بود که به او مخارق می گفتند. آوازه خوان و تار و ضرب نواز. و دارای ریشی دراز. مأمون او را دعوت کرد. او گفت: ای امیر مؤمنین اگر در چیزی از کار دنیا باشد، موضوع را درست می کنم. آن گاه در برابر حضرت جواد علیه السلام نشست. سپس از گلویش صدایی درآورد که اهل خانه گرد آمدند. و به تار زدن و آوازخوانی آغاز کرد. ساعتی چنین کرد و حضرت جواد [علیه السلام] توجهی به او نداشت. و نه به چپ و نه به راست. سپس حضرت به سوی او سر بلند کرده، فرمود: ای ریش دراز، از خدا پروا کن!

ص: ۵۱۱

قال: فسقط المضرب من يده و العود فلم يتنفع ببيديه إلى أن مات قال: فسأله المأمون عن حاله قال: لما صاح بي أبو جعفر فرزت فرعه لا أفيق منها أبدا.

[۱۳۰۶]۵- علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن داود بن القاسم الجعفری قال:

دخلت علی ابی جعفر علیه السلام و معی ثلاث رقاع غیر معنونه و اشتبهت علی فاغتمت فتناول إحداهما و قال: هذه رقعة زیاد بن شبيب، ثم تناول الثانية، فقال: هذه رقعة فلان، فبهت أنا فنظر إلي فتبسّم قال: و أعطاني ثلاثمائة دينار و أمرني أن أحملها إلى بعض بنی عمّه و قال أما إنّه سيقول لك: دلني علی حریف يشرى لي بها متاعا، فدلّه عليه، قال: فأتيته بالدنانير فقال لي: يا أبا هاشم دلني علی حریف يشرى لي بها متاعا، فقلت: نعم. قال: و كلمني جمال أن أكلمه عليه السلام له يدخله في بعض أموره، فدخلت عليه لأكلمه له فوجدته يأكل و معه جماعه و لم يمكّنني كلامه، فقال عليه السلام: يا أبا هاشم كل و وضع بين يديّ ثم قال-ابتداء منه من غير مسأله-: يا غلام انظر إلى الجمال المذی أتاننا به أبو هاشم فضمّه إليك قال: و دخلت معه ذات يوم بستانا فقلت له: جعلت فداك إنني لمولع بأكل الطين، فادع الله لي، فسكت ثم قال [لي] بعد [ثلاثة] أيام ابتداء منه: يا أبا هاشم قد أذهب الله عنك أكل الطين. قال أبو هاشم: فما شيء أبغض إليّ منه اليوم.

[۱۳۰۷]۶-الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن علی، عن حمزه الهاشمی، عن علی بن محمّد أو محمّد بن علی الهاشمی قال:

دخلت علی ابي جعفر علیه السّلام صبيحه عرسه حيث بنى بابنه المأمون و كنت تناولت من اللیل دواء فأوّل من دخل عليه فی صبيحته أنا و قد أصابني العطش

ص: ۵۱۲

او گوید: پس ضرب و تار از دست او افتاد و تا زمانی که مرد دیگر دستش به کار نرفت. او گوید: مأمون از حالش پرسید. او گفت: وقتی ابو جعفر بر من فریاد کشید چنان هراسیدم که هرگز از آن بهبود نمی یابم.

[۱۳۰۶]۵-داود بن قاسم جعفری گفت: من به نزد حضرت جواد علیه السّلام رفتم و همراهم سه نامه بی نشانی بود که برایم در آمیخته و من غمگین شده بودم. حضرت یکی از آن را برداشته و فرمود: این نامه فلانی است. من بهت زده شدم. پس به من نگریسته لبخند زد. او گوید: و سیصد دینار به من داد و فرمان داد که آن را برای یکی از پسرعموهایش ببرم. و فرمود: هان او به تو خواهد گفت که مرا به کاسبی راهنمایی کن که با این ها از او کالایی بخرم. تو او را راهنمایی کن. او گوید: من به نزد او رفته، دینارها را به او دادم. به من گفت: ای ابو هاشم مرا به کاسبی راهنمایی کن که با این ها از او کالایی بخرم. گفتم: باشد. او گوید: و ساربانان با من سخن گفت که برای او با حضرت صحبت کنم تا او را به کاری از کارهایش بگمارد. من به نزد حضرت رفتم تا درباره او با ایشان صحبت کنم. دیدم ایشان و جماعتی با ایشان غذا می خورند و نتوانستم سخنی بگویم. حضرت فرمودند: ای ابو هاشم بخور و غذا جلویم گذاشتند. سپس فرمود: بدون این که من سخنی بگویم-ای غلام به ساربانان که ابو هاشم نزد ما آورده است، بنگر و نزد خودت نگاه دار. او گوید: و روزی به همراه ایشان به بستانی رفتم و آن گاه عرض کردم: جانم فدایت! من به خوردن گل بسیار علاقه مندم. برایم در پیشگاه خداوند دعا کنید [تا از این بیماری رهایی یابم]. حضرت خاموش شد. سپس پس از چند روزی بدون پرسشی [به من] فرمود: ای ابو هاشم خداوند گل خوردن را از تو دور کرد. ابو هاشم گفت: از آن روز از چیزی به اندازه گل بدم نمی آید.

[۱۳۰۷]۶-محمّد بن علی هاشمی گفت: من صبح عروسی حضرت جواد علیه السّلام وقتی با دختر مأمون ازدواج کرد، به نزدشان رفتم-و نخستین کسی که صبح به نزدشان آمده، من بودم-و شب دوایی خورده بودم که مرا دچار تشنگی کرد.

ص: ۵۱۳

و کرهت أن أدعو بالماء فنظر أبو جعفر علیه السّلام فی وجهی و قال: أظنّك عطشانا فقلت: أجل، فقال: یا غلام أو جاریه اسقنا ماء فقلت فی نفسی: السّیاعه یأتونه بماء یسمّونه به فاغتممت لذلك فأقبل الغلام و معه الماء فتبسّم فی وجهی ثم قال: یا غلام ناولنی الماء، فتناول الماء فشرب ثم ناولنی فشربت، ثم عطشت أيضا و کرهت أن أدعو بالماء ففعل ما فعل فی الأولى، فلمّا جاء الغلام و معه القدر قلت فی نفسی مثل ما قلت فی الأولى، فتناول القدر ثم شرب فناولنی و تبسّم، قال محمّد بن حمزه: فقال لی

هذا الهاشمي: و أنا أظنه كما يقولون.

[۱۳۰۸]۷-علي بن إبراهيم، عن أبيه قال:

استأذن علي أبي جعفر عليه السلام قوم من أهل النواحي من الشيعة فأذن لهم، فدخلوا فسألوه في مجلس واحد عن ثلاثين ألف مسألة فأجاب عليه السلام و له عشر سنين.

[۱۳۰۹]۸-علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن علي بن الحكم، عن دعبل بن علي أنه دخل علي أبي الحسن الرضا عليه السلام و أمر له بشيء فأخذه و لم يحمد الله، قال:

فقال له: لم لم تحمد الله؟ قال: ثم دخلت بعد علي أبي جعفر عليه السلام و أمر لي بشيء فقلت: الحمد لله فقال لي: تأدبت.

[۱۳۱۰]۹-الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن محمد بن سنان قال:

دخلت علي أبي الحسن عليه السلام فقال: يا محمد حدث؟ بآل فرج حدث فقلت: مات عمر فقال: الحمد لله، حتى أحصيت له أربعاً و عشرين مئة، فقلت: يا سيدي لو علمت أن هذا يسرك لجت حافياً أعدو إليك، قال: يا محمد أو لا تدري ما قال-لعنه الله-لمحمد بن علي أبي؟ قال: قلت: لا، قال: خاطبه في شيء

ص: ۵۱۴

و دوست نداشتم آب بخوامم. که حضرت جواد علیه السلام به چهره ام نگریسته فرمودند: گمان می کنم تشنه ای؟ گفتم: بله. پس فرمود: ای غلام (یا فرمود: ای کنیز!) ما را به آبی سیراب کن. من با خودم گفتم: اینک آبی می آورند تا با آن مسمومش کنند. پس غمگین شدم. غلام با ظرف آبی در دست پیش آمد. حضرت در چهره من لبخند زد و سپس فرمود: ای غلام آب را به من بده. آن گاه آب را گرفت و نوشید. سپس به من داد و من نوشیدم. آن گاه باز تشنه شدم و دوست نداشتم که آب بخوامم و حضرت همچون بار نخست رفتار کرد. وقتی غلام به همراه قده آمد من با خودم همان سخن را گفتم. پس حضرت قده را برداشته، سپس نوشید و آن گاه به من داده، لبخند زد. محمد بن حمزه گفته است: این هاشمی به من گفت: من گمان می کنم او چنان است که (شیعیان درباره اش) می گویند.

[۱۳۰۸]۷-علي إبراهيم از پدرش روایت کرده که گفت: گروهی از اهل ناحیه های شیعه از حضرت جواد علیه السلام اجازه گرفته، حضرت به ایشان اجازه داد. آن گاه وارد شده، در یک نشست از سی هزار مسأله پرسیدند و آن حضرت که ده سال داشتند، پاسخ گفت.

[۱۳۰۹]۸-از دعبل علی روایت شده که او به نزد حضرت رضا علیه السلام رفته، ایشان فرمود به او چیزی بدهند و او گرفته ولی سپاس خدا نگفته است. او گوید: و حضرت به او فرموده: چرا خدا را سپاس نگفتی؟ او گوید: بعدها به نزد حضرت جواد علیه السلام رفتم و فرمود تا چیزی به من بدهند. آن گاه گفتم: خدا را سپاس. حضرت فرمود: یاد گرفته ای.

[۱۳۱۰] ۹- محمد سنان گفت: به نزد حضرت ابو الحسن علیه السلام رفتم. حضرت فرمودند: ای محمد حادثه ای برای خاندان فرج افتاده است؟ عرض کردم: عمر بن فرج مرده است. فرمودند: خدا را سپاس. تا بیست و چهار بار شمردم سپاس گفت. و عرض کردم: سرورم اگر می دانستم این خبر شما را شاد می کند، پیاده به سویتان می دویدم. فرمود: ای محمد مگر نمی دانی او-خدا لعنتش کند-به پدرم محمد بن علی [علیهما السلام] چه گفت؟ او گوید من عرض کردم: نه.

ص: ۵۱۵

فقال: أظنك سكران فقال أبي: اللهم إن كنت تعلم أنني أمسيت لك صائما فأذقه طعم الحرب و ذل الأسر، فوالله إن ذهب الأيام حتى حرب ماله و ما كان له ثم أخذ أسيرا و هو ذا قد مات لا رحمه الله و قد أدال الله عز و جل منه و ما زال يدیل أولیاءه من أعدائه.

[۱۳۱۱] ۱۰- أحمد بن إدريس، عن محمد بن حسان، عن أبي هاشم الجعفری قال:

صليت مع أبي جعفر عليه السلام في مسجد المسيب و صلى بنا في موضع القبلة سواء و ذكر أن السدره التي في المسجد كانت يابسه، ليس عليها ورق، فدعا بماء و تهيأ تحت السدره فعاشت السدره و أورقت و حملت من عامها.

[۱۳۱۲] ۱۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحجال. و عمرو بن عثمان، عن رجل من أهل المدینه، عن المطرفی قال:

مضى أبو الحسن الرضا عليه السلام ولى عليه أربعة آلاف درهم، فقلت في نفسي: ذهب مالي، فأرسل إلي أبو جعفر عليه السلام إذا كان غدا فأتني و ليكن معك ميزان و أوزان، فدخلت على أبي جعفر عليه السلام فقال لي: مضى أبو الحسن و لك عليه أربعة آلاف درهم؟ فقلت: نعم فرفع المصلى الذي كان تحته فإذا تحته دنانير فدفعها إلي.

[۱۳۱۳] ۱۲- سعد بن عبد الله و الحميرى جميعا، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن سنان قال:

قبض محمد بن علي و هو ابن خمس و عشرين سنة و ثلاثه أشهر و اثني عشر يوما، توفي يوم الثلاثاء لست خلون من ذي الحجه سنة عشرين و مائتين، عاش بعد أبيه تسعه عشر سنة إلا خمسا و عشرين يوما.

ص: ۵۱۶

فرمود: پدرم درباره چیزی با او سخن گفت. و او گفت: به گمانم مستی. پدرم فرمود: خدایا اگر می دانی که من امروز را روزه، شب کرده ام، به او مژه چپاول شدن مال و خواری اسارت را بچشان. به خدا سوگند! چند روزی نگذشت که مالش و آنچه داشت چپاول شده، سپس اسیر گرفته شد. و در این احوال بود که مرد. خدا او را نیامرزد. و دولت را خداوند عزتمند از او گرفت و او پیوسته اولیایش را برای نابودی دشمنانشان، یاری می دهد.

[۱۳۱۱] ۱۰- ابو هاشم جعفری گفته است: با حضرت جواد علیه السّلام در مسجد مسیب نماز گزاردم. و ایشان برای ما در جایگاه برابری از نظر جهت نماز گزارده. و گفتند درخت سدّری که در مسجد است خشک شده و برگ‌ها نداشتند. ایشان آبی خواست و زیر آن سدر وضویی گرفت پس درخت زنده شد و برگ داد و همان سال بار آورد.

[۱۳۱۲] ۱۱- مطرفی گفته است: حضرت رضا علیه السّلام وفات کرد و من از ایشان چهار هزار درهم می خواستم. پس با خودم گفتم: مالم رفت. حضرت جواد به دنبالم فرستاد که فردا به نزد من بیا و به همراهت تراز و سنگی بیاور. من به نزد حضرت رفتم. به من فرمودند: ابو الحسن [علیه السّلام] وفات کرد و تو از او چهار هزار درهم طلب داری؟ عرض کردم: آری. پس جانمزی را که زیر پایش بود، بلند کرد. دینارهایی زیر آن بود که به من داد.

[۱۳۱۳] ۱۲- محمّد سنان گفت: حضرت محمّد علی [علیهما السّلام] بیست و پنج سال و سه ماه و دوازده روز داشت که درگذشت. روز سه شنبه ششم ذی حجّه سال دویست و بیست وفات یافت. ایشان پس از پدر بیست و پنج روز کمتر از نوزده سال زیست.

ص: ۵۱۷

باب مولد اَبی الحسن علی بن محمّد علیهما السّلام و الرّضوان ولد علیه السّلام لِلنّصف من ذی الحجّه سنه اثنتی عشره و مائتین. و روی آنه ولد علیه السّلام فی رجب سنه اربع عشره و مائتین و مضی لأربع بقین من جمادی الآخره سنه اربع و خمسین و مائتین.

و روی آنه قبض علیه السّلام فی رجب سنه اربع و خمسین و مائتین و له اُحد و اربعون سنه و سنّه أشهر.

و اربعون سنه علی المولد الآخر الذی روی، و کان المتوکّل أشخصه مع یحیی بن هرثمه بن أعین من المدینه الی سرّ من رأی، فتوفی بها علیه السّلام و دفن فی داره. و أمّه اُمّ ولد یقال لها سمانه.

[۱۳۱۴] ۱- الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن الوشاء، عن خیران الأسباطی قال:

قدمت علی اَبی الحسن علیه السّلام المدینه فقال لی: ما خبر الواثق عندک؟ قلت: جعلت فداک خلفته فی عافیه، أنا من أقرب النّاس عهدا به، عهدی به منذ عشره آیام، قال: فقال لی: إنّ أهل المدینه یقولون: إنّه مات، فلمّا أن قال لی: النّاس، علمت أنّه هو، ثمّ قال لی: ما فعل جعفر؟ قلت: ترکته أسوأ النّاس حالا فی السّجن، قال: فقال: أما إنّه صاحب الأمر، ما فعل ابن الرّیّات؟ قلت: جعلت فداک النّاس معه و الأمر أمره، قال: فقال: أما إنّه شؤم علیه، قال: ثمّ سکت و قال لی: لا بدّ أن تجری مقادیر الله تعالی و أحكامه، یا خیران؟ مات الواثق و قد قعد المتوکّل جعفر و قد قتل ابن الرّیّات، فقلت: متى جعلت فداک؟ قال: بعد خروجک بسنّه آیام.

[۱۳۱۵] ۲- الحسین بن محمّد، عن معلی بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن

ولادت حضرت ابو الحسن علی محمد علیهما السلام و الرضوان

حضرت هادی علیه السلام در نیمه ذی حجه سال دویست و دوازده به دنیا آمد. و روایت شده که در رجب سال دویست و چهارده متولد شده اند. و چهار روز مانده از جمادی الثانی سال دویست و پنجاه و چهار در گذشت. و روایت شده که در رجب سال دویست و پنجاه و چهار، چهل و یک سال و شش ماه داشت که در گذشت. و چهل سال بنا بر ولادتی که [در روایت دوم] ذکر شد. و متوکل او را با یحیی بن هرثمه اعین از مدینه به سامره آورد. و آن جا وفات یافته، در خانه دفن شد. و مادرش کنیزی است که به او سمانه می گفتند.

[۱۳۱۴] ۱- خیران اسباطی گفت: در مدینه به خدمت حضرت ابو الحسن [امام هادی] علیه السلام رسیدم. به من فرمودند: از واثق چه خبری داری؟ عرض کردم: جانم به فدایت! او را به حال تندرستی پشت سر گذاشتم. و دیدارم با او نزدیک تر از مردم دیگر است. ده روز پیش او را دیدم. او گوید حضرت به من فرمود: اهل مدینه می گویند او مرده است. چون به من فرمود که مردم [می گویند] دانستم که خود او است. سپس به من فرمود: جعفر چه کرده است؟ عرض کردم: او را بدحال ترین مردم در زندان دیدم. او گفت: حضرت فرمود: بدان که او خلیفه است. [و] پسر زیات چه می کند؟ عرض کردم: جانم فدایت! مردم با اویند و فرمان، فرمان او است. او گوید حضرت فرمود: هان این برایش شوم است. سپس ساکت شد و آنگاه فرمود: تقدیرهای خداوند والا و فرمان هایش ناچار باید تحقق یابد. ای خیران! واثق مرده، متوکل جعفر به جایش نشسته و پسر زیات کشته شده است. من عرض کردم: کی جانم به فدایت؟ فرمود: شش روز پس از خروج تو.

[۱۳۱۵] ۲- صالح سعید گفت: به نزد حضرت هادی علیه السلام رفته، به ایشان عرض

عبد الله، عن محمد بن یحیی، عن صالح بن سعید قال:

دخلت علی ابي الحسن علیه السلام فقلت له: جعلت فداك في كل الامور، ارادوا اطفاء نورك و التتصير بك، حتى انزلوك هذا الخان الأشنع، خان الصي عاليك!! فقال: هاهنا أنت يا ابن سعيد ثم أوماً بيده و قال: انظر فنظرت، فإذا أنا بروضات آنقات و روضات باسرات، فيهن خيرات عطرات و ولدان كأنهن اللؤلؤ المكنون و أطيار و ظباء و أنهار تفور، فحار بصري و حسرت عيني، فقال: حيث كنا فهذا لنا عتيد، لسنا في خان الصعاليك.

[۱۳۱۶] ۳- الحسين بن محمّد، عن معلى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد الله، عن علي بن محمّد، عن إسحاق الجلاب قال:

اشترت لأبي الحسن علیه السلام غنما كثيرة، فدعاني فأدخلني من إصطبل داره إلى موضع واسع لا أعرفه، فجعلت أفرق تلك الغنم فيمن أمرني به، فبعث إلى أبي جعفر و إلى والدته و غيرهما ممن أمرني، ثم استأذنته في الانصراف إلى بغداد إلى والدي و

كان ذلك يوم الترويه، فكتب إليّ تقيم غدا عندنا ثم تنصرف قال: فأقمت فلما كان يوم عرفه أقمت عنده وبت ليله الأضحى في رواق له، فلمّا كان في السّحر أتاني فقال: يا إسحاق؟ قم، قال: فقمتم ففتحت عيني فإذا أنا على بابي ببغداد قال: فدخلت على والدي وأنا في أصحابي، فقلت لهم: عزّفت بالعسكر وخرجت ببغداد إلى العيد.

[۱۳۱۷] ۴-عليّ بن محمّد، عن إبراهيم بن محمّد الطاهريّ قال:

مرض المتوكّل من خراج خرج به و أشرف منه على الهلاك، فلم يجسر أحد أن يمسه بحديده، فنذرت أمّه-إن عوفى-أن تحمل إلى أبي الحسن عليّ بن محمّد مالا جليلا من مالها و قال له الفتح بن خاقان: لو بعثت إلى هذا الرّجل

ص: ۵۲۰

کردم: جانم فدایت! در همهء امور قصدشان خاموش کردن نور تو و خوار کردنشان است چنان که شما را در این منزل زشت، جای بیچارگان جای داده اند! فرمودند: پسر سعید! تو چنین فکر می کنی. سپس با دستش اشاره کرد، فرمود: بنگر، نگاه کردم، ناگاه خودم را در باغی دلگشا که به تازگی بار داده یافتم که در آن دخترانی زیبا و عطرزده همانند مرواریدی پنهان در صدف، کودکان و پرندگان و آهوان و نهلهایی جوشان بود. چنان که دیدگانم حیران شد و چشمانم افسوسمندانانه از دیدن بازایستاد. آن گاه حضرت فرمود: هر کجا باشیم این ها برای ما مهیّا است. ما در منزل بیچارگان نیستیم.

[۱۳۱۶] ۳-اسحاق جلاب گفته است: من برای حضرت هادی علیه السّلام گوسفندان بسیاری خریدم. آن گاه مرا خواند و از اصطبل خانه اش به جایی وسیع برد که من آن جا را نمی شناختم. و به فرمان ایشان آن گوسفندان را برای کسانی تقسیم کردم. آن گاه برای ابو جعفر [حضرت عسکری علیه السّلام] و مادرش و کسانی دیگر فرستاد که به من فرمانشان را داده بود. سپس از ایشان برای بازگشت به بغداد و به سوی پدرم اجازه خواستم. و این در روز ترویه بود. به من نوشتند: فردا نزدمان می مانی و سپس می روی. او گوید: من ماندم و چون روز عرفه بود نزدشان بودم. و شب عید قربان را در ایوانشان خوابیدم. صبح به نزد من آمده، فرمودند: اسحاق، برخیز. او گوید: من برخاسته، چشمانم را گشودم و خود را بر در خانه ام در بغداد یافتم. او گوید: پس با یارانم به نزد پدرم رفته، به آنان گفتم: در سامره عرفه کردم و برای عید به بغداد آمدم.

[۱۳۱۷] ۴-ابراهیم بن محمّد طاهری گفت: متوکّل از دملی که بر تنش درآمده بود بیمار شده، به مرگ نزدیک شد. و کسی جرأت نمی کرد آهنی به بدنش نزدیک کند. مادرش نذر کرد که-اگر تندرست شود-مالی بسیار از اموال خودش برای حضرت هادی [علیه السّلام] ببرد. و فتح خاقان [وزیر ترک او] گفت: اگر به سراغ این مرد بفرستی تا

ص: ۵۲۱

فسألته فإنّه لا- يخلو أن يكون عنده صفة يفرّج بها عنك، فبعث إليه و وصف له علته، فردّ إليه الرّسول بأن يؤخذ كسب الشّاه فیداف بماء ورد فيوضع عليه، فلمّا رجع الرّسول و أخبرهم أقبلوا يهزءون من قوله، فقال له الفتح: هو و الله أعلم بما قال و أحضر الكسب و عمل كما قال و وضع عليه فغلبه النّوم و سکن، ثم انفتح و خرج منه ما كان فيه و بشرت أمّه بعافيته، فحملت إليه عشرة آلاف دينار تحت خاتمها، ثم استقلّ من علته فسعى إليه البطحائيّ العلويّ بأن أموالا تحمل إليه و سلاحا، فقال لسعيد الحاجب:

اهجم عليه بالليل و خذ ما تجد عنده من الأموال و السِّلَاح و احمله إليّ، قال إبراهيم بن محمّد: فقال لي سعيد الحاجب: صرت إلى داره بالليل و معي سلّم فصعدت السِّلَاح، فلمّا نزلت على بعض الدَّرَج في الظلمه لم أدر كيف أصل إلى الدَّار، فناداني يا سعيد! مكانك حتّى يأتوك بشمعه، فلم ألبث أن أتوني بشمعه، فنزلت فوجدته عليه جنبه صوف و قلنسوه منها و سجّاده على حصير بين يديه، فلم أشكّ أنّه كان يصلّي، فقال لي: دونك البيوت فدخلتها و فتّشتها فلم أجد فيها شيئاً و وجدت البدره في بيته مختومه بخاتم أمّ المتوكّل و كيسا مختوما و قال لي: دونك المصلّي، فرفعته فوجدت سيفاً في جفن غير ملبّس، فأخذت ذلك و صرت إليه، فلمّا نظر إلى خاتم أمّه على البدره بعث إليها فخرجت إليه، فأخبرني بعض خدم الخاصّه أنّها قالت له: كنت قد نذرت في علّتك لمّا أيست منك إن عوفيت حملت إليه من مالى عشره آلاف دينار فحملتها إليه و هذا خاتمي على الكيس و فتح الكيس الآخر فإذا فيه أربعمائه دينار فضمّ إلى البدره بدره أخرى و أمرني بحمل ذلك إليه فحملته و رددت السِّيف و الكيسين و قلت له: يا سيدي عزّ عليّ، فقال لي: سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

ص: ۵۲۲

از او پرسند، بعید نیست نزدش چیزی باشد که با آن کارت را بگشاید. پس به سراغ ایشان فرستاد و بیماری اش را برایشان وصف کرد. فرستاده چنین پاسخ آورد که عصاره روغن را گرفته، با گلاب بیامیزند و بر آن جا بگذارند. فرستاده که باز گشت و این خبر را داد، به مسخره کردن این سخن آغاز کردند. و فتح گفت: به خدا سوگند! او به آنچه گفته دانتر است. عصاره روغن را آورده، چنان که فرموده بود بر آن جا گذاشتند. خواب بر او چیره گشته، آرام شد. سپس آن دمل سرباز کرده، آنچه داشت از آن بیرون آمد. به مادرش تندرستی او را مژده دادند، پس ده هزار دینار به مهر خودش را برایشان برد. وقتی متوکّل، دردش کم شد، بطحایی علوی برایش سخن چینی کرد که [شیعیان] اموال و سلاح به نزد او می برند. پس او به سعید دربان گفت: شبانه به او یورش برده، آنچه از اموال و سلاح نزدش می یابی، بردار و به نزد من بیاور. ابراهیم محمّد گفته است: سعید دربان به من گفت: من شبانه به خانه اش رفتم. همراه نردبانی بود. با آن بر بام برآمدم. چون در تاریکی چند پله پایین آمدم ندانستم چگونه به خانه بروم. که ناگاه او مرا صدا زد: ای سعید! بایست تا برایت شمعی بیاورند. چیزی نگذشت که شمعی برایم آوردند. پایین آمدم و او را دیدم که جنبه و کلاه پشمین در بر و سجّاده ای بر حصیر پیشاپیش او است. در این که نماز می گزارده است، تردید نکردم. به من فرمود: اتاق ها را بگرد. من داخل شده، آن ها را جستجو کرده، چیزی در آن ها نیافتم. و در خانه اش همیانی مهرشده به مهر مادر متوکّل و کیسه سربه مهر دیگری یافتم. به من فرمود: جانماز را بگرد. آن را بالا زده، شمشیری در غلافی ساده یافتم. آن ها را برداشته، به سوی متوکّل رفتم. چون بر همیان، مهر مادرش را دید، به سراغ او فرستاد. و او به نزدش آمد. یکی از خادمان مخصوص به من گفت: که او به متوکّل گفت: چون در بیماری ات ناامید شدم نذر کردم که اگر تندرست شوی از مال خودم ده هزار دینار برای ایشان ببرم. و برایش بردم. و این مهر من بر این کیسه است. او کیسه دیگر را گشود. چهارصد دینار هم در آن بود. آن گاه همیانی دیگر به آن ها ضمیمه کرد و به من فرمان داد تا آن ها را برای او ببرم. من آن را برده، شمشیر و دو همیان را باز گرداندم و گفتم: سرورم این بر من ناگوار بود. به من فرمود: کسانی که ستم کردند به زودی خواهند دانست که باز گشت شان به کجا است. [شعراء (۲۶): ۲۲۷].

ص: ۵۲۳

[۱۳۱۸]۵-الحسین بن محمّد، عن المعلی بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد الله، عن علی بن محمّد النوفلی قال:

قال لی محمّد بن الفرّج: إنّ أبا الحسن علیه السّلام كتب إلیه یا محمّد! أجمع أمرک و خذ حذرک، قال: فأنا فی جمع أمری [و]لیس أدری ما كتب إلیّ حتّی ورد علیّ رسول حملنی من مصر مقیّدا و ضرب علی کلّ ما أملك و كنت فی السّجن ثمان سنین، ثمّ ورد علیّ منه فی السّجن کتاب فیهِ: یا محمّد لا تنزل فی ناحیه الجانِبِ الغربیّ، فقرأت الكتاب فقلت: یكتب إلیّ بهذا و أنا فی السّجن، إنّ هذا لعجب، فما مكثت أن خلّی عنّی و الحمد لله. قال: و كتب إلیه محمّد بن الفرّج یسأله عن ضیاعه، فكتب إلیه سوف تردّ علیک و ما یضرك أن لا تردّ علیک، فلما شخص محمّد بن الفرّج إلی العسکر كتب إلیه برّد ضیاعه و مات قبل ذلك، قال: و كتب أحمد بن الخضیب إلی محمّد بن الفرّج یسأله الخروج إلی العسکر، فكتب إلی أبی الحسن علیه السّلام یشاوره، فكتب إلیه: اخرج فإنّ فیهِ فرجک إن شاء الله تعالی، فخرج: فلم یلبث إلاّ یسیرا حتّی مات.

[۱۳۱۹]۶-الحسین بن محمّد، عن رجل، عن أحمد بن محمّد قال: أخبرنی أبو یعقوب قال:

رأیته-یعنی محمّد-قبل موته بالعسکر فی عشیه و قد استقبل أبا الحسن علیه السّلام فنظر إلیه و اعتلّ من غد، فدخلت إلیه عائدا بعد آیام من علّته و قد ثقل، فأخبرنی أنّه بعث إلیه بثوب فأخذه و أدرجه و وضعه تحت رأسه، قال: فكفّن فیهِ. قال أحمد. قال أبو یعقوب: رأیت أبا الحسن علیه السّلام مع ابن الخضیب: فقال له: ابن الخضیب سر جعلت فداک فقال له أنت المقدم فما لبث إلاّ أربعة آیام حتّی وضع الدهق علی ساق ابن الخضیب ثمّ نعی قال: روى عنه حين ألحّ

ص: ۵۲۴

[۱۳۱۸]۵-علی بن محمّد نوفلی گفته است: محمّد فرج به من گفت که حضرت هادی علیه السّلام به او نوشته است: ای محمّد! امورت را جمع کن و مواظب خودت باش. او گوید: من به جمع کردن امورم پرداختم ولی نمی دانستم که مقصودشان چیست. تا فرستاده ای آمد و مرا دست بسته از شهر بیرون برده، دارایی هایم را توقیف کرد. و هشت سال در زندان ماندم. سپس در زندان نامه ای از ایشان به من رسید که: ای محمّد! در ناحیه سمت غربی فرود نیا. من نامه را خوانده، با خودم گفتم: درحالی که من در زندانم این نامه را برای من می نویسد. این شگفت آور است. خدا را سپاس چیزی نگذشت که مرا رها کردند. و او گوید: و محمّد فرج به ایشان نامه نوشت و درباره دارایی هایش پرسید. حضرت به ایشان نوشت: آن ها را به تو باز خواهند گرداند. و بازنگرداندنشان به تو زیانی نمی رساند. چون محمّد فرج به سوی سامره رفت، بازگرداندن دارایی هایش را برای او نوشتند ولی او پیش از دریافت آن درگذشته بود. او گوید: و احمد خضیب به محمّد فرج نامه نوشته، از او خواست به سامره برود. او به حضرت هادی علیه السّلام نامه نوشته، از ایشان مشورت خواست. و حضرت به او نوشت: برو ان شاء الله گشایش تو در آن است. او رفت و اندکی نگذشت که مرد.

[۱۳۱۹]۶-ابو یعقوب گفته است: او را-مقصودش محمّد فرج است-پیش از مرگش، شامگاهی در سامره دیدم که به دیدار حضرت هادی علیه السّلام رفته بود. حضرت به او نگریست و او فردا بیمار شد. پس از چند روز از بیماری اش به نزدش بازگشتم. بدتر شده بود. به من گفت: حضرت پارچه ای برایش فرستاده و او آن را پیچیده و زیر سرش گذاشته است. او گوید: و در همان پارچه کفن شد. احمد گفته است: ابو یعقوب گفت: حضرت هادی علیه السّلام را همراه پسر خضیب دیدم

که پسر خضیب به ایشان گفت: برو جانم فدایت. و حضرت به او فرمود: تو مقدم هستی. و چهار روز نگذشت که زنجیر و ابزار شکنجه بر پای پسر خضیب بستند و سپس خیر مرگش رسید. او گفت: و از او روایت شده که وقتی پسر خضیب درباره خانه ای که از ایشان می خواسته، پافشاری کرده است،

ص: ۵۲۵

عليه ابن الخضيب في الدار التي يطلبها منه، بعث إليه لأقعدن بك من الله عز وجل مقعدا لا يبقى لك باقيه، فأخذه الله عز وجل في تلك الأيام.

[۱۳۲۰]۷-محمد بن يحيى، عن بعض أصحابنا قال:

أخذت نسخه كتاب المتوكل إلى أبي الحسن الثالث عليه السلام من يحيى بن هرثمه في سنة ثلاث و أربعين و مائتين و هذه نسخه: بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فإن أمير المؤمنين عارف بقدرك، راع لقرابتك، موجب لحقك، يقدر من الأمور فيك و في أهل بيتك ما أصلح الله به حالك و حالهم و ثبت به عزك و عزهم و أدخل اليمن و الأمن عليك و عليهم، يتغى بذلك رضاء ربّه و أداء ما افترض عليه فيك و فيهم و قد رأى أمير المؤمنين صرف عبد الله بن محمّد عمّا كان يتولاه من الحرب و الصّلاه بمدينة رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم إذ كان على ما ذكرت من جهالته بحقك و استخفافه بقدرك و عندنا[ما قرفك به و نسبك إليه من الأمر العدى قد علم أمير المؤمنين براءتك منه و صدق نيتك في ترك محاولته و أنك لم تؤهل نفسك له و قد ولى أمير المؤمنين ما كان يلي من ذلك محمّد بن الفضل و أمره بإكرامك و تبجيلك و الانتهاء إلى أمرك و رأيك و التقرب إلى الله و إلى أمير المؤمنين بذلك، و أمير المؤمنين مشتاق إليك يحب إحداث العهد بك و النظر إليك، فإن نشطت لزيارته و المقام قبله ما رأيت شخصت و من أحببت من أهل بيتك و مواليك و حشمك على مهله و طمأنينه، ترحل إذا شئت و تنزل إذا شئت و تسير كيف شئت و إن أحببت أن يكون يحيى بن هرثمه مولى أمير المؤمنين و من معه من الجند مشيعين لك، يرحلون برحيلك و يسيرون بسيرك و الأمر في ذلك إليك حتى توافي أمير المؤمنين فما أحد من إخوته و ولده و أهل بيته و خاصته أطف منه منزله و لا أحمد له أثره و لا هو

ص: ۵۲۶

حضرت به او پیغام فرستاده که تو را از سوی خداوند عزّتمند به قرار گاهی بنشانم که برایت چیزی باقی نماند. و خداوند شکوهمند او را در همان روزها گرفتار ساخت.

[۱۳۲۰]۷-یکی از اصحابمان گفته است: من نسخه ای از نامه متوکل به حضرت ابو الحسن سوم (هادی) علیه السلام را در سال دویست و چهل و سه از یحیای هرثمه گرفتم. و این همان نسخه است: به نام خداوند بخشاینده مهربان. و سپس، همانا امیر مؤمنین قدرت را می شناسد و خویشاوندی ات را رعایت کرده، حقّت را لازم می داند. درباره تو و خاندانت، آنچه را خداوند به وسیله آن حال تو و آنان را نیکو می کند. و عزّت تو و آنان را استوار کرده، برکت و ایمنی برای تو و آنان می آورد، فراهم می کند. و با آن خشنودی پروردگارش و ادای آنچه را او درباره تو و آنان بر او واجب کرده، می خواهد. نظر امیر مؤمنین

عزل عبد الله محمّد از ولایت جنگ و نماز مدینه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است؛ زیرا چنان که گفته بودی حَقّان را نمی شناسد و قدرتان را خوار می شمرد و نزد ما تو را به چیزی متهّم کرده است که امیر مؤمنین دوری تو از آن و نیت درستت در ترک وعده با او را می داند. و این که خودت را سزاوارش نمی دانستی. و اینک امیر مؤمنین به دنبال او به محمّد فضل ولایت داده است و او را به گرامیداشت و بزرگداشت تو و رسیدن به کار و نظرتان و به وسیله آن تقرب به خدا و به امیر مؤمنین فرمان داده است. و امیر مؤمنین مشتاق دیدار تو است و دوست دارد تو را ببیند. تو هم اگر دیدی برای دیدار او و ماندن نزدش کوشیدی، در فرصت و آرامش، خودت و کسانی از خاندان و غلامان و اطرافیانت بیرون بیاورد [که هرگاه خواستی، سوار شوی و هرگاه خواستی، فرود آیی و هرطور خواستی راه بپیمایی]. او اگر دوست داشتی یحیای هرثمه غلام امیر مؤمنین و سربازانش تو را همراهی کنند. با سوار شدن تو سوار شوند و با راه افتادن شما به راه افتند. این موضوع به اختیار تو است تا به امیر مؤمنین بررسی. که کسی از برادران و فرزندان و خاندان و برجستگانش منزلتی مهربان تر از او و فضیلتی ستوده تر نزد او ندارند

ص: ۵۲۷

لهم أنظر و عليهم أشفق و بهم أبرّ و إليهم أسكن منه إليك إن شاء الله تعالى و السلام عليك و رحمه الله و بركاته؛ و كتب إبراهيم بن العباس و صلى الله على محمد و آله و سلم.

[۱۳۲۱]۸-الحسين بن الحسن الحسنی قال:

حدّثنی أبو الطّيب المثنی يعقوب بن ياسر قال: كان المتوكّل يقول: و يحكم قد أعياني أمر ابن الرّضا، أبي أن يشرب معي أو ينادمني أو أجد منه فرصة في هذا، فقالوا له: فإن لم تجد منه فهذا أخوه موسى قصّاف عزّاف يأكل و يشرب و يتعشّق، قال: ابعثوا إليه فجيئوا به حتّى نموه به على النّاس و نقول ابن الرّضا، فكتب إليه و أشخص مكرّما و تلقّاه جميع بنى هاشم و القوّاد و النّاس على أنّه إذا وافى أقطعه قطيعه و بنى له فيها و حوّال الخمارين و القيان إليه و وصله و برّه و جعل له منزلا سرّيا حتّى يزوره هو فيه، فلمّا وافى موسى تلقّاه أبو الحسن في قنطره و صيف و هو موضع تتلقّى فيه القادمون، فسلم عليه و وفّاه حقّه، ثمّ قال له: إنّ هذا الرّجل قد أحضرك ليهتكك و يضع منك فلا تقرّ له أنّك شربت نبينا قطّ، فقال له موسى: فإذا كان دعاني لهذا فما حيلتي؟ قال: فلا- تضع من قدرك و لا- تفعل فإنّما أراد هتكك فأبى عليه فكّرر عليه فلمّا رأى أنّه لا يجيب قال أما إنّ هذا مجلس لا تجمع أنت و هو عليه أبدا، فأقام ثلاث سنين، يبكر كلّ يوم فيقال له: قد تشاغل اليوم فرح، فيروح فيقال: قد سكر فبكر، فيبكر فيقال: شرب دواء، فما زال على هذا ثلاث سنين حتّى قتل المتوكّل و لم يجتمع معه عليه.

[۱۳۲۲]۹-بعض أصحابنا، عن محمّد بن عليّ قال: أخبرني زيد بن عليّ بن الحسين بن زيد قال:

ص: ۵۲۸

و او در برابر تو به آنان یاورتر و دلسوزتر و نیک تر و مطمئن تر نیست. اگر خداوند فرازند خواهد. و سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو. نوشت آن را ابراهیم عباس. و درود و سلام خداوند بر محمّد و خاندانش.

[۱۳۲۱]۸- ابو طیب مثنیٰ یعقوب یاسر گفته است: متوکل می گفت: وای بر شما کار پسر رضا [حضرت هادی علیه السلام] مرا خسته کرد. از نوشیدن با من یا همنشینی با من سرباز زد تا در این باره از او فرصتی بیابم. به او گفتند: اگر از او فرصتی نیافتی برادرش موسی [مبرقع] هست که اهل بازی و ساز و آواز است. می خورد و می نوشد و عشق بازی می کند. گفت: دنبالش بفرستید و او را بیاورید تا او را در نظرم مردم به جای ابن الرضا جلوه داده، بگویم پسر رضا همین است. پس به او نامه نوشت و محترمانه حرکتش داده، همه بنی هاشم و سرداران و مردم به دیدارش رفتند بنابراین وقتی که به سامره رسید زمینی به او داده، ساختمانش کند و می فروشان و دختران آوازه خوان برایش بیاورد، او را حسابی تحویل بگیرد و کند و برایش منزلی بزرگ و دلگشا قرار دهد تا او را در آن جا دیدار کند. چون موسی رسید، حضرت هادی [علیه السلام] در پل وصیف، جایی که پیشوازان به دیدار او می آمدند، او را دیده، سلام داد و حقش را ادا کرده، فرمود: این مرد تو را خواسته تا رسوا و خوارت کند. هرگز به او اقرار نکن که شراب نوشیده ای. موسی گفت: اگر مرا به آن دعوت کرد چاره ام چیست؟ فرمود: قدر خود را خوار نکن و نخور. که او رسوایی ات را می خواهد. او سرباز زد. حضرت تکرار کرد. و چون دید او نمی پذیرد، فرمود: بدان این مجلسی است که تو و او هرگز گرد هم نمی آید. او سه سال ماند. هرروز صبح زود می رفت. به او می گفتند: امروز کار دارد، برو شب بیا او شب می آمد، می گفتند: او مست کرده است. صبح زود بیا. صبح می آمد، می گفتند: [شب]دوا خورده است. و سه سال پیوسته بر این شیوه بود تا متوکل کشته شد و در یک مجلس گرد هم نیامدند.

[۱۳۲۲]۹- محمد علی گفته است: زید علی به من گفت: من بیمار شدم و طیب

ص: ۵۲۹

مرضت فدخل الطیب علیّ لیلا فوصف لی دواء لیل آخذه کذا و کذا یوما فلم یمکنّی، فلم یخرج الطیب من الباب حتّی ورد علیّ نصر بقاروره فیها ذلک الدواء بعینه فقال لی: أبو الحسن یقرئک السلام و یقول لک خذ هذا الدواء کذا و کذا یوما فأخذته فشربته فبرأت، قال محمد بن علیّ: قال لی زید بن علیّ: یأبی الطاعن این الغلاه عن هذا الحدیث.

باب مولد اَبی محمد الحسن بن علیّ علیهما السلام ولد علیه السلام فی شهر رمضان [و فی نسخه آخری فی شهر ربیع الآخر] سنه اثنتین و ثلاثین و مائتین. و قبض علیه السّلام یوم الجمعه لثمان لیال خلون من شهر ربیع الأوّل سنه ستّین و مائتین و هو ابن ثمان و عشرين سنه و دفن فی داره فی البیت الذی دفن فیہ أبوه بسرّ من رأی و أمّه أمّ ولد یقال لها: حدیث [و قیل سوسن].

[۱۳۲۳]۱- الحسن بن محمد الأشعریّ و محمد بن یحیی و غیرهما قالوا:

کان أحمد بن عبید الله بن خاقان علی الضّیاع و الخراج بقمّ فجرى فی مجلسه یوما ذکر العلویّه و مذاهبهم و کان شدید التّصب فقال: ما رأیت و لا عرفت بسرّ من رأی رجلا من العلویّه مثل الحسن بن علیّ بن محمّد بن الرّضا فی هدیه و سکونه و عفافه و نبله و کرمه عند أهل بیته و بنی هاشم و تقدیمهم إیّاه علی ذوی السنّ منهم و الخطر و كذلك القوّاد و الوزراء و عامّه النّاس، فإنی کنت یوما قائما علی رأس أبی و هو یوم مجلسه للنّاس إذ دخل علیه حجّابه فقالوا: أبو محمّد ابن الرّضا بالبواب، فقال بصوت عال: ائذنوا له، فتعجبت ممّا سمعت منهم أنّهم جسروا یکتون رجلا علی أبی بحضرتّه و لم یکنّ

عنده إلا خليفه أو ولي عهد أو من أمر السلطان أن يكثي، فدخل رجل

ص: ٥٣٠

شبانه به نزد آمد و برایم دوایی را وصف کرد که همان شب بگیرم و چند روزی داشته باشم. این برایم دشوار آمد. هنوز طیب از در بیرون نرفته بود که نصر با شیشه ای که همان دوا در آن بود به نزد آمد و به من گفت: ابو الحسن [علیه السلام] به تو سلام رساند و فرمود: این دوا را بگیر و همان چند روز داشته باش. من آن را گرفته، نوشیدم و از آن بهبود یافتم. محمد علی گفته است: زید علی به من گفت: عیب گیران [این ها] را نمی پذیرند. کجا هستند غالیان که این حدیث را بشنوند.

ولادت ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام

حضرت حسن عسکری علیه السلام در ماه رمضان [و در نسخه دیگر در ماه ربیع الآخر] سال دویست و سی و دو به دنیا آمد و روز جمعه، هشت شب گذشته از ربیع الاول سال دویست و شصت، بیست و هشت ساله بود که وفات یافته، در اتاقش دفن شد، در خانه ای در سامره که پدرش در آن دفن شده بود. و مادرش کنیزی است که به او حدیث می گفتند. [و سوسن نیز گفته شده است.]

[۱۳۲۳] ۱- حسین احمد اشعری و محمد یحیی و جز آن دو گفته اند: احمد بن عبید الله خاقان گماشته بر املاک و مالیات قم بود. روزی در مجلس او از علویان و مذهبشان سخن به میان آمد و او سخت ناصبی بود. پس گفت: من در سامره در روش و وقار و پاکی و بزرگی و بزرگواری از علویان مردی مانند حسن بن علی بن محمد بن رضا در نزد خاندانش و بنی هاشم و همچنین سرداران و وزیران و عموم مردم ندیدم و نشناختم که او را بر سالخوردگان و صاحبان منزلتشان مقدم بدانند. من روزی پشت سر پدرم ایستاده بودم و آن روزی بود که برای کارهای مردم می نشست که ناگاه دربانان به نزدش آمده، گفتند: ابو محمد، ابن الرضا بر در است. پدرم به صدای بلندی گفت: به او اجازه دهید. و من در شگفت شدم از این که شنیدم آنان جسارت کرده، نزد پدرم مردی را با کنیه نام بردند. درحالی که نزد او از کسی جز خلیفه یا ولی عهد یا کسی که خلیفه فرمان داده بود، با کنیه نام برده نمی شد.

ص: ۵۳۱

أسمر، حسن القامه، جمیل الوجه، جید البدن، حدث السن، له جلاله و هیبه، فلما نظر إليه أبي قام يمشى إليه خطى و لا أعلمه فعل هذا بأحد من بنى هاشم و القواد، فلما دنا منه عانقه و قبل وجهه و صدره و أخذ بيده و أجلسه على مصلاه الذي كان عليه و جلس إلى جنبه مقبلا- عليه بوجهه و جعل يكلمه و يفديه بنفسه و أنا متعجب مما أرى منه إذ دخل [عليه] الحاجب فقال: الموفق قد جاء و كان الموفق إذا دخل على أبي تقدم حجاب و خاصه قواده، فقاموا بين مجلس أبي و بين باب الدار سمطين إلى أن يدخل و يخرج فلم يزل أبي مقبلا على أبي محمد يحدثه حتى نظر إلى غلمان الخاصه فقال حينئذ إذا شئت جعلني الله فداك، ثم قال لحجابه: خذوا به خلف السمطين حتى لا يراه هذا- يعنى الموفق- فقام و قام أبي و عانقه و مضى، فقلت لحجابه: يا بنى هاشم: ويلكم من هذا المذى كئيموه على أبي و فعل، به أبي هذا الفعل فقالوا: هذا علوى يقال له الحسن بن علي يعرف بابن الرضا فازددت تعجبا و لم أزل يومى ذلك قلقا متفكرا فى أمره و أمر أبي و ما رأيت فيه حتى كان الليل و كانت عادته أن

يُصَلِّي العتمه ثم يجلس فينظر فيما يحتاج إليه من المؤامرات و ما يرفعه إلى السُّلطان، فلما صَلَّى و جلس، جثت فجلست بين يديه و ليس عنده أحد فقال لي: يا أحمد لك حاجه؟ قلت: نعم يا أبة فإن أذنت لي سألتك عنها؟ فقال: قد أذنت لك يا بنِّي فقل ما أحببت، قلت: يا أبة من الرّجل الّذي رأيتك بالغداه فعلت به ما فعلت من الإجلال و الكرامه و التّبجيل و فديته بنفسك و أبويك؟ فقال: يا بنِّي ذاك إمام الرّافضه، ذاك الحسن بن عليّ المعروف بابن الرّضا، فسكت ساعه، ثم قال: يا بنِّي لو زالت الإمامه عن خلفاء بني العبّاس

ص: ۵۳۲

آن گاه مردی گندمگون، نیکو قامت، زیبارو، خوش اندام، تازه جوان آمد که جلالت و هیبتی داشت. پدرم وقتی نگاهش به او افتاد، برخاسته، چند قدمی به سویش رفت. درحالی که فکر نمی کنم با کسی از بنی هاشم و سرداران چنین کند. و چون به نزدیک او رسید، معانقه کرده، چهره و سینه اش را بوسیده، دستش را گرفته، او را بر نمازگاه مخصوص خویش نشانید و خودش در کنار او با همه صورت به او رو کرده، نشست و به سخن گفتن با او و فدا کردن جانش برای او آغاز کرد. من از آنچه از او می دیدم شگفت زده بودم که ناگاه دربان آمده، گفت: موفّق [برادر خلیفه] آمده است. و وقتی موفّق به نزد پدرم می آمد، دربانان و سرداران ویژه اش آمده، میان جایگاه پدرم و در خانه به صف می ایستادند تا او داخل شده، سپس خارج شود. ولی هنوز پدرم رو به ابو محمّد [علیه السّلام] داشت و سخن می گفت تا نگاهش به غلامان ویژه افتاد. در این هنگام گفت: خداوند مرا فدای شما کند اگر خواستید [می توانید تشریف ببرید] سپس به دربانانش گفت: ایشان را از پشت صف ببرید تا این -و مقصودش موفّق بود- ایشان را نبیند. پس او برخاست و پدرم برخاسته، با او معانقه کرد و رفت. آن گاه من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: وای بر شما این که بود که نزد پدرم از او با کنیه یاد کردید و پدرم با او چنین کرد؟! آنان گفتند: او از علویان است که حسن بن علی نام دارد و به ابن الرضا معروف است. و بر شگفتی ام افزوده شد. آن روز پیوسته نگران بودم و درباره او و کار پدرم و آنچه دیدم اندیشناک بودم تا شب شد. و عادت او این بود که نماز عشا را بگزارد و بنشیند تا ببیند در چه چیزهایی به مشورت نیاز دارد و چه چیزهایی را باید نزد سلطان مطرح کند. چون نماز خواند و نشست من رفتم و جلویش نشستم و کسی نزدش نبود. به من گفت: احمد کاری داری؟ گفتم: بله، پدر جان اگر اجازه دهی از آن بپرسم؟ گفت: پسرم به تو اجازه دادم که آنچه دوست داری بگویی. گفتم: پدر جان این مرد که بود که امروز صبح او را دیدم و شما چنان بزرگداشت و نیکی با او کرده، خود و پدر و مادرت را فدایش کردی؟ گفت: پسرم او امام رافضیان است. او حسن بن علی معروف به ابن رضا است. آن گاه ساعتی خاموش شد و سپس گفت: پسرم اگر پیشوایی از خلفای بنی عبّاس جدا شود

ص: ۵۳۳

ما استحقّھا أحد من بنی هاشم غیر هذا و إنّ هذا لیستحقّھا فی فضله و عفافه و هدیه و صیانته و زهده و عبادته و جمیل أخلاقه و صلاحه و لو رأیت أباه رأیت رجلا جزلا، نبیلا، فاضلا، فازددت قلّقا و تفکّرا و غیظا علی ابي و ما سمعت منه و استترده فی فعله و قوله فیہ ما قال، فلم یکن لی همّه بعد ذلك إلاّ السّؤال عن خبره و البحث عن أمره فما سألت أحدا من بنی هاشم و القوّد و الکتّاب و القضاة و الفقهاء و سائر النّاس إلاّ وجدته عنده فی غایه الإجلال و الإعظام و المحلّ الرّفع و القول الجمیل و التّقديّم

له على جميع أهل بيته و مشايخه فعظم قدره عندى إذ لم أر له ولياً و لا عدواً إلا و هو يحسن القول فيه و الثناء عليه، فقال له بعض من حضر مجلسه من الأشعريين: يا أبا بكر فما خبر أخيه جعفر؟ فقال: و من جعفر فتسأل عن خبره أو يقرن بالحسن جعفر معلن الفسق فاجر ماجن شريب للخمور أقل من رأيته من الرجال و أهتكهم لنفسه، خفيف، قليل فى نفسه و لقد ورد على السلطان و أصحابه فى وقت وفاه الحسن بن على ما تعجبت منه و ما ظننت أنه يكون و ذلك أنه لما اعتلّ بعث إلى أبى أن ابن الرضا قد اعتلّ فركب من ساعته فبادر إلى دار الخلافه ثم رجع مستعجلاً و معه خمسة من خدم أمير المؤمنين كلهم من ثقاته و خاصيته فيهم نحرير، فأمرهم بلزوم دار الحسن و تعرّف خبره و حاله و بعث إلى نفر من المتطهين فأمرهم بالاختلاف إليه و تعاوده صباحاً و مساءً، فلما كان بعد ذلك بيومين أو ثلاثة أخبر أنه قد ضعف، فأمر المتطهين بلزوم داره و بعث إلى قاضى القضاة فأحضره مجلسه و أمره أن يختار من أصحابه عشره ممن يوثق به فى دينه و أمانته و ورعه فأحضرهم، فبعث بهم إلى دار الحسن و أمرهم

ص: ٥٣٤

از میان بنی هاشم کسی جز او سزاوار آن نیست. و این مرد به جهت فضیلت و پاکی و هدایتگری و پرهیزگاری و پارسایی و عبادت و اخلاق نیکو و شایستگی اش سزاوار آن است. و اگر پدرش را می دیدی او را مردی اصیل و نجیب و بافضیلت می یافتی. نگرانی و اندیشه و خشمم بر پدر و آنچه از او شنیدم افزون تر شد. و آنچه را درباره شیوه و گفتار او گفته بود زیاده دانستم. پس از آن من قصدی جز پرسش درباره او و جستجو از کارش نداشتم. درباره اش از بنی هاشم و سرداران و کاتبان و قاضیان و فقیهان و مردم دیگر پرسیدم جز این که او را در نزدشان در نهایت جلالت و بزرگی و جایگاه بلند با گفتن سخنان زیبا و جلو انداختن او بر همه خاندانش و بزرگاناش یافتم. پس قدرش نزد من بزرگ گشت زیرا برایش دوست و دشمنی ندیدم جز این که درباره اش سخنان نیکو گفته، ستایش اش کرد. یکی از اشعریان حاضر در جلسه به او گفت: ای ابو بکر و از برادرش جعفر چه خبر داری؟ گفت: جعفر کیست که درباره اش پرسشی شود یا با حسن همسان گردد. جعفری که آشکارا فسق می کند و فاجر و بی آبرو و دایم الخمر است. پست ترین مردی که دیده ام. رسواگر خویشتن و سبک و کم مایه. و در هنگام وفات حسن بن علی [علیهما السلام] بر سلطان و یارانش چیزی روی داد که من در شگفت شدم و گمان نمی کردم چنین شود و آن، این است که وقتی او بیمار شد، سراغ پدرم فرستاد که ابن الرضا بیمار شده است. پدرم همان ساعت سوار شده، به دار الخلافه رفت، سپس به شتاب، با پنج تن از خادمان مورد اعتماد امیر مؤمنین و از جمله نحریر بازگشت. سپس به آنان دستور داد در کنار حسن باشند و از حال و روزش باخبر شوند و سراغ چند طبیب فرستاد و به آنان دستور داد به نزد او رفت و آمد کنند و صبح و شام با او باشند. چون دو سه روز گذشت خبر رسید که او ناتوان شده است. پس به طبیبان دستور داد در خانه او بمانند و به سراغ قاضی القضاة فرستاده، او را به مجلس اش احضار کرد و دستور داد تا ده تن از کسانی را که در دین و امانتداری و پرهیزگاری مورد اعتمادند برگزیده، به خانه حسن بروند. و شب و روز آن جا باشند.

ص: ٥٣٥

بلزومه لیلا و نهارا فلم یزالوا هناك حتی توفی علیه السلام فصارت سر من رأی ضجه واحده و بعث السلطان إلى داره من فتشها و فتش حجرها و ختم على جميع ما فيها و طلبوا أثر ولده و جاءوا بنساء يعرفن الحمل، فدخلن إلى جواریه ينظرن إلیهن فذكر

بعضهنّ أنّ هناك جاريه بها حمل فجعلت في حجره و وكلّ بها تحرير الخادم و أصحابه و نسوه معهم، ثمّ أخذوا بعد ذلك في تهيته و عطّلت الأسواق و ركبت بنو هاشم و القوّاد و أبي و سائر الناس إلى جنازته، فكانت سرّ من رأى يومئذ شبيها بالقيامه فلما فرغوا من تهيته بعث السلطان إلى أبي عيسى بن المتوكل فأمره بالصلاه عليه، فلما وضعت الجنازه للصلاه عليه دنا أبو عيسى منه فكشف عن وجهه فعرضه على بنى هاشم من العلويّه و العباسيّه و القوّاد و الكتّاب و القضاء و المعدّلين و قال: هذا الحسن بن عليّ بن محمّد بن الرضا مات حتف أنفه على فراشه حضره من حضره من خدم أمير المؤمنين و ثقاته فلان و فلان و من القضاء فلان و فلان و من المتطبّيين فلان و فلان، ثمّ غطّي وجهه و أمر بحمله فحمل من وسط داره و دفن في البيت الّذي دفن فيه أبوه فلما دفن أخذ السلطان و الناس في طلب ولده و كثر التفتيش في المنازل و الدّور و توقّفوا عن قسمه ميراثه و لم يزل الذين و كلّوا بحفظ الجاريه التي توهم عليها الحمل لازمين حتّى تبيّن بطلان الحمل فلما بطل الحمل عنهنّ قسم ميراثه بين أمّه و أخيه جعفر و ادّعت أمّه وصيته و ثبت ذلك عند القاضي، و السلطان على ذلك يطلب أثر ولده. فجاء جعفر بعد ذلك إلى أبي فقال: اجعل لي مرتبه أخى و أوصل إليك في كلّ سنه عشرين ألف دينار، فزبره أبي و أسمعته و قال له: يا أحمق السلطان جرّد سيفه في الّذين زعموا

ص: ۵۳۶

و آنان پیوسته آن جا بودند تا او علیه السلام وفات یافت. پس سامره یکپارچه ناله شد. سلطان کسانی را به خانه اش فرستاد تا آن جا و اتاق هایش را جستجو کرده، و بر همه آنچه در آن جا است مهر بزنند. و اثری از فرزندش بیابند. و زنانی را آوردند تا حامله را بشناسند. آنان به نزد کنیزانش رفتند تا آنان را بازرسی کنند. یکی از آنان گفت که این جا یک کنیز حامله است. او را در اتاقی قرار داده، تحریر خادم و یارانش و زنانی را بر او گماشتند. و پس از آن به تجهیز آن حضرت آغاز کردند. بازارها بسته شد و بنی هاشم و سرداران و پدرم و دیگر مردم پیکرش را تشییع کردند. آن روز سامره همچون قیامت شده بود. پس چون تجهیزش را به پایان بردند سلطان به نزد ابو عیسی پسر متوکل فرستاد و او را به نماز بر او دستور داد. چون پیکرش برای نماز بر زمین گذاشته شد، ابو عیسی به او نزدیک شده، رویش را گشود و به بنی هاشم از علوی و عباسی و سرداران و کاتبان و قاضیان و معتمدان نشان داده، گفت: این حسن بن علی بن محمّد بن رضا است که به اجل خود بر بسترش در گذشته و از خادمان امیر مؤمنین و کسان مورد اعتمادش فلان و فلان و از قاضیان فلان و فلان و از پزشکان فلان و فلان در نزدش حاضر بوده اند. سپس رویش را پوشاند و دستور داد او را بردارند. آن گاه او را از میان اتاق برداشته، در خانه ای که پدرش در آن دفن شده بود، دفن کردند. و چون دفن شد سلطان و مردم به جستجوی فرزندش آغاز کردند. و بسیار جستجو کرده، از تقسیم میراثش بازایستادند. و کسانی که بر کنیز مظنون به حاملگی گماشته شده بودند، همراه او بودند تا روشن شد که او حامله نیست. پس از روشن شدن این موضوع میراثش میان مادر و برادرش جعفر تقسیم شد. مادرش ادّعا کرد که به او وصیت شده و نزد قاضی هم ثابت شد ولی سلطان با این حال در جستجوی اثری از فرزندش بود. سپس جعفر به نزد پدرم آمد و گفت: مقام برادرم را به من واگذار تا من هر سال بیست هزار دینار برایت برسانم. پدرم سخت بر او تاخت و تندی کرد و گفت: ای احمق! سلطان به روی کسانی که گمان می کردند پدر و برادرت امام هستند، شمشیر کشید تا آنان را از آن باور بازگرداند، نتوانست.

ص: ۵۳۷

أَنَّ أَبَاكَ وَ أَخَاكَ أُمَّهُ لِيرَدَّهُمْ عَنْ ذَلِكَ، فَلَمْ يَتَهَيَّأْ لَهُ ذَلِكَ، فَإِنْ كُنْتَ عِنْدَ شِيعَةِ أَبِيكَ أَوْ أَخِيكَ إِمَامًا فَلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَى السَّيْلَانِ [أَنَّ] يَرْتَبُكَ مَرَاتِبَهُمَا وَ لَا غَيْرَ السُّلْطَانِ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ لَمْ تَنْلُهَا بِنَا وَ اسْتَقْلَهُ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ وَ اسْتَضْعَفَهُ وَ أَمْرٌ أَنْ يُحْجَبَ عَنْهُ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ فِي الدَّخُولِ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ أَبِي وَ خَرَجْنَا وَ هُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ وَ السَّيْلَانِ يُطَلَبُ أَثْرَ وَ لِدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

[۱۳۲۴] ۲- عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ:

كُتِبَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرِ الزَّبِيرِيِّ قَبْلَ مَوْتِ الْمُعْتَزِّ بِنَحْوِ عَشْرِينَ يَوْمًا: الزَّمِ بَيْتَكَ حَتَّى يَحْدُثَ الْحَادِثُ، فَلَمَّا قُتِلَ بِرِيحِهِ كُتِبَ إِلَيْهِ قَدْ حَدَثَ الْحَادِثُ فَمَا تَأْمُرُنِي؟ فَكُتِبَ لَيْسَ هَذَا الْحَادِثُ هُوَ الْحَادِثُ الْآخِرُ فَكَانَ مِنْ أَمْرِ الْمُعْتَزِّ مَا كَانَ وَ عَنْهُ قَالَ: كُتِبَ إِلَى رَجُلٍ آخَرَ يَقْتُلُ ابْنَ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَبْدِ اللَّهِ قَبْلَ قَتْلِهِ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ قُتِلَ.

[۱۳۲۵] ۳- عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْكُرْدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ:

ضَاقَ بِنَا الْأَمْرُ فَقَالَ لِي أَبِي: امْضُ بِنَا حَتَّى نَصِيرَ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ - يَعْنِي أَبَا مُحَمَّدٍ - فَإِنَّهُ قَدْ وَصَفَ عَنْهُ سَمَاحَةً، فَقُلْتُ: تَعْرِفُهُ؟ فَقَالَ: مَا أَعْرِفُهُ وَ لَا - رَأَيْتَهُ قَطُّ، قَالَ: فَقَصَدْنَا فَقَالَ لِي [أَبِي] أَوْ هُوَ فِي طَرِيقِهِ: مَا أَحْوَجُنَا إِلَى أَنْ يَأْمُرَ لَنَا بِخَمْسِمِائَةِ دَرَاهِمٍ مِائَتًا دَرَاهِمٍ لِلْكَسُوهِ وَ مِائَتًا دَرَاهِمٍ لِلدِّينِ وَ مِائَةَ اللَّتْفَقِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَيْتَهُ أَمَرَ لِي بِثَلَاثِمِائَةِ دَرَاهِمٍ مِائَةَ أُشْتَرِيَ بِهَا حَمَارًا وَ مِائَةَ اللَّتْفَقِ وَ مِائَةَ لِلْكَسُوهِ وَ أُخْرِجَ إِلَى الْجَبَلِ، قَالَ: فَلَمَّا وَافَيْنَا الْبَابَ خَرَجَ إِلَيْنَا غَلَامُهُ فَقَالَ: يَدْخُلُ عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ مُحَمَّدُ ابْنَهُ، فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ وَ سَلَّمْنَا قَالَ لِأَبِي: يَا عَلِيُّ!

ص: ۵۳۸

پس تو اگر نزد شیعیان پدر و برادرت، امام باشی که نه به سلطان و نه به غیر آن نیازی نداری تا تو را در مقام آنان قرار دهد. و اگر نزدشان این منزلت و جایگاه را نداری با ما به آن نمی رسی. پدرم او را کم مایه و خوار شمرد و فرمان داد تا از او دور شود و تا مرد به او اجازه آمدن به نزدش را نداد. او بر این حال بود که ما از سامره بیرون آمدیم و سلطان هنوز در جستجوی اثری از فرزند حسن بن علی علیهما السلام بود.

[۱۳۲۴] ۲- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ كُفَيْتَهُ اسْت: أَبُو مُحَمَّدٍ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] تَقْرِيْبًا بِيَسْتِ رَوْزِ پِيشِ از مَرْگِ مُعْتَزِّ بِه اسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرِ زَبِيرِيِّ نَوْشْت: دَر خَانَةِ اَتِ بَمَانِ تَا حَادِثِهِ رَوْی دَهْد. چُونِ بَرِيحِهِ كَشْتِه شَد، اَوْ بِه حَضْرَتِ نَوْشْت: اَن حَادِثِهِ رَوْی دَاد، اَيْنَكِ چِه فَرْمَانِ مِي دَهِي؟ ايشان نوشت: اين حادثه نيست. حادثه ديگري است. و كار معتز چنان شد كه شد.

و از او است که گفته است: ایشان به مردی دیگر - ده روز پیش از کشته شدن شخصی - نوشت عبد الله پسر محمد داود کشته می شود. چون روز دهم رسید او کشته شد.

[۱۳۲۵] ۳- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ كُفَيْتَهُ اسْت: مَا دَر تَنْگِنَا بُوْدِيم. پس پدرم به من گفتم: با ما بیا به سوی این مرد - یعنی ابو محمد - [علیه]

السَّلام]-برویم؛ که به بزرگواری وصفش می کنند. من گفتم: او را می شناسی؟ گفت: او را نمی شناسم و هرگز هم او را ندیده ام. او گوید: آن گاه آهنگ او کردیم. پدرم در راه به من گفت: چه خوب می شد اگر به ما پانصد درهم می داد: دویست درهم برای لباس، دویست تا برای بدهی و صد تا هم برای خرجی مان. و من با خودم گفتم: کاش سیصد درهم نیز به من می داد. تا با صد درهمش الاغی بخرم و صد تا برای خرجی و صدتایش برای لباس تا به سوی کوهستان بروم. او گوید: وقتی به در رسیدیم غلامش درآمده، گفت: علی ابراهیم و پسرش محمد داخل شوند. چون به نزد حضرت رفته، سلام گفتیم، ایشان به پدرم فرمود: ای علی!

ص: ۵۳۹

ما خلفك عنّا إلى هذا الوقت؟ فقال: يا سيدي استحييت أن ألقاك على هذه الحال، فلمّا خرجنا من عنده جاءنا غلامه فناول أبي صرّه فقال: هذه خمسمائة درهم مائتان للكسوه و مائتان للدين و مائه للنفقه و أعطاني صرّه فقال: هذه ثلاثمائة درهم اجعل مائه في ثمن حمار و مائه للكسوه و مائه للنفقه و لا تخرج إلى الجبل و صر إلى سورا فصار إلى سورا و تزوج بامرأه، فدخله اليوم ألف دينار و مع هذا يقول بالوقف، فقال محمّد بن إبراهيم: فقلت له: ويحك أ تريد أمرا أبين من هذا؟ قال: فقال هذا أمر قد جرينا عليه.

[۱۳۲۶]۴-علی بن محمد، عن أبي عليّ محمد بن عليّ بن إبراهيم قال:

حدّثني أحمد بن الحارث القزويني قال: كنت مع أبي بسرّ من رأى و كان أبي يتعاطى البيطره في مربوط أبي محمد عليه السّلام قال: و كان عند المستعين بغل لم ير مثله حسنا و كبيرا و كان يمنع ظهره و اللّجام و السّرج، و قد كان جمع عليه الرّاضه، فلم يمكن لهم حيله في ركوبه، قال: فقال له بعض ندمائنه: يا أمير المؤمنين ألا تبعث إلى الحسن ابن الرّضا حتّى يجيء فإمّا أن يركبه و إمّا أن يقتله فتستريح منه، قال: فبعث إلى أبي محمّد و مضى معه أبي فقال أبي: لمّا دخل أبو محمّد الدّار كنت معه فنظر أبو محمّد إلى البغل واقفا في صحن الدّار فعدل إليه فوضع بيده على كفله، قال: فنظرت إلى البغل و قد عرق حتّى سال العرق منه، ثمّ صار إلى المستعين فسلمّ عليه فرحب به و قرّب، فقال: يا أبا محمّد ألجم هذا البغل فقال أبو محمّد لأبي: ألجمه يا غلام، فقال المستعين: ألجمه أنت، فوضع طيلسانه ثمّ قام فألجمه ثمّ رجع إلى مجلسه و قعد، فقال له: يا أبا محمّد أسرجه، فقال لأبي: يا غلام أسرجه فقال: أسرجه أنت فقام ثانيه فأسرجه و رجع فقال له ترى أن تركبه؟ فقال: نعم فركبه من غير أن يمتنع عليه

ص: ۵۴۰

چه چیزی تو را تا این موقع از ما بازداشته است؟ او گفت: سرورم! من شرم داشتم با این حال شما را دیدار کنم. وقتی از نزدش بیرون آمدم، غلامش به نزدمان آمده، همیانی به پدرم داده، گفت: این پانصد درهم است. دویست درهم برای لباس، دویست تا برای بدهی و صد تا برای خرجی. و همیانی به من داد و گفت: این سیصد درهم است. صد درهم را برای خرید الاغی بگذار، صد تا را برای لباس و صد تا را برای خرجی و به سوی کوهستان برو. به سورا [در بغداد] سفر کن. او به سورا رفت و با زنی ازدواج کرد. و امروز در آمدش هزار دینار است. با این حال مذهب واقفی است. محمد ابراهیم گفته است: من به او گفتم: وای بر تو! آیا چیزی از این روشن تر می خواهی؟ گفت: این چیزی است که به آن عادت کرده ایم.

[۱۳۲۶]۴- احمد بن عارف قزوینی گفت: با پدرم در سامره بودم. و پدرم دامپزشکی اصطبل ابو محمد [علیه السلام] را به عهده داشت. و مستعین عباسی استری داشت که در زیبایی و بزرگی بی مانند بود و نمی گذاشت کسی سوارش شده، لگام و زین اش کند. رام کنندگان اسب را گرد آورده بود و آنان چاره ای برای سوار شدنش نیافته بودند. برخی ندیماناش به او گفتند: ای امیر مؤمنین آیا دنبال حسن بن رضا [علیهما السلام] نمی فرستی تا بیاید. یا او سوار آن شود یا آن او را بکشد و تو آسوده شوی؟ پس او به دنبال ابو محمد [علیه السلام] فرستاد و پدرم هم با او رفت. پدرم می گفت: وقتی ایشان وارد خانه شد من با او بودم ابو محمد [علیه السلام] به استر ایستاده در حیاط خانه نگریسته، راه را به سوی آن کج کرده، دست بر کفکش گذاشت. او گوید: به استر که نگریستم عرق کرده بود چنان که از بدنش جاری بود. سپس حضرت به سوی مستعین رفته، سلام داد و او حضرت را بزرگ داشته، نزد خود نشانده، و گفت: ای ابو محمد این استر را لگام بزن. حضرت به پدرم فرمود: ای غلام او را لگام بزن. مستعین گفت: خودت او را لگام بزن. پس حضرت شال را از شانۀ اش برداشته، برخاست و او را لگام زد. سپس به جایش بازگشته، نشست. مستعین به او گفت: ای ابو محمد او را زین کن. و ایشان به پدرم فرمود: ای غلام او را زین کن. او باز گفت: خودت آن را زین کن. پس حضرت دوباره برخاسته، آن را زین کرد و بازگشت. مستعین به حضرت گفت: نمی خواهی سوارش شوی؟ حضرت فرمودند: چرا. و سوارش شدند بی آن که آن اسب سرکشی کند.

ص: ۵۴۱

ثم ركضه في الدار، ثم حملة على الهملجة فمشى أحسن مشى يكون، ثم رجع و نزل فقال له المستعین: يا أبا محمد كيف رأيتَه قال: يا أمير المؤمنين ما رأيت مثله حسنا و فراهه و ما يصلح أن يكون مثله إلا لأمر المؤمنين قال: فقال: يا أبا محمد فإن أمير المؤمنين قد حملك عليه، فقال أبو محمد لأبي: يا غلام خذ فأخذ أبي فقاده.

[۱۳۲۷]۵- علی، عن أبي أحمد بن راشد، عن أبي هاشم الجعفری قال:

شكوت إلى أبي محمد عليه السلام الحاجه، فحكك بسوطه الأرض، قال: و أحسبه غطاء بمنديل و أخرج خمسمائة دينار، فقال: يا أبا هاشم خذ و أعدرنا.

[۱۳۲۸]۶- علی بن محمد، عن أبي عبد الله بن صالح، عن أبيه، عن أبي علي المطهر أنه كتب إليه سنة القادسيه يعلمه انصراف الناس و أنه يخاف العطش، فكتب عليه السلام:

امضوا فلا خوف عليكم إن شاء الله فمضوا سالمين و الحمد لله رب العالمين.

[۱۳۲۹]۷- علی بن محمد، عن علي بن الحسن بن الفضل اليماني قال:

نزل بالجعفری من آل جعفر خلق لا قبل له بهم فكتب إلى أبي محمد يشكو ذلك، فكتب إليه: تكفون ذلك إن شاء الله تعالى فخرج إليهم في نفر يسير و القوم يزيدون على عشرين ألفا و هو في أقل من ألف فاستباحهم

[۱۳۳۰]۸- علی بن محمد، عن محمد بن إسماعيل العلوی قال:

حبس أبو محمد عند علي بن نارمش و هو أنصب الناس و أشدهم على آل أبي طالب و قيل له: افعَل به و افعَل فما أقام عنده إلا يوماً حتى وضع خديّه له و كان لا يرفع بصره إليه إجلالاً و إعظاماً، فخرج من عنده و هو أحسن الناس بصيره و أحسنهم فيه قولاً.

ص: ۵۴۲

آن را در خانه دواند. آن گاه او را به راندنی آرام و بلند (یورتمه) راند. و به بهترین صورتی که می شد راه رفت. سپس بازگشته، فرود آمد. سپس مستعین به حضرت گفت: ای ابو محمد آن را چگونه دیدی؟ فرمود: ای امیر مؤمنین در زیبایی و تیزیپایی مانندش را ندیده ام و چنین چیزی جز برای امیر مؤمنین سزاوار نیست. او گفت: ای ابو محمد! امیر مؤمنین هم تو را بر آن نشانید. پس ابو محمد [علیه السلام] به پدرم فرمود: ای غلام او را ببر. و پدرم او را گرفت و با خودش برد.

[۱۳۲۷]۵- ابو هاشم جعفری گفته است: از نیازمندی ام به ابو محمد [علیه السلام] شکایت کردم. با تازیانه اش زمین را اندکی کند. او گفته است: و به گمانم با دستمالی آن را پوشاند و پانصد دینار برداشته، فرمود: ای ابو هاشم بگیر و عذر ما را بپذیر.

[۱۳۲۸]۶- ابو علی مطهر در سال قادسیه (سال بی آبی در راه مکه) به ایشان نوشت تا از بازگشت مردم خبر داده و بگوید که خودش هم از تشنگی می ترسد. ایشان نوشتند: بروید، بیمی بر شما نیست ان شاء الله. و آنان به سلامت رفتند و سپاس بر پروردگار جهانیان.

[۱۳۲۹]۷- علی بن حسن... یمانی گفته است: مردمی به جعفری از خاندان جعفر حمله بردند و او در برابرشان تاب مقاومت نداشت. به حضرت عسکری [علیه السلام] نامه نوشته، از آن به ایشان شکایت برد. حضرت به او نوشت: در این باره ان شاء الله کفایت می شوید. پس او با نفراتی اندک به سوی آنان رفت درحالی که آن مردم از بیست هزار افزون بودند و او کمتر از هزار نفر. و آنان را ریشه کن کرد.

[۱۳۳۰]۸- محمد بن اسماعیل علوی گفت: حضرت عسکری [علیه السلام] نزد علی بن نارمش که ناصبی ترین مردم و دشمن ترین شان با خاندان ابو طالب بود زندانی شد. و به او گفته شد: بر او سخت و سخت تر بگیر. و ایشان یک روز نزدش نماند که سرش را پایین انداخت و از احترام و بزرگداشتی که به ایشان یافت، سر بالا نیاورد. آن گاه حضرت درحالی که او بهترین مردم در بصیرت، و بهترین شان در ستایش حضرت شده بود، از نزدش بیرون آمد.

ص: ۵۴۳

[۱۳۳۱]۹- علی بن محمد و محمد بن ابی عبد الله، عن إسحاق بن محمد النخعی قال:

□
حدّثنی سفیان بن محمد الصّبعی قال: کتبت إلی أبی محمد أسأله عن الولیجه و هو قول الله تعالی: وَ لَمْ یَنخُدُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لَیَجَهَّ قَلت فی نفسی لا فی الكتاب: من ترى المؤمنین هاهنا فرجع الجواب: الولیجه الّذی یقام دون ولیّ الأمر و حدّثک نفسک عن المؤمنین من هم فی هذا الموضع؟ فهم الأئمّه الذین یؤمنون علی الله فیجیز أمانهم.

[۱۳۳۲]۱۰- إسحاق قال: حدّثنی أبو هاشم الجعفری قال:

شکوت إلى أبي محمد عليه السلام ضيق الحبس و كتل القيد فكتب إلى أنت تصلّي اليوم الظهر في منزلك فأخرجت في وقت الظهر فصلّيت في منزلي كما قال عليه السلام و كنت مضيقاً فأردت أن أطلب منه دنائير في الكتاب فاستحييت، فلما صرت إلى منزلي وجه إليّ بمائه دينار و كتب إليّ إذا كانت لك حاجة فلا تستحي و لا تحتشم و اطلبها فإنك ترى ما تحبّ إن شاء الله.

[۱۳۳۳] ۱۱- إسحاق، عن أحمد بن محمد بن الأقرع قال: حدّثني أبو حمزه نصير الخادم قال:

سمعت أبا محمّد غير مرّة يكلم غلامه بلغاتهم، ترك و روم و صقالبه، فتعجّبت من ذلك و قلت: هذا ولد بالمدينة و لم يظهر لأحد حتّى مضى أبو الحسن عليه السلام و لا رآه أحد فكيف هذا، -أحدّث نفسي بذلك- فأقبل عليّ فقال: إنّ الله تبارك و تعالی بين حجّته من سائر خلقه بكلّ شيء و يعطيه اللّغات و معرفه الأنساب و الآجال و الحوادث و لو لا ذلك لم يكن بين الحجّة و المحجوج فرق.

[۱۳۳۴] ۱۲- إسحاق، عن الأقرع قال:

ص: ۵۴۴

[۱۳۳۱] ۹- سفیان بن محمّد ضبعی گفته است: به حضرت عسکری [علیه السلام] نامه نوشتم و درباره محرم راز پرسیدم که در این سخن خداوند والا است: و جز خدا و رسولش و مؤمنان محرم رازی نگرفتند. [توبه (۹): ۱۶] و با خودم -نه در نامه- گفتم: این جا مقصود از مؤمنان چه کسانی اند؟ جواب آمد: این محرم راز کسی است غیر از ولی امر. و با خودت درباره امیر مؤمنین پرسیدی که این جا آنان چه کسانی هستند. آنان امامانی هستند که از خداوند امان می گیرند و خدا امانشان را امضا می کند.

[۱۳۳۲] ۱۰- ابو هاشم جعفری گفته است: به حضرت عسکری علیه السلام از تنگی زندان و فشار کند و زنجیر شکایت کردم. به من نوشتند: تو امروز نماز ظهر را در خانه ات می گزاری. من هنگام ظهر از زندان رها شدم و چنان که ایشان فرموده بود، نماز ظهر را در خانه ام گزاردم. و در تنگنا بودم و خواسته بودم در آن نامه چند دیناری از ایشان بخواهم و شرم کرده بودم. چون به خانه ام رسیدم، صد دینار برایم فرستاده، به من نوشت: وقتی نیازی داشتی، شرم نکن و بخواه. که ان شاء الله آن چه را دوست داری می بینی.

[۱۳۳۳] ۱۱- ابو حمزه نصیر خادم گفت: چندین بار شنیدم که حضرت عسکری علیه السلام با غلامانش به زبان خودشان سخن می گوید: ترکی و رومی و صقالبی [اسلاوی]. و از آن شگفت زده شدم و گفتم: ایشان در مدینه به دنیا آمده و تا وفات حضرت هادی علیه السلام نه او بر کسی آشکار شده و نه کسی او را دیده است. پس این چگونه است؟ -و در این باره با خودم سخن می گفتم- که به نزد من آمده، فرمودند: همانا خداوند پاک و والا- حجّت خود را از مردمان دیگر با هر چیزی ممتاز ساخته است و به او زبان ها و شناخت نسب ها و زمان مرگ و حوادث را عطا کرده است. و اگر چنین نبود میان حجّت و مردم فرقی نبود.

[۱۳۳۴] ۱۲- اقرع گفت: به حضرت عسکری علیه السلام نامه نوشته، از ایشان پرسیدم:

کتابت إلى أبي محمد أسأله عن الإمام هل يحتلم؟ و قلت في نفسي بعد ما فصل الكتاب: الاحتلام شيطنه و قد أعاذ الله تبارك و تعالی أولیاءه من ذلك، فورد الجواب: حال الأئمة في المنام حالهم في اليقظه لا یغیر النوم منهم شیئا و قد أعاذ الله أولیاءه من لمة الشیطان كما حدّثتک نفسك.

[۱۳۳۵]۱۳- إسحاق قال:

حدّثنی الحسن بن ظریف قال: اختلج فی صدری مسألّتان أردت الكتاب فیهما إلى أبي محمد علیه السّلام فکتبت أسأله عن القائم علیه السّلام إذا قام بما یقضى و أين مجلسه الّذی یقضى فیہ بین النّاس و أردت أن أسأله عن شیء لحمی الرّبع فأغفلت خبر الحمی فجاء الجواب سألت عن القائم فإذا قام قضی بین النّاس بعلمه كقضاء داود علیه السّلام لا یسأل البینه و كنت أردت أن تسأل لحمی الرّبع فأنسیت، فاكتب فی ورقه و علّقه علی المحموم فإنّه یبرأ بإذن الله إن شاء الله یا نارُ کونی بَرْدًا و سَلامًا عَلَیْ إِبْرَاهِیمَ فَعَلَقْنَا عَلَیْهِ مَا ذَكَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فَأَفَاقَ.

[۱۳۳۶]۱۴- إسحاق قال: حدّثنی إسماعیل بن محمد بن علی بن إسماعیل بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب قال:

قعدت لأبی محمد علیه السّلام علی ظهر الطّریق فلما مرّ بی شکوت إليه الحاجه و حلفت له أنّه لیس عندی درهم فما فوقها و لا غداء و لا- عشاء قال: فقال: تحلف بالله کاذبا و قد دفنت مائتی دینار، و لیس قولی هذا دفعا لك عن العطیه، أعطه یا غلام معک، فأعطانی غلامه مائه دینار، ثمّ أقبل علیّ فقال لی: إنک تحرمها أحوج ما تكون إليها یعنی الدّنانیر الّتی دفنت و صدق علیه السّلام و كان قال دفنت مائتی دینار و قلت: یكون ظهرا و كهفا لنا فاضطرت ضروره شديده إلى شیء أنفقه و انغلقت علیّ أبواب الرّزق فبّشت عنها فإذا ابن لی

آیا امام، محتلم می شود؟ و پس از پایان نامه با خودم گفتم: محتلم شدن، شیطنت است که خداوند اولیایش را از آن نگاه داشته است. آن گاه جواب آمد: حال امامان در خواب، همان حال بیداری است. خواب در آنان چیزی را دگرگون نمی کند. و خداوند اولیایش را از دستبرد شیطان نگاه داشته است چنان که خودت گفتی.

[۱۳۳۵]۱۳- حسن ظریف گفت: دو مسأله به دلم خطور کرد که خواستم درباره آن ها به حضرت عسکری [علیه السّلام] نامه بنویسم. آن گاه نوشتم و درباره قائم علیه السّلام پرسیدم که وقتی قیام کند با چه چیزی حکم می کند و محلّ جلوس و داوری اش میان مردم کجا است و می خواستم از درمانی برای تب ربع [تبی که یک روز می گیرد و دو روز رها می کند]. [پیرسم ولی فراموش کردم. آن گاه جواب آمد: «از قائم [علیه السّلام] پرسیدی پس او وقتی قیام کند، با علم علم خودش میان مردم داوری می کند مانند داوری داود علیه السّلام.» و گواه نمی خواهد. و خواسته بودی از چیزی برای تب ربع پیرسی و فراموش کردی. در برگی بنویس «یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم.» و بر آن که تب کرده، بیاویز. ان شاء الله به اذن خداوند بهبود می یابد. ما آنچه را حضرت فرموده بود، انجام داده، بر او آویختم و خوب شد.

[۱۳۳۶]۱۴-اسماعیل محمد گفت: سر راه حضرت عسکری علیه السلام نشستم و چون به من رسید از نیازمندی ام به او شکایت برده و سوگند خوردم که نه درهم و دیناری دارم، نه ناشتا و شامی. او گوید: حضرت فرمود: به دروغ خدا را سوگند می دهی درحالی که تو دویست دینار زیر خاک دفن کرده ای. و این را برای این نمی گویم که چیزی به تو ندهم. ای غلام آنچه داری به او بده. غلامش صد دینار به من داد. سپس ایشان به من رو کرده، فرمود: تو در نیازمندترین احوالت به آن ها -یعنی دینارهایی که دفن کرده بودم- از آن محروم می شوی. و راست فرمود: و چنان شد که فرمود. دویست دینار دفن کردم و گفتم: پشتوانه و برطرف کننده نیازم باشد. و آن گاه درهای روزی به رویم بسته شد. و برای چیزی به شدت نیاز پیدا کردم که آن را خرج کنم. پس آن جا را کندم و دریافتم که پسرم جایش را یاد گرفته، آن ها را برداشته و گریخته است. و من به چیزی از آن دست نیافتم.

ص: ۵۴۷

قد عرف موضعها فأخذها و هرب فما قدرت منها علی شیء.

[۱۳۳۷]۱۵-إسحاق قال: حدّثني عليّ بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ قال:

كان لي فرس و كنت به معجبا أكثر ذكره في المحالّ فدخلت عليّ أبي محمّد عليه السّلام يوما فقال لي: ما فعل فرسك؟ فقلت: هو عندي و هو ذا هو عليّ بابك و عنه نزلت فقال لي: استبدل به قبل المساء إن قدرت عليّ مشطري و لا تؤخّر ذلك و دخل علينا داخل و انقطع الكلام فقمت متفكّرا و مضيت إليّ منزلي فأخبرت أخى الخبر، فقال: ما أدري ما أقول في هذا؟ و شححت به و نفست عليّ الناس ببيعه و أمسينا فأتانا السّائس و قد صلّينا العتمة فقال: يا مولاي نفق فرسك فاغتممت و علمت أنّه عنى هذا بذلك القول، قال: ثمّ دخلت عليّ أبي محمّد بعد أيّام و أنا أقول، في نفسى: ليته أخلف عليّ دابّه إذ كنت اغتممت بقوله، فلمّا جلست قال: نعم نخلف دابّه عليك، يا غلام أعطه برذونى الكميّت هذا خير من فرسك و أوطأ و أطول عمرا.

[۱۳۳۸]۱۶-إسحاق قال: حدّثني محمّد بن الحسن بن شّمون قال: حدّثني أحمد بن محمّد قال:

كتبت إليّ أبي محمّد عليه السّلام حين أخذ المهتدى في قتل الموالى يا سيّدى الحمد لله الّذى شغلّه عتّنا، فقد بلغنى أنّه يتهدّدك و يقول: و الله لأجلينهم عن جديد الأرض فوقّع أبو محمّد عليه السّلام بخطّه: ذاك أقصر لعمره، عدّ من يومك هذا خمسة أيّام و يقتل في اليوم السّادس بعد هوان و استخفاف يمرّ به فكان كما قال عليه السّلام.

[۱۳۳۹]۱۷-إسحاق قال: حدّثني محمّد بن الحسن بن شّمون قال:

كتبت إليّ أبي محمّد عليه السّلام أسأله أن يدعو الله لي من وجع عيني و كانت

ص: ۵۴۸

[۱۳۳۷]۱۵-عليّ بن زيد گفت: من اسبى داشتم و از داشتن اش شاد بوده، در مجالس از آن بسیار سخن می گفتم. روزی به نزد حضرت عسکری علیه السلام رفتم و ایشان به من فرمود: اسبت چه می کند؟ گفتم: آن را دارم و با آن آدمم و اینک بر در

شما است. به من فرمود: اگر مشتری ای یافتی پیش از شب آن را عوض کن. و این کار را عقب نینداز. آن گاه کسی به نزد من آمد و سخن قطع شد. اندیشناک برخاسته، به خانه ام رفتم و برادرم را از آن آگاه ساختم. گفتم: نمی دانم در این باره چه بگویم. و من به فروختن آن دریغم آمد و مردم را سزاوار آن ندانستم. شب شد. و ما نماز شام را گزارده بودیم که تیمارگر به نزد من آمده، گفتم: سرورم اسبت مرد. من غمگین شدم و دانستم که مقصود حضرت از آن سخن، این بوده است. او گوید: پس از چند روزی به نزد حضرت عسکری علیه السّلام رفتم و با خودم می گفتم: کاش به جای آن چارپایی به من بدهد که من به سبب گفته ایشان غمگین شده ام. چون نشستم، حضرت فرمود: بله، ما به عوض آن چارپایی به تو می دهیم. ای غلام! آن اسب سرخ تاتاری مرا به او بده. این از اسب تو بهتر است. رهوارتر و عمرش درازتر.

[۱۳۳۸] ۱۶- احمد محمد گفتم: وقتی مهتدی به جنگ با موالی [ترک ها] پرداخت، به حضرت عسکری علیه السّلام نوشتم: سپاس خداوندی را که او را از ما بازداشت. که شنیدم او شما را تهدید کرده و گفته است: به خدا سوگند آنان را از روی زمین محو می کنم. حضرت عسکری علیه السّلام به خطشان بر پای نامه نوشت: همین عمرش را کوتاه کرد. از امروز، پنج روز بشمار. او در روز ششم پس از خواری و ذلتی که بر او می رود، کشته خواهد شد. و چنان شد که حضرت فرمود.

[۱۳۳۹] ۱۷- محمد بن حسن شَمون گفته است: به حضرت عسکری علیه السّلام نامه نوشتم و از ایشان خواستم برای درد چشمم به پیشگاه خداوند دعا کند.

ص: ۵۴۹

إحدى عيني ذاهبه والأخرى على شرف ذهاب، فكتب إلي: حبس الله عليك عينك فأفأقت الصّيححة و وقع في آخر الكتاب أجزك الله و أحسن ثوابك، فاغتمت لذلك و لم أعرف في أهلي أحدا مات، فلمّا كان بعد أيام جاءني وفاه ابني طيب فعلمت أنّ التعزیه له.

[۱۳۴۰] ۱۸- إسحاق قال: حدّثني عمر بن أبي مسلم قال:

قدم علينا بسرّ من رأى رجل من أهل مصر يقال له: سيف بن الليث، يتظلم إلى المهتدي في ضيعه له قد غضبها إياه شفيع الخادم و أخرجه منها فأشرنا عليه أن يكتب إلى أبي محمّد عليه السّلام: يسأله تسهيل أمرها فكتب إليه أبو محمّد عليه السّلام لا بأس عليك ضيعتك تردّ عليك فلا تتقدّم إلى السلطان و التّ الوكيل الذي في يده الضّيعه و خوفه بالسلطان الأعظم الله ربّ العالمين فلقية! فقال له الوكيل العدي في يده الضّيعه قد كتب إليّ عند خروجك من مصر، أن أطلبك و أردّ الضّيعه عليك فردّها عليه بحكم القاضي ابن أبي الشوارب و شهادة الشهود و لم يحتج إليّ أن يتقدّم إلى المهتدي فصارت الضّيعه له و في يده و لم يكن لها خبر بعد ذلك قال: و حدّثني سيف بن الليث هذا قال: خلفت ابنا لي عيلا بمصر عند خروجي عنها و ابنا لي آخر أسنّ منه كان وصيّ و قيمى على عيالى و فى ضياعى فكتبت إلى أبي محمّد عليه السّلام أسأله الدّعاء لابنى العليل، فكتب إليّ قد عوفى ابنك المعتلّ و مات الكبير وصيّك و قيمك فاحمد الله و لا تجزع فيحبط أجزك فورد علىّ الخبر أنّ ابني قد عوفى من علته و مات الكبير يوم ورد علىّ جواب أبي محمّد عليه السّلام.

[۱۳۴۱] ۱۹- إسحاق قال: حدّثني يحيى بن القشيري من قرية تسمى قير، قال: كان لأبي محمد عليه السلام وكيل قد اتّخذ معه في الدار حجره يكون فيها معه

ص: ۵۵۰

درحالی که سوی یک چشمم رفته بود و سوی دیگری هم در حال رفتن بود. حضرت به من نوشت: خداوند چشمت را برای نگاه داشت. آن گاه چشم سالمم بهبود یافت. و حضرت در پایان نامه نوشته بودند: خداوند تو را اجر دهد و پاداشت را نیکو گرداند [امام علیه السلام تسلیت می دهد]. برای همین غمگین شدم و نمی دانستم که چه کسی از خانواده ام در گذشته است. پس از چند روز خبر درگذشت پسر طیب به من رسید. و دانستم که آن تسلیت برای او بوده است.

[۱۳۴۰] ۱۸- عمر ابو مسلم گفته است: مردی از اهل مصر که به او سیف لیث می گفتند به نزد ما آمد تا درباره زمینش که «شفیع خادم» از او غصب کرده، او را از آن بیرون کرده بود، از مهدی دادخواهی کند. ما به او اشاره کردیم که نامه ای به حضرت عسکری علیه السلام نوشته، از ایشان بخواهد که او را در کارش پیش ببرد. حضرت عسکری علیه السلام به او نوشت: بیم نداشته باش. زمینت به تو بازگردانده می شود. به نزد سلطان نرو. با آن گماشته ای که زمینت در دست او است دیدار کرده، او را از سلطان اعظم، خداوند پروردگار جهانیان بترسان. او به دیدارش رفت و آن گماشته که زمین او در دستش بود، به او گفت: هنگام خروج تو از مصر به من نوشتند که تو را بخواهم و زمینت را بازگردانم. آن گاه به حکم قاضی ابن ابو الشوارب و گواهی گواهان زمین را به او بازگرداند و به رفتن نزد مهدی نیافت. زمین به خودش رسید و در دستش بود و پس از آن از او خبری نشد. راوی گوید: و همین سیف لیث به من گفت: هنگام خروج از مصر پسری بیمار داشتم و پسر دیگری بزرگ تر از او که وصی و قیم من بر خانواده و زمینم بود. پس به حضرت عسکری علیه السلام نامه نوشته، برای پسر بیمارم درخواست دعا کردم. به من نوشتند: پسر بیمارم تندرست شد و پسر بزرگ که وصی و کارگزارت بود، درگذشت. خدا را سپاس گفته، بی تابي نکن که پاداشت از بین می رود. و همان روزی که جواب حضرت عسکری علیه السلام به من رسید خبر آمد که پسر بیمارم بهبود یافته و پسر بزرگ مرده است.

[۱۳۴۱] ۱۹- یحییای قشیری از روستایی به نام قیر گفت: حضرت عسکری و کیلی داشت که در اتاقی از خانه حضرت بود و خادمی سفید به همراه او بود.

ص: ۵۵۱

خادم أبيض فأراد الوكيل الخادم على نفسه فأبى إلا أن يأتيه بنبيذ فاحتال له بنبيذ، ثم أدخله عليه و بينه و بين أبي محمد عليه السلام ثلاثه أبواب مغلقة، قال: فحدّثني الوكيل قال: إنني لمنتبه إذ أنا بالأبواب تفتح حتى جاء بنفسه فوقف على باب الحجره ثم قال: يا هؤلاء اتقوا الله خافوا الله فلما أصبحنا أمر ببيع الخادم و إخراجي من الدار.

[۱۳۴۲] ۲۰- إسحاق قال: أخبرني محمد بن الربيع الشائبي قال:

ناظرت رجلا من الثنويّه بالأهواز، ثم قدمت سرّ من رأی و قد علق بقلبي شيء من مقالته فإني لجالس على باب أحمد بن

الخضيب إذ أقبل أبو محمد عليه السلام من دار العامه يوم الموكب: فنظر إليّ و أشار بسبّاحته أحد أحد فرد فسقطت مغشياً عليّ.

[۱۳۴۳] ۲۱- إسحاق، عن أبي هاشم الجعفری قال:

دخلت على أبي محمّد عليه السّلام يوماً و أنا أريد أن أسأله ما أصوغ به خاتماً أتبرّك به، فجلست و أنسيت ما جئت له، فلمّا ودّعت و نهضت رمى إليّ بالخاتم فقال: أردت فضّه فأعطيناك خاتماً ربحت الفصّ و الكرا، هنأك الله يا أبا هاشم! فقلت: يا سيدي أشهد أنّك وليّ الله و إمامي الذي أدين الله بطاعته، فقال: غفر الله لك يا أبا هاشم.

[۱۳۴۴] ۲۲- إسحاق قال: حدّثني محمّد بن القاسم أبو العيّن الهاشمي مولى عبد الصّمد بن عليّ عتاقه قال:

كنت أدخل على أبي محمّد عليه السّلام فأعطش و أنا عنده فأجلّه أن أدعو بالماء فيقول: يا غلام! اسقه و ربّما حدّثت نفسي بالنّهوض فأفكر في ذلك فيقول: يا غلام! دابته.

ص: ۵۵۲

آن گاه وکیل از خادم خواست که او را بر خودش بپذیرد. او نپذیرفت مگر این که برایش شرابی بیاورد. او به حيله شرابی به دست آورده، به نزد او آورد. و میان او و حضرت عسکری علیه السّلام سه در بسته، فاصله بود. او گوید: آن وکیل به من گفت: من هشیار بودم که ناگاه دیدم آن درها باز می شود تا خود حضرت آمده، بر در اتاق ایستاده سپس فرمود: آهای، از خدا پروا کنید، از خدا بهرأسید. و چون صبح شد فرمان داد آن خادم را بفروشد و مرا از خانه بیرون کنند.

[۱۳۴۲] ۲۰- محمّد بن ربیع سائی گفت: در اهواز با مردی از دوگانه پرستان مناظره کردم. سپس به سامره رفتم درحالی که چیزی از سخنانش به دلم نشسته بود. من بر در احمد خضیب نشسته بودم که ناگاه حضرت عسکری علیه السّلام درحالی که آهنگ موكب [گروه اسب سواران] داشت، از دار الخلافه پیش آمد و آن گاه به من نگریسته، با اشاره انگشتش فرمود: «یکتا است یکتا. یگانه است.» من بی هوش بر زمین افتادم.

[۱۳۴۳] ۲۱- ابو هاشم جعفری گفت: روزی به نزد حضرت عسکری رفتم و می خواستم برای تبرّک چیزی از ایشان خواسته با آن انگشتی بسازم. نشستم و فراموش کردم که برای چه کاری آمده ام. چون از ایشان خداحافظی کرده، برخاستم یک انگشتی برایم انداخته، فرمودند: نقره می خواستی و ما به تو انگشتی دادیم. و [قیمت] نگین و دستمزد را سود کردی. ای ابو هاشم! خداوند آن را برایت گوارا گرداند. من عرض کردم: ای آقای من، گواهی می دهم که تو ولی خدایی و امامی که من با اطاعت از او به خدا نزدیک می شوم. فرمودند: ای ابو هاشم! خدا تو را بیامزد.

[۱۳۴۴] ۲۲- محمّد بن قاسم گفت: من به نزد حضرت عسکری علیه السّلام می رفتم و تشنه ام می شد ولی از عظمت ایشان شرم می کردم که آب بخوهم. آن گاه ایشان می فرمود: غلام! او را سیراب کن. و چه بسا با خودم می گفتم که برخیزم و در این باره فکر می کردم که ایشان می فرمود: غلام! چارپایش را آماده کن.

ص: ۵۵۳

[۱۳۴۵] ۲۳- علی بن محمد، عن محمد بن إسماعیل بن إبراهيم بن موسى بن جعفر بن محمد، عن علی بن عبد الغفار قال:

دخل العباسيون على صالح بن وصيف و دخل صالح بن علی و غيره من المنحرفين عن هذه الناحية على صالح بن وصيف عند ما حبس أبا محمد عليه السلام، فقال لهم صالح: و ما أصنع؟ قد وکلت به رجلين من أشر من قدرت عليه، فقد صارا من العبادة و الصیلاه و الصیام إلى أمر عظیم، فقلت لهما: ما فيه؟ فقالا: ما تقول في رجل يصوم النهار و يقوم الليل كله، لا يتكلم و لا يتشاغل و إذا نظرنا إليه ارتعدت فرائصنا و يداخلنا ما لا نملكه من أنفسنا، فلما سمعوا ذلك انصرفوا خائبين.

[۱۳۴۶] ۲۴- علی بن محمد، عن الحسن بن الحسين قال:

حدّثني محمّد بن الحسن المكفوف قال: حدّثني بعض أصحابنا، عن بعض فضیادی العسکر من النصارى أنّ أبا محمّد عليه السلام بعث إلىّ يوماً في وقت صلاة الظهر، فقال لي: أفصد هذا العرق قال: و ناولني عرقاً لم أفهمه من العروق التي تفصد، فقلت في نفسي: ما رأيت أمراً أعجب من هذا يأمرني أن أفصد في وقت الظهر و ليس بوقت فصد و الثانيه عرق لا أفهمه، ثم قال لي: انتظر و كن في الدار، فلما أمسى دعاني و قال لي: سرح الدم فسرحت ثم قال لي: أمسك فأمسكت، ثم قال لي: كن في الدار، فلما كان نصف الليل أرسل إلىّ و قال لي: سرح الدم قال: فتعجبت أكثر من عجبى الأول و كرهت أن أسأله قال: فسرحت فخرج دم أبيض كأنه الملح، قال: ثم قال لي: احبس قال: فحبست قال: ثم قال: كن في الدار، فلما أصبحت أمر قهرمانه أن يعطيني ثلاثة دنائير فأخذتها و خرجت حتى أتيت ابن بختيشوع النصراني فقصصت عليه القصة قال: فقال لي:

ص: ۵۵۴

[۱۳۴۵] ۲۳- علی عبد الغفار گفت: عباسیان و صالح علی و دیگر منحرفان از ناحیه خاندان، هنگامی که صالح وصیف، حضرت عسکری علیه السلام را به زندان انداخت، به نزدش آمدند. و صالح به آنان گفت: چه کار کنم؟ دو مرد از بدترین کسانی که می توانستم بیابم بر او گماردم و آن دو در عبادت و نماز و روزه خود را به جایی بزرگ رساندند. به آنان گفتم: در او چه دیدید؟ گفتند: چه می گویی درباره مردی که روز را روزه می گیرد و همه شب در عبادت است. سخن نمی گوید و به چیزی سرگرم نمی شود و چون به او می نگریم پشتمان می لرزد و حالی به ما دست می دهد که از خود بیخود می شویم. آنان چون چنین شنیدند ناامید بازگشتند.

[۱۳۴۶] ۲۴- یکی از رگزان نصرانی سامره روایت کرده که روزی حضرت عسکری علیه السلام هنگام نماز ظهر دنبال من فرستاده [آن گاه که به نزدش رفتم]، به من فرمود: این رگ را بزن. و رگی نشانم داد که گمان نمی کردم از رگ هایی باشد که زده می شود. و با خودم گفتم: چیزی شکفت تر از این ندیده ام مرا در هنگام ظهر که هنگام رگ زدن نیست، به رگ زدن فرمان می دهد، آن هم رگی که من آن را نمی شناسم. سپس ایشان به من فرمود: منتظر باش و در خانه بمان. چون شب شد مرا خواسته، فرمود: راه خون را باز کن! باز کردم. سپس فرمود: ببند! و من بستم. سپس فرمود: در خانه باش! چون نیمه شب شد به راغم فرستاده، فرمود: راه خون را باز کن! او گوید: من بسیار بیش از بار نخست شکفت زده شدم ولی نپسندیدم که از ایشان چیزی پیرسم. پس راه خون را باز کردم. خونی سفید همچون نمک بیرون آمد. او گوید: سپس به من فرمود: ببند! و من بستم. سپس فرمود: در خانه باش! چون صبح شد به پیشکارش فرمود تا سه دینار به من بدهد. من آن ها را گرفته، بیرون

آمدم و به نزد ابن بختیشوع نصرانی رفته، قصه را برایش گفتم.

ص: ۵۵۵

و الله ما أفهم ما تقول و لا- أعرفه في شيء من الطب و لا- قرأته في كتاب و لا أعلم في دهرنا أعلم بكتب النصرانية من فلان الفارسي فأخرج إليه قال: فاكترت زورقا إلى البصره و أتيت الأهواز ثم صرت إلى فارس إلى صاحبي فأخبرته الخبر قال: و فقال لي: أنظرنى أياما فأنظرته ثم أتيته متقاضيا قال: فقال لي: إن هذا الذي تحكيه عن هذا الرجل فعله المسيح في دهره مره.

[۱۳۴۷] ۲۵- علي بن محمد، عن بعض أصحابنا قال:

كتب محمد بن حجر إلى أبي محمد عليه السلام يشكو عبد العزيز بن دلف و يزيد بن عبد الله، فكتب إليه: أما عبد العزيز فقد كفيته و أما يزيد فإن لك و له مقاما بين يدي الله، فمات عبد العزيز و قتل يزيد محمد بن حجر.

[۱۳۴۸] ۲۶- علي بن محمد، عن بعض أصحابنا قال:

سلم أبو محمد عليه السلام إلى نحرير فكان يضيّق عليه و يؤذيه، قال: فقالت له امرأته: ويلك اتق الله، لا تدرى من في منزلك؟ و عرّفته صلاحه و قالت: إني أخاف عليك منه، فقال لأرميته بين السباع، ثم فعل ذلك به فرئى عليه السلام قائما يصلّي و هي حوله.

[۱۳۴۹] ۲۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن إسحاق قال:

دخلت على أبي محمد عليه السلام فسألته أن يكتب لأنظر إلى خطه فأعرفه إذا ورد، فقال: نعم، ثم قال: يا أحمد إن الخط سيختلف عليك من بين القلم الغليظ إلى القلم الدقيق فلا تشكّن، ثم دعا بالدّواه فكتب و جعل يستمدّ إلى مجرى الدّواه فقلت في نفسي و هو يكتب: أستوهبه القلم الذي كتب به. فلما فرغ من الكتابه أقبل يحدثني و هو يمسح القلم بمنديل الدّواه ساعه، ثم قال: هاك يا أحمد! فناولنيه، فقلت: جعلت فداك إني مغتمّ لشيء يصيبني في نفسي و قد أردت أن

ص: ۵۵۶

او به من گفت: به خدا سوگند نمی فهمم چه می گویی. چنین چیزی در طب ندیده، در کتابی نخوانده ام. و در روزگارمان از فلاخن مرد پارسی داناتر به کتاب های نصرانیت نمی شناسم. به نزد او برو. او گوید: قایقی برای بصره کرایه کرده، به اهواز آمدم. سپس به پارس به سوی آن مرد رفته، قصه را باز گفتم. او به من گفت: چند روزی مهلتم بده. به او مهلت دادم. سپس تقاضامندانه به نزدش رفتم. به من گفت: این چیزی که تو درباره این مرد تعریف می کنی، مسیح یک بار در عمرش آن را انجام داده است.

[۱۳۴۷] ۲۵- یکی از اصحابمان گفته است: محمد حجر نامه ای به حضرت ابو محمد [علیه السلام] نوشت که از عبد العزيز دلف و يزيد عبد الله شکایت می کرد. حضرت به او نوشت: از شرّ عبد العزيز نگاه داشته، می شوی ولی برای تو و يزيد در پیشگاه

خداوند، دادگاهی خواهد بود. پس عبد العزیز مرد و یزید، محمد حجر را کشت.

[۱۳۴۸] ۲۶- یکی از اصحابمان گفته است: حضرت عسکری علیه السلام را به تحریر سپردند. و او بر ایشان سخت می گرفت و آزارشان می داد. او گوید: زنش به او گفت: وای بر تو! از خدا پروا کن، نمی دانی چه کسی در خانه تو است؟ و شایستگی حضرت را به او بازشناسانده، گفت: من درباره او بر تو می هراسم. او گفت: او را میان درندگان خواهم انداخت. و چنین کرد. حضرت را دیدند که به نماز ایستاده و درندگان گردش درآمده اند.

[۱۳۴۹] ۲۷- احمد اسحاق گفته است: به نزد حضرت ابو محمد [علیه السلام] رفتم و از ایشان خواستم بنویسند تا من خطشان را ببینم و هروقت نامه ای رسید، بشناسم. فرمودند: باشد. سپس فرمود: ای احمد، این خط از میان قلم درشت تا ریز بر تو متفاوت نشان خواهد داد، پس در این باره به تردید نیفتی. سپس دوات خواست و نوشت و قلم را تا ته دوات می برد و درحالی که ایشان می نوشت من با خودم گفتم: این قلمی را که با آن می نویسد از ایشان هدیه خواهم خواست. و چون نوشتن را به پایان برد، درحالی که ساعتی قلم را با دستمال دوات پاک می کرد، با من به سخن پرداخت. سپس فرمود: احمد، بگیر. و آن را به من داد. من عرض کردم: جانم فدایت! چیزی در سینه ام هست که مرا غمگین می کند خواستم از پدرتان پرسم، فرصتش پیش نیامد.

ص: ۵۵۷

أَسْأَلُ أَبَاكَ فَلَمْ يَقْضِ لِي ذَلِكَ، فَقَالَ: وَ مَا هُوَ يَا أَحْمَدُ؟ فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي رَوَى لَنَا عَنْ آبَائِكَ أَنَّ نَوْمَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَفْئِئِهِمْ وَ نَوْمَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ وَ نَوْمَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى شِمَائِلِهِمْ وَ نَوْمَ الشَّيَاطِينِ عَلَى وَجُوهِهِمْ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَذَلِكَ هُوَ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي فَإِنِّي أَجْهَدُ أَنَّ أَنَامَ عَلَى يَمِينِي فَمَا يُمْكِنُنِي وَ لَا يَأْخُذُنِي النَّوْمُ عَلَيْهَا، فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: يَا أَحْمَدُ ادْنِ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَالَ: ادْخُلْ يَدَكَ تَحْتَ ثِيَابِكَ فَادْخُلْهَا فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ ثِيَابِهِ وَ ادْخُلْهَا تَحْتَ ثِيَابِي، فَمَسَحَ بِيَدِهِ الْيَمِينِي عَلَى جَانِبِي الْأَيْسَرِ وَ بِيَدِهِ الْيَسْرِي عَلَى جَانِبِي الْأَيْمَنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَقَالَ أَحْمَدُ: فَمَا أَقْدَرُ أَنَّ أَنَامَ عَلَى يَسَارِي مِنْذُ فَعَلَ ذَلِكَ بِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا يَأْخُذُنِي نَوْمَ عَلَيْهَا أَصْلًا.

باب مولد الصّاحب عليه السلام ولد عليه السلام للنّصف من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين.

[۱۳۵۰] ۱- الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد قال:

خرج عن أبي محمد عليه السلام حين قتل الزبيرى: هذا جزاء من افترى على الله فى أوليائه، زعم أنه يقتلنى و ليس لى عقب فكيف رأى قدره الله. و ولد له و ولد سمّاه «م ح م د» سنة ستّ و خمسين و مائتين.

[۱۳۵۱] ۲- على بن محمد قال:

حدّثنى محمد و الحسن ابنا على بن إبراهيم فى سنة تسع و سبعين و مائتين قالوا: حدّثنا محمد بن على بن عبد الرحمن العبدى- من عبد قيس- عن ضوء بن على العجلّى، عن رجل من أهل فارس سمّاه، قال: أتيت سرّ من رأى

فرمودند: احمد، آن چیست؟ عرض کردم: سرورم از پدرانان برای ما روایت کرده اند که خواب پیامبران بر پشت، خواب مؤمنان بر جانب راستشان و خواب منافقان بر جانب چپ است. و خواب شیاطین بر رویشان. حضرت فرمودند: چنین است. من عرض کردم: سرورم من می کوشم بر جانب راستم بخوابم ولی برایم ممکن نمی شود و بر آن جانب خوابم نمی گیرد. حضرت ساعتی خاموش شده، سپس فرمود: احمد نزدیکم بیا. من به ایشان نزدیک شدم. آن گاه فرمود: دستت را زیر لباس ببر. من چنین کردم. آن گاه دستش را از زیر لباسش بیرون آورده، به زیر لباس من برده، سه بار دست راستش را بر جانب راستم و دست چپش را بر جانب راستم کشید. احمد گفته است: از وقتی آن حضرت علیه السلام با من چنان کرده، من نمی توانم بر جانب چپم بخوابم و اصلاً بر آن جانب خوابم نمی گیرد.

ولادت حضرت صاحب زمان علیه السلام

آن حضرت علیه السلام در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج به دنیا آمد.

[۱۳۵۰] ۱- احمد محمد گفته است: وقتی زبیری کشته شد از سوی حضرت ابو محمد [علیه السلام] چنین صادر شد: این است سرانجام کسی که درباره اولیای خداوند بر او دروغ بست. او پنداشت درحالی که فرزندی ندارم مرا می کشد. و قدرت خداوند را دید. و برای او در سال دویست و پنجاه و شش فرزندی به دنیا آمد که او را «م ح م د» نامید.

[۱۳۵۱] ۲- مردی از اهل پارس گفت: من به سامره آمده، بر در حضرت

و لزمت باب ابی محمد علیه السلام فدعانی من غیر آن أستأذن، فلما دخلت و سلمت قال لی: یا أبا فلان کیف حالک؟ ثم قال لی: اقعد یا فلان، ثم سألتی عن جماعه من رجال و نساء من أهلی، ثم قال لی: ما الّذی أقدمک؟ قلت: رغبه فی خدمتک، قال: فقال: فالزم الدّار قال: فکنت فی الدّار مع الخدم ثم صرت أشتري لهم الحوائج من السّوق و کنت أدخل علیه من غیر إذن إذا کان فی دار الرّجال، فدخلت علیه یوما و هو فی دار الرّجال، فسمعت حرکه فی البیت فنادانی مکانک لا تبرح فلم أجسر أن أخرج و لا أدخل، فخرجت علیّ جاریه معها شیء مغطی ثم نادانی ادخل فدخلت و نادى الجاریه فرجعت فقال لها: اکشفی عما معک فکشفت عن غلام أبيض حسن الوجه و کشفت عن بطنه فإذا شعر نابت من لبتّه إلى سرّته أخضر لیس بأسود، فقال: هذا صاحبکم، ثم أمرها فحملته فما رأته بعد ذلك حتّى مضى أبو محمد علیه السلام فقال ضوء بن علیّ: فقلت للفارسیّ: کم کنت تقدّر له من السّنین؟ قال: سنتین، قال العبدیّ: فقلت لضوء: کم تقدّر له أنت؟ قال: أربع عشره سنه، قال أبو علیّ و أبو عبد الله و نحن نقدّر له إحدى و عشرين سنه.

[۱۳۵۲] ۳- علیّ بن محمد و عن غیر واحد من أصحابنا القمّیین، عن محمد بن محمد العامریّ، عن ابی سعید غانم الهمدنیّ قال:

کنت بمدينه الهند المعروفه بقشمير الدّاخله و أصحاب لی یقعدون علی کراسیّ عن یمین الملک، أربعون رجلا کلّهم یقرأ

الكتب الأربعة: التوراه و الإنجيل و الزبور و صحف إبراهيم، نقضى بين الناس و نفقههم فى دينهم و نفتيهم فى حلالهم و حرامهم، يفزع الناس إلينا الملك فمن دونه، فتجارينا ذكر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقلنا: هذا النبى المذكور فى الكتب قد خفى علينا أمره و يجب

ص: ٥٦٠

ابو محمد [عليه السلام] بودم كه ايشان بى آن كه من اجازه ورود بخواهم مرا خواند. داخل شده، سلام كردم، به من فرمود: ابو فلانى حالت چطور است؟ سپس فرمود: فلانى بنشين. سپس از من درباره گروهى از مردان و زنان خاندانم پرسيد. سپس فرمود: چه چيز تو را به اين جا آورد؟ عرض كردم: ميل خدمت به شما. او گويد: حضرت فرمود: پس در خانه باش. او گويد: من در خانه با خادمان بودم. سپس رفتم تا از بازار نيازمندى هاشان را بخرم. و چون ايشان در اتاق مردان بودند من بى اجازه به نزدشان مى رفتم. روزى ايشان در اتاق مردان بودند كه، به نزدشان رفتم، آن گاه تكانى در خانه شنيدم. حضرت مرا صدا زدند و فرمودند: در جايت بايست و حرکت نكن. من نه جرأت كردم بيرون بروم و نه به داخل بيايم. آن گاه كنيزى كه چيزى پوشيده همراهش بود بر من آشكار شد. سپس حضرت صدا زد: داخل شو. من داخل شدم و ايشان كنيز را صدا زد و او بازگشت. آن گاه به او فرمود: آنچه را با خود دارى آشكار كن. او پوششش را از پسرى سپيد و زيارو برداشت و شكمش را آشكار كرد. مويى بود سبز نه سياه، روييده از زير گلو تا نافش. آن گاه حضرت فرمود: اين مولاي شما است. سپس به او فرمان داد تا او را ببرد. و من پس از آن او را نديدم تا ابو محمّد [عليه السلام] در گذشت. ضوء بن على گفته است: من به آن مرد پارسي گفتم: او را چند ساله يافتى؟ گفت: دوساله. عبدى گفته است: من به ضوء گفتم: تو او را چند ساله يافتى: گفت: چهارده ساله. ابو على و ابو عبد الله گفتند: و ما او را بيست و يك ساله يافتيم.

[١٣٥٢] ٣- ابو سعيد غانم هندی گفته است: من در شهرى از هند معروف به كشمير داخله بودم. و يارانى داشتم كه بر تخت هاى جانب راست پادشاه مى نشستند. چهل مرد كه همگى كتاب هاى چهارگانه تورات و انجيل و زبور و صحف ابراهيم را مى خواندند. ما بين مردم داورى كرده، به دينشان آگاهى شان داده، درباره حلال و حرامشان فتوا مى داديم. مردم، پادشاه و ديگران به ما پناه مى آوردند. تا سخن از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در ميان ما انداخته شد. و گفتيم: موضوع اين پيامبر گفته شده در كتاب ها بر ما پنهان مانده است.

ص: ٥٦١

علينا الفحص عنه و طلب أثره و اتفق رأينا و توافقنا على أن أخرج فأتاد لهم، فخرجت و معى مال جليل، فسرت اثنى عشر شهرا حتى قربت من كابل، فعرض لى قوم من التّرك فقطعوا علىّ و أخذوا مالى و جرحت جراحات شديده و دفعت إلى مدينه كابل، فأنفذنى ملكها لما وقف على خبرى إلى مدينه بلخ و عليها إذ ذاك داود بن العباس بن أبى الأسود، فبلغه خبرى و أتى خرجت مرتادا من الهند و تعلّمت الفارسيه و ناظرت الفقهاء و أصحاب الكلام، فأرسل إلىّ داود بن العباس فأحضرنى مجلسه و جمع علىّ الفقهاء فناظرونى فأعلمتهم أنّى خرجت من بلدى أطلب هذا النبىّ الّذى وجدته فى الكتب، فقال لى: من هو و ما اسمه؟ فقلت: محمّد، فقالوا: هو نبينا الّذى تطلب، فسألتهم عن شرائعه، فأعلمونى، فقلت لهم: أنا أعلم أنّ محمّدا نبىّ و لا أعلمه هذا الّذى تصفون أم لا- فأعلمونى موضعه لأقصده فأسأله عن علامات عندى و دلالات، فإن كان صاحبى الّذى طلبت آمنت به،

فقالوا: قد مضى صلى الله عليه وآله وسلم فقلت: فمن وصيه و خليفته فقالوا: أبو بكر، قلت: فسّموه لي فإنّ هذه كنيته؟ قالوا: عبد الله بن عثمان و نسبه إلى قريش، قلت فانسبوا لي محمداً نبيكم فنبوه لي، فقلت: ليس هذا صاحبي الذي طلبت، صاحبي المذني أطلبه خليفته، أخوه في الدين و ابن عمّه في النسب و زوج ابنته و أبو ولده، ليس لهذا النبيّ ذرّيّه على الأرض غير ولد هذا الرّجل المذني هو خليفته، قال: فوثبوا بي و قالوا أيها الأمير إنّ هذا قد خرج من الشّرك إلى الكفر هذا حلال الدّم، فقلت لهم: يا قوم أنا رجل معي دين متمسك به لا أفارقه حتّى أرى ما هو أقوى منه، إنّي وجدت صفه هذا الرّجل في الكتب التي أنزلها الله على أنبيائه و إنّما خرجت من بلاد

ص: ٥٦٢

و جستجو درباره او و یافتن نشانه ای از ایشان بر ما واجب است. آرای ما یکی شده، همه به بیرون آمدن و جستجو برای آنان موافقت کردند. من درحالی که مال بسیاری به همراه داشتم، بیرون آمده، دوازده شهر پیمودم تا به نزدیک کابل رسیدم. گروهی ترک بر من آشکار شده راه بر من بسته، مالم را گرفتند و خود به سختی زخم برداشتم. مرا به شهر کابل بردند. شهریار آن جا چون به احوال من آگاه شد مرا به شهر بلخ فرستاد که در آن هنگام داود بن عباس ابو الاسود بر آن حکم می راند. خبر من به او رسید که برای جستجو از هند بیرون آمده، فارسی آموخته، با فقیهان و کلام دانان مناظره کرده ام. پس داود عباس به دنبال فرستاده، مرا به حضورش خواسته، فقیهان را بر من گرد آورد تا با من مناظره کنند. به آنان گفتم که من از سرزمین بیرون آمدم تا از پیامبری بجویم که در کتاب ها یافته ام. به من گفتند: او چه کسی است و نامش چه؟ گفتم: محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] گفتند: آن که می جویی همان پیامبر ما است. پس درباره شرایع او پرسیدم. مرا به آن آگاه ساختند. من به آنان گفتم: من می دانم که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] پیامبر است ولی نمی دانم همین کسی است که شما وصفش می کنید یا نه. جایش را به من بگوئید تا آهنگ او کنم و درباره نشانه ها و دلیل هایی که نزد من است از خودش پرسم. تا اگر همان بود که من می جویم به او ایمان آورم. گفتند: ایشان در گذشته است. گفتم: وصی و جانشین اش کیست؟ گفتند: ابو بکر. گفتم: نامش را بگوئید، این کنیه او است؟ گفتند: عبد الله عثمان. و به قریش نسبتش دادند. گفتم: و نسب محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] پیامبرتان را برایم بگوئید. و گفتند: من گفتم: این، همان نیست که من می جستم. کسی که من به دنبالش هستم جانشین اش، برادری در دین، پسرعمویش در نسب، همسر دخترش و پدر فرزندان او است. و برای این پیامبر بر روی زمین فرزندان جز فرزندان این مرد که جانشین او است نیست. او گوید: آنان به من حمله کرده، گفتند: ای امیر! این مرد از شرک به کفر در آمده، خونس هدر است. من به آنان گفتم: ای مردم! من دینی دارم که به آن چنگ می زنم و تا قوی تر از آن نبینم از آن جدا نمی شوم. من اوصاف این مرد را در کتاب هایی یافته ام که خداوند بر پیامبرانش نازل فرموده است.

ص: ٥٦٣

الهند و من العزّ المذني كنت فيه طلبا له، فلما فحصت عن أمر صاحبكم المذني ذكرتم لم يكن النبيّ الموصوف في الكتب فكفوا عنيّ و بعث العامل إلى رجل يقال له: الحسين بن إشكيب فدعاه، فقال له: ناظر هذا الرّجل الهنديّ، فقال له الحسين: أصلحك الله عندك الفقهاء و العلماء و هم أعلم و أبصر بمناظرته، فقال له: ناظره كما أقول لك و اخل به و الطف له، فقال لي الحسين

بن اشکيب بعد ما فاوضته: إِنَّ صاحبك الذى تطلبه هو النبى الذى وصفه هؤلاء و ليس الأمر فى خليفته كما قالوا، هذا النبى محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب و وصيه على بن أبى طالب بن عبد المطلب و هو زوج فاطمه بنت محمّد و أبو الحسن و الحسين سبطى محمّد صلى الله عليه و آله و سلم، قال غانم أبو سعيد: فقلت: الله أكبر هذا الذى طلبت، فانصرفت إلى داود بن العباس فقلت له: أيها الأمير! وجدت ما طلبت و أنا أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمّدا رسول الله، قال: فبرّنى و وصلنى، و قال للحسين تفقّده، قال: فمضيت إليه حتى آنت به و فقّهنى فيما احتجت إليه من الصّلاه و الصّيام و الفرائض، قال: فقلت له: إنا نقرأ فى كتبنا أن محمّدا صلى الله عليه و آله و سلم خاتم النبیین لا نبى بعده و أن الأمر من بعده إلى وصيه و وارثه و خليفته من بعده، ثم إلى الوصى بعد الوصى، لا يزال أمر الله جاريا فى أعقابهم حتى تنقضى الدنيا، فمن وصى وصى محمّد؟ قال: الحسن ثم الحسين ابنا محمّد صلى الله عليه و آله و سلم، ثم ساق الأمر فى الوصيه حتى انتهى إلى صاحب الزّمان عليه السّلام ثم أعلمنى ما حدث، فلم يكن لى همّه إلاّ طلب النّاحيه فوافى قمّ و قعد مع أصحابنا فى سنه أربع و ستين و مائتين و خرج معهم حتى وافى بغداد و معه رفيق له من أهل السّند كان صحبه على المذهب، قال: فحدّثنى غانم قال:

ص: ۵۶۴

و از هند و از عزّتى که در آن بودم فقط به جستجوی او بیرون آمده ام. و چون درباره کسی که شما گفتید، بررسی کردم، آن پیامبرى نبود که در کتاب ها وصف شده است. پس از من دست بردارید. حکمران دنبال مردى به نام حسین اشکيب فرستاده، او را خواند. آن گاه به او گفت: با این مرد هندی مناظره کن. حسین به او گفت: خدا کارت را بسامان کند. فقیهان و عالمان نزد تواند و آنان به مناظره با او دانتر و بیناترند. او گفت: من مى گویم تو با او مناظره کن. با او خلوت کن و مهربانى نما. حسین اشکيب پس از این که من با او سخن گفتم، به من گفت: این کسی که تو دنبالش هستی پیامبرى است که اینان برایت وصفش کردند ولى درباره جانشین اش چنان نیست که آنان گفتند. این پیامبر محمّد بن عبد الله عبد المطلب است و وصى اش على بن ابى طالب عبد المطلب و همو همسر فاطمه دختر محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] و پدر حسن و حسین دو نوه محمّد است. غانم ابو سعيد گوید: من گفتم: الله اکبر! این است آنچه مى جست. پس به نزد داود عباس رفته، به او گفتم: ای امیر! آنچه را در جستجویش بودم، یافتم و من گواهی مى دهم که معبودى جز خداوند نیست و محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] فرستاده او است. او به من نیکی کرده، صله داد و به حسین گفت: او را دریاب. او گوید: من به نزد او رفتم و با او انس گرفتم و او در آنچه از نماز و روزه و واجبات نیاز داشتم مرا آگاه کرد. من به او گفتم: ما در کتاب هایمان مى خوانیم که محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-خاتم پیامبران است که پیامبرى پس از او نیست. و این امر پس از او به وصى و وارث و جانشین پس از خودش مى رسد. سپس وصى ای پس از وصى دیگر. که پیوسته امر خداوند در فرزندانشان جریان دارد تا دنیا به پایان رسد. پس وصى وصى محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] چه کسی است؟ گفت: حسن و سپس حسین [علیهما السّلام] دو فرزند محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش-سپس امر وصیت را دنبال کرده به صاحب زمان علیه السّلام پایان برد. سپس به من گفت که چه روى داده است. [و از آن هنگام] من اندیشه ای جز جستن ناحیه حضرت نداشتم. [محمّد بن محمّد عامرى گفته است:] آن گاه او به قم آمد و در سال دویست و شصت و چهار با اصحاب ما نشست و با آنان بیرون آمد و به بغداد رسید و رفیقى از اهل سند داشت که در مذهب با او همراه بود.

ص: ۵۶۵

و أنكرت من رفیقی بعض أخلاقه فهجرته، و خرجت حتى سرت إلى العباسیة أتهیباً للصیلة و أصلی و إنی لواقف متفکر فیما قصدت لطلبه إذا أنا بآت قد أتانی فقال: أنت فلان؟ -اسمه بالهند-قلت: نعم فقال: أجب مولاک فمضیت معه فلم یزل یتخلل بی الطرق حتى أتى دارا و بستانا فإذا أنا به علیه السّلام جالس فقال مرحبا یا فلان-بکلام الهند-کیف حالک؟ و کیف خلّفت فلانا و فلانا؟ حتى عدّ الأربعین کلّهم فسألنی عنهم واحدا واحدا، ثمّ أخبرنی بما تجارینا کلّ ذلك بکلام الهند، ثمّ قال: أردت أن تحجّ مع أهل قم قلت: نعم یا سیدی، فقال: لا تحجّ معهم و انصرف سنتک هذه و حجّ فی قابل، ثمّ ألقى إلیّ صرّه کانت بین یدیه، فقال لی: اجعلها نفقتک و لا تدخل إلی بغداد إلی فلان سمّاه و لا تطلعه علی شیء و انصرف إلینا إلی البلد ثمّ وافانا بعض الفتوح فأعلمونا أنّ أصحابنا انصرفوا من العقبة و مضی نحو خراسان فلما کان فی قابل حجّ و أرسل إلینا بهدیّه من طرف خراسان فأقام بها مدّه، ثمّ مات رحمه الله.

[۱۳۵۳]۴-علی بن محمّد، عن سعد بن عبد الله قال:

إنّ الحسن بن النضر و أبا صدام و جماعه تکلموا بعد مضیّ أبی محمّد علیه السّلام فی أیدی الوكلاء و أرادوا الفحص فجاء الحسن بن النضر إلی أبی الصّدام فقال: إنی أرید الحجّ فقال له أبو صدام: أخره هذه السنه، فقال له الحسن [بن النضر]: إنی أفرع فی المنام و لا بدّ من الخروج و أوصی إلی أحمد بن یعلی بن حمّاد و أوصی للنّاحیه بمال و أمره أن لا یخرج شیئا إلاّ من یده إلی یده بعد ظهوره قال: فقال الحسن: لّمّا وافیت بغداد اکثریت دارا فنزلتها فجاءنی بعض الوكلاء بثیاب و دنانیر و خلّفها عندی فقلت له ما هذا؟ قال: هو ما ترى، ثمّ جاءنی آخر بمثلها و آخر حتى کبسوا الدّار، ثمّ جاءنی أحمد بن إسحاق بجمیع

ص: ۵۶۶

او گفته است: غانم به من گفت: من برخی اخلاق رفیقم را نپسندیدم و از او جدا شدم. و رفتم تا به عباسیّه رسیدم که برای نماز آماده شده، نماز بگزارم. درحالی که درباره آنچه آهنگ آن کرده بودم اندیشناک بودم شخصی به نزد آمده، گفت: تو فلانی هستی -اسم هندی اش- من گفتم: بله. گفت: مولایت را دریاب. آن گاه با او رفتم و او پیوسته مرا از راهی به راهی دیگر برد تا به خانه و باغی رسید و من با آن حضرت که نشسته بود روبرو شدم. و حضرت فرمود: -به زبان هندی- خوش آمدی فلانی حالت چگونه است؟ و فلانی و فلانی را چگونه پشت سر نهادی؟ و همه آن چهل نفر را شمرد و درباره یکایک ایشان از من خبر گرفت. سپس از سخنانی که میان خودمان رفته بود، خبر داد. و همه را به زبان هندی. سپس فرمود: می خواهی با قمی ها به حج بروی؟ عرض کردم: بله آقای من. فرمود: با آنان به حج نرو. امسال باز گرد و سال آینده حج کن. سپس همیانی را که در برابرش بود به من داد و فرمود: این را خرج خودت قرار بده و در بغداد به نزد فلانی، که نامش را برد، نرو و از چیزی آگاهش نکن. و سپس او در شهر (قم) به نزد ما بازگشت. سپس یکی از پیک ها به ما رسیده، گفت که اصحابمان از عقبه بازگشته اند. و او به سوی خراسان رفت. و سال بعد به حج رفت و هدیه ای از تحفه های خراسان برایمان فرستاد. و مدتی آن جا ماند و سپس درگذشت. خدایش بیامرزد.

[۱۳۵۳]۴-سعد عبد الله گفته است: پس از وفات حضرت عسکری حسن نضر و ابو صدام و گروهی درباره آنچه در دست و کیلان است، سخن گفته، خواستند [درباره وصی ایشان] جستجو کنند. آن گاه حسن نضر به نزد ابو صدام آمده، گفت: می خواهم به حج بروم. ابو صدام به او گفت: امسال آن را عقب بینداز. حسن [نضر] گفت: من در خواب هراسانم و باید بروم. و به

احمد بن یعلی حمّاد وصیّت کرد و مالی را برای ناحیه [حضرت صاحب علیه السّلام] وصیّت کرده، دستور داد که جز از دست او و به دست او پس از معلوم شدنش چیزی بیرون ندهد. او گوید: حسن گفت: چون به بغداد رسیدم اتاقی کرایه کرده، در آن جا منزل کردم. آن گاه یکی از وکیلان لباس و دینارهایی آورده، نزد من گذاشت. به او گفتم: این ها چیستند؟ گفت: برای این است که نگاهشان داری. سپس دیگری و دیگری آمدند و آوردند تا اتاق پر شد. سپس احمد اسحاق همه آنچه را نزدش بود، آورد.

ص: ۵۶۷

ما کان معه فتعجبت و بقیّت متفکراً فوردت علیّ رقعہ الرّجل علیہ السّلام إذا مضی من النّهار کذا و کذا فاحمل ما معک، فرحلت و حملت ما معی و فی الطّریق صعلوک یقطع الطّریق فی ستین رجلاً فاجتزت علیہ و سلّمتی اللّٰه منه فوافیت العسکر و نزلت، فوردت علیّ رقعہ أن احمل ما معک فعیّته فی صنان الحمالین، فلما بلغت الدّهلیز إذا فیہ أسود قائم فقال: أنت الحسن بن النّضر؟ قلت: نعم، قال: ادخل، فدخلت الدّار و دخلت بیتا و فرغت صنان الحمالین و إذا فی زاویه البیت خبز کثیر فأعطی کلّ واحد من الحمیّالین رغیفین و أخرجوا و إذا بیت علیہ ستر فنودیت منه: یا حسن بن النّضر! احمد اللّٰه علی ما منّ به علیک و لا تشکّن، فودّ الشّیطان أنّک شککت و أخرج إلیّ ثوبین و قال: خذها فستحتاج إلیهما فأخذتهما و خرجت، قال سعد: فانصرف الحسن بن النّضر و مات فی شهر رمضان و کفّن فی الثّوبین.

[۱۳۵۴]۵-علیّ بن محمّد عن محمّد بن حمّویہ السّویداویّ، عن محمّد بن إبراهیم بن مهزیار قال:

شککت عند مضیّ أبی محمّد علیہ السّلام و اجتمع عند أبی مال جلیل، فحمله و ركب السّیفینه و خرجت معه مشیّعا، فوعک و عکا شدیدا، فقال: یا بنی! ردّنی، فهو الموت و قال لی: اتّق اللّٰه فی هذا المال و أوصی إلیّ فمات، فقلت فی نفسی: لم یکن أبی لیوصی بشیء غیر صحیح، أحمل هذا المال إلیّ العراق و أکتری دارا علی السّطّ و لا أخبر أحدا بشیء و إن وضح لی شیء کوضوحه [فی] آیام أبی محمّد علیہ السّلام أنفذته و إلاّ قصفت به، فقدمت العراق و اکتریت دارا علی السّطّ و بقیّت آیاما، فإذا أنا برقعہ مع رسول فیها: یا محمّد! معک کذا و کذا و کذا فی جوف کذا و کذا، حتّی قصّ علیّ جمیع ما معی ممّا لم أحط به علما فسلمته

ص: ۵۶۸

شگفت زده شده، اندیشناک ماندم. آن گاه نامه آن مرد [صاحب زمان] علیه السّلام به من رسید که فلان وقت روز آنچه داری، بردار [و بیا]. او من برداشتم. و در آن راه آدم شیریری بود که با شصت مرد دیگر راهزنی می کرد. من بر آنان گذشتم و خداوند مرا از او حفظ کرد. آن گاه به سامره رسیدیم و منزل گرفتیم. نامه ای برایم آمد که آنچه با خود داری بردار [و بیا] پس آن ها در سبد دردار باربرها نهادم و چون به دهلیز رسیدم با سیاهی ایستاده روبه رو شدم که گفت: تو حسن نضر هستی؟ گفتم: بله. گفت: داخل شو. داخل خانه شده، به اتاقی رفتم و سبد باربران را خالی کردم. و در گوشه اتاق نان فراوانی دیدم. او به هر کدام از باربران دو گرده نان داده، بیرونشان برد. و اتاق پرده داری بود که مرا از آن صدا زدند: ای حسن نضر! خداوند را بر آنچه به تو ارزانی کرده، سپاس بگو و تردید نکن که شیطان دوست دارد تو به تردید بیفتی. و دو جامه به من داده،

فرمودند: این ها را بگیر. به آن ها نیاز خواهی داشت. من آن ها را گرفته، بیرون آمدم. سعد گفته است: حسن نضر بازگشت و در ماه رمضان در گذشته، در آن دو لباس کفن شد.

[۱۳۵۴] ۵- محمد بن ابراهیم مهزیار گفته است: هنگام وفات حضرت ابو محمد [علیهما السلام] به تردید افتادم. و نزد پدرم مال فراوانی گرد آمده بود. او آن ها را برداشته، به کشتی سوار شد. من برای بدرقه اش با او رفتم. آن گاه سخت تب کرد و گفت: پسر! مرا بازگردان که این مرگ است. آن گاه به من گفت: در این مال از خدا پروا کن. و به من وصیت کرد و درگذشت. من با خودم گفتم: پدرم به چیزی نادرست وصیت نمی کرد. این مال را به عراق می برم. اتاقی کنار شط کرایه کرده، به کسی چیزی نمی گویم. و اگر چیزی برایم روشن شد، چنان که در روزگار حضرت عسکری علیه السلام روشن بود، برایش می فرستم و گرنه با آن ها خوش می گذرانم. به عراق آمدم و خانه ای کنار شط کرایه کرده، چند روزی ماندم. آن گاه نامه ای با فرستاده ای رسید که: ای محمد! تو به همراهت چنین و چنان در میان چنین و چنان چیز داری و از همه آنچه به همراهم بود و خودم هم به خوبی می دانستم، خبر داد. من آن ها را به فرستاده سپردم و چند روزی ماندم. کسی برایم سر بلند نکرد و غمگین شدم.

ص: ۵۶۹

إلى الرسول و بقیة آیاما لا یرفع لی رأس و اغتممت، فخرج إلیّ قد أقمناک مکان أییک فاحمد الله.

[۱۳۵۵] ۶- محمد بن ابی عبد الله، عن ابی عبد الله النسائی قال:

أوصلت أشياء للمربانئ الحارثئ فیها سوار ذهب، فقبلت و ردّ علیّ السوار، فأمرت بکسره، فکسرته فإذا فی وسطه مثاقیل حدید و نحاس أو صفر فأخرجته و أنفذت الذهب فقبل.

[۱۳۵۶] ۷- علی بن محمد، عن الفضل الخزاز المدائنی مولى خدیجه بنت محمد أبی جعفر علیه السلام قال:

إنّ قوما من أهل المدینه من الطّالبین كانوا یقولون بالحقّ و كانت الوظائف ترد علیهم فی وقت معلوم، فلما مضى أبو محمد علیه السلام رجع قوم منهم عن القول بالولد فوردت الوظائف علی من ثبت منهم علی القول بالولد و قطع عن الباقین، فلا یذکرون فی الذّاکرین و الحمد لله ربّ العالمین.

[۱۳۵۷] ۸- علی بن محمد قال:

أوصل رجل من أهل السّواد مالا فردّ علیه و قیل له: أخرج حقّ ولد عمّک منه و هو أربعمائه درهم و کان الرّجل فی یده ضیعه لولد عمّه، فیها شرکه قد حبسها علیهم، فنظر فإذا الذّی لولد عمّه من ذلك المال أربعمائه درهم فأخرجها و أنفذ الباقي فقبل.

[۱۳۵۸] ۹- القاسم بن العلاء قال:

ولد لی عدّه بنین فکنت أکتب و أسأل الدّعاء فلا- یکتب إلیّ لهم بشیء، فماتوا کلّهم، فلما ولد لی الحسن ابنی کتبت أسأل

الدعاء فأجبت بيقى و الحمد لله.

[۱۳۵۹] ۱۰- علی بن محمد، عن أبی عبد الله بن صالح قال:

ص: ۵۷۰

آن گاه از ناحیه حضرت به من صادر شد که تو را بر جای پدرت قرار دادیم پس خداوند را سپاس بگو.

[۱۳۵۵] ۶- ابو عبد الله نسائی گفت: چیزهایی را که در میانشان دستبندی زرین بود توسط مرزبانی حارثی برای حضرت فرستادم. همه پذیرفته شد و دستبند را به من بازگرداند. و به شکستن اش مأمورم کرد. من آن را شکستم و در میانش چند مثقال آهن و مس یا قلع یافتم. آن ها را درآورده، طلا را فرستادم و پذیرفته شد.

[۱۳۵۶] ۷- فضل خزّاز مدائنی گفت: گروهی از طالبیان (فرزندان ابو طالب) مدینه که به حقّ معتقد بودند و در وقتی معین مقرّری شان می رسید، چون حضرت عسکری علیه السلام وفات کرد، برخی از آنان از اعتقاد به فرزند او برگشتند. آن گاه مقرّری به کسانی از آنان که بر اعتقاد به فرزندشان استوار بودند، رسید و از دیگران قطع شد. و دیگر نامشان به میان نرفت. و سپاس بر پروردگار جهانیان.

[۱۳۵۷] ۸- علی بن محمد گفت: مردی از اهل سواد مالی [خدمت امام زمان علیه السلام] فرستاد و آن گاه به خودش بازگشت داده، گفته شد: حقّ فرزندان عمویت را که چهارصد درهم است از آن درآور. و زمینی از فرزندان عمو در دست آن مرد بود که شراکتی در آن داشت و از آنان دریغ کرده بود. پس بررسی کرد و دید از آن مال چهارصد درهم برای فرزندان عمو است. آن را خارج کرده، بقیه را فرستاد و پذیرفته شد.

[۱۳۵۸] ۹- قاسم علاء گفت: برایم چند پسر به دنیا آمد و من نامه نوشته، درخواست دعا می کردم ولی چیزی به من نوشته نمی شد. و همه مردند. وقتی پسر حسن به دنیا آمد نامه نوشتم و درخواست دعا کردم برایم جواب آمد و او ماند. و سپاس بر خدا.

[۱۳۵۹] ۱۰- ابو عبد الله صالح گفت: سالی از سال ها به بغداد رفته، اجازه

ص: ۵۷۱

[كنت] خرجت سنه من السنین ببغداد فاستأذنت فی الخروج، فلم يؤذن لی، فأقمت اثنین و عشرين یوما و قد خرجت القافله إلى النّهران، فأذن فی الخروج لی یوم الأربعاء و قیل لی: اخرج فیها، فخرجت و أنا آیس من القافله أن ألحقها، فوافیت النّهران و القافله مقیمه، فما كان إلا أن أعلفت جمالی شیئا حتّی رحلت القافله، فرحلت و قد دعا لی بالسلامه فلم ألق سوءا و الحمد لله.

[۱۳۶۰] ۱۱- علی عن النضر بن صبح البجليّ، عن محمد بن یوسف الشاشیّ قال:

خرج بی ناصور علی مقعدتی فأریته الأطیاء و أنفقت علیه مالا- فقالموا: لا- نعرف له دواء، فکتبت رقعہ أسأل الدّعاء فوقع علیه

السَّلامِ إِلَيَّ، أَلْبَسَكَ اللَّهُ الْعَافِيَةَ وَجَعَلَكَ مَعْنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، قَالَ فَمَا أَتَى عَلِيَّ جَمْعُهُ حَتَّى عَوفِيَتْ وَصَارَ مِثْلَ رَاحَتِي، فَدَعَوْتُ طَبِيبًا مِنْ أَصْحَابِنَا وَأَرَيْتُهُ إِيَّاهُ، فَقَالَ: مَا عَرَفْنَا لِهَذَا دَوَاءً.

[۱۳۶۱]۱۲-علی، عن علی بن الحسین الیمانی قال:

كنت ببغداد فتهيأت قافلة لليمانيين فأردت الخروج معها، فكتبت ألتمس الإذن في ذلك، فخرج: لا تخرج معهم فليس لك في الخروج معهم خيره و أقم بالكوفة، قال: و أقت و خرجت القافلة فخرجت عليهم حظله فاجتاحتهم و كتبت أستأذن في ركوب الماء، فلم يؤذن لي فسألت عن المراكب التي خرجت في تلك السنة في البحر فما سلم منها مركب خرج عليها قوم من الهند يقال لهم البوارج فقطعوا عليها قال و زرت العسكر فأتيت الدرب مع المغيب و لم أكلّم أحدا و لم أتعرف إلى أحد و أنا أصلي في المسجد بعد فراغي من الزيارة إذا بخادم قد جاءني فقال لي قم: فقلت له: إذن إلى أين؟ فقال لي: إلى المنزل قلت: و من أنا لعلك أرسلت إلى غيري، فقال: لا ما أرسلت إلا إليك أنت علي

ص: ۵۷۲

خروج خواستم. اجازه ندادند. بیست و دو روز ماندم و کاروان به سوی نهر روان رفت. آن گاه روز چهارشنبه اجازه خروج به من داده شده، گفته شد: امروز خارج شو. من خارج شدم ولی از پیوستن به کاروان ناامید بودم که به نهر روان رسیدم و کاروان را آن جا یافتم. و تا من به شترانم علفی دادم کاروان به راه افتاد و من هم رفتم. و حضرت برای سلامتی دعا کرده بود پس من بدی ندیدم. و سپاس بر خداوند.

[۱۳۶۰]۱۱-محمد بن یوسف گفت: بر نشیمنگاه من دملی درآمد و من آن را به طیبیان نشان داده، مالی خرج کردم. گفتند: دوایی برایش نمی شناسیم. پس نامه ای [به حضرت] نوشته، درخواست دعا کردم. حضرت برایم نوشتند: خداوند جامه تندرستی به تو بپوشاند و تو را در دنیا و آخرت همراه ما قرار دهد. او گفته است: یک جمعه بر من نگذشت که تندرست گشتم و آن جا همچون کف دستم شد. طیبی از اصحابمان خواسته، نشانش دادم. گفت: ما برایش دوایی نشناختیم.

[۱۳۶۱]۱۲-علی بن حسین یمانی گفت: در بغداد بودم و آن گاه کاروانی از یمانی ها آماده سفر شد. خواستم با آن ها بروم. نامه نوشتم و در این باره از حضرت اجازه خواستم. جواب رسید: با آنان نرو. که برایت در سفر با آنان خیری نیست و در کوفه بمان. او گوید: من ماندم و کاروان رفت. آن گاه قبیلۀ حظله بر آنان حمله برده، تارومارشان کرد. و من نامه نوشته، اجازه خواستم که از راه آب بروم. اجازه ندادند. آن گاه درباره کشتی هایی که در آن سال به دریا رفتند، پرسیدم. هیچ کشتی ای سالم نرسیده بود. مردمی از هند که بوارج نامیده می شدند بر آن ها تاخته، راهشان را بسته بودند. به زیارت سامره رفتم. هنگام غروب به حرم رسیده، با کسی سخن نگفته، به کسی آشنایی ندادم و پس از زیارت در مسجد نماز می گزاردم که خادمی به نزد آمده، گفت: برخیز. گفتم: به کجا؟ گفت: به سوی منزل. گفتم: و من کیستم، شاید به سوی دیگری فرستاده شده باشی. گفت: نه، جز به سوی تو فرستاده

ص: ۵۷۳

بن الحسين رسول جعفر بن إبراهيم فمرّ بي حتى أنزلني في بيت الحسين بن أحمد ثم سارّه فلم أدر ما قال له حتى آتاني جميع ما أحتاج إليه و جلست عنده ثلاثه أيام و استأذنته في الزياره من داخل فأذن لي فزرت ليلا.

[۱۳۶۲]۱۳-الحسن بن الفضل بن زيد اليماني قال:

كتب أبي بخطه كتابا فورد جوابه ثم كتبت بخطي فورد جوابه، ثم كتب بخطه رجل من فقهاء أصحابنا فلم يرد جوابه فنظرنا فكانت العله أن الرجل تحوّل قمرطيا قال الحسن بن الفضل: فزرت العراق و وردت طوس و عزمت أن لا أخرج إلا عن بينه من أمرى و نجاح من حوائجى و لو احتجت أن أقيم بها حتى أتصدق قال: و فى خلال ذلك يضيق صدرى بالمقام و أخاف أن يفوتنى الحجّ قال: فجئت يوما إلى محمّد بن أحمد أتقاضاه فقال لى: صر إلى مسجد كذا و كذا و إنّه يلقاك رجل قال: فصرت إليه فدخل علىّ رجل فلما نظر إلىّ ضحكك و قال: لا تغتمّ فإنّك ستحجّ فى هذه السنه و تنصرف إلى أهلك و ولدك سالما قال: فاطمأنت و سكن قلبى و أقول ذا مصداق ذلك و الحمد لله قال: ثم وردت العسكر فخرجت إلىّ صرّه فيها دنانير و ثوب فاغتممت و قلت فى نفسى: جزائى عند القوم هذا و استعملت الجهل فرددتها و كتبت رقعه و لم يشر الذى قبضها منى علىّ بشىء و لم يتكلّم فيها بحرف ثم ندمت بعد ذلك ندامه شديده و قلت فى نفسى: كفرت بردى على مولاي و كتبت رقعه أعتذر من فعلى و أبوء بالإثم و أستغفر من ذلك و أنفذتها و قمت أتمسّح فأنا فى ذلك أفكر فى نفسى و أقول إن ردّت علىّ الدنانير لم أحلل صرارها و لم أحدث فيها حتى أحملها إلى أبى فإنّه أعلم منى ليعمل فيها بما شاء فخرج إلى الرسول الذى حمل إلىّ الصّره: أسأت إذ لم تعلم الرجل إنّنا ربّما فعلنا ذلك بموالينا

ص: ۵۷۴

نشده ام. تو على بن حسين فرستاده جعفر ابراهيم هستى. آن گاه مرا برد و در خانه حسين احمد منزل داد. سپس با او به نجوا سخن گفت که چیزی نفهمیدم. تا آنچه نیاز داشتم برایم آورد و سه روز نزدش بودم. آن گاه اجازه زیارت داخل مرقد را خواستم که اجازه دادند و من شب زیارت کردم.

[۱۳۶۲]۱۳-حسن بن فضل یزید یمانی گفت: پدرم به خط خود نامه ای نوشت و جوابش آمد. سپس من به خط خود نامه ای نوشتم و جوابش آمد. سپس مردی از فقیهان اصحابمان نامه نوشت ولی جوابش نیامد. ما بررسی کردیم علتش این بود که آن مرد قمرطی شده بود. حسن فضل گفته است: آن گاه به طوس وارد شدم و سپس به زیارت عراق رفتم و تصمیم گرفتم جز پس از روشن شدن کارم و روا شدن حاجت هایم خارج نشوم. اگرچه نیاز باشد که در آن جا مقیم شوم و صدقه بگیرم. او گفته است: در این میان دلم از ماندن تنگ شد و ترسیدم که حجّ آن سال از دستم برود. پس روزی به سوی محمّد احمد رفتم تا از او کمک بخواهم. او به من گفت: به فلان مسجد برو مردی به دیدارت می آید. به آن جا رفتم. مردی به نزد آمد. چون به من نگرست خندیده، گفت: غمگین نباش. تو امسال حجّ کرده، به سلامت نزد خانواده و فرزندان بازمی گردی. پس خاطر جمع شده، دلم آرام شد درحالی که می گفتم این دلیل صدق آن است و سپاس بر خداوند. او گوید: سپس به سامره رفتم، برایم همیانی که جامه و چند دینار در آن بود، رسید. غمگین شده، با خودم گفتم: پاداشم نزد این مردم این است و نادانی کرده، آن ها را بازگرداندم و نامه ای نوشتم و کسی که آن ها را از من گرفت به چیزی اشاره نکرد و در این باره کلمه ای سخن نگفت. سپس به سختی پشیمان شده، با خودم گفتم: من با این کارم به سرورم ناسپاسی کردم و نامه نوشته، از کارم

عذر خواسته، به گناهم اعتراف کردم و آمرزش خواستم و نامه را فرستاده، پریشان منتظر ماندم. در این باره با خودم می اندیشیدم و می گفتم: اگر دینارها را به من برگردانند همیان را باز نکرده، در آن دست نمی بردم تا به پدرم برسانم. او بهتر از من می داند که با آن ها چه کند. آن گاه به فرستاده ای که همیان را برایم آورده بود، صادر شد که: بد کردی به آن مرد نگفتی که ما این کار را با دوستانمان می کنیم

ص: ۵۷۵

و ربّما سألونا ذلك يتبرّكون به و خرج إلى أخطأت في ردّك برّنا فإذا استغفرت الله فالله يغفر لك فأما إذا كانت عزيمتك و عقد نيتك ألاّ تحدث فيها حدثا و لا تنفقها في طريقك فقد صرفناها عنك فأما الثوب فلا بدّ منه لتحرّم فيه قال: و كتبت في معنيين و أردت أن أكتب في الثالث و امتنعت منه مخافه أن يكره ذلك: فورد جواب المعنيين و الثالث العذی طویت مفسّرا و الحمد لله، قال: و كنت وافقت جعفر بن إبراهيم النيسابوريّ بنيسابور علی أن أركب معه و أزملة فلما وافيت بغداد بدا لي فاستقلته و ذهبت أطلب عديلا فلقيني ابن الوجداء بعد أن كنت صرت إليه و سألته أن يكتري لي فوجدته كارها فقال لي: أنا في طلبك و قد قيل لي: إنّه يصحبك فأحسن معاشرته و اطلب له عديلا و اكر له.

[۱۳۶۳]۱۴-علی بن محمّد عن الحسن بن عبد الحمید قال:

شککت فی أمر حاجز فجمعت شیئا ثم صرت إلى العسکر فخرج إلى: لیس فینا شک و لا فیمن یقوم مقامنا بأمرنا ردّ ما معک إلى حاجز بن یزید.

[۱۳۶۴]۱۵-علی بن محمّد عن محمّد بن صالح قال:

لما مات أبی و صار الأمر لی کان لأبی علی الناس سفاتج من مال الغریم فکتبت إليه أعلمه فکتب: طالبهم و استقض علیهم فقضانی الناس إلاّ رجل واحد کانت علیه سفته بأربعمائه دینار فجئت إليه أطلبه فمأطنتی و استخفّ بی ابنه و سفه علی فشکوت إلى أبيه فقال: و کان ما ذا؟ فقبضت علی لحيته و أخذت برجله و سحبتة إلى وسط الدار و رکلته رکلا كثيرا فخرج ابنه یستغیث بأهل بغداد و یقول: قمی رافضی قد قتل والدی فاجتمع علیّ منهم الخلق فرکت دابّتی و قلت: أحسنتم یا أهل بغداد تمیلون مع الظالم علی الغریب

ص: ۵۷۶

و بسا چیزی به جهت تبرّک از ما می خواهند. و به من صادر شد که: خطا کردی که احسانمان را به ما بازگرداندی و چون از خداوند آمرزش خواستی، خدا تو را می آمرزد. و چون قصد و آهنگت این است که در همیان دست نبری و در راهت خرج نکنی ما آن را از تو بازداشتیم. اما به آن جامه نیاز داری تا با آن محرم شوی. او گفته است: و درباره دو موضوع نامه نوشتم و خواستم درباره موضوع سوم هم بنویسم که نوشتم. ترسیدم آن را نپسندند. آن گاه جواب آن دو موضوع و موضوع سوم که نوشته بودم، با تفسیر رسید و سپاس بر خداوند. و گفته است: در نیشابور با جعفر بن ابراهیم نیشابوری توافق کردم که با او به سفر رفته، همراهش باشم. چون به بغداد رسیدم، نظرم عوض شد، پس با او فسخ کرده، رفتم تا جایگزینی بجویم. آن گاه

پسر و جناء مرا دید- پس از آن که من به سویش رفتم و از او خواستم که به من کرایه بدهد ولی او را ناخرسند یافتم- و گفت: دنبال بودم. به من گفتند که او [یعنی من] با تو همراه می شود. با او خوش رفتاری کرده، رفیقی برایش بجو و به او کرایه بده.

[۱۳۶۳]۱۴- حسن عبد الحمید گفت: درباره وکالت حاجز تردید کردم. پس چیزی گرد آورده، به سامره رفتم. نامه ای به من رسید که: نه درباره ما تردیدی هست و نه درباره کسی که به فرمان ما جانشین مان می شود. آنچه را با خود آورده ای به حاجز یزید بازگردان.

[۱۳۶۴]۱۵- محمد صالح گفت: چون پدرم مرد و کار او به من رسید. پدرم از مردم سفته هایی درباره مال امام علیه السلام داشت. پس به ایشان نامه نوشتم تا به استحضارشان برسانم. جواب آمد که: از آنان بخواه و بگیر. مردم همه پرداختند جز یک مرد که سفته ای چهارصد دیناری داشت. من به نزدش رفتم و از او مطالبه کردم. او با من امروز و فردا کرده، پسرش هم بی احترامی کرده، نادانی نشان داد. به پدرش شکایت کردم. گفت: مگر چه شده؟ من ریش و پایش را گرفته، به میان اتاق کشیدم و بسیار بر او لگد زدم. پسرش بیرون رفته، اهل بغداد را به کمک خواسته، می گفت: قمی رافضی پدرم را کشت. از آنان مردمی بر من گرد آمدند. من بر چارپایم سوار شده، گفتم: آفرین بر شما اهل بغداد که با این ستمکار بر غریبی ستمدیده همراهی می کنید.

ص: ۵۷۷

المظلوم أنا رجل من أهل همذان من أهل السَّيِّئَة و هذا ينسبني إلى أهل قَم و الرِّفْض لِيذهب بحَقِّي و مالي قال: فمالوا عليه و أرادوا أن يدخلوا على حانوته حَتَّى سَكَنَتْهُمْ و طلب إلى صاحب السَّفْتَجَة و حلف بالطلاق أن يوفِّقني مالي حَتَّى أخرجتهم عنه.

[۱۳۶۵]۱۶- علی عن عدّه من أصحابنا عن أحمد بن الحسن و العلاء بن رزق الله عن بدر غلام أحمد بن الحسن قال:

وردت الجبل و أنا لا أقول بالإمامه أحبهم جملة إلى أن مات يزيد بن عبد الله فأوصى في عِلَّتِه أن يدفع الشَّهْرِيَّ السَّمْنِد و سيفه و منطقته إلى مولاه ففخت إن أنا لم أدفع الشَّهْرِيَّ إلى إذكوتكين نالني منه استخفاف فقومت الدَّابَّة و السَّيْف و المنطقه بسبعمائته دينار في نفسى و لم أطلع عليه أحدا فإذا الكتاب قد ورد على من العراق: و جَّه السَّبْع مائه دينار التي لنا قبلك من ثمن الشَّهْرِيَّ و السَّيْف و المنطقه.

[۱۳۶۶]۱۷- علی عن حدِّثه قال:

ولد لي ولد فكتبت أستأذن في طهره يوم السَّابِع فورد لا تفعل فمات يوم السَّابِع أو الثَّامن ثم كتبت بموته فورد ستخلف غيره و غيره تسميه أحمد و من بعد أحمد جعفرًا فجاء كما قال. قال: و تهَيَّأت للحجِّ و ودَّعت النَّاس و كنت على الخروج فورد: نحن لذلك كارهون و الأمر إليك قال: فضاقت صدري و اغتممت و كتبت أنا مقيم على السَّيِّع و الطَّاعه غير أنني مغتم بتخلفي عن الحجِّ فوقع لا يضيقت صدرك فإنك ستحج من قابل إن شاء الله قال: و لما كان من قابل كتبت أستأذن فورد الإذن فكتبت أنني عادل محمد بن العباس و أنا واثق بديانته و صيانته فورد: الأسدي نعم العديل فإن قدم فلا تختر عليه فقدم الأسدي و عادلته.

من مردی همدانی و از اهل سنتم. و این مرا به قم و رافضیگری نسبت می دهد تا حقّ و مالم را از من بر باید. او گوید: آنان راه را به سوی او کج کرده، خواستند به مغازه اش داخل شوند. که من آرامشان کردم. آن گاه صاحب سفته مرا خوانده، به طلاق زنش سوگند خورد که مالم را می پردازد. و من هم آن ها را از او دور کردم.

[۱۳۶۵] ۱۶- بدر غلام احمد حسن گفت: به جبل رفتم درحالی که به امامت معتقد نبودم ولی همگی شان را دوست می داشتم. تا یزید عبد الله مرد و در بیماری اش وصیت کرد که اسب زردرنگ و شمشیر و کمر بندش را به سرورش (امام زمان علیه السلام) بدهند. من ترسیدم که اگر آن اسب را به اذکوتکین (امیر ترک) ندهم از او آزاری به من برسد. پس با خودم آن چارپا و شمشیر و کمر بند را هفتصد دینار قیمت گذاشتم ولی کسی را بر آن آگاه نکردم. آن گاه از عراق نامه ای به من رسید که: هفتصد دیناری که از قیمت اسب زرد و شمشیر و کمر بند به ما بدهکاری، برایمان بفرست.

[۱۳۶۶] ۱۷- مردی گفت: فرزندی برایم به دنیا آمد. نامه نوشتم و درباره ختنه کردنش در روز هفتم اجازه خواستم. جواب آمد که این کار را نکن. آن گاه نوزاد روز هفتم یا هشتم مرد. سپس درباره مردن آن نامه نوشتم. جواب آمد که جز او و دیگری هم به دنبال خواهد آمد که نخستین را احمد و پسین را جعفر می نامی. و آمد چنان که فرموده بود. و او گفت: برای حجّ آماده شدم و با مردم خداحافظی کردم و می خواستم بیرون آیم که نامه رسید: ما آن را نمی پسندیم ولی خود دانی. او گوید: من دلتنگ و غمگین شده، نوشتم: من به شنیدن و فرمانبری پابرجایم جز این که به جهت بازماندنم از حجّ غمگینم. نوشتند: دلتنگ نباش. ان شاء الله سال آینده حجّ خواهی کرد. و چون سال بعد رسید، نامه نوشته، اجازه خواستم. اجازه رسید. آن گاه نوشتم: من محمّد عباس را برای همراهی برگزیده ام و به دیانت و نگاهداری اش اطمینان دارم. جواب رسید: اسدی خوب همراهی است. اگر او می آید دیگری را برنگزین. آن گاه اسدی آمد و با او همراه شدم.

[۱۳۶۷] ۱۸- الحسن بن علی العلوی قال:

أودع المجروح مرداس بن علی مالا- للتأحیه و كان عند مرداس مال لتمیم بن حنظله فورد علی مرداس: أنفذ مال تمیم مع ما أودعك الشیرازی.

[۱۳۶۸] ۱۹- علی بن محمّد، عن الحسن بن عیسی العریضی أبی محمّد قال:

لَمَّا مضى أبو محمّد علیه السلام ورد رجل من أهل مصر بمال إلى مکه للتأحیه فاختلف علیه فقال بعض: الناس إنّ أبا محمّد علیه السلام مضى من غیر خلف و الخلف جعفر و قال بعضهم: مضى أبو محمّد عن خلف فبعث رجلاً یکنی بأبی طالب فورد العسکر و معه کتاب فصار إلى جعفر و سأله عن برهان فقال: لا یتهیأ فی هذا الوقت فصار إلى الباب و أنفذ الکتاب إلى أصحابنا فخرج إليه: آجرك الله فی صاحبک فقد مات و أوصی بالمال الذی کان معه إلى ثقه لیعمل فیہ بما یجب و أوجب عن کتابه.

[۱۳۶۹] ۲۰- علی بن محمد قال:

حمل رجل من أهل آبه شيئا يوصله و نسی سیفا بآبه. فأنفذ ما كان معه فكتب إليه: ما خبر السيف الذي نسيت؟ .

[۱۳۷۰] ۲۱- الحسن بن خفیف عن أبيه قال:

بعث بخدم إلى مدينة الرسول و معهم خادمان و كتب إلى خفیف أن يخرج معهم فخرج معهم فلمّا وصلوا إلى الكوفة شرب أحد الخادمين مسكرا فما خرجوا من الكوفة حتّى ورد كتاب من العسكر برّد الخادم الذي شرب المسكر و عزل عن الخدمه.

[۱۳۷۱] ۲۲- علی بن محمد، عن [أحمد بن] أبي علي بن غياث عن أحمد بن الحسن قال:

ص: ۵۸۰

[۱۳۶۷] ۱۸- حسن بن علی علوی گفت: مجروح [شیرازی] مالی از برای ناحیه را به مرداس بن علی سپرد و نزد او مالی از تمیم حنظله نیز بود. به مرداس نامه رسید که: مال تمیم را با آنچه شیرازی به تو سپرده بفرست.

[۱۳۶۸] ۱۹- حسن عیسی گفت: چون حضرت ابو محمد [علیه السلام] وفات کرد. مردی از اهل مصر با مالی از برای ناحیه به مکه آمد. بر سرش اختلاف شد. یکی از مردم گفت: حضرت عسکری علیه السلام بی فرزند در گذشت و جانشین او جعفر است. و یکی گفت: حضرت عسکری علیه السلام فرزند داشت و در گذشت. آن گاه او مردی، کنیه اش ابو طالب، را به همراه نامه ای به سامره فرستاد. او به سوی جعفر رفته، از او برهانی برای جانشینی خواست. گفت: اینک آماده نیست. پس به در خانه رفته، نامه را به اصحابمان رساند و این جواب برایش صادر شد: خدا به خاطر رفیقت به تو اجر دهد. که او مرد و مالی را که با خود داشت به مردی مورد اطمینان وصیت کرد تا در آن به آنچه واجب است، عمل کند. و از نامه اش جواب داده شد.

[۱۳۶۹] ۲۰- علی بن محمد گفت: مردی از اهل آوه مالی آورد تا به ایشان برساند و شمشیری را فراموش کرد. آن گاه آنچه را به همراه داشت، فرستاد. و ایشان به او نوشت: از شمشیری که فراموش اش کردی، چه خبر؟

[۱۳۷۰] ۲۱- حسن خفیف از پدرش روایت کرده که گفت: حضرت خادمانی و به همراهشان دو خدمتگزار به مدینه رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرستاد و به خفیف نوشت که با آنان برود. او با آن خارج شد. چون به کوفه رسیدند یکی از دو خدمتگزار مست کننده ای خورد. و از کوفه بیرون نرفته بودند که از سامره نامه ای مبنی بر بازگرداندن خدمتگزاری که مست کننده نوشیده بود، رسید و از خدمت عزل شد.

[۱۳۷۱] ۲۲- احمد حسن گفت: یزید عبد الله چارپا و شمشیر و مالی را وصیت

ص: ۵۸۱

أوصی یزید بن عبد الله بدابّه و سیف و مال و أنفذ ثمن الدابّه و غیر ذلك و لم یبعث السیف فورد: کان مع ما بعثتم سیف فلم

یصل أو كما قال.

[۱۳۷۲] ۲۳- علی بن محمد عن محمد بن علی بن شاذان النیسابوری قال:

اجتمع عندي خمسمائة درهم تنقص عشرين درهما فأنتفت أن أبعث بخمسمائة تنقص عشرين درهما فوزنت من عندي عشرين درهما وبعثتها إلى الأسدی و لم أكتب ما لی فیها؟ فورد: وصلت خمسمائة درهم لك منها عشرون درهما.

[۱۳۷۳] ۲۴- الحسین بن محمد الأشعری قال:

كان یرد كتاب أبي محمد عليه السلام فی الإجراء علی الجنید قاتل فارس و أبي الحسن و آخر فلما مضى أبو محمد عليه السلام ورد استئناف من الصیاحب لإجراء أبي الحسن و صاحبه و لم یرد فی أمر الجنید بشیء قال: فاغتمت لذلك فورد نعی الجنید بعد ذلك.

[۱۳۷۴] ۲۵- علی بن محمد عن محمد بن صالح قال:

كانت لی جاریه كنت معجبا بها فكتبت أستأمر فی استیلاها فورد: استولدها و یفعل الله ما یشاء فوطئتها فجلت ثم أسقطت فماتت.

[۱۳۷۵] ۲۶- علی بن محمد قال:

كان ابن العجمی جعل ثلثه للنأحیه و كتب بذلك و قد كان قبل إخراجہ الثلث دفع مالا لابنه أبي المقدم لم یطلع علیه أحد فكتب إليه: فأین المال الذی عزلته لأبی المقدم.

[۱۳۷۶] ۲۷- علی بن محمد عن أبي عقیل عیسی بن نصر قال:

كتب علی بن زیاد الصیمری یسأل کفنا فكتب إليه: إنک تحتاج إليه فی سنه

ص: ۵۸۲

کرد. قیمت چارپا و جز آن فرستاده شد و شمشیر نه. نامه رسید که: با آنچه فرستادید شمشیری بوده که نرسیده است. -یا چنین عبارتی-.

[۱۳۷۲] ۲۳- محمد بن علی شاذان نیشابوری گفت: نزد من پانصد درهم [از مال امام] که بیست درهمش کم بود، گرد آمد. نپسندیدم پانصد درمی که بیست تا کم دارد، بفرستم پس بیست درهم از نزد خودم شمرده، همه را برای اسدی فرستادم و نوشتم که چه مقدارش از آن من است. نامه رسید که: پانصد درهم رسید که بیست درهم از آن مال تو است.

[۱۳۷۳] ۲۴- حسین بن محمد اشعری گفت: نامه های حضرت ابو محمد [علیهما السلام] در اجرای امور به جنید کشنده فارس

[غالی ملعون] و ابو الحسن و دیگری می آمد. و چون حضرت عسکری علیه السلام وفات کرد از جانب حضرت صاحب [علیه السلام] برای ابو الحسن و رفیقش تجدید شد ولی درباره جنید چیزی نیامد. راوی گوید: من برای همین غمگین شدم تا خبر مرگ جنید رسید.

[۱۳۷۴] ۲۵- محمد صالح گفت: من کنیزی داشتم و از او خوشم می آمد. پس نامه نوشتم و درباره بچه دار شدن از او مشورت خواستم. جواب آمد که چنین کن ولی خدا آنچه خواهد، می کند. من نزدیکی کردم و او آبستن شد. سپس بچه را انداخت و خودش مرد.

[۱۳۷۵] ۲۶- علی بن محمد گفت: ابن عجمی یک سوم مالش را برای ناحیه قرار داده، آن را نوشت و پیش از خارج کردن آن یک سوم، مالی به پسرش ابو مقدم داد که کسی از آن آگاه نشد. آن گاه حضرت به او نوشت: پس مالی که برای ابو مقدم جدا کردی، چه؟

[۱۳۷۶] ۲۷- ابو عقیل عیسای نصر گفت: علی بن زیاد صیمری نامه نوشته، کفنی خواست. حضرت به او نوشت: تو در سال هشتاد به آن نیازمند می شوی.

ص: ۵۸۳

ثمانین فمات فی سنه ثمانین و بعث إلیه بالكفن قبل موته بأیام.

[۱۳۷۷] ۲۸- علی بن محمد عن محمد بن هارون بن عمران الهمدانی قال:

كان للنّاحیه علیّ خمسّمائه دینار فضقت بها ذرعا ثمّ قلت فی نفسی: لی حوائت اشتریتها بخمسّمائه و ثلاثین دینارا قد جعلتها للنّاحیه بخمسّمائه دینار و لم أنطق بها فکتب إلی محمّد بن جعفر: اقبض الحوائت من محمّد بن هارون بالخمسّمائه دینار الّتی لنا علیه.

[۱۳۷۸] ۲۹- علی بن محمد قال:

باع جعفر فیمن باع صبیّه جعفریّه کانت فی الدّار یربونها فبعث بعض العلویّین و أعلم المشتري خبرها فقال المشتري: قد طابت نفسی بردها و أن لا أرزأ من ثمنها شیئا فنخذاها فذهب العلویّ فأعلم أهل النّاحیه الخبر فبعثوا إلی المشتري بأحد و أربعین دینارا و أمره بدفعها إلی صاحبها.

[۱۳۷۹] ۳۰- الحسین بن الحسن العلویّ قال:

كان رجل من ندماء روز حسنی و آخر معه فقال له: هو ذا یجبی الأموال و له و کلاء و سمّوا جمیع الوكلاء فی التّواحی و أنهی ذلک إلی عبید الله بن سلیمان الوزیر فهّم الوزیر بالقبض علیهم فقال السّیطان: اطلبوا این هذا الرّجل فإنّ هذا أمر غلیظ فقال عبید الله بن سلیمان نقبض علی الوكلاء فقال السّیطان لا و لکن دسّوا لهم قوما لا یعرفون بالأموال فمن قبض منهم شیئا قبض

عليه قال فخرج بأن يتقدم إلى جميع الوكلاء أن لا يأخذوا من أحد شيئاً و أن يمتنعوا من ذلك و يتجاهلوا الأمر فاندس لمحمد بن أحمد رجل لا يعرفه و خلا به فقال: معي مال أريد أن أوصله فقال له محمّد: غلّطت أنا لا أعرف من هذا شيئاً فلم يزل يتلطفه و محمّد يتجاهل عليه و بثوا الجواسيس و امتنع

ص: ۵۸۴

او در سال هشتاد مرد و حضرت چند روز پیش از مرگش برایش کفن فرستاد.

[۱۳۷۷] ۲۸- محمّد هارون گفت: پانصد دینار از برای ناحیه به گردن داشتم. و دستم تنگ بود. پس با خودم گفتم: من دکان هایی دارم که به پانصد و سی دینار خریده ام. پس پانصد دینار آن را برای ناحیه قرار می دهم ولی درباره اش سخنی نگفتم. آن گاه حضرت به محمّد جعفر نوشت: آن دکان ها را از محمّد هارون تحویل بگیر. به جای پانصد دیناری که به گردن دارد.

[۱۳۷۸] ۲۹- علی بن محمّد گفت: جعفر [کذاب] در میان کسانی که فروخت دختری جعفری [از نواده جعفر ابو طالب] را هم که در آن خانه تربیت می شد، فروخت. حضرت یکی از علویان را فرستاد تا مشتری را از آن آگاه کند. آن مشتری گفت: من به بازگرداندنش راضی ام ولی از قیمتش چیزی نمی گاهم. او را ببر. علوی رفته، خبر را به اهل ناحیه رساند. آنان چهل و یک دینار برای مشتری فرستاده، به او فرمان دادند که او را به صاحبش بسپارد.

[۱۳۷۹] ۳۰- حسین بن حسن علوی گفت: مردی از ندیمان به نام «و روز حسنا» و همراهش به او گفتند: هم اکنون او [حضرت صاحب علیه السلام] اموال را جمع می کند و وکیلانی هم دارد. و همه وکیلان نواحی را نام برد. این به گوش عیید الله سلیمان وزیر رسید. وزیر آهنگ دستگیری شان را کرد. سلطان گفت: خود این مرد را بجوئید. اگر چه کار دشواری است. عیید الله سلیمان گفت: وکلارا می گیریم. سلطان گفت: نه، ولی گروهی را که آنان شناسند، پنهانی با اموالی به سراغشان بفرستید، هر کدام از آنان چیزی گرفت، او را دستگیر کنید. راوی گفته است: آن گاه از سوی حضرت حکمی صادر شد که به همه وکیلان فرمان داده شود از کسی، مالی نگیرند. امتناع کرده، خود را به بی خبری بزنند. آن گاه مردی ناشناس پنهانی به نزد محمّد بن احمد آمده، با او خلوت کرده، گفت: همراه مالی آورده ام که می خواهم به ایشان برسانم. محمّد به او گفت: غلط کردی، من از این مسأله چیزی نمی دانم. او پیوسته حيله می کرد و محمّد خود را به بی خبری می زد. و جاسوس ها پراکنده شدند و همه وکیلان امتناع کردند. چنان که فرمان داده شده بودند.

ص: ۵۸۵

الوكلاء كلهم لما كان تقدّم إليهم.

[۱۳۸۰] ۳۱- علی بن محمّد قال:

خرج نهي عن زیاره مقابر قریش و الحیر [ه] فلما كان بعد أشهر دعا الوزير الباقطائي فقال له: الق بني الفرات و البرسيين و قل لهم: لا يزوروا مقابر قریش فقد أمر الخليفة أن يتفقّد كلّ من زار فيقبض [عليه].

باب ما جاء في الاثنى عشر و النَّصَّ عليهم عليه السَّلام [١٣٨١] -١- عدّه من أصحابنا عن أحمد بن محمّد البرقي عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفری عن أبي جعفر الثانی عليه السَّلام قال:

أقبل أمير المؤمنين عليه السَّلام و معه الحسن بن عليّ عليه السَّلام و هو متّكئ على يد سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس إذ أقبل رجل حسن الهيئه و اللباس فسلم على أمير المؤمنين فردّ عليه السَّلام فجلس ثم قال: يا أمير المؤمنين أسألك عن ثلاث مسائل إن أخبرتنى بهنّ علمت أنّ القوم ركبوا من أمرک ما قضى عليهم و أن ليسوا بمؤمنين في دنياهم و آخرتهم و إن تكن الأخرى علمت أنّک و هم شرع سواء فقال له أمير المؤمنين عليه السَّلام: سلني عمّا بدا لک قال: أخبرني عن الرّجل إذا نام أين تذهب روحه؟ و عن الرّجل كيف يذكر و ينسى؟ و عن الرّجل كيف يشبه ولده الأعمام و الأخوال؟ فالتفت أمير المؤمنين عليه السَّلام إلى الحسن فقال: يا أبا محمّد أجبه قال: فأجابه الحسن عليه السَّلام فقال الرّجل: أشهد أن لا إله إلا الله و لم أزل أشهد بها و أشهد أنّ محمّدا رسول الله و لم أزل أشهد بذلك و أشهد أنّک وصيّ رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و القائم بحجّته و أشار إلى أمير المؤمنين و لم أزل أشهد بها و أشهد أنّک وصيّہ و القائم بحجّته و أشار إلى الحسن عليه السَّلام

ص: ٥٨٦

[١٣٨٠] -٣١- علی بن محمّد گفت: از سوی حضرت نهی ای از زیارت مقابر قریش [کاظمین علیهما السَّلام] او کربلا صادر شد. چون چند ماه گذشت، وزیر [ابو الفتح فضل بن جعفر فرات] باقطایبی [کاتب] را خواسته، به او گفت: بنی فرات و برسی ها [شهری میان کوفه و حله] را بین و بگو که مقبره های قریش را زیارت نکند که خلیفه دستور داده کسانی را که زیارت می کنند، جسته و دستگیر کنند.

سخنان و تصریحاتی که درباره دوازده امام علیهم السَّلام آمده است

[١٣٨١] -١- ابو هاشم داود بن قاسم جعفری از حضرت جواد علیه السَّلام روایت کرده که فرمودند: امیر مؤمنان و به همراهش حسن علیهما السَّلام می آمدند درحالی که به دست سلمان تکیه کرده بود. آن گاه به مسجد الحرام داخل شده، نشست. ناگاه مردی خوش سیما و خوش لباس پیش آمد و به امیر مؤمنان سلام داد. حضرت سلامش را پاسخ داد. آن گاه او نشسته، گفت: ای امیر مؤمنان من به سه چیز از شما می پرسم اگر مرا به آن ها آگاه کنی می فهمم [حق با توست و] این مردم درباره تو کاری پانجام داده اند که به زیان خودشان است. و در دنیا و آخرتشان ایمن نیستند. و اگر نتوانستی پاسخ دهی معلوم می شود که تو با آنان برابر و مساوی هستی [و امتیازی نداری]. امیر مؤمنان علیه السَّلام به او فرمود: بپرس از آنچه در نظر داری. گفت: به من بگوئید انسان وقتی می خوابد، روحش به کجا می رود؟ و چگونه به یاد می آورد یا فراموش می کند؟ و چگونه فرزندش به عموها و دایی ها شبیه می شود؟ امیر مؤمنان به حسن [علیه السَّلام] رو کرد و فرمود: ابو محمّد به او پاسخ ده. راوی گوید: حضرت حسن علیه السَّلام پاسخش داد. آن گاه آن مرد گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست و پیوسته به آن گواهی می دهم. و گواهی می دهم که محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] رسول خدا است و پیوسته به آن گواهی می دهم. و گواهی می دهم که تو وصی رسول خدایی و قیام کننده به حجّت او - به امیر مؤمنان اشاره کرد - پیوسته به آن گواهی می دهم. و گواهی می دهم که تو وصی او و قیام کننده به حجّت او - به حضرت حسن علیه السَّلام اشاره کرد.

و أشهد أنّ الحسين بن عليّ وصيّ أخيه و القائم بحجّته بعده و أشهد عليّ بن الحسين أنّه القائم بأمر الحسين بعده و أشهد عليّ محمّد بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن الحسين و أشهد عليّ جعفر بن محمّد أنّه القائم بأمر محمّد و أشهد عليّ موسى أنّه القائم بأمر جعفر بن محمّد و أشهد عليّ بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن موسى و أشهد عليّ بن محمّد أنّه القائم بأمر محمّد بن عليّ و أشهد عليّ الحسن بن عليّ أنّه القائم بأمر عليّ بن محمّد و أشهد عليّ رجل من ولد الحسن لا يكتني و لا يسمي حتّى يظهر أمره فيملأها عدلاً كما ملئت جوراً و السّلام عليك يا أمير المؤمنين و رحمه الله و بركاته ثمّ قام فمضى فقال أمير المؤمنين: يا أبا محمّد اتبعه فانظر أين يقصد؟ فخرج الحسن بن عليّ عليهما السّلام فقال: ما كان إلّا- أن وضع رجله خارجاً من المسجد فما دريت أين أخذ من أرض الله فرجعت إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فأعلمته فقال: يا أبا محمّد أ تعرفه؟ قلت: الله و رسوله و أمير المؤمنين أعلم قال هو الخضر عليه السّلام.

[۱۳۸۲] ۲- و حدّثني محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسن الصّيّف عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبي هاشم مثله سواء. قال محمّد بن يحيى:

فقلت لمحمّد بن الحسن يا أبا جعفر وددت أنّ هذا الخبر جاء من غير جهة أحمد بن أبي عبد الله قال: فقال: لقد حدّثني قبل الحيره بعشر سنين.

[۱۳۸۳] ۳- محمّد بن يحيى و محمّد بن عبد الله عن عبد الله بن جعفر عن الحسن بن ظريف و عليّ بن محمّد عن صالح بن أبي حمّاد عن بكر بن صالح عن عبد الرّحمن بن سالم عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:

قال أبي لجابر بن عبد الله الأنصاريّ: إنّ لي إليك حاجة فمتى يخفّ عليك

و گواهی می دهم که حسین علی وصی برادرش و پس از او قیام کننده به حجّت او است. و گواهی می دهم که علی حسین به امر حسین قیام کننده پس از او است و به محمّد علی گواهی می دهم که او قیام کننده به فرمان علی حسین است. و به جعفر محمّد گواهی می دهم که قیام کننده به فرمان محمّد است. و به موسی گواهی می دهم که قیام کننده به فرمان جعفر محمّد است. به علی موسی گواهی می دهم که قیام کننده به فرمان موسای جعفر است و به محمّد علی گواهی می دهم که قیام کننده به فرمان علی موسی است. و به علی محمّد گواهی می دهم که قیام کننده به فرمان محمّد علی است. و به حسن علی گواهی می دهم که قیام کننده به فرمان علی محمّد است. و به مردی از فرزندان حسن گواهی می دهم که کنیه و نامش برده نمی شود تا امامتش آشکار شود و زمین را از عدل پر کند چنان که از ستم پر بود. و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای امیر مؤمنان. سپس برخاست و رفت. امیر مؤمنان فرمود: ابو محمّد او را دنبال کن بین به کجا می رود؟ حسن علی علیهما السّلام بیرون رفت. او فرموده است: آن مرد پایش را از مسجد بیرون ننهاده بود که نفهمیدم به کجای زمین خدا رفت. پس به سوی امیر مؤمنان علیه السّلام باز گشته، از آن آگاهش کردم. فرمود: ابو محمّد او را می شناسی؟ گفتم: خدا و رسولش و امیر

مؤمنان داناترند. فرمود: او خضر است.

[۱۳۸۲] ۲- عین همین حدیث از طریق دیگری هم روایت شده است. محمّد یحیی گفته است: به محمّد حسن گفتم: ای ابو جعفر دوست داشتم این خبر از طریق غیر از احمد ابو عبد الله [که همان احمد برقی است] می رسید. او گفت: او ده سال پیش از حیرت [اخراج از قم یا دوران پیری] آن را برایم روایت کرد.

[۱۳۸۳] ۳- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: پدرم به جابر عبد الله انصاری فرمود: مرا با تو کاری هست. چه وقت برای تو راحت است که با تو

ص: ۵۸۹

أن أخلو بك فأسألك عنها؟ فقال له جابر: أي الأوقات أحببته فخلا به في بعض الأيام فقال له: يا جابر أخبرني عن اللوح العذی رأيت في يد أمی فاطمه عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و ما أخبرتك به أمی أنه في ذلك اللوح مكتوب فقال جابر أشهد بالله أنني دخلت على أمك فاطمه عليه السلام في حياه رسول الله فهئيتها بولاده الحسين و رأيت في يديها لوحا أخضر ظننت أنه من زمرد و رأيت فيه كتابا أبيض، شبه لون الشمس، فقلت لها: بأبي و أمی يا بنت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا لوح أهداه الله إلى رسوله صلى الله عليه و اله و سلم فيه اسم أبي و اسم بعلى و اسم ابنتی و اسم الأوصياء من ولدی و أعطانيه أبي ليشرنی بذلك، قال جابر: فأعطينيه أمك فاطمه عليه السلام فقرأته و استنسخته، فقال له أبي: فهل لك يا جابر أن تعرضه علىّ قال: نعم، فمشى معه أبي إلى منزل جابر فأخرج صحيفه من رق، فقال: يا جابر! انظر في كتابك لأقرأ [أنا] عليك، فنظر جابر في نسخه فقرأه أبي فما خالف حرف حرفا، فقال جابر: فأشهد بالله أنني هكذا رأيت في اللوح مكتوبا. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمّد نبیه و نوره و سفيره و حجاب و دليله نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين، عظم يا محمّد أسمائي و اشكر نعمائي و لا تجحد آلائي، إني أنا الله لا إله إلا أنا قاصم الجبارين و مدبيل المظلومين و ديان الدين إني أنا الله لا إله إلا أنا، فمن رجا غير فضلي أو خاف غير عدلي عذّبه عذابا لا أعدّبه أحدا من العالمين فإياي فاعبد و علىّ فتوكل، إني لم أبعث نبيا فأكملت أيامه و انقضت مدّته إلا جعلت له وصيا و إني فضّمتك على الأنبياء و فضّمت وصيک على الأوصياء و أكرمتك بشبليک و سبطيک حسن و حسين، فجعلت حسنا معدن علمي، بعد انقضاء مدّه أبيه و جعلت حسينا خازن وحي و أكرمته بالشهادة

ص: ۵۹۰

تنها باشم و از آن بپرسم؟ جابر عرض کرد: هروقتی که دوست داشتی. پس روزی با او خلوت کرده، فرمود: ای جابر برایم از لوحی بگو که در دست مادرم، فاطمه عليها السلام دخت رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-دیدي و درباره آنچه مادرم از نوشته آن لوح به تو گفت. جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من در زندگانی رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-به نزد مادرت فاطمه عليها السلام، برای تبریک ولادت حسین رفته بودم که در دستانش لوحی سبز دیدم. گمان کردم از زمرد است و در آن نوشته ای سفید همچون رنگ خورشید دیدم. پس به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! ای دخت رسول خدا، این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خدا به رسولش هدیه کرده است. در آن نام پدرم، نام

همسر، نام دو پسرانم و نام اوصیایی از فرزندان من است. و پدرم آن را برای مزدگانی به من داده است. جابر گفت: آن گاه مادرت، فاطمه آن را به من داد. من آن را خوانده و از رویش نسخه برداشتم. پدرم به او فرمود: ای جابر آیا می توانی آن را به من نشانی دهی؟ عرض کرد: بله. آن گاه پدرم با او به منزلش رفت. او ورقی از پوست بیرون آورد. پدرم فرمود: ای جابر تو به نوشته ات بنگر تا من برایت بخوانم. پس جابر به نسخه خودش نگریست و پدرم آن را خواند که یک حرف هم با آن تفاوت نداشت. آن گاه جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من نوشته لوح را همین گونه دیدم:

به نام خداوند رحمتگر مهربان

این نامه ای است از خداوند شکست ناپذیر و حکیم به محمد پیامبرش و نور و سفیر و دربان و راهنمایش. که آن را روح امین از نزد پروردگار دو جهان فرورستاده است. ای محمد نام هایم را بزرگ دار و نعمت هایم را سپاس گوی و موهبت هایم را انکار نکن. که منم خداوندی که جز من خدایی نیست. درهم کوبنده بزرگی فروشان، چیره کننده ستمدیدگان و جزادهنده روز رستاخیز. منم خداوندی که جز من معبودی نیست. که هر کس جز به احسان من امیدوار باشد یا جز از عدالت من بترسد به او کیفری می دهم که کسی از جهانیان را چنان کیفری ندهم. پس مرا بندگی کن و به من توکل نما. من پیامبری برنینگیختم که روزگارش کامل شده، مدتش پایان یافته باشد مگر این که برایش وصی ای قرار داده ام. من تو را بر پیامبران برتری دادم و وصی ات را بر اوصیا. و تو را با دو شیرزاده و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتم. حسن را پس از به پایان رسیدن مدّت پدرش کان دانشم قرار دادم و حسین را گنجور و حیم نهادم. او را به شهادت گرامی داشتم و به سعادت پایان دادم.

ص: ۵۹۱

و ختمت له بالسّیّعه، فهو أفضل من استشهاد و أرفع الشّهداء درجه، جعلت کلمتی الثّامه معه و حجّتی البالغه عنده، بعترته أئیب و أعاقب أولهّم علیّ سیّد العابدین و زین أولیائی الماضین و ابنه شبه جدّه المحمود محمّد الباقر علمی و المعدن لحکمتی سیهلیک المرتابون فی جعفر، الرّادّ علیه کالرّادّ علیّ، حقّ القول منی لأکرمنّ مثنوی جعفر و لأسرّنه فی أشیاعه و أنصاره و أولیائه، أتیت بعده موسی فتنه عمیاء حندس لأنّ خیط فرضی لا ینقطع و حجّتی لا تخفی و أنّ أولیائی یسقون بالکأس الأوفی، من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی و من غیر آیه من کتابی فقد افتری علیّ، ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدّه موسی عبدی و حبیبی و خیرتی فی علیّ ولئی و ناصری و من أضع علیه أعباء التّبوّه و أمّتحنه بالاضطلاع بها، یقتله عفريت مستکبر یدفن فی المدینه الّتی بناها العبد الصّالح إلی جنب شرّ خلقی، حقّ القول منی لأسرّنه بمحمّد ابنه و خلیفته من بعده و وارث علمه، فهو معدن علمی و موضع سرّی و حجّتی علی خلقی لا یؤمن عبد به إلا جعلت الجنّه مثواه و شفّعت فی سبعین من أهل بیته کلّهم قد استوجبوا الثّار و أختّم بالسّیّعه لابنه علیّ ولئی و ناصری و الشّاهد فی خلقی و أمینی علی وحیی، أخرج منه الدّاعی إلی سیبلی و الخازن لعلمی الحسن و أكمل ذلک بابنه «م ح م د» رحمه لعالمین، علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر آیوب فیدلّ أولیائی فی زمانه و تتهادی رءوسهم کما تتهادی رءوس التّرك و الدّیلم فیقتلون و یحرقون و یکنونون خائفین مرعوبین و جلین تصبغ الأرض بدمائهم و یفشو الویل و الرّنه فی نساءهم أولئک أولیائی حقّا بهم أذفع کلّ فتنه عمیاء حندس و بهم أكشف الرّلازل و أذفع الآصار و الأغلال أولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمه و أولئک هم

او برترین شهید است و از جهت منزلت والاترین شان. کلمه کاملم را با او نهادم و حجت رسایم را نزد او. با خاندان او پاداش و کیفر می دهم که نخستین شان علی، سرور عبادتگران و آرایه اولیای گذشته من است. و پسرش محمد که شبیه نیای ستوده اش است، شکافنده دانش من است و کان حکمتم. [و] جعفر که شک کنندگان در او هلاک خواهند شد و نپذیرنده اش همچون کسی است که مرا نپذیرد. سخن من پایدار است که جایگاه جعفر را گرمی می دارم و او را درباره پیروان و یاران و دوستانش شادمان می کنم. پس از او موسی است که فتنه ای کور و بس تاریک [برایش] نوشته شده است؛ زیرا رشته واجباتم گسسته نشود و حجت پنهان نماند. و اولیای من با جامی لبالب سیراب می شوند. کسی که یکی از ایشان را انکار کند نعمتم را انکار کرده است. و کسی که آیه ای از کتابم را دیگر کند، به من دروغ بسته است. وای بر دروغزنان و انکارگران علی- هنگام سپری شدن زمان موسی بنده و محبوب و برگزیده ام- ولی و یاور من و کسی که بارهای نبوت را بر دوشش می گذارم و به پایداری بر آن امتحانش می کنم. او را پلیدی گردنکش می کشد. در شهری که آن بنده صالح آن را ساخته است در کنار بدترین آفریدگانم دفن می شود. سخن من پایدار است که او را با محمد، پسر و جانشین پس از خودش و وارث دانش اش شاد می کنم. او کان دانش ام جایگاه رازم و حجت بر آفریدگان است. بنده ای به او ایمان نمی آورد مگر این که بهشت را منزلش ساخته شفاعتگر هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار آتشند، قرار می دهم و شفاعت او را می پذیرم. و پسر او علی، ولی و یاورم و گواه در میان آفریدگانم و امانتدار و حیم را به سعادت پایان می دهم. از او دعوتگر به راهم و گنجور دانشم، حسن را به وجود آورده، او را با پسرش «م ح م د» کامل می کنم. که رحمت جهانیان است. کمال موسی و شکوه عیسی و شکیبایی ایوب دارد. که در زمان [غیبت] او دوستانم خوار می شوند و سرهاشان هدیه داده می شود چنان که سرهای ترکان و دیلمیان [کافران] هدیه داده می شود و کشته شده، سوزانده می شوند. هراسان و نالان و لرزان اند. زمین به خون آنان رنگ می شود و واویلا و شیون در میان زنانشان رواج یابد. آنان به راستی اولیای منند. با آنان هر فتنه کور بس تاریک را از بین می برم و به وسیله آنان از شبهات پرده برداشته، رنج و زنجیرها را برطرف می کنم. درودها و رحمت پروردگار بر آنان است و آنان همان ره یافتگانند.

المهتدون قال عبد الرحمن بن سالم قال أبو بصير لو لم تسمع في دهرك إلا هذا الحديث لكفاك فضنه إلا عن أهله

[۱۳۸۴] ۴- علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن ابراهیم بن عمر الیمانی، عن أبان بن أبی عیّاش، عن سلیم بن قیس و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن أبی عمیر، عن عمر بن أذینه و علی بن محمّد، عن أحمد بن هلال، عن ابن أبی عمیر، عن عمر بن أذینه، عن أبان بن أبی عیّاش، عن سلیم بن قیس قال:

سمعت عبد الله بن جعفر الطيّار يقول: كنا عند معاوية: أنا والحسن والحسين و عبد الله بن عباس و عمر ابن أم سلمه و أسامه بن زيد، فجرى بيني و بين معاوية كلام فقلت لمعاوية: سمعت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أخى علي بن أبي طالب أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا استشهد عليه السلام علي فالحسن بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم ابني الحسين من بعده أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد عليه السلام فابنه علي بن الحسين أولى

بالمؤمنين من أنفسهم و سترکه یا علی، ثم ابنه محمد بن علی أولى بالمؤمنين من أنفسهم و سترکه یا حسین ثم یکنله اثنی عشر إماما تسعه من ولد الحسین، قال عبد الله بن جعفر: و استشهدت الحسن و الحسین و عبد الله بن عباس و عمر ابن أم سلمه و أسامه بن زید، فشهدوا لی عند معاویه، قال سلیم: و قد سمعت ذلك من سلمان و أبي ذر و المقداد و ذکروا أنهم سمعوا ذلك من رسول الله ۶.

[۱۳۸۵] ۵- عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن عبد الله بن القاسم، عن حنان بن السیراج، عن داود بن سليمان الكسائي، عن أبي الطفيل قال:

ص: ۵۹۴

عبد الرحمن سالم گفته است: ابو بصیر گفت: اگر در عمرت جز این حدیث را نشنیده باشی تو را بس باشد. پس آن را جز از اهلش نگاه دار.

[۱۳۸۴] ۴- سلیم قیس گفته است: از عبد الله جعفر طیار شنیدم که می گفت: ما نزد معاویه بودیم. من و حسن و حسین [علیهما السلام] و عبد الله عباس و عمر ام سلمه و اسامه زید. آن گاه میان من و معاویه سخنی در گرفت. پس به معاویه گفتم: از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- شنیدم می فرماید: من به مؤمنان از خودشان سزوارترم. سپس برادرم علی بن ابی طالب به مؤمنان از خودشان سزوارتر است. و چون علی علیه السلام شهید شود، حسن علی به مؤمنان از خودشان سزوارتر است. پس از او پسر حسین به مؤمنان از خودشان سزوارتر است. و چون شهید شود، پسرش علی حسین به مؤمنان از خودشان سزوارتر است. و علی جان تو او را می بینی. سپس پسر او محمد علی به مؤمنان از خودشان سزوارتر است. و حسین جان تو او را می بینی. سپس دوازده امام را کامل کرد که نه تایشان از فرزندان حسین بودند. عبد الله جعفر گفت: و حسن و حسین و عبد الله عباس و عمر ام سلمه و اسامه زید را به گواهی طلبیدم و آنان نزد معاویه به سخنانم گواهی دادند. سلیم گفته است: و من آن حدیث را از سلمان و ابو ذر و مقداد [خدا از آنان خوشنود باد] هم شنیده ام. آنان گفتند که آن را از رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- شنیده اند.

[۱۳۸۵] ۵- ابو طفیل گفته است: بر جنازه ابو بکر هنگام مرگش حاضر بودم.

ص: ۵۹۵

شهدت جنازه ابی بکر یوم مات و شهدت عمر حین بویع و علی علیه السلام جالس ناحیه فأقبل غلام یهودی جمیل [الوجه] بهی، علیه ثیاب حسان و هو من ولد هارون حتی قام علی رأس عمر فقال: یا أمیر المؤمنین أنت أعلم هذه الأمة بکتابهم و أمر نبیهم؟ قال: فطأ عمر رأسه، فقال: إیّاک أعنی و أعاد علیه القول، فقال له عمر: لم ذاک؟ قال: إنی جئتک مرتادا لنفسی، شاکا فی دینی، فقال: دونک هذا الشّاب، قال: و من هذا الشّاب؟ قال: هذا علی بن ابی طالب ابن عم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم و هذا أبو الحسن و الحسین ابنی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم و هذا زوج فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم فأقبل الیهودی علی علی علیه السلام فقال: أکذاک أنت؟ قال: نعم، قال: إنی أرید أن أسألک عن ثلاث و ثلاث و

واحد، قال: فتبسم أمير المؤمنين عليه السلام من غير تبسم و قال: يا هاروني! ما منعك أن تقول سبعا؟ قال: أسألك عن ثلاث فإن أجبته سألت عما بعدهن وإن لم تعلمهن علمت أنه ليس فيكم عالم، قال علي عليه السلام: فإني أسألك بالإله الذي تعبده لئن أنا أجبته في كل ما تريد لتدعن دينك و لتدخلن في ديني؟ قال: ما جئت إلا لذاك، قال: فسل، قال: أخبرني عن أول قطره دم قطرت على وجه الأرض أي قطره هي؟ و أول عين فاضت على وجه الأرض، أي عين هي؟ و أول شيء اهتر على وجه الأرض أي شيء هو؟ فأجابه أمير المؤمنين عليه السلام، فقال له: أخبرني عن الثلاث الأخر، أخبرني عن محمد صلى الله عليه و سلم كم له من إمام عدل و في أي جنه يكون و من ساكنه معه في جنته؟ فقال: يا هاروني! إن لمحمد اثني عشر إماما عدلا لا يضرمهم خذلان من خذلهم و لا يستوحشون بخلاف من خالفهم و إنهم في الدين أرسب من الجبال الرواسي في الأرض، و مسكن محمد في جنته معه

ص: ٥٩٦

و هنگامی که با عمر بیعت شده، حاضر بودم. و علی در گوشه ای نشسته بود. جوانی یهودی زیبا [روی] و خوش اندام و خوش لباس که از فرزندان هارون بود، پیش آمد آن گاه بر سر عمر ایستاده، گفت: ای امیر مؤمنین تو داناترین این امت به کتابشان و امر پیامبرشان هستی؟ راوی گوید: عمر سرش را پایین انداخت. او گفت: با تو هستم. و سخن خود را باز گفت. آن گاه عمر به او گفت: برای چه می پرسی؟ گفت: من در دینم به تردید افتاده، برای جستن آیینی برای خودم به نزدت آمده ام. گفت: دامن این جوان را بگیر. او گفت: و این جوان کیست؟ گفت: او علی ابو طالب پسر عموی رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. او پدر حسن و حسین [علیهما السلام] دو فرزند رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. و او همسر فاطمه، دخت رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است. پس یهودی به علی علیه السلام رو آورده، گفت: آیا تو چنینی؟ فرمود: بله. گفت: می خواهم درباره سه مسأله، سه تای دیگر و یکی دیگر بپرسم. او گوید: امیر مؤمنان علیه السلام لبخند ظاهری بر لب آورد و فرمود: ای هارونی! چرا نمی گویی هفت تا؟ گفت: از سه تا می پرسم اگر پاسخ دادی، از مسائل دیگر هم خواهم پرسید و اگر آن ها را ندانستی می فهمم که در میانتان عالمی نیست. علی علیه السلام فرمود: و من به خدایی که او را می پرستی از تو می خواهم که اگر به همه آنچه می خواهی، پاسخ دادم، دینت را رها کنی و به دین من در آیی. او گفت: من جز برای آن نیامده ام. حضرت فرمود: پس بپرس. گفت: به من بگوئید نخستین قطره خونی که بر روی زمین ریخت، چه خونی بود؟ و نخستین چشمه ای که بر روی زمین جوشید، کدام چشمه بود؟ و نخستین چیزی که بر روی زمین به جنبش درآمد، چه چیزی بود؟ امیر مؤمنان علیه السلام پاسخ داد. او گفت: از سه تای دیگر آگاهم کنید. به من بگوئید: محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] چند امام عادل دارد. در کدام بهشت است و در بهشتش چه کسی به همراه او است؟ فرمود: ای هارونی! همانا محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] دوازده امام عادل دارد که جدایی جداشوندگان به آنان زبانی نمی رساند و از مخالفت مخالفت کنندگان نمی هراسند. آنان در دین از کوه های استوار زمین پابرجاترند. و جای محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] در بهشت خود او است و همراهش آن دوازده امام عادلند.

ص: ٥٩٧

أولئك الاثنى عشر الإمام العدل، فقال: صدقت و الله الذي لا إله إلا هو إني لأجدها في كتب أبي هارون، كتبه بيده و أملاه

موسی عمی علیه السّلام، قال: فأخبرني عن الواحد، أخبرني عن وصي محمد كم يعيش من بعده؟ و هل يموت أو يقتل؟ قال: يا هاروني! يعيش بعده ثلاثين سنة، لا يزيد يوما و لا ينقص يوما، ثم يضرب ضربه هاهنا-يعني على قرنه-فتخضب هذه من هذا قال: فصاح الهاروني و قطع كستيجه و هو يقول: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله و أنك وصيه، ينبغي أن تفوق و لا- تفاق و أن تعظم و لا- تستضعف، قال: ثم مضى به علي عليه السّلام إلى منزله فعلمه معالم الدّين.

[۱۳۸۶] ۶- محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن الحسين، عن أبي سعيد العصفوري، عن عمرو بن ثابت، عن أبي حمزه قال:

سمعت علي بن الحسين عليهما السلام يقول: إن الله خلق محمدا و عليا و أحد عشر من ولده من نور عظمته، فأقامهم أشباحا في ضياء نوره يعبدونه قبل خلق الخلق، يسبحون الله و يقدّسونه و هم الأئمة عليهم السّلام من ولد رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم.

[۱۳۸۷] ۷- محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد الخشاب، عن ابن سماعه، عن علي بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينة، عن زراره قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: الاثنا عشر الإمام من آل محمد عليهم السّلام محدث من ولد رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم و من ولد علي، و رسول الله و علي عليه السّلام هما الوالدان عليهما السّلام فقال علي بن راشد- كان أخا علي بن الحسين لأمه- و أنكّر ذلك فصرّ أبو جعفر عليه السّلام و قال: أما إن ابن أمك كان أحدهم.

[۱۳۸۸] ۸- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن مسعده بن زياد، عن أبي عبد الله و محمد بن الحسين، عن إبراهيم، عن أبي يحيى المدائني، عن

ص: ۵۹۸

او گفت: راست گفتمی سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست. من آن را در کتاب های پدرم هارون که به خط خودش و املاي عمويم موسی نوشته است، دیده ام. آن گاه گفت: از آن یک مسأله برایم بگوئید. به من بگوئید وصی محمد پس از او چقدر می زید. آیا می میرد یا کشته می شود؟ فرمود: ای هارونی! پس از او سی سال [عرفی] می زید، نه یک روز بیشتر نه یک روز کمتر. سپس ضربه ای به این جا- یعنی پیشانی اش- می زنند و این [ریش] از آن رنگین می شود. او گوید: آن گاه هارونی فریادی کشیده، کستی اش [زنا را یهود] را برید، درحالی که می گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست، یکتا و بی انباز است. و گواهی می دهم که محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] بنده و فرستاده او است و تو وصی او بی. سزاوار آن است که تو بالا روی و از تو بالاتر نروند و گرمی داشته شده، خوار نشوی. او گوید: سپس علی علیه السّلام او را به خانه اش برد و گرانیگاه های دین را به او آموخت.

[۱۳۸۶] ۶- ابو حمزه گفته است: از حضرت سجّاد علیه السّلام شنیدم می فرماید: همانا خداوند، محمد [درود خدا بر او و بر

خاندانش [او علی و یازده تن از فرزندان او را از نور عظمتش آفریده، آنان را به صورت سایه هایی در پرتو نورش نگاه داشت. آنان او را پیش از آفرینش آفریدگان بندگی می کردند. آنان خداوند را تسبیح گفته، تقدیس می کردند. آنان همان امامان علیهم السلام از فرزندان رسول خدایند.

[۱۳۸۷] ۷-زراره گفته است: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرماید: دوازده امام از خاندان محمد علیهم السلام که همگی سخن گفته شده اند (محدث اند)، از فرزندان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و از فرزندان علی اند. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- همان دو پدرند. آن گاه علی راشد برادر مادری حضرت سجاد علیه السلام چیزی گفته، آن را انکار کرد. پس حضرت باقر علیه السلام فریاد کشیده، فرمود: هان که پسر مادرت یکی از ایشان است.

[۱۳۸۸] ۸- ابو سعید خدری گفته است: وقتی ابو بکر مرد و عمر جانشین اش

ص: ۵۹۹

ابی هارون العبدی، عن ابي سعيد الخدری قال:

كنت حاضرا لَمَّا هلك أبو بكر واستخلف عمر أقبل يهودي من عظماء يهود يثرب و تزعم يهود المدينة أنه أعلم أهل زمانه حتى رفع إلى عمر فقال له: يا عمر! إنني جئتك أريد الإسلام، فإن أخبرتنى عما سألتك عنه فأنت أعلم أصحاب محمد بالكتاب والسنة وجميع ما أريد أن أسأل عنه، قال: فقال له عمر: إنني لست هناك لكنني أُرشدك إلى من هو أعلم أمتنا بالكتاب والسنة وجميع ما قد تسأل عنه و هو ذاك- فأومأ إلى علي عليه السلام- فقال له اليهودي: يا عمر! إن كان هذا كما تقول فما لك و لبيعه الناس! و إنما ذاك أعلمكم؟! فزبره عمر. ثم إن اليهودي قام إلى علي عليه السلام فقال له: أنت كما ذكر عمر؟ فقال: و ما قال عمر؟ فأخبره، قال: فإن كنت كما قال سألتك عن أشياء أريد أن أعلم هل يعلمه أحد منكم فأعلم أنكم في دعواكم خير الأمم و أعلمها صادقين و مع ذلك أدخل في دينكم الإسلام، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: نعم أنا كما ذكر لك عمر، سل عما بدا لك أخبرك به إن شاء الله، قال: أخبرني عن ثلاث و ثلاث و واحده، فقال له علي عليه السلام: يا يهودي و لم لم تقل: أخبرني عن سبع؟ فقال له اليهودي: إنك إن أخبرتنى بالثلاث، سألتك عن البقية و إلا كفت، فإن أنت أجبتنى في هذه السبع فأنت أعلم أهل الأرض و أفضلهم و أولى الناس بالناس، فقال له: سل عما بدا لك يا يهودي! قال: أخبرني عن أول حجر وضع على وجه الأرض؟ و أول شجرة غرست على وجه الأرض؟ و أول عين نبعت على وجه الأرض؟ فأخبره أمير المؤمنين عليه السلام ثم قال له اليهودي: أخبرني عن هذه الأمة كم لها من إمام هدى؟ و أخبرني عن نبيكم محمد أين منزله في الجنة؟ و أخبرني من معه في الجنة فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: إن لهذه الأمة اثني عشر إماما هدى من ذريته

ص: ۶۰۰

شد، من حاضر بودم که یهودی ای از بزرگان یهود یثرب پیش آمد و یهودیان مدینه او را عالم ترین اهل روزگار خود می دانستند. تا به نزدیک عمر رسیده، به او گفت: ای عمر من به نزدت آمده ام و می خواهم اسلام بیاورم. اگر از آنچه می پرسم به من خبر دهی، تو داناترین اصحاب محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] به کتاب و سنت و همه آنچه می خواهم پرسم،

هستی. راوی گوید: عمر به او گفت: من در چنین جایگاهی نیستم. ولی تو را به کسی که داناترین امت به کتاب و سنت است و به همه آنچه می‌پرسی، راهنمایی می‌کنم. و آن، او است. -و به علی علیه السلام اشاره کرد. -یهودی گفت: ای عمر اگر چنین است که می‌گویی تو را با بیعت مردم چه کار بود؟ درحالی که او داناترین شما است؟ عمر او را با خشونت از خود راند. سپس آن یهودی به سوی علی علیه السلام رفته، به ایشان گفت: تو چنانی که عمر گفت؟ فرمود: و عمر چه گفت؟ و او آن را بازگفت. [آن گاه] گفت: اگر چنان هستی، که او گفت، مسائلی از تو می‌پرسم و می‌خواهم بدانم کسی از شما به آن‌ها آگاه است؟ و بدانم که شما در ادعایان که بهترین امت هستید، راست‌گویید؟ و پس از آن در دینتان اسلام درآیم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بله، من چنانم که عمر برایت گفت. از آنچه در نظر داری بپرس تا ان شاء الله از آن آگاہت کنم. گفت: برایم از سه مسأله، سه تای دیگر و یکی دیگر بگو. علی علیه السلام به او فرمود: ای یهودی چرا نگفتی هفت مسأله؟ یهودی گفت: تو اگر از سه تا پاسخ دادی، بقیه را هم می‌پرسم و گرنه دست می‌کشم. و اگر از این هفت تا پاسخ دهی، تو داناترین و برترین اهل زمین هستی و از مردم به خودشان سزاوارتر. حضرت به او فرمود: ای یهودی! از آنچه به نظرت می‌رسد، بپرس. او گفت: برایم از نخستین سنگی که بر روی زمین نهاده شد، بگو؟ و نخستین درختی که بر روی زمین کاشته شد؟ و نخستین چشمه ای که بر روی زمین جوشید؟ و امیر مؤمنان علیه السلام پاسخ داد. سپس یهودی به ایشان گفت: درباره این امت بگو که چند امام هدایتگر دارند؟ و از پیامبرشان محمد [درود خدا بر او و بر خاندانش] بگو که منزلش در بهشت در کجا است؟ و به من بگو چه کسانی در آن بهشت با اویند؟ و امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: برای این امت دوازده امام هدایتگر از فرزندان پیامبرشان است و آنان از منند.

ص: ۶۰۱

نبيها و هم منى و اما منزل نبينا فى الجنة فى افضلها و اشرفها جنة عدن و اما من معه فى منزله فيها فهؤلاء الاثنا عشر من ذريته و امهم و جدتهم و ام امهم و ذرارهم، لا يشرکهم فيها أحد.

[۱۳۸۹] ۹- محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال:

دخلت على فاطمة عليها السلام و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها، فعددت اثني عشر آخرهم القائم عليه السلام، ثلاثة منهم محمد و ثلاثة منهم علي.

[۱۳۹۰] ۱۰- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن الله أرسل محمدا صلى الله عليه و اله و سلم إلى الجنّ و الإنس و جعل من بعده اثني عشر وصيا، منهم من سبق و منهم من بقى و كلّ وصي جرت به سنة و الأوصياء الذين من بعد محمد صلى الله عليه و اله و سلم على سته أوصياء عيسى و كانوا اثني عشر و كان أمير المؤمنين عليه السلام على سته المسيح.

[۱۳۹۱] ۱۱- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی و محمّد بن أبی عبد الله و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زیاد جمیعا، عن الحسن بن العباس بن الحریش، عن أبی جعفر الثانی علیه السّلام أنّ أمير المؤمنین علیه السّلام قال لابن عباس:

إنّ ليله القدر فی كلّ سنه و إته ينزل فی تلك اللیله أمر السنه و لذلك الأمر و لاه بعد رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم، فقال ابن عباس: من هم؟ قال: أنا و أحد عشر من صلبی أئمّه محدّثون.

[۱۳۹۲] ۱۲- و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم لأصحابه:

آمنوا بلیله القدر إنّها تكون لعلی بن أبی طالب و لولده الأحد عشر من بعدی.

ص: ۶۰۲

اما منزل پیامبرمان در بهشت، در برترین و والاترین شان، در بهشت عدن است. و کسانی که در منزلش در آن بهشت با اویند، همین دوازده تن از فرزندان او و مادرشان و مادر بزرگشان و مادر مادرشان و فرزندانشان است که هیچ کس در آن با ایشان انباز نیست.

[۱۳۸۹] ۹- ابو جارود از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که جابر عبد الله انصاری گفت: خدمت حضرت فاطمه علیها السّلام رفتم. لوحی در برابرشان دیدم که نام های اوصیای از فرزندان او در آن بود. دوازده نفر شمردم و آخرین شان قائم علیه السّلام بود. سه نفر از آن ها محمّد بودند و سه نفر علی.

[۱۳۹۰] ۱۰- ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند، محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- را به سوی جنّ و انس فرستاد و پس از او دوازده وصی نهاد. از ایشان کسانی گذشته اند و کسانی مانده. و برای هر وصی ای سنتی جاری است. و اوصیایی که پس از محمّد-درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند بر سنت اوصیای عیسایند. که دوازده تن بودند. و امیر مؤمنان علیه السّلام بر سنت مسیح بود.

[۱۳۹۱] ۱۱- حسن بن عباس حریش از حضرت جواد علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام به ابن عباس فرمود: شب قدر در هر سالی هست. و در آن شب، امور سال نازل می شود و برای آن پس از رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش- عهده دارانی است. ابن عباس عرض کرد: آنان چه کسانی اند؟ فرمود: من و یازده تن از پشت من که امامانی محدّث اند (سخن گفته شده اند).

[۱۳۹۲] ۱۲- همو روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-

ص: ۶۰۳

[۱۳۹۳] ۱۳- و بهذا الإسناد أنّ أمير المؤمنین علیه السّلام قال لأبی بکر یوما:

لا تحسبنّ الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربّهم يرزقون، و أشهد أنّ [محمّدا] رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم مات شهيدا، و الله ليأتينك، فأيقن إذا جاءك، فإنّ الشيطان غير متخيّل به فأخذ عليّ بيد أبي بكر فأراه النّبىّ صلّى الله عليه و اله و سلّم فقال له: يا أبا بكر آمن بعليّ و بأحد عشر من ولده، إنهم مثلي إلاّ النّبوه و تب إلى الله ممّا في يدك، فإنّه لا حقّ لك فيه، قال ثمّ ذهب فلم ير.

[۱۳۹۴] ۱۴- أبو عليّ الأشعريّ، عن الحسن بن عبيد الله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن عليّ بن سماعه، عن عليّ بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينة، عن زراره قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: الاثنا عشر الإمام من آل محمّد كلّهم محدّث من ولد رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و ولد عليّ بن أبي طالب عليه السّلام فرسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم و عليّ عليه السّلام هما الوالدان.

[۱۳۹۵] ۱۵- عليّ بن إبراهيم، عن ابن عمير، عن سعيد بن غزوان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

يكون تسعه أئمّه بعد الحسين بن عليّ عليهما السّلام تاسعهم قائمهم.

[۱۳۹۶] ۱۶- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشاء، عن أبان، عن زراره قال:

سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: نحن اثنا عشر إماما منهم حسن و حسين ثمّ الأئمّه من ولد الحسين عليه السّلام.

[۱۳۹۷] ۱۷- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن الحسين، عن أبي سعيد العصفوريّ، عن عمرو بن ثابت، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

ص: ۶۰۴

به اصحابش فرمود: به شب قدر ايمان آوريد که آن پس از من برای علي بن ابی طالب و یازده تن از فرزندان او است.

[۱۳۹۳] ۱۳- و همو روایت کرده که روزی امیر مؤمنان علیه السّلام [خطاب] به ابو بکر فرمود: کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده نپندار. آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. [آل عمران (۳): ۱۶۹] و من گواهی می دهم که [محمّد] رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- شهید در گذشته است. و به خدا سوگند نزدت خواهد آمد. پس وقتی به نزدت آمد، یقین کن؛ زیرا شیطان به صورت ایشان در نیاید. آن گاه علی [علیه السّلام] دست ابو بکر را گرفته، پیامبر را نشانش داد که به او فرمود: ای ابو بکر به علی و یازده تن از فرزندان او که جز در نبوت همچون منند ايمان بیاور و از آنچه در دست داری، به خدا توبه کن. که تو را در آن حقّی نیست. سپس رفت و دیده نشد.

[۱۳۹۴] ۱۴- زراره گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرمود: دوازده امام از خاندان محمّد علیهم السّلام که همگی محدّث اند (سخن گفته شده اند)، از فرزندان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و از فرزندان علی ابو طالب هستند. و رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- و علی علیه السّلام دو پدرند.

[۱۳۹۵] ۱۵- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: پس از حسین علی علیهما السّلام نه امام است که نهمین شان قائم آنان است.

[۱۳۹۶] ۱۶- زراره گفت: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم می فرمود: ما دوازده امامیم. از ایشان، حسن و حسین [علیهما السّلام] اند. سپس از فرزندان حسین علیه السّلام.

[۱۳۹۷] ۱۷- ابو جارود از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا- درود

ص: ۶۰۵

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم: إني و اثني عشر من ولدي و أنت يا عليّ زرّ الأرض - يعني أوتادها [و] جبالها- بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها و لم ينظروا.

[۱۳۹۸] ۱۸- و بهذا الإسناد، عن أبي سعيد رفعه، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم من ولدي اثنا عشر نقيبا، نجباء، محدّثون، مفهّمون، آخرهم القائم بالحقّ يملأها عدلا كما ملئت جورا.

[۱۳۹۹] ۱۹- عليّ بن محمّد و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن الحسن بن شّمون، عن عبد الله بن عبد الرّحمن الأصمّ، عن كرام قال:

حلفت فيما بيني و بين نفسي ألاّ أكل طعاما بنهار أبدا حتّى يقوم قائم آل محمّد، فدخلت على أبي عبد الله عليه السّلام قال: فقلت له: رجل من شيعةكم جعل لله عليه ألاّ يأكل طعاما بنهار أبدا حتّى يقوم قائم آل محمّد؟ قال: فصم إذا يا كرام! و لا تصم العيدين و لا- ثلاثة التّشريق و لا إذا كنت مسافرا و لا مريضا فإنّ الحسين عليه السّلام لما قتل عجت السّماوات و الأرض و من عليهما و الملائكة، فقالوا: يا ربّنا ائذن لنا في هلاك الخلق حتّى نجدّهم عن جديد الأرض بما استحلّوا حرمتك، و قتلوا صفوتك، فأوحى الله إليهم يا ملائكتي و يا سماواتي و يا أرضي اسكنوا، ثمّ كشف حجابا من الحجب فإذا خلفه محمّد صَلَّى الله عليه و اله و سلم و اثنا عشر وصيّا له عليهم السّلام و أخذ بيد فلان القائم من بينهم، فقال: يا ملائكتي و يا سماواتي و يا أرضي بهذا أنتصر [لهذا]- قالها ثلاث مرّات-.

[۱۴۰۰] ۲۰- محمّد بن يحيى و أحمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسين، عن أبي طالب، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة بن مهران قال:

كنت أنا و أبو بصير و محمّد بن عمران مولى أبي جعفر عليه السّلام في منزله بمكّه

ص: ۶۰۶

خدا بر او و بر خاندانش-فرمودند: من و دوازده تن از فرزندانم و تو علی جان! بند و بست زمین هستیم-یعنی میخ ها و کوه هایش. -خداوند با ما زمین را استوار ساخت تا اهلش را فروبرد. و چون دوازده فرزندم بروند زمین اهلش را فرو می برد درحالی که مهلت داده نمی شوند.

[۱۳۹۸]۱۸- ابو سعید حدیثی که سندش را به حضرت باقر علیه السلام رسانده، روایت کرده که رسول خدا-درود خدا بر او و بر خاندانش-فرمود: از فرزندانم دوازده تن سرور، برتر، سخن گفته شده، (محدّث) تفهیم شده اند آخرین شان قائم به حقّ است که زمین را از عدل پر می کند چنان که از ستم پر شده بود.

[۱۳۹۹]۱۹- کزّام گفته است: پیش خودم سوگند خوردم که هرگز در روز غذا نخورم تا قائم خاندان محمّد [درود خدا بر او و بر خاندانش] قیام کند. آن گاه به نزد حضرت صادق علیه السلام رفته، به ایشان عرض کردم: مردی از شیعیان شما به خدا سوگند خورده که هرگز در روز غذایی نخورد تا قائم خاندان محمّد علیهم السلام قیام کند؟ فرمودند: پس ای کزّام قصد روزه کن! و دو روز عید و سه روز حجّ را روزه نگیر و نیز هنگامی که مسافر و بیماری. که حسین علیه السلام وقتی کشته شد، آسمان ها و زمین و هر آنچه در آن دو بود با فرشتگان شیون کردند و گفتند: پروردگارا به ما در نبود کردن این مردم اجازه بده تا آنان را به سبب حلال شمردن حرمت و کشتن برگزیده ات، از روی زمین براندازیم. خداوند به آنان وحی کرد: ای فرشتگان و ای آسمان ها و ای زمینم آرام گیرید. سپس حجابی از حجاب ها را برداشت که محمّد و دوازده وصی او علیهم السلام در پشت آن بودند، و دست فلان قائم از میان ایشان را گرفت و-سه بار-فرمود: ای فرشتگان و ای آسمان ها و ای زمینم من با این انتقام می گیرم.

[۱۴۰۰]۲۰- سماعه مهران گفته است: من و ابو بصیر و محمّد عمران-غلام

ص: ۶۰۷

فقال محمّد بن عمران: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: نحن اثنا عشر محدّثا فقال له أبو بصير: سمعت من أبي عبد الله عليه السلام؟ فحلفه مرّه أو مرّتين أنّه سمعه فقال أبو بصير: لكنّي سمعته من أبي جعفر عليه السلام.

باب في أنّه إذا قيل في الرّجل شيء فلم يكن فيه و كان في ولده أو ولد ولده فإنّه هو الذي قيل فيه [۱۴۰۱]۱-محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد و عليّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعا، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنّ الله تعالى أوحى إلى عمران أنّي واهب لك ذكرا، سويا، مباركا، يبرئ الأكمه و الأبرص و يحيى الموتى بإذن الله؛ و جاعله رسولا- إلى بني إسرائيل، فحدّث عمران امرأته حنه بذلك و هي أمّ مريم، فلمّا حملت كان حملها بها عند نفسها غلاما، فلمّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ: رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنتَى... وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالأُنثَى، أي لا يكون البنت رسولا يقول الله عزّ و جلّ و: اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ، فلمّا وهب الله تعالى لمريم عيسى كان هو الذي بشر به عمران و وعده إياه، فإذا قلنا في الرّجل منّا شيئا و كان في ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلك.

[۱۴۰۲] ۲- محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا قلنا في رجل قولاً فلم يكن فيه، و كان في ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلك، فإن الله تعالى يفعل ما يشاء.

[۱۴۰۳] ۳- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه قال:

ص: ۶۰۸

حضرت باقر عليه السلام- در مکه در منزل او بودیم که محمد عمران گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: ما دوازده سخن گفته شده ایم. ابو بصیر به او گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدی؟ و او را یک یا دو بار سوگند داد که آن را شنیده است. آن گاه گفت: ولی من آن را از حضرت باقر علیه السلام شنیدم.

در این که وقتی درباره مردی چیزی می گویند که در او نیست و در فرزندش یا فرزندش است او همان است که درباره اش گفته می شود

[۱۴۰۱] ۱- ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند فرازند به عمران وحی کرد که من به تو پسری تندرست و مبارک می بخشم که شخص کور و پسر را درمان کرده، به اذن خدا مرده را زنده می کند. و او را پیامبری به سوی بنی اسرائیل قرار می دهم. عمران آن را به همسرش حنه که مادر مریم بود، بازگفت. او چون حامله شد، آن را پسر پنداشت و چون آن را زایید، گفت: پروردگارا من دختر زاییدم و پسر همچون دختر نیست. یعنی دختر، پیامبر نمی شود. خداوند عزتمند فرمود: خداوند به آنچه زاییدی آگاه است. و چون خدای والا عیسی را به مریم بخشید، او همان بود که به عمران مژده داده وعده کرده بود. پس وقتی ما درباره مردی از میان خود چیزی گفتیم و آن در فرزند او یا فرزند فرزندش بود، آن را انکار نکنید.

[۱۴۰۲] ۲- ابراهیم عمر یمانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی ما درباره مردی سخنی گفتیم که در او نبود و در فرزندش یا فرزند فرزندش بود، آن را انکار نکنید. که خدای والا آنچه بخواهد، می کند.

[۱۴۰۳] ۳- ابو خدیجه گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

ص: ۶۰۹

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قد يقوم الرجل بعدل أو بجور وينسب إليه و لم يكن قام به، فيكون ذلك ابنه أو ابن ابنه من بعده، فهو هو.

باب أن الأئمة عليهم السلام كلهم قائمون بأمر الله تعالى، هادون إليه عليهم السلام [۱۴۰۴] ۱- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن زيد أبي الحسن، عن الحكم بن أبي نعيم قال:

أتيت أبا جعفر عليه السّلام و هو بالمدينة، فقلت له: عليّ نذر بين الرّكن و المقام إن أنا لقيتك أن لا أخرج من المدينة حتّى أعلم أنّك قائم آل محمّد أم لا، فلم يجبني بشيء، فأقمت ثلاثين يوماً، ثمّ استقبلني في طريق فقال: يا حكم! و إنّك لها هنا بعد، فقلت: نعم، إنّي أخبرتك بما جعلت لله عليّ، فلم تأمرني و لم تنهني عن شيء و لم تجبني بشيء؟ فقال: بكر عليّ غدوه المنزل، فغدوت عليه فقال عليه السّلام: سل عن حاجتك، فقلت: إنّي جعلت لله عليّ نذراً و صياماً و صدقه بين الرّكن و المقام إن أنا لقيتك أن لا- أخرج من المدينة حتّى أعلم أنّك قائم آل محمّد أم لا، فإن كنت أنت رابطتك و إن لم تكن أنت سرت في الأرض فطلبت المعاش، فقال يا حكم: كلنا قائم بأمر الله، قلت: فأنت المهديّ؟ قال كلنا نهدي إلى الله، قلت: فأنت صاحب السّيف؟ قال: كلنا صاحب السّيف و وارث السّيف، قلت: فأنت الذي تقتل أعداء الله و يعزّ بك أولياء الله و يظهر بك دين الله؟ فقال: يا حكم! كيف أكون أنا و قد بلغت خمسا و أربعين [سنه]؟! و إنّ صاحب هذا الأمر أقرب عهداً باللّين منّي و أخفّ عليّ ظهر الدّابّه.

[١٤٠٥]٢-الحسين بن محمّد الأشعريّ، عن معلّى بن محمّد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجه، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّه سئل عن القائم فقال:

ص: ٦١٠

گاهی، مرد را به عدل یا ستمی نسبت می دهند درحالی که خودش چنان نیست. و آن در پسرش یا پسر پسرش پس از او است. پس او همان است.

همانا امامان عليهم السلام همگی قائم به امر خداوند والا و هدايتگر به سوی اويند

[١٤٠٤]١-حکم ابو نعیم گفت: به نزد حضرت باقر عليه السّلام که در مدینه بود، آمدم. و به ایشان عرض کردم: من میان رکن و مقام (مکه) نذر کردم که اگر شما را دیدار کردم از مدینه بیرون بروم تا بدانم که شما قائم خاندان محمّدی یا نه. حضرت چیزی نفرمود. سی روز ماندم. سپس در راهی به من برخورد، فرمودند: ای حکم تو هنوز این جای؟ عرض کردم: بله من به شما گفتم که چه به گردن دارم. ولی شما امر و نهی ای نکرده و پاسخی نفرمودید. حضرت فرمود: فردا صبح زود به منزل بیا. فردا به نزدش رفتم. فرمودند: خواسته ات را بگو. عرض کردم: من میان رکن و مقام روزه و صدقه ای نذر کردم که اگر شما را دیدار کردم، از مدینه بیرون بروم تا بدانم که شما قائم خاندان محمّدی یا نه. پس اگر شما بودی همراهتان شوم و اگر نبودى در زمین بگردم و دنبال زندگی ام بروم. حضرت فرمودند: ای حکم! همه ما قائم به امر خداونديم. گفتم: پس شما مهدى هستيد؟ فرمود: همه ما به سوى خدا هدايت می کنیم. گفتم: پس شما صاحب شمشیری؟ فرمود: همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم. گفتم: پس شما هستی آن که دشمنان دین را می کشد و اولیای خدا با شما گرامی می گردند و دین خدا با شما آشکار می شود؟ فرمود: ای حکم! چگونه من باشم درحالی که به چهل و پنج [سال] رسیده ام؟! همانا صاحب الامر از من به شیرخوارگی نزدیک تر و بر پشت چارپا چابک تر است.

[١٤٠٥]٢-ابو خديجه گفت: از حضرت صادق عليه السّلام درباره قائم پرسیدند ایشان

ص: ٦١١

كُنَّا قائم بامر الله، واحد بعد واحد حتى يجيء صاحب السيف فإذا جاء صاحب السيف، جاء بامر غير الذي كان.

[۱۴۰۶] ۳-علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن الحسن بن شَمون، عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن عبد الله بن القاسم البطل، عن عبد الله بن سنان قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ قال: إمامهم الذي بين أظهرهم و هو قائم أهل زمانه.

باب صله الإمام عليه السلام [۱۴۰۷] ۱-الحسين بن محمد بن عامر بإسناده رفعه قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: من زعم أنّ الإمام يحتاج إلى ما في أيدي الناس فهو كافر، إنّما الناس يحتاجون أن يقبل منهم الإمام، قال الله عزّ وجلّ: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا.

[۱۴۰۸] ۲-عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن عيسى بن سليمان النّحاس، عن المفضل بن عمر، عن الخيري و يونس بن ظبيان قالوا:

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما من شيء أحبّ إلى الله من إخراج الدرهم إلى الإمام و إنّ الله ليجعل له الدرهم في الجّته مثل جبل أحد، ثمّ قال: إنّ الله تعالى يقول في كتابه مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً قال: هو و الله في صله الإمام خاصّه.

[۱۴۰۹] ۳-و بهذا الإسناد، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن حماد بن أبي طلحة، عن معاذ صاحب الأكسيه قال:

ص: ۶۱۲

فرمود: همه ما قائم به فرمان خداييم يکي پس از ديگري، تا صاحب شمشير بيايد. و چون صاحب شمشير آيد با فرمانی جز آنچه بود، می آيد.

[۱۴۰۶] ۳-عبد الله سنان گفته است: به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: روزی که هر گروهی را با امامشان بخوانيم. [اسراء (۱۷): ۷۱] چیست؟ فرمود: امامی که در کنارشان است و قائم اهل روز گارش.

رساندن [مال] به امام عليه السلام

[۱۴۰۷] ۱-حسين بن محمد عامر حدیثی که سندش را به حضرت صادق رسانده، روایت کرده که فرمودند: هر که گمان کند امام به آنچه در دست مردم است نیاز دارد، کافر است. که همانا مردم نیازمندند که امام از آنان بپذیرد. خداوند عزّتمند فرمود: از اموالشان صدقه ای بگیر تا با آن، ایشان را پاک و پاکیزه سازی. [توبه (۹): ۱۰۳]

[۱۴۰۸] ۲-خیری و یونس ظبيان گفته اند: از حضرت صادق عليه السلام شنیدیم که می فرمود: چیزی در نزد خدا محبوب تر از رساندن درهم ها به امام نیست. و خداوند در بهشت آن درهم را برای او مانند کوه احد می سازد. سپس فرمود: همانا

خدای والا در کتابش می فرماید: چه کسی به خداوند وامی نیکو می دهد تا او چندین و چند برابرش را به او دهد. [بقره (۲): ۲۴۵] به خدا سوگند آن به ویژه دربارهٔ رساندن [مال] به امام است.

[۱۴۰۹] ۳- معاذ صاحب کیسه ها گفته است: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم

ص: ۶۱۳

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ الله لم يسأل خلقه ما في أيديهم قرضاً من حاجه به إلى ذلك؛ و ما كان لله من حقِّ فإِنَّمَا هو لولِيه.

[۱۴۱۰] ۴- أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبي المغراء، عن إسحاق بن عمار، عن أبي إبراهيم عليه السلام قال:

سألته عن قول الله عزَّ وجلَّ: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ قال: نزلت في صله الإمام.

[۱۴۱۱] ۵- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن الحسن بن ميثاق، عن أبيه قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام يا ميثاق! درهم يوصل به الإمام أعظم وزناً من أحد.

[۱۴۱۲] ۶- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن بعض رجاله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

درهم يوصل به الإمام أفضل من ألفي ألف درهم فيما سواه من وجوه البر.

[۱۴۱۳] ۷- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن ابن بكير قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنِّي لأخذ من أحدكم الدرهم و إنِّي لمن أكثر أهل المدينة مالا ما أريد بذلك إلا أن تطهروا.

باب الفیء و الأنفال و تفسیر الخمس و حدوده و ما يجب فيه إنَّ الله تبارك و تعالی جعل الدنیا کلها بأسرها لخليفته حيث يقول للملائكة: إنِّي جاعلٌ فی الأَرْضِ خَلِيفَةً فَكَانَتِ الدُّنْيَا بِأَسْرَهَا لِآدَمَ وَ صَارَتْ بَعْدَهُ لِأَبْرَارِ وَلَدِهِ وَ خَلَفَائِهِ، فَمَا غَلَبَ عَلَيْهِ أَعْدَاؤُهُمْ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ بِحَرْبٍ أَوْ غَلَبَهُ

ص: ۶۱۴

می فرماید: همانا خداوند از آنچه در دست مردم است به جهت نیاز به آن، وام نخواسته است. و برای خداوند حقی نیست جز این که برای ولی او است.

[۱۴۱۰] ۴- إسحاق عمار گفت. از حضرت کاظم علیه السلام دربارهٔ این سخن خداوند فرازند پرسیدم: چه کسی به خداوند

وامی نیکو می دهد تا او چند برابرش را به او دهد. و برایش پاداشی ارجمند باشد. [حدید (۵۷): ۱۱] فرمودند: دربارهٔ رساندن

[مال] به امام است.

[۱۴۱۱] ۵- حسن مِباح از پدرش روایت کرده که گفته است: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: ای مِباح! درهمی که به امام رسانده می شود، از کوه احد سنگین تر است.

[۱۴۱۲] ۶- بعضی از مردان یونس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: درهمی که به امام رسانده می شود، برتر از دو هزار هزار [دو میلیون] درهم از کارهای خیر دیگر است.

[۱۴۱۳] ۷- ابن بکیر گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم می فرمود: من از یکی تان یک درهم می گیرم درحالی که داراترین اهل مدینه ام. [پس] از آن، چیزی جز پاکی تان را نمی خواهم.

غنیمت و انفال و تفسیر خمس و حدود آن. و آنچه خمسش واجب است

همانا خدای پاک و والا همه دنیا را برای جانشین اش نهاد، آن جا که به فرشتگانش فرمود: همانا من جانشینی در زمین می گذارم. [بقره (۲): ۳۰] پس همه دنیا برای آدم بود و پس از او به نیکان از فرزندان اش و جانشینان اش رسید. پس آنچه

ص: ۶۱۵

سَمَىٰ فَيْثًا وَ هُوَ أَنْ يَفِيءَ إِلَيْهِمْ بَغْلَبَةً وَ حَرْبٍ وَ كَانَ حَكْمُهُ فِيهِ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَهُوَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِقَرَابَةِ الرَّسُولِ فَهَذَا هُوَ الْفِيءُ الرَّاجِعُ وَ إِنَّمَا يَكُونُ الرَّاجِعُ مَا كَانَ فِي يَدٍ غَيْرِهِمْ فَأَخَذَ مِنْهُمْ بِالسَّيْفِ، وَ أَمَّا مَا رَجَعَ إِلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُوجِفَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ فَهُوَ الْأَنْفَالُ، هُوَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ خَاصَّةً، لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ الشَّرْكَهَ وَ إِنَّمَا جَعَلَ الشَّرْكَهَ فِي شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ، فَجَعَلَ لِمَنْ قَاتَلَ مِنَ الْغَنَائِمِ أَرْبَعَةَ أَشْهُمٍ وَ لِلرَّسُولِ سَهْمٌ وَ الَّذِي لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقْسِمُهُ عَلَى سِتَّةِ أَشْهُمٍ ثَلَاثَةٌ لَهُ وَ ثَلَاثَةٌ لِلْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ أَمَّا الْأَنْفَالُ فَلَيْسَ هَذِهِ سَبِيلُهَا كَانَ لِلرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاصَّةً وَ كَانَ فَدَكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خَاصَّةً؛ لِأَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَتَحَهَا وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَمْ يَكُنْ مَعَهُمَا أَحَدٌ فَزَالَ عَنْهَا اسْمُ الْفِيءِ وَ لَزِمَهَا اسْمُ الْأَنْفَالِ وَ كَذَلِكَ الْأَجَامُ وَ الْمَعَادِنُ وَ الْبَحَارُ وَ الْمَفَاوِزُ هِيَ لِلْإِمَامِ خَاصَّةً، فَإِنْ عَمِلَ فِيهَا قَوْمٌ بِإِذْنِ الْإِمَامِ فَلَهُمْ أَرْبَعَةٌ أَخْمَاسٌ وَ لِلْإِمَامِ خُمْسٌ وَ الَّذِي لِلْإِمَامِ يَجْرِي مَجْرَى الْخُمْسِ وَ مِنْ عَمَلٍ فِيهَا بَغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ فَالْإِمَامُ يَأْخُذُهَا كُلَّهَا، لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ شَيْءٌ وَ كَذَلِكَ مِنْ عَمَلٍ شَيْئًا أَوْ أُجْرِي قَنَاهُ أَوْ عَمَلٍ فِي أَرْضٍ خَرَابَ بَغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِ الْأَرْضِ فَلَيْسَ لَهُ ذَلِكَ فَإِنْ شَاءَ أَخَذَهَا مِنْهُ كُلَّهَا وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَهَا فِي يَدِهِ.

[۱۴۱۴] ۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حمّاد بن عيسى، عن ابراهيم بن عمر اليماني، عن اَبان بن ابي عبيد، عن سليم بن قيس قال:

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: نحن و الله الذين عنى الله بنى القربى، الذين قرنهم الله بنفسه و نبّيه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، فقال: مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ مِمَّا خَاصَّ

دشمنانشان بر آن چیره شده، سپس به آنان به سبب جنگ یا چیرگی بازگشته، غنیمت نامیده می شود. و آن، این است که به سبب چیرگی و جنگی به ایشان بازگردد. و حکمش آن است که خداوند والا- فرمود: و بدانید که هرچه غنیمت گرفتید خمسش از آن خدا و رسولش و خویشان و یتیمان و بیچارگان و در راه ماندگان است. [انفال (۸): ۴۱] پس آن برای خدا و رسول او و نزدیکان رسول است. و این است غنیمت بازگشته. بازگشته است از آن رو که در دست دیگران بوده و با شمشیر از آنان گرفته شده است. و اَمَّا آنچه به ایشان بازگردد بی آن که اسب یا شتری دوانده شود، همان انفال است که مخصوص خداوند و رسول است و کسی در آن شریک نیست. او شراکت را در چیزی قرار داده که برایش جنگ شده است. پس برای کسی که جنگیده چهار بهره غنیمت را گذاشته و برای رسول یک بهره. و آنچه برای رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- است به شش بهره، بخش می شود، سه بهره برای خودش و سه بهره برای یتیمان و بیچارگان و درماندگان. ولی چاره انفال این نیست. آن مخصوص رسول است. و فدک مخصوص رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بود؛ زیرا آن را ایشان و امیر مؤمنان علیه السلام فتح کردند و کسی با آن دو نبود. پس نام غنیمت از آن برداشته شده، نام انفال همراه شد. و همین طور است نیزارها و کانها و دریاها و بیابانها که مخصوص امام اند. پس اگر گروهی با اذن امام در آنها کار کند، چهار پنجم برای امام است. و آنچه برای امام است حکم خمس را دارد. و کسی که بی اذن امام در آن کار کند، امام همه اش را می گیرد و در آن چیزی برای هیچ کس دیگر نیست. چنان که وقتی کسی جایی را آباد کند یا قناتی جاری کند یا در زمین خرابی بی اذن صاحب زمین کاری کند، چیزی برای او نیست. اگر بخواهد همه را از او می گیرد و اگر بخواهد آن را در دست او باقی می گذارد.

[۱۴۱۴] ۱- سلیم قیس گفت: از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند، خداوند از ذی القربی (خویشان) ما را قصد کرد. کسانی که خداوند ایشان را با خودش و پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- جمع کرد و فرمود: آنچه خداوند از اموال مردم دهکده ها به رسولش بازگردانده، از آن خدا و رسولش و خویشان و یتیمان و بیچارگان است. [حشر (۵۹): ۷] آن مخصوص ما است.

و لم يجعل لنا سهما في الصدقه، أكرم الله نبيه و أكرما أن يطعمنا أوساخ ما في أیدی الناس.

[۱۴۱۵] ۲- الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تعالى: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى قَالَ:

هم قرابه رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و الخمس لله و للرسول و لنا.

[۱۴۱۶] ۳- علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الأنفال ما لم يوجف عليه بخيل و لا- ركاب، أو قوم صالحوا، أو قوم أعطوا بأيديهم، و كل أرض خربة و بطون الأودية فهو

لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ لِلْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ يُضَعُّهُ حَيْثُ يَشَاءُ.

[۱۴۱۷] ۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

الْخُمْسُ مِنْ خُمْسِهِ أَشْيَاءٌ: مِنَ الْغَنَائِمِ وَالْغَوْصِ وَمِنَ الْكَنْوُزِ وَمِنَ الْمَعَادِنِ وَالْمَالِّاحِ يُؤْخَذُ مِنْ كُلِّ هَذِهِ الصِّيُوفِ الْخُمْسُ، فَيَجْعَلُ لِمَنْ جَعَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ وَيُقَسَّمُ الْأَرْبَعَةُ الْأَخْمَاسَ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ وَوَلَى ذَلِكَ وَيُقَسَّمُ بَيْنَهُمُ الْخُمْسُ عَلَى سِتَّةِ أَسْهُمٍ: سَهْمٌ لِلَّهِ وَسَهْمٌ لِرَسُولِ اللَّهِ وَسَهْمٌ لِدَى الْقَرِيبِ وَسَهْمٌ لِلْيَتَامَى وَسَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ وَسَهْمٌ لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ، فَسَهْمٌ لِلَّهِ وَسَهْمٌ لِرَسُولِ اللَّهِ لِأَوْلَى الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرِثَتُهُ فَلَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ: سَهْمَانِ وَرِثَتُهُ وَسَهْمٌ مَقْسُومٌ لَهُ مِنَ اللَّهِ وَرِثَتُهُ نِصْفُ الْخُمْسِ كَمَلًا- وَنِصْفُ الْخُمْسِ الْبَاقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَسَهْمٌ لِتَمَامِهِمْ وَسَهْمٌ لِمَسَاكِينِهِمْ وَسَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ يُقَسَّمُ بَيْنَهُمْ عَلَى

ص: ۶۱۸

و برای ما از صدقه، بهره ای نگذاشت. خداوند پیامبرش را گرامی داشت و ما را گرامی داشت از این که باقی مانده در دست های مردم را به ما بخوراند.

[۱۴۱۵] ۲- مُحَمَّدٌ بْنُ مَسْلَمٍ از حضرت باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند والا بدانید که آنچه غنیمت می گیرید همانا خمسش برای خدا و رسولش و خویشان است. روایت کرده که فرمودند: آنان خویشان رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند. و خمس آن برای خدا و رسولش و برای ما است.

[۱۴۱۶] ۳- حَفْصُ بْنُ الْبَخْتَرِيِّ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: انفال آن است که برایش اسب و شتر ندوانده باشند. یا مردمی که صلح کرده باشند با مردمی که خودشان تسلیم کرده اند. و هر زمین خراب و درون دره ها. که برای رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- پس از او برای امام است هر کجا بخواید، می گذارد.

[۱۴۱۷] ۴- یکی از اصحابمان از عبد صالح [حضرت کاظم] علیه السلام روایت کرده که فرمودند: خمس از پنج چیز است: غنیمت، غواصی در دریا، گنج ها، معدن و نمکزار. از هر کدام این دسته ها خمس گرفته می شود و برای کسانی قرار داده می شود که خدا برایشان نهاده است. و چهار پنجم آن میان کسانی که جنگ کرده اند و عهده دارش بودند، بخش می شود. و خمس در میان ایشان به شش بهره، بخش می شود: یک سهم برای خدا، یک سهم برای رسول خدا، یک سهم برای خویشان، یک سهم برای یتیمان، یک سهم برای بیچارگان و سهمی هم برای در راه ماندگان. و سهم خدا و سهم رسول خدا، پس از ایشان به صاحبان امر [امامت] به ارث می رسد. پس او سه بهره دارد: دو سهم ارثی و یک سهم که از سوی خدا برایش بخش شده است. و برای او نیم کامل خمس است و نیم دیگر خمس میان خاندان او است. بهره ای برای یتیمان، بهره ای برای بیچارگان و بهره ای برای در راه ماندگان. که براساس کتاب و سنت میان شان بخش می شود تا با آن تا یک سال بی نیاز شوند.

ص: ۶۱۹

الكتاب و السَّيِّئَةُ ما يستغنون به في سنتهم، فإن فضل عنهم شيء فهو للوالى و إن عجز أو نقص عن استغنائهم كان على الوالى أن ينفق من عنده بقدر ما يستغنون به و إنما صار عليه أن يمونهم لأن له ما فضل عنهم و إنما جعل الله هذا الخمس خاصه لهم دون مساكين الناس و أبناء سبيلهم، عوضا لهم من صدقات الناس تنزيها من الله لهم لقرباتهم برسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و كرامه من الله لهم عن أوساخ الناس، فجعل لهم خاصه من عنده ما يغنيهم به عن أن يصيرهم في موضع الذلّ و المسكنه و لا بأس بصدقات بعضهم على بعض. و هؤلاء الذين جعل الله لهم الخمس هم قرابه النبي صلى الله عليه و اله و سلم الذين ذكرهم الله فقال: وَ أَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْأَقْرَبِيْنَ و هم بنو عبد المطلب أنفسهم، الذكر منهم و الأنثى، ليس فيهم من أهل بيوتات قريش و لا من العرب أحد و لا- فيهم و لا منهم في هذا الخمس من مواليتهم و قد تحلّ صدقات الناس لمواليهم و هم و الناس سواء و من كانت أمه من بنى هاشم و أبوه من سائر قريش فإنّ الصّدقات تحلّ له و ليس له من الخمس شيء لأنّ الله تعالى يقول: اذْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ و للإمام صفو المال أن يأخذ من هذه الأموال صفوها: الجارية الفارسه و الدّابة الفارسه و الثّوب و المتاع بما يحبّ أو يشتهى فذلك له قبل القسمة و قبل إخراج الخمس و له أن يسدّ بذلك المال جميع ما ينوبه، من مثل إعطاء المؤلّفه قلوبهم و غير ذلك ممّا ينوبه فإن بقي بعد ذلك شيء، أخرج الخمس منه فقسّمه في أهله و قسم الباقي على من ولى ذلك و إن لم يبق بعد سدّ التّوابع شيء فلا شيء لهم، و ليس لمن قاتل شيء من الأرضين و لا ما غلبوا عليه إلا ما احتوى عليه العسكر و ليس للأعراب من القسمة شيء و إن قاتلوا مع الوالى لأنّ

ص: ٦٢٠

و اگر از آن چیزی افزون بماند برای والى است. و اگر از بی نیاز کردنشان ناتوان شد یا کم آمد، بر والى است که از نزد خودش به اندازه اى که بی نیاز شوند، پردازد. و این که مخارج آنان به گردن او است برای آن است که آنچه از آنان افزون آید، برای او است. و همانا خداوند این خمس را مخصوص آنان قرار داد و نه برای بیچارگان و در راه ماندگان مردم. تا جایگزینی برای صدقه های مردم باشد. و تنزیهی است که از سوى خداوند به جهت نزدیکی شان به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- برای آنان قرار داده شده است. و بزرگداشت آنان از باقى مانده مردم است. از نزد خودش آنچه را با آن بی نیاز شوند مخصوصشان قرار داد تا آنان را از جایگاه خواری و بیچارگی بازدارد. ولى صدقه برخی از ایشان به برخی دیگر اشکال ندارد. و این کسانی که خداوند خمس را برای آنان قرار داد همان خویشان پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- هستند. کسانی که خداوند از آنان یاد کرده و فرموده است: و خویشان نزدیک را بیم ده. [شعرا (٢٦): ٢١٤] و ایشان خود فرزندان عبد المطلب اند. مرد و زنشان. نه خاندان قريش و نه هیچ عربى در میان آنان نیست. و موالى (غلامان) ایشان (فرزندان عبد المطلب) در مورد این خمس نه در میان آنانند و نه از آنان. و صدقات مردم برای غلامانشان حلال است. آنان و مردم دیگر برابرند. و آن که مادرش از بنى هاشم است و پدرش از قريشى های دیگر، صدقه برایش حلال است و چیزی از خمس برایش نیست؛ زیرا خداوند والا مى فرماید: آنان را با پدرانشان بخوانید. [احزاب (٣٣): ٥] و برگزیده اموال برای امام است. ایشان از این اموال برگزیده اش را مى گیرد: کنیز زیبا و چارپای خوب و لباس و کالایی که دوست دارد و مى خواهد، پیش از تقسیم و پیش از درآوردن خمس برای ایشان است. و او مى تواند با آن اموال در هر چیزی که پیش مى آید از داد و دهش دلجویی شدگان و جز آن، چاره سازی کند. و اگر پس از آن چیزی ماند، خمسش را درآورده، در میان اهلسش بخش مى کند و باقى را میان عهده داران جنگ بخش مى کند. و اگر پس از چاره سازی برای پیشامدها چیزی نماند، چیزی به آنان

تقسیم می شود و بهره آنان بنابر قراردادشان پرداخت می شود. سپس مانده آن، روزی یاوران والی در دین خدا، در مصلحتی که برای تقویت اسلام و دین از جهاد و جز آن از مصلحت عمومی پیش می آید، مصرف می شود. برای خود او نه اندکی از آن و نه بسیاری، [چیزی] نیست. و پس از خمس، انفال هم برای او است. و انفال، هر زمین خرابی است که اهلیش از بین رفته است. و هر زمینی که برایش اسب و شتری دوانده نشده است. بلکه صلح کرده اند و به دست خودشان بدون جنگ تسلیم کرده اند. و سر کوه ها و ته دره ها و نیزار و هر زمین بایر بی صاحب نیز برای او است.

ص: ۶۲۳

و کلّ أرض میده لا ربّ لها، و له صوافی الملوک ما کان فی أیدیهم من غیر وجه الغصب، لأنّ الغصب کلّه مردود و هو وارث من لا وارث له یعول من لا حیل له، و قال: إنّ الله لم یترک شیئا من صنوف الأموال إلاّ و قد قسمه و أعطى کلّ ذی حقّ حقّه الخاصّه و العامّه و الفقراء و المساکین و کلّ صنف من صنوف النّاس، فقال: لو عدل فی النّاس لاستغنوا، ثمّ قال: إنّ العدل أحلی من العسل و لا یعدل إلاّ من یحسن العدل، قال: و کان رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم یقسم صدقات البوادی فی البوادی و صدقات أهل الحضرة فی أهل الحضرة و لا یقسم بینهم بالسّویّه علی ثمانیه حتّی یعطی أهل کلّ سهم ثمنا و لکن یقسمها علی قدر من یحضره من أصناف الثّمانیه علی قدر ما یتقیم کلّ صنف منهم یقدّر، لسنّته لیس فی ذلک شیء موقوف و لا مسمّی و لا مؤلّف، إنّما یضع ذلک علی قدر ما یری و ما یحضره حتّی یسدّ فاقه کلّ قوم منهم و إن فضل من ذلک فضل عرضوا المال جملة إلى غیرهم و الأنفال إلى الوالی و کلّ أرض فتحت فی أیام النّبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم إلى آخر الأبد و ما کان افتتاحا بدعوه أهل الجور و أهل العدل لأنّ ذمّه رسول الله فی الأوّلین و الآخرین ذمّه واحده؛ لأنّ رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم قال: المسلمون إخوة تتکافی دماؤهم و یسعی بذمتهم أدناهم و لیس فی مال الخمس زکاه؛ لأنّ فقراء النّاس جعل أرزاقهم فی أموال النّاس علی ثمانیه أسهم، فلم یبق منهم أحد و جعل للفقراء قرابه الرّسول صلّی الله علیه و اله و سلّم نصف الخمس فأغناهم به عن صدقات النّاس و صدقات النّبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم و ولیّ الأمر، فلم یبق فقیر من فقراء النّاس و لم یبق فقیر من فقراء قرابه رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم إلاّ و قد استغنی فلا فقیر و لذلك لم یکن علی مال النّبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم و الوالی زکاه لأنّه لم یبق فقیر محتاج

ص: ۶۲۴

و تیول پادشاهان نیز اگر غصبی نباشد از آن او است؛ زیرا هر غصبی باز گردانده می شود. و او وارث بی وارثان است. او هزینه بیچارگان را به عهده دارد. و فرمود: همانا هیچ مالی نیست که خداوند آن را بخش نکرده، به هر حقّمداری، حقّش را نداده باشد. چه ویژگان و همه مردم و چه نیازمندان و بیچارگان و هر گروهی از گروه های مردم. آن گاه فرمود: اگر در میان مردم به عدالت حکم شود، بی نیاز می گردند. سپس فرمود: همانا عدل شیرین تر از عسل است. و عدالت نمی ورزد مگر کسی که آن را به خوبی بشناسد. فرمود: رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- زکات بادیه ها را در بادیه ها و زکات شهریان را در میان شهریان بخش می کرد. و میان شان در هشت گروه، به طور برابر بخش نمی کرد تا به هر کدام از صاحبان سهم یک هشتم بدهد. بلکه از دسته های هشتگانه، آن اندازه که در شهر بودند و بنابر اقامت هر کدام از ایشان تقسیم می کردند. به اندازه هزینه یک سالشان. در این باره زمان مشخص و اندازه معلوم یا ترکیبی از آن ها نیست. او بنابر آنچه صلاح می بیند و

در نزد او حاضر است، عمل می کند تا نیاز هر گروهی از ایشان را برطرف کند. و اگر از آن چیزی افزون بماند به غیر آن دسته می دهد. و انفال و هر زمینی که در روزگار رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فتح شده تا همیشه برای والی (پیامبر یا امام) است و نیز هر آنچه به دعوت اهل ستم و اهل عدالت فتح شده است؛ زیرا پیامبر رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- در میان پیشینیان و پسینیان یک پیمان است؛ چون رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- فرمودند: مسلمانان برادرند. خون هاشان برابر است. و پست ترین شان به پیمانشان می کوشند. و در مال خمس، زکاتی نیست؛ زیرا روزی فقیران مردم از اموال مردم بر هشت سهم گذاشته شده و از آنان کسی نمانده است. و برای فقیران خویشاوند رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نیم خمس قرار داده شده تا با آن از صدقه مردم و صدقه پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- و ولّی امر بی نیاز گردند. پس فقیری از فقیران مردم و نیز فقیری از فقیران خویشاوند رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- نمانده مگر این که بی نیاز شده است. پس فقیری نیست. و برای همین بر مال پیامبر- درود خدا بر او و بر خاندانش- و والی او زکاتی نیست؛

ص: ۶۲۵

و لكن عليهم أشياء تنوبهم من وجوه، و لهم من تلك الوجوه كما عليهم.

[۱۴۱۸]۵-علی بن محمد بن عبد الله، عن بعض أصحابنا أظنه السّیاری، عن علی بن أسباط قال:

لما ورد أبو الحسن موسى عليه السّلام على المهديّ راه يردّ المظالم فقال: يا أمير المؤمنين ما بال مظلمتنا لا تردّ؟ فقال له: و ما ذاك يا أبا الحسن؟ قال: إنّ الله تبارك و تعالی لما فتح على نبيّه صلّى الله عليه و اله و سلّم فدكا و ما والاها لم يوجف عليه بخيل و لا ركاب فأنزل الله على نبيّه صلّى الله عليه و اله و سلّم و آت ذاك القربى حقه فلم يدر رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم من هم؟ فراجع في ذلك جبرئيل و راجع جبرئيل عليه السّلام ربّه فأوحى الله إليه أن: ادفع فدك إلى فاطمه عليها السّلام، فدعاها رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم فقال لها: يا فاطمه! إنّ الله أمرني أن أدفع إليك فدك فقالت: قد قبلت يا رسول الله من الله و منك، فلم يزل وكلاؤها فيها حياها رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم فلما ولّى أبو بكر أخرج عنها وكلاءها، فأتته فسألته أن يردّها عليها، فقال لها: ائتيني بأسود أو أحمر يشهد لك بذلك، فجاءت بأمرير المؤمنين عليه السّلام و أم أيمن فشهدا لها، فكتب لها بترك التعرض، فخرجت و الكتاب معها فلقبها عمر فقال: ما هذا معك يا بنت محمّد؟ قالت: كتاب كتبه لي ابن أبي قحافه، قال: أرينيه، فأبت، فانترعه من يدها و نظر فيه، ثم تفل فيه و محاه و خرقة، فقال لها: هذا لم يوجف عليه أبو بكر بخيل و لا ركاب فضعى الجبال في رقابنا، فقال له المهديّ: يا أبا الحسن حدّها لي، فقال: حدّ منها جبل أحد، و حدّ منها عريش مصر، و حدّ منها سيف البحر، و حدّ منها دومه الجندل، فقال له: كلّ هذا؟ قال: نعم يا أمير المؤمنين هذا كلّ إن هذا كلّ ممّا لم يوجف على أهله رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم بخيل و لا ركاب، فقال: كثير، و أنظر فيه.

ص: ۶۲۶

زیرا فقیر نیازمندی نمانده است. اما صورت هایی پیش می آید که به گردن ایشان است. و اضافه این صورت ها از آن او است چنان که کاستی هم به گردنشان است.

[۱۴۱۸]۵- علی اسباط گفت: وقتی حضرت ابو الحسن [کاظم] علیه السّلام به نزد مهدی [عبّاسی] رفته، او را دید که ردّ مظالم می کند. فرمود: ای امیر مؤمنین چرا آنچه به ستم از ما گرفته شده، باز گردانده نمی شود؟ او به حضرت گفت: ای ابو الحسن آن چیست؟ فرمود: خداوند پاک و والا وقتی فدک و اطرافش را برای پیامبرش- درود خدا بر او و بر خاندانش- گشود، برایش اسب و شتر دوانده نشد. پس خداوند به پیامبرش چنین نازل کرد: و حقّ خویشان را بپرداز. [اسراء (۱۷): ۲۶] رسول خدا ندانست که آنان چه کسانی اند؟ پس در این باره به سوی جبرئیل بازگشت و جبرئیل به پروردگارش. آن گاه خداوند به ایشان وحی کرد که: فدک را به فاطمه علیها السّلام بده. پس رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- ایشان را خوانده، به او فرمود: فاطمه جان! خداوند به من فرمان داده که فدک را به تو بدهم. ایشان عرض کرد: ای رسول خدا آن را از خداوند و از شما پذیرفتم. و در زمان حیات رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- پیوسته و کلای ایشان آن جا بودند. آن گاه چون ابو بکر عهده دار حکومت شد، و کلای ایشان را از آن جا بیرون کرد. ایشان به نزد او آمده، از او خواست تا آن ها را بازگرداند. او گفت: سیاه یا سرخی بیاور که درباره آن برایت گواهی دهد. ایشان امیر مؤمنان علیه السّلام و امّ ایمن را آورده، برایش گواهی دادند. پس او نامه ای مبنی بر ترک تعرّض نوشت. ایشان به همراه نامه بیرون آمد، عمر ایشان را دیده، گفت: ای دخت محمّد این چیست به همراه شما؟ فرمود: نامه ای است که پسر ابو قحافه برایم نوشته است. گفت: آن را نشانم بده. فاطمه علیها السّلام امتناع کرد. عمر آن را از دستش ربوده، در آن نگریست، سپس در آن آب دهان انداخته، نوشته هایش را پاک کرده و پاره کرد. و به ایشان گفت: این [فدک] را پدرت برایش اسب و شتر ندواند که شما طناب به گردنمان بگذارید. آن گاه مهدی [عبّاسی] به ایشان گفت: ای ابو الحسن حدودش را برایم بگو. فرمودند: یک مرز آن احد است و یک مرزش مصر، مرز دیگرش ساحل دریا و دیگر دومه الجندل. او گفت: همه این ها؟ فرمود: بله همه این ها؛ زیرا این ها سرزمین هایی است که رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- بر اهل آن ها اسب و شتر ندوانده است. او گفت: بسیار است. درباره اش فکر می کنم.

ص: ۶۲۷

[۱۴۱۹]۶- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن علي بن أبي حمزة، عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: الأنفال هو النفل و في سورة الأنفال جدد الأنف.

[۱۴۲۰]۷- أحمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن الرضا عليه السلام قال:

سئل عن قول الله عزّ و جلّ: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ قِيلَ لَهُ: فما كان لله فلمن هو؟ فقال: لرسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم و ما كان لرسول الله فهو للإمام، قِيلَ لَهُ: أفرأيت إن كان صنف من الأصناف أكثر و صنف أقلّ، ما يصنع به؟ قال: ذاك إلى الإمام أرايت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلّم كيف يصنع؟ أليس إنَّما كان يعطى على ما يرى؟ كذلك الإمام.

[۱۴۲۱]۸- علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن درّاج، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام أنّه سئل عن معادن الذهب و الفضة و الحديد و الرصاص و الصّفر، فقال: عليها الخمس.

[۱۴۲۲]۹-علی، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل، عن زراره قال:

الإمام يجرى و ينقل و يعطى ما شاء قبل أن تقع السهام و قد قاتل رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بقوم لم يجعل لهم فى الفىء نصيبا و إن شاء قسم ذلك بينهم.

[۱۴۲۳]۱۰-محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن عبد الصمد بن بشير، عن حكيم مؤذن ابن عيسى قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَ لِلَّذِي الْقُرْبَىٰ** فقال أبو عبد الله عليه السلام: بمرفقيه على ركبته ثم أشار بيده، ثم قال: هي والله الإفاده يوما بيوم إلا- أن أبى جعل شيعته فى حل ليزكوا.

ص: ۶۲۸

[۱۴۱۹]۶-محمد مسلم گفت: از حضرت باقر عليه السلام شنیدم می فرمود: انفال همان نفل است و در سوره انفال، بریدن بینى [مخالفان] است [بطلان حکومت آنان].

[۱۴۲۰]۷-احمد بن محمد بن نصر گفت: از حضرت رضا عليه السلام درباره این سخن خداوند عزتمند و بدانید که آنچه غنیمت می گیرید خمسش از آن خدا و رسولش و خویشان است. پرسیده، گفتند: آنچه برای خدا است به چه کسی می رسد؟ فرمود: به رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- می رسد. و آنچه برای رسول خدا است، به امام می رسد. گفتند: بفرمایید اگر گروهی از این گروه ها بسیار و گروهی اندک باشد، چه کار می کنند؟ فرمود: اختیار آن با امام است. رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- چگونه عمل می کرد؟ آیا چنین نیست که هرگونه صلاح می دید، عطا می کرد؟ امام هم چنین است.

[۱۴۲۱]۸-محمد مسلم روایت کرده که از حضرت باقر عليه السلام درباره کان های طلا و نقره و آهن و سرب و مس پرسیدند و ایشان فرمود: خمس دارند.

[۱۴۲۲]۹-زراره گفته است: امام پیش از تقسیم سهم آنچه خواهد، می کند. دستمزدها را می دهد، برای خود برمی دارد و [به کسانی که سهمی ندارند] عطا می کند. رسول خدا- درود خدا بر او و بر خاندانش- به همراه مردمی جنگید و برایشان در غنیمت بهره ای قرار نداد. و اگر خواست، آن را میانشان بخش می کند.

[۱۴۲۳]۱۰-حکیم، مؤذن پسر عیسی گفت: از حضرت صادق عليه السلام درباره این سخن خداوند والا پرسیدم: و بدانید که آنچه غنیمت می گیرید خمسش برای خدا و رسولش و برای خویشان است. حضرت صادق عليه السلام دو آرنجش را بر زانوانش گذاشته، سپس با دست اشاره کرده، فرمود: به خدا سوگند آن در سود روزانه است جز این که پدرم [آن را] برای شیعیانش حلال کرد تا پاک شوند.

[۱۴۲۴] ۱۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن الحسين بن عثمان، عن سماعة قال:

سألت أبا الحسن عليه السلام عن الخمس، فقال: في كل ما أفاد الناس من قليل أو كثير.

[۱۴۲۵] ۱۲- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى بن يزيد قال:

كُتبت: جعلت لك الفداء تعلمني ما الفائده و ما حدّها رأيك-أبقاك الله تعالى-أن تمنّ عليّ بيان ذلك لكيلا أكون مقيما على حرام لا صلاه لي و لا صوم، فكتب: الفائده ممّا يفيد إليك في تجاره من ربحها و حرث بعد الغرام أو جائزه.

[۱۴۲۶] ۱۳- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر قال:

كُتبت إلى أبي جعفر عليه السلام الخمس أخرجته قبل المئونه أو بعد المئونه؟ فكتب: بعد المئونه.

[۱۴۲۷] ۱۴- أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

كلّ شيء قوتل عليه على شهادته أن لا إله إلا الله و أنّ محمّدا رسول الله فإنّ لنا خمسه و لا يحلّ لأحد أن يشتري من الخمس شيئا حتّى يصل إلينا حقّنا.

[۱۴۲۸] ۱۵- أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن يونس بن يعقوب، عن عبد العزيز بن نافع قال:

طلبنا الإذن على أبي عبد الله عليه السلام و أرسلنا إليه، فأرسل إلينا: ادخلوا اثنين اثنين، فدخلت أنا و رجل معي، فقلت للرجل: أحبّ أن تستأذن بالمسأله فقال: نعم، فقال له: جعلت فداك إنّ أبي كان ممّن سباه بنو أمّيه قد علمت أنّ بني أمّيه لم يكن لهم أن يحزموا و لا يحلّوا و لم يكن لهم ممّا في أيديهم قليل و لا كثير

[۱۴۲۴] ۱۱- سماعة گفت: از حضرت ابو الحسن عليه السلام درباره خمس پرسیدم. فرمودند: در همه آنچه مردم سود می کنند. اندک یا بسیار.

[۱۴۲۵] ۱۲- احمد بن محمد گفت: من نوشتم: جانم به فدایت! به من بیاموزید «فایده» چیست. و نظرتان درباره اندازه اش چه؟ -خدای والا تو را نگاه دارد- به من با بیان آن منت بگذارید تا بر حرامی که نماز و روزه ای باقی نمی گذارد، نمانم. نوشتند: فایده، سود تجارت و کشاورزی پس از درآوردن هزینه یا جایزه است.

[۱۴۲۶] ۱۳- پسر ابو نصر گفت: به حضرت باقر عليه السلام نوشتم: خمس را پیش از مخارج درآورم یا پس از مخارج. نوشتند: پس از مخارج.

[۱۴۲۷]۱۴- ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر چیزی که جهت شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله برایش جنگ شود، خمسش برای ما است. و برای هیچ کس روا نیست که از این خمس چیزی بخرد تا حق ما به ما برسد.

[۱۴۲۸]۱۵- عبد العزیز نافع گفته است: گروهی از ما به حضرت صادق پیغام فرستاده، اجازه خواستیم. ایشان پیغام فرستاد که دونفر دونفر بیایید. آن گاه من و مردی باهم رفتیم. و من به آن مرد گفتم: دوست دارم از آن مسأله اجازه بگیری. گفت: باشد. پس به ایشان عرض کرد: جانم فدایت! پدر من از کسانی بود که بنی امیه اسیرشان کرده بودند. و می دانم که بنی امیه حق حلال و حرام کردن نداشتند

ص: ۶۳۱

و إنّما ذلك لكم، فإذا ذكرت [ردّ] اللّذی كنت فيه دخلني من ذلك ما يكاد يفسد عليّ عقلي ما أنا فيه فقال له: أنت في حلّ ممّا كان من ذلك و كلّ من كان في مثل حالك من ورائي فهو في حلّ من ذلك، قال: فقمنا و خرجنا فسبقنا معتب إلى التفر القعود اللّذين ينتظرون إذن أبي عبد الله عليه السّلام فقال لهم: قد ظفر عبد العزیز بن نافع بشيء ما ظفر بمثله أحد قطّ قد قيل له: و ما ذاك ففسّره لهم، فقام اثنان فدخلا على أبي عبد الله عليه السّلام، فقال أحدهما: جعلت فداك إنّ أبي كان من سبايا بنی امیه و قد علمت أنّ بنی امیه لم يكن لهم من ذلك قليل و لا- كثير و أنا أحبّ أن تجعلني من ذلك في حلّ، فقال: و ذاك إلینا؟ ما ذاك إلینا، ما لنا أن نحلّ و لا أن نحرم، فخرج الرّجلان و غضب أبو عبد الله عليه السّلام فلم يدخل عليه أحد في تلك اللّيلة إلاّ بداه أبو عبد الله عليه السّلام فقال: ألا تعجبون من فلان؟ یجیئنی فیستحلّنی ممّا صنعت بنو امیه، كأنه یری أنّ ذلك لنا؟ و لم ینتفع أحد في تلك اللّيلة بقليل و لا كثير إلاّ الأوّلین فإنّهما غنيا بحاجتهما.

[۱۴۲۹]۱۶- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن محبوب، عن ضریس الكناسی قال

قال أبو عبد الله عليه السّلام: من أين دخل على الناس الرّنا قلت لا أدري جعلت فداك قال من قبل خمسنا أهل البيت إلاّ شيعتنا الأطيبين فإنّه محلّل لهم لميلادهم.

[۱۴۳۰]۱۷- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن شعيب، عن أبي الصّباح قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السّلام نحن قوم فرض الله طاعتنا لنا الأنفال و لنا صفو المال.

[۱۴۳۱]۱۸- عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن رفاعه، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السّلام:

ص: ۶۳۲

و کم و زیاد آنچه در دست داشتند برای آنان نبود. و آن برای شما است. و چون [خلاف سنت] آنچه در آن بودم، به یادم می آید، نزدیک است عقلم خراب شود. حضرت به او فرمود: تو از آنچه در آنی، در حلالی و هرکس پس از من چون تو باشد،

برایش حلال است. او گوید: پس ما برخاسته، بیرون رفتیم. آن گاه معتب پیش از ما به سوی چند تن نشسته به انتظار اجازه حضرت صادق علیه السلام رفته، به آنان گفت: عبد العزیز نافع به چیزی دست یافت که هرگز کسی به مانندش دست نیافته است. گفتند: و آن چیست؟ و او برایشان توضیح داد. آن گاه دو نفر برخاسته، به نزد حضرت صادق علیه السلام رفته، یکی از آن دو گفت: جانم فدایت! پدرم از اسیران بنی امیه بود و دانستم که بنی امیه را در این کار-نه اندک و نه بسیار- حقی نبود. و من دوست دارم که مرا در این باره در حلال قرار دهی. فرمود: مگر با ما است؟ این با ما نیست. ما حق نداریم که حلال و حرام کنیم. پس آن دو مرد بیرون آمده، حضرت صادق علیه السلام خشمگین شد. و آن شب کسی به نزدشان نرفت جز این که سخن آغاز کرده، فرمود: آیا از فلانی تعجب نمی کنید؟ به نزد من می آید و از من درباره آنچه بنی امیه ساخته اند، حلال و روایی می خواهد. گویا می پندارد که این کار با ما است؟! و در آن شب هیچ کسی جز آن دو مرد نخست سودی نبردند نه اندک و نه بسیار. و آن دو به حاجتشان رسیدند.

[۱۴۲۹]۱۶-ضریس کناسی گفته است: حضرت صادق علیه السلام فرمود: زنا از کجا به میان مردم رفته است؟ عرض کردم: جانم به فدایت، نمی دانم. فرمودند: از ناحیه (نپرداختن) خمس ما اهل بیت. مگر در میان شیعیان پاک ما که برای آنان به جهت پاک به دنیا آمدنشان حلال است.

[۱۴۳۰]۱۷-ابو الصبّاح گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ما مردمی هستیم که خداوند فرمانبری از ما را واجب کرد. که انفال و برگزیده مال از آن ما است.

[۱۴۳۱]۱۸-ابان تغلب درباره مردی که می میرد و وارث و مولایی ندارد، از

ص: ۶۳۳

فی الرّجل یموت لا وارث له و لا مولی قال هو من أهل هذه الآیه یستلونک عن الأنفال.

[۱۴۳۲]۱۹-علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام، عن الكثر کم فيه، قال:

الخمس و عن المعادن کم فیها قال الخمس و كذلك الرصاص و الصّیفر و الحديد و کلّ ما کان من المعادن یؤخذ منها ما یؤخذ من الذهب و الفضة.

[۱۴۳۳]۲۰-محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن صباح الأزرق، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما علیه السلام قال:

إنّ أشدّ ما فیہ الناس یوم القیامه أن یقوم صاحب الخمس فیقول یا ربّ خمسی و قد طیننا ذلک لشیعتنا لتطیب ولادتهم و لترکو ولادتهم.

[۱۴۳۴]۲۱-محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن محمد بن علی، عن أبي الحسن علیه

السلام قال:

سألته عمّا يخرج من البحر من اللؤلؤ و الياقوت و الزبرجد و عن معادن الذهب و الفضة ما فيه قال إذا بلغ ثمنه ديناراً ففيه الخمس.

[۱۴۳۵] ۲۲- محمد بن الحسين و علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن علي بن مهزيار قال:

كُتِبَ إليه يا سيدي رجل دفع إليه مال يحجّ به هل عليه في ذلك المال حين يصير إليه الخمس أو علي ما فضل في يده بعد الحجّ فكتب عليه السلام ليس عليه الخمس.

[۱۴۳۶] ۲۳- سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى، عن علي بن الحسين بن عبد ربّه قال:

سرح الرضا عليه السلام بصله إلى أبي، فكتب إليه أبي: هل علي فيما سرحت إليّ

ص: ۶۳۴

حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمودند: او سزاوار این آیه است: از تو درباره انفال می پرسند. [یعنی اموال وارث چنین کسی متعلّق به امام است].

[۱۴۳۲] ۱۹- حلبی از حضرت صادق علیه السلام از حقّ [امام] درباره گنج پرسید: فرمودند: خمس است. و از حقّ [امام] درباره کان ها پرسید: فرمودند: خمس. و همچنین از سرب و مس و آهن و هرکان دیگری همان گرفته می شود که از طلا و نقره.

[۱۴۳۳] ۲۰- محمد مسلم از یکی از دو امام-باقر صادق علیهما السلام- روایت کرده که فرمود: در قیامت سخت ترین چیزی که مردم دچارند، این است که صاحب خمس برخاسته، عرض کند: پروردگارا خمس من. و ما آن را برای شیعیانمان حلال کردیم تا ولادتشان حلال باشد. تا ولادتشان پاک باشد.

[۱۴۳۴] ۲۱- محمد بن علی گفته است: از حضرت ابو الحسن علیه السلام درباره مروارید و یاقوت و زبرجدی که از دریا گرفته می شود و درباره کان طلا و نقره پرسیدم که حقّ [امام] چه اندازه است؟ فرمودند: اگر مبلغش به یک دینار برسد، خمس دارد.

[۱۴۳۵] ۲۲- علی مهزیار گفت: به حضرت نوشتم: سرورم، به مردی، مالی داده اند تا با آن حجّ کند. آیا در آن مال که به دستش می رسد، خمس است یا در آنچه پس از حجّ برایش می ماند؟ حضرت نوشتند: خمس به گردن او نیست.

[۱۴۳۶] ۲۳- علی بن حسین عبد ربّه گفت: حضرت رضا علیه السلام برای پدرم صله ای فرستاد. پدرم به ایشان نوشت: آیا در آنچه برایم فرستاده اید، خمسی به گردنم است؟

ص: ۶۳۵

خمس؟ فکتب إليه: لا خمس عليك فيما سرح به صاحب الخمس.

[۱۴۳۷] ۲۴-سهل، عن إبراهيم بن محمد الهمداني قال:

كتبت إلى أبي الحسن أقراني علي بن مهزيار كتاب أبيك عليه السلام فيما أوجه على أصحاب الصّياح نصف السّيدس بعد المئونه و أنه ليس على من لم تقم ضيعته بمئونه نصف السّيدس و لا- غير ذلك فاختلف من قبلنا في ذلك فقالوا: يجب على الصّياح الخمس بعد المئونه، مئونه الصّيعه و خراجها لا- مئونه الرّجل و عياله فكتب عليه السلام: بعد مئونه و مئونه عياله و [بعد] خراج السّلطان.

[۱۴۳۸] ۲۵-سهل، عن أحمد بن المثني قال:

حدّثني محمّد بن زيد الطّبري قال: كتب رجل من تجار فارس من بعض موالى أبي الحسن الرضا عليه السلام يسأله الإذن في الخمس فكتب إليه: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ وَ عَلَى الصَّيْقِ الْهَمَّ، لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ وَ إِنَّ الْخَمْسَ عَوْنًا عَلَى دِينِنَا وَ عَلَى عِيَالِنَا وَ عَلَى مَوَالِينَا وَ مَا نَبْذَلُهُ وَ نَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مَمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ، فَلَا تَزُووهُ عَنَّا وَ لَا تَحْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ دَعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ، فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَ تَمْحِيطُ ذُنُوبِكُمْ وَ مَا تَمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقْتِكُمْ وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَهْدَ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ وَ السَّلَامَ.

[۱۴۳۹] ۲۶-و بهذا الإسناد، عن محمد بن زيد قال:

قدم قوم من خراسان على أبي الحسن الرضا عليه السلام فسألوه أن يجعلهم في حلّ من الخمس، فقال: ما أمحل هذا، تمحضونا بالموادّه بألستكم و تزوون عنا حقًا جعله الله لنا و جعلنا له و هو الخمس، لا نجعل، لا نجعل، لا نجعل لأحد منكم في حلّ.

ص: ۶۳۶

حضرت به او نوشتند: در آنچه صاحب خمس برایت فرستاده، خمسی به گردنت نیست.

[۱۴۳۷] ۲۴-ابراهیم بن محمد همدانی گفته است: به حضرت ابو الحسن نوشتم: علی مهزیار نامه پدرتان علیه السلام را [به من نشان داد] که بر زمینداران، پس از مخارجشان نیم یک ششم [یک دوازدهم] را واجب کرده اند و اینکه بر کسانی که در آمدشان، به مخارجشان بسنده نیست، نه نیم یک ششم و نه جز آن واجب نیست. اینک نزد ما در این باره اختلاف است و می گویند: بر زمین ها پس از مخارج زمین و مالیات آن و نه مخارج مرد و خانواده اش خمس تعلّق می گیرد. حضرت نوشتند: مقصود پس از مخارج خانواده و مالیات سلطان است.

[۱۴۳۸] ۲۵-محمد بن زید طبری گفت: مردی از بازرگانان پارس از [طریق] یکی از غلامان حضرت رضا علیه السلام به ایشان نامه نوشته، درباره خمس اجازه خواست. پس حضرت به او نوشتند: به نام خدای بخشاینده مهربان. همانا خداوند گسترده و کریم است که بر عمل پاداش و بر دلتنگی [بر اطاعت] کیفر را همراه ساخته است. هیچ مالی حلال نمی شود جز از جهتی که خداوند حلالش کرده باشد. و خمس کمک ما بر دینمان و بر خانواده هامان و بر پیروانمان است. ما آن را بذل نمی کنیم و از

کسانی که از زورشان می‌هراسیم، آبرویمان را می‌خریم. پس آن را از ما بازنگردانید و تا می‌توانید خودتان را از دعای ما محروم نکنید. که دادن آن، کلید روزی تان و پاک‌گشتن گناهانتان است. و چیزی است که برای خودتان در روز نیازمندی تان فراهم می‌کند. و مسلمان کسی است که به پیمان خود با خداوند وفا کند. و کسی که به زبان پاسخ داده، با دل مخالفت کند، مسلمان نیست. و السلام.

[۱۴۳۹] ۲۶- محمد زید گفته است: گروهی از خراسان به نزد حضرت رضا علیه السلام آمده، از او خواستند که خمس را برای ایشان حلال کند. فرمودند: این چه نیرنگی است. به زیانتان دوستی تان را خالص ما می‌کنید و حقی را که خداوند برای ما قرار داده و ما را برای آن، که همان خمس است از ما برمی‌گردانید. نمی‌کنیم، نمی‌کنیم، نمی‌کنیم. برای هیچ یک از شما حلال نمی‌کنیم.

ص: ۶۳۷

[۱۴۴۰] ۲۷- علی بن ابراهیم، عن أبيه قال:

كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام إذ دخل عليه صالح بن محمد بن سهل و كان يتولى له الوقف بقم، فقال: يا سيدي! اجعلني من عشرة آلاف في حلّ، فأني أنفقتها، فقال له: أنت في حلّ، فلما خرج صالح، قال أبو جعفر عليه السلام: أحدهم يثب على أموال حقّ آل محمد و أيتامهم و مساكينهم و فقرائهم و أبناء سبيلهم فيأخذهم ثم يجيء فيقول: اجعلني في حلّ، أتراه ظنّ أنّي أقول: لا أفعل، و الله ليسألنهم الله يوم القيامة عن ذلك سؤالاً حينئذ.

[۱۴۴۱] ۲۸- علی، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي قال:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن العنبر و غوص اللؤلؤ، فقال عليه السلام: عليه الخمس.

كامل الجزء الثاني من كتاب الحجّة [من كتاب الكافي] و يتلوه كتاب الإيمان و الكفر. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

ص: ۶۳۸

[۱۴۴۰] ۲۷- علی ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت: نزد حضرت جواد بودم که صالح بن محمد سهل که عهده دار موقوفات قم بود، به نزدشان آمد و گفت: سرورم! ده هزار را بر من حلال کن. که من آن‌ها را خرج کرده‌ام. حضرت به او فرمود: حلال کردم. چون صالح رفت، حضرت جواد علیه السلام فرمود: یکی شان بر اموال حقّ خاندان محمد [علیهم السلام] و یتیمان و بیچارگان و نیازمندانشان و در راه ماندگانشان تاخته، آن را می‌گیرد. سپس آمده، می‌گوید: مرا حلال کن. آیا گمان می‌کند به او می‌گوییم: نمی‌کنم. به خدا که خداوند در روز قیامت در این باره از آنان به سختی پرسش خواهد کرد.

[۱۴۴۱] ۲۸- حلبی گفت: از حضرت صادق علیه السلام دربارهٔ عنبر و صید مروارید پرسیدم، فرمودند: خمس دارند.

پایان کتاب حجّت از کافی کلینی رحمه الله. سپاس بر پروردگار عالمیان و درود بر محمّد و خاندانش.

ص: ۶۳۹

[۱۴۴۰] ۲۷- علی ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت: نزد حضرت جواد بودم که صالح بن محمّد سهل که عهده دار موقوفات قم بود، به نزدشان آمد و گفت: سرورم! ده هزار را بر من حلال کن. که من آن ها را خرج کرده ام. حضرت به او فرمود: حلال کردم. چون صالح رفت، حضرت جواد علیه السلام فرمود: یکی شان بر اموال حقّ خاندان محمّد [علیهم السلام] و یتیمان و بیچارگان و نیازمندان و در راه ماندگانشان تاخته، آن را می گیرد. سپس آمده، می گوید: مرا حلال کن. آیا گمان می کند به او می گویم: نمی کنم. به خدا که خداوند در روز قیامت در این باره از آنان به سختی پرسش خواهد کرد.

[۱۴۴۱] ۲۸- حلبی گفت: از حضرت صادق علیه السلام دربارهٔ عنبر و صید مروارید پرسیدم، فرمودند: خمس دارند.

پایان کتاب حجّت از کافی کلینی رحمه الله. سپاس بر پروردگار عالمیان و درود بر محمّد و خاندانش.

ص: ۶۳۹

نمایه آیات

اِنَّ بقرآن غیر هذا أو بدله، ۳۲۴

اثنونى بكتاب من قبل هذا أو آثاره من علم، ۳۴۲

ادعوههم لآبائهم، ۶۲۰

إذا جاءك المنافقون (بولايه وصيک) قالوا نشهد إنك لرسول الله، ۳۵۸

أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول فإن تولّيتم فإنّما على رسولنا البلاغ المبین، ۳۴۲

أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم، ۱۶

أفكلّمّا جاءكم (محمّد) بما لا تهوى أنفسكم (بموالاه على) فاستكبرتم، ۳۲۲

افمن أتبع رضوان الله كمن باء بسخط من الله و مأواه جهنّم و بس المصير، ۳۵۰

افمن يمشى مكبا على وجهه أهدى أمن يمشى سويا على صراط مستقيم، ۳۵۸

إلا أصحاب اليمين، ۳۶۲

الذين آمنوا و عملوا الصّالحات و أختبوا إلى ربّهم، ۲۵۶

الَّذِينَ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا، ٣٥٦

الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا، ٣٢٦

الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، ٢٥٨

الكتاب المبين، ٤٧٠

ص: ٦٤١

اللَّهُ لطيف بعباده يرزق من يشاء، ٣٦٤

اللَّهُ وليّ الَّذِينَ آمَنُوا يخرجهم من الظلمات إلى النور، ٢١٨

الم أ حسب النَّاسِ أن يتركوا أن يقولوا آمنا و هم لا يفتنون، ٢٠٤

الم نهلك الأولين* ثم نتبعهم الآخرين، ٣٦٢

النَّبِيِّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجه أمهاتهم و أولوا الأرحام، ٢٢٦

أم أبرموا أمرا فإنا مبرمون أم يحسون أنا لا نسمع سرهم و نجواهم، ٣٢٨

أم حسبتم أن تتركوا و لما يعلم الله الذين جاهدوا منكم و لم يتخذوا، ٣١٤

أن اشكر لي و لوالديك إلى المصير، ٣٤٦

إننا عرضنا الأمانة على السماوات و الأرض و الجبال فأبين أن يحملنها، ٣١٠

إننا قد أوحى إلينا أن العذاب على من كذب و تولّى، ١٩٦

إن الأرض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين، ٢٩٦

إن الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم، ٣٢٨

إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا، ٣٥٤

إن الذين ارتدّوا على أديبارهم من بعد ما تبين لهم الهدى، ٣٢٨

إن الذين... ظلّموا (آل محمّد حقّهم) لم يكن الله ليغفر لهم و لا ليهدّيهم، ٣٣٦

إِنَّ الَّذِينَ يَغْضُونَ أَسْوَاتِهِمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ، ٣٦

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ، ٤٠٢

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ، ٤٠٤

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُوَدُّوا الْأَمَانَاتَ إِلَىٰ أَهْلِهَا، ٦٦

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا، ٣٦٢

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا، ٣١٨

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ، ٢٩٤

ص: ٦٤٢

إِنَّمَا تَنْذَرُ مَنْ آتَبَعَ الذِّكْرَ، ٣٥٦

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، ٣٤٤

إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ، ١٠

إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا، ١٦

إِنَّ هَذَا لَفِي الصِّحْفِ الْأُولَىٰ صَحْفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ، ١٢

إِنَّ هَذَا لَفِي الصِّحْفِ الْأُولَىٰ *صَحْفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ، ٣٢٢

إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرُهُ، ٣٦٢

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، ٦١٤

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، ٢١٨

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (فِي عَلِيٍّ) بَغْيًا، ٣٢٠

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ، ٤٥٢، ٣٠٨

بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُن مِنَ الشَّاكِرِينَ، ٣٤٤

بل تؤثرون الحياه الدنيا، ٣٢٢

بلى من كسب سيئه و أحاطت به خطيئته، ٣٤٨

تتنزل عليهم الملائكه ألا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنه، ٣٢٦

تذوقوا السوء بما صددتم عن سبيل الله، ١٠

ثم لا يجدوا فى أنفسهم حرجا مما قضيت، ٢٥٨

ثم يقال هذا الذى كنتم به تكذبون، ٣٦٤

حتى إذا رأوا ما يوعدون إما العذاب و إما الساعه فسيعلمون من هو، ٣٥٤

حتى إذا رأوا ما يوعدون فسيعلمون من أضعف ناصرا و أقلّ عددا، ٣٦٠

حم. و الكتاب المبين. إنا أنزلناه فى ليله مباركه إنا كنا منذرين، ٤٧٠

خذ من أموالهم صدقه تطهرهم و تزكهم بها، ٦١٢

ص: ٦٤٣

ذلك بأنهم آمنوا ثم كفروا، ٣٥٨

ذلك بأنهم قالوا للذين كرهوا ما نزل الله سنطيعكم فى بعض الأمر، ٣٢٨

ذلكم بأنه إذا دعى الله وحده (و أهل الولايه) كفرتم، ٣٣٠

سأل سائل بعذاب واقع. للكافرين (بولايه على) ليس له دافع، ٣٣٠

شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائكه و أولوا العلم قائما بالقسط، ٢٤٤

عم يتساءلون عن النبيا العظيم، ٣٢٤

فأبى أكثر الناس (بولايه على) إلا كفورا، ٣٣٨

فاجعل أفئده من الناس تهوى إليهم، ٢٦٠

فأخرجنا من كان فيها من المؤمنين فما وجدنا فيها غير بيت، ٣٣٨

فإذا انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم، ١٧٤

فإذا فرغت فانصب و إلى ربك فارغب، ١٤

فإذا نقر فى الناقور، ١٣٦

فسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون، ١٦

فأقم وجهك للدين حنيفا، ٣٢٤

فأما الذين فى قلوبهم زيغ، ٣١٤

فإن الله كان بما تعملون خبيرا، ٣٣٠

فإنما يسرناه بلسانك لتبشّر به المتّقين و تنذر به قوما لدا، ٣٥٤

فأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون، ٣٤٨

فبدّل الذين ظلموا (آل محمّد حقهم) قولا غير الذى قيل لهم، ٣٣٦

فحملته أمه كرها و وضعتة كرها و حمله و فصّاله ثلاثون شهرا، ٤٣٤

فسأكتبها للذين يتّقون، ٣٤٨

فستعلمون من هو فى ضلال مبين، ٣٣٠

ص: ٦٤٤

فسيحوا فى الأرض أربعه أشهر و اعلموا أنّكم غير معجزى الله، ١٧٤

فعرّفهم و هم له منكرون، ٢٢٤

فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس، ١٣٢

فلا و ربك لا يؤمنون حتّى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا، ٢٥٦

فلما رأوه زلفه سيئت وجه الذين كفروا و قيل هذا الذى كنتم به تدعون، ٣٤٠

فلما وضعتها قالت: ربّ إنّى وضعتها أنثى... و ليس الذكر كالأنثى، ٦٠٨

فلم يك ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها، ١٠٤

فلندينن الذين كفروا (بتركهم ولايه أمير المؤمنين ٧) عذابا شديدا، ٣٣٠

فلولا نفر من كل فرقه منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم، ٢٢٤

فما لهم عن التذكرة معرضين، ٣٦٢

فمن اتبع هداى فلا يضل ولا يشقى، ٣١٢

فمنكم كافر و منكم مؤمن، ٣١٠، ٣٤٢

فنسيتها و كذلك اليوم تنسى، ٣٦٤

فنظر نظره فى النجوم فقال إني سقيم، ٤٣٦

فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله و ما يعلم تأويله، ٣١٤

فيها يفرق كل أمر حكيم، ٤٧٠

قال: أ و لم تؤمن قال: بلى و لكن ليطمئن قلبي، ١٠٤

قد أفلح المؤمنون، ٢٥٨

قل أرأيتم إن أصبح ماؤكم غورا فمن يأتيكم بماء معين، ١٢٨

قل اعملوا فسيري الله عملكم و رسوله و المؤمنون، ٣٣٦

قل إنما أعظكم بواحدة، ٣٢٦

قل إنما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها و ما بطن، ٢١٤

ص: ٦٤٥

قل إني لا أملك لكم ضرا و لا رشدا* قل إني لن يجيرني من الله، ٣٦٠

قل إى و ربي إنه لحق و ما أنتم بمعجزين، ٣٥٢

قل لا أسئلكم عليه أجرا إلا المودة فى القربى، ١٦، ١٨، ٣١٢

قل هذه سبيلي أدعوا إلى الله على بصيره أنا و من اتبعنى، ٣٣٨، ٢٤٠

قل هي للذين آمنوا في الحياه الدنيا، ٣٠٠

قوله من كان في الضلالة فليمدد له الرحمن مدًا، ٣٥٤

كالذين آذوا موسى فبرأه الله مما قالوا، ٣١٢

كبر على المشركين (بولايه على) ما تدعوهم إليه، ٣٢٢

كذلك نفعل بالمجرمين، ٣٦٢

كشجره طيبه أصلها ثابت و فرعها في السماء، ٣٤٦

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ. و ما أدراك ما عَلَيِّنَ. كتاب مرقوم، ٢٥٤

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ لَفِي سَجِينٍ، ٣٦٤

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ لَفِي سَجِينٍ. و ما أدراك ما سَجِينٍ. كتاب مرقوم، ٢٥٤

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ، ٣٦٢

كُلَّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و إِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ، ٣٩٠

لا أقسم بهذا البلد. و أنت حلّ بهذا البلد. و والد و ما ولد، ٣١٢

لا أملك لكم ضرًا و لا رشداً، ٣٦٠

لا تحسبنّ الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون، ٦٠٤

لا تحلّوا شعائر الله و لا الشهر الحرام، ١٧٤

لا تقتلوا الصيد و أنتم حرم، ١٧٢

لا تكونوا كالتي نقضت غزلها من بعد قوّه أنكاثا، تتخذون أيمانكم، ١٠

لا يضلّ قوما بعد إذ هداهم حتّى يبين لهم ما يتقون، ٩٨

لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل، ٣٤٨

لتندر قوما ما أنذر آباؤهم فهم غافلون، ٣٥٦

لم حشرتني أعمى و قد كنت بصيرا قال كذلك أتتك آياتنا فنسيتها، ٣٦٤

لمن شاء منكم أن يتقدم أو يتأخر، ٣٦٢

لم نك من المصلين، ٣٦٢

ليستيقن الذين أتوا الكتاب، ٣٦٠

ليظهره على الدين كله، ٣٥٦

ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فله وللرسول ولذي القربى، ٦١٦

ما سلككم في سقر. قالوا لم نك من المصلين، ٣٢٤

ما ننسخ من آية أو ننسها نأت بخير منها أو مثلها، ٩٨

مرج البحرين يلتقيان. بينهما برزخ لا يبغيان، ٣٠٤

من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له أضعافا كثيرة، ٦١٢

من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له وله أجر كريم، ٦١٤

من كان يريد حرث الآخرة، ٣٦٤

من هو شر مكانا (يعنى عند القائم) و أضعف جندا، ٣٥٤

نزد له في حرثه، ٣٦٦

نزل به الرّوح الأمين، ٣٠٨

و آت ذا القربى حقه، ١٦، ٦٢٦

و آتيناہ الحكم صبيا، ٥١٠، ٢٣٨

و آخر متشابهات، ٣١٤

و إذا المؤؤده سئلت بأى ذنب قتلت، ١٦

و إذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين كفروا للذين آمنوا، ٣٥٤

ص: ٦٤٧

و إذا حللتم فاصطادوا، ١٧٢

و إذ أخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم و أشهدهم على أنفسهم، ٣٠٨

و إذا فعلوا فاحشه قالوا وجدنا عليها آباءنا و الله أمرنا بها، ٢١٢

و إذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله، ٣٥٨

و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس أبى، ٣٤٢

و اعلموا أنما غنمتم من شىء فإن لله خمسه و للرسول و لذى القربى، ١٦، ٣١٤، ٦١٦، ٦١٨، ٦٢٨

و الآخره خير و أبقى، ٣٢٢

و الأرض وضعها للأنام. فيها فاكهه و النخل ذات الأكمام، ٣٠٤

و الذين آمنوا و لم يلبسوا إيمانهم بظلم، ٣١٠

و الذين كفروا أولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور إلى الظلمات، ٢١٨

و السابقون السابقون، أولئك المقربون، ٣٢٦

و الظالمين أعد لهم عذابا أليما، ٣٦٢

و العاقبه للمتقين، ٤٥٠

و الله متم نوره، ٣٥٨

و أما بنعمه ربك فحدّث، ٣٠٦

و أنّ المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحدا، ٣٣٨

و إن جنحوا للسلم فاجنح لها، ٣١٦

و أنذر عشيرتک الأقربین، ۶۲۰

و أنزلنا إلیک الذکر لتبین للناس ما نزل إلیهم و لعلهم یتفکرون، ۱۶

و أن لو استقاموا علی الطریقہ لأسقیناهم ماء غدقا، ۳۲۶

و إنه لذکر لک و لقومک و سوف تسألون، ۱۶

و إنی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی، ۲۶۰

ص: ۶۴۸

و أوحی إلیّ هذا القرآن لأنذرکم به و من بلغ، ۳۱۸

و بلغ أربعین سنه، ۵۱۰، ۲۴۰

و تعیها أذن و اعیه، ۳۳۴

و تمّت کلمه ربّک صدقا و عدلا لا مبدّل لکلماته، ۲۴۸

و تمّت کلمه ربّک صدقا و عدلا لا مبدّل لکلماته و هو السّمیع العلیم، ۲۵۰، ۲۴۶، ۲۴۴

و جعلنا من بین أیدیهم سدّا و من خلفهم سدّا فأغشیناهم فهم لا یبصرون، ۳۵۶

و رحمتی وسعت کلّ شیء، ۳۴۸

و سواء علیهم أ أنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون، ۳۵۶

و صاحبهما فی الدنیا معروفا، ۳۴۶

و قل الحقّ من ربّکم (فی و لایه علیّ) فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر، ۳۳۸

و كذلك نجزی من أسرف و لم یؤمن بآیات ربّه و لعذاب الآخرة أشدّ و أبقی، ۳۶۴

و کم أهلکنا قبلهم من قرن (من الأمم السّالفه) هم أحسن أاثا و رءیا، ۳۵۴

و لا تعزموا عقده النکاح حتّی یبلغ الكتاب أجله، ۱۷۴

و لا تنقضوا الأیمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلا، ۱۰

و لا يرتاب الذين أوتوا الكتاب و المؤمنون، ٣٦٢

و لا يزالون مختلفين إلا من رحم ربك و لذلك خلقهم، ٣٤٨

و لقد أرسلنا رسلا من قبلك و أنزلنا معهم الكتاب و الميزان، ١٢

و لقد أوحى إليك و إلى الذين من قبلك لئن أشركت ليحبطن عملك، ٣٤٤

و لقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسى و لم نجد له عزما، ٣١٨

و لقد نعلم أنك يضيق صدرك بما يقولون فإنهم لا يكذبونك، ١٤

و لقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون، ٣١٦

و لكم عذاب عظيم، ١٠

ص: ٦٤٩

و لما بلغ أشده، ٥١٠، ٢٤٠

و لم يتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنين وليجه، ٥٤٤

و لو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم، ٢٥٨

و لو أنهم أقاموا التوراه و الإنجيل و ما أنزل إليهم من ربهم، ٣١٠

و لو أنهم فعلوا ما يوعظون به (فى على) لكان خيرا لهم، ٣٣٦

و لو كره الكافرون، ٣٥٨

و لو يرى الذين ظلموا إذ يرون العذاب أنّ القوه لله جميعا و أنّ الله، ٢١٤

و ليبيننّ لكم يوم القيامة ما كنتم فيه تختلفون. و لو شاء الله لجعلكم أمه، ١٠

و ما ظلمناهم و لكن كانوا أنفسهم يظلمون، ٣٦٢

و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلو لا نفر من كلّ فرقه منهم، ٢٢٨

و ما كان لكم أن تؤذوا رسول الله، ٣١٢

و ما هي إلا ذكرى للبشر، ٣٦٢

و ممن خلقنا أمه يهدون بالحق و به يعدلون، ٣١٤

و من آياته خلق السماوات و الأرض و اختلاف ألسنتكم و ألوانكم، ٣٧٢

و من أضلّ ممن اتّبع هواه بغير هدى من الله، ٢١٦

و من أظلم ممن كتم شهادته عنده من الله، ٦٦

و من أعرض عن ذكرى فإنّ له معيشه ضنكا، ٣٦٤

و من الناس من يتخذ من دون الله أندادا يحبونهم كحبّ الله، ٢١٤

و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين، ٢٧٨

و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ما له فى الآخرة من نصيب، ٣٦٦

و من يخرج من بيته مهاجرا إلى الله و رسوله ثم يدركه الموت فقد وقع أجره، ٢٢٦

و من يرد فيه بإلحاد بظلم، ٣٢٨

ص: ٦٥٠

و من يطع الله و الرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين، ٤٠٢

و من يطع الله و رسوله، ٣١٢

و من يقترف حسنة نزد له فيها حسنا، ٢٥٦

و نحشره يوم القيامة أعمى، ٣٦٤

و نريد أن نمنّ على الذين استضعفوا فى الأرض و نجعلهم أممّه، ٤٢

و نضع الموازين القسط ليوم القيامة، ٣٢٤

و نمير أهلنا، ٣٠٨

و وصّينا الإنسان بوالديه حسنا حملته أمه كرها و وضعته كرها و حملته، ٤٣٤

و هـدوا إلى الطيب من القول و هـدوا إلى صراط الحميد، ٣٤٠

و يجعل لكم نورا تمشون به، ٣٥٢

و يحرم عليهم الخبائث، ٣٥٠

و يزداد الذين آمنوا إيماناً، ٣٦٠

و يزيد الله الذين اهتدوا هدى، ٣٥٤

و يستنبئونك أحق هو، ٣٥٢

و يسلموا تسليماً، ٢٥٨

و يل يومئذ للمكذبين، ٣٦٢

و يوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله، ٢١٠

و يوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودّه، ٢١٠

هنالك الولاية لله الحقّ، ٣٢٤

هو الذي أرسل رسوله بالهدى و دين الحقّ، ٣٥٦

هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هنّ أمّ الكتاب، ٣١٤

يا أيّها الذين آمنوا ادخلوا في السلم كافّه و لا تتبعوا، ٣٢٠

ص: ٦٥١

يا أيّها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبيّ إلاّ أن يؤذن لكم، ٣٤

يا أيّها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبيّ، ٣٤

يا أيّها الناس قد جاءكم الرسول بالحقّ من ربّكم، ٣٣٦

يا بنيّ إنّ الله اصطفى لكم الدين فلا تموتنّ إلاّ و أنتم مسلمون، ٢٢٦

يأمرهم بالمعروف (إذا قام) و ينهاهم عن المنكر، ٣٥٠

يا نار كوني بردا و سلاما على إبراهيم، ٥٤٦

يجدونه مکتوبا عندهم فى التوراه و الإنجيل، ٣٥٠

يدخل من يشاء فى رحمته، ٣٦٢

يريدون ليطفؤا نور الله بأفواههم، ٣٥٦

يعرفون نعمت الله ثم ينكرونها، ٣٤٤

يؤتكم كفلين من رحمته، ٣٥٢

يوفون بالذمر، ٣١٠

يوم ندعوا كل أناس بإمامهم، ٢٠٦، ٢٠٨، ٦١٢

يوم يقوم الروح و الملائكه صفا لا يتكلمون، ٣٦٤

ص: ٦٥٢

نمايه روايات

آمنوا بليله القدر إئها تكون لعلى بن أبى طالب و لولده الأحد عشر، ٦٠٢

أبو إبراهيم عليه السلام - حين أخرج به - أبا الحسن عليه السلام أن ينام على بابه، ٢٣٢

أبى نصر ظريف الخادم أنه رآه، ١٠٨

أتدرون أيها الناس ما فى كفى؟ قالوا: الله و رسوله أعلم، فقال: فيها أسماء، ٣٨٦

أتدرى ما كان سبب دخولنا فى هذا الأمر و معرفتنا به و ما كان عندنا، ٤٦٠

أتيت أبا جعفر عليه السلام أريد الإذن عليه، فإذا رحال إبل على الباب مصفوفه، ٢٦٦

أتيت أبا جعفر عليه السلام فى بعض ما أتيته فجعل يقول: لا تعجل، ٢٦٤

أتيت أبا جعفر عليه السلام و هو بالمدينه، فقلت له: على نذر بين الركن و المقام، ٦١٠

أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فوجدته متفكرا ينكت فى الأرض، ١٢٤

أتيت خراسان-و أنا واقف-فحملت معي متاعا و كان معي ثوب، ١٦٦

أتيت سامراء و لزمته باب أبي محمد عليه السلام فدعاني، ١٠٢

أتيت سر من رأى و لزمته باب أبي محمد عليه السلام فدعاني من غير أن أستاذن، ٥٥٨

أتينا خديجة بنت عمر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام نعزيها، ١٧٤

اجتمع عندي خمسمائة درهم تنقص عشرين درهما فأنفقت أن أبعث، ٥٨٢

احتال المأمون علي أبي جعفر عليه السلام بكل حيله، ٥١٠

أحلت يا أبا محمد! أما علمت أن الدنيا والآخرة للإمام يضعها حيث يشاء، ٣٠٠

ص: ٦٥٣

أخبرني أبو يعقوب قال: رأيته-يعني محمدا-قبل موته بالعسكر في عشيه، ٥٢٤

أخبرني عمم عاندك و لم يعرف حقك من ولد فاطمه هو و سائر الناس، ٢٢٢

أخبرني عن الإمام متى يعلم أنه إمام؟ حين يبلغه أن صاحبه، ٢٣٢

أخبرني من كان عند أبي الحسن الرضا عليه السلام جالسا، فلما نهضوا قال لهم: القوا، ٨٠

اختلج في صدري مسألان أردت الكتاب فيهما إلى أبي محمد عليه السلام، ٥٤٦

إذا أصبحت و أمسيت لا أرى إماما أتمم به ما أصنع، ١٣٦

إذا جحد إمامه أمير المؤمنين عليه السلام (فأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون) ، ٣٤٨

إذا حدث علي الإمام حدث، كيف يصنع الناس، ٢٢٤

إذا رأيتموني قد وبخت محمد بن علي ثم رأيتموني قد سكت فليقبل، ٤٥٠

إذا رفع علمكم من بين أظهركم فتوقعوا الفرج من تحت أقدامكم، ١٣٤

إذا غاب عنكم إمامكم فمن يأتيكم بإمام جديد، ١٢٨

إذا غضب الله تبارك و تعالى علي خلقه نحانا عن جوارهم، ١٣٨

إذا قلنا فى رجل قولاً فلم يكن فيه، و كان فى ولده أو ولد ولده، ٦٠٨

إذا كان يوم القيامة دعى بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم و بأمر المؤمنين و بالأئمة، ٣٢٢

أذكر الله الوالى من بعدى على أمتى ألا يرحم على جماعه المسلمين، ٢٩٢

أرانى أبو محمد ابنه و قال: هذا صاحبكم من بعدى، ١٠٠

أرانيه أبو محمد عليه السلام و قال: هذا صاحبكم، ١٠٨

أسأل الله الذى رزق أباك منك هذه المنزله أن يرزقك من عقبك قبل الممات، ٤٨

أسلم أبو طالب بحساب الجمل و عقد بيده ثلاثاً و ستين، ٤٠٠

اشترت لأبى الحسن عليه السلام غنماً كثيراً، فدعانى فأدخلنى من إصطبل داره، ٥٢٠

أشهد أنه أوصى إلى على ابنه بنفسه و أخواته و جعل أمر موسى، ٩٢

أصلحك الله بلغنا شكواك و أشفقنا، فلو أعلمتنا أو علمتنا من، ٢٢٨

اعرف العلامة، فإذا عرفته لم يضرّك تقدّم هذا الأمر أو تأخّر؛ إن الله، ٢٠٨

ص: ٦٥٤

اعرف إمامك، فإنك إذا عرفت لم يضرّك، تقدّم هذا الأمر أو تأخّر، ٢٠٦

أقبل أمير المؤمنين عليه السلام و معه الحسن بن على عليه السلام و هو متكئ على يد سلمان، ٥٨٦

أقرانى على بن مهزيار كتاب أبيك عليه السلام فيما أوجبه على أصحاب الضياع، ٦٣٦

أكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم محجوجاً بأبى طالب؟ فقال: لا و لكنّه كان مستودعاً، ٣٨٨

الاثنا عشر الإمام من آل محمد: كلهم محدّث من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ٥٩٨

الاثنا عشر الإمام من آل محمد كلهم محدّث من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ٦٠٤

الإمام يجرى و ينفل و يعطى ما شاء قبل أن تقع السهام و قد قاتل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ٦٢٨

الأنفال ما لم يوجف عليه بخيل و لا ركاب، أو قوم صالحوا، ٦١٨

الأنفال هو النفل و فى سورة الأنفال جدد الأنف، ٦٢٨

البئر المعطله الإمام الصّامت و القصر المشيد الإمام النّاطق، ٣٤٤

التفت علىّ بن الحسين عليهما السّلام إلى ولده و هو فى الموت و هم مجتمعون عنده، ٤٠

الحمد لله حقّ قدره متّبعين أمره و أحمده كما أحبّ، ٢٦

الخلف من بعدى الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف، ١١٠

الخمسة أخرجّه قبل المئونه أو بعد المئونه؟ فكتب: بعد المئونه، ٦٣٠

الخمسة من خمسه أشياء: من الغنائم و الغوص و من الكنوز و من المعادن، ٦١٨

الدنيا و ما فيها لله تبارك و تعالى و لرسوله و لنا، فمن غلب على شىء منها، ٢٩٨

الذين اتّبعوا رضوان الله هم الأئمّه و هم و الله يا عمّار درجات للمؤمنين، ٣٥٠

الزم بيتك حتّى يحدث الحادث، فلمّا قتل بريجه كتب إليه، ٥٣٨

الشّيعه تربّى بالأمانى منذ مائتى سنه، ٢٠٠

الكنز كم فيه، قال: الخمس و عن المعادن كم فيها قال الخمس، ٦٣٤

اللهمّ إنّه لا بدّ لك من حجج فى أرضك، حجّه بعد حجّه على خلقك، ١٢٨

الله ما هلك من كان قبلكم و ما هلك من هلك حتّى يقوم قائمنا عليه السّلام إلّا فى ترك و لايتنا، ٣٤٢

اللهمّ عزّفتى نفسك، فإنّك إن لم تعرّفنى نفسك لم أعرف نبيك، ١٢٢

ص: ٦٥٥

اللهمّ و إنى لأعلم أنّ العلم لا يارز كلّه و لا ينقطع موادّه، ١١٦

المنكر لهذا الأمر من بنى هاشم و غيرهم سواء؟ فقال لى: لا تقل، ٢٢٢

النّاس كلّهم عبيد النّار غيرك و أصحابك فإنّ الله فكّ رقابكم، ٣٥٢

التّبأ العظيم الولاية، ٣٢٤

أما استحيت من أهلك؟ أما رحمت ولدك؟ أترى الله أحل لك الطيبات، ٣٠٤

أما بعد فإني أوصى نفسي بتقوى الله و بها أوصيك فإنها وصيه الله، ١٩٤

أما عبد العزيز فقد كفيته و أما يزيد فإن لك و له مقاما، ٥٥٦

إمامهم الذي بين أظهرهم و هو قائم أهل زمانه، ٦١٢

إمام يخنس سنه ستين و مئتين، ثم يظهر كالشهاب يتوقد في الليله الظلماء، ١٣٢

أما و الله ليغيبن عنكم صاحب هذا الأمر و ليخملن هذا حتى يقال: مات، ١٢٦

أما و الله يا أبا أهل الكوفة لو لقيتك بالمدينه لأريتك أثر جبرئيل عليه السلام، ٢٧٦

امضوا فلا خوف عليكم إن شاء الله فمضوا سالمين، ٥٤٢

إننا أول أهل بيت نوه الله بأسمائنا إنه لما خلق السماوات و الأرض، ٣٨٠

أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أخى علي بن أبي طالب، ٥٩٤

أنا أولى بكل مؤمن من نفسه و علي أولى به من بعدى، ٢٩٤

إن أبا الحسن عليه السلام كتب إليه يا محمد! أجمع أمرك و خذ حذرک، ٥٢٤

إن ابني عليا أكبر ولدي و أبزهم عندي و أحبهم إلي و هو ينظر، ٥٨

إن ابني في لسانه ثقل، فأنا أبعث به إليك غدا تمسح علي رأسه، ٨٤

إن أبي عليه السلام استودعني ما هناك، فلما حضرته الوفاة قال: ادع لي شهودا، ٤٦

إن أشد ما فيه الناس يوم القيامة أن يقوم صاحب الخمس، ٦٣٤

أنا كفت أبي في ثوبين شطويين، كان يحرم فيهما و في قميص، ٤٦٢

إن الإمام لسمع في بطن أمه فإذا ولد خط بين كتفيه: و تمت كلمه، ٢٤٨

إن الحسين بن علي عليهما السلام لما حضره الذي حضره دعا ابنته الكبرى، ٣٦

إِنَّ الْحَسِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا صَارَ إِلَى الْعِرَاقِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلْمَةَ، ٣٨

إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ؛ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ، ٢١٤

إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوِلَايَةِ لَنَا وَهُمْ ذَرٌّ، ٣٧٠

إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوِلَايَةِ وَهُمْ ذَرٌّ، ٣٦٦

إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا، ٦٠٢

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ أَمَرَ مَلَكًا فَأَخَذَ شَرْبَهُ، ٢٤٦

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا بِأَسْرَافِهَا لِخَلِيفَتِهِ حَيْثُ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ، ٦١٤

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ جَعَلَ فِيكَ خَلْفًا مِنْهُ فَاحْمَدِ اللَّهَ، ٩٦

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى عِمْرَانَ أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذَكَرًا، سَوِيًّا، مَبَارَكًا، ٦٠٨

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَامًا لَخَلْقِهِ، فَفَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي وَطَعْمِي، ٣٠٤

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَخَلَقَ، مَا أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ، ٣٦٦

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ مِنْ نُورٍ، ٥٩٨

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عَلِّيِّينَ وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ، ٢٥٤

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِّيِّينَ وَخَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا، ٢٥٢

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينِهِ مَخْزُونَهُ، مَكْنُونَهُ، ٢٥٢

إِنَّ اللَّهَ سَيَجْمَعُ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ، ٤٥٨

إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مِثْلَ مَنْ حَادَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ، ٣٥٨

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ مِنَ الْإِمَامِ بَعَثَ مَلَكًا فَأَخَذَ شَرْبَهُ، ٢٤٦

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَصَبَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلِمًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا، ٣٦٨

إِنَّ اللَّهَ كَانَ إِذْ لَا كَانَ، فَخَلَقَ الْكَانَ وَالْمَكَانَ وَخَلَقَ نُورَ الْأَنْوَارِ، ٣٨٠

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَعْذِبَ أُمَّه دانت بإمام ليس من الله، ٢٢٠

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْأَلْ خَلْقَهُ مَا فِي أَيْدِيهِمْ قَرْضًا مِنْ حَاجِهِ بِهِ إِلَى ذَلِكَ، ٦١٤

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُؤْتَى بِهِ الْحَسِينَ فَيَلْقِمُهُ لِسَانَهُ فَيَمِصُّهُ، ٤٣٦

ص: ٦٥٧

إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَحَقِيقَةِ النَّفَاقِ، ٣٧٢

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ، ٢٤

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْمًا: لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ٦٠٤

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا بُويعَ بَعْدَ مَقْتَلِ عَثْمَانَ صَعِدَ الْمَنبِرَ وَخَطَبَ بِخُطْبِهِ، ٢٠٢

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ خُوْلُهُ فِي بَنِي مَخْرُومٍ وَإِنَّ شَابًا مِنْهُمْ أَتَاهُ، ٤١٦

أَنَا وَاللَّهِ أَحْبَبْتُكَ وَأَتَوْلَاكَ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَذَبْتَ، ٣٧٠

أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثْنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَنَحْنُ الْمَتَّقُونَ وَالْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا، ٢٩٦

إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِكُمْ غَيْبَهُ فَلَا تَنْكُرُوهُا، ١٢٨

إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَهُ فَلَا تَنْكُرُوهُا، ١٢٦

إِنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ٤٤٦

إِنَّ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرَى بِرَجُلِهِ خَمْسَةَ أَهْوَاءٍ وَلسان الماء يتبعه: الفرات، ٣٠٢

إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعِبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُؤْمَنُ بِهِ إِلَّا مَلِكٌ مَقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ، ٢٨٠

إِنَّ حَدِيثَكُمْ هَذَا لِتَشْمَتُّ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ، فَمَنْ أَقْرَبَ بِهِ فَرِيدُوهُ، ٢٠٤

إِنَّ حَدِيثَنَا صَعِبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صَدُورٌ مَنِيرَةٌ، أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ، ٢٨٢

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَنِي أَنَّي سَأَدْرِكُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، ٣٨

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَعَا النَّاسَ إِلَى وَلايَةِ عَلِيٍّ فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قَرِيشٌ، ٣٦٠

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مِثْلُ لِي أُمَّتِي فِي الطَّيْنِ وَعَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ، ٣٨٤

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَاسْتَقِ سِتًّا قَرَبَ مِنْ مَاءِ بَثْرٍ، ٢٠

انزلوا هذا قبر أمير المؤمنين عليه السلام، فقلنا من أين علمت، ٤١٦

إِنَّ شِيعَتَكَ بِالْعِرَاقِ كَثِيرَةٌ وَاللَّهُ مَا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلَكَ؛ فَكَيْفَ لَا تَخْرُجُ، ١٣٤

إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهَوُ وَلَا يَلْعَبُ وَأَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ، ٥٦

إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ، يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّهُ وَحْدَهُ، ٣٩٢

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابُ فَتْحِهِ اللَّهُ، فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا، ٣٧٠

ص: ٦٥٨

أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلْمَةَ كِتَابَهُ وَالْوَصِيَّةَ، ٢٤

أَنَّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلْمَةَ كِتَابَهُ وَالْوَصِيَّةَ، ٢٤

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أَغْمَى عَلَيْهِ ثُمَّ فَتَحَ عَيْنَيْهِ، ٤٤٤

إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حِزْمٍ أَنْ يَرْسِلَ إِلَيْهِ بِصَدَقَةِ عَلِيٍّ، ٤٢

إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حِزْمٍ ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ، إِلَّا أَنَّهُ قَالَ بَعَثَ، ٤٢

إِنَّ عِنْدَنَا رِجَالًا يَقَالُ لَهُ: كَلِيبٌ، فَلَا يَجِيءُ عَنْكُمْ شَيْءٌ إِلَّا قَالَ: أَنَا أَسَلَّمُ، ٢٥٦

إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ صَدِيقُهُ شَهِيدُهُ وَإِنَّ بَنَاتَ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمِئْنَ، ٤٢٠

إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَمَّا أَنَّ كَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا كَانَ أَخَذَتْ بِتَلَايِبِ عَمْرِ، ٤٢٤

إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ يَوْمًا، ٤٢٠

إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبْهًا مِنْ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّكَ تَذَكَّرُ حَيَاتَهُ، ١٢٠

إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنَ الطَّالِبِيِّينَ كَانُوا يَقُولُونَ بِالْحَقِّ، ٥٧٠

إِنْ كَانَ كُونَ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ فِإِلَى مَنْ؟ قَالَ: عَهْدِي إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وَلَدِي، ٩٤

إِنْ كَانَ كُونَ وَلَا أَرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ فَبِمَنْ أَنتُمْ، ٥٠

إِنَّكَ سَتَدْرِكُ رَجُلًا مَنَّى اسْمُهُ شَمَائِلِي وَشَمَائِلُهُ شَمَائِلِي، يَقْرَأُ الْعِلْمَ بِقِرَاءَةِ ٤٤٦

إِنَّكَ عَلَى وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، ٣٢٠

إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَهُ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، قَالَ: قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ— وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ، ١٢٢

إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَهُ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ إِنَّهُ يَخَافُ— وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ، ١٣٠

إِنَّ لِلْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْبَهُ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: إِنَّهُ يَخَافُ، ١٢٦

إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَ الْآخَرَى بِالْمَغْرِبِ، عَلَيْهِمَا سُورَةُ، ٤٣٠

إِنَّ لِلَّهِ نَهْرًا دُونَ عَرْشِهِ وَ دُونَ النَّهْرِ الَّذِي دُونَ عَرْشِهِ نَوْرُ نَوْرِهِ، ٢٥٢

إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ فَتَمَتِي يَخْفَ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُو بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا، ٥٨٨

إِنَّ لِيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ، ٦٠٢

إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ، كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ، طَلَعَ نَجْمٌ، ١٢٤

ص: ٦٥٩

إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتَعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلِهِ الْعِبَادَ، ٢٠٢

إِنَّ مِثْلَ أَبِي طَالِبٍ مِثْلَ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، أَسْرَوْا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشَّرْكَ، ٣٩٨

إِنَّ مَنَا إِمَامًا مَظْفَرًا مُسْتَرًا؛ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ ذَكَرَهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَتَ، ١٣٦

إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ الْوَلَدُ يَعْرِفُ فِيهِ شِبْهَ خَلْقِهِ، ٤٤

أَنَّهُ أَخْبَرَنِي، عَمَّن رَأَاهُ: أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الدَّارِ قَبْلَ الْحَادِثِ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ، ١٠٨

أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَّ فِيهَا هَارُونَ يَرِيدُ الْحَجَّ فَانْتَهَى إِلَى جَبَلٍ، ٤٩٤

أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمْرٌ لَهُ بِشَيْءٍ فَأَخَذَهُ وَ لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ، ٥١٤

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا تَبَرَّأَ اللَّهُ عَمْرَهُ، ٢١٠

أنه رآه عند الحجر الأسود و الناس يتجاذبون عليه و هو يقول، ١٠٦

أنه سئل عن القائم فقال: كلنا قائم بأمر الله، واحد بعد واحد، ٦١٠

أنه سئل عن معادن الذهب و الفضة و الحديد و الزصااص و الصفر، ٦٢٨

إنهم رووا عنك في موت أبي الحسن عليه السلام أن رجلا قال لك: علمت ذلك، ٢٣٠

إنهم يحاجوننا يقولون: إن الإمام لا يغسله إلا الإمام، ٢٤٠

إنهم يزعمون أن أبا طالب كان كافرا؟ فقال: كذبوا كيف يكون كافرا، ٣٩٨

إنني أخاف أن يحدث حدث و لا ألقاك، فأخبرني من الإمام بعدك، ٦٢

إنني أخالط الناس فيكثر عجبى من أقوام لا يتولونكم و يتولون فلانا و فلانا، ٢١٨

إنني أرجو أن تكون صاحب هذا الأمر و أن يسوقه الله إليك بغير سيف، ١٣٤

إنني أريد الحج فقال له أبو صدام: أخره هذه السنة، فقال له الحسن، ٥٦٦

إنني إمام و ليس بإمام، قال: قلت: و إن كان علويًا، ٢١٠

إنني تركت مواليك مختلفين، يتبرأ بعضهم من بعض قال: فقال: و ما أنت، ٢٥٤

إنني سألت أباك عليه السلام من الذي يكون من بعدك؟ فأخبرني أنك أنت هو، ٦٢

إنني عرضت لأبي الحسن عليه السلام أن أسأله عن ذلك فوافقني في طريق ضيق، ١٦٨

إنني كنت أول من آمن بربي و أول من أجاب حين أخذ الله ميثاق النبيين، ٣٧٨

ص: ٦٦٠

إنني لآخذ من أحدكم الدرهم و إنني لمن أكثر أهل المدينة مالا ما أريد، ٦١٤

إنني لعند أبي عبد الله عليه السلام إذ أقبل أبو الحسن موسى عليه السلام و هو غلام، ٥٦

إنني و اثني عشر من ولدي و أنت يا عليّ زرّ الأرض، ٦٠٦

أوحى الله تعالى إلى محمد صلى الله عليه و آله و سلم: أتى خلقتك و لم تك شيئا، ٣٧٨

- أودع المجروح مرداس بن عليّ مالا للتّاحيه و كان عند مرداس، ٥٨٠
- أوصاني أبو جعفر عليه السّلام بحوائج له بالمدينه فخرجت، فيينا أنا بين فجّ الزّوجاء، ٢٦٦
- أوصل رجل من أهل السّواد مالا فردّ عليه و قيل له: أخرج، ٥٧٠
- أوصى أبو الحسن عليه السّلام إلى ابنه الحسن قبل مضيه بأربعه أشهر و أشهدني، ٩٢
- أوصى يزيد بن عبد الله بدابّه و سيف و مال و أنفذ ثمن الدّابّه، ٥٨٢
- أهوى بيده إلى صدره-فمن لم يتولّنا لم يرفع الله له عملا، ٣٥٢
- إياكم و التّنويه أما و الله ليغيبنّ إمامكم سنينا من دهركم، ١٢٠
- أيّما أفضل: العباده في السّرّ مع الإمام منكم المستتر في دوله الباطل، ١١٤
- أيّما مؤمن أو مسلم مات و ترك ديننا لم يكن في فساد و لا إسراف فعلى الإمام، ٢٩٤
- إي و الله جعلت فداك لقد بغى عليه إخوته، فقال عليّ بن جعفر، ٨٦
- أيّها النّاس إنّه قد قبض في هذه اللّيله رجل ما سبقه الأوّلون، ٤١٨
- باع جعفر فيمن باع صبيّه جعفريّه كانت في الدّار يربونها، ٥٨٤
- بسم الله الرّحمن الرّحيم أمّا بعد فإنّ أمير المؤمنين عارف بقدرك، ٥٢٦
- بعث إلىّ أبو جعفر المنصور في جوف اللّيل فأتيته فدخلت عليه و هو جالس، ٥٤
- بعث إلينا أبو الحسن موسى عليه السّلام فجمعنا ثمّ قال لنا: أ تدرّون لم دعوتكم، ٦٠
- بعث بخدم إلىّ مدينه الرّسول و معهم خادمان و كتب إلىّ خفيف، ٥٨٠
- بعث طلحه و الزّبير رجلا من عبد القيس يقال له: خدّاش إلىّ أمير المؤمنين عليه السّلام، ١٣٨
- بما تحكمون إذا حكمتم؟ قال: بحكم الله و حكم داود فإذا ورد، ٢٧٤
- بينا أمير المؤمنين عليه السّلام على المنبر إذ أقبل ثعبان من ناحيه باب من أبواب، ٢٦٨

بيناً أنا جالس عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه عباد بن كثير عابد أهل البصره، ٢٨٠

بيناً رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جالس إذ دخل عليه ملك له أربعة وعشرون وجهاً، ٤٢٦

تحلف بالله كاذباً وقد دفنت مائتي دينار، ٥٤٦

تكفون ذلك إن شاء الله تعالى فخرج إليهم في نفر يسير، ٥٤٢

ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا يزيكهم ولا لهم عذاب أليم، ٢١٠

ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة ولا يزيكهم ولا لهم عذاب أليم، ٢١٤

جئت إلى أبي إبراهيم عليه السلام بمال، فأخذ بعضه وترك بعضه؛ فقلت: أصلحك الله، ٦٢

جاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام غسل و تين من همدان و حلوان فأمر العرفاء، ٢٩٤

جاءت أم أسلم يوماً إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو في منزل أم سلمه، ١٦٨

جرى حديث جعفر بن عليّ فذمه، فقلت له: فليس غيره فهل رأيت، ١٠٨

جعلت فداك أخبرني عن هذا الأمر الذي نتظر متى هو؟ فقال: يا مهرم، ١٩٨

جعلت فداك إن الناس يزعمون أن أمير المؤمنين عليه السلام دفن بالزحبه؟ قال: لا، ٤١٦

جعلت فداك إنني قد كبر سنّي، فخذ بيدي من النار، ٥٨

جعلت فداك ذكرت آل فلان و ما هم فيه من النعيم، ٣٠٤

جعلت فداك روى لنا أن ليس لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من الدنيا إلا الخمس، ٣٠٢

جعلت فداك في كلّ الأمور، أرادوا إطفاء نورك و التّقصير بك، ٥٢٠

جعلت فداك قد أكثر الناس في العمود، قال: فقال لي: يا يونس! ما تراه، ٢٥٠

جعلت فداك قد عرفت انقطاعي إلى أبيك ثم إليك، ثم حلفت له، ٢٣٠

جعلت فداك كم عرج برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ فقال: مرتين فأوقفه جبرئيل موقفاً، ٣٨٢

جعلت فداك ما يقال للإمام إذا عطس؟ قال: يقولون: صلى الله عليك، ٣٠٦

جعلت لك الفداء تعلمنى ما الفائدةه و ما حدّها رأيك-أبقاك الله تعالى- ٦٣٠

حال الأئمّه فى المنام حالهم فى اليقظه لا يعّير التّوم منهم شيئاً، ٥٤٦

حبس أبو محمّد عند عليّ بن نارمش و هو أنصب النّاس، ٥٤٢

ص: ٦٦٢

حبّه حبّه يأكله الشّيخ الكبير و الصّبيّ الصّغير و ثلاثه و أربعه يأكله، ٤٦٤

حججنا مع أبى عبد الله عليه السّلام فى السنّه الّتى ولد فيها ابنه موسى عليه السّلام، ٢٤٢

حدّثنى حكيمه ابنه محمّد بن عليّ عليهما السّلام و هى عمّه أبيه أنّها رأته ليله مولده، ١٠٦

حدّثنى بعض أصحابنا، عن بعض فضّادى العسكر من النّصارى، ٥٥٤

حدِيثنا لا يحتمله ملك مقرب و لا نبيّ مرسل و لا مؤمن امتحن الله، ٢٨٢

حسب فرأى ما يحلّ بالحسين عليه السّلام فقال: إنى سقيم لما يحلّ بالحسين عليه السّلام، ٤٣٦

حلفت فيما بينى و بين نفسى ألا آكل طعاما بنهار أبدا حتّى يقوم قائم، ٦٠٦

حمل رجل من أهل آبه شيئاً يوصله و نسى سيفاً بآبه. فأنفذ ما كان، ٥٨٠

حميده مصفّاه من الأدناس كسبيكه الذهب، ما زالت الأملاك تحرسها، ٤٦٦

خذ بيدى من النّار، من لنا بعدك؟ فدخل عليه أبو إبراهيم عليه السّلام و هو يومئذ، ٤٦

خرج الحسن بن عليّ عليهما السّلام إلى مكّه سنه ماشياً، فورمت قدماه، ٤٣٠

خرج الحسن بن عليّ عليهما السّلام فى بعض عمره و معه رجل من ولد الزّبير، ٤٣٠

خرج إلّى من أبى محمّد قبل مضيّه بستين يخبرنى بالخلف من بعده، ١٠٠

خرج إلينا من أبى الحسن عليه السّلام بالبصره ألواح مكتوب فيها بالعرض، ٦٠

خرج بى ناصور على مقعدتى فأريته الأطباء و أنفقت عليه مالا، ٥٧٢

خرجت إلينا ألواح من أبى الحسن عليه السّلام و هو فى الحبس: عهدى إلى أكبر، ٦٠

خرج عليه السّلام عليّ فنظرت إلى رأسه ورجليه لأصف قامته لأصحابنا بمصر، ٥١٠

خرج عن أبي محمّد عليه السّلام حين قتل الزّبيرىّ لعنه الله: هذا جزاء من اجترأ، ١٠٢

خرج عن أبي محمّد عليه السّلام حين قتل الزّبيرىّ: هذا جزاء من افترى على الله، ٥٥٨

خرج نهى عن زياره مقابر قريش و الحير [ه] فلما كان بعد أشهر دعا، ٥٨٦

خلت على أبي محمّد عليه السّلام يوما و أنا أريد أن أسأله ما أصوغ به خاتما، ٥٥٢

خلق الله آدم و أقطعه الدّنيا قطيعه، فما كان لآدم عليه السّلام فرسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم، ٣٠٢

دخلت إليه و معى غلام يقودنى خماسىّ لم يبلغ، فقال لى: كيف أنتم، ٢٣٨

ص: ٦٦٣

دخلت أنا و كامل التّمّار على أبي عبد الله عليه السّلام فقال له كامل، ٢٢

دخلت على أبي الحسن موسى عليه السّلام من قبل أن يقدم العراق بسنه و علىّ ابنه، ٧٨

دخلت على أبي جعفر الثّانى عليه السّلام فناظرنى فى أشياء، ثمّ قال لى: يا أبا علىّ، ٨٠

دخلت على أبي جعفر عليه السّلام صبيحه عرسه حيث بنى بابنه المأمون، ٥١٢

دخلت على أبي جعفر عليه السّلام فقلت له: أنتم ورثه رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم؟ قال: نعم، ٤٤٨

دخلت على أبي جعفر عليه السّلام و معى ثلاث رقاع غير معنونه، ٥١٢

دخلت على أبي عبد الله عليه السّلام فقلت له: أنت صاحب هذا الأمر؟ فقال: لا، ١٣٢

دخلت على أبي عبد الله عليه السّلام و هو واقف على رأس أبي الحسن موسى، ٥٢

دخلت على الرّضا عليه السّلام فى بيت داخل فى جوف بيت ليلا، فرفع يده، ٤٩٠

دخلت على الرّضا عليه السّلام و أنا يومئذ واقف و قد كان أبى سأل أباه عن سبع، ١٦٤

دخلت على علىّ بن الحسين فاحتبست فى الدّار ساعه، ثمّ دخلت البيت، ٢٦٤

دخلت على علىّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام فقلت له: يكون إمامان؟ قال: لا، ١٦٦

دخلت على علي بن موسى عليه السلام فقلت له: أيكون إمامان؟ قال: لا إلا وأحدهما، ٨٢

دخلت على فاطمه عليها السلام و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها، ٦٠٢

درهم يوصل به الإمام أفضل من ألف درهم فيما سواه من وجوه البر، ٦١٤

دعا أبو عبد الله عليه السلام أبا الحسن عليه السلام يوما و نحن عنده فقال لنا: عليكم بهذا، ٥٤

دعوا بنى أمية إلى ميثاقهم ألا يصيروا الأمر فينا بعد النبي صلى الله عليه وآله و سلم و لا يعطونا، ٣٢٨

رأيت أبا الحسن علي بن محمد في اليوم الذي توفي فيه أبو جعفر عليه السلام، ٢٣٢

رأيت أبا جعفر عليه السلام و قد خرج علي فأخذت النظر إليه و جعلت أنظر إلى رأسه، ٢٣٨

رأيت الرضا عليه السلام واقفا على باب بيت الحطب و هو يناجي و لست أرى أحدا، ٢٦٨

رأيت أمير المؤمنين عليه السلام في شرطه الخميس و معه دره لها سبابتان، ١٤٦

رأيت أمير المؤمنين عليه السلام يوم افتتح البصره و ركب بغله رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم، ٤٠٠

رأيته عليه السلام بعد مضي أبي محمد حين أيفع و قبلت يديه و رأسه، ١٠٦

ص: ٦٦٤

رجل أصلحك الله ذكرت أن علي بن أبي طالب عليه السلام كان يلبس الخشن، ٣٠٦

رجل قال لي: اعرف الآخر من الأئمة و لا يضرك أن لا تعرف الأول، ٢١٢

رجل من أهل فارس سمّاه أن أبا محمد أراه إياه، ١١٠

سئل عن القائم فضرب بيده على أبي عبد الله فقال: هذا و الله قائم آل محمد صلى الله عليه وآله و سلم، ٤٦

سئل عن القائم فقال: لا يرى جسمه و لا يسمّى اسمه، ١١٢

سأل أبو بصير أبا عبد الله عليه السلام و أنا أسمع، فقال: تراني أدرك القائم عليه السلام، ٢٠٦

سألت أبا الحسن عليه السلام عن الخمس، فقال: في كل ما أفاد الناس، ٦٣٠

سألت أبا جعفر عليه السلام: أكان عيسى ابن مريم عليه السلام حين تكلم في المهدي حجه الله، ٢٣٤

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن شهاده ولد الرّنا تجوز؟ فقال: لا، فقلت: إنّ الحكم، ٢٧٨

سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول الله تعالى: قل إنّما أعظكم بواحدة، ٣٢٦

سألت أبا جعفر عليه السّلام ما حقّ الإمام على الناس، قال: حقّه عليهم أن يسمعوا له، ٢٩٠

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن العنبر و غوص اللؤلؤ، فقال عليه السّلام: عليه الخمس، ٦٣٨

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن قول الله تعالى: ائت بقرآن غير هذا... قالوا: أو بدّل، ٣٢٤

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن قول الله تعالى: و اعلموا أنّما غنمتم من شيء فإنّ، ٦٢٨

سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن قول الله عزّ و جلّ: الذين قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا، ٣٢٦

سألت الرّضا عليه السّلام عن الإمام يغسله الإمام؟ قال: سنّه موسى بن عمران عليه السّلام، ٢٤٠

سألت الرّضا عليه السّلام عن قبر فاطمه عليها السّلام فقال: دفنت في بيتها فلما زادت بنو أمّيه، ٤٢٦

سألت الرّضا عليه السّلام قلت له: الجاحد منكم و من غيركم سواء، ٢٢٤

سألت عبد الرّحمن في السنّه التي أخذ فيها أبو الحسن الماضي عليه السّلام، ٤٨

سألته بأيّ حكم تحكمون؟ قال: حكم آل داود، فإنّ أعيانا شيء تلقّانا، ٢٧٤

سألته عن الإمام: فوّض الله إليه كما فوّض إلى سليمان بن داود؟ فقال: نعم، ٣٧٢

سألته عن القائم عليه السّلام فقال: كذب الوقاتون، إنّ أهل بيت لا نوّقت، ٢٠٠

سألته عن تفسير هذه الآية: ما سلككم في سقر. قالوا لم نك، ٣٢٤

ص: ٦٦٥

سألني أصحابنا بعد مضيّ أبي محمّد أن أسأل عن الاسم و المكان، فخرج الجواب، ١١٠

سأله رجل عن القائم يسلم عليه بإمره المؤمنين؟ قال: لا، ٣٠٨

سبحان الله يموت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و لا يموت موسى عليه السّلام!! قد و الله مضيّ، ٢٣٠

سلم أبو محمّد عليه السّلام إلى تحرير فكان يضيّق عليه و يؤذيه، ٥٥٦

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: الخلف من بعدى الحسن، فكيف لكم بالخلف، ١٠٠

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: نعت إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم نفسه و هو صحيح، ٢٩٢

سمعت أبا علي بن مطهر يذكر أنه قد رآه و وصف له قدّه، ١٠٦

سمعت أبا محمد غير مرّه يكلم غلمانة بلغاتهم، ترك و روم، ٥٤٤

سمعت الرضا عليه السلام و ذكر شيئا فقال: ما حاجتكم إلى ذلك؟ هذا أبو جعفر، ٨٠

سمعت العبد الصالح يعنى إلى رجل نفسه، فقلت فى نفسى: و إنه ليعلم متى، ٤٨٤

سمعت يحيى بن أكثم-قاضى سامراء بعد ما جهدت به و ناظرته و حاورته، ١٦٤

شاهدت سيماء أنفا بسرّ من رأى و قد كسر باب الدار، ١٠٨

شرفا و غزبا فلا تجدان علما صحيحا إلا شيئا خرج من عندنا أهل البيت، ٢٧٨

شككت عند مضىّ أبى محمد عليه السلام و اجتمع عند أبى مال جليل، ٥٦٨

شككت فى أمر حاجز فجمعت شيئا ثم صرت إلى العسكر، ٥٧٦

شكوت إلى أبى محمد عليه السلام الحاجه، فحكّ بسوطه الأرض، قال: و أحسبه، ٥٤٢

شكوت إلى أبى محمد عليه السلام ضيق الحبس و كتل القيد فكتب إلى أنت تصلّى، ٥٤٤

شهدت جنازه أبى بكر يوم مات و شهدت عمر حين بويع و علىّ عليه السلام جالس، ٥٩٦

شهدت وصيّيه أمير المؤمنين عليه السلام حين أوصى إلى ابنه الحسن عليه السلام، ٢٢

صاحب هذا الأمر لا يسمّيه باسمه إلا كافر، ١١٢

صليت مع أبى جعفر عليه السلام فى مسجد المسيّب و صلّى بنا، ٥١٦

ضاق بنا الأمر فقال لى أبى: امض بنا حتى نصير إلى هذا الرجل، ٥٣٨

طلبنا الإذن على أبى عبد الله عليه السلام و أرسلنا إليه، فأرسل إلينا، ٦٣٠

عجبا للناس أنهم أخذوا علمهم كله عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فعملوا به، ٢٧٦

عرف الله إيمانهم بولايتنا و كفرهم بها، يوم أخذ عليهم الميثاق، ٣١٠

علم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علينا عليه السلام ألف حرف كل حرف يفتح ألف حرف، ٢٠

عن قول الله تبارك و تعالى: نزل به الروح الأمين... هي الولاية لأمر المؤمنين، ٣٠٨

عهدنا إليه في محمد و الأئمة من بعده، فترك و لم يكن له عزم، ٣١٨

فألقى النار في دار أبي عبد الله عليه السلام فأخذت النار في الباب و الدهليز، ٤٥٤

فأما مولاته فقاءت السم و أما الحسن فاستمسك في بطنه ثم انتفض به فمات، ٤٢٨

فدخلوا فسألوه في مجلس واحد عن ثلاثين ألف مسألة فأجاب عليه السلام، ٥١٤

فعال كفعال الجاهليّة أما و الله ما أمروا بهذا و ما أمروا إلا أن يقضوا تفثهم، ٢٦٠

فقلت لأبي إبراهيم عليه السلام: فأخبرني أنت بمثل ما أخبرني به أبوك عليه السلام، ٦٤

فليشرق الحكم و ليغرب، أما و الله لا يصيب العلم إلا من أهل بيت، ٢٧٨

في الرجل يموت لا وارث له و لا مولى قال هو من أهل هذه الآية، ٦٣٤

في الوصية و تعدل عمّن أمرت بطاعته فلا تطعهما و لا تسمع قولهما، ٣٤٦

في أي شيء أنتم؟ هيهات، هيهات!! لا و الله لا يكون ما تمدون إليه أعينكم، ٢٠٤

في قوله تعالى: (فأقم وجهك للدين حنيفا) قال: هي الولاية، ٣٢٤

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مرضه الذي توفي فيه: ادعوا لي خليلي، فأرسلنا إلى أبويهما، ١٨

قال لي ابن النجاشي: من الإمام بعد صاحبك؟ فأشتهي أن تسأله حتى أعلم، ٨٢

قبض أبو عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام و هو ابن خمس و ستين سنة، ٤٦٢

قبض الحسن بن عليّ عليهما السلام و هو ابن سبع و أربعين سنة في عام خمسين، ٤٢٨

قبض الحسين بن عليّ عليهما السلام يوم عاشوراء و هو ابن سبع و خمسين سنة، ٤٣٢

قبض عليّ بن الحسين عليهما السّلام و هو ابن سبع و خمسين سنه، فى عام خمس، ٤٤٤

قبض عليّ بن موسى عليهما السّلام و هو ابن تسع و أربعين سنه و أشهر، ٥٠٤

قبض محمّد بن عليّ الباقر و هو ابن سبع و خمسين سنه، ٤٥٢

ص: ٦٦٧

قبض محمّد بن عليّ و هو ابن خمس و عشرين سنه و ثلاثه أشهر، ٥١٦

قبض موسى بن جعفر عليهما السّلام و هو ابن أربع و خمسين سنه، ٤٨٨

قد أفلح المؤمنون المسلمون، إنّ المسلمين هم التّجباء، فالمؤمن غريب، ٢٥٨

قد كنّا نسألك قبل أن يهب الله لك أبا جعفر عليه السّلام فكنت تقول، ٨٤

قد مضى أبو محمّد عليه السّلام؟ فقال قد مضى و لكن قد خلف فيكم، ١٠٦

قد مضى أبو محمّد عليه السّلام؟ فقال لى: قد مضى و لكن قد خلف فيكم من رقبته، ١٠٠

قدم قوم من خراسان على أبى الحسن الرّضا عليه السّلام فسألوه أن يجعلهم فى حلّ، ٦٣٦

قد يقوم الرّجل بعدل أو بجور و ينسب إليه و لم يكن قام به، ٦١٠

قلت لأبى الحسن الأوّل عليه السّلام: ألا تدلّنى إلى من آخذ عنه دينى؟ فقال: هذا ابنى، ٥٨

قلت لأبى الحسن موسى عليه السّلام: إننى قد كبرت سنّى و دقّ عظمى و إننى سألت، ٥٨

قلت لأبى محمّد عليه السّلام: جاللتك تمنعنى من مسألتك، فتأذن لى، ١٠٠

قلت للرّضا عليه السّلام: إنّ الإمام لا يغسله إلاّ الإمام؟ فقال: أما تدرّون، ٢٤٢

قول الله عزّ و جلّ: إنّنا عرضنا الأمانه على السّماوات. . . هى ولايه أمير المؤمنين عليه السّلام، ٣١٠

قوله تعالى: (و نضع الموازين القسط ليوم القيامة) قال: الأنبياء و الأوصياء، ٣٢٤

كان أبو عبد الله عليه السّلام يلوم عبد الله و يعاتبه و يعظه و يقول: ما منعك، ٥٢

كان أحمد بن عبيد الله بن خاقان على الصّياح و الخراج بقمّ فجرى، ٥٣٠

كان أسنَّ شيخ من ولد رسول الله بالعراق فقال. رأيته، ١٠٦

كان بين الحسن و الحسين عليهما السلام طهر و كان بينهما في الميلاد سنه، ٤٣٢

كانت لي جاريه كنت معجبا بها فكتبت أستأمر في استيلادها فورد، ٥٨٢

كان رجل من ندماء روزحسنى و آخر معه فقال له: هو ذا يجيى الأموال، ٥٨٤

كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إذا رئى في الليله الظلماء رئى له نور كأنه شقه قمر، ٣٩٢

كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم دعا قريشا إلى ولايتنا فنفروا و أنكروا، ٣٥٤

كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم سيّد ولد آدم؟ فقال: كان و الله سيّد من خلق الله، ٣٧٦

ص: ٦٦٨

كان عبد المطلب يفرش له بفناء الكعبه لا يفرش لأحد غيره، ٣٩٦

كان في ذؤابه سيف رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم صحيفه صغيره، ٢٠

كان في رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ثلاثه لم تكن في أحد غيره: لم يكن له فيء، ٣٨٢

كان لأبى محمّد عليه السلام و كيل قد اتّخذ معه في الدار حجره يكون فيها معه، ٥٥٠

كان لرجل من آل أبى رافع مولى النبى صلى الله عليه و آله و سلم يقال له طيس -على حقّ، ٤٩٢

كان لعلى بن الحسين عليه السلام ناقه، حجّ عليها اثنتين و عشرين حجّه، ٤٤٠

كان لى ابن عمّ يقال له: الحسن بن عبد الله كان زاهدا و كان من أعبد، ١٦٢

كان لى جار يتبع السلطان فأصاب مالا، فأعدّ قيانا، ٤٥٨

كان لى فرس و كنت به معجبا أكثر ذكره في المحالّ فدخلت على، ٥٤٨

كان نبى الله عليه السلام أبيض مشرب حمره، أدعج العينين، مقرون، ٣٨٤

كان يرد كتاب أبى محمّد عليه السلام في الإجراء على الجنيد قاتل فارس، ٥٨٢

كان يلزم باب أبى جعفر عليه السلام للخدمه التى كان و كلّ بها، ٨٨

كتب ابن قياما إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام كتابا يقول فيه: كيف تكون إماما، ٨٠

كتب أبي بخطه كتابا فورد جوابه ثم كتبت بخطي فورد جوابه، ٥٧٤

كتب إلي أبو الحسن عليه السلام: أبو محمد ابني أنصح آل محمد غريزه، ٩٨

كتب إلي أبو الحسن في كتاب: أردت أن تسأل عن الخلف بعد أبي جعفر، ٩٨

كتب إلي من الحبس أن فلانا ابني، سيد ولدي وقد نحلته كنيته، ٦٠

كتبت إلى أبي محمد عليه السلام أسأله أن يدعو الله لي من وجع عيني، ٥٤٨

كتبت إلى أبي محمد أسأله عن الوليجه وهو قول الله تعالى، ٥٤٤

كتبت إلى أبي محمد عليه السلام حين أخذ المهتدي في قتل الموالي يا سيدي، ٥٤٨

كتب رجل من تجار فارس من بعض موالي أبي الحسن الرضا عليه السلام، ٦٣٦

كتب علي بن زياد الصيمري يسأل كفنا فكتب إليه: إنك تحتاج إليه، ٥٨٢

كل شيء قوتل عليه على شهادته أن لا إله إلا الله وأن محمدا، ٦٣٠

ص: ٦٦٩

كل من دان الله بعباده يجهد فيها نفسه ولا إمام له من الله، ٢١٦

كل من زعم أنه إمام وليس بإمام، قلت: وإن كان فاطميا علويا، ٢١٠

كنا بالمدينة بعد وفاه أبي عبد الله عليه السلام أنا وصاحب الطاق والناس مجتمعون، ١٥٨

كنا ببابه فخرج علينا قوم أشباه الرظ عليهم أزرر وأكسيه، ٢٦٦

كنا زمان أبي جعفر عليه السلام حين قبض نتردد كالغنم لا راعي لها، فلقينا سالم، ٢٧٢

كنا عند أبي عبد الله عليه السلام جلوسا فقال لنا: إن لصاحب هذا الأمر غيبه، المتمسك، ١١٨

كنت أدخل على أبي محمد عليه السلام فأعطش وأنا عنده فأجله أن أدعو بالماء، ٥٥٢

كنت بالعسكر فبلغني أن هناك رجلا محبوسا أتى به من ناحية الشام، ٥٠٤

كنت بالمدينة و سقف المسجد الذي يشرف على القبر قد سقط، ٤٠٦

كنت ببغداد فتهيأت قافله لليمانيين فأردت الخروج معها، فكتبت، ٥٧٢

كنت بمدينة الهند المعروفه بقشمير الداخلة و أصحاب لي يقعدون، ٥٦٠

كنت حاجا مع رفيق لي، فوافينا إلى الموقف فإذا شاب قاعد عليه إزار، ١١٠

كنت حاضرا أبا الحسن عليه السلام لما توفي ابنه محمد عليه السلام: فقال للحسن يا بني، ٩٤

كنت حاضرا عند [مضى] أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام فجاء أبو الحسن عليه السلام، ٩٤

كنت حاضرا لما هلك أبو بكر و استخلف عمر أقبل يهودي، ٦٠٠

كنت عند أبي إبراهيم عليه السلام و أتاه رجل من أهل نجران اليمن من الزهبان، ٤٧٦

كنت عند أبي الحسن عليه السلام بعد ما مضى ابنه أبو جعفر و إني لأفكر، ٩٦

كنت عند أبي الحسن موسى عليه السلام إذ أتاه رجل نصراني و نحن معه، ٤٦٨

كنت عند أبي جعفر عليه السلام فأقبل جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام: هذا خير البرية، ٤٤

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فدخل أبو إبراهيم عليه السلام و هو غلام، فقال: استوص به، ٤٨

كنت عند أبي محمد عليه السلام فاستؤذن لرجل من أهل اليمن عليه، ١٤٨

كنت عند أبي يوما، فسأله علي بن عمر بن علي فقال: جعلت فداك، ٤٨

كنت عند علي بن جعفر بن محمد جالسا بالمدينة و كنت أقمت، ٨٤

ص: ٦٧٠

كنت عنده يوما إذ وقع زوج ورشان على الحائط و هدلا هديلهما فرد، ٤٤٨

كنت قاعدا عند أبي جعفر عليه السلام فأقبل جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام: هذا خير البرية، ٤٤

كنت لا أزيد على أكله بالليل و النهار، فربما استأذنت علي أبي عبد الله عليه السلام، ٢٦٢

كنت مزاملا لجابر بن يزيد الجعفي، فلما أن كنا بالمدينة دخل علي أبي جعفر عليه السلام، ٢٧٠

- كنت مع أبي الحسن عليه السلام جالسا، فدعا بابنه و هو صغير فأجلسه في حجرى، ٨٢
- كنت مع أبي الحسن عليه السلام في صحن داره، فمرّ بنا محمّد ابنه فقلت له، ٩٢
- كنت واقفا بين يدي أبي الحسن عليه السلام بخراسان فقال له قائل: يا سيدي، ٨٦
- كنت واقفا بين يدي أبي الحسن عليه السلام بخراسان، فقال له قائل: يا سيدي، ٢٣٨
- كنت واقفا و حججت على تلك الحال، فلما صرت بمكّه خلع في صدرى شىء، ١٦٨
- كنت واقفه مع إبراهيم على الصّفا فجاء عليه السلام حتّى وقف، ١٠٦
- كيف أنت إذا وقعت البطشه بين المسجدين، فيأرز العلم كما تأرز الحيّه، ١٣٠
- كيف كانت الصّلاه على النّبى صلّى الله عليه وآله و سلّم؟ قال: لَمَّا غسّله أمير المؤمنين عليه السلام، ٤٠٢
- كيف كنتم حيث كنتم في الأظله؟ فقال: يا مفضّل! كنّا عند ربّنا، ٣٨٠
- لا بأس عليك ضيعتك تردّ عليك فلا تتقدّم إلى السّلطان، ٥٥٠
- لا بدّ للغلام من غيبه، قلت: و لم؟ قال: يخاف—و أوما بيده إلى بطنه—١٣٦
- لا تتكلّموا في الإمام فإنّ الإمام يسمع الكلام و هو في بطن أمّه، ٢٥٠
- لا تختانوا ولا تنكم و لا تغشّوا هدايتكم و لا تجهلوا أنمتكم و لا تصدّعوا، ٢٩٢
- لا تذهب الدّنيا حتّى يخرج رجل منى يحكم بحكومه آل داود و لا يسأل بينه، ٢٧٤
- لا تصلح الإمامه إلّا لرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجزه عن معاصى الله، ٢٩٦
- لأشربنا قلوبهم الإيمان و الطّريقه هى ولايه على بن أبى طالب و الأوصياء عليهما السلام، ٣٢٦
- لأعدّبنّ كلّ رعيّه فى الإسلام دانت بولايه كلّ إمام جائر ليس من الله، ٢١٨
- لرسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم و ما كان لرسول الله فهو للإمام، فقيل له، ٦٢٨
- لصاحب هذا الأمر غيبتان: إحداهما يرجع منها إلى أهله و الأخرى، ١٣٢

لقد خاطب الله أمير المؤمنين عليه السلام في كتابه، قال: قلت: في أي موضع، ٢٥٨

لقيت أبا إبراهيم عليه السلام و نحن نريد العمره في بعض الطريق، ٦٢

لقيت أبا جعفر محمد بن عليّ عليهما السلام فسألته، عن هذه الآية: فلا أقسم بالخنس، ١٣٢

للإمام عشر علامات: يولد مطهراً، مختوناً، و إذا وقع على الأرض، ٢٥٠

للرضا عليه السلام: قد كنا نسألك قبل أن يهب الله لك أبا جعفر فكنت تقول: يهب الله، ٢٣٦

للقائم غيبتان: إحداهما قصيره و الأخرى طويله، الغيبة الأولى لا يعلم، ١٣٠

للقائم غيبتان، يشهد في إحداهما المواسم، يرى الناس و لا يرونه، ١٢٦

لما احتضر الحسن بن عليّ عليهما السلام قال للحسين: يا أخى إنى أوصيك بوصيته، ٣٤

لما أقدمت بنت يزيد جد علي عمر أشرف لها عذارى المدينة، ٤٤٠

لما أن قضى محمد نبوته و استكمل أيامه أوحى الله تعالى إليه أن يا محمد، ١٠

لما أوصى أبو إبراهيم عليه السلام أشهد إبراهيم بن محمد الجعفرى، ٧٠

لما حضر الحسن بن عليّ عليهما السلام الوفاة قال للحسين عليه السلام يا أخى إنى أوصيك، ٢٨

لما حضر الحسين عليه السلام ما حضره، دفع وصيته إلى ابنته فاطمه ظاهره، ٣٨

لما حضرت أبى عليه السلام الوفاة قال: يا جعفر! أوصيك بأصحابي خيراً، ٤٤

لما حضرت الحسن عليه السلام الوفاة بكى، فقيل له: يا ابن رسول الله تبكى و مكانك، ٤٢٨

لما حضرت الحسن بن عليّ عليهما السلام الوفاة، قال: يا قنبر! انظر هل ترى من وراء بابك، ٣٠

لما حضر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الموت دخل عليه عليّ عليه السلام فأدخل رأسه، ٢٠

لما حضر عليّ بن الحسين عليهما السلام الوفاة قبل ذلك أخرج سفظاً أو صندوقاً عنده، ٤٠

لما حملت فاطمه عليها السلام بالحسين جاء جبرئيل إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، ٤٣٤

لما خرج أبو جعفر عليه السلام من المدينة إلى بغداد فى الدفعة الأولى من خروجه، ٨٨

لَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ مِنْ خِرَاسَانَ يَرِيدُ بَغْدَادَ، وَخَرَجَ الْفَضْلُ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ، ٤٩٨

لَمَّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَيْمًا وَعَدِيًّا وَبَنِي أُمِّيَّةٍ يَرْكَبُونَ مِنْبِرَهُ أَفْظَعَهُ، ٣٤٢

لَمَّا ضَرَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَفًّا بِهَ الْعَوَادِ وَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْصِ، ٢٦

ص: ٦٧٢

لَمَّا عَرَجَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انْتَهَى بِهِ جَبْرَائِيلُ إِلَى مَكَانٍ فَخَلَّى عَنْهُ، ٣٨٢

لَمَّا غَسَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَوَدُوا مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ إِنْ أَخَذْتُمْ مَقَدِّمَ السَّرِيرِ، ٤١٨

لَمَّا قَبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَالْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ فَوْجًا، ٤٠٤

لَمَّا قَبِضَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْرَجَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَرَجُلَانِ آخِرَانِ، ٤٢٠

لَمَّا قَبِضَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ دَفَنَهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَرًّا وَعَفَا عَلَى مَوْضِعِ قَبْرِهَا، ٤٢٢

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقَامَتْ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَأْتَمًا وَبَكَتْ، ٤٣٨

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَادَ الْقَوْمُ أَنْ يُوَطِّئُوهُ الْخَيْلَ، فَقَالَتْ فَضَّةُ لَزِينَبَ، ٤٣٨

لَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي قَبِضَ فِيهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ارْتَجَّ الْمَوْضِعَ بِالْبُكَاءِ، ٤١٢

لَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي وَعَدَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ، ٤٤٢

لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ مَا كَانَ ضَمَّتْ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ، ٤٣٦

لَمَّا مَاتَ أَبِي عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ جَاءَتْ نَاقَهُ لَهُ مِنَ الرُّعَى، ٤٤٢

لَمَّا مَاتَ أَبِي وَصَارَ الْأَمْرُ لِي كَانَ لِأَبِي عَلِيٍّ النَّاسُ سَفَاتِجَ، ٥٧٦

لَمَّا مَضَى أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَكَلَّمَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَفْنَا عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ، ٤٩٠

لَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ بِمَالٍ إِلَى مَكَّةَ لِلنَّاحِيَةِ، ٥٨٠

لَمَّا نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، ٤٣٦

لَمَّا نَزَلَتْ (وَتَعِيهَا أُذُنُ وَاعِيهِ) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: هِيَ أُذُنُكَ يَا عَلِيُّ، ٣٣٤

لَمَّا نَزَلَتْ وَوَلَايَهُ عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ، ١٠

لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مَلِكٍ فَانطَقَ بِهِ لِسَانَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ٤٢٤

لَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ فَتَحَ لَأَمْنِهِ بِيَاضَ فَارِسَ وَقُصُورَ الشَّامِ، فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ، ٤١٠

لَمَّا رَدَّ عَلَيْكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَالَ الَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ، ٢٩٨

لَمَّا سَمِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: اللَّهُ سَمَاهُ، وَهَكَذَا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ، ٣٠٨

لَمَّا يَكُنْ ابْنُ أَبِي عَمِيرٍ يَعْدِلُ بِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ شَيْئًا وَكَانَ لَا يَغْتَبِ إِتْيَانَهُ، ٣٠٢

لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتٌ؟ فَقَالَ: كَذِبُ الْوَقَاتُونَ، كَذِبُ الْوَقَاتُونَ، ٢٠٠

ص: ٦٧٣

لَيْسَ إِلَى قَتْلِ هَؤُلَاءِ سَبِيلٌ، ٥٤

مَا بَرَأَ اللَّهُ نَسَمَهُ خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ٣٧٦

مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ كُلَّهُ، ٥٥٤

مَا حَاجَتِكُمْ إِلَيَّ ذَلِكَ؟ هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتَهُ مَجْلِسِي، ٨٢

مَا خَيْرُ الْوَأْتِقِ عِنْدَكَ؟ قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ خَلْفَتَهُ فِي عَافِيهِ، أَنَا مِنْ أَقْرَبِ النَّاسِ، ٥١٨

مَا ضَرَّ مِنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِأَمْرِنَا أَلَّا يَمُوتَ فِي وَسْطِ فَسْطَاطِ الْمَهْدِيِّ وَعَسْكَرِهِ، ٢٠٨

مَا لَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ فَتَبَسَّمْتُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ٣٠٠

مَا مَنْزِلُهُ الْأَثَمَةُ؟ قَالَ: كَمَنْزِلُهُ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَكَمَنْزِلُهُ يُوْشَعَ وَكَمَنْزِلُهُ آصَفٍ، ٢٧٤

مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرَاهِمِ إِلَى الْإِمَامِ، ٦١٢

مَا مِنْ مَلِكٍ يَهْبِطُهُ اللَّهُ فِي أَمْرٍ مَا يَهْبِطُهُ إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ، فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِ، ٢٦٤

مَا مِنْ نَبِيٍّ جَاءَ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفِهِ حَقًّا وَتَفْضِيلِنَا عَلَيَّ مِنْ سِوَانَا، ٣٦٨

مَا نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى وَلِيِّ لَهْ يَجْهَدُ نَفْسَهُ بِالطَّاعَةِ لِإِمَامِهِ وَالتَّصِيْحَةِ، ٢٩٠

مرَّ العبد الصَّالح بامرأه بمنى و هى تبكى و صبيانها حولها يبكون، ٤٨٢

مرض المتوكِّل من خراج خرج به و أشرف منه على الهلاك، ٥٢٠

مرضت فدخل الطَّيب على ليلا فوصف لى دواء بليل آخذه، ٥٣٠

مضى أبو الحسن الرضا عليه السَّلام ولى عليه أربعة آلاف درهم، فقلت فى نفسى، ٥١٦

من اتَّخذ دينه رأيه، بغير إمام من أئمَّه الهدى، ٢١٦

من ادَّعى الإمامه و ليس من أهلها فهو كافر، ٢١٠

من أشرك مع إمام إمامته من عند الله من ليست إمامته من الله، ٢١٢

من أفك عن الولاية أفك عن الجنَّة، ٣٣٢

من أكرمه الله بولايتنا فقد جاز العقبه و نحن تلك العقبه، ٣٥٢

من أنكر واحدا من الأحياء فقد أنكر الأموات، ٢١٢

من أين دخل على النَّاس الزَّنا قلت لا أدرى جعلت فداك، ٦٣٢

ص: ٦٧٤

من بلغ أن يكون إماما من آل محمَّد ينذر بالقرآن كما ينذر به رسول الله صلَّى الله عليه و آله و سلَّم، ٣٣٦

من دان الله بغير سماع عن صادق ألزمه الله البتَّه إلى العناء، ٢٢٢

من زعم أنَّ الإمام يحتاج إلى ما فى أيدي النَّاس فهو كافر، ٦١٢

من سرَّه أن يستكمل الإيمان كلَّه فليقل: القول منى فى جميع الأشياء قول، ٢٥٨

من عرف هذا الأمر من ولد على و فاطمه عليه السَّلام لم يكن كالتَّاس، ٢٢٢

من غسل فاطمه؟ قال: ذاك أمير المؤمنين - و كأنى استعظمت ذلك، ٤٢٤

من فارق جماعه المسلمين قيد شبر فقد خلع ريقه الإسلام من عنقه، ٢٩٠

من قال بالأئمَّه و اتَّبع أمرهم و لم يجز طاعتهم، ٣١٢

من مات لا يعرف إمامه، مات ميتة جاهليته؟ قال: نعم، قلت: جاهليته جهلاء، ٢٢٠

من مات و ليس عليه إمام فميتته ميتة جاهليته، ٢٢٠

من مات و ليس له إمام، فميتته ميتة جاهليته، ٢٢٠

من مات و ليس له إمام فميتته ميتة جاهليته و من مات و هو عارف لإمامه، ٢٠٨

من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهليته، ٢٢٤

من ولدى اثنا عشر نقيبا، نجباء، محدثون، مفهمون، آخرهم القائم، ٦٠٦

ناظرت رجلا من الثنويّه بالأهواز، ثمّ قدمت سرّ من رأى و قد علق بقلبي شيء، ٥٥٢

نحن اثنا عشر إماما منهم حسن و حسين ثمّ الأئمّه من ولد الحسين عليه السلام، ٦٠٤

نحن اثنا عشر محدّثا فقال له أبو بصير: سمعت من أبي عبد الله عليه السلام؟ فحلّفه مرّه، ٦٠٨

نحن قوم فرض الله طاعتنا لنا الأنفال و لنا صفو المال، ٦٣٢

نحن و الله الذى رحم الله و نحن و الله الذى استثنى الله، ٣٣٤

نحن و الله الذين عنى الله بذي القربى، الذين قرنهم الله بنفسه و نبّيه صلّى الله عليه و آله و سلّم، ٦١٦

نزلت فى فلان و فلان و فلان، آمنوا بالنبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم فى أوّل الأمر، ٣٢٨

نزلت فيهم حيث دخلوا الكعبه فتعاهدوا و تعاقدوا على كفرهم و جحودهم، ٣٣٠

نزلت و الله فيهما و فى أتباعهما، ٣٢٨

ص: ٦٧٥

نصّر الله عبدا سمع مقاتلى فوعاها و بلّغها من لم تبلغه يا أيّها الناس ليبلغ، ٢٨٨

نصّر الله عبدا سمع مقاتلى فوعاها و حفظها و بلّغها من لم يسمعها، ٢٨٦

نظر أبو جعفر عليه السلام إلى أبي عبد الله عليه السلام يمشى فقال: ترى هذا هذا؟ من الذين قال، ٤٢

نظر إلى الناس يطوفون حول الكعبه، فقال: هكذا كانوا يطوفون فى الجاهليته، ٢٦٠

و الله إنّ المؤمن ليولد فتورق ورقه فيها و إنّ المؤمن ليموت فتسقط ورقه، ٣٤٨

و الله إنّ في السّماء لسبعين صفّا من الملائكه، ٣٤٨

و الله لو علم أبو ذرّ ما في قلب سلمان لقتله و لقد آخا رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم بينهما، ٢٨٢

و أنّ قوما عبدوا الله وحده لا شريك له و أقاموا الصّلاه و آتوا الزّكاه و حجّوا البيت، ٢٥٦

وردت الجبل و أنا لا أقول بالإمامه أحبهم جملة، ٥٧٨

و كان عند المستعين بغل لم ير مثله حسنا و كبرا و كان يمنع، ٥٤٠

ولايتنا ولايه الله التي لم يبعث نبيا قطّ إلاّ بها، ٣٤٨

ولايه علىّ عليه السّلام مكتوبه في جميع صحف الأنبياء و لن يبعث الله رسولا، ٣٤٨

ولد أبو الحسن الرّضا عليه السّلام سنة ثمان و أربعين و مائه و قبض عليه السّلام في صفر، ٤٨٨

ولد أبو الحسن موسى عليه السّلام بالأبواء سنة ثمان و عشرين و مائه، ٤٦٢

ولد أبو جعفر عليه السّلام سنة سبع و خمسين و قبض عليه السّلام سنة أربع عشره و مائه، ٤٤٤

ولد أبو عبد الله عليه السّلام سنة ثلاث و ثمانين و مضى عليه السّلام في شوال من سنة ثمان، ٤٥٢

ولد الحسن بن علىّ عليهما السّلام في شهر رمضان في سنة بدر، سنة اثنتين، ٤٢٨

ولد الحسين بن علىّ عليهما السّلام في سنة ثلاث و قبض عليه السّلام في شهر المحرم، ٤٣٢

ولد الثّبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم لاثنتي عشره ليله مضت من شهر ربيع الأوّل في عام الفيل، ٣٧٤

ولد أمير المؤمنين عليه السّلام بعد عام الفيل بثلاثين سنة و قتل عليه السّلام في شهر رمضان، ٤٠٦

ولدت فاطمه بنت محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم بعد مبعث رسول الله بخمس سنين، ٤١٨

ولدت فاطمه عليها و علىّ بعلمها السّلام بعد مبعث رسول الله بخمس سنين، ٤٢٠

ولد علىّ بن الحسين عليهما السّلام في سنة ثمان و ثلاثين و قبض في سنة خمس و تسعين، ٤٤٠

ولد عليه السّلام فى شهر رمضان من سنة خمس و تسعين و مائه و قبض عليه السّلام سنة، ٥٠٤

ولد عليه السّلام فى شهر رمضان [و فى نسخه أخرى فى شهر ربيع الآخر]، ٥٣٠

ولد عليه السّلام للتّصف من ذى الحجّه سنة اثنتى عشره و مائتين، ٥١٨

ولد عليه السّلام للتّصف من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين، ٥٥٨

ولد لى عدّه بنين فكتبت أكتب و أسأل الدّعاء فلا يكتب إلىّ لهم، ٥٧٠

ولد لى ولد فكتبت أستأذن فى طهره يوم السّابع فورد لا تفعل، ٥٧٨

قوله تعالى: «قل لا أسئلكم عليه أجرا إلاّ المودّه فى القربى» قال: هم الأئمّه عليهم السّلام، ٣١٢

و منّا إمام المتّقين محمّد و حمزه منّا و المهذب جعفر و منّا علىّ صهره، ١٧٦

و وسع علمه الذى هو من علمه كلّ شىء هم شيعتنا، ٣٤٨

و يحكم قد أعيانى أمر ابن الرّضا، أبى أن يشرب معى أو ينادمنى، ٥٢٨

ويل لطغاه العرب، من أمر قد اقترب، ٢٠٢

هذا المولود الذى لم يولد فىنا مولود أعظم بركه على شيعتنا منه، ٥٠

هذا المولود الذى لم يولد مولود أعظم بركه على شيعتنا منه، ٨٢

هذه الكتب ابتداء منهم أو جواب ما كتبت به إليهم و دعوتهم إليه، ١٧٢

هل رأيت أحدا زعم أنّ الله أمر بالزّناء و شرب الخمر أو شىء من هذه المحارم، ٢١٢

هل علمت أحدا من أهل المغرب قدم؟ قلت: لا، ٤٨٨

هم الأوصياء من مخافه عدوّهم، ٣٤٦

هم قرابه رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و الخمس لله و للرّسول و لنا، ٦١٨

هم و الله أولياء فلان و فلان، اتّخذوهم أئمّه دون الإمام الذى جعله الله للناس، ٢١٤

هو صاحبك الذى سألت عنه، فقم إليه فأقر له بحقه، ٥٢

يا أبا بصير! و أنت ممن يريد الدنيا؟ ، من عرف هذا الأمر فقد فرّج، ٢٠٦

يا أبا جعفر وددت أنّ هذا الخبر جاء من غير جهة أحمد بن أبي عبد الله، ٥٨٨

يا أبا خالد ما لي أراك مغموما؟ فقلت: ويف لا أغتمّ و أنت تحمل، ٤٦٦

ص: ٦٧٧

يا أبا عبد الله في كم ثوب كفن رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم؟ قال: في ثلاثة أثواب، ٢٨٠

يا أبا عمرو! إنني أريد أن أسألك عن شيء و ما أنا بشاكّ، ١٠٤

يا أبا محمد! إنّ عندنا و الله سرّا من سرّ الله و علما من علم الله، ٢٨٤

يا أحمد إنّ الخطّ سيختلف عليك من بين القلم الغليظ، ٥٥٦

يا أمّ فروه إنني لأدعو الله لمذنبى شيعتنا في اليوم و الليله ألف مرّه، ٤٥٤

يا بنى أحدث لله عزّ و جلّ شكرا، فقد أحدث فيك أمرا، فبكي الفتى، ٩٦

يا بنى إذا أنا متّ فاقتل ابن ملجم و احفر له في الكناسه، ٢٨

يا بنى! أمرنى رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم أن أوصى إليك و أن أدفع إليك كتبي، ٢٢

يا ثابت إنّ الله تبارك و تعالى قد كان وقت هذا الأمر في السبعين، ١٩٨

يا جابر! إنّ الله أوّل ما خلق خلق محمّدا صلى الله عليه وآله و سلم و عترته الهداه المهتدين، ٣٨٠

يا حسين -و ضرب بيده إلى مساور في البيت- مساور طال ما أتكت عليها، ٢٦٢

يا زياد! هذا ابني فلان، كتابه كتابي و كلامه كلامي، ٦٠

يا سدیر! إنّ لنا خدما من الجنّ فإذا أردنا السّرعه بعثناهم، ٢٦٨

يا سدیر إنّما أمر الناس أن يأتوا هذه الأحجار فيطوفوا بها، ٢٦٠

يا سيدي! اجعلنى من عشره آلاف فى حلّ، فإننى أنفقتها، ٦٣٨

يا سيدي إنّ الناس ينكرون عليك حدائنه سنّك، ٢٤٠

يا عليّ ادفني في هذا المكان و ارفع قبري من الأرض أربع أصابع، ٤٠٤

يا عليّ إنّ الناس قد اجتمعوا أن يدفنوا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في بقع المصلّى، ٤٠٤

يا عليّ بن يقطين! هذا عليّ سيد ولدي أما إنّى قد نحلته كنيته، ٥٦

يا عمّ إنّى أريد بغداد و قد أحببت أن أودع عمّى أبا الحسن، ٤٨٤

يا فاطمه! قومي فأخرجي تلك الصّحفه فقامت فأخرجت صحفه فيها ثريد و عراق، ٤٢٤

يا فضيل! اعرف إمامك، فإنّك إذا عرفت إمامك لم يضرك، ٢٠٦

يا محمّد! أما إنّه سيكون في هذه السنه حركه، فلا تجزع لذلك، ٧٨

ص: ٦٧٨

يا محمّد إنّ الله تبارك و تعالى لم يزل متفرّدا بوحدانيته ثم خلق محمّدا و عليا، ٣٧٨

يا محمّد! إنّ الله يبشرك بمولود يولد من فاطمه، تقتله أمّتك من بعدك، ٤٣٤

يا محمّد! إنّ ربك يقرئك السلام و يقول: إنّى قد حرّمت النار على صلب أنزلك، ٣٩٢

يا محمّد إنّى خلقتك و عليا نورا يعنى روحا بلا بدن قبل أن أخلق سماواتي، ٣٧٦

يا محمّد حدث؟ بآل فرج حدث فقلت: مات عمر فقال: الحمد لله، ٥١٤

يا معشر المكذّبين حيث أنبأتكم رساله ربّي في ولايه عليّ عليه السلام و الأئمّه عليهما السلام، ٣٣٠

يا منصور! إنّ هذا الأمر لا يأتيكم إلّا بعد إياس و لا و الله حتّى تميّزوا، ٢٠٤

يا ميثاح! درهم يوصل به الإمام أعظم وزنا من أحد، ٦١٤

يبعث عبد المطلب أمّه وحده، عليه بهاء الملوك و سيماء الأنبياء، ٣٩٤

يحشر عبد المطلب يوم القيامه أمّه واحده، عليه سيماء الأنبياء، ٣٩٢

يريدون ليطفئوا ولايه أمير المؤمنين عليه السلام بأفواههم، ٣٥٦

يسأله عن قول أمير المؤمنين عليه السلام سلوني عمّا شئتم، فلا تسألوني عن شيء، ٢٧٨

يعرفون يعنى ولايه على بن أبى طالب و أكثرهم الكافرون بالولايه، ٣٤٤

يعنى أعمى البصر فى الآخره أعمى القلب فى الدنيا عن ولايه أمير المؤمنين عليه السلام، ٣٦٤

يعنى إن أشركت فى الولايه غيره، ٣٤٤

يفقد الناس إمامهم، يشهد الموسم، فيراهم و لا يرونه، ١٢٢

يقول المغرم إذا تدین أو استدان فى -حقّ الوهم من معاويه- أجل سنه، ٢٩٦

يقوم القائم و ليس لأحد فى عنقه عهد و لا عقد و لا بيعه، ١٣٤

يكون الإمام ابن أقلّ من سبع سنين؟ فقال: نعم و أقلّ من خمس سنين، ٢٣٨

يكون تسعه أئمه بعد الحسين بن علىّ عليهما السلام تسعهم قائمهم، ٦٠٤

[كنت] خرجت سنه من السنين ببغداد فاستأذنت فى الخروج، فلم يؤذن لى، ٥٧٢

ص: ٦٧٩

نمايه اشعار

اعدد رسول الله و اعدد بعده

أسد الإله و ثالثا عباسا

١٧٦،

ألم تعلموا أنّا وجدنا محمّدا

نبيا كموسى خطّ فى أول الكتب

٣٩٨،

لقد علموا أنّ ابننا لا مكذب

لدينا و لا يعبا بقليل الأباطل

٣٩٨،

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه

ثمال اليتامى عصمه للأرامل

٣٩٨،

و اعدد عليّ الخير و اعدد جعفرا

و اعدد عقيلاً بعده الزّواسا

١٧٦،

و إنّ غلاماً بين كسرى و هاشم

لأكرم من نيّط عليه التّمائم

٤٤٠،

و منّا إمام المتّقين محمّد

و حمزه منّا و المهذب جعفر

١٧٦،

و منّا عليّ صهره و ابن عمّه

و فارسه ذاك الإمام المطهّر

١٧٦،

يا ربّ أتهلك آلک

إنّ تفعل فأمر ما بدا لك

٣٩٤،

ص : ٦٨٠

الفهرست

باب الإِشارة و النَّصِّ على أمير المؤمنين عليه السَّلام ١٠

باب الإِشارة و النَّصِّ على الحسن بن عليّ عليهما السَّلام ٢٢

باب الإِشارة و النَّصِّ على الحسين بن عليّ عليهما السَّلام ٢٨

باب الإِشارة و النَّصِّ على عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما ٣٦

باب الإِشارة و النَّصِّ على أبي جعفر عليه السَّلام ٤٠

باب الإِشارة و النَّصِّ على أبي عبد الله جعفر بن محمّد الصّادق عليهما السَّلام ٤٢

باب الإِشارة و النَّصِّ على أبي الحسن موسى عليه السَّلام ٤٦

باب الإِشارة و النَّصِّ على أبي الحسن الرضا عليه السَّلام ٥٦

باب الإِشارة و النَّصِّ على أبي جعفر الثّاني عليه السَّلام ٨٠

باب الإِشارة و النَّصِّ على أبي الحسن الثّالث عليه السَّلام ٨٨

باب الإِشارة و النَّصِّ على أبي محمّد عليه السَّلام ٩٢

باب الإِشارة و النَّصِّ إلى صاحب الدّار عليه السَّلام ١٠٠

باب في تسميه من رآه عليه السَّلام ١٠٢

باب في النّهي عن الاسم ١١٠

باب نادر في حال الغيبة ١١٢

ص: ٦٨١

باب في الغيبة ١١٨

باب ما يفصل به بين دعوى المحقّ و المبطل في أمر الإمامه ١٣٨

باب كراهيه التّوقيت ١٩٨

باب التّمحيص و الامتحان ٢٠٢

باب أنه من عرف إمامه لم يضره تقدّم هذا الأمر أو تأخر ٢٠٦

باب من ادّعى الإمامه و ليس لها بأهل و من جحد الأئمه ٢٠٨

باب فيمن دان الله عزّ و جلّ بغير إمام من الله جلّ جلاله ٢١٦

باب من مات و ليس له إمام من أئمه الهدى و هو من الباب الأوّل ٢٢٠

باب فيمن عرف الحقّ من أهل البيت و من أنكر ٢٢٢

باب ما يجب على الناس عند مضيّ الإمام عليه السّلام ٢٢٤

باب في أنّ الإمام متى يعلم أنّ الأمر قد صار إليه ٢٢٨

باب حالات الأئمه عليهم السّلام في السنّ ٢٣٤

باب أنّ الإمام لا يغسله إلاّ إمام من الأئمه عليهم السّلام ٢٤٠

باب مواليد الأئمه عليهم السّلام ٢٤٢

باب خلق أبدان الأئمه و أرواحهم و قلوبهم عليهم السّلام ٢٥٢

باب التسليم و فضل المسلمین ٢٥٤

باب أنّ الواجب على الناس بعد ما يقضون مناسكهم أن يأتوا الإمام ٢٦٠

باب أنّ الأئمه تدخل الملائكه بيوتهم و تطأ بسطهم و تأتيهم بالأخبار ٢٦٢

باب أنّ الجنّ يأتيهم فيسألونهم عن معالم دينهم و يتوجّهون في أمورهم ٢٦٤

باب في الأئمه: أنّهم إذا ظهر أمرهم حكموا بحكم داود و آل داود ٢٧٢

ص: ٦٨٢

باب أنّ مستقى العلم من بيت آل محمّد: ٢٧٤

باب أنّه ليس شيء من الحقّ في يد الناس إلاّ ما خرج من ٢٧٦

باب فيما جاء أنّ حديثهم صعب مستصعب ٢٨٠

باب ما أمر النبي ص بالتصحيحه لأئمة المسلمين و اللزوم لجماعتهم ٢٨٦

باب ما يجب من حق الإمام على الرعيه و حق الرعيه على الإمام ٢٩٠

باب أن الأرض كلها للإمام عليه السلام ٢٩٦

باب سيره الإمام فى نفسه و فى المطعم و الملبس إذا ولى الأمر ٣٠٤

باب نادر ٣٠٦

باب فيه نكت و نتف من التنزيل فى الولاية ٣٠٨

باب فيه نتف و جوامع من الروايه فى الولاية ٣٦٦

باب فى معرفتهم أولياءهم و التفويض إليهم ٣٧٠

أبواب التاريخ

باب مولد النبي صلى الله عليه و آله و سلم و وفاته ٣٧٤

باب النهى عن الإشراف على قبر النبي صلى الله عليه و آله و سلم ٤٠٦

باب مولد أمير المؤمنين صلوات الله عليه ٤٠٦

باب مولد الزهراء فاطمه عليها السلام ٤٢٠

باب مولد الحسن بن علي صلوات الله عليهما ٤٢٨

باب مولد الحسين بن علي عليهما السلام ٤٣٢

باب مولد علي بن الحسين عليهما السلام ٤٤٠

باب مولد أبي جعفر محمد بن علي عليهما السلام ٤٤٤

ص: ٦٨٣

باب مولد أبي عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام ٤٥٢

باب مولد أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام ٤٦٢

باب مولد أبي الحسن الرضا عليه السلام ٤٨٨

باب مولد أبي جعفر محمد بن علي الثاني عليه السلام ٥٠٤

باب مولد أبي الحسن علي بن محمد عليهما السلام و الرضوان ٥١٨

باب مولد أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام ٥٣٠

باب مولد الصاحب عليه السلام ٥٥٨

باب ما جاء في الاثني عشر و النص عليهم عليه السلام ٥٨٦

باب في أنه إذا قيل في الرجل شيء فلم يكن فيه و كان في ولده ٦٠٨

أو ولد ولده فإنه هو الذي قيل فيه ٦٠٨

باب أن الأئمة: كلهم قائمون بأمر الله تعالى، هادون إليه ٦١٠

باب صله الإمام عليه السلام ٦١٢

باب الفيء و الأنفال و تفسير الخمس و حدوده و ما يجب فيه ٦١٤

ص: ٦٨٤

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَظُنُّونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / ٩

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مراومه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌ات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
 ۲. ارتباط با مراکز هم سو
 ۳. پرهیز از موازی کاری
 ۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
 ۵. ذکر منابع نشر
- بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

